

# کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سوره آل عمران و سوره النساء

تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

# کشف الاسرار و عدة الابرار

( جلد چهارم )

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة الانفال تا آخر سورة هود

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام : علی اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
(دوره ۱۰ جلدی) ISBN 964-00-0341-7 ـ. (ج. ۱) ISBN 964-00-0342-5
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X ـ. (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 ـ. (ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 ـ. (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 ـ. (ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج. ۱۰) ISBN 964-00-0351-4 ـ. (ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 ـ. (ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ـ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران م۷۲ـ۷۷۹*



# کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد چهارم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی

به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه



ISBN: 964-00-0345-X (Vol.4) ISBN: 964-00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک X-۰۳۴۵-۰۰-۹۶۴(جلد چهارم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴(دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال
WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

# مقدمه

این بخشی ازقرآن است ، ودرخشی از پرتو یزدان است ، صاحبدلان را کشف اسرارنهان است ، وجلوهٔ حق ازاوعیان است ، داد معطی بی‌منّت ، وزادسالك مسالك حقیقت :

**کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر .** (۱)

این مجلّد چارم چون آفتاب رخشنده ازچارمین طارم ، از کتاب کشف‌الاسرار روشنائی بخش جان ابرار ، وبینائی فزای دیدهٔ احرار .

هین زچارم نورده خورشیدوار          تا بتابد بر بلاد و بر دیار

بتوفیق عنایت یزدان ، و برکت صاحب قرآن ، و دستگیری بزرگان و سروران ، و پایمردی یاران و یاوران ، بحمدالله بزینت طبع آراسته ، و از منقصت پیراسته ، شامل اقسام ثلاثه : ترجمه وتفسیروتأویل ازچهار سورهٔ مبارکهٔ : **الانفال** و **التوبة** و **یونس** و **هود** ، بمثابهٔ چارارکان عالم وجود ، که خواهندگان روشندل ، وخوانندگان صاحبنظر انشاءالله درچارجهت اربرکات ومثوبات وسعادات و عنایات حقتعالی فائض خواهند شد .

چار جوی جنّت اندر حکم ماست          این نه زور ما زفرمان خداست

**قدجائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی‌الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین .**(۲). این وجیزهٔ لطیفه که از حیث کمیّت وحجم و شمار صفحات ظاهراً

---

۱ ـ هود ۲/۱۱     ۲ ـ یونس ۵۹/۱۰

خردتر از نه خواهر دیگر است، لیکن از جهت کیفیّت و لطافت معانی و معارف سبحانی، وحکم ربّانی، از دیگر مجلّدات کمتر نیست . ومشتمل است بر کلمات طیّبات وازهار سور، و جواهر قصص وسیر، ونقل روایات و هدایت آیات ، وجابجا مستشهد بسخنان پربهای **پیرهرات** ، همه جا آراسته به نور و بها ، ومزیّن بلطف وسنا . **ارکبوافیها بسم‌الله مجریها ومرسیها** .(۱)

اگر نواقص واغلاط وحذف واسقاط احیاناً در آن مشاهده شود ، از آن است که در هنگام طبع بحکم صدفه واتّفاق روی داده ، ومارا ازمکارم اخلاق‌خوانندگان ویاران باوفاق ، در برابر سهو و نسیان ، امید عفو واحسان است ، و استدعای کرم و غفران . **وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب** .(۲)

امّا استادان گرامی، وبزرگان نامی، خاصّه جناب سامی، ریاست دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول، که محیط برفروع واصول ومحبوب قلوب اهل قبول‌اند، این‌خدمت‌بی مزد ومنّت مارا قدر بسیار نهاده ، وبا قدم ثابت ونظربلند وسعهٔ صدر ووسعت فکر و قوت علم به حمایت ما بجدّ ایستاده‌اند : **الّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل‌الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله و اولئك هم الفائزون** . (۳)

یاور ومعین مادراستکتاب صحائف، واستخراج لطائف، ونگارش فهارس وتنظیم اوراق، وتبویب ابواب، فاضل گرانمایه محمد پروین گنابادی بوده است، که اجرش مشکور، وسعیش مقبول باد .

باری اگر مصاعب ومشکلات مادراین امر خطیر فراوان بود ، ووسایل طبع مانند حروف معربه وسایر علائم ورموز درنزد ارباب طباعت درطهران کمیاب ، واز

---

۱ - هود ۱۱/٤٤ ۲ - هود ۱۱/۹۱ ۳ - التوبة ۹ر۲۱

همه گرانتر حسد حسود ، و خرده گیریهای بی‌فایدت و بیسود کوته نظران گاه بگاه موجب آزردگی دل وافسردگی خاطر می‌شد ، ولی بحمدالله دست همت ما بحبل المتین:

ما نثبّتُ به فؤادَكَ[1] استوار و پای ثبات مـا به طریق : فاستقم کما امرت[1] همچنان پایدار وبرقرار بود ، تا عاقبت ازجام وصل سیراب، وبعنایت ربّ کامیاب گشتیم.

**لیقضی الله امراً کان مفعولا والی الله ترجع الامور(۲).**

**سطرت هذه السطور حامداً شاكراً منه ومن رحمته مستغفراً ذاكراً وانا العبد الضعيف الراجي من كرمه اللطيف علی اصغر الشیرازی المدعو بحکمة، فی بلدة طهران لیلة الخمیس الرابع من شهر جمادی الثـانیة سنة ثمانین و ثلاثمائة بعد الالف .**

بسم الله الرحمن الرحیم

# ٨ - سورة الانفال - مدنیة

## ١ - النوبة الاولى

قوله‌تعالی ـ: «**بسم الله**» بنام خداوند، «**الرحمن**» فراخ بخشایش، «**الرحیم**» مهربان.

«**یسئلونك**» می پرسند ترا، «**عن الانفال**» از غنیمتها که از دشمن یاوند بجنگ، «**قل الانفال لله والرسول**» کوی یا **محمد** که آن غنیمتها خدایرا ست ورسول را. «**فاتقوا الله**» بپرهیزید [از خشم وعذاب خدای]، «**واصلحوا ذات بینکم**» وبایکدیکر باآشتی زیید. «**واطیعوا الله ورسوله**» وفرمان برید خدایرا و رسول را، «**ان کنتم مؤمنین**» (١) اکر کرویدکان اید.

«**انّما المؤمنون الذین**» کرویدکان ایشان اند. «**اذا ذکر الله**» که الله یاد کنند و رایشان، «**وجلت قلوبهم**» [ازعظمت وانتقام وی] بترسد دلهای ایشان. «**فاذا تلیت علیهم**» وچون بر ایشان خوانند «**آیاته**» سخنان او، «**زادتهم ایماناً**» ایشان‌را ایمان افزاید، «**وعلی ربهم یتوکلون**» (٢) وبخدای خویش پشتی میدارند.

«**الذین یقیمون الصلوة**» ایشان که نماز بپای دارند [بهنکام آن]. «**و مما رزقناهم ینفقون**» (٣) واز آنچه ایشان را دادیم نفقه میکنند.

«**اولئك هم المؤمنون حقاً**» ایشان‌اند که ایشان کرویدکان‌اند براستی، «**لهم درجات عند ربهم**» ایشانرا درجه‌ها است [در ثواب] بنزدیك خداوند ایشان، «**و مغفرة**» وآمرزش، «**و رزق کریم**» (٤) وروزی نیکو.

«**کما اخرجك ربك من بیتك بالحق**» [قسمت غنائم چنان فرمودیم حق است وراست همچنین بیرون شدن توروز **بدر** حق است وصواب] که خداوندتو ترا

بیرون کرد از خانهٔ خویش براستی. « **و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون** »(٥) و گروهی از مؤمنان آن را کراهیت میداشتند.

« **یجادلونك فی الحق** » باتو پیکارمیکردند[وباتو می‌پیچیدند] درچیزی که تودرآن برحق بودی، «**بعد ماتبیّن**» پس آنکه پیداشد[ایشان‌را که ازمن‌ترا ارشاد ومعونت هام راه[1] است ومن‌ترا نگاه‌دار]، «**کانما یساقون الی الموت** » گوئی که بآن مانست که ایشان‌را بمرگ میرانند، « **وهم ینظرون** »(٦)وایشان می‌نگرستند.

« **واذیعدکم‌الله** » خدای شمارا وعده داد، « **احدی الطائفتین انها لکم** » که یکی از دو گروه شمارا بود. « **و تودّون** » آن دوست میدارید شما. « **ان غیر ذات الشوکة تکون لکم**» که‌ازدرخت بی‌خار[رطب] چینید. « **و یریدالله** » والله میخواهد. « **ان یحق الحق بکلماته** » که‌حق پیدا ودرست‌کند[و دین بزرگ دارد] بسخنان خویش. « **و یقطع دابر الکافرین** »(٧) وبیخ کافران ببرد.

« **لیحقّ الحق** » تا حق راهست کند. « **و یبطل الباطل** » و باطل را نیست کند. «**ولو کره المجرمون**»(٨) وهرچندکه دشخوارآیدآن را کافران.

## النوبة الثانیة

بدان که‌سورة الانفال مدنی‌است مگرهفت‌آیت که به **مکه** فروآمد«واذیمکر بك‌الّذین کفروا» الی قوله « ثُمّ یغلبون» . جملهٔ سورة پنج هزار و هشتاد حرف است وهزارونودوپنج کلمة است. درفضیلت این سورة **ابیّ کعب** روایت‌کنند از **مصطفی** ص قال قال رسول‌الله : « مَن قرأ سورة الانفالِ و براءة، فانا شفیع له و شاهد یوم‌القیمة، آنّه بریءٌ من‌النفاق واعطی من‌الاجر بعددکل منافق ومنافقة فی‌دارالدّنیا عشرحسنات ومحی عنه عشرسیّئآت ورُفع له عشر درجات، وکان العرش وحَملته یصلّون علیه ایام حیوته فی‌الدّنیا » . دربن سورة شش آیت منسوخ چنانکه رسیم بآن شرح دهیم.

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . یَسئلونك عن‌الانفال ». **ابن‌عباس** گفت: سبب‌نزول‌این آیت آن بود که روز **بدر** **مصطفی** گفت: « من قتل قتیلا فله سلبه ومن اسر

---

۱) نسخه ج : همراه

اسيراً فله كذا» گفت: هر كه كافرى را بكشد وىراست سلب آن كشته و هركه اسيرى را گيرد همچنين. پس چون جنگ درپيوست جوانان وورنايان[1] فرا پيش شدند وجنگ كردند، قومى را كشتند وقومى را اسير گرفتند، وپيران واعيان ووجوه لشكر بنزديك رايات اسلام ايستاده بودند در حضرت **مصطفى** ص ودفع دشمنان از وى ميكردند، و قلب لشكر نگاه ميداشتند اما جنگ نمى كردند. پس آن جوانان و نوخاستگان كه جنگ ميكردند طمع كردندكه سلبها وغنيمتها مفرد بايشان دهند. يكى انصارى برخاست، نام وى **ابواليسر** ابن‌عم واخو **بنى‌سلمه**، گفت: يا رسول‌الله اينك هفتاد مرد ازدشمن كشتيم وهفتاد دشمن اسير گرفتيم سلب ايشان همه ماراست چنان كه وعده داده‌اى، و **سعدمعاذ** در جملهٔ ايشان بود كه بحضرت **مصطفى** بود ايستاده، ومصاف نگه ميداشتند، گفت: يا رسول‌الله ما نه از بددلى جنگ ميكرديم، لكن نخواستيم كه ترا خالى بگذاريم وچنان كه ايشان ما نيز هم درمصاف بوديم و ايشانرا بدفع دشمن يارى ميداديم، پس سلب وغنيمت ايشانرا تنها نرسد، سخن درميان ايشان درازشد. **وسعد بن ابى وقاص** برادر ويرا **عمر**[2] كشته بودند بجنگ شد، و **سعيدبن العاص بن اميه** را بكشت و شمشير وى بستد، شمشيرى نيكو نام آن **ذوالكتيفة**، آن شمشير برداشت پيش **مصطفى** ص آورد گفت: «اعطنى هذا» رسول خدا جواب داد: «ضعه»، يكبار ديگر گفت «اعطنى هذا»، رسول جواب داد «ضعه». **سعد** را آن نخوش آمد، دل تنگ شد، و درين معنى گفت وگوى درميان صحابه افتاد، تا **جبرئيل** آيت آورد: «يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول». **مصطفى** ص بحكم اين آيت غنيمتها وسلبها ازدست ايشان بيرون كرد و ميان ايشان بسويّت قسمت كرد و **سعدبن ابى وقاص** را بخواند و گفت: يا **سعد** آنكه نه آن من بود شمشير، اكنون آن منست بتو داديم.

«يسئلونك عن الانفال» واوضمير مؤمنان است. يعنى كه مؤمنان ترامى پرسند ازين مال غنيمت. سؤال بر دو وجه است: سؤال استعلام وسؤال طلب. واين سؤال استعلام است كه ـ عن ـ درآن پيوسته. ميگويد: ترا ازانفال ميپرسند تابدانند كه حكم آن چيست، حلال است يا حرام؟ وبكه مى بايدداد؟ وگفته‌اند: كه ازآن مى پرسيدند كه برامّتهاى

---

۱) ورنايان: لهجه‌ايست از برنايان بمعنى جوانان اندك سال.

۲) در نسخه ج: عمير.

گذشته پیش ازین امت حرام بود. خوردن آن میخواستند تابدانند که بر ایشان هم حراماست یانه. قومی گفتند: این سؤال طلب است، و - عن - زیادت است ودلیل براین قرائت **ابن مسعود** است: «یسئلونك الانفال» بحذف عن. معنی آنست که مؤمنان انفال از تو طلب می کنند و میخواهند، والانفال الغنائم، واحدها - نفل. قال **لبید**:

ان یقوی ربّنا خیر نفل        و باذن الله رأسی[1] وعجل

یقال نفلنی کذا ای اعطانی، والنّوفل الرجل الکثیر العطاء، وقیل - النفل الزیادة و منه النافلة لولد الولد و کذلك النافلة من الصلوة.

«قل الانفال لله والرسول» تعظیم را نام الله درآورد وابتدا بذکر خویش کرد جل جلاله. معنی آنست که حکم غنیمت بامصطفی افکندیم، آنِ وی است، چنانکه او خواهد در آن حکم کند. **ابن جریر** گفت: - انفال دیگر است وغنائم دیگر. غنائم آنست که بعد از جنگ مسلمانانرا نصرت وظفر بود و بمال کافران دررسند و جمع کنند، حکم این غنائم آنست که الله گفت:

«واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ... الایة» وانفال زیادتست، که بعدازقسمت امام چیزی بکسی دهد زیادت ازقسمت برای خویش. **مجاهد** و **عکرمه** گفتند: غنائم روز **بدر** علی الخصوص **مصطفی** را بود، بحکم این آیت وآنکس را میداد که خود میخواست؛ پس رب العزّة آن حکم بخمس منسوخ کرد و بقول ایشان این آیت منسوخ است و ناسخ آنست که: «واعلموا انما غنمتم من شیءٍ... **الآیة**».

**ابن زید** گفت: آیت محکم است وثابت، ومعنی آنست: «قل الانفال لله» وهی لاشك لله مع الدنیا بمافیها والآخرة، والرسول یضعها فی مواضعها الّتی امر الله بوضعها فیها. میگوید: انفال و غنائم همه خدایرا است و دنیا وآخرت و هرچه در آن همه خدایرا است، کس را باوی در آن انبازی نه و **رسول** راست، یعنی که **رسول** بحکم فرمان خدا آنجا نهد وبآنکس دهد که الله فرماید. این حکم چنین کرد وپس از آن بچهل روز حکم غنائم فروفرستاد، گفت: «فان لله خمسه ولکم اربعة اخماسه».

«فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» ای الحالة الّتی بینکم، لیکون سبباً لالفتکم واجتماع کلمتکم. «و اطیعوا الله» فی فرائضه «و رسوله» فی سنّته.

---

1) نسخه ج: رَیْثی

«ان کنتم مؤمنین» فان الایمان یوجب ذلك. این خطاب با **صحابهٔ رسول** است میگوید: اگر مؤمنان اید مقتضی ایمان آنست که خدای و **رسول** را فرمان بردار باشید، ودر طاعت داری یك دل و یك سخن باشید، ودر کار غنائم و انفال مجادلت واختلاف ازمیان بردارید، و بخدای و **رسول** باز گذارید تا چنان که خواهد در آن حکم کند، وهمه بهم صلح کنید تا رستگار شوید.

روی **علی بن حاتم** قال:- خطب رجل عند **رسول الله** ص فقال: «ومن یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی». فقال **النبی** ص: «اسکت فبئس الخطیب انت» ثمّ قال **رسول الله**: «من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعص الله و رسوله فقد غوی» فلا تقل - ومن یعصهما - ثمّ وصف المؤمنین فقال:

«انما المؤمنون الّذین اذا ذکر الله ... الآیة» ای اذا ذکرت عظمة الله وقدرته، وماخوّف به من عصاه فزعت قلوبهم، فانقادت لاوامره وارتدعت عن نواهیه واطمأنت الی وعده و فرقت عن وعیده. «واذا تُلیت علیهم آیاته ...» ای - **القرآن** زادتهم تصدیقاً ویقیناً وخشیة، اذا تاملوا وتدبّروا معانیه. حجتی روشن است این آیت بر **مرجیان** که زیادت ونقصان را منکر اند در ایمان، و رب العالمین صریح میگوید: «زادتهم ایماناً»، و آن وجهی دیگر که رب العزة حقیقت ایمان اثبات نکرد الّا باجتماع خصلتهای نیکو از اعمال ظاهر وباطن، وایشان حقیقت ایمان بمجرد قول اثبات میکنند. تعالی الله عما یقول الظالمون. قال **عمر بن حبیب** و کان له صحبة:- ان للایمان زیادة ونقصاناً، قیل فما زیادته، قال: اذا ذکرنا الله وحمدناه فذلك زیادته، واذا سهونا وقصّرنا وغفلنا فذلك نقصانه. وکتب **عمر بن عبدالعزیز** الی بعض اخوانه: ان للایمان سنناً وفرائض وشرائع فمن استکملها استکمل الایمان ومن لم یستکملها لم یستکمل الایمان. «وعلی ربّهم یتوکلون»؛ یفوضون الیه امورهم ویثقون به فلا یرجون غیره ولا یخافون سواه.

«الّذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون». هر نفقه که در **قرآن** با نماز پیوسته است زکوة است.

«اولئك هم المؤمنون حقاً» سراً و جهراً بخلاف المنافق. **ابن عباس** گفت: من لم یکن منافقاً فهو مؤمن حقا وقیل: - تقدیره حقوا حقاً، مثل صدقوا صدقاً، سأل

رجل الحسن فقال: أمؤمن انت ؟- فقال: الايمان ايمانان، فان کنت تسألنى عن الايمان بالله وملئكته و كتبه و رسله واليوم الاخر والجنة والنار والبعث والحساب فانا مؤمن بها، وان کنت تسألنى عن قوله: «انّما المؤمنون الّذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم» الى قوله «عند ربهم»، فوالله ما ادرى أمنهم انا ام لا ؟ و يقال الحق فى الكلام على وجهين، احدهما المستحق والثانى ماله حقيقة الوجود، بخلاف الباطل فانه لا وجود له. و روا باشد که «اولئك هم المؤمنون» اینجا سخن بریده گردد پس گویی: «حقاً لهم درجات عند ربّهم»- بدرستی وراستی که ایشانرا درجتها ومنزلتها است دربهشت نزدیك خداوند ایشان. وقیل:- لهم درجات فی الجنة یرتقونها باعمالهم الرفیعة. «ومغفرة» للذنوب، «ورزق کریم» خالص من شوایب الکدر.

«کما اخرجك ربك» مفسّر ان درمعنی آیت مختلف‌اند. قومی گفتند: این متصل است باول، و کاف کاف تشبیه است و التشبیه وقع بین الصلاحین، ای صلاحهم فی اصلاح ذات البین کصلاحهم فی اخراج الله لقاهم، و این قول **عکرمه** است وتقدیر آیت اینست «فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» فان ذلك خیر لکم کما کان اخراج الله تعالی **محمدا** من بیته بالحق خیراً لکم و ان کرهه فریق منکم. میگوید: همه بهم صلح کنید و بایکدیگر بآشتی زیید که صلاح کار و صلاح دین شما را درین است، هم چنان که روز **بدر** خدای تعالی **محمد** را ازخانهٔ خویش مدینه بیرون آورد بجنگ **بدر**، اگرچه قومی را کراهیت آمد که سازجنگ نکرده بودند، اما صلاح ایشان دران بود. وقیل:- التشبیه وقع بین الحقین ای «هم المؤمنون حقاً کما اخرجك ربك من بیتك بالحق» میگوید: ایشان مؤمنان‌اند بحق وراستی چنان که الله ترا ازخانهٔ خویش بیرون آورد بحق وراستی. وقیل:- التشبیه وقع بین الکراهتین ای- الانفال لله والرسول وان کره بعضهم «کما اخرجك ربك من بیتك بالحقّ و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون»، میگوید: این کراهیت ایشان ومجادلت ایشان درقسمت غنایم هم چون کراهیت ایشان است ومجادلت ایشان روز **بدر**. اذقالوا- اخرجتنا للعیر ولم تعلمنا قتالاً فنستعدله. وتقدیره امض لامر الله فی الغنایم وان کرهوا کما مضیت علی خروجك. «وهم کارهون»، قومی گفتند ازمفسران که این آیت باوّل هیچ تعلق ندارد و کاف بمعنی- اذ- است کقوله «واحسن کما

احسنِ اللّٰه اليك » معناه واحسن اذا احسن اللّٰه اليك. وتقديره اذ كر يا **محمد** ان « اخرجك ربك من بيتك » يعنى المدينة الى **بدر** بالحق. اى ـ بالوحى الّذى اتاك به **جبرئيل** . « وانّ فريقاً من المؤمنين لكارهون » الخروج مع كراهية نفار الطبع عن الميثاق لا كراهية ضد الارادة ، لانهم كرهوا اولا ثم ارادوا ولم يكرهوا امر اللّٰه عزوجل بحال .

« يجادلونك فى الحق » اى ـ فى القتال وذلك انهم خرجوا للعير ولم ياخذوا اُهبة الحرب فلما امروا بالحرب شق عليهم ذلك و طلبوا الرخصة فى ترك ذلك ، فهو جدالهم بعد ماتبيّن ان الجهاد واجب والخروج صواب ، وعلموا انّ امرك امر اللّٰه، « كانّما يساقون الى الموت وهم ينظرون » اى ـ كارهون القتال كراهية من يساق الى الموت ، وهم ينظرون الى اسبابه . قال **ابن زيد**: يجادلونك يعنى الكفار فى الحق ، اى فى الاسلام . « بعدماتبيّن » بان وظهر الاسلام « كانما يساقون الى الموت » حين دعوا الى الاسلام « وهم ينظرون » تلك الحالة .

« واذ يعدكم اللّٰه احدى الطّائفتين » شرح اين قصه بقول **ابن عباس** و **سدى** وجماعتى مفسران آنست ـ كه **كرز بن جابر القرشي** بدر **مدينه** آمد وغارت كرد وچرندگان **مدينه** جمله براند. خبر به **مصطفى** ص رسيد، بر نشست با جماعتى ياران وبر پى وى برفتند وبوى درنرسيدند وباز گشتند، بعد از آن خبر بمدينه آمد كه **بوسفيان** از **شام** مى آيد و كاروان قريش باوى مالى عظيم وتجارتى فراوان. وهى ـ اللطيمة ـ يعنى قافلة معها الطيب. **رسول** خدا مهاجر وانصار رابرخواند وايشانرا خبر داد كه آنك كاروان قريش بامال فراوان رسيد بنزديك **بدر**، واگر ما براه ايشان شويم ، بخير وغنيمت باز گرديم . سيصدو سيزده مرد فرا راه بودند واز ايشان دوسوار بيش نبودند ويك شتر ميان سه كس بود. كانوا يتعاقبون عليه ، وهيچ سازجنگ وآلت حرب باايشان نه ، كه ايشان براى كاروان مى رفتند نه بقصد جنگ وحرب. در كاروان قريش **عمرو بن العاص** بود و**عمرو بن هشام** و **مخرمة نوفل الزهري** با چهل سوار بزرگان و سروران قريش . **بوسفيان** بدانست كه رسول خدا بيرون آمد با ياران به طلب كاروان. **ضمضم بن عمرو الغفاري** بمكه فرستاد ، قريش را خبر كرد از حال ، وگويند كه شيطان برصورت **سراقة بن مالك بن جعشم** فراديد آمد وگفت : « ان محمداً و اصحابه قدعرضوا لعيركم ولاغالب لكم اليوم من الناس وانى جارلكم ». اهل **مكه** همه خشم گرفتند وآواز بيكديگر دادند

تاجمله بیرون شدند مگر ضعیفان . همه با ساز حرب وسلاح تمام . رسول خدا بایاران از **مدینه** برفته . ووادیی است که **ذفران** خوانند آنجا فرو آمده ، **جبرئیل** آمد، از حضرت عزت این آیت آورد : «واذیعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» الطائفتان هاهنا الجند والعیر و**ابو جهل** مع الجند و**ابو سفیان** مع العیر. خیّر رسول الله بین ان ینصر علی العدو او ینقل عیرهم. گزین دادند رسول خدایرا که اگر خواهد سپاه دشمن در دست او دهند، واگرخواهد کاروان ومال. رسول خدا دشمن بگزید که در دست او دهند، ومؤمنان دوست داشتند که کاروان بامال در دست ایشان دهند. ایشان را جواب دادند: «وتودّون انّ غیرذات الشوکة تکون لکم»، شما دوست میدارید که از درخت بی خار رطب گیرید والله میخواهد که حق درست کند ودین بزرگ دارد بسخنان خویش وبیخ کافران ببرد. **مصطفی** ص با یاران مشورت کرد در کارحرب وآنچه درپیش بود. جماعتی کراهیت نمودند، گفتند یارسول الله : «هلااخبرتنا انه یکون قتال حتی نخرج سلاحاً ونتأهب له انا خرجنا نرید العیر ولم نعلم القتال» . **ابوبکر صدیق** دانست که مراد رسول چیست برخاست و سخنان نیکو گفت ؛ **عمر خطاب** هم چنین سخنان نیکو گفت ؛ **مقداد بن عمرو** فرا پیش آمد گفت : یا رسول الله، امض لما امرك الله، فنحن معك ، والله مانقول کما قالت بنو اسرائیل لموسی:- اذهب انت وربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون، و لکن اذهب انت وربك فقاتلا انامعکم مقاتلون، فوالّذی بعثك بالحق لوسرت بنا الی برك الغماد، یعنی مدینة الحبشة لجالد نامعك حتی نبلغه. این سخن **مهاجران** بود . رسول خدا توقع داشت از **انصار** که تاهم آن سخن گویند، باایشان می نگرست ومی گفت: «اشیروا علیّ ایّها النّاس». **سعد بن معاذ** سید **انصار** بود دانست که رسول خدا ایشان را میخواهد گفت : « یا رسول الله قد آمنّابك وصدقناك و شهدنا ان ماجئت به هوالحق واعطیناك علی ذلك عهودنا ومواثیقنا علی السمع والطاعة ، فامض یارسول الله لما اردت، فوالّذی بعثك بالحق، ان استعرضت بناهذا البحر فخضته لخضناه معك ماتخلف منا رجل واحدانا الصبرّ عند الحرب لصدّق عندااللقاء فسر بنا علی برکة الله حیث شئت ، وصل حبل من شئت واقطع حبل من شئت ، وخذ من اموالنا ماشئت» . ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : «سیروا علی برکة الله وابشروا فان الله قد وعدنی احدی الطائفتین والله لکان الان

انظر الی مصارع القوم». پس از آنجا برفت رسول خدا تا **ببدر** فرو آمد و کافران و مشرکان مکّه از آن جانب آمدند و **ببدر** فرو آمدند. هفدهم ماه رمضان و آن جنگ بدر رفت چنانکه در قصه است.

« و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم » معناه: - واذکروا اذ یعدکم الله ان لکم « احدی الطائفتین » و « انها لکم » فی موضع نصب من البدل من احدی، «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» یعنی العیر الذی لیس فیها قتال، والشوکة الشدة، وذات الشوکة ای ذات السلاح، اشتقاقها من الشّوکة و هو النبت الّذی له حدّة «و یرید الله ان یحقّ الحق»، یظهر الاسلام وینصر اهله بکلماته - ای باوامره ونواهیه و قیل بضمانه ومواعیده، و «یقطع دابر الکافرین» یستاصلهم، دابر کل شیءٍ آخره. «لیحق الحق ویبطل الباطل»، ای لیعلی الحق و یسفل الباطل، «ولو کره المجرمون»- المشرکون، وکرّر لأنّ الاوّل متصل بقوله «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» ای- انتم تریدون العیر والله یرید اهلاك النفیر والثانی متصل بالکل. قومی مفسران گفتند: که این دو آیت در نزول پیش از «کما اخرجك ربك» اند و در قرآءت بعد ازابتدا.

# النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم. بسم الله معراج قلوب الاولیاء، بسم الله نور سرّ الاصفیاء، بسم الله شفاء صدور الاتقیاء، بسم الله کلمة التقوی وراحة الثکلی وشفاء المرضی. بسم الله نور دل دوستان است، آئینه جان عارفان است، چراغ سینه موحدان است، آسایش رنجوران ومرهم خستگان است، شفاءِ درد وطبیب بیمار دلان است، خدایا! گرفتار آن دردم که تو دوای آن دانی[1]، در آرزوی آن سوزم که تو سرانجام آنی، بندهٔ آن ثناءام که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آنی که خود گفتی وچنانکه گفتی آنی.

در هجر تو کار بی نظامست مرا شیرین همه تلخ و پخته خامست مرا
در عالم اگر هزار کامست مرا بی نام تو سر بسر حرامست مرا

«یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول»، ای مهتر عالم وای سیّد ولد آدم،

(۱) در نسخه ج: که تو درمان آنی

ای مایه فطرت، ای نقطهٔ سعادت، ای مقصود موجودات وسید کاینات، ای نقطهٔ دایره حادثات، ترا می‌پرسند ازانفال وحکم آن، تو از وحی ما واز پیغام ما ایشانرا جواب ده. «قل الانفال لله» ملکا ولرسوله الحکم فیها بما یقضی به امراً وشرعاً. انفال ازروی ملك خدایراست و حکم آن چنان که خواهد مصطفی‌ص راست، بپسندید شما که بندگانید حکم او، بپذیرید به‌جان و دل قول او، که قول او وحی ما است، فعل او حجت ماست، شریعت او ملت ماست، حکم او دین ماست. اتباع او دوستی ما است.

«فاتّقوا الله واصلحوا ذات بینکم» تقوی بپناه خویش گیرید که سر همه طاعتها تقوی است، اصل همه هنرها ومایهٔ همه‌خیرها تقوی‌است. تقوای او آن درخت‌است که بیخ او درآب وفاو شاخ او برهواء رضا، میوهٔ او دوستی خدا. نه گرمای پشیمانی بدو رسد، نه سرمای سیری، نه‌باد دوری، نه هواء پراکندگی. تقوی سه‌چیزاست: خوفی که ترا ازمعصیت باز دارد رجائیکه ترا برطاعت دارد، رضایی که ترا برمحبت‌دارد.

قوله: - «و اصلحوا ذات بینکم» با مردم بصلح و آشتی زندگانی کنید وبی آزارزیید، واین نتوانیدمگر که حظ خود بگذاریدوحظ دیگران نگاه دارید، اگرتوانید ایثار کنید و اگر نه‌باری انصاف دهید. بنگر که الطاف کرم احدیت آن درویشان را که راه ایثار رفتند و حظ خود بگذاشتند چه تشریف میدهد و چون می پسندد که: - «ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة».

عن عبدالله بن عمر قال: أُهدی لرجل من اصحاب رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم رأس شاة، فقال: انّ اخی فلاناً وعیاله احوج الی هذا منّا، فبعث به الیه، قال: فلم یزل یبعث به واحد الی آخر حتی نداولها سبعة ابیات حتی رجعت الی الاوّل، قال فنزلت «ویؤثرون علی انفسهم... الایه».

قوله: - «انما المؤمنون الّذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم»، مؤمنان ایشانند که از خدای ترسند. درین آیت ترس از شرط ایمان نهاد، هم چنان که جائی دیگر گفت: - «وخافونِ ان کنتم مؤمنین» ترس زینهار ایمان است وحصار دین است و شفیع گناهان است، هردل که‌در آن ترس نیست آن دل خراب است و معدن فتنه وازنظرالله محروم. درین آیت گفت مؤمنان ایشان اند که دریاد کرد الله دلهاشان بترسد

و بلرزد. جائی دیگر گفت: «الّذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله» اشارت است که مؤمنان ایشان‌اند که در یاد الله دلهاشان بیاساید و آرمیده گردد، آن نشان مبتدیان است واین وصف الحال منتهیان، بنده در بدایت روش خویش پیوسته میگرید ومی زارد ومی نالد چندان از بیم فراق بگرید که نداء «الّا تخافوا» بسروی رسد. ازبیم فراق بروح وصال باز آید، در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارامد، اینست که میگوید جل جلاله:- «تطمئن قلوبهم بذکر الله». و گفته‌اند: «وجلت قلوبهم» وصف مریداست، «تطمئن قلوبهم» نعت مراداست. «وجلت قلوبهم» اهل شریعت را شعاراست. «تطمئن قلوبهم» ارباب حقیقت را دثاراست. «وجلت قلوبهم» مقام روندگان است. «تطمئن قلوبهم» نشان ربودگان است. رونده درراه شریعت بامید نعمت بر مقام خدمت، ربوده بر بساط حقیقت نواختهٔ قربت و زلفت بار از ولی نعمت.

« الّذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون »، در آیت پیش لختی اعمال برشمرد، چون تقوی ووجل و توکل. آنکه درین آیت، اعمال ظاهر چون نماز وزکوة دران پیوست، آن از امارات حقیقت است واین ازشرائط شریعت، تابدانی که هردو درهم پیوسته ودرهم بسته، حقیقت بی شریعت به کار نیست، وشریعت بی حقیقت راست نیست. چون هردوبهم جمع گشت انکه. «اولئك هم المؤمنون حقاً» ای - صدقوا صدقاً وحقّوا حقاً. مؤمنان بحقیقت ایشان‌اند که هم درشریعت درست‌اند هم درحقیقت، پس اقامت شریعت را «لهم درجات فی الجنة ومغفرة» وصدق حقیقت را، «ورزق کریم» هو رزق الاسرار بما یکون استقلالها به من المکاشفات والمواصلات، و گفته‌اند حقایق عبودیت و منازلات ومکاشفات حقیقت دروجود خصلتها است که دراین آیت برشمرد وهو التعظیم للذکر والوجل عند السماع ولاظهار الزیادة علیهم عند تلاوته، و حقیقة التوکل علی الله والقیام بشروط العبودیة علی حد الوفاء، فاذ کملت اوصافهم صاروا محققین بالایمان، وقیل «اولئك هم المؤمنون حقاً» ای - حقاً انه سبقت لهم من الله الحسنی فصار لهم عند ربهم طوبی وزلفی وحسنی.

قوله « وتودّون ان غیر ذات الشّوکة تکون لکم »، از روی اشارت میگوید:

« بنده تا رنج نبرد بسر گنج نرسد » .

**پیر طریقت** گفت : من چه دانستم نه مادر شادی رنج است ، وزیر یك نا کامی هزار گنج است ، من چه دانستم که زندگی درمردگی است ومراد همه در بی‌مرادی است . زندگی زندگی دل است ومردگی مردگی نفس ، تادرخود بنمیری بحق زنده نگردی . بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی . نیکو گفت آن جوان مرد که :

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار

الٰهی! انکس که زندگانی وی توئی او کی بمیرد ؟ وانکس که شغل وی‌توئی شغل بسر کی برد ؟ ای یافته و یافتنی نه جز از شناخت تو شادی ، نه جز از یافت توزندگانی ، زنده بی‌توچون‌مرده زندانی ، وصحبت‌یافته باتو نه این‌جهانی‌نه‌آن‌جهانی .

# ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی: « **اذتستغیثون ربّکم** » آن هنگام که فریاد میخواستید بخداوند خویش ، « **فاستجاب لکم** » پاسخ نیکو کرد شمارا ، « **انّی ممدّکم** » شما را مدد می‌پیوندم ، «**بالف من‌الملئکة**» بهزار تن از فریشتگان ، « **مردفین** [۹] » پس خود فرا کردگان.

« **وماجعله‌اللّه‌الّابشری** » نکرد خدای تعالی [آن‌روز و آن کار] مگر شادی شمارا ، « **ولتطمئن‌به قلوبکم** » وآنرا تادلهای شما [بنصرت **بدر** ] آرام گیرد ، « **وماالنصرالامن عنداللّه** » و یاری دادن نیست مگر از نزدیك خدای ، « **ان‌اللّه عزیز حکیم** [۱۰] » که اللّه توانائی دانا .

« **اذیغشّیکم النعاس** » آنکه که خواب در سرشما می کشد ، « **أمنة منه** » از خدای عزوجل بعطا ، « **وینزل علیکم من‌السماء ماء** » ومی‌فروفرستد برشمااز آسمان باران ، « **لیطهّرکم‌به** » تاشما را بآن [ازحدث] پاك کرداند ، « **ویذهب عنکم** » واز شما ببرد ، « **رجزالشیطان** » وساوس‌شیطان ، « **ولیربط علی قلوبکم** » وآنرا تا قوی کرداند دلهای شما ، « **ویثبت‌به‌الاقدام** [۱۱] » و برجای بدارد پایها .

« **اذیوحی ربك‌الی‌الملئکة** » آنکه که پیغام داد خداوند بفریشتگان ،

« **انّی معکم** » که من باشما ام [بمعونت] ، « **فثبّتو االذین آمنوا** » دل دهید مؤمنانرا و برجای دارید ، « **سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب** » آری من درافکنم در دلهای کافران ازشما بیم ، « **فاضربوا فوق الاعناق** » شما برزبر گردنها می بزنید ، « **واضربوا منهم کل بنان**[۱۲] » و از ایشان دستها می زنید .

« **ذلک بانهم شاقّوا اللّٰه ورسوله** » آن ازبهر آنست که خلاف کردند باخدای و رسول او ، « **ومن یشاقق اللّٰه ورسوله** » وهر که خلاف کند با خدای و رسول او ، « **فان اللّٰه شدید العقاب**[۱۳] » اللّٰه سخت عقوبت است [سخت گیر] ، « **ذلکم فذوقوه** » اینست عذاب او این جهانی چشید آنرا ، « **وان للکافرین عذاب النار**[۱۴] » وکافران راست عذاب آتش .

« **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً** » هر گه که ببینید کافرانرا که روی بشما نهند درجنگ ، « **فلاتولوهم الادبار**[۱۵] » [بهزیمت] پشتهای خود وراایشان مگردانید .

« **ومن یولّهم یومئذ دبره** » وهر که روزجنگ پشت خود برگرداند بردشمن ، « **الاّمتحرّفاً لقتال** » مگر که برگردد سازجنگ را [نه ادبار هزیمت را ، ] « **اومتحیزاً الی فئة** » یا پناه جوی بقومی هم از مسلمانان ، « **فقد باء بغضب من اللّٰه** » باز گشت وخشم خدای برو ، « **وماویه جهنم** » وبازگشتن گاه او دوزخ ، « **وبئس المصیر**[۱۶] » وبدجایگاه که آنست .

« **فلم تقتلوهم** » ونه شما کشتید ایشانرا ، « **ولکن اللّٰه قتلهم** » ولکن خدای کشت ایشانرا ، « **ومارمیت اذرمیت** » ونه تو انداختی آنکه کهانداختی ، « **ولکن اللّٰه رمی** » ولکن خدای انداخت ، « **ولیبلی المؤمنین منه بلاءً حسناً** » [آن کار آن روز بدر] آنرا کرد تامؤمنانرا [بخشیده بی نیکو بخشدو] آزمون نیکو آزماید ، « **ان اللّٰه سمیع علیم**[۱۷] » که اللّٰه شنوائی است دانا .

« **ذلکم وان اللّٰه** » این همه هست بدرستی که خدای ، « **موهن کید الکافرین**[۱۸] » پست کننده و سست کننده است ساز کافران را .

« **ان تستفتحوا** » اگر بر گزاردن و بر گشادن میخواهید [ازاللّٰه] ، « **فقد جاءکم**

**الفتح** » اینك بر گزاردن و بر گشادن آمد بشما ، « **وان تنتهوا** » و اگر بازشدید شما [از این کار بر گزاردن خواستن] « **فهو خیر لکم** » آن شمارا بهتر است ، « **وان تعودوا نعد** » و [اگر آن میخواهید آن نیز کنیم] اگر باز گردید باز گردیم ، « **ولن تغنی عنکم** » وسود ندارد شمارا ، « **فئتکم شیئاً** » بهم بودن شما و انبوهی شما هیچ چیز ، « **ولو کثرت** » و هرچند که فراوان آید ، « **وان الله مع المؤمنین**[19] » والله با گرویدگان [بیاری دادن] است .

« **یا ایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **اطیعوا الله ورسوله** » فرمان برید خدا را ورسول را ، « **ولا تولّوا عنه** » واز رسول او بر مگردید ، « **وانتم تسمعون**[20] » شما می شنوید .

« **ولا تکونوا کالّذین قالوا سمعنا** » وچون ایشان مباشید[1] که گفتند شنیدیم « **وهم لا یسمعون**[21] » ونمی شنوند ونمی پذیرند .

« **انّ شرّ الدوابّ عند الله** » بدترین همه جنبندگان وجانوران بنزدیك خدای ، « **الصّم البکم** » آن کرانند [که حق نشنوند] ، گنگانانند [که حق را پاسخ ندهند] ، « **الذین لا یعقلون**[22] » [ایشان که دریافت حق را] خرد ندارند که دریاوند .

« **ولو علم الله فیهم خیراً** » واگر الله خیری دانستی درایشان بدانش خویش « **لأسمعهم** » [دلهای] ایشانرا حق شنوانیدند .

« **ولو اسمعهم** » و هرچند که [گوشهای سر] ایشان بشنواند [چون دلها نشنو اند] . « **لتولّوا وهم معرضون**[23] » بر گردند و روی گردانند .

## النوبة الثانية

قوله تعالی :- « **اذ تستغیثون ربکم** » ای - تستجیرون به من عدوّکم وتسئلونه النصرة علیهم ، الاستغاثة - طلب الغوثة - وهی سد الخلة فی شدة الحاجة ، وقیل :- الاستغاثة طلب الغوث وهو التخلیص من المکروه ، وقیل تستغیثون - تستجیرون من الغوث ، واغوثاه . والمستغیث المسلوب القدرة ، والمستجیر طالب الخلاص . این استغاثت آنست که « **عمر خطاب** » گفت : لما کان یوم **بدر** ونظر رسول الله الی کثرة المشرکین وقلة المؤمنین ،

---

۱) نسخه الف : مبید

دخل العریش هوو **ابوبکر** فاستقبل القبلة، و جعل یدعو و یقول: اللهم انجزلی ما وعدتنی، اللهم ان تهلک هذه العصابة لاتعبد فی الارض. فلم یزل کذلک حتی سقط رداءه. فاخذ **ابوبکر** رداءه والقاه علی منکبیه ثم التزمه من ورائه، و قال: **یا نبی‌الله** کذلک مناشدتک ربّک فان‌الله سینجز لک وعدک. **مصطفی**م چون قوم خود اندک دید و کافرانرا جمعی دید فراوان دعا کرد و نصرت خواست تاالله‌تعالی ویرا نصرت دادودعای وی اجابت کرد. چنان که گفت: «فاستجاب لکم» ای- اجاب لکم. اجابت واستجابت یکی است. وقیل:- الاستجابة ماتقدمهاامتناع، والاجابة مالم‌یتقدمهاامتناع.

«انی ممد کم» ای- بانّی مغیثکم «بالف من الملئکة مردفین» بفتح دال قرآءت مدنی ویعقوب است. ای- اردف بعضهم ببعض، او ارد فهم المسلمون. یقال:- ردفت‌الرجل اذا رکبت خلفه، واردفته- ای ارکبته خلفی. باقی قراء مردفین بکسر دال‌خوانند واین را دو وجه است: یکی مع کل واحد منها ردف له کما قال **ابن‌عباس**: مع کل ملک ملک فیکون‌الفین، و یکون المفعول علی هذا محذوفا تقدیره مردفین اردافا مثلهم. وجه‌دیگر «مردفین» ای- متتابعین فرقة بعدفرقة بعضهم‌فی‌اثربعض. یقال- اردفت‌الرجل اذاجئت بعده، وانشدوا:-

اذاالجوزاء اردفت الثریا ظننت بآل فاطمة الظّنونا

والجوزاء ابداً تطلع بعد الثریا. **ابن‌عباس** گفت: امدهم‌الله بالملئکه، فنزل **جبرئیل** فی‌خمسمائة‌ملک علی‌المیمنة وفیها **ابوبکر** و نزل **میکائیل** فی‌خمسمائة‌علی المیسرة و فیها **علی** فی صورة الرجال علیهم ثیاب بیض و عمائم **بیض** ارخوا مابین اکتافهم. حسن گفت: امدّوا بخمسة آلاف هذا الف، وثلثة فی آل‌عمران، ثم‌اردفهم الفا فصاروا خمسة آلاف. وقیل:- ثمانیة‌آلاف و قیل تسعة الاف. گفته‌اند فریشتگان از آسمان بزیر آمدند بمدد مؤمنان روز **احزاب** وروز **حنین** اماجنگ نکردند الّا روز **بدر**. قال‌**ابن‌عباس**: بینمارجل من‌المسلمین یشتد فی‌اثر رجل من‌المشرکین امامه انسمع‌ضربة السوط فوقه و صوت الفارس یقول قدم حیزوم- اسم فرسه- اذاً نظر الی المشرک امامه خرّ مستلقیا، فنظر الیه فاذا هو قد حطم و شق وجهه لضربة السوط، فجاء الرجل فحدّث بذلک **رسول‌الله** فقال: صدقت ذلک من مدد السماء، فقتلوا یومئذ سبعین واسروا سبعین.

«وماجعله الله» ای ـ الامداد والارداف، «الابشری» ـ مایؤذن بالمسرّة. وقیل:ـ معناه ـ ماقدّرالله وقعة **بدر** «الّابشری»لکم،«ولتطمئن به قلوبکم» ای ـ وتسکن به قلوبکم. «وما النصر الامن عندالله» قیل ـ من لم یطلب النصرة بالذل والافتقار لاینالها، لانّ النصرة بالقوة والقدرة منازعة الربوبیّة ومن نازع المولی قهره. «انّ الله عزیز» لایغلب، «حکیم» یضع الشئی موضعه.

«اذیغشّیکم النعاس» قراءة مکی و**ابو عمرو** بفتح یا وشین النعاس برفع، یعنی ـ که خواب درسر شما می پیچد تا ازشما گروهی برپای ازخواب سرخود دربرمی آوردند. قراءت مدنی «یغشیکم» بضم یا و کسر شین، بتخفیف، النعاس منصوب. باقی بتشدید شین. ومعنی هر دو یکسان است. فیکون الفعل مستنداً الی الله عزوجل لتقدم ذکره فی الایة التی قبل هذه آلایه:ـ ای:ـ یغشیکم الله عزوجل النعاس، آنکه که الله خواب درسر شما میکشد. «أمنة منه» یعنی امناً من عندالله عزوجل. قال **الزجاج** امنة منصوب مفعول له، کقولك فعلت ذلك حذرَ الشر، یقول امنهم الله عزوجل امناً حتی یغشیهم النّعاس لماوعدهم النصر، یقال امنت امناً واماناً وامنة، معناه سکنوا الی وعدالله فنامو الانّ الامن ینیم والخوف یسهر.

**ابن مسعود** گفت: النوم عندالقتال امن من الله عزّوجل والنّوم فی الصلوة من الشیطان.

«وینزل علیکم من السّماء ماء لیطهّرکم به» روز **بدر** کافران پیش ازمسلمانان بسر آب رسیدند و آنجا فرو آمدند، ومسلمانان از آب بازماندند وبه ریگستانی فرو آمدند که چهارپایان را پای به ریگ فرو می شد. درخبر است که: «ناموا حتی احتلم اکثرهم فاصبحوا مجنبین»، در آن حال مسلمانان فروماندند، وشیطان ایشانرا وسوسه کرد که چه امید دارید بظفر؟ وچه ظن بری؟ که آب ایشان دارند وجای خوش وهامون ایشانراست وقوت وشوکت و کثرت ایشان راست وشما میگوئید که اولیاء خدائیم و **رسول** خدا با ماست و آنکه با جنابت وحدث نماز میکنید وبتشنگی روزوشب میگذارید. این چنین وسوسه‌ها در دل ایشان افکند، تا رب العالمین بجلال عزت خویش و کمال مهربانی خویش میغ و باران با ایشان فروگشاد، و بسیار ایشان را باران بارید و مسلمانان ازان بخوردند وغسل بکردند، وراویه‌ها ومطهره‌ها ازآن پر کردند، وگرد ازجامهٔ خویش پاك فروشستند، و آن زمین ریگستان بباران سخت گشت، وچهارپایان مردمان دران روان

شدند و آن وسوسه شیطان در دل ایشان برخاست، و خوش‌دل گشتند. این است که رب‌العالمین گفت: «ویذهب عنکم رجز الشیطان» ای- وسوسته، «ولیربط علی قلوبکم» بالیقین والصبر والایمان، «ویثبّت به الاقدام» حتی لاتتوخ فی الرمل بتلبید الارض؛ وقیل: - یقوّی القلوب فیکون سبباً لثبات القدم.

«اذیوحی ربك الی الملئکة» این بدل است از «واذیعدکم الله» و «اذتستغیثون» و «اذیغشیکم» آن همه اشارت اند ازیك هنگام. «اَنّی معکم» یعنی بالنصرة، «فثبّتوا الّذین آمنوا» بالبشارة و کان الملك یمشی امام الصّف علی صورة الرجل، و یقول ابشروا فان الله ناصرکم. «سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب» - الرعب - امتلاء القلب من الخوف. یقال رعب السیل الوادی اذا ملیء ماء. «فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان» ای اضربوا الرّؤس فانها المقتل، واضربوا الانامل لانها مواضع استعمال السلاح. اباح الله عز وجل قتلهم بکل نوع یکون فی الحرب. قال **ابو داود المازنی**: و کان شهد **بدراً** - «تبعت رجلا من المشرکین لاضربه یوم **بدر** فوقع رأسه بین یدی، قبل ان یصل الیه سیفی، فعرفت انه قتله غیری. وقال **ابن عباس**: حدثنی رجل من **بنی غفار** قال: اقبلت انا وابن عم لی حتی اصعدنا فی جبل نشرف علی **بدر** ونحن مشرکان، ننتظر الوقعة علی من یکون الدایرة فننتهّب مع من ینتهب. قال: فبینا نحن فی الجبل اذدنت منا سحابة سمعنا فیه حمحمة الخیل، فسمعت قائلا یقول: - اقدم خیروم. قال: فاما ابن عمی فانکشف قناع قلبه فمات مکانه، وامّا انا فکدت اهلك ثم تماسکت. وروی ان **اباسفیان** لمّا انصرف الی مکة، قال **ابولهب**: هلمّ الیّ یا ابن اخی فعندك الخبر، وکان **ابولهب** تخلف عن وقعة **بدر** وبعث مکانه **العاص بن هشام**، فقال **ابولهب** لابی سفیان: - اخبرنی کیف کان امر الناس قال: - لاشیٔ والله ان کان الّا لقیناهم فمنحناهم اکتافنا یقتلوننا ویأسرون کیف شاؤا وایم الله مع ذلك مالمت الناس، لقینا رجالا بیضاء علی خُیل بین السماءِ والارض لایقوم لها شیٔ. قال **ابورافع** قلت تلك الملئکة، فضرب وجهی **ابولهب** ضربة شدیدة، فقال: والله ماعاش الاسبع لیایل حتّی رماه الله بالعدسیة فقتله. فلقد ترکه ابناه لیلتین او ثلثا مایدفنانه حتی انتن فی بیته. و روی **مقسم عن ابن عباس** قال کان الّذی اسر **العباسّ ابوالیسر کعب بن عمرو اخو بنی سلمة** و کان **ابوالیسر** رجلا مجموعاً و کان **العباس**

رجلاجسیماً فقال **رسول الله لابی الیسر** :- « کیف اسرت **العباس** یا **اباالیسر** » ، فقال: یا**رسول الله** « لقد اعاننی علیه رجل ما رأیته قبل ذلك ولا بعده هیئته کذا و کذا » ، قال **رسول الله** :- « لقد اعانك علیه ملك کریم » .

« ذلك » ای ذلك الضرب والقتل « بانهم شاقّوا الله و رسوله » ای خالفوا الله و رسوله . « ومن یشاقق الله ورسوله فان الله شدید العقاب . « ذلکم » ای هذا العذاب الّذی عجلته لکم ایّها الکفار **ببدر**، « فذوقوه » عاجلا ، « وانّ للکافرین » اجلافی المعاد ، « عـذاب النّار » موضع ان نصب بفعل مضمر تقـدیره ذلکم فذوقوه ـ و اعلموا ـ انّ للکافرین .

قوله تعالی:- « یاایها الّذین آمنوا اذالقیتم الذین کفروا زحفاً » یعنی راجعین الیکم . ـ زحف ـ رفتن جنگی است پاره پاره روی بیکدیگر ، هم خزیدن طفل ، التزاحف والتّدانی والتّقارب واحد ، والزحف مصدر لذلك لم یجمع کقولهم عدل وصوم . « فلاتولّوهم الادبار » فتنهزموا عنهم و لکن اثبتوا لهم .

« ومن یولّهم یومئذ » یوم حربهم « دبره الّا متحرّفاً لقتال » میگوید: هر که روز جنگ پشت بر گرداند بر **دشمن** مگر که بر گردد ساز جنگ را از بهر کشیدن کمان یا بر کشیدن تیغ یا سلاح نگه داشتن را در جنگ یا پس تر آید نه ادبار هزیمت را ، « او متحیّزاً الی فئةٍ » ای ـ یکون منفرداً فینحاز لان یکون مع المقاتلة . مشتق من حُزت الشیء اذا جمعته واصله متحیوز فادغمت الیآء فی الواو . « فقد باء بغضب من الله وماو یه جهنم وبئس المصیر » .

مفسران را درحکم این آیت سه قول است: ـ یکی قول **حسن** و **قتادة** ، گفتند : که این مخصوص است باهل **بدر** که پشت بدادن بجنگ آن روز از کبائر بود و موجب عقوبت وغضب حق ، نه بینی که روز **احد** را گفت عز جلاله « انّما استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقدعفاالله عنهم » ، وغزاء **حنین** بعداز **بدر** بود بهفت سال ورب العالمین می گوید: « ولّیتم مدبرین » الی ان قال « ثم یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء . » قول **عطا** و جماعتی آنست که این آیت منسوخ است بآن آیت که گفت : « حرّض المؤمنین علی القتال . » **کلبی** گفت : من قتل الیوم فی الجهاد مقبلا اومدبراً فهوشهید ولکن یسبق المقبل المدبر الی الجنة. وقال **محمدبن سیرین** لمّا قتل **ابوعبید** جاء الخبر الی

**عمر** فقال **عمر** لوانحازالی کنت له فئة وانافئة کل مسلم، وعن **منصور** عن **ابراهیم** قال: - انهزم رجل من **القادسیه** فاتی المدینة الی **عمر** فقال: - یا **امیر المؤمنین** هلکت فررت من الزحف، فقال **عمر** انا فئتك. و عن **عبدالله بن عمر** قال کنّا فی جیش بعثنا **رسول الله** فحاص الناس حیصة فانهزمنا و کنا نفرّ فقلنا نهرب فی الارض ولاناتی **رسول الله** حیاءً ممّا صنعنا فدخلنا البیوت، ثم قلنا یا **رسول الله** نحن الفرارون. فقال **رسول الله** انتم الکرّارون انافئة المسلمین. قول سوم قول **ابن عباس** و جماعتی مفسران، گفتند: آیت محکم است وحکم آن عام است والفرار من الزحف من الکبائر. قال النبی: - اجتنبوا السبع الموبقات: - الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس الّتی حرم الله الّا بالحق، واکل الربوا، واکل مال الیتیم، والتّولّی یوم الزحف، و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات.

« فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم. » مفسّران گفتند: **مصطفی** روز **بدر** کافرانرا دید گفت - هذه قریش قدجاءت بخیلائها وفخرها یکذّبون رسولك، اللهم انی اسئلك ماوعدتنی. - فاتاه جبریل، وقال له: خذ قبضة من تراب فارمهم بها، فقال: **رسول الله** لمّا التقی الجمعان لـ: **علی** اولا: **ابی بکر** اعطنی قبضةً من حصباءِ الوادی فناوله کفّاً من حصی علیه تراب، فرمی **رسول الله** به فی وجوه القوم وقال: شاهت الوجوه، فلم یبق مشرکا الّا دخل فی عینه وشغل بعینه فکان **ذلك** سبب هزیمتهم. قال **حکیم بن حزام** لمّا کان یوم **بدر** سمعنا صوتاً وقع من السماءِ کانه صوت حصاةٍ وقعت فی طشت و رمی رسول الله تلك الرّمیة فانهزمنا، وروی ان **رسول الله** صم اخذ یوم **بدرٍ** ثلث حصیاتٍ فرمی بحصاةٍ فی میمنة القوم، وحصاة فی میسرة القوم وحصاة بین اظهرهم، و قال شاهت الوجوه. فانهزموا.

**مجاهد** گفت: سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان را برایشان نصرت بود قومی کشته شدند وقومی را اسیر گرفتند، جماعتی مسلمانان پنداشتند که آن از قوّت وشوکت ایشان بود، یکی می گفت من فلانرا کشتم یکی میگفت من فلانرا اسیر گرفتم. رب العالمین آیت فرستاد - « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم » - آن نه شما کشتید ایشانرا بقوت خویش، که الله کشت ایشانرا، یعنی که - الله

بیم و رعب در دل ایشان افکند و فریشتگانرا فرستاد تا جنگ کردند و کافرانرا در دست مسلمانان می‌نهادند. قال **الحسین بن الفضل** : معناه ـ فلم تمیتموهم ولکن الله اماتهم، انتم اخرجتموهم ولکن الله اخرج ارواحهم،

«وما رمیت اذرمیت ولکن الله رمی» مراد نه‌نفی رمی است ازمصطفی (ص)، بل‌که خبرمیدهد جلّ جلاله که آن یك کف خاك که توافکندی رمی ازتو بود ورسانیدن از ما، و گر نه کجا صورت بندد؟ وچه ممکن شود که بشری مشتی خاك برروی لشکری بدان انبوهی زند و باندازه یك ذره از آن خطا نشود که همه درچشمهای ایشان شود؟ این جز درقدرت آفریدگار جلّ جلاله نیست. وقال **ابوعبیدة** : معناه ـ ما ظفرت ولا اصبت، ولکن الله عزّوجل اظفرك وصوّب رمیك. اهل معانی گفتند: که الله تعالی اضافت قتل ورمی با خود کرد از روی ایجاد و اختراع نه از روی مباشرت فعل و تحریك اعضاء. مذهب اهل حق آنست که افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش تعلق بقدرت قدیم دارد جلّ جلاله، همه آفریدهٔ اوست وبارادت ومشیت اوست. یقول الله تعالی «الله خالق کل شیء، والله خلقکم وما تعملون». وار روی اکتساب تعلق به بنده دارد. که‌ربّ العزّة در وی قدرت وحرکت واختیار آفرید تا بان قوت و قدرت محدث که در وی آفریده از روی کسب آن فعل حاصل کرد. وشرح این مسئله درازاست ودرین موضع بیش ازین احتمال نکند. قرآءت **شامی** و **حمزه** و **کسائی** «ولکن الله رمی» ـ بتخفیف نون و رفع الله است، باقی بتشدید نون خوانند و نصب الله و وجه این همان است که‌درسورة البقره‌رفت:ـ «ولکن البّر من آمن بالله»، «ولیبلی المؤمنین». این معطوف است بر آن که ـ «لیحق الحق ویبطل الباطل ولیربط علی قلوبکم» والمعنی ـ ولیعطی المؤمنین منه عطاءً حسناً. «ان الله سمیع علیم» لدعائهم علیمٌ بنیّاتهم.

«ذلکم» ای ـ ذلکم الامر والبیان من القتل والرّمی والابلاء الحسن، «وانّ الله موهن» ای واعلموا «انّ الله موهن کیدالکافرین» و قیل : ـ ذلکم ای فعل الله الذی شاهدتموه. و یجوز ان یکون خبرمبتداء محذوف، ای ـ الامر ذلکم «و انّ الله موهن کیدالکافرین» ـ بابطال حیلهم والقآء الرعب فی قلوبهم و تفریق کلمتهم و نقض ماابرموا. قرآءت **حجازی** و **ابوعمرو** موهّنٌ بتشدیداست وتنوین، باقی بتخفیف

و تنوین خوانند، مگر **حفص** که وی «موهن کید الکافرین» باضافت خواند، ومعنی همه یکسان است.

قوله: - «ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح» ای - ان استقضوا فقد جائكم القضاء. والفتاح عندالعرب هوالقاضی. «انا فتحنا لك فتحاً مبيناً» ای قضينا لك قضاء مبيناً، ان الله هوالفتاح يعنی القاضی. سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** روز **بدر** دعا کرد کفت: اللهم ايّنا كان افجر واقطع للرّحم وآتانا بما لا يعرف فاّخره الغداة. فاستجاب الله دعاءه و جاءه بالفتح، فضربه ابنا **عفرا**: **عوف** و**معود** و اجاز عليه **عبدالله بن مسعود**. **سدی** و **کلبی** کفتند: مشرکان چون خواستند که از مکه بجنگ **مصطفی** ص ومؤمنان آیند دست در استار کعبه زدند و کفتند: اللهم انصر اعلى الجندين واهدى الفئتين واكرم الحزبين وافضل الدينين. فانزل الله هذه الايه. ثم قال للكفار: - «وان تنتهوا» عن الكفر بالله وقتال نبيّه، «فهو خير لكم وان تعودوا» الى حربه وقتاله «نعد» عليكم بالامر والقتل. وقيل - «وان تعودوا» للاستفتاح «نعد» بفتح **محمد**. **ابی کعب** کفت و **عطاء الخراسانی**: - که این خطاب باصحاب رسول است و بامؤمنان، میکوید: ان تستنصروه وتسئلوه الفتح والنصر، فقد جاءكم الفتح والنصر. و «ان تنتهوا» عن ارادة عرض الدّنيا «فهو خير لكم وان تعودوا» الى ما كان منكم فى الامر والغنيمة يوم **بدر**، «نعد»، للانكار عليكم، «ولن تغنى عنكم فئتكم شيئاً ولو كثرت وان الله مع المؤمنين» وانّ الله بفتح الف قراءة **مدنی** است و**شامی** و**حفص** على تقدير ولان الله مع المؤمنين. ای - لذلك «لن تغنى عنكم فئتكم شيئاً» باقی بکسر الف خوانند لانّه مبتدأٌ به منقطع مماقبله.

«يا ايها الّذين آمنوا اطيعوا الله ورسوله» فيما يدعوكم الى الجهاد، «ولا تولّوا عنه» ای - لا تعرضوا عنه ولا تخالفوه، وحّد الكناية لانه يعود الى الله، وقيل الى رسوله، لانه المنبىء عن الله، وقيل الى الله ورسوله ووحّد لانه امر كل واحد امر الاخر، وقيل يعود الى الجهاد، و يحتمل انّه لمّا لم يجز اطلاق لفظ التثنية على الله وحده، لم يجز اجراء لفظ التثنية عليه مع غيره بخلاف لفظ الجمع فانه لمّا جاز اطلاق لفظ الجمع عليه وحده تعظيماً جاز اجراء لفظ الجمع عليه مع غيره. و لهذا نظائر فی القرآن. منها.

قوله: «اذا دعاكم لما يحييكم احقّ ان ترضوه.» و جاء التنكير عن النبی فيمن ذكر مع غيره بلفظ التثنية، وهو انّ رجلا قام بين يديه فقال: من اطاع الله ورسوله فقد رشد ومن عصاهما فقد غوی، فقال بئس خطيب القوم انت، هلاّ قلت ومن عصی الله ورسوله فقد غوی، «وانتم تسمعون» يعنی - امره ونهيه، و قيل القرآن و مواعظه.

«ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا و هم لا يسمعون» الآية. هم المنافقون و قيل هم المشركون يسمعون بآذانهم فلا ينتفعون، فصاروا كمن لا يسمعون، و قيل هم الذين قالوا: - قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا.

قوله: - «ان شرّ الدّوابّ عند الله الصّم البكم» كل مادبّ علی الارض فهو دابّة. ولا يطلق علی الانسان الاّ ذمّاً. ميگويد: اين مشركان و كافران هم چون چارپايان‌اند كه حق نمی شنوند، يعنی بگوش می شنوند و نمی‌پذيرند، و در عداوت و بغضا ميكوشند. پس هم‌چون ايشان‌اند كه حق نمی‌شنوند ودر نمی يابند. **ابن زيد** گفت: هم صمّ القلوب و بكمها و عميها، دلهاشان كر و گنگ و كوراست. آنگه اين آيت برخواند: فانها لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب الّتی فی الصدور، ميگويند: درشأن **نضر حارث** آمده‌است اين آيت. **ابن عباس و عكرمه** گفتند درشأن **بنو عبد الدار بن قصی** آمد: كانوا يقولون نحن صمّ بكمٌ عمّا جاء به **محمد** فلا نسمعه ولا نجيبه فقتلوا جيماً **باحد**، و كانوا اصحاب اللواء ولم يسلم منهم الارجلان: **مصعب بن عمير و سويط بن حرمله**.

«ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم» ای - لو علم الله فيهم صدقاً و اسلاماً و قبول موعظة وسعادة سبقت لهم، لاسمع قلوبهم وجعلهم ينتفعون بالسمع. ولكنّه علم انّه لاخير فيهم و انّهم ممن كتب عليهم الشقاء، فهم لا يؤمنون. خير - درين آيت سزاواری آشنايی است. ميگويد: - ايشان سزای آشنايی درازل نبودند وحكم الله درايشان بكفر رفت، لاجرم حق نشنيدند كه الله ايشانرا حق نشنوانيد، چنان كه آنجا گفت: «وكانوا لا يستطيعون سمعاً و ما كانوا يستطيعون اسمعاً انّهم عن السمع لمعزولون». **ابن عباس گفت بنو عبد الدار** گفتند: - يا **محمد** احی لنا موتانا فيكلّمونا و يخبرونا بصحّة رسالتك و نعلم انّ الله

یبعث الموتی. گفتند پدران ما را زنده گردان تا با ما سخن گویند و خبر دهند از صحت رسالت ونبوت تو، ونیز بدانیم که الله مرده زنده کند. وبیان این آیت در آن است که گفت: «واذا تتلی علیهم ایاتنا بیّنات ما کان حجتهم الّا ان قالوا ایتوا بآبائنا ان کنتم صادقین». رب العالمین گفت: «ولوا سمعهم» کلام الموتی بصحة نبوة محمد «لتولّوا» عن الایمان «وهم معرضون»، ای لم یقبلوا ولم یؤمنوا فلذلك لم افعل بهم ماسألوا نظیره: - «وان یروا کسفاً من السماءِ ساقطاً یقولوا سحاب مرکوم».

# النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: - «اذ تستغیثون ربکم». استغاثت سه قسم است: یکی از حق بخلق، نشان بیگانگی است واز اجابت نومیدی؛ یکی از خلق بحق، راه مسلمانی است وشرط بندگی؛ یکی از حق بحق وسیلت دوستی است واجابت دستوری. او که از حق بخلق نالد دردافزاید، او که از خلق بحق نالد درمان یابد، او که از حق بحق نالد حق بیند. پیر طریقت **شبلی** رحمة الله علیه در منازلات خویش بنعت حیرت از روی استغاثت از و عز سبحانه هم باو عز جلاله این کلمات میگفت: الهی ان طلبتك طردتنی وان ترکتك طلبتنی. فلامعك قرار ولامنك فرار، المستغاث منك الیك! الهی! ارت بخوانم برانی، وربروم بخوانی، پس من چه کنم بدین حیرانی؟ نه باتو مرا آرام، نه بی تو کارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن! فریاد از تو که این جانها همه شیدای تو و این دلها همه حیران تو!

هم تو مگر سامان کنی　　راهم بخود آسان کنی

درد مرا درمان کنی　　زان مرهم و احسان تو

الهی! این سوز ما امروز دردآمیز است، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریز است. سرّ وقت عارف تیغی تیز است. نه جای آرام ونه روی پرهیز است.

«اذ یغشیکم النّعاس أمنةً منه» رب العالمین، چون خواست که ایشان را نصرت دهد نخست ایشانرا در خواب کرد در آن معرکه، تا ازحول وقوت خویش متبری گشتند واز بود خویش نا آگاه شدند، تا بدانند که نصرت از کرامت حق است

نه از قوت و جلادت ایشان . «وینزّل علیکم من‌السماءِ مآءً لیطهّرکم به» از آسمان باران فرو گشادند تا ازحدث وجنابت پاك شدند. واز چشمهٔ معرفت آب یقین در دل ایشان گشادند تا از وساوس شیطان و هواجس نفس بیزار گشتند .

«ولیربط علی قلوبکم و یثبت به‌الاقدام» ربطهٔ عصمت بردل ایشان بستند، و بقید تثبیت باطنهای ایشان استوار کردند ، و بشمع عنایت سرهاشان بیفروختند تا بمقصود رسیدند .

«ومارمیت‌اذرمیت ولکن‌الله رمی» -اذرمیت- فرق‌است، ولکن‌الله رمی-جمع‌است. فرق صفت عبودیت است و جمع نعت ربوبیت . فرق بی جمع بکار نیست وجمع بی فرق راست نیست . فرق محض بی‌جمع معتقد قدریان است ، جمع محض بی فرق دین جبریان است ، فرق و جمع هردو بهم راه سنّیان است و حق آنست . قدریان ایشانند که خودرا استطاعت و اختیار نهند و از خود قدم فرا پیش ننهند ، جبریان ایشانند که درسیاست جبروت دست و پای خویش گم کنند، سبب نه‌بینند و خودرا اختیار ننهند ، سنیان ایشانند که با ایشان گویند بردرگاه «ایّاك نعبد» می‌باشید بمعاملت ، ودردل بردرگاه «ایّاك نستعین» خواهش وزاری ودعا کنید .«ومارمیت اذرمیت و لکن‌الله رمی» اشارت بحقیقت افراد است وطریق اتحاد. میگوید ـ مرادان دیگر همه بگذار ، گرفتار مهر ما را با غیر ماچه کار؟ یا محمد بکردار خود بر ما منت منه ـ توفیق ما بین ، بیاد خود منـاز تلقین مابین ، از نشان خود بگریز ، یکبارگی مهر مابین . طریق اتحاد یگانگی‌است ، وبا خود بیگانگی‌است، ازمن وما نشان‌دادن دوگانگی است ، ودوگانگی دلیل بیگانگی است. دوگانگی آنجاست که امروز و فردا ست. موحد ازامروز وفردا جدا ست . تاموحد سایـهٔ خورشید وجود نیافت از خود وانرست ، وتا ازخود وانرست حق را نیافت . «اذرمیت» صفت مرید است برراه تلوین نشسته وازحق با خود می‌نگرد .«ولکن‌الله رمی» نعت مرادست از خویشتن برخاسته تمکین یافته و از حق بحق می‌نگرد .

**پیر طریقت** گفت : مخلص همه ازوبیند، عارف همه باوبیند، موحّدهمه اوبیند، هرهست کـه نام برند عاریتی‌است، هست حقیقی اوست ، دیگر تهمتی‌است ، مرید

مزدور است ، ومراد همان مهمان ، مزد مزدور درخور مزدور است و نزل مهمان در خور میزبان، مهمان بستهٔ کاریست که درسر آنست دیدهٔ او دردیده وری عیان‌است ، جان او درسر مهر او تاوان است ، جان اوهمه چشم سرّ اوهمه زبان است ، آن چشم و زبان درنور عیان نا توانست .

« ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسناً » البلاء الحسن - توفیق‌الشکر فی‌المنحة وتحقیق الصبر فی‌المحنة ، وما یفعل الحق فهوحسنٌ من‌الحق ، لان له ان یفعله وهذا حقیقة الحسن وهو ما للفاعل ان یفعله . هر کراکاری رسد وآن کار اورا سزد آن‌از وی‌نکوست. هرچه از حق آید وبربندهٔ خویش راند، از نعمت یامحنت راحت یاشدت، همه نیکوست، که خداوند همه اوست. کس‌را بروی‌چرا وچون‌نیست، وآنچه‌وی کند به آفریدهٔ خویش از وی ستم نیست . و لله الحجّة البالغة ، در هر چه الله کند ویرا حجت تمام است که‌آفرید گارو کرد گارجهان وجهانیان‌است ، از نیست هست‌کننده وپدید آورنده وپادشاه بربنده .

« ان تستفتحوا فقد جاء کم الفتح » یك قول آنست که این خطاب بامؤمنان است، وازخدا منت برایشان است. میگوید: نصرت‌خواستید بردشمن‌نصرت دادم، کار فروبسته برشما بگشادم . دعا کردید نیوشیدم ، عطا خواستید بخشیدم ، کردار شمارا پسندیدم ، وعیبها پوشیدم . همانست که در آن اثر بیامد :

« نادیتمونی‌فلبّیتکم ، سألتمونی فاعطیتکم ، بارزتمونی فامهلتکم ، ترکتمونی فرعیتکم ، عصیتمونی فسترتکم ، فارجعتکم الی‌قبلتکم ، وان ادبرتم عنّی‌انتظرتکم ، انا اکرم‌الاکرمین وارحم الراحمین . »

« ولو علم‌الله فیهم خیراً لاسمعهم » الایة ... من اقصته سوابق القسمة لم تدنه لواحق‌الخدمة لو کانوا من‌متناولات‌الرحمة لالبسهم‌صدارالعصمة ولکن سبق‌بالحرمان حکمهم فختم بالضلال امرهم . آه از قسمتی درازل رفته ، قسمتی نه فزوده نه کاسته ، یکی رانده وحبلش گسسته ، یکی‌شسته و کردار اوشایسته ، این‌بایسته وآن‌نابایسته! چه توان قاضی درازل چنین خواسته!؟ آه ازفردا روزکه نابایسته را درخت نومیدی ببرآید ، واشخاص بیزاری بدرآید ، وازهدم عدل گرد نوایست برآید. آنت‌فضیحت

ورسوائی، ماتم بیگانگی، ومصیبت جدائی، واین شادی آن روز بیزاری که بایسته را آفتاب دولت بر آید، وماه روی کرامت در آید، کار اوازهر کس نیکوتر آید، درخت امید ببر آید، اشخاص فضل بدر آید، شب جدائی فرو شود و روز وصل بر آید، اورا بعنایت بر آراید، وبفضل باردهد، وبمهر خلعت بپوشاند وبکرم دیدار دهد، گاه مهر پرده بردارد، تارهی بعیان می‌نازد، گاه غیرت پرده فرو گذارد، تارهی در آرزوی عیان می‌زارد ومیگوید: کریما گرزارم درتو زاریدن خوش‌است! ورنازم بفضل‌تو نازیدن خوش‌است! هرخانه‌ای که حد آن واتواست آبادان است. هردل که در آن مهرتست شادان‌است. آزاد آن‌نفس که بیادتو یازان است، شاد آن‌دلی که بمهرتو نازان‌است!

مهر ذات تست الهی، دوستانرا اعتقاد یاد وصف‌تست یارب‌غمگنانرا غمگسار

# ۳- النوبة الاولی

قوله تعالی -: «**یاایها الذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**استجیبوا لله و للرّسول**» پاسخ نیکو کنید خدا و رسول را، «**اذادعاکم**» آنکه که شما را خواند، «**لما یحییکم**» چیزی راکه شمارا زنده کنند، «**واعلموا**» و بدانید، «**ان‌الله یحول بین‌المرء وقلبه**» که خدای [بحال‌گردانی و کار کردش] میان مرد ودل‌اوست، «**وانّه الیه تحشرون.** ۲٤» وبدانید که شمارا انگیخته باا‌و خواهندبرد.

«**واتّقوا فتنة**» وبپرهیزید ازفتنه، «**لاتصیبنّ الذین ظلموا منکم خاصة**» کی نه راست به گناه کار افتد و ببدان از شما، «**واعلموا**» و بدانید، «**ان الله شدید العقاب.** ۲٥» که الله سخت‌گیر است.

«**واذکروا**» ویاد دارید ویاد کنید، «**اذ انتم قلیل**» آنکه که شما اندك بودید، «**مستضعفون فی‌الارض**» زبون گرفتگان بودید درزمین، «**تخافون**» می ترسیدید همواره، «**ان یتخطّفکم الناس**» که‌مردمان شمارا بربایند، «**فآویکم**» شمارا جایگاه ساخت [وبمدینه فروآورد]، «**وایّدکم بنصره**» وشمارا پیروزی داد بیاری دادن خویش [روز **بدر**]، «**ورزقکم من‌الطیبات**» وشما را روزی داد از خوشیها [روزی خوش وپاکیهای آن]، «**لعلّکم تشکرون** ۲٦» تامگر آزادی کنید.

« **یاایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **لاتخونوا اللّه والرسول** » کژ مروید باخدای ورسول [درپیمان خویش‌ودرنهان خویش] ، «**وتخونوا اماناتکم**» و درامانتها شما خیانت مکنید ، « **وانتم تعلمون** ۲۷ » وشما میدانید .

« **واعلموا** » وبدانید ، « **انّما اموالکم واولادکم فتنة** » که فرزندان شما و سود زیانهای شما آزمایش‌اند بنزدیك شما ، « **وأنّ اللّه عنده اجر عظیم** . ۲۸» و بدانید که مزد بزرگوار بنزدیك‌الله است .

**یا ایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **اِن تتقوا اللّه**» اگر ازخشم وعذاب خدای بپرهیزید ، «**یجعل لکم فرقاناً**»شمارا جدای سازد [میان شما وعذاب خویش]، « **و یکفّر عنکم سیّآتکم** » وناپیدا کند وبسترد ازشما گناهان شما ، « **ویغفرلکم** » وبیامرزد شمارا ، « **واللّه ذوالفضل العظیم** . ۲۹ » والله بافضل بزرگوار است .

« **واذیمکربك الذین کفروا** » و آنگه که سازها ساختند کافران ترا ، « **لیثبتوك** » تا ترا ببندند و استوارکنند ، « **اویقتلوك** » یا [همه بهم آیند و] ترا بکشند ، « **اویخرجوك** » یاترا ازشهر بیرون کنند ، « **ویمکرون** » و در نهان می‌سازند ، « **ویمکراللّه** » والله درنهان می‌سازد ، « **واللّه خیرالماکرین** . ۳۰»و الله به سازتر همه سازندگان است .

« **و اذا تتلی علیهم آیاتنا** » وآنگه که برایشان خوانند سخنان‌ما ، «**قالوا قدسمعنا** » گویند شنیدیم ، « **لونشاء لقلنا مثل‌هذا** » اگر ما خواهیم همچنین گوئیم ، **ان هذا الّاساطیرالاولین**. ۳۱ »نیست این مگر افسانه[1] وداستان پیشینیان .

« **واذقالوا اللّهمّ** » و آنگه گفتند خدایا ، « **ان کان هذا هوالحق من عندك** » اگر[این محمد وآنچه اومی‌آرد] راست‌است از نزدیك تو ، «**فامطر علینا حجارة من‌السماء** » برما سنگ بار از آسمان ، « **أو ائتنا بعذاب‌الیم** . ۳۲» یا بما عذابی‌آر درد نمای .

(۱) درنسخه الف : اوسانه .

# النوبة الثانية

قوله تعالی - : « یا ایها الذین آمنوا استجیبوا للهِ وللرسول »، استجابت و اجابت یکی است، همچون اوقد واستوقد قال الشاعر :

وداعٍ دعانی من یجیب الی الندی فلم یستجبه عند ذاك مجیب

ای - فلم یجبه، والمعنی اجیبوا لِلّهِ وللرسول بالطّاعة. « اذا دعاکم » این داعی رسول خداست ومیگوید چون رسول خدا شمارا خواند اجابت کنید وطاعت دارید.

روی **ابوهریرة** : - انّ اُبیّاً کان یصلّی فدعاه رسول‌اللّه ص فلم یجبه حتی فرغ من صلوته، ثمّ جاء و سلم علیه، فقال - لِمَ لَمْ تجبنی اذا دعوتك ؟ اما تقرأ قوله تعالی : « استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم »، فقال لم‌اعلم ولااعود بعده الی مثله.

« لما یحییکم ». یعنی الی مایحییکم، میگوید اجابت کنید وطاعت دارید، حق شما را خواند بآن چیز که شمارا زنده کند، و آن قرآن است که قبول آن دل زنده می کند. **سدی** گفت ایمان‌است که زندگی دل بایمان است ومردگی دل بکفر. رب العزه کافر را مرده خواند آنجا که گفت - « اومن کان میتاً فاحییناه » شبّه الکافر بالمیّت لانّه لاینتفع بحیوته. **ابن‌اسحق** گفت : « اذادعاکم » یعنی الی‌الجهاد، لانّه یحیی امرهم و یقوّی، و لانّه سبب الشّهادة. والشّهدآء احیاء عندربهم یرزقون. ولانّه سبب الحیوة الدایمة فی الجنّة، وقیـل لما یحییکم یعنی - العلم - فانّه سبب الحیوة الطیّبة. یقول‌اللّه تعالی « فلنحیینّه حیوةً طیّبةً ».

« واعلموا انّ‌اللّه یحول بین المرءِ وقلبه » یعنی یحول بین‌الانسان وقلبه فلایستطیع ان یؤمن الّا باذنه ولا ان یکفر، والقلوب بیداللّه یقلّبها کیف یشآء. قال **انس‌بن‌مالك**:- کان **رسول‌اللّه** ص یکثر ان یقول. « یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینك. » قلنا یا رسول‌اللّه آمنّا بك فهل تخاف علینا ؟ فقال : - « انّ قلب ابن آدم بین اصبعین من‌اصابع الرّحمن یقلّبه کیف یشآء ان شاء اقامه وان شاء ازاغه. » میگوید الله جـدائی افکند میان مرد ودل او تا بحول وقوّت خود هیچ نتواند وبهیچ چیزراه نبرد، اگر ایمان آرد یا کفر بتوفیق وخذلان بود بقضا و تقدیراللّه. گرداننده دلها اوست و میان بنده ودل

او بحال‌گردانی خوداوست چنان که خواهدآن دلها می گرداند، یکی راست میدارد تا ایمان می آرد ، یکی کژ میدارد تا کافر میگردد . اینست که **مصطفی**م گفت : - یقلّبه‌کیف یشآء، ان‌شاءاقامه وان‌شاء ازاغه . **ابن‌عباس** گفت - « یحول بین‌المرءِ وقلبه » ای یحول بین الکافر وطاعته و بین المؤمن و معصیته ، کراهیت دارد از کافر طاعت او چنان که کراهیت دارد از مؤمن معصیت او ، پس جـدائی افکند میان معصیت و روشنائی دل مؤمن، وجدائی افکند میان طاعت و تاریکی دل کافر . طاعت کافر را میگوید : « وقدمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباءً منثورا . » ومعصیت مؤمن را میگوید : « فاولئك یبدّل‌الله سیّئآتهم حسنات ، » وقیل یحول بین‌الانسان ومراده ومایؤمّل‌فی‌حیوته ومایسوّف به نفسه بالموت . مردم امل‌دراز درپیش نهد، و ساختن ساز راه آخرت در تأخیر وتسویف می‌افکند ، که - آری تا فردا - اودل دران بسته که‌روزگار دراز اورا عمرخواهدبود وهرچه ساختنی‌است بتضاعیف روزگار میسازد، وخود ازمرگ یاد نیارد، وبخاطروی نگذرد، تارب العزّه ناگاه اورا گیرد، روزگارش برسد وعمرش نماند، وازان مرادها همه باز ماند ونا ساخته و توبه از معصیت نا کرده وعذرناخواسته از دنیا بیرون شود. اینست که میگوید« یحول بین المرءِ وقلبه»جائی دیگر میگوید : « وحیل بینهم وبین مایشتهون » .

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا وآن کیست تراضمان کند تافردا

**مصطفی**م گفت : برهیچ چیزاز شما چنان نترسم که ازدو خصلت : یکی از پس‌هوا فروشدن ودیگر امّید زندگانی دراز داشتن . وخبر درست است‌که **اسامة بن زید** معاملتی‌کرد تا یك ماه رسول خدا گفت : انّه لطویل‌الامل ، **اسامه** نهمار[1] دراز امید است درزندگانی ! که تایك ماه معاملت کرد. بآن خدائی‌که نفس من بید اوست که چشم برهم نزنم که نپندارم که پیش‌از گرفتن مرگ آید، وچشم ازهم برنگیرم که نپندارم که پیش از برهم نهادن مرگ بینم . پس‌گفت :- ای مردمان اگر عقل دارید خویشتن‌را مرده انگاریدکه - بآن خدائی که جان‌من بید اوست که‌آنچه شمارا وعده داده‌اند بیاید، وازان خلاص نیابید . **عبدالله مسعود** گفت - رسول خدا خطّی مربّع کشید ودرمیان آن مربع خطّی راست کشید واز هردو جانب خطّهای خرد کشید و

(۱) نهمار = بسیار ، فراوان

آنکه بیرون مربع خطّی دیگر کشید، گفت: - این خطّ که در درون مربع کشیدم آدمی است واین خطّ مربّع اجل است گرد وی فرو گرفته، که ازان نجهد. و آن خطهای خرد ازهر دوجانب آفتها است وبلاها که درراه وی آمده، اگر ازیکی برهد ازان دیگر نرهد، تا آنکه کـه مرگ آید و این خطّ که بیرون مربع کشیدم امل دراز وی است، که همیشه در کاری اندیشه میکند که آن کار پس از مرگ وی خواهد بود.. و گفته‌اند این آیت بدان آمد که ایشانرا بقتال وجهاد فرمودند وایشان در آن حال ضعیف بودند، خودرا اندك میدیدند و دشمن فراوان، بترسیدند واز قتال بد دل گشتند وظنّ بـد بردند، ربّ العالمین در آن حال فرمان داد: - «قاتلوا فی سبیل‌الله واعلموا انّ‌الله یحول بین‌المرءِ وبین ما فی قلبه، فیبدّل بالخوف امناً و بالجبن جرأةً «وانّه الیه» ای - واعلموا انه الیه تحشرون، فیجازیکم وفق اعمالکم.

«واتّقوا فتنةً» الفتنة والبلیّة والامتحان والاختبار الذی یظهر به باطن امر النّاس فیستحقّ علیه‌الجزاء، والمراد بالفتنة هیهنا اقرارالمنکر وترك التغییرله - ای - لاتقروا المنکر بین اظهرکم فیعمّکم‌الله بالعذاب. میگوید بترسید و بپرهیزید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرو آید ودر گیرد در گناه کار وبی گناه گیرد، وشومی آن بصالح وطالح رسد، صالح را تطهیر وتمحیص باشد وگناه کار وظالم را عقوبت وعذاب بود. همانست که گفت: - «احسب النّاس ان یترکوا... الی قوله: ولیعلمنّ الکاذبین.» واین فتنه بقول بعضی مفسّران آنست کـه منکری بینند و آنرا بنگرداند و نهی نکنند و بآن در گذرد. قال **النبی**ص: - انّ الله لایعذّب العامّة بعمل الخاصة حتّی یروا المنکر بین ظهرانیّهم وهم قادرون علی ان ینکروه ولا ینکروه. فاذا فعلوا ذلك عذّب الله العامّة والخاصة. وفی روایة اخری - «مامن قوم یعمل فیهم بالمعاصی لم یقدروا علی ان یغیّروا ثمّ لایغیّروا الایوشك ان یعمّهم‌الله بعقاب.» وگفته‌اند - این فتنه آنست که میان صحابهٔ رسول افتاد ازان تفرّق و تقاتل که میان ایشان رفت از روزگار قتـل **عثمان** تا بقتل **علی**(ع). روی - انّ **الزبیر بن العوام** رای زمان قتال **علی**ع فی الجامع بالبصرة ینکث فی الارض و یقول قد کنّا حذرنا هـذا. وروی **حذیفة بن الیمان** قال قال **رسول‌الله** (ص) یکون من ناس من اصحابی اشیاء یغفرهـا الله لهـم لصحبتهم ایّای

يستنّ بهم فيها ناس بعدهم يدخلهم الله بهاالنّار . وقال صم - لاتقوم السّاعة حتّى تأتى فتنة عمياء مظلمة ، المضطجع فيها خير من الجالس ، والجالس فيها خير من القائم ، والقائم فيها خير من الماشى، والماشى فيها خيرٌ من الساعى .

وقوله - «لاتصيبنّ » نهى، والضمير فيه للفتنة من باب قولهم لااريك هيهنا والمعنى - لاتفعلوا ماتفتنون به .

« واذ كروا اذ انتم قليلٌ » قيل - هذا خطاب لمن كانوا بمكّة من المسلمين، والضعفآءِ وهم المهاجرون، وقيل - هوخطاب لاهل **بدر** وقيل - للعرب عامّة . ميگويد : ياد كنيد آن زمان كه اندك بوديد و اين زمان مقام است بمكّه پيش از هجرت در عنفوان مسلمانى كه عدد مسلمانان بچهل نرسيده بودند .

« تخافون ان يتخطّفكم الناس » وهم كفّار قريش - وقيل - فارس والرّوم وهم كسرى و قيصر .

« فآويكم » الى المدينة ونصركم وجعل لكم مأوى تتحصّنون به و تسكنون فيه . «وايّدكم بنصره» يعنى - يوم **بدر** بالانصار وامدّكم بالملائكة . « ورزقكم من الطيّبات » يعنى الغنايم، احلّها لكم دون غيركم . «لعلّكم تشكرون» - ولكى تشكروا نعمتى .

« يا ايها الذين آمنو لاتخونوا الله والرسول » نزلت فى **ابى لبانة ، هرون بن عبد المنذر الانصارى** من بنى عوف بن مالك . و ذلك ان رسول الله صم حاصر يهود **قريظه** احدى وعشرين ليلة ، فسالوا رسول الله صم الصلح على ما صالح عليه اخوانهم من **بنى النضير** . على ان يسيروا الى اخوانهم **باذرعات** و **اريحا** من ارض **الشام** . فآتى الله يعطيهم ذلك الّا ان ينزلوا على حكم **سعد بن معاذ** ، فابوا و قالوا ارسل الينا **ابالبانة** وكان مناصحاً لهم لانّ عياله وولده وماله كانت عندهم ، فبعثه رسول الله فاتاهم . فقالوا - يا ابالبانة ماترى انترل على حكم سعد؟ فاشار ابالبانه الى حلقه، اى - انّه الذّبح فلاتفعلوا . قال ابو لبانة والله مازالت قدماى حتّى علمت انى قدخنت الله ورسوله . فنزلت فيه هذه الآ ية فلمّا نزلت شدّ نفسه على سارية من سوارى المسجد، وقال - والله لااذوق طعاماً ولاشراباً حتّى اموت، او يتوب الله علىّ . فمكث سبعة ايّام لايذوق فيها طعاماً حتّى خرّ مغشيّاً عليه.

ثمّ تاب الله عليه، فقيل ـ يا ابالبانة قد يتب عليك، فقال ـ لا والله، لا احلّ نفسى حتّى يكون رسول الله هو الّذى يحلّنى. فجائه فحلّه بيده، ثمّ قال **ابولبانة**- انّ من تمام توبتى ان اهجر دار قوم الّتى اصبت فيها الذنب، وان انخلع من مالى. فقال ص ـ يجزيك الثلث ان تتصدّق به. و عن **عطاء بن ابى رباح** قال ـ نزلت حين همّ رسول الله صم الذهاب الى **ابى سفيان**، فكتب اليه رجل من المنافقين ـ انّ **محمدا** يريد كم فخذوا حذر كم. قال **ابن عباس** :ـ لاتخونوا الله بترك فرايضه والرسول بترك سننه، «وتخونوا اماناتكم» يحتمل وجهين من الاعراب: احدهما ان يكون جزماً عطفاً على النّهى اى ولاتخونوا اماناتكم، والآخر ان يكون نصباً على جواب النهى بالواو، وينصب جواب النّهى بالواو كما ينصب بالفاء، ومعناه: انّهم اذاخانوا الله و الرّسول فقد خانوا اماناتهم. **ابن زيد** گفت :ـ امانات ايدر دين است وخطاب بامنافقان است، كه امانت دين بپذيرفتند آنگه در آن خيانت كردند، كه بظاهر ايمان نمودند ودرباطن كفر داشتند. والخيانة انتقاص الحق فى خفية، واصلها النقصان، يقول خانه واختانه وتخوّنه اذا تنقّصه.

ثمّ قال. «وانتم تعلمون» يعنى ـ مافى الخيانة من الاثم.

«واعلموا انّما اموالكم و اولادكم فتنة» اى ابتلاءٌ وامتحانٌ فلايحملنّكم حبّها على الخيانة مثل **ابى لبانة**، اوتاخذوا المال من غير حلّه، اوتقعدوا عن جهاد وطاعةٍ لمكانهما بل قوموا بالحق فيهما بصيراً نعمة خالصةً.

«و انّ الله عنده اجرٌ عظيمٌ.» لمن آثر رضاءالله فيهما. اين آيت ونظاير اين در قرآن درشأن قومى آمد كه مسلمان شدند واقارب ايشان هنوز كفّار بودند آن كافران در مسلمان شدگان مى زاريدند و وعده ميدادند و وعيد ميكردند كه ايشانرا با كفر برند. و نظاير قوله «لن تنفعكم ارحامكم» الآيه ...، «انّ من ازواجكم واولادكم عدوّاً لكم» الآية. «انّما ينهيكم الله الآية. يوم لاينفع مالٌ ولابنون» الآية.. «يوم يفرّ المرء من اخيه»، «وتقطّعت بهم الاسباب» هذا و امثاله ميگويد بدانيد كه مال شما و فرزندان شما آزمايش است ومزد بزرگوار بنزديك الله است.

«يا ايّها الـذين آمنوا ان تتقوا الله» يعنى ـ ان توحّدوا الله وتجتنبوا الخيانة

فیما ذکر ، « یجعل لکم فرقاناً » یفرّق بینکم و بین ماتخافون فتنجون ، الفرقان مصدر کالرجحان ، تقول فرقت بینهما فرقاً و فروقاً و فرقاناً ، میگوید اگر خدایرا یکتا دانید و ازخیانت وراه کژ رفتن در اداء فرائض وسنن بپرهیزید ، خدای جدائی افکند میان شما ومیان هرچه از آن می‌ترسید ، تا نیز نترسید وازهمه بدها برهید. وقیل : ـ « یجعل لکم فرقاناً » ای ـ حجة وسلطاناً باعزازدین‌الله واهله وخذلان‌الشرك وخزیه . « ویکفرعنکم سیّآتکم » الصغائر ، « ویغفرلکم » ذنوبکم‌الّتی‌تقع لانّها فی‌اهل **البدر** والله قد غفرها لهم . « والله ذوالفضل العظیم » لایمنعکم ما وعدکم علی طاعته

« واذیمکربك‌الّذین کفروا » ، **ابن‌عباس** گفت وجماعتی مفسران که : ـ سبب‌نزول این‌آیت آن بود که رؤساء و مهتران و سروران **قریش** در **دارالندوة** بهم آمدند. و **دارالندوة** سرای امیرشهر بودکه هرتدبیر که میکردند وساز و کید که میساختند آنجا میساختند ، و ایشان پنج مرد بودند کـه آنجا حاضر شدند ، وبیك روایت نه مرد ، و درست‌تر آنست‌که پنج تن بودند ، **عتبه** و **شیبه** پسران **ربیعة** و **ابوالبحتری** بن **هشام** و **العاص** بن **وائل** و **ابوجهل** ، این جمع همه بهم‌آمدند ودر کار **محمد** با یکدیگرمشورت کردند و کید ومکر ساختند . **ابلیس** بصورت پیری درمیان‌ایشان شد ، عصائی دردست وکلیمی درشت پوشیده ، **ابوجهل** گفت : ـ ما بتدبیری همی‌شویم توبیگانه درمیان ماچکنی ؟ گفت : من مردی‌ام روزگاردیده وتجربتها افتاده وشغلهای عظیم پیش من‌آمده ممکن بود که مرا رائی باشد کـه شما را از آن فایدهٔ بود . پس **عتبه** گفت : ـ « نتربّص به‌ریب‌المنون » مرگ ناچار است صبر باید کرد که این **محمد** آخرروزی بمیرد وما از وی باز رهیم . **ابلیس** روی بوی ترش کرد ، گفت : ترا شبانی باید کرد ، تو مصالح کارها چه‌دانی ! تا **محمد** بمیرد همه عالم دین وی گرفتند . **شیبه** گفت : اورا درخانه کنیم تا از گرسنگی بمیرد . **ابلیس** گفت نتوان کرد که عرب برشما دشمن شوند چون عم زادهٔ خویش را بینند بگرسنگی کشته . **ابوالبحتری** گفت : اورا درخانهٔ کنیم و در بوی برآریم و هر روز قرصی بوی فرو می‌اندازیم . **ابلیس** گفت : وی قرابت بسیار دارد و میان شما عداوت افتد . **عاص** گفت : اورا براشتری بنهیم وتنها دربادیه وصحرا گذاریم تاهلاك شود . **ابلیس** گفت : این صواب نیست که

وی روی نیکو دارد وسخنی ملیح، هر که وی را بیند اورا خریداری کند، **ابوجهل** گفت: از هر بطنی از بطون عرب مردی آریم با تیغ، و آنگه همه بهم اورا بکشند تا کشندهٔ ویرا ندانند وازهمه عرب ثار وی خواستن طمع ندارند. **ابلیس** گفت: این تدبیر عین صواب است ومقصود **ابلیس** آن بود تا باین تدبیرهمه با وی بدوزخ شوند. پس باین قرار دادند ومتفرق گشتند. **جبرئیل** (ع) از آسمان فرود آمد و **مصطفی** را از آن ساز و کید ایشان خبر داد و آیت آورد: «واذیمکربك الّذین کفروا لیثبتوك» ای - لیوثقوك ویشدّوك، «اویقتلوك» یعنی - باجمعهم کما قال **ابوجهل**، «اویخرجوك» من **مکة** الی طرف من اطراف الوادی. پس **جبرئیل** بفرمان حق اورا فرمود که امشب از خوابگاه خویش برخیز، رسول خدا برخاست و**علی**(ع) را آنشب بخوابگاه خویش بخوابانید و گفت: تسبّح ببردی فانّه لن یخلص الیك منهم امرتکرهه. و کافران آنشب بدر سرای رسول بخفتند، و **ابلیس** با ایشان درخواب شد وهر گز پیش از آن نخفته بود، و نه پس از آن خسبید. رسول خدا بیرون آمد و هریکی را کفی خاك برسر کرد و بگذشت، و دربعضی روایات ایشان بیدار بودند، اما رسول را ندیدند که رسول این آیت همیخواند: «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سداً». وربالعزة اورا ازان بپوشید. پس **ابلیس** بیدارشد و گفت:- یاقوم خبرداریدکه **محمد** بیرون آمد و گذشت وخاك برسر همگان کرد. دستها بسرخویش بردند وخاك دیدند، پس در خانه شدند مضجع وی همچنان دیدند گفتند: خاك دلیل رفتن است؟ امّا در خوابگاه او کسی خفته‌است، چون بدیدند **علی** بود، گفتند: **محمد** کجا رفت. گفت: تامن با وی بودم وی بامن بود. پس همه نومید باز گشتند. اینست که رب‌العالمین گفت: «و یمکرون و یمکر الله» قیل:- امره تعالی «ان اخرجهم الی **بدر** فقتلوا».

«والله خیر الماکرین» المجازین علی المکر.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا» این آیت در شأن ایشان آمد که در **دارالندوه** بهم آمدند و در کار **مصطفی** مکر ساختند. و گفته اند که در شأن **نضر بن الحارث** آمد، وهو **النضربن الحارث بن علقمةبن کلده** من بنی **عبدالدار**، مردی کافر دل کافر دین بود، ودر عداوت **مصطفی** متعصب وبد زبان، ودر قرآن

آیات فراوان درشأن وی آمده . رب‌العزة میگوید : چون قرآن کلام ما و سخنان ما برو خوانند . او باستهزا گوید : که شنیدیم این وما نیز اگر خواهیم مانند این قرآن بگوئیم ، واین از آن گفت : که وی مردی بازرگان بود بدریای فارس ونواحی حیره بسی گشته بود واخبار عجم خوانده واحادیث **کلیله** وامثال آن بدست آورده و بامستهزیان **قریش** بنشستیدی و آن اخبار عجم خواندن گرفتی . پس چون **مصطفی** قرآن خواندی وذکر قصه پیشینیان وامتهای گذشته درآن بودی ، این **نضر** گفتی: من نیز مانند این که **محمد** میخواند بیارم وبگویم کـه این هم چون احادیث کلیله ودمنه است وافسانهٔ[1] پیشینیان ، واین سخن برمعانده ومکابره وشوخی میگفت، که بارها درقرآن با ایشان گفته بودند : « فأتوا بسورة مثله » ، « فأتوا بعشر سور مثله مفتریات » ، « فأتوابحدیث مثله » ، و ایشان از آوردن مثـل آن عاجز گشتند و نتوانستند .

«و اذ قالوا اللّهم» این آیت‌هم حکایت از کلام **نضر** است ومتصل بآیت اول. چون **نضر** گفت :«ان هذا الّا اساطیرالاوّلین». **مصطفی**ص گفت : ویحك یا**نضر**، انّ هذا کلام‌الله وتنزیله، فرفع **النضر** راسه‌الی السماءِ ، و قال:«اللهم‌ان کان هذا هوالحق من عنـدك ، فامطر علینا حجارة من‌السماءِ ، کما امطرتهـا علی قوم لوط ، اوآتنـا بعذاب الیم» ، ای : ـ ببعض ما عذّبت به الامم الماضیه ، حمله شدة عداوته **للنبی**ص علی اظهارمثل هذا القول ، لیوهم انّه علی‌بصیرةٍ من‌امره وغایة الثقة علی امر **محمد**ص انّه لیس فی حق .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس ـ : « یاایّها الّذین آمنوا استجیبوالله وللرسول » ... آلایه ، استجابت برلسان‌اهل‌اشارت بردو وجه‌است :ـ یکی استجابت‌توحید ، دیگر استجابت تحقیق . توحید یکتا گفتن مؤمنان‌است وتحقیق یکتا بودن عارفان ، توحید صفت روندگان است و تحقیق حال ربودگان . آن صفت خلیل است و این صفت حبیب ،

(۱) نسخه ج : اوسانه

خلیل رونده بود بر درگاه عزت بر مقام خدمت ایستاده کـه : « وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض حنیفاً » . حبیب ربوده ، در صدر دولت بحرمت نشسته ، که خطاب آمد از حضرت لم‌یزل که : « السلام علیك ایّها النّبی و رحمة الله و برکاته » .

روش سالکان دراستجابت ظواهراست بر متابعت رسول و کشش ربودگان دراستجابت سرائر است بر مشاهدهٔ علاّم الغیوب ، اینست کـه **عالم طریقت** گفت : استجیبوا لله بسرائرکم، وللرسول بظواهرکم اذا دعاکم لما یحییکم، حیوة النفوس بمتابعة الرّسول و حیوة القلوب بمشاهدة الغیوب .

فدیت رجالا فی‌الغیوب نزول واسرارهم فیما هناك تجول

هیچ‌کس را ازاهل آفرینش بحقیقت حیوة مسلم نیست ، بی‌اجابت توحید و بی توقیع تحقیق ، تاازحضرت نبوت این‌نداء عزت می آید که : امرت ان اقاتل‌النّاس‌حتی یقولوا لااله الاّالله » . « اذا دعاکم لمایحییکم » ، اهل‌زندگی‌وزندگان بحقیقت‌ایشان‌اند که ازتراجع پاك‌اند وازتهمت دور ، وبدوستی‌مشهور ، ازسلطان نفس رسته ودلهاشان بامولی پیوسته ، و سرهاشان باطلاع حق آراسته ، به‌نسیم انس زنده و یادگار ازلی یافته و بدوست رسیده .

**پیر طریقت** گـفت : الهی نه جز از شناخت تو شادیست ، نه جز از یافت تو زندگانی ، زنده بی‌تو چون مرده زندانی‌است ، زندگانی بی‌تو مرگیست ، وزنده تو زندهٔ جاودانی است .

یا حیوةالرّوح مالی لیس لی‌علم بحالی تلك‌روحی‌منك‌ملئ وسوادی‌منك‌خالی

بی جان گردم که تو زمن پُر گردی ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

« واعلموا انّ‌الله یحول بین‌المرءِ و قلبه » ، سالکان راه حقیقت دو فرقه‌اند : عالمان‌اند وعارفان. فالعالمون وجدوا قلوبهم لقوله تعالی : « انّ فی‌ذلك لذکری‌لمن کان له قلب » ؛ والعارفون فقدوا قلوبهم لقوله تعالی : « واعلموا انّ‌الله یحول‌بین‌المرء و قلبه » . رمزی غریب است واشارتی‌عجیب ، دل راه است ودوست وطن ، چون‌بوطن رسید اورا چه باید راه رفتن ، در بدایت ازدل ناچاراست و درنهایت دل حجاب است ،

تا بادل است مرید است و بی دل مراد است . از اول دل باید کـه بی دل راه شریعت بریدن نتوان ، اینجا گفت : « لذکـری لمن کان له قلب» و در نهایت بادل بماندن دو کانگی است و دو کانگی ازحق دوری است . ازینجا گفت : «یحول بین المرءِ و قلبه» ، و گفته‌اند : صاحب دل چهار کس‌اند ، زاهد است دل او بشوق خسته ، خائف است دل او با شك شسته ، مرید است دل او بخـدمت کمربسته ، محب است دل وی بحضرت پیوسته . به **داود** پیامبروحی آمد که : « یا داود طهّرلی بیتاً اسکنه ، » یا **داود** خانهٔ که میدان مواصلت ما را شاید پاك کن و ازغیرما با ماپرداز. **داود** گفت: خداوندا ! و آن کدام خانه‌است که جلال وعظمت ترا شاید ، گفت : دل بندهٔ مؤمن، یا **داود** : اناعندالقلوب المحمومة. هر کجا خرمن‌سوختهٔ را بینی درراه جست وجوی ما که با سوز عشق ما را میجوید آنجاش نشان ده، که خرگاه قدس ما جز بفناء دل سوختگان نزنند دل بندهٔ مؤمن خزینهٔ بازار ماست، منزلگاه اطلاع ماست ، محراب وصال ماست، خیمهٔ اشتیاق ماست، مستقر کلام ماست ،کنج خانهٔ اسرارماست، معدن دیدار ماست ، هرچیزی که بسوزند بی‌قیمت گردد و دل کـه بسوزد قیمت گیرد . **مصطفی**ص گفت : القلوب اوانی الله فی‌الارض فاحبّ الاوانی الی‌الله اصفاها و ارقّها و اصلبها ، گفت : دلهای عاشقان امت ، جامهای شراب مهر ربوبیت است ، هر دل که از مکوّنات صافی‌تر و برمؤمنان رحیم‌تر، آن دل بحضرت عزت عزیزتر، زینهار تاعزیز داری ورری وی از کدورات هوا و شهوت نگاه‌داری، که آن لطیفهٔ است ربّانی ونظر گاه سبحانی . **مصطفی**ص گفت : «انّ الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ، » . گفتا : رویها را میارائید کـه آراستن روی را بحضرت عزت افتخار نیست، مویها را پرتاب مکنید که موی‌پرتاب و کره گیررا بران درگاه اعتبار نیست ، بصورتها بس منازید که صورت را قدر و مقدار نیست ،کاری که هست جز با دل‌های پردرد نیست .

**پیر طریقت** گفت : این کاررا مردی بباید با دلی پردرد ، ای دریغا که نه در جهان درد[1] ماند ونه دردلها درد .

---

(۱) درنسخه ج : مرد

قال‌بعض المحققین فی‌قوله تعالی ـ : «یحول بین‌المرءِ وقلبه» اشار جل‌جلاله الی قلوب احبائه بانّه یا خذها منهم و یحمیها لهم و یقلّبها بصفاته، کماقال النبی ص : «قلب ابن آدم بین‌اصبعین من‌اصابع الرحمن، یقلّبها کیف‌یشاء فیختمها بخاتم‌المعرفة و یطبعها بطباع الشوق».

«واتقوا فتنةً لاتصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصة» از روی اشارت میگوید: پیشروان و سران قوم را که از آن فتنه بپرهیزید که بعد از آنکه شما بعقوبت‌رسید پس روان و پروردگان شما بی گناه بعقوبت رسند واین‌چنان باشد که پیروان درراه طریقت چون راست روند و دراوراد و اوقات خویش بکوشند و ضایع نکنند ودر تعظیم شریعت فترت نیارند و شفقت ازمریدان باز نگیرند، آن مریدان و پس‌روان ایشان در سایهٔ ایشان و برکت همت ایشان زندگانی کنند، و از فتنه دل برآسوده باشند، باز چون مهتران و پیران بدنیا گرایند ودر حظوظ نفس بکوشند ودر اوراد فترت آرند، آن برکات از ایشان منقطع گردد، و آن فراغ بشغل بدل شود، آن فتنه بایشان تعدی کند، و از سروقت و ورد خود بیفتند. همچنین تا نفس بنده در طاعت است دل درصفاوت است، و سر در مشاهده، چون نفس در زلت افتد فتنهٔ وی تعدی کند، دل از صفاوت بغفلت افتد، چون دل همت[1] معصیت کند فتنه وی بسر تعدّی کند سراز مشاهده در حجب افتد، ونعوذ بالله من الغفلة و القسوة.

«یا ایّهاالّذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول و تخونوا اما ناتکم» خیانةالله فی الاسرار من حبّ الدنیا و حبّ الرّیاسة و الاظهار خلاف الاضمار، و خیانة الرّسول فی آداب الشریعة و ترك السنن والتهاون بهـا، وخیانة الامانة فی المعاملات والاخلاق، و معاشرة المؤمنین و ترك‌النصیحة لهم.

«یاایّها الّذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً» مؤمنانرا میگوید که اگر براه تقوی میروید و بهمه‌حال تقوی پناه خویش‌گیرید، شما را فرقانی دهد ازعلم والهام که بوی حق و باطل ازهم جدا کنید، و راست راهی وگمراهی ازهم بشناسید، شما که عالمان‌اید بعلم تمام، و شما که عارفان‌اید بالهام درست، فرقان

(۱) در نسخه ج : قصد

عـالم ادلّهٔ شرع است و برهان روشن ببذل مجهود و کسب بندگی، و فرقان عارف نوری است غیبی، و آئینهٔ روشن بموهبت آلهی، و الهام ربّانی، رمزی دیگر گفته‌اند درین آیت و لطیفهٔ نیکو، میگوید: ای شما که اصل درخت ایمان کشتید اگر آنرا بتقوی پرورش دهید، سه ثمره بیرون دهد، یکی فرقان چنان که گفت: «یجعل لکم فرقانا،» دیگر تکفیر «و یکفّر عنکم سیّئاتکم،»، سوم مغفرت «ویغفر لکم.» فرقان تعریف است، وتکفیر تخفیف است، ومغفرت تشریف، تعریف بسزا و تخفیف نیکو و تشریف تمام.

«واذیمکربك الّذین کفروا... الآیه» مکر تلبیس ساختند، والله مکر هلاك برایشان گماشت. **شبلی** گفت: المکر فی النّعم الباطنة والاستدراج فی النعم الظاهره. مکر در راه اهل خصوص آید چون بطاعت خود باز نگرند و آنرا بزرگ دانند و استدراج عامهٔ خلق را گیرد، آنکه که نعمة دنیا با ایشان روی نهد وتکیه بر آن کنند، ای عالمان وای عابدان! زینهار که بعلم و عبادت خویش غره نشوید، که **ابلیس** را علم و عبادت بود و دید آنچه[1] دید، «ابی واستکبر و کان من الکافرین»، ای دنیاداران، ای خواجگان، بدنیا غره مشوید وتکیه بر آن مکنید که **قارون** ازین دنیا بسی جمع کرد و رسید بآنچه رسید، «فخسفنابه و بداره الارض»، **مصطفی** ص **بعلی** گفت: «اذا رایت الناس یشتغلون بالفضائل، فاشتغل انت بالفرائض، و اذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الّدنیا فاشتغل انت بعمارة[2] العقبی، و اذا رأیت الناس یشتغلون برضاء الخلق فاشتغل انت برضاءِ الحق، و اذا رأیت الناس یشتغلون الدنیا فاشتغل انت بعمارة القلب، واذا رأیتهم یشتغل بعضهم بعیوب بعض، فاشتغل انت بعیوب نفسك»

## ٤- النوبة الاولی

قوله تعالی: - «**وماکان الله لیعذّبهم**» وخدای بر آن نیست که ایشانرا عذاب کند، «**وانت فیهم**» وتو درمیان ایشان، «**وماکان الله معذّبهم**» و نیست خدای عذاب کردن ایشانرا، «**وهم یستغفرون**(۳۳)» تاایشان آمرزش می‌خواهند.

(۱) درنسخه ج: آنچ (۲) درنسخه ج: بطلب

**«ومالهم ألّایعذبهم اللّه»** و چیست ایشانرا [وچه رویست هرگز وچه جای آنست] که عذاب نکند ایشانرا، **«وهم یصدّون عن المسجد الحرام»** وایشان خلق برمی‌گردانند از [مکه از آن] مسجد با آزرم، **«وما کانوا اولیاءه»** ایشان بآن [مسجد] کس نه‌اند، **«إن اولیاؤه الّا المتّقون»** بآن [مسجد] کس نیست مگر موحدان و گرویدگان، **«ولکن اکثرهم لایعلمون (٣٤)»** لکن ایشان بیشتر نمیدانند.

**«وما کان صلوتهم»** و نبود [بروزگار] نماز ایشان [که میکردند]، **«عندالبیت»** نزدیك خانه، **«الّامکاء وتصدیة»** مگر صفیرزدن وآواز دست آوردن و دست‌زدن، **«فذوقوا العذاب»** میچشید عذاب، **«بما کنتم تکفرون (٣٥)»** بآنکه کافر شدید.

**«انّ الّذین کفروا»** ایشان که کافر شدند، **«ینفقون اموالهم»** نفقه‌میکنند مالهای خویش، **«لیصدّوا عن سبیل اللّه»** تا بر گردانند [خلق را] از راه خدای، **«فسینفقونها»** آن [مالها] نفقه کنند، **«ثمّ تکون علیهم حسرة»** پس [آن نفقه] ورایشان تفریغ کردد و حسرت، **«ثمّ یُغلبون»** آنکه ایشانرا باز شکنند [و کم آرد و غلبه کنند،] **«والّذین کفروا الی جهنم یحشرون (٣٦)»** وآنکه آن کافرانرا بدوزخ رانند.

**«لیمیز اللّه الخبیث من الطیب»** [این بآن کند] تاحق از باطل باز پیدا بود، **«و یجعل الخبیث بعضها علی بعض»** وباطل اهل باطل برهم می‌افکند، **«فیرکمه جمیعاً»** تا همه برهم افتد توی بر توی، **«فیجعله فی جهنّم»** آنکه اورادردوزخ افکند، **«اولئك هم الخاسرون (٣٧)»** ایشان اند زیانکاران [و نومیدان.]

**«قل للّذین کفروا»** بگو ایشانرا که کافر شدند، **«إن ینتهوا»** اگر باز ایستند [از کفر]، **«یغفر لهم ماقد سلف»** ایشانرا بیامرزند آنچه گذشت، **«و إن یعودوا»** و اگر [بکفر بایستند وبحرب] باز گردند، **«فقد مضت سنّة الاوّلین (٣٨)»** برفت و روان گشت آنکه پیشینیانرا بود از سرانجامها.

**«وقاتلوهم»** و کشتن میکنید با کافران، **«حتی لا تکون فتنة»** تاآنکه

کــه [ در زمین اسیر نماند دردست کافر ] ونااِیمنی [ از ایشان ] ، « **و یکون الدّین کلّه للّه** » [ و در زمین پرستش ] و بندگی نماند مگر کــه آن همه خــدایرا بود ، « **فان انتهوا** » اگر باز ایستند [ از جنگ بشهادت یا بجزیت ] ، « **فانّ اللّه بما یعملون بصیر** (۳۹) » الله بآنچه میکنند بینا و دانا است .

« **وان تولّوا** » واگر برگردند [از فرمان‌بردای وگردن‌نهادن ] ، « **فاعلموا ان اللّه مولیکم** » بدانید که خدای یارشما است ، « **نعم المولی و نعم النصیر** (۴۰) » نیك یار و نیك دستگیر و نیك یاری ده .

# النوبة الثانية

قوله تعالی ـ : « و ما کان اللّه لیعذّبهم » سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفته بودند : « فامطرعلینا حجارة من السماء اوائتنابعذاب الیم » ، رب العالمین خبر داد **مصطفی** و مؤمنانرا ، که ایشان عذاب میخواهند و تا تو درمیان ایشانی من ایشان را عذاب نکنم ، « لانّك بعثت رحمة للعالمین » ، و لم یعــذب قوم نبیّهم بین ظهرانیّهم . قومی گفتند : « و ما کان اللّه لیعذّبهم و انت فیهم » ، این مقدار منسوخ است ، و ناسخ آنست که برعقب گفت : « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » . قومی گفتند: این منسوخ نیست ؛ از بهر آنکه تا **مصطفی بمکه** در میان ایشان بود عذاب نیامد این عذاب پس هجرت آمد . و گفته‌اند : «وما کان اللّه لیعذّبهم» آن عذاب عامه‌است باستیصال ، چنانکه در امم پیشینیان بود . این‌امت ازچنان عذاب بزینهار اند ،واین که « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » این عذاب خاصه است قومی را دون قومی .

«و ما کان اللّه معذّبهم و هــم یستغفرون» این محکم‌است واین استغفار توحید است ، میگوید تاشهادت میگویندواسلام می آرند خدا ایشانراعذاب‌نکند، ودرقرآن **نوح** راست و **هود** را و **صالح** و **شعیب** که فراقوم خویش گفتند : «استغفروا ربّکم» ، این استغفار همه بمعنی توحید است . **عدیّ بن حاتم الطائی** از **مصطفی** پرسید که آنچه پدر اومی کرد **حاتم** هیچ بکار آید ؟ و **عایشه عبداللّه جدعان** را هم‌از **مصطفی**

پرسید هردو را جواب داد : « و ما یغنی عنه ، و لم یقل یوماً رب اغفرلی ». پس از بهر آن شهادت را استغفار خواند که شهادت گوی خویشتن را بآن آورد که او را بیامرزند، پس شهادت آمرزش خواستن است . و قیل : - « و ما کان الله معذّبهم » یعنی - الکفار ، « و هم یستغفرون » یعنی : - المسلمین فلما خرجوا و هاجروا ، قال الله : - « و ما لهم الّا یعذّبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام » فعذّبهم یوم **بدر** ، وقال ابن **مسعود**:- کان لهم امانان - النبی صم ، والاستغفار ، فهاجر رسول الله و بقی لهم الاستغفار . قال **ابن عباس** : - هو استغفار الکفّار لانّهم یطوفون بالبیت و یقولون غفرانك اللهم غفرانك . و قیل : - « و هم یستغفرون » ای منهم من یؤل امره الی الاسلام ، وقیل :- سیولد منهم اولاد مؤمنون .

« و ما لهم الّا یعذّبهم الله » قیل : - یعنی فی الاخرة ، و قیل : - یوم **بدر** .

« وهم یصدّون عن المسجد الحرام » این - صد - آن بود که ایشان بر برزنهای **مکه** مو کلان می داشتند ، روزگاری تا هر قاصد که آهنگ دیدار رسول خدا داشتی بر می گردانیدند و بعضی میکشتند ، و گفته اند : - « کما انزلنا علی المقتسمین » ایشانند ، اقتسموا الشعاب بینهم للرصد .

« و ما کانوا » یعنی - المشرکین « اولیاءه » ای - اولیاء المسجد ، و قیل : - اولیاء الله . « ان اولیاؤه » ای - ما اولیاؤه ، « الّا المتّقون ولکنّ اکثرهم لا یعلمون » انّ ولایته للمتّقین .

« و ما کان صلوتهم عند البیت » ، **ابن عمر** گفت : -[1] یطوفون بالبیت و هم عراة یصفرون و یصفّقون . می گوید آنچه ایشان نماز نام کرده اند نیست الا پشیلیدن و دست برهم زدن . رب العالمین خبر داد باین آیت از کافران و مشرکان با آن که مسلمانان و دوستان خدا از مسجد حرام باز میداشتند خود بنزدیك خانه می آمدند وصفیر می کردند ودست برهم می زدند که این تقرب است بخداوند عز وجل ، و نماز که میکنیم ، الله گفت نیست آن نماز ایشان مگر صفیر وتصفیق . **حسن** گفت : اذا اراد النبی الصلوة ، خلطوا علیه ، و اروا انهم یصلون لله عبادة . قال بعضهم : - مکاؤهم

(۱) در نسخه الف ، کانوا یطوفون .

اذانهم، وتصديتهم اقامتهم. مکاء ایشانرابجای بانگ نماز بود وتصدیت بجای اقامت.

قال **ابن‌بحر** معنی‌الایة: - ان صلوتهم ودعاءهم غیر رادّین‌علیهم ثواباً الّا کما یجیب‌الصدی‌الصّایح.

« فذوقوا العذاب » ای - یوم **بدر**، وقیل :- فی‌الاخرة « بما کنتم تکفرون »

« انّ الّذین کفروا ینفقون اموالهم » این آیت درشأن مطعمان آمد، دوازده بودند از **قریش**، **ابوجهل‌بن هشام** و **عتبة** و **شیبه ابنا ربیعة بن عبد شمس** و **نبیه و منبه ابنا الحجاج** و **ابوالبختری بن هشام** و **النضربن الحارث** و **حکیم‌بن حزام** و **ابی بن خلف** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث بن عامربن نوفل** و **العباس بن عبدالمطلب**. این قوم از مکه تا بصحرای **بدر** سپاه مشرکانرا میزبانی میکردند، هر روز ده شتـر میکشتند، پسین روز مطعم ایشان **عباس بن عبدالمطلب** بود. **سعیدبن جبیر** گفت: این آیت به**بوسفیان** فروآمد که روز **احد** چهل‌اوقیه‌برمشرکان نفقه کرد، هراوقیّه چهل ودو مثقال، وقال: **محمدبن اسحق** : لما اصیب **قریش** یوم **بدر**، رجع فلّهم وهم القوم المنهزمون الی **مکة**، ورجع **ابوسفیان** بعیره‌الیها، وجمع من بقی من‌الاکابر، وقال : ان **محمد**ا قد وترکم وقتل اشرافکم فاعینونا بهذا المال لعلّنا ندرك منه ثاراً بمن اصیب بنا، ففعلوا فانزل‌الله فیهم هذه الآیة : « لیصدّوا عن سبیل‌الله » ای - دین‌الله والاسلام، « فسینفقونها » یعنی‌الاموال بتمامها، ثمّ تکون انفاقها علیهم حسرةً عمّا علی ما فاتهم، « ثم یغلبون » یقهرون. فیه تقدیم وتأخیر، لانّ الحسرة علیها بعد الغلبة. میگوید: آن مالها نفقه میکنند و بعاقبت برایشان جز حسرت وغم نبود، نه مال بماند ونه بمراد رسیدند، وهذا دلیل من‌دلائل‌النبوة، اذا اخبر عن‌الله قبل وقوعه وکان کما اخبر.

« والّذین کفروا الی جهنّم یحشرون » یساقون الیها، و یجمعون فیها، « لیمیزالله » این لام تعلیل غلبـه است، یعنی : ثمّ یغلبون، « لیمیزالله » کافرانرا کم‌آرم و غلبه کنم تا حقّ از باطل پیدا بود، و صلاح از فساد، و کفر از ایمان، و آشنا از بیگانه، وقیل : الطیّب انفاق المؤمن والخبیث انفاق الکافر. روز قیامت آنچه مؤمنان در سبیل خـدا نفقه کرده‌اند و آنچه کافران در راه شرك خرج کرده اند

همه از هم جـدا کنند، کافران را هم بآن اموال و نفقات عذاب کنند، چنانکه میگوید عزّجلاله: « فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهورهـم » و مؤمنانرا بآن انفاق خویش بدرجات رسند، چنانکـه میگوید: « وانفقوا ممّا رزقنـا هم سرّاً و علانیة و یدرؤن بالحسنة السیّئة اولئك لهم عقبی الدّار جنّات عـدن یدخلونها ».
ازاینجا گفت: **مصطفی** ص: « اطعموا طعامکم الابرار واولوا معروفکم المؤمنین».
« فیرکمه جمیعاً فیجعله فی جهنّم » یعنی الکافر و ما انفقه، و فی الاثار یؤتی بالدنیا یوم القیامة قضّها بقضیضها فمیّز ماکان منهالله والباقی فی النار. قراءت **حمزه** و **یعقوب** و **کسائی** « لیمیزالله » بتشدید است، ووجه آن ظاهر است. آنکه گفت: «اولئك» ای ـ المنفقون اموالهم من الکفار، «هم الخاسرون» خسروا اموالهم وانفسهم، لانهم اشتروا باموالهم عذاب الله فی الاخرة.

«قل للّذین کفروا» وهم **ابوسفیان** واصحابه، «ان ینتهوا» عن الشرك وقتال المؤمنین، « یغفرلهم » ما قـد سلف من شرکهم و ذنوبهم وان عظمت، لان الحربیّ اذا اسلم صار کیوم ولدته امه. قـال **عمروبن العاص**: ـ اتیت النّبی ص فقلت ابسط یمینك لابایعك، فبسط یمینه فقبضت یدی، فقال:ـ مالك یا **عمرو**؟ قلت اردت ان اشترط، قال: ـ تشترط ماذا؟ قلت ان یغفرلی، قال: اما علمت یا **عمرو** انّ الاسلام یهدم ماکان قبله وانّ الهجرة تهدم ماکان قبلها و انّ الحجّ یهدم ماکان قبله، و قیل: ـ امروا بالامتناع عن قتال الکفار فی هذه الایـة، ثم نسخت بالایة الّتی تلیها و هی قولـه: «و قاتلوهم حتّی لاتکون فتنة».

قوله: ـ «وان یعودوا» ای ـ یثبتوا علی الکفر، «فقد مضت سنّة الاوّلین»، یعنی ـ فقد مضت سنة الله و مثلاته فی القرون الاولی. سنة ایدر[1] بمعنی عادتست. میگوید: ـ اگر بکفر بایستید، بنگر که با پیشینیان از آن جهان‌داران که بودند چه کردیم و چون برانداختیم و هلاك کردیم. با اینان همان کنیم، و نظائر این درقرآن فراوان است، جایها گفته: « کدأب آل **فرعون** والّذین من قبلهم » الایه...، « قدخلت من قبلکم

(۱) در نسخه ج: اینجا

سنن» الایة...، «قد خلت من قبلهم المثلات»، «ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح» آلایة...، «الم یاتهم نبأ الذین من قبلهم» آلایه...، «انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب»، «و ذکّرهم بایام الله»، «ثم کان عاقبة الّذین اساؤا السّوآی»، «کما فعل باشیاعهم من قبل»، «فاصابهم سیّآت ما عملوا» «سیصیبهم سیآت ما کسبوا»، وفی المثل ـ من عمل ماشاء لقی ماشاء. وقیل: ـ وان یعودوا الی الحرب والقتال معك،« فقد مضت سنة الاولین » باهلاك یوم البدر و سنّة الله مایفعلها دائماً.

« و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة » این فتنه ایدر[1] عذاب کردن کافران است مسلمانان را و اسیر بودن و بر کفر داشتن.

«ویکون الدّین کله لله»، ای ـ یکون الطاعة والعبودیة لله، ولا یکون مع دینهم کفر فی جزیرة العرب.

«فان انتهوا» عن الکفر والقتال، « فان الله بما یعملون بصیر» یجازیهم مجازاة البصیر بهم وباعمالهم. قرآءت رویس از یعقوب «بما تعملون بصیر» بتاءِ مخاطبه.

« وان تولّوا » ای ـ اعرضوا عن الایمان، و اعرضوا عن الانتهاءِ، واقاموا علی کفرهم وعداوتکم وقتالکم، « فاعلموا» یامعشر المؤمنین، «ان الله مولیکم» هو الموالی لکم ولا یضرکم معاداتهم، « نعم المولی » لا یضیع من تولّاه، « ونعم النصیر » لا یغلب من نصره.

## النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم» سیاق و مساق این آیت بیان شرف مصطفی ص است و اجلال قدر او واظهار عزّ وی. میگوید ای مهتر خافقین و ای سید ثقلین، تا تو در اصلاب ایشان بودی، اسلاف ایشانرا عذاب نکردیم و امروز که درمیان ایشانی، عذاب از ایشان برداشته‌ایم، وفردا که از میان ایشان بشوی و خادمان و چاکران تو در میان ایشان باشند واستغفار کنند عذاب نکنیم، تا جهانیان عزّوجاه و حرمت وپایگاه تو بر درگاه مابشناسند و بدانند که توئی برما بندهٔ عزیز،

(۱) در نسخه ج: اینجا

اذا کان کون الرسول ص فی الکفار یمنع العذاب عنهم فیکون المعرفة فی القلوب اولی ان یدفع العذاب عنهم. آنروز که **مصطفی** ص را خبر دادند که رفتن بسرای آخرت نزدیك است و مرکب بشریت وی را بحضرت الهیت نقل فرمودند. **عزرائیل** حاضر بود، رسول خدا ویرا گفت: **جبرئیل** را کجا ماندی، گفت: - بآسمان نخستین مقدسان ملاءِ اعلی اورا تعزیت میدهند، **عزرائیل** بحرمت بایستاد تا خود چه فرماید، **جبرئیل** درآمد، سید گفت: - یا **جبرئیل** ماحال امتی؟ حال امت من چیست، و کار ایشان گوی بچه رسید، **جبرئیل** گفت: - یاسید چه دل مشغول داری وچه اندیشه بری، نه حق میگوید، «وما کان الله لیعذّبهم وانت فیهم»، گفت: - یا **جبرئیل** چون من از میان ایشان بیرون شوم گوی حال ایشان چون بود؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت و آخر آیت آورد «و ما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون»، یا سید! ملك جل جلاله میگوید: که تا استغفار کنند در زینهاراند از عذاب، گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که اگر در استغفار تقصیر کنند؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت وباز آمد وگفت: ملك تعالی وتقدس ترا سلام میکند ومیگوید، هر که پیش ازمرگ بیك سال عذرخواهد عذرش بپذیرم که من پذیرندهٔ عذر خواهانم، نیوشندهٔ آوازسائلانم، پوشندهٔ عیب عیبیانم. سید گفت: - یا **جبرئیل** یکسال درعمر امت من بسیار بود مسامحتی بخواه، **جبرئیل** رفت و باز آمد گفت، میگوید: عزجلاله که یکسال بایك ماه آوردم، اگر یك ماه پیش ازمرك توبه کنند بپذیرم، گفت: یا **جبرئیل** نیزخواهم که یك ماه بسیاراست، **جبرئیل** آمد ویکماه با یك هفته آورد ویك هفته بایکساعت آورد، پس **جبرئیل** گفت: یا سید، ملك می گوید: جل جلاله دران ساعت که جان بنده بغرغره[1] رسد اگر توبه کند بپذیرم و گناهش در گذارم، سید گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که آن ساعت که هول مطلع تلخی جان کندن گرد وی درآید زبانش کار نکند و عذر نتواند خواست. **جبرئیل** رفت و باز آمد و گفت: الندم توبة، چون پشیمانی دردلش آمد بپذیرم اگر چه زبان کار نکند، گفت: یا **جبرئیل** آن بیچارهٔ درمانده دران سکرات مرگ، بعید نباشد اگر پشیمانی نیز فراموش کند وبا آن نپردازد، **جبرئیل** رفت وباز آمد وگفت: الرب یقرئك السلام و یقول ان لم یکن هذا کله فاین رحمتی واین شفاعتك؟ ای مهتر

(۱) غرغره - بفتح اول بروزن بنجره. رسیدن جان را گویند در گلو بوقت نزع (فرهنگ برهان قاطع)

عالم و سید ولد آدم اگر این همه نبودی رحمت من وشفاعت تو چه بودی، آن مهتر صلوات‌الله وسلامه‌علیه باآنکه مقصود موجودات‌بود ونقطهٔ دائرهٔ حادثات بود، گنج فضل وخزینهٔ رحمت بود، هرچه اورا بایست، ازبرای‌امت بایست، وهرشربتی‌که بقهر نوش کرد از بهرغم وتیمار امت کرد، وهربلائی که کشید از بهرآسایش امت کشید، ازین جهان که رفت درغم امت رفت و فردا که سراز خاك دولت برآرد درغم وتیمار امت برآرد، میگوید «واحشرنی فی زمرة المساکین»

با یاد تو زیــر خاك درخواهم شد     با درد تو سر ز خاك برخواهم کرد

و از حضرت ذوالجلال بنعت منّت این نواخت و اعزاز روان که ـ یا سید، ما **عیسی مریم** را بآسمان بردیم، تاهیچ کس ازان‌صنم‌پرستان‌مو کب دولت اودرنیابند، و روضهٔ **موسی کلیم** درزمین پنهان‌کردیم تا**جهودان** روی زینهارنبینند، اما شخص عزیز تو ونهاد کریم توبخاك **مدینه** فروآوردیم وبآسمان نبردیم تا امت تو تا قیامت ازعذاب گور ایمن شوند که مادرقرآن مجیدخبرچنان دادیم که «وما کان‌الله لیعذّبهم وانت‌فیهم»، یا **محمد** ما **مدینه** را سراپردهٔ امن‌امت توساختیم، هرکه بزیارت‌توآید درپردهٔ عنایت توآمد، وهرکه درین‌خاك فروشد درحمایت رحمت‌توآمد، «ومآارسلناك الّا رحمة للعالمین».

«لیمیزالله الخبیث من الطّیب»، الخبیث ماحکم‌الشرع بقبحه وفساده، والطیب ما شهد العلم بحسنه و صلاحه، و قیل: ـ الخبیث عمل‌الکافر یصوّر له ویعذب بالقائه علیه، والطیب عمل‌المؤمن فیصوّرله فی صورة جهله فیحمل المومن‌علیه، وقیل: ـ الخبیث ما لم یخرج‌منها حقوق‌الله، والطیب ما اخرج منها الحقوق، وقیل: ـ الخبیث ما یأخذه المرءُ ینفقه لحظ نفسه و الطیب ما ینفقه بامرربه.

«قل‌للّذین کفروا ان ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف» الایه ...، درین آیت‌اظهار کرم خویش‌میکند جل‌جلاله، ومهربانی خود به‌بندگان می‌نماید، بنده را برناسزای‌بیند و بعقوبت می‌نشتابد، از بنده کفر می‌شنود و نعمت از وی باز نگیرد، و توبه و عفو بروی‌عرضه‌میکندواگرباز آید مغفرت‌وعده میدهد، «ان‌ینتهوایغفرُ لهم‌ماقد سلف»،

در خبر است کـه مردی کافر از این متمردی وطاغیئی تیغ انکار کشیده ازدر

مسجد مصطفی درآمد گفت : « ما علی وجه الارض احدٌ ابغض الیّ منك » بر روی زمین هیچکس را دشمن‌تراز بن محمد که دعوی پیغامبری میکند ندارم . سید چون چهرهٔ او بدید، دریای رحمت درصدرمطهر او بموج آمد، کمند دعوت درانداخت، مرد هنوز روی گرفتاری ندیده بود، گفت : ـ بلات و عزی که ایمان نیارم تا این تیغ که دردست دارم بتوایمان آرد ، پیش سید فرو نهاد نگاه کرد ، تیغ را دید که درخود می‌جنبید و بزبانی فصیح میگفت : « اشهد ان لااله الّاالله و انّك رسول‌الله » آن مرد سر کش حال بروی بگشت، کمین عنایت بروگشادند، اسیر کمند توفیق گشت ، کلمهٔ شهادت بگفت ، سید مهر اسلام بردل وی نهاد ، عشق محمدی از درون دل وی سربرزد گفت : « ماعلی وجه‌الارض احد احبّ الیّ منك » چون درآمدم برروی زمین کس را از تو دشمن‌تر نداشتم اکنون که میروم برروی زمین کس را از تو دوست‌تر ندارم . آن مرد کافروار درآمد با دلی تاریك و نشان کفر، پس باز گشت همان ساعت دوست بادلی روشن ، و رقم دوستی اینست که خدا میگوید عز جلاله : « ان ینتهوا یغفر لهم ماقدسلف ». اشارت است از درگاه عزت از نعت کرم که بندگان ورهیگان من، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید ! باز آئید ، بهیچ‌درگاهی گناه‌نیامرزند مگراینجا ، بازگردیدچون‌میدانیدکه‌جزمن‌مجیب‌ندارید، مراخوانید، از نامهربانان بمهربانان آیید، ازدرد نومیدی بامید پیوندید، هیچ‌جای بگزاف نیامرزند مگراینجا، چرا نیائید؟ از گناه آمرزیدن ومعیوب پذیرفتن برین درگاه‌عارنیست! بشتابید! بندهٔ من،گرقصد درست کنی ترا برسرراهم،گرازمن‌آمرزش خواهی از اندیشهٔ دل تو آگاهم ، دردنیا وآخرت چون من‌ترا آمرزگارم ، تو بگو بدل اینك بازآمدم، بادودست تهی ، چه باشد اگر مرهمی برین‌خسته نهی ؟!

ثم قال تعالی : « ان یعودوا فقد مضت سنّة الاوّلین » ای ـ ان عادو الی التفضّل ابحنالهم حسن‌التفضل وان جنحوا للاعتذار لبسنا علیهم لباس‌الاغتفار .

اناس اعرضوا عنّا بلا جرم ولا معنی اسآؤا ظنّهم فینا فهل لااحسنواالظنّا
فان کانوا لنا کنّا و ان عادوا لناعدنا وان کانوا قد استغنوا فانّا عنهم اغنی

الجزء العاشر

# ۵ - النوبة الاولى

قوله تعالى : «**واعلموا انّما غنمتم من شیء**» بدانید که هرچه از دشمن یابید [بجنگ هرچه هست] ، «**فان لله خمسه**» خدایرا است پنج یك آن ، «**وللرسول**» و رسول را ، «**ولذی القربی**» وحق خویشان [رسول را] ، «**والیتامی**» و نارسیدگان پدر مردگان ، «**والمساکین**» ودرویشان [که فروداز کفایت دارند] ، «**وابن السبیل**» وراه گذریان [از مسلمانان] ، «**ان کنتم آمنتم بالله**» [برین حکم غنائم بخشید] اگر ایمان آوردید بخدای ، «**وما انزلنا علی عبدنا**» و از آنچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش ، «**یوم الفرقان**» روز [بدر] که جدائی پیدا شد [میان حق وباطل در آنروز بنصرة خدای] ، «**یوم التقی الجمعان**» آنروز بود که دو گروه روی برروی آوردند ، «**والله علی کل شیء قدیر.**[41]» وخدای برهمه‌چیز تواناست .

«**اذ انتم بالعدوة الدّنیا**» آنگه که شما بگوشهٔ نزدیك‌تر بودید از وادی ، «**وهم بالعدوة القصوی**» وایشان دورتر بگوشهٔ از آن ، «**والرّکب اسفل منکم**» ودشمنان شما فروتر ازشما ، «**ولو تواعدتم**» واگر شما آن کارسگالیده بودید باهم ، «**لاختلفتم فی المیعاد**» در وعده نهادن [آن کار را با یکدیگر] ناهموار سخن بودید ، «**ولکن لیقضی الله امراً کان مفعولا**» لکن خواست خدای بر گزارد کاری که درخواست وی کردنی بود ، «**لیهلك من هلك عن بیّنة**» ، [آنرا کرد] تاهر که تباه شود وگمراه ماند از کاری روشن تباه ماند ، حجت بروی درواخ گشته وپیغام بوی رسیده ، «**ویحیی من حیّ عن بیّنة**» وهر که زنده ماند [وگرویده آید و راه یابد ، پس پیغام شنیده وحجت وی را دریافته] نه پندار وگمان ، «**وان الله لسمیع علیم**[42]» وخدای شنوائیست دانا .

«**اذ یریکهم الله فی منامك قلیلا**» بتو مینمود خدای ایشانرا درخواب تواندکی ، «**ولو اریکهم کثیراً**» واگر ایشانرا بشما فراوان نمودید ، «**لفشلتم**» شما بددل شدید ، «**ولتنازعتم فی الامر**» و در جنگ ایشان با یکدیگر نا راست ومختلف بودید ،

«**ولکن‌الله سلّم**» لکن‌خدا کاری‌خواست ببرد و بگزارد ومؤمنانرا ازان‌سلامت‌داد، «**انّه علیم بذات الصدور.**(٤٣)» که خدای‌دانا است بهرچه دردلها است.

«**واذیُریکموهم**» وایشانرا بشمامینمود، «**اذالتقیتم**» آنگه که هام[1] دیدار کشتید، «**فی‌اعینکم قلیلا**» دردیدارچشمهای‌شما اندك نمود [تادلیرکشتیدو آهنگ ایشان کردید]، «**ویقلّلکم فی‌اعینهم**» وشمارا اندك نموددردیدارچشم‌ایشان[چنانکه بودید تاآهنگ شما کردند]، «**لیقضی‌الله امرا**» آنرا کرد تاخدا برگزارد کاری، «**کان مفعولا**» که‌درخواست‌وی کردنی‌بود، «**والی‌الله ترجع الامور.**(٤٤)» وکارها [دربود و هنگام و جای] با خدا میگردد.

«**یاایهاالّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدند، «**اذالقیتم فئة**» هنگامی که هام دیدار شید[2] با لشکر، «**فاثبتوا**» برجای بایستید، «**واذکروا الله کثیراً**» و خدایرا یاد کنید فراوان، «**لعلّکم تفلحون.**(٤٥)» تا مگر پیروز آیید.

«**واطیعوا الله ورسوله**» وفرمان‌برید‌خدایرا وفرستادهٔ‌وی‌را، «**ولاتنازعوا**» بایکدیگر[درکار ودرسخن] ناراست مباشید، «**فتفشلوا**» [که چون باهم ناراست باشید] بددل شوید، «**وتذهب ریحکم**» ودولت شما و سنگ شما در چشم دشمن نشود، «**واصبروا انّ‌الله مع‌الصابرین.**(٤٦)» و شکیبائی کنید که خدا بیاری دادن باشکیبابان است.

«**ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم**» و چون ایشان مباشید که از دیار **مکه** بیرون آمدند، «**بطراً**» با طغیان نعمت، «**ورئاء‌النّاس**» وخویشتن بمردی فرادید[3] مردمان دادن، «**ویصدّون‌عن‌سبیل‌الله**» ومؤمنانرا ازدین‌خدا برمیگردانند، «**والله بمایعملون محیط.**(٤٧)» و خدای باآنچه میکردند داناست.

«**واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم**» و دیو برآراست برایشان آن‌آمدن‌ایشان بآنجا، «**وقال**» وگفت [دیو]، «**لاغالب لکم‌الیوم من‌النّاس**» مترسید که امروز کس باشما نتاود ازمردمان، «**و انّی جارٌلکم**» ومن شمارا زینهار دادم[4]، «**فلماتر آءت**»

---

(۱) درنسخه ج : هم. (۲) در نسخه الف : بیند. (۳) در نسخه الف : بید.
(٤) در نسخه الف : شید.

**الفئتان»** چون هم دیدارگشتند دو سپاه ، «**نکص علی عقبیه**» [**ابلیس**] به پس باز گشت ، «**وقال انّی بریئ منکم**» وگفت من ازشما [وزینهارشما] بیزارم ، «**انّی اری مالاترون**» من آن می بینم که شما نمی بینید ، «**انی اخاف الله**» من ازخدای میترسم ، «**والله شدید العقاب** .(۴۸)» وخدای سخت عقوبت است .

«**اذیقول المنافقون**» منافقان درمدینه میگفتند ، «**والذین فی قلوبهم مرض**» وایشان که دردلهای ایشان بیماری [شك] بود ، «**غرّهو لاءدینهم**» محمد را ویاران وی را دین ایشان ایشانرا بفریفت ، «**ومن یتوکل علی الله**» وهر که پشت بخدا باز کند ، «**فانّ الله عزیز حکیم**(۴۹)» خدای توانائیست دانا .

# النوبة الثانية

قوله تعالی : ـ «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» این معطوف است باول سورة ، «فاتقوالله و اصلحوا ذات بینکم» . «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» ای ـ ماصبتم و اخذتم من الکفار قهراً و قسراً من شیءٍ قلیل و کثیر . هرمال که غازیان و جنگیان از دست کافران بیرون کنند بجنگ و قهر ، آنرا غنیمت گویند ، وهرمال که کافران از سرآن برخیزند و بجای بگذارند از بیم مسلمانان ، و مسلمانان فراسر آن رسند بی جنگ وبی حرب ، یا ایشان بصلح خود درپذیرند چون خراج وجزیت آنرا ـ مال ـ میگویند ، وازاین هردو صنف خمس بیرون باید کرد ، وآن خمس برپنج سهم بخشیدن ، چنان که خدای گفت جل جلاله : «فان لله خمسه وللرسول» ، نام خدای درمفتتح کلام نه ازبهرآنست که اورا سهمی است ، بل که تعظیم راست ، وتیمن وتبرك را ، و حقیقت آنست که «لله الدّنیا والاخرة ملکاوملکا» . پس معنی آنست که : فان للرسول خمسه ، یك سهم رسول خدایراست ، و آن بیت المال است ، امروز با مصالح مسلمانان گردانند ، چون سد ثغور و ارزاق قضاة و مؤذنان و امثال آن ، و در خبر است که **مصطفی** ص آنگاه که از **خیبر** باز گشته بود فرمود : تا مال غنیمت باهم آوردند قسمت را ، و گفت : «ردّوالخیط والمخیط فان الغلول نار وعار» ، آنگه تائی موی بدست گرفت ، گفت : «انه لایحل لی من هذاالمغنم مثل هذا الاالخمس ، والخمس مردود فیکم» ،

دیگرسهم از آن خمس حق خویشان رسول است، ایشان که از زکوات وصدقات فریضه محروم‌اند، وایشان **بنوهاشم** اند و **بنوالمطلب**. و **هاشم** و **مطلب** پسران **عبدمناف**اند. **هاشم** جد **مصطفی** است، و **مطلب** جد **شافعی**، و **عبدمناف** را دوپسر دیگر بود: **عبدالشمس** و**نوفل**. **عبدالشمس** جد **عثمان‌بن‌عفان** بود و **نوفل** جد **جبیربن‌مطعم**. **بنونوفل** و **بنوعبدالشمس** ازخمس محروم‌اند، هرچند که بابنو **عبدالمطلب** بدرجه یکسان اند، از بهر آنکه رسول خدا ایشان را محروم کرد، چون طلب کردند و ذلك فیما روی **جبیربن‌مطعم**، قال: ـ لمّاقسم رسول‌اللهﷺ سهم ذوی‌القربی بین‌بنی **هاشم** وبنی **المطلب**، جئت انا و **عثمان**، فقلنا یارسول‌الله، هؤلاء بنوهاشم، لاننکر فضیلتهم لمکانك الّذی وضعك‌الله به فیهم، أرایت اخواننا من **بنی‌المطلب** اعطیتهم و ترکتنا، وانمانحن وهم بمنزلة واحدة. قال: انّهم لم یفارقونی فی‌جاهلیة ولااسلام وانما **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** شی واحد، ثمّ شبّك بین اصابعه.

و توانگر و درویش و دور و نزدیك و مهینه و کهینه درآن یکسان، نرینه دو بهر، و ما دینه یك بهر، هـم چون میراث. قومی گفتند: سهم ذی‌القربی بهمهٔ **قریش** قسمت کنند، که همه قرابت رسول‌اند، وقول اول درست‌تر است و بیشترین علما برآنند. **حسن** گفت: ـ سهم رسول‌الله وسهم‌ذی‌القربی، بعد رسول‌الله، یجعلان فی‌الخیل و السّلاح و العدّة فی‌سبیل‌الله، ومعونة الاسلام و اهله، سهم دیگر ازخمس یتیمانراست، پدرمردگان نارسیده درویش ایشان، که دردیوان صدقات نه‌اند. سهم چهارم درویشان مسلمانان راست، هم فقرا و هم مساکین. سهم پنجم راه گذریان راست که درسفر طاعت باشند، نه در سفر معصیت. این پنج قسم هریکی را از پنج یك‌غنیمت پنج یکی‌است، باقی که‌بماند ـ اربعة اخماس‌الغنیمة ـ غازیان راست، ایشان که قتال کرده‌اند ودرمعر که بوده‌اند. پیاده را یك سهم، و سوار را دو سهم، بعداز آن که سلب فرا قاتل داده باشند.

آنگه گفت: «ان کنتم آمنتم بالله وماانزلنا علی عبدنا یوم‌الفرقان، یوم‌التقی الجمعان،» رواباشد که این‌سخن‌متصل‌بود به‌آنچه که‌گفت: «فاعلموا انّ‌الله مولیکم نعم المولی ونعم‌النصیر». «ان کنتم آمنتم بالله وماانزلنا علی عبدنا». یوم**بدر** یعنی ـ

ایقنوا ان‌الله ناصر کم اذ کنتم قدشاهدتم من‌نصره و امدادالملئکة ماشاهدتم . و روا باشد که این‌سخن متعلق‌باشد بقسمت غنائم ، والمعنی : ـ اقبلوا ماامرتم به‌فی‌القسمة ان کنتم آمنتم‌بالله، والقرآن الذی‌انزلنا علی **محمد** یوم الفرقان. میگوید : ـ قسمت چنان که کردیم و فرمودیم بپذیرید اگر ایمان دارید بخدا وبه قرآن که به‌**محمد** فرو فرستادیم ، روز **بدر** که اهل حق و اهل باطل آنروز از هم جدا شدند ، و دو گروه برهم رسیدند : حزب‌الله و حزب‌الشیطان .

«والله علی کلّ‌شیٔ‌قدیر.» اذنصرکم وانتم اذلة اقلة . درین‌آیت گفت : ـ قرآن یوم‌الفرقان فروفرستادیم . جایی دیگر گفت : ـ «انزلناه فی‌لیلة‌القدر» شب‌قدرفرو فرستادیم . جائی دیگر گفت : «علی مکث و نزلناه تنزیلا» بروزگار و درنگ‌فرو فرستادیم ، و این آن بود که قرآن در شبانروز **بدر** بآسمان دنیا فرو فرستادند ، وآنرا در بیت‌العزة درخزانهٔ قرآن بنهادند ، یك جای روز گفت ، و یك جای شب گفت ، برسمت عادت سخن عرب که از شب خبری حکایت کنند و آن روز بود ، و از روز حکایت کنند وآن بشب بود ، ازبهرآنکه آن کار ازشبانروز بیرون نمیشود، وآن روز که جنگ **بدر** بود آدینه بود ، هفدهم ماه رمضان ، و دوش آن شب‌قدر بود، آنکه قرآن را از رب[1] العزة پس ازان در باقی عمر **مصطفی** بزمین میفرستاد بر درنگ وبرمکث ، «لنثبت به‌فؤادك» تا هرگه که رنجی بدل رسول خدا رسیدی خدای دل ویرا تثبیت کردی ، و هرگه که حکم را اجابت افتادی حکم فرستادی برمواقع نجوم ، و یك تفسیر که کردند در « والنّجم اذا هوی » اینستکه والوحی اذا انزل .

«اذ انتم بالعدوة‌الدّنیا» ای ـ نزول بشفیر الوادی الادنی من‌المدینة و عدوّکم من‌المشرکین نزول بشفیرالوادی الاقصی‌من‌المدینة ویلی مکة .

«والرّکب» یعنی ـ **اباسفیان** والعیر « اسفل منکم » . ای ـ مکاناً اسفل من مکانکم ، لانکم علی نشر من الارض ، و قیل : ـ اقرب الی ساحل البحر . **مکّی** و **بصری** عِدوة هردوبکسر عین خوانند ، وباقی‌بضم عین خوانند، وهمالغتان مشهورتان

(۱) درنسخه ج : بیت .

کالرِّشوة والرُّشوة. مصطفی(ص) بالای وادیی فرو آمده بودند درسوی **مدینه**، و کافران بزیر وادیی فرو آمده بودند در سوی **مکه**، در ساحل بحر، و **بوسفیان** کاروان بر ساحل بحر براند و **بمکه** برد. مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و بطلب کاروان و کافران از **مکه** بیرون آمدند بدفع ایشان و حمایت داشت بر کاروان. هر دو فریق برهم رسیدند بی آنکه وعدهٔ نهاده بودند قتال را.

رب‌العالمین گفت: «ولو تواعدتم» انتم والمشرکون للقتال «لاختلفتم فی‌المیعاد» لقلّتکم و کثرة عدوکم، و قیل: - «لاختلفتم فی المیعاد» ای - کانوا لایصدّقون فی مواعدتکم طلباً لغرتکم والحیلة علیکم، ولکن جمع‌الله بینکم من‌غیر ارادة ولاقصد منکم. «لیقضی‌الله امراً کان مفعولا» فی‌علمه و حکمه، من‌نصر النبی والمؤمنین.

«لیهلك» یعنی: - فعل‌الله ذلك لیضل‌ویکفرمن کفر من‌بعد حجة قامت‌علیه، و یؤمن من آمن علی مثل ذلك بینةً. درین آیت نصرت مؤمنان است با قلّت وضعف ایشان، و شکستن کافران با کثرت و شوکت ایشان. رب‌العالمین وقعت **بدر** برین صفت حجتی روشن ساخت، ومعجزه ظاهر تا کافران را فردا عذر نماند، وحجت‌خدای برایشان روشن باشد و قاطع، و خود میگوید جل جلاله: «و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا»، و گفته‌اند: تقدیر این آیت آنست «لیهلك من» حکم‌الله بهلاکه «ویحیی من» حکم‌الله بحیوته. **نافع** و **ابوبکر** و **یعقوب** حیی خوانند بدو یا و باقی حیّ بیاءِ مشدّد خوانند، و ادغام، فمن ادغم فلاجتماع حرفین من جنس‌واحد، و من اظهر فعلی اصله تقول حیی یحیی.

«اذیریکهم‌الله فی‌منامك» الایة ... مفسرانرا دو قول است، درین آیت: یکی «فی‌منامك» ای - عینك. گفتند: منام بروزن مفعل‌است، هم مصدر وهم زمان وهم مکان، و اینجا مکان‌است. ای - فی‌عینك التی‌هی موضع‌النوم، واین قول درست‌نیست، که منام اگر مکان است مکان نائم است نه‌مکان نوم. قول دیگر، «فی منامك»، ای - فی رؤیاك، این‌نمودن درخواب است که **مصطفی** را درخواب نمودند آن شب که دیگر روز حرب **بدر** رفت که مشرکان اندك بودند خوار و ناچیز، تأویل نهاد که ایشان خوار و مقهور شوند. پس یارانرا از آن خواب خویش خبر کرد همه قوی دل

گشتند و شاد شدند، دانستند که خواب انبیاء حق است و راست.

«ولواریکهم کثیراً» ای - علی صورة عرفت ان الغلبة لهم، ثم اخبرتهم «لفشلتم ولتنازعتم»، ای - اختلفت کلمتکم فی امر القتال و الفرار. ولکن سلّمکم من الفشل والتّنازع و المخالفة فیمابینکم و قیل: - «سلّم» ای: - عصمکم من العدّو.

«انه علیم بذات الصدور» ای - بخفیّات القلوب.

«واذ یریکموهم اذالتقیتم فی اعینکم قلیلا»، این باز درمعسکر بوده درابتداءِ قتال نه درخواب، آن ساعت که هردو گروه برهم رسیدند. خدای تعالی کافران را بچشم مؤمنان اندك نمود تا بجنگ دلیر گشتند و قوی دل شدند و بنترسیدند، و اما آنجا که گفت: درصدر سورة آل عمران «یرونهم مثلیهم رأی العین»، یعنی: - ترون المؤمنین مثلی الکافرین فی رأی العین و اگر بیاخوانی «یرونهم» یعنی: - یرون المؤمنین انفسهم مثلی الکافرین. **عبدالله مسعود** گفت: فرا یاری از یاران مصطفی م که گفت - بگو این گروه دشمن هفتاد باشند. جواب داد که مگر صد باشند. مردی را از مشرکان اسیر گرفتند، از وی پرسیدند که عدد مشرکان وجنگیان چند است؟ گفت، میان نهصد تا هزار مردان مبارز جنگی.

«ویقلّلکم فی اعینهم» و میگوید: شما که مؤمنان اید بچشم ایشان اندك نمودیم چنان که بودید تا ایشان دلیر درآمدند و درجنگ می‌پیوستند، و کار خود عظیم نهادند، و قوی دانستند چنان که **ابوجهل** گفت: آن ساعت که در جنگ می‌پیوستند: - انّما **محمد** واصحابه اکلة جزور فار بطوهم بالحبال. واین آن بود که **اخنس بن شریق** از **بنی زهره** با سیصد مرد متفق شد که باز گردیم که ما بطلب کاروان آمده بودیم، و کاروان بسلامت **بمکه** رسید، و قتال کردن مارا با **محمد** هیچ روی نیست، که اگر کار وی بلند شود بکلمات و ما بوی بزرگ شویم و اگر نه هم دست ازو بداشتن اولیتر، که عرب خود کار وی کفایت کنند. **ابوجهل**، **بلات** و **عزی** و **منات** و **هبل** سوگند خورد که تا باین چاه **بدر** قتالی عظیم میان ما نرود باز نگردیم، ایشان خود چه باشند در دست ما، چون برزنیم؟ و **حکیم بن حزام**

و **عتبه** همان سخن گفتند که **اخنس** گفت. اما دیگران فرمان نبردند، وصفها راست کردند، و در جنگ پیوستند، و رب‌العالمین مدد فریشتگان فرستاد، چنان که شرح آن رفت. پس **عتبه** و **شیبه** و **ولیدمغیره** بیرون آمدند و مبارز خواستند، گفتند: یا **محمد** مبارز فرست تاحقّ ازباطل جدا شود. سه‌مرد **انصاری** بیرون شدند و نسب خویش خواندند، ایشان گفتند شما کفؤ ما نباشید ما کفؤ خویش‌خواهیم. رسول‌خدا **علی**ع را و **حمزه** را و **ابوعبیده** را فرستاد. **حمزه** با **عتبه** درآویخت و **علی** با **شیبه** و **بوعبیده** با **ولید** همی آویخت، تاضربتهای بسیار میان ایشان خطاشد. **عمروبن‌الجموح** مشتی خرما در دست داشت، گفت: هرچند گرسنه‌ام این خرما نخواهم خورد، بینداخت وبرفت وحرب‌همی کرد. **این‌عمرو، بوجهل** را ضربتی‌زد و دستش بیاویخت، پسرش **عکرمه** ازپس درآمد شمشیربزد بردست **عمرو** ودستش درآویخت، وی پای‌برآن دست نهاد وقوّت کرد تاآن دست ازخود جدا کند، و همچنان حرب میکرد تا **بوجهل** بیفتاد. **عبدالله مسعود** درآمدوپای‌بر گردن وی نهاد، **بوجهل** گفت: - یارویعی الغنم لقدار تقیت مرتقی عظیماً. **عبدالله** گفت: - الله احلّنی علیه، آنگه سرش از تن جدا کرد، و نزدیك رسول آورد. مسلمانان بدان شاد شدند و دومرد عرب برسر کوه ایستاده بودند تا هر گروه که نصرت یابند باایشان یارشوند، پارهٔ میغ درهوا برایشان‌بگذشت، ازان میغ روشنائی‌آتش دیدند، وآوازِ زنجیرشنیدند. یکی را زهره پاره‌پاره شد و آن دیگر مسلمان شد، وقصه با رسول خدا بگفت. رسول از **جبرئیل** پرسید، گفت: آن‌آتش از حرارة من بود که فریشتگان را همی راندم و زنجیرآورده بودیم از بهر کفار وبیم‌دادن ایشان، آنگه کاربجائي رسید که هفتاد تن از بزرگان **قریش** کشته شدند، و هفتاد تن را اسیر گرفتند، و هفتاد تن‌را مجروح کردند. ومسلمانانرا نصرت‌بود، و این نصرت بتأیید حق بود، و قضاءالله بود، و خواست وی، کاری در ازل رانده و حکمی کرده و علم وی درآن رفته.

اینست که رب‌العالمین گفت: «لیقضی‌الله امراً کان‌مفعولاً والی‌الله‌ترجع‌الامور»

یعنی - و بعد هذا الیّ مصیر کم فا کرم اولیائی و اعاقب اعدائی.

«یا ایّها الّذین آمنوا اذا لقیتم فئةً» ای : - جماعة من الکفار فی الحرب، «فاثبتوا» للقائم و قاتلوا ولاتنهزموا ، « واذکروا الله کثیراً » بالقلب و اللسان ، و هو التکبیر عندالمسابقة ، الله اکبر والله اکبر. **عطا** گفت : - درحال حرب سخن گفتن مکروه است مگر ذکر خدا ، تکبیر و تهلیل . «لعلّکم تفلحون» ای - تظفرون فی الدنیا وتبقون فی الجنة ، فانّهما خصلتان اما الغنیمة و امّا الشّهادة .

«واطیعوا الله ورسوله» فی اقامة الجهاد ، « ولاتنازعوا » - فتکو نوا فیه علی آراءٍ مختلفة ،«فتفشلوا» ای : - فتجبّنوا ،« و تذهب ریحکم» لفظ - ریح - استعارة است از دولت و نصرت و قوت و مهابت . قومی گفتند : - باد است بحقیقت که بوقت نصرت جهد ، و **مصطفی** ص باین معنی گفت : - نصرت بالصّبا واهلکت **عاد** بالدّبور ، وگفته‌اند کسی را که دنیا بوی اقبال کند بمرادوی ، الرّیح الیوم لفلان . و منه قول الشاعر :

اذا هبّت ریاحك فاغتنمها فانّ لکلّ عاصفة سکون
ولاتغفل عن الاحسان فیها فلاتدری الرّکود متی یکون

«واصبروا انّ الله مع الصابرین» - ینصرهم ولا یخذلهم .

«ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً» الایة ... البطر الغلو فی النعمة واحتقار الغیر، « ورئاء النّاس» لیثنوا علیهم . میگوید : شما که مؤمنان اید چون کافران نه بید . **بوجهل** و اصحاب وی که از **مکه** بیرون آمدند بقصد **بدر** تا زننده و دننده و درنعمت بطر گرفته ، و طاغی و یاغی گشته ، وخویشتن بمردی فرا مردم نموده و مست خمر وزمر گشته [همچون لشکر بیك جکاذ مقهور علیه مایستحق[1]] ، **مصطفی** ص چون ایشانرا دید گفت : «ان هذه **قریش** قد خرجت بفخرها وخیلائها تحادالله و رسوله ، اللهم فاحنهم الغداة» !

« ویصدّون عن سبیل الله» ای - دین الله بطراً و رئاء الناس ، ویصدّون . این دو مصدر و فعل هرسه حال‌اند . «والله بما یعملون محیط» عالم به من کل الوجوه .

«واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم» مفسران گفتند : در سبب نزول این آیت که

(۱) این جمله منحصر به نسخه الف است .

**قریش** چون فرا راه بودند و حرب وقتال در دل گرفتند، قومی گفتند: که ما از **بنی کنانه** و **بنی‌مدلج** می‌ترسیم که ایشان خصم مااند ومیانهٔ ما کینه وعداوت است، و ایشان با قوت و شوکت، نباید که تعرض ما کنند تا باز گردیم. چون خواستند که باز گردند، **ابلیس** آمد برصورت **سراقةمالك جعشم الكنانی**، گفت: چرا می باز گردید. ایشان گفتند: ـ نحن نرید قتال هذاالرّجل ونخاف من قومك، ما میخواهیم که با **محمد** قتال کنیم و از قوم تو **بنی کنانه** میترسیم. و این **سراقة** از اشراف **کنانه** و **بنی مدلج** بود، سالار وسرور ایشان. **ابلیس** که بر صورت وی بیرون آمده بود گفت:

«لاغالب لکم الیوم» ای ـ لااحد یغلبکم من النّاس، ای ـ من کثرتکم وقیل ـ من جنس النّاس، «وانی جارٌ لکم» ای ـ مجیر لکم عن **بنی کنانة** وضامن ان لایتعرّضوا لکم.

یاظالمی انّی تروم ظلامتی  والله من کلّ الحوادث جاری

جاری ای ـ مجیری. **ابلیس** گفت: امروز کس باشما نتاود، ازمردمان مترسید، که من شما را از قوم خویش ایمن دارم و ایشان را برشما دست نبود.

رب‌العزة گفت: «فلمّا ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه» [ای ـ التقی الجمعان ورأی **ابلیس** الملئکة نزلوا من السماءِ نکص علی عقبیه[1]] ای: ـ ولی مدبراً، «وقال: انی بریءٌ منکم» افارقکم ولا ادنو منکم. خدای گفت: چون هردو گروه برهم رسیدند، **ابلیس** فریشتگان را بدید که از آسمان فرومی‌آمدند، و جبرئیل را دید جامه بخود در گرفته، و در پیش **مصطفی** ص ایستاده و عنان وی گرفته، بترسید و از مشرکان با پس گشت، **بوجهل** اورا گفت: ـ یا **سراقة** أفراراً من غیرقتال؟ هنوز جنگ در نپیوستیم و راه گریز گرفتی؟ گفت: «انّی اری مالاترون» یعنی: ـ الملئکة. «انی اخاف الله» ان یهلکنی فیمن یهلك، و قیل: ـ أخاف ان یناله مکروه من الملئکة: لانهم کانوا یعرفونه، وقیل: ـ خاف الوقت الّذی انظر الیه قدحان وقیل: ـ معناه «انّی اخاف الله علیکم.» قال **ابن‌اسحق**، قال **ابلیس**: «انی اخاف الله» و کذب عدوّالله مابه مخافةالله، ولکن علم انه لاقوّة له ولامنعة فاوردهم و اسلمهم، و تلك عادة عدوّ الله لمن

---

(۱) این جمله در نسخه الف است.

اطاعه حتی اذا التقی الحقّ و الباطل اسلمهم و تبرّأ منهم. پس چون کافران بهزیمت وا **مکة** آمدند آوازه درافتاد که **سراقة** پشت بداد بهزیمت و لشکر بشکست، خبر **بسراقة** رسید گفت: ـ واللّٰه ماشعرت بمسیر کم، حتی بلغنی هزیمتکم، واللّٰه که من نه از رفتن خبر دارم ونه از هزیمت تا آنکه که خبر هزیمت شما بمن رسید، این چه سخن است وچه کار که برمن می‌بندید؟ ایشان گفتند: نه‌تو درمعر کـه بودی وچنین گفتی؟ وی سوگند یادمیکرد که من نبودم. مسلمانان دانستندکه وی راست میگوید وآن گوینده شیطان بود.

ثمّ قال: ـ «واللّٰه شدید العقاب» یجوز ان یکون متصلا بکلامه، و یجوز ان یکون مستانفاً.

«اذیقول المنافقون والّذین فی قلوبهم مرض» الایه ... هم المنافقون ایضاً، وقد عطف الوصف علی الوصف بالواو، وقیل: ـ هم قوم اسلموا **بمکة** ولم یهاجروا، فلما خرجت **قریش** لحرب رسول‌اللّٰه صم، خرجوا معهم، وقالوا نکون مع اکثر الفئتین، فلمّا رأوا قلّة المسلمین، قالوا: ـ «غرّهؤلاء دینهم» اذخرجوا مع قلّتهم یقاتلون الجمع الکثیر ثمّ قتلوا جمعاً من المشرکین، منهم **قیس بن الولید** و **ابوقیس المخزومیان** و **الحرث بن زمعة بن الاسود بن المطلب** و **علی بن امیة بن خلف** و **العاص بن منیه بن الحجاج** و **الولید بن عتبه** و **عمروبن امیة**.

«ومن یتوکل علی‌اللّٰه» ای ـ یفوّض امره‌الیه لایغلب، «فان‌اللّٰه عزیز» قویّ منیع، «حکیم» فی خلقه.

## النوبة الثالثة

قوله تعالی: «واعلموا انّما غنمتم من شیء»... الایة، غنیمت مال کافران‌است که مسلمانان بران ظفریابند بوقت قتال و جهاد، و گفته‌اند جهاد دو قسم است: جهاد ظاهر، و جهاد باطن، جهاد ظاهر با کافراست به‌تیغ، وجهاد باطن با نفس‌است بقهر. مجاهدان به‌تیغ سه مردند: ـ کوشندهٔ مأجورو خستهٔ مغفور و کشتهٔ شهید. همچنین مجاهدان با نفس سه مردند، یکی میکوشد وی از ابرار است، یکی می‌تازد وی از اوتاد است یکی باز رسته وی از ابدال است. او که در جهاد کفّار است بمال غنیمت

توانگر شود، او که در جهاد نفس است بدل توانگر شود؛ توانگر بمال آن مال وی یا حلال است و محنت، یا حرام است و لعنت، و توانگر بدل همتی دارد مه از دنیا و مرادی مه از عقبی. مصطفی‌ص جهاد نفس را عظیم‌تر خواند، وبزرگ تر گفت: «رجعنامن الجهاد الاصغرالی الجهاد الاکبر» ازبهر آن که از دشمن حذر توان کرد و از نفس حذر کردن نتوان. و باهردشمنی اگر بسازی ازشر وی ایمن گردی، وبانفس اگر بسازی هلاك خود دران بینی. و ازاد بار نفس آنست که **مصطفی**‌ص گفت: «ان‌الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم»، گفت: خدای بدل نگرد و بنفس ننگرد، و معلوم است کـه نگرستن تأثیر محبت است، و نانگرستن تأثیر بغض، اگر نفس دشمن داشتهٔ حق نبودی بوی نظر کردی، چنانکه بدل کند. پس واجب کند نفس را دشمن داشتن، و موافقت حـق را بنظر مهر و محبت بوی ننگرستن، ودرمعر کهٔ مجاهدت به‌تیغ‌ریاضت قهر وی کردن، ودیدهٔ مرادوی بناوك تفرید و تجرید بر دوختن ـ ازینجا گفت مصطفی‌ص: «من مقت نفسه فـی ذات‌الله آمنه‌الله من عذاب یوم‌القیمة»، و در این معنی حکایت **احمدبن خضرویه** معروف است. گفتا: روز گاری در قهر نفس خویش بسر آوردم تا اورا از مراد و کام خویش بازداشتم روزی نشاط غزوکرد، باهن بر آویخت که غزا کردن شرط دین‌است وعماد مسلمانی ونشان طاعت‌داری. و من از نشاط وی عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید، و بخیر کمتر گراید، گفتم: ناچار در زیر این مکری است پیوسته، او را روزه میفرمایم‌مگر طاقت گرسنگی ندارد خواهد که درسفر از آن خلاص یابد وخواهد که درسفر روزه گشاید رخصت سفر بر کار گیرد! گفتم: بانفس نذری کردم که تادرسفر باشم روزه نگشایم، بلکه بیفزایم، گفت: روا دارم وروزه نگشایم، گفتم: مگر از آنست که طاقت‌قیام شب‌ندارد میخواهد که درسفر از آن‌خلاص یابد دردل کردم که ازقیام هیچ‌نکاهم وازشام تابام نفس‌را برپای‌دارم، گفت: روا دارم وازان‌ننالم. اندیشه کردم که مگراز آنست که باخلق‌می‌نیامیزد ووحشت‌خلوت‌اورا برین‌داشته‌است‌ومیخواهد که با خلق صحبت کند، همت کردم که درسفر جز بمنزلهای خراب فرونیایم، و ازخلق گوشهٔ گیرم. آن نیـز از من روا داشت و بپسندید. پس از روی عجز و تضرع در

حق زاریدم که آلهی بفضل خود مرا از مکر نفس آگاه کن و بلطف خود مراشاد کن ! آخر دریافتم که نفس میگوید که هرروز مرا به‌تیغ مجاهدت هزار ضربت زنی وهزار باربکشی و خلق را ازآن آگاهی نه ، باری بغزا روم تا یکباره کشته شوم و شهید باشم و جهانیان باز گویند کـه **احمد خضرویه** در غزا شهادت یافت ، گفتم : صعب خصمی که نفس‌است که نه در دنیا موافقت نمایـد ، نه درعقبی سعادت خواهد ، کمین ریاخواست که برمن گشاید ، و در زمرهٔ هالکان آرد ، تا رب‌العزة مرا از مکر وی آگاهی داد، و در جناب کرم و لطف مرا جای داد ، آنکـه درورد‌ها بیفزودم و الطاف کرم بسی دیدم .

**پیر طریقت** گفت: «الهی ! ازبیم تواند بود، بجان رسیدم ، هیچ ندانم که باچنین نفس با چنین کار چون افتادم ، هیچ غیرت نگرفتم و خلقی بعبرت خویش ندیدم ، هرچند کوشیدم که یك‌نفس ازآن خود شایستهٔ توبینم ندیدم. ملکا، دانی که نه‌بی‌تو خودرا این روز گزیدم ! آلهی‌مران کسی‌را که‌خود خواندی ظاهرمکن ، جرمی که خود پوشیدی ! کریما ، میان ما باتو داورتوئی ،آن کن که سزای آنی !

قوله :«فانّ للّهِ خمسه و للرّسول» چنان که ازمال غنیمت بیرون کنند و دران سهمی است خدایرا ورسول را ، همچنین درمعاملات حقیقت که دل را غنیمت است سهمی است خدایرا ، که بندهٔ دران آزاد بود ازحظّ خود ورقّ کون همه حقّ باشد و بحق باشد از خود بیزار و ازعالم آزاد .

**پیرطریقت گفت** : «بنده را وقتی بیاید که از تن زبان ماند و بس ، و از دل نشان ماند وبس ، و از جان عیان ماند و بس، دل برودنموده ماند وبس ، جان برود ربوده‌ماند وبس ، این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید ازسیل چه نشان دهند ، چون بدریا رسید در دریا افتاد ،و سختی بپرسید ، درخود برسید او که بمولی رسید :

بلعجب بادی‌است در هنگام مستی بادفقر
کز میان خشك رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غوّاص ترك جان و فرزندان بگفت
پس بدریا در فروشد تاچنین گوهر گرفت

سالها مجنون طوافی کرد در کهسا رودشت

تا شبی معشوقه را در خانهٔ ما در گرفت

« اذانتم بالعدوة الدنیا » ازینجا تا آخر ورد قصهٔ **بدریان** است ، ووصف‌الحال جوانمردان ، که درمعر کهٔ ابطال و در صف قتال مبارزت نمودند و بعهد ووفاءِ حق بایستادند، تا از بارگاه حقیقت بوصف رجولیّت موصوف گشتند، و اعلاء کلمهٔ حقّ را و نشر بساط اسلام را تن سبیل و جان بذل ودل فدا کردند .

شراب از خون وجام از کاسهٔ سر    بجای بانک رود آواز اسبان

بجای دستهٔ گل قبضهٔ تیغ    بجای قرط بر تن درع وخفتان

رب‌العالمین گفت : ـ آن کاریست که در ازل من خواستم، قضائی که من کردم، حکمی کـه من راندم ، « لیقضیَ‌الله امراً کان مفعولا » فریشتگان را فرستادم آرام دلها را و بشارت مؤمنانرا ، امّا نصرت دادن کار الهیّت ما است و خصایص ربوبیّت ما ، « وما النّصر الّا من عندالله » . همچنین رسولانرا از بهر دعوت فرستادم و هـدایت بعنایت ما ست، « انك لاتهدی من احببت » ! کسب بندهٔ تقدیر کردم وسبب ساختم اما روزی دادن و رسانیدن برما ست « و ما من دابة فی‌الارض الّا علی‌الله رزقهـا . » جفت‌دادن وتخم‌ریختن سبب کردم لکن وجود فرزند بقدرت ما ست « یهب لمن یشآء اناثاً و یهب لمن یشآء الذّکور » .

« واطیعواالله ورسوله ولاتنازعوا فتفشلوا » ازروی اشارت مسلمانان را درین آیت موافقت میفرماید که موافقت اصل دین است ، و مخالفت مایهٔ ضلالت ، چنانکه دردین و عقیدت موافقت واجب است ، دررای و عزیمت‌هم واجب‌است ، ازاینجاست که رب‌العزة طاعت خدا ورسول واولی الامر همه درهم بست ، وخروج و خالفت حرام کرد . مصطفی گفت: « امرتکم بخمس ـ بالجماعة والسّمع والطّاعة والهجرة والجهادفی سبیل‌الله. وانّه من خرج من الجماعة قیدشبر فقدخلع ربقةالاسلام من عنقه الاان یراجع » ، و قال‌ص : « من اطاعنی فقد اطاع‌الله ، و من عصانی فقد عصاالله ، و من یطع الامین فقد اطاعنی ، و من یعص الامیر فقد عصانی ، و انما الامام جُنّة یقاتل من ورائه ، و یتّقی به فان امر بتقوی‌الله وعدل فانّ له بذلك اجراً ، وان قال بغیره فانّ علیه منّة ، وان

لمر علیکم عبدمجدّع یقود کم بکتاب‌الله ، فاسمعوا له ولطیعوا .

ثمّ قال تعالی : « واصبروا ان‌الله مع‌الصابرین » یتولّی الکفایة اذا حصل منهم الثّبات وحسن التفویض . **حسن بصری** رحمه‌الله هر گه که قصهٔ اصحاب **بدر** خواندی گفتی : ـ طوبی سپاهی را که امیرایشان رسول‌خدا ، جاسوس‌ایشان جبرئیل‌امین‌خدا ، مبارز ایشان **حمزه** و **علی** شیرخدا ، مدد ایشان فریشتگان خدا ، مقصود ایشان اظهار دین خدا ، حاصل ایشان رضای خدا .

# ۶ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ولو تری اذیتوفّی الّذین کفروا** » واگر تو دیدید آنکه که میرانند کافرانرا ، « **الملائکة** » فریشتکان ، « **یضربون وجوههم وادبارهم** » میزدند ایشان را بر رویها و پشتها ، « **وذوقوا عذاب‌الحریق**.(۵۰) » [میگفتند ایشانرا که] میچشید عذاب آتش .

« **ذلك بما قدّمت ایدیکم** » این [زخم وعذاب] بآنست که دست شما پیش فرا فرستاد شما [از کرد بد ، ] « **وان‌الله لیس بظلّام للعبید**.(۵۱) » و خدای ستمکار نیست بندگانرا .

« **کدأب آل فرعون** » بمشرکان **قریش** همان بود که بآل **فرعون** بود [از عاقبت کرد بد ایشان ، ] « **والّذین من قبلهم** » وایشان که پیش از ایشان بودند ، « **کفروا بایات‌الله** » کافرشدند بپیغامهای خداوند و نشانهای او ، « **فاخذهم‌الله بذنوبهم** » تا فراگرفت‌خدای ایشانرا بگناه ایشان ، « **انّ‌الله قویّ** » که خدای سخت گیراست [دشمنان خویش را ، ] « **شدید‌العقاب**.(۵۲) » سخت سرانجام نمودن ایشانرا .

« **ذلك** » این‌بآنست ، « **بان‌الله لم‌یك مغیّراً** » که خدای‌نبود آنرا که بگرداند و تغییر کنند ، « **نعمة انعمها علی قوم** » نیکوئی را و نعمتی را که بآن نیکوئی کرد بر قومی ، « **حتی یغیّروا ما بانفسهم** » تا آنگه کـه ایشان آنرا تغییر کردنـد و بگردانیدند بخویشتن خویش ، « **وان‌الله سمیع علیم**.(۵۳) » وخدای‌شنوائی‌است دانا.

**«کذأب آل فرعون»** همچنان راست که آل **فرعون** را رفت [از سرانجام کار و رفت روزگار،] **«والّذین من قبلهم»** وایشان که پیش از ایشان بودند، **«کذّبوا بایات ربهم»** دروغ زن گرفتند پیغامها و نشانهای خداوند خویش، **«فاهلکناهم بذنوبهم»** تا هلاك کردیم ایشانرا بگناهان ایشان، **«واغرقنا آل فرعون»** و بآب بکشتیم کسان فرعون را **«وکلّ کانوا ظالمین.»** (٥٤) وهمه که بودند ستمکاران بودند برخویشتن.

**«انّ شرّ الدّواب عندالله»** بترین همه جنبندگان بنزدیك خدا، **«الّذین کفروا»** ایشانند که کافر شدند بیکتایی خداوند خویش، **«فهم لا یؤمنون.»** (٥٥) بنمی گروند [باو که یکی است.]

**«الذین عاهدت منهم»** ایشان که پیمان بستی با ایشان. **«ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة»** آنکه پیمان خود می شکنند در هرباری، **«وهم لا یتّقون.»** (٥٦) و از غدر نمی پرهیزند،

**«فاما تثقفنّهم فی الحرب»** هر گه که ایشانرا دریابی و بر ایشان دست یابی **«فشرّد بهم من خلفهم»** نکالی کن برایشان که هر که از پس ایشان در فراز رسد حذر کند و برمد، **«لعلهم یذّکرون.»** (٥٧) تا مگر بپذیرند.

**«و اما تخافنّ من قوم خیانة»** اگر ترسی از قومی که عهد شکنند **«فانبذ الیهم»** آگاهی افکن بایشان [که تو پیمان ایشان بشکستی یا خواهی شکست،] **«علی سواء»** تاایشان وتو یکسان باشید [در آگاهی ازشکستن پیمان،] **«ان الله لا یحب الخائنین.»** (٥٨) که خدای کژانرا و کژ پیمانان را دوست ندارد.

**«ولا تحسبنّ الذین کفروا سبقوا»** و مپندار که کافران از پیش شدند **«انهم لا یعجزون.»** (٥٩) که ایشان خدای را درخود عاجز نیارند [و باپس نکنند و از پیش نشوند.]

**«واعدّوا لهم»** و میسازید ایشانرا **«مااستطعتم»** هرچه توانید، **«من قوة»** از تیر انداختن، **«ومن رباط الخیل»** وازاین اسبان ساخته وبرآخر بسته در ثغرها،

« **ترهبون به** » تا می‌ترسانید بآن ، « **عدوّالله وعدوّكم** » دشمن خدایرا و دشمن خویش‌را ، « **وآخرين من دونهم** »وکسانی‌را که‌فرودازایشان‌اند ، « **لا تعلمونهم** » که ایشان را ندانید ، « **الله يعلمهم** » داند ایشانرا خدای ، «**وما تنفقوا من شيء في سبيل الله** »وهرچه نفقه کنید ازچیزی از بهرخدا [ودرسبیل باز کوشیدن بادشمنان وی] ، « **يوفّ اليكم** »گزارده آید بشما پاداش آن، « **وانتم لا تظلمون** .(٦٠) »واز شما چیزی کاسته نیاید .

«**وان جنحوا للسّلم** » واگربصلح گرایند دشمنان وصلح جویند ، «**فاجنح لها** » بآن گرای وصلح جوی ،« **وتوكّل على الله** » وپشت بخدا باز کن ، «**انه هو السميع العليم** .(٦١) » که او شنوائیست دانا .

« **وان يريدوا ان يخدعوك** » واگر خواهند که بفریبند ترا [بصلح ترا از خویشتن مشغول دارند تاسازی سازند] ، «**فان حسبك الله** » بسندهٔ تواست خدای تراپسنده ، « **هوالّذي ايدك بنصره** » اواست که‌ترا نیروی‌داد بیاری خود ، «**وبالمؤمنين**.(٦٢) » ومؤمنان ، «**والّف بين قلوبهم** » و مؤمنانرا و یاران تراهم دل کرد و نزدیکی داد دلهای ایشانرا بایکدیگر ، «**لو انفقت مافي الارض جميعاً** » اگر نفقه کردی توهرچه در زمین است ، « **ما الّفت بين قلوبهم** » ایشانرا هم دل نکردید و در دلهاشان الفت ننهادید ، «**ولكنّ الله الّف بينهم** »لكن خدای میان‌ایشان الفت نهاد [به دین اسلام] ، «**انه عزيز حكيم**. (٦٣) » که او توانائیست دانا .

# النوبة الثانية

قوله تعالی : ـ « ولوتری اذیتوفّی الّذین کفروا» ، جماعتی مفسران گفتند : این آیت در شأن کشتگان روز **بدر** آمده است کـه چون روی به مسلمانان نهادند بوقت‌جنگ ، فریشتگان برپشتهای‌ایشان‌میزدند . مردی گفت یا رسول‌الله ! رأیت بظهر **ابی جهل** مثل‌الشراك . برپشت **بوجهل** نشان ضربتها دیدم‌هم‌چون دوال. فقال : ذاك ضرب‌الملئکة ، رسول خدا گفت : آن ضرب فریشتگان بوده . **وعن انس بن مالك** قال : وقف رسول‌الله ص یوم **بدر** علی القلیب ، فقال : ای **اباجهل‌بن هشام** و ای **عتبة**

**بن ربیعة** و ای **ولیدبن عتبة** و ای فلان بن فلان، بئس عشیرة النّبی کنتم، وبئس بنو عم‌النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً. فقال **عمر**: بابی انت وامی یا رسول‌الله! هل یسمعون کلامك الساعة وقد جیّفوا؟ قال: والّذی بعثنی بالحقّ، انّهم یسمعون کما تسمع، ولکن لایقدرون ان یجیبوا. این‌خبر دلیل‌است که‌مرده درگور سخن زندگان شنود وازاحوال ایشان خبردارد. وممّا یدلّ علیه ماروی **عن ابی هریرة** قال: ان‌اعمالکم تعرض علی اقربائکم من قرنائکم فان‌رأوا خیراً فرحوا به‌و ان‌راوا شراً کرهوا، و انّهم لیستجیرون المیت اذا اتاهم حتی‌ان‌الرجل‌لیسأل عن امراته تزوجت املا؟ وروی ان عاداً لمااهلکهاالله، قام‌فیهم نبیهم علیه‌السلام فقال: ای عاد! هل وجدتم ماوعدربکم حقاً؟ هل زلزلت اقدامکم و رجفت قلوبکم وسقت الا حقاف علیکم؟ والذی نفسی بیده انهم لیسمعون مقالتی. وگفته‌اند این آیت عام‌است همه کافرانرا خواهد که بوقت قبض روح فریشتگان ایشانرا زنند.

«یضربون وجوههم» ما اقبل منهم، «وادبارهم» ماادبرمنهم، یضربون اجسادهم کلها. **ابراهیم** بر **ملك‌الموت** رسید گفت: یا **ملك‌الموت**! خواهم که ترا بینم بآن‌صورت که قبض روح کافران‌کنی. گفت یا **ابراهیم**: طاقت نداری. گفت لابداست. پس خویشتن را بآن صورت فراوی نمود. شخصی را دید سیاه وتاریك بوی ناخوش از وی میدمد و مویهای اندام وی برپای شده و جامهٔ سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی ودهان وی بیرون می‌آید. **ابراهیم** چون ویرا دید ویرا غشی رسید، چون بهوش باز آمد. **ملك‌الموت** باصورت خویشتن‌شده بود. گفت: یا **ملك‌الموت** آن بدبخت‌را اگرخود دیدن صورت توعذاب وی بودی‌تمام بودی! ودرخبراست که دوجانور بر کافرمسلط کنند بعدازمرگ، هردو کر ونابینا ودردست هریك عمودی ازآهن گرم واورا بآن می‌زنند تا بقیامت، نه‌چشم دارند که ویرا بینند تا رحمة کنند ونه‌گوش‌دارند که آوازنالهٔ وی بشنوند. و روا باشد که «یتوفی» فعل‌الله باشد که خدای بحقیقت خلق‌را میراند، چنان که گفت: «الله یتوفی الا نفس حین موتها». وآنکه «الملائکة» ابتدا باشد و «یضربون» خبر ابتدا. وقول او ظاهرتراست بدلیل قراءت **شامی** که «تتوفی» خواند بدوتا.

«وذوقوا عذاب الحریق» . قول اینجا مضمراست . ای ـ ویقولون : «وذوقوا عذاب‌الحریق» . و عرب قول اضمار فراوان کند از بهرظهور دلالت بر آن درسخن ، و این درقرآن فراوان است ، منها قوله : «واذیرفع **ابراهیم** القواعد من‌البیت» الی قوله : «ربنا» ای ـ یقولان ربنا . «ویتفکرون فی خلق‌السموات والارض ربنا» ای ـ و یقولون ربنا . و گفته‌اند: این عذاب حریق ـ عذاب دوزخ ـ است . چنانکه در آن آیت گفت : «کلّما نضجت جلودهم» . . . الآیه .

« ذلك » ای ـ هذاالعذاب ، «بما قدّمت ایدیکم» بما کسبتم وجئتم ، «وان‌الله لیس بظلّام‌للعبید» فیاخذهم بغیرذنب .

« کدأب آل فرعون » ، **فرعون** درین آل داخل است . چنانکه مصطفی[ص] درصلوات گفت : «کمابارکت علی **ابراهیم** » . « کدأب **آل فرعون** » ای ـ کصنیع **آل فرعون** . وقیل ـ محلّه‌نصب ، ای ـ یفعل‌الله بهم‌من‌الاهلاك والعذاب ، کما فعل بآل **فرعون** . « والّذین من قبلهم » ، الضمیر یعود الی **فرعون** ، و یحتمل ان یعود الی کفار **قریش** ، و یجوز ان یرتفع بالابتداءِ و ـ کفروا ـ خبره . میگوید : وایشان که پیش‌ازایشان بودند ، چون قوم **نوح** و **هود** و **صالح** ، کافرشدند بآیات خدا ومعجزات انبیا . «فاخذهم‌الله بذنوبهم» عاقبهم علیها ، «ان‌الله قوی شدیدالعقاب» لایغلبه شیءٌ .

« ذلك » ای ـ هذا الاخذ بسبب « ان الله لم یك مغیّراً » مبدلا نعمة انعمها علی قوم «حتی یغیّروا» یبدّلوا ، «ما بانفسهم». این اهل **مکه**‌اند که خدای ایشانرا نعمت داد ، چنانکه گفت : « اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف » ، و **مصطفی** راهم ازایشان بایشان فرستاد بپیغامبری . چنانکه گفت : « لقد جآءکم رسولٌ من انفسکم عزیز ». ایشان آن نعمت بخویشتن بگردانیدند ، بجای شکر کفر نهادند ، وشرك آوردند ، تارب‌العزة آن نعمت ازایشان بستد و بانصار داد ، وامن ایشان بخوف بدل کرد تا روز **بدر** بایشان آن رفت که رفت . «لم‌یك» اصله ـ یکون ـ فحذفت الحرکة للجزم و حذف الواولالتقاء الساکنین ، و حذف النّون لشبهه بحرف‌المدّ واللین ، لان کلمة الکون یکثر دورها لانه عام فی کل‌الاشیاء ، «وان‌الله سمیع علیم».

« کدأب آل **فرعون** والّذین من‌قبلهم» من کفار الامم ، « کذّبوا بآیات ربهم»

فاهلکناهم بذنوبهم، بعضاً بالرجفة، وبعضاً بالخسف، وبعضاً بالمسخ، وبعضاً بالرّیح وبعضاً بالماءِ. یحتمل ان‌الفعل فی‌قوله: «کفروا بآیات‌الله» لکفار **قریش** و «کذبوا بآیات ربهم» لآل **فرعون**. «والذین من قبلهم» فاعاد ذکرهم لماحیل بینهم وبین افعالهم بافعال غیرهم. «وکلّ کانوا ظالمین» ای ـ کلّ قوم منهم کانوا کافرین. میگوید هر که را هلاك کردیم، بستمکاری ایشان هلاك کردیم و ما از ستم پاکیم.

«ان شرّالدّواب عندالله الّذین کفروا». این آیت درشأن **بنی‌عبدالدار** آمد که در کفر و عداوت رسول خدا مصرّ بودند وسخت خصومت. رب‌العالمین گفت: «فهم لایؤمنون» ای ـ لایؤمنون ابداً. همچنانکه قوم **نوح** را گفت: «لن یؤمن من قومك الّامن قدآمن». و گفته‌اند: درشأن یهود **بنی‌قریظه** آمد که عهدی با رسول خدا داشتند، نقض کردند و مشرکان **مکه** را بسلاح یاری دادند برقتال، **مصطفی**ص و یاران، پس پشیمان شدند و عذر خواستند و گفتند: نسینا واخطأنا، و دیگر باره با **مصطفی** عهد کردند وروز **خندق** باز پیمان بشکستند، دیگربار نقض عهد کردند. و **کعب اشرف** باجمعی **یهود قریظه** به **مکه** شدند و موافقت ایشان کردند بر مخالفت رسول خدا. اینست که گفت: «الذین عاهدت منهم» ای ـ معهم، «ثم ینقضون‌عهدهم فی کل مرةٍ وهم لایتّقون» لایخافون الله فی نقض‌العهد.

رب‌العالمین گفت: «فامّا تثقفنّهم فی‌الحرب» ای ـ تظفر بهم وتجدنهم. این در آیت اول پیوسته است. میگوید: اکنون که ایشان نقض عهد کردند، هر که که دست‌یابی بر ایشان، «فشرّد بهم من خلفهم» ای ـ افعل بهم من خلفهم، ای ـ افعل بهم فعلا من‌التنکیل والعقوبة تفرّق به جمع کل ناقض‌عهد، فیعتبروا بما فعلت بهؤلاءِ ولا ینقضون‌العهد. فذلك قوله جل وعلا: «لعلهم یذکّرون» ای ـ یعتبرون.

«وامّا تخافنّ» جالب این نون مشدّد ماءزایده است، تقدیره وان تخف. این خوف بمعنی علم است. یعنی ـ وان تعلمنّ «من‌قوم خیانة» نقضاً للعهد بدلیل یظهر لك کماظهر من **قریظة** و **النضیر**، «فانبذ الیهم» یعنی انبذ الیهم اعلاماً انك ناقض عهدهم، اذهمّوا به، حتّی تکون انت وهم سوآء فی‌العلم‌بالنقض فلایتوهّموا بك الغدر، یعنی ـ افعل بهم مایفعلون.

«ان الله لا یحب الخائنین» النّاقضین للعهود. وفی الخبر «لادین لمن لاعهدله».

«ولا تحسبنّ الذّین کفروا سبقوا» ای ـ لاتحسبنّ یا **محمد**، الذّین کفروا فاتوا فانهم فی القبضة وان طالت المدّة. این درشأن قومی آمد از کافران که از حرب **بدر** بجسته بودند وبه **مکه** باز شده، ترسیدند که ایشان را هلاك وعذاب رسد، پس چون ایشانرا وقتی عذاب نرسید طاغی و یاغی گشتند. رب العالمین گفت: یا **محمد** لاتحسبنّهم سبقوا بسلامتهم الآن، فانّهم لایعجزوننا ولا یفوتوننا فیما یستقبل من الاوقات.

**شامی** و **حمزه** و **حفص**، «لایحسبنّ» بیاخوانند، یعنی ـ لایحسبنّ الّذین کفروا انفسهم سابقین فایتین من عذابنا، وفیه وجه آخر، «لایحسبنّ»، قیل ـ المؤمنین الذّین کفروا سبقوا. پس گفت: «انهم لایعجزون». قراءة **عامه** ـ یعجزون ـ بفتح نون است واختیار آنست ودرشواذ خوانده اند بکسر نون، فیکون المعنی ـ انهم لایعجزوننی، فحذفت النّون الاولی لاجتماع النّونین. وهمچنین قراءت عامّهٔ قرّاء ـ اِنهم ـ بکسر الف است برمعنی ابتدا، ای ـ انهم لایعجزوننی. ایشان مرا عاجز نیارند، والاعجاز سلب القدرة، مگر **شامی** که وی ـ انهم ـ بفتح الف خواند و بدین قراءت ـ لا ـ صلة است و تقدیره «ولاتحسبنّ الذّین کفروا ان سبقوا انهم لایعجزون».

«واعدّوالهم» ای ـ اعدّوا ایّها المؤمنون لهم، ای ـ لناقضی العهد و لجمیع الکفّار، «مااستطعتم» ماسهل علیکم تحصیله، «من قوة» وهی ما یتقوّی به فی الحرب من السّلاح و الخیل و النّفقة. و قال **عکرمة** هی الحصون. و عن **عقبة بن عمران**، ان **النبیص** قال علی المنبر: ـ الا انّ القوة الرّمی، قالها ثلاثا، وقال ص ان الله یدخل بالسّهم الواحد ثلاثة نفر الجنّه: ـ صانعه محتسباً فی صنعه الخیر، والرّامی به، ومنبّله. وقال: «ارموا وارکبوا وان ترموا احبّ الیّ من ان ترکبوا کلّ شیٔ یلهوا به الرّجل باطل الّا رمیه بقوسه و تادیبه فرسه و ملاعبته امراته فانّهن من الحقّ، و من ترك الرّمی بعد ما علمه رغبة عنه فانه نعمة ترکها، وقال کفرها. و عن **سلمة بن الاکوع** قال: خرج **رسول الله**ص علی قوم من اسلم یتناضلون، فقال: ارموا **بنی اسمعیل** فان اباکم کان رامیاً، وانا مع بنی فلان لاحدالفریقین، فامسکوا بایدیهم، فقال، مالهم، قالوا: و کیف

ترمی و انت مع بنی فلان، قال: ارموا وانا معکم کلکم، وقال‌ص: من علم الرّمی ثمّ ترکه فلیس منّا او قدعصی.

« ومن رِباط الخیل » رباط مصدراست، تقول ربط یربط ربطاً و رِباطا ورابط یرابط مرابطاً، ورباطاً، وهوشدّ الخیل[وامساکه والخیل[1]] عام‌فی‌الذّکور والاناث. قال النبی: من احتبس فرساً فی سبیل‌الله ایماناً بالله و تصدیقاً بوعده فان شبعه و ریّه وروثه وبوله‌فی‌میزانه یوم‌القیمة. وعن **جریر بن عبدالله** قال: رأیت **رسول‌الله**ص یلوی ناصیة فرس‌باصبعه بیده وهو یقول: الخیل معقود بنواصیهاالخیر الی یوم‌القیمة الاجر والغنیمة. «ترهبون» ای‌ـ تخوّفون غایة التخویف به، ای ـ بالاعداد. **یعقوب** ترّهبون بتشدید خواند. میگوید: باین ساختن سلاح‌و آلات جنگ دشمن‌خدایرا و دشمنان خود را می‌ترسانید، آن دشمنان که ایشانرا می‌شناسید و میدانید از مشرکان **قریش** و کفّار **عرب** و **یهودقریظه**، «وآخرین»ای ـ و ترهبون« آخرین من دونهم » لاتعلمونهم و قومی دیگر از دشمنان که شما ایشانرا می‌ندانید و خدا ایشانرا میداند ومیشناسد. همچنانکه جائی دیگر گفت: « والله اعلم باعدائکم ». **ابن زید** گفت: منافقان‌اند که بامسلمانان غزو میکردند و کلمت شهادت میگفتند و مسلمانان ایشانرا نمیدانستند و از عداوت که دردل داشتند بی‌خبر بودند. **ابن‌جریر** گفت: هم الجنّ لان قوله: «عدوّالله و عدوّکم» یشتمل جمیع‌الاعداءِ من‌الآدمیّین. قومی گفتند: چنان نیکوتر که بیان‌آن‌نکنند بعدازان که‌خدای گفت: «لاتعلمونهم الله یعلمهم».

«وماتنفقوا من شیْ»من آلة وسلاح صفرآء وبیضآء،«فی‌سبیل‌الله» ای‌ـ طاعة، «یوفّ الیکم» یخلف‌لکم فی‌العاجل ویوفّر لکم اجره فی‌الاخرة،«وانتم‌لاتظلمون»ـ لاتنقصون من‌الثواب.

«وان‌جنحوا للسّلم» بفتح سین قراءت عامه است و بکسرسین قراءت **بوبکر** تنها، وبمعنی هردو یکسان‌است. الجنوح‌ـ المیل الی‌الشیء، والجنح‌الجزء من‌اللیل. درین آیت شرط نهاد که آنگه که دشمن صلح جوید تو صلح جوی. جای دیگر

---

(۱) منحصر بهٔنسخهٔ الف میباشد.

تفسیر کرد گفت : «ولاتهنوا وتدعوا الی السّلم» تو دشمن با صلح مخوان، اگر دشمن صلح جوید باصلح آی . **قتاده** گفت : این در ابتداءِ اسلام بود پس منسوخ گشت بآیت سیف . وقیل ـ هی ثابتة لانّها فی موادعة اهل الکتاب . «فاجنح لها»، گفت : از بهر آنکه سلم مؤنث است ومعنی السلم المصالحة، «وتو کلّ علی الله» ای ـ فوّض امرك الیه واتخذه وکیلا ، «انه هوالسمیع العلیم» .

«وان یریدوا ان یخدعوك» ای ـ ان ارادوا باظهار الصلح خدیعتك ، « فانّ حسبك الله» ای ـ الّذی یتولّی کفایتك الله ، « هوالّذی ایدك بنصره » یوم **بدر** ، « و بالمؤمنین » یعنی ـ الانصار. «والّف بین قلوبهم» ای ـ بین قلوب **الاوس و الخزرج** وهم **الانصار** جمعهم الله علی الایمان والمودة بعدان کانوا اشتاتاً وجعلهم اخواناً بعد ان کانوا اعداء .

«لوانفقت مافی الارض جمیعاً» نصب علی الحال، ای ـ بلغ عداوتهم نهایة، لوانفق منفق فی اصلاح ذات بینهم مافی الارض من الاموال لم یقدر علی الاصلاح والالفة و رفع الاحنة ، «ولکن الله الف بینهم» لان قلوبهم بیده یؤلّفها کیف یشآء . معنی آنست که اگر هرچه درروی زمین مالست ونعمت تو هزینه(۱) کنی وبذل کنی تامیان **اوس** و **خزرج** وجز ازآن از قبائل متعادی با یکدیگر از عرب که میان ایشان کارهای عظیم قدیم بود از ثرات و احن ، میگوید : اگر آن همه خرج کنی تا میان ایشان صلح دهی آن کینه وعداوت بر گیری نتوانی ، واسلام آنرا همه بستردو برگرفت ، و ایشانرا همه برادران کرد ، تا میان ایشان نه عداوت ماند نه تنافر . رب العالمین خبر داد درین آیت که ، آن همه من کردم بفضل و رحمت خویش .

«انّه عزیز» لایمتنع علیه شیٔ «حکیم علیم» بمافعله .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ولو تری اذ یتوفّی الّذین کفروا . . . » الایة . مرگ چهار قسم است : (مرگ اهانت و لعنت، ومرگ حسرت ومصیبت ، و مرگ تحفه کرامت ، و مرگ خلعت و مشاهدت ) . مرگ لعنت مرگ کافران است ،

۱ ـ هزینه = خرج (فرهنگ رشیدی)

حسرت مرگ عاصیان‌است، ومرگ کرامت مرگ مؤمنان‌است، مرگ مشاهدت مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت: «ولوتری اذ یتوفّی الّذین کفروا ...». جائی دیگر گفت: «ولوتری اذالظالمون فی غمرات الموت». یا سید، اگر بینی تو آن کافران را در آن سکرات مرگ، و آن زخم و ضرب فریشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان آسمان و زمین میلرزد، آن کافر درمیان دود وآتش وبوی ناخوش گرفتار شده وضربت‌ملك و قطیعت ملك بردل آمده، اگر بنالد برخود درد افزاید واگر بزارد نداء ـ لابشری ـ آید، گرد توایست بررویش‌نشسته وآتش قطیعت درجان افتاده ودوزخ پر زفیر کرده وملك ازوی بیزار گشته، زینهار ازقهر قطیعت، زینهار از داغ فرقت. اما مرگ حسرت مرگ عاصیان است که روزگار را بغفلت بسر آورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده، ناگاه در قبض **ملك‌الموت** اوفتاده ودر سکرات مرگ گرفتار شده. ازیك سوی فریشتهٔ رحمت بیند شرمش‌آید که خیرها کم کرده؛ ازدیگر سوی فریشتهٔ عذاب بیند بترسد ازآنکه بدها وزشتها کرده، آن بندهٔ عاصی بیچاره میان مانده وچشم برغیب نهاده، تاخودچه‌آید، ازغیب کرامت آید یااهانت! فضل‌بیند یا عدل! پس فریشتگان طاعت ومعصیت برویءرضه کنند، طاعت اندك، بی‌حرمتی گزاف، کاری فراوان‌حسرتش‌برحسرت‌بیفزاید ومعصیت برمعصیبت! پس‌آن اعمال وی طاعت‌اندك ومعصیت فراوان هردو مهر کنند وبگردن وی اندر آویزند، در نعش هم‌چنان و در لحدهم‌چنان، و بقیامت هم‌چنان، چنانکه رب‌العزه گفت: «وکلّ انسان الزمناه‌طایره فی‌عنقه». سه‌دیگرمرگ تحفه وکرامت است مؤمنان را ونیك‌مردانرا، فریشتگان رحمت بصد هزاران‌لطف وکرامت‌و رفق و راحت‌وبشری وبشارت، قبض‌روح پاك ایشان‌میکنند وبالطاف کرم ونواخت بی‌نهایت بشارت میدهند، که «سلام‌علیکم‌ادخلوا الجنّة بما کنتم تعملون». و **مصطفی**ص گفت تحفة‌المؤمن‌الموت. عطاءِ مؤمن مرگ‌است، زیرا که حجاب‌مؤمن ازحق نفس‌اوست، و مرگ برداشتن آن حجاب است، و عـارفانرا هیچ عطای و تحفه بدان نرسد که راه دوست بریشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود.

ازاین مرگ صورت فکن تا نترسی     از این زندگی ترس کاکنون درآنی

از این زندگــی زندگــانی نخیزد که گرگست و ناید ز گرگان شبانی

**بشر حارث** گفت: شتّان بین قوم و بین قومٍ، قومٌ موتی و یحیی القلوب بذکرهم وقوم احیاء قست القلوب برؤیتهم. گویند **درویشی** این آیت از کسی بشنید که «انّ زلزلة الساعة شیءٌ عظیم» وقتش خوش گشت سماعش افتاد نعرهٔ بزد و گفت آه کی بود که این روز آید و این **درویش** از بند بر آید، گفتند ترا چه روی نمود ازاین؟ گفت: دنیا حجابست و قیامت وقت مشاهدت و دوستانرا حجاب بلاست و مشاهدت عطا، کی باشد که ازاین حجاب باز رهیم و بدولت و مواصلت رسیم.

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم

چهارم مرگ مشاهدت است، اکرام و اعزاز پیغامبران و نواخت ایشان بنداء لطف بی‌واسطه ازحضرت عزت روان که «یا ایتها النفس المطمئنّة، ارجعی الی ربك راضية مرضية».

**عبدالله مسعود** گفت: جماعتی **مهاجر و انصار** بخانه **عایشه** گرد آمدیم. رسول خدا بما درنگرست چشمش پر آب شد. گفت: مرحباً بکم حیاکم الله جمعکم الله نصرکم الله هداکم الله سلمکم الله وفّقکم الله قبلکم الله اوصیکم بتقوی الله و اوصی الله بکم واستخلفه علیکم. آنگه وصیتها کرد و پندهای بلیغ داد. یاران گفتند: یارسول الله مگر روزگار عمرت بسر آمد و وقت رفتن در آمد. **مصطفی** ﷺ گفت: قددنا الاجل و المنقلب الی الله و الی السدرة المنتهی و الجنة المأوی و العرش الاعلی و الکاس الاوفی والرفیق الاعلی. آری مرغ حضرت سر آن دارد که باز پرد بآشیان عزت مرغی که پر اوعشق پرواز اوارادت، افق اوغیب منزل او درد استقبال اوجلال. اتیته هرولة. هرگه که این مرغ حضرتی از قفس بشری برافق غیب پرواز کند، کرّوبیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند، ورنه برق این جمال دیدهای ایشان بسوزد. دروقت مرگ **موسی کلیم** برقی ازسرادقات هیبت درهوای ولایت عشق اوبتافت یك چشم **عزرائیل** از آن برق هیبت او بحال نیستی بازشد. گفتند یا **عزرائیل** چون بردوستان ما روی نگر تا بادب باشی و بی‌دستوری فراپیش ایشان نروی و زبان حال مشتاق از غیرت دوستی و کمال سوز مهرازلی همی گوید:

یارب ار فانی کنی مارا به‌تیغ دوستی هر فرشتهٔ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که‌ازجام‌تو روزی‌شربت‌عشق‌تو خورد چون‌نماند آن‌شراب‌او داند آن رنج خمار

« کدأب آل فرعون والّذین من قبلهم » تهدید و وعید مشرکان **قریش** است و کفار عرب . میگوید چشم عبرت باز کنید و درعادت وسیرت رفتگان و گذشتگان نگرید وسرانجام ایشان از آن جهانداران و گردن کشان که بودند بنگرید که‌ایشان چه کردند وما باایشان چه‌کردیم وبرسر ایشان چه راندیم .«وعاداً وثموداً واصحاب الرّس وقروناً بین ذلك کثیراً و کلا ضربنا له‌الامثال و کلا تبرّنا تتبیراً » . ای ـ کفّار عرب ، و ای مشرکان **قریش** اگرشما همان کنید که ایشان کردند ، ازسیاست قهر ما همان بینید که ایشان دیدند .

« ذلك بان‌الله لم‌یك مغیّراً » الایه . سنّت و آئین ما چنان است که بربندگان نعمت ریزیم و معیشت فراخ در پیش نهیم ، پس اگر شکر آن نگزارند و حقّ آن برخود بنشناسند ، نعمت از ایشان بگردانیم و بنقمت بدل کنیم .

« ان‌الله لایغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم » ، « ان شرّ الدّواب عندالله الّذین کفروا فهم لایؤمنون » چه امیدماند درکارایشان وچه سود دارد اعمال‌ایشان ، بعد ازآن که در ازل عدل‌خود برایشان براند که : « شرّالدّواب عندالله » ودر ابد این حکم برایشان برفت ، « فهم لایؤمنون » .

« واعدّوالهم مااستطعتم من قوة » برزبان تفسیر ـ قوة ـ رمی سهام غازیان است بر وی دشمن و از روی اشارت ، سهام سحرگاهی است در عالم غیب بنعت خشوع و خضوع ، و رمی‌القلب الی الحقّ معتمداً علیه وراجعاً عمّاسواه . و گفته‌اند : این قوة ، قوت دل‌است و ثقت بنصرت وتأیید الهیّت ، چنانکه گفت : « هوالذّی ایّدك بنصره » ای ـ هوالذّی بنصره افردك ، وبلطفه ایّدك ، وعن کلّ سؤل ونصیب طهّرك و عن رق الاشیاء حرّرك وفی جمیع الاحوال کان لك .

« الّف بین قلوبهم » . الّف بین قلوب المرسلین بالرّسالة و قلوب الانبیاء بالنبوّة و قلوب الصّدّیقین بالصّدق وقلوب الشهداء بالمشاهدة وقلوب الصالحین بالخدمة وقلوب عامّة المؤمنین بالهدایة ، فجعل المرسلین رحمة علی الانبیاء وجعل الانبیاء رحمة علی

الصدّيقين و جعل الصدّيقين رحمة على الشهداءِ وجعل الشهداء رحمة للعالمين و جعل الصالحين رحمة على عامّةالمؤمنين و جعل المؤمنين رحمة على الكافرين .

# ۷ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **يا ايّهاالنبى حسبك‌اللّه** » اى پيغامبر بسنده‌است ترا خداى ، « **ومن‌اتبعك من‌المؤمنين**.(٦٤) » وايشان كه‌پى‌برانندبتواز گرويد گان .

« **يا ايّهاالنبى** » اى پيغامبر ، « **حرّض‌المؤمنين على‌القتال** » گرم كن و برانگيز گروند گان را بر كشتن كردن [ با دشمنان من ] ، « **ان‌يكن منكم عشرون صابرون** » اگر از شما بيست تن بود شكيبايان ، « **يغلبوا مأتين** » باز بشكنند دويست تن را [ از دشمنان من ] ، « **وان يكن منكم مائة** » و اگر از شما صد تن بود ، « **يغلبوا الفاً من‌الّذين كفروا** » بازشكنند هزار تن را از كافران ، « **بانّهم‌قوم لايفقهون**.(٦٥) » اين بآنست كه ايشان [ خدايرا يكتائى ندانند ] و حقّ از باطل باز نشناسند . « **الآن** » اكنون [ كه سبك‌بارى مى جوئيد ] ، « **خفف‌اللّه‌عنكم** » سبك كردخدابارازشما ، « **وعلم انّ فيكم‌ضعفاً** » وبدانست وبديد كه‌درشماسستى‌وبيچارگى است ، « **فان‌يكن منكم مائة صابرة** » واگرازشما صدتن‌بود شكيبا [در روى دشمن‌من] ، « **يغلبوا مأتين** » بازشكنند دويست تن را ، « **وان‌يكن منكم الف** » و اگر از شما هزار تن بود [شكيبا] ، « **يغلبوا الفين** » بازشكنند دوهزار تن‌را ، « **باذن‌اللّه** » بيارى خدا و دستورى وى و فرمان وى ، « **واللّه مع الصابرين**.(٦٦) » وخدا بيارى با شكيبايان است .

« **ماكان لنبى ان يكون‌له اسرى** » هرگز نبود پيغامبرى كه ويرا اسيران در دست آمد ، « **حتى يثخن فى‌الارض** » تا پيش ازاين خوناب اورا افكند درزمين ، « **تريدون‌عرض‌الدنيا** » عرض اين جهان ميخواهيد وآنچه از آن فرا دست آيد ، « **واللّه يريد الاخرة** » وخدا شما را آخرت مى‌پسندد ، « **واللّه عزيز حكيم**.(٦٧) » و خدا توانائيست دانا .

«**لولا کتاب من الله**» اگرنه حکم خدا بودی، «**سبق**» حکمی که رفت [واز پیش شد که غازیان بدر را هرگز عذاب نکنند]، «**لمسکم فیما اخذتم**» بشما رسید بآنچه ستدید از فداها، «**عذاب عظیم.**(٦٨)» عذابی بزرگ.

«**فکلوا مما غنمتم**» اکنون پس میخورید از آنچه غنیمت ستدید [ازدشمنان خدا]، «**حلالا طیباً**» حلالی گشادهٔ پاك، «**واتقوا الله**» ومی‌پرهیزید از خشم خدای و عذاب او، «**ان الله غفوررحیم.**(٦٩)» و میدانید که خدا آمرزگاراست و مهربان.

«**یاایها النّبی**» ای پیغامبر، «**قل لمن فی ایدیکم من الاسری**» گوی آنکس را که در دست شمااند ازاسیران، «**ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً**» اگر خدای از دلهای شما ایمان وراستی داند، «**یؤتکم خیراً مما اخذ منکم**» شمارا به‌از آن دهد که از شما ستدند، «**و یغفرلکم**» و بیامرزد شما را، «**والله غفوراً رحیم.**(٧٠)» و خدا آمرزگار است مهربان.

«**وان یریدوا خیانتك**» واگرپس خواهند که باتو کژروند، «**فقدخانوالله من قبل**» اوّل همچنین بودند، باخدا کژرفتند، «**فامکن منهم**» خدا ایشانرا دردست تو داد وترا بر ایشان پیروزی داد، «**والله علیم حکیم.**(٧١)» و خدا دانائیست راست دان.

«**ان الّذین آمنوا**» ایشان که بگرویدند، «**وهاجروا**» وایشان که ازجای خویش و کسان خویش ببریدند، «**وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله**» وباز کوشیدند، بتن خویش ومال خویش از بهرخدای، «**والّذین آووا**» وایشان که رسول خدایرا و مؤمنانرا باخان و مانهای خودآوردند، «**ونصروا**» و یاری دادند ایشانرا، «**اولئك بعضهم اولیاء بعض**» ایشانندکه یکدیگررا اولیاء ودوستان‌اند، «**والّذین آمنوا**» وایشان که بگرویدند، «**ولم یهاجروا**» و از خان و مان و کسان خود نبریدند و بررسول نیامدند، «**مالکم من ولایتهم من شی**» شما که مؤمنان‌اید مهاجران‌اید از خویشی ایشان در هیچ‌چیز نه‌اید، «**حتی یهاجروا**» تا آنگه که پس ایمان بدارالهجرة آرند، «**وان استنصروکم فی الدّین**» واگر ازشما یاری‌خواهند برمشرکان آن گرویدگان که مقیم‌اند دردارالشرك، «**فعلیکم النّصر**»

بر شما است که ایشانرا یاری دهید، **«الآعلی قوم بینکم و بینهم میثاق»** مگر بر قومی که میان شما و میان ایشان مهادنه‌ایست و عهدی، با ایشان غدر مکنید، **«واللّه بماتعملون بصیر.(۷۲)»** وخدا بآنچه شما کنید بیناست و دانا.

**«والّذین کفروا بعضهم اولیاء بعض»** و ایشان که کافر شدند یکدیگر را اولیاء و دوستانند، **«الاّتفعلوه»** اگر نکنید که یاری دهید چون از شما یاری خواهند، **«تکن فتنة فی‌الارض»** فتنه‌ای بود درزمین وباز گشت از اسلام با کفر، **«وفساد کبیر(۷۳)»** و تباهی بزرگ.

**«والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌اللّه»** وایشان که بگرویدند و هجرت کردند و از بهر خدای با دشمن باز کوشیدند، **«والّذین آووا ونصروا»** و ایشان که رسول خدایرا و یارانرا مأوی دادند و درهمه حال ایشانرا یاری کردند، **«اولئك هم المؤمنون حقّاً»** ایشانند گرویدگان براستی، **«لهم مغفرة ورزق کریم.(۷٤)»** ایشانراست آمرزش و روزی نیکو آزادهٔ بی‌رنج.

**«والذین آمنوا من بعد»** و ایشان که بگرویدند ازپس **حدیبیه**، **«وهاجروا وجاهدوا معکم»** وهجرت کردند وجهاد کردند باشمابهم، **«فاولئك منکم»** ایشان از شمااند، **«واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض»** وخویشاوندان بیکدیگر ارزانی‌اند در میراث، **«فی کتاب اللّه»** در دین خدای و حکم وی، **«انّ اللّه بکلّ شی علیم.(۷۵)»** که خدای بهمه‌چیز داناست.

## النوبة الثانیة

قوله تعالی و تقدس: «یاایّها النّبی حسبك‌اللّه». **سعید جبیر** روایت کند از **ابن عباس**، گفت: سی وسه مرد مسلمانان بودند و شش زن درخانهٔ **ارقم** جمع آمده و اسلام پنهان داشته تا **عمر خطاب** مسلمان شد وعدد مسلمانان بچهل رسید واظهار اسلام کرد و رب العزة در شأن وی این آیت فرستاد که: «یاایّها النّبی حسبك‌اللّه و من اتّبعك من‌المؤمنین». در معنی این آیت دو وجه گفته‌اند، قومی ظاهر گرفتند، گفتند: معنی آنست که: ای پیغامبر، خدا ترا بسنده است و ایشان که اتباع تو

کردند از مؤمنان یعنی **عمر خطاب**، و این جمع مسلمانان، و دلیل برین وجه آیت پیش است که گفت: «هوالّذی ایّدك بنصره و بالمؤمنین». جائی دیگر گفت: «فانّ‌الله هو مولیه وجبرئیل وصالح المؤمنین»، و باین‌وجه موضع -من- رفع‌است، معطوف برالله، یعنی - حسبك‌الله و تباعك من‌المؤمنین. وجه دیگر آنست که یکفیك‌الله و یکفی من‌اتّبعك، و موضع - من - نصب است. و قیل - خفض ومعناه - حسبك‌الله وحسب من‌اتّبعك من‌المؤمنین، و کرّر حسبك فی‌الآیتین، لانّ الاوّل فی کفایة الخداع و الثّانی عام.

«یا ایّهاالنّبی حرّض‌المؤمنین علی‌القتال» التّحریض فی‌اللّغة ان تحث‌الانسان علی الشی، حثّایعلم معه انه حارض ان تخلف عنه و الحارض الذّی قارب الهلاك، و منه قوله: «حتّی تکون حرضاً» ای - حتّی تذوب غمّاً فتقارب الهلاك.

«ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین». ان شرطی است بمعنی امر، ای- لیصبر عشرون ولیثبتوا فی‌مقاتلة مأتین. **ابن عباس** گفت: فرض‌بود برمسلمانان یك مردمسلمان با ده مشرك مقاومت کردن، ودرجنگ روی ازایشان بنه‌گردانیدن، در روز **بدر** وپیش ازآن چنین بوده، رب‌العالمین گفت: «بانّهم قوم لایفقهون» ای - ذلك من اجل انّهم یقاتلون علی‌جهالة من‌غیراحتساب ولاطلب‌ثواب، فلایثبتون اذا صدقتموهم‌القتال خلاف من یقاتل‌علی بصیرة یرجوا ثواب‌الله. پس‌این برمسلمانان صعب آمد و دشخوار، تضرّع کردند و از حقّ جلّ جلاله سبك‌باری خواستند تارب العزّه آنرا منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که: «الان خفّف الله عنکم و علم انّ فیکم ضعفاً». قراءت **حجازی وشامی و بصری** «فان تکن منکم مائة» بتااست، درهردو آیت بالفظ مائة شود ولفظ مائة مؤنث است، باقی بیاخوانند باعدد مذکرشود که مایة وران افتاد. «وعلم انّ فیکم ضعفاً» بفتح ضادقراءت **عاصم** است، **حمزه** و باقی بضمّ خوانند و بنزدیك عرب ضمّ فصیح‌تر بود. در شواذ خوانده‌اند «وعلم» برفعل مجهول، واین کس ازوحشت آن می‌گریزد که کسی پندارد که خدای اکنون بدانست، ودرقرآن ازین لفظ فراوان است و درآن دلالت نیست برحدوث علم، چنانکه جای دیگر گفت: «علم‌الله انّکم ستذکرونهن»، «علم‌الله انّکم کنتم تختانون انفسکم»،

«علم‌ان‌سیکون منکم‌مرضی»، «فعلم‌مافی‌قلوبهم» درآن‌هیچ دلالت‌نیست برحدوث علم قدیم که خـدای را علم و دانش بود و هست پیش از کاینات و واقعات و گفته‌اند که: درین آیت معنی علم رؤیت است که عرب برؤیت ازعلم حکایت کنند و بعلم از رؤیت. **وقتیبی** گوید: خدای را دوعلم است، علمی پیش از کار و علمی پس از کار.

«فان یکن‌منکم مائة صابرة» ای ـ محتسبة «یغلبوا مأتین»، «وان‌یکن‌منکم الف یغلبوا الفین باذن‌الله». قال: **ابن‌شبرمة:** وکذا النّهی عن‌المنکر لایحلّ للواحـد ان یفرمن‌اثنین اذاکانا علی منکروله ان یفرّمن‌الاکثر. ثمّ قال: «والله مع‌الصّابرین» فمن یغلبهم.

«ماکان لنبیّ ان یکون له اسری». سبب نزول این آیت آن بودکه روز **بدر** بعد ازآن هفتاد کس از صنادید **قریش** که کشته شدند هفتاد کس دیگر ازمشرکان اسیرگرفتند، **مصطفی**ص درکارایشان باصحابه مشورت‌کرد. **ابوبکرصدیق** گفت: یا رسول‌الله!«هؤلاء قومك واهلك وانی‌اری ان تأخذمنهم الفدیة فیکون مااخذنا منهم قوة علی‌الکفّار وعسی ان یهدیهم‌الله فیکونوا عضدا»، گفت: یارسول‌الله قوم تو اند و خویش و پیوند تواند قبیله و عشیره تواند اگر از ایشان فدا خواهد که مسلمانانرا ازآن قوّتی باشد برجنك دشمن مگرآنراوجهی بود وباشدکه خدای ایشانرا راه نماید ومسلمان شوند ومؤمنانرا ازایشان یاری باشد. رسول خدا به**عمر** اشارت‌کرد که تو چه می‌گوئی؟ **عمر** گفت: والله ماارى مارای **ابوبکر**، والله که درکار مشرکان آن رای‌نیست‌که **ابوبکر** راست، رأی‌من‌آنست‌که‌مشرکانرا ازپشت‌زمین‌برداریم.فلانکس کـه خویشاوند من است بدست من دهی تابه تیغ سروی بردارم، و **عقیل** را بدست **علی** دهی تا باوی همین کند وفلان کس که **حمزه** را برادراست بدست **حمزه** دهی تا همین کند، ایشان ائمه کفر و ضلالت‌اند و اگر چه خویش و پیوند تواَند حقّ تو نشناختند وحرمت تونداشتند وجز سزای قتل نه‌اند. رسول‌خدا گفت یا **ابابکر**! مثل تو مثل **ابراهیم‌خلیل** است‌که‌گفت: «فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فأنك غفور رحیم»، و مثل **عیسی** که‌گفت: «ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیزالحکیم». ویا **عمر**! مثل تو مثل **نوح** است‌که‌گفت: «رب‌لاتذرعلی‌الارض من

الكافرين ديّاراً»، ومثل **موسى** كه گفت: «ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يومنوا حتى يروا العذاب الاليم». آنكه **مصطفى** بقول **ابوبكر** كار كرد و از ايشان فدا ستد. **عمر خطاب** گفت: ديگر روز بامداد بحضرت سيّد رفتم، **مصطفى** را ديدم و **ابوبكر** كه هردو مى‌گريستند. گفتم: يارسول‌الله چه رسيد شما را اين ساعت كه مى‌گرييد. گفت: يا **عمر** آن حكم كه دى رفت و آن فداها كه از ايشان ستده آمد خدا آنرا نپسنديد و عتاب كرد و اينك آيت فرستاد.

«ما كان لنبىّ ان يكون له اسرى حتّى يثخن فى الارض». قراءت **بصرى** بياءاست واسرى جمع اسير، مثل قتيل وقتلى، اى ـ «لم يكن لنبى ان يشتغل بالاسر والفدا لانّ ذلك يذهب بالمهابة يثخن» اى ـ حتّى يكثر القتل والاثخان الاكثار من القتل مشتق من الثخانة وهى الصلابة والكثافة، وقيل ـ الشدة والقوة. ميگويد هيچ پيغامبر بر آن نبود كه اسير را دارد وفدا ستاند، كه داشتن و فدا ستدن هيبت وحشمت ببرد تابسيار از آن اسيران مى‌كشتند و در زمين مى‌افكندند و مغلوب و مقهور خود ميداشتند تا در دلهاى مشركان از پيغامبر و مؤمنان مهابت و رعب بود. **ابن عباس** گفت: اين حكم روز **بدر** بود كه مسلمانان اندك بودند و اسلام هنوز قوى نگشته بود باز كه مسلمانان بسيارشدند و كار اسلام ومسلمانان بالا گرفت وقوى شد، در كار اسيران اين آيت آمد: «فامّا منّا بعد وامّا فداء».

ثم قال تعالى «تريدون عرض الدّنيا». يعنى ـ المال الّذى اخذتموهم من الفداءِ سمّاه عرضاً لانه سريع الانقضاءِ قليل الثبات. «والله يريد الاخرة» اى ـ يريد لكم ثواب الاخرة بقهركم المشركين ونصركم دين الله. «والله عزيز حكيم» امر باثخان الكفار.

«لولا كتاب من الله سبق»، كتاب اينجا بمعنى حكم است، اى ـ لولا حكم من الله سبق، همچنان كه جائى ديگر گفت: «كتاب الله عليكم»، اى ـ حكم الله عليكم. يعنى ـ لولا حكم من الله سبق ان لا يعذّب احداً ممن شهد بدراً مع النبى ص. اى ـ صابكم فيما اخذتم، من الفداءِ قبل ان تومروا به عذاب عظيم. ميگويد اگر نه آنيد كه خداى حكم كرده است كه هيچ كس را از بدريان هرگز عذاب نكند شمارا عذاب كردى باين فدا كه ستديد

پیش از آن که شما را بآن فرمودند . معنی دیگر **ابن‌عباس** گفت : پیش‌از مبعث **مصطفی**صم مال غنیمت و قربان و فداءِ اسیران و امثال آن حرام بود برپیغامبران و امتان ایشان، وربالعزة درلوح محفوظ نبشته وحکم کرده که‌آن حلال است **محمد** را و امّت وی را، پس روز **بدر** پیش از‌آن که فرمان وحکم از آسمان آمد ایشان شتاب‌کردند وفدا ستدند . ربالعالمین گفت : اگر نه‌آن بودی‌که درلوح محفوظ‌حکم من سابق است که آن غنیمت شما را حلال است و نیز حکم کرده‌ام که هر که گناه کند و توبه کند گناهش بیامرزم،شمارا باین‌فدا ستدن عذابی بزرگ رسیدی . وگفته‌اند این کتاب همان است که آنجا گفت : « کتب ربکم علی نفسه الرحمة » یعنی - اگر نه‌آن بودی که من رحمت خود برشما بر نبشته‌ام که برشما رحمت کنم و بیامرزم و عذاب نکنم . « لمسّکم فیما اخـذتم عذاب عظیم » . **سعدبن معاذ** گفت : یا نبی‌الله، کان الاثخان فی‌القتل(۱) احبّ الی من‌استبقاءِ الرّجال . فقال رسول‌الله ــ لونزل عذاب من السماءِ مانجا منه غیر **عمربن الخطاب** و **سعد بن‌معاذ** ثم احلّ لهم الغنائم .

فقال تعالی :« فکلوا مما غنمتم حلالاطیّباً »ــ اصبتم واخذتم من‌الکفارقهراً، ومن هیهنا للتبیّین حلالا طیّباً، لم یحلّ لغیرکم و انما کانت نار تنزل من‌السماءِ فتاکلها .

« واتقواالله ان الله غفور » غفرلکم ذنبکم، «رحیم»حیث‌رخّص لکم الغنائم .

قال‌النّبی‌صم ـ لم یحلّ‌الغنائم لمن کان قبلنا، ذلك بان‌الله رای ضعفنا وعجزنا فطیّبهالنا.

« یاایّها‌النّبی قل لمن فی ایدیکم من‌الاسری» . **کلبی** گفت: این‌آیت درشأن **عباس‌بن عبدالمطلب** آمد و برادر زادهٔ وی **عقیل‌بن ابی‌طالب** و **نوفل‌بن الحارث**، و **عباس‌بن عبدالمطلب** یکی بوداز آن ده‌مرد که مطعمان‌بودند مشرکانرا، که بجنك **بدر** می‌شد وبیست‌اوقیه زر **عباس** باخود داشت ازو بستدند. **عباس** گفت: یا **محمد** آن بیست اوقیه بحساب فدا کـه از من می‌ستانند درآر . گفت نیارم که آن بقصد مسلمانان و اطعام مشرکان بیرون آوردی، آن در حساب فـدا نیارم و فدای **عقیل** و **نوفل** نیز برتواست . **عباس** گفت : یا **محمد**، ترکتنی اتکفّف قریشاً مابقیت . فقال رسول‌اللهصم : این‌الذّهب الذّی دفعته‌الی **ام‌الفضل** مخرجك الی **بدر** ؟ و قلتَ لها انّی

۱ ـ اثخن فی‌العدد = بالغ و غلظ فی قتلهم .

لاادری مایصیبنی فی وجهی هذا فان حدث لی حدث فهذالك و **لعبدالله** و **لعبیدالله** و **للفضل** و **قثم** یعنی ـ بنیه . فقال له **العباس** : و مایدریك ؟ قال : اخبرنی به ربّی . قال : اشهد انّك صادق و انّی قد دفعت الیها الذّهب ولم یطلع علیه احد الّا الله، وانا اشهد ان لااله الّاالله وانّك رسول‌الله . قال **العباس** : فاعطانی‌الله خیراً مما اخذ منی ، اعطانی عشرین عبیداً کلهم یضرب بمال کثیر مکان العشرین اوقیه و انا ارجوا لمغفرة من ربّی فذلك قوله : «ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً ممّا اخذ منکم و یغفرلکم ، » ـ قرء **ابوجعفر** و **ابوعمرو** ـ أسارى ـ وهو جمع الجمع . یقال ـ اسیر وجمعه اسرى ، کمریض و مرضى و هالك وهلکى و جمع الجمع أسارى .

« ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً » یعنی ـ ایماناً و اسلاماً ، « یؤتکم خیراً مما اخذ منکم » من‌الفداءِ . گفته‌اند خلافت **بنی العباس** ازآن خبر است .

« ویغفرلکم‌والله غفوررحیم » ـ روی ان **العباس** کان یقول: انجزاحدا لوعدین وانا علی ثقة من الاخرة .

«وان یریدوا» یعنی ـ الاسرى ، «خیانتك» نقض ما عهدوا معك .

«فقد خانوا الله» بالکفر والشّرك ، «من‌قبل» ای ـ من قبل‌العهد و قتل **بدر**.

« فامکن منهم » ای ـ فامکنك منهم و نصرك علیهم فهزمتهم و اسرتهم ، و المعنی ـ اِن عادوا عدنالهم .

«والله علیم» بخیانتهم حین خانوها ، «حکیم» فی‌تدبیره علیهم ومجازاته ایّاهم.

قوله : ـ «ان‌الذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی‌سبیل‌الله» ـ این صفت **مهاجران** است که با رسول خدا برخاستند و درمعرکها خودرا هدف تیر دشمن ساختند و در اعلاءِ کلمهٔ حقّ و دین اسلام کوشیدند .

«والذّین آووا و نصروا» ـ این صفت **انصار** است که رسول خدا و مؤمنانرا بخان ومانهای خود فروآوردند، پس آنکه دهسال رسول خدا میگفت : «من‌یووینی حتّی ابلغ کلام ربی ؟» ـ کیست که ما را مأوی دهد تا کلام خدای خود برسانم ؟ و کس اورا جواب نمیکرد ، تا ایشان بخوشدلی وصدق ایمان ودل اورا بپذیرفتند و

مؤمنانرا هریکی مأوی دادند وایشان را بردشمنان یاری دادند وباایشان حرب کردند. رب‌العالمین گفت : « اولئك بعضهم اولیآء بعض » ایشانند که یکدیگر را دوستان‌اند و برادران . و **مصطفی**ص گفت :« وفی کلّ دور الانصار خیر ». **ابن‌عباس** گفت : اولئك بعضهم اولیاء بعض فی‌المیراث کانوا یتوارثون بالایمان والهجرة و بالمواخاة التّی کان رسول‌اللهص یواخی بینهم دون‌القرابة المفردة حتّی نسخ بقوله: « واولوا الارحام‌بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌الله » . میان مهاجرت **مصطفی**ص و میان فتح **مکه** توارث میان مؤمنان بهجرت می‌بود ، **مهاجر** از **مهاجر** میراث میبرد ، اگر چه قرابت و رحم نبود و آنجا که قرابت بود و هجرت نبود میراث نبود اگرچه ایمان آورده بود در دارالشّرك . اینست که رب‌العزّة گفت :« والذّین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من‌شی »، یعنی ـ من میراث وغنیمة و فییءٍ(۱) . « حتّی یهاجروا » حکم خدای براین نسق بود تا آنکه که ناسخ آن رسید پس فتح **مکه** که : « اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض‌فی کتاب‌الله » وهجرت منقطع گشت و **مصطفی** گفت : « لاهجرة بعدالفتح انما هی الشّهاده ».

قرائت **حمزه** ـ من وِلایتهم بکسر واو است وُ هی قرآئةٌ ردیّة فان الوَلایة انّما هی من‌الوالی و الوِلایة من الولیّ . وقد قال فی صدرالایة « بعضهم اولیاء بعض » اولیاء گفت نه ولاة .

« وان استنصروکم فی الدّین » یعنی ـ وان استنصروکم الذّین آمنوا ولم یهاجروا عن‌الکفار ، « فعلیکم‌النّصر الّاعلی قوم بینکم و بینهم میثاق » عهد الی مدة او موادعة فلا تغدروا .

« والذّین کفروا بعضهم اولیاء بعض » ای ـ لاتوارث بینهم وبینکم ولاولایة. والکافر ولیّ الکافر دون‌المسلم . درین آیت تقدیم وتأخیراست، تقدیره : « والذّین آووا ونصروا اولئك بعضهم اولیـاء بعض ، والذّین کفروا بعضهم اولیاءُ بعض » این با آنست بمعنی ، پس گفت : « وان استنصروکم فی‌الدّین فعلیکم النّصر » .

« الّا تفعلوه تکن فتنة فی‌الارض وفسادٌ کبیر »، وقیل: ـ الّا تفعلوه ، ای ـ مالمرتم

۱ ـ الفییء = الغنیمة

به من التّوارث بالایمان والهجرة، «تکن فتنة فی الارض». زوال نظام المؤمنین وتفریق کلمتهم، «وفساد کبیرٌ» فی الارض من جهة الکفّار و سفك الدّماء.

«والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله». این ـ الّذین ـ بدل ـ الّذین ـ پیشین است وهمان قوم‌اند ـ **مهاجران و انصار**، وتکرار از بهر آنست که این حکم راست و این ثواب را.

«اولئك هم المؤمنون حقاً». صدقاً حقّقوا ایمانهم والهجرة والجهاد و بذل المال فی دین الله.

«لهم مغفرة و رزق کریم» لامنّة فیه ولا تبغیض. و قیل: ـ «رزق کریم» لایصیر حدثا بل رشحا کالمسك.

«والّذین آمنوا من بعد» ای ـ من بعد نزول هذه الآیة، وقیل ـ من بعد الحدیبیة وهی الهجرة الثّانیه.

«وهاجروا و جاهدوا معکم فاولئك منکم» فی حملکم و جملتکم، «واولوا الارحام بعضهم اولیٰ ببعض» ای ـ الاقویاء الّذین تجمعهم بالقرب رحم واحدة او ینسبون الی ابٍ واحدٍ بعضهم اولی ببعض فی المیراث من الاجانب.

«فی کتاب الله» ای ـ فی حکمه، و منه قوله تعالی: «کتب الله لاغلبنّ» ای ـ حکم الله، و قیل ـ فی کتاب الله الّذی عنده و هو اللّوح المحفوظ. ومنه قوله تعالی: «الّا فی کتاب من قبل ان نبرأها». ثمّ التوارث بالجهرة والاخآءِ صارت منسوخة بقوله: «واولوا الارحام بعضهم اولیٰ ببعض فی کتاب الله».

«انّ الله بکلّ شیئٍ علیم» من الفرائض و المواریث و غیر ذلك.

## النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یا ایّها النّبی حسبك الله ومن اتّبعك من المؤمنین»، سیاق این آیت تشریف و تخصیص **عمر خطاب** است کـه .... بعهد اسلام در آمد. **مصطفی**ص او را در کنار گرفت و گفت: «الحمدلله الّذی هداك الی الاسلام یا **عمر**»، پس دست وی گرفت واورا پیش یاران بردو گفت: «بشّروا فهذا عمر قدجاءکم مسلماً»، ای یاران من،

بشارت پذیرید که **عمر** باسلام در آمد. **حمزه** برخاست واورا در کنار گرفت، ویاران همه شاد گشتند وبشاشت نمودند و گفتند: «**الحمدلله الّذی هداك الی‌الاسلام یا عمر**».
پس **عمر** گفت: «یارسول‌الله کم عددنا»، چند بر آید عدد مسلمانان. رسول خدا گفت: «تسعةٌ و ثلاثون، و بك اتمّ الله الاربعین». چهل، کم یك کس بودیم واکنون که تو آمدی، عقد چهل تمام شد. **عمر** گفت: یارسول‌الله چرا این کار پنهان داریم وچرا این علم اسلام آشکارا بدرنیاریم؟ افیعبد **اللات** و **العزی** علانیة علی رؤس الخلایق ویعبدالله جلّ جلاله سرّاً کلاّ والّذی بعثك بالحقّ لایعبدالله سرّاً بعدالیوم.
**عمر** دامن‌عصمت **مصطفی** گرفت واورا بیرون آورد وآن قوم که با **مصطفی** بودند ازصدّیقان همه بیرون آمدند ودوصف بر کشیدند. یك صف **عمر** درپیش ایستاد ویك صف **حمزه**، همی آمدند تا به **مسجدحرام**، و کافران ومشرکان منتظر که هم اکنون **عمر** سر **محمد** می آرد وازاسلام وی همه بی‌خبربودند. **عمر** چون روی کافران دید، تکبیر گفت که رعب آن در دلهای کافران افتاد وروی عقلهاشان سیاه گشت، آنکه گفت:

مالی اریکم کلّکم قیاما الکهل والشّبان و الغلاما
قد بعث الله لکم اماما **محمداً** قد شرع الاسلاما
واظهر الایمان واستقاما فالیوم حقّاً نکسرالاصناما
نذبّ عنه الخال و الاعماما

کفّار **قریش** آنروز چون **عمر** را بدیدند دل از دولت خویش بر گرفتند وآنروز بدیدن **عمر** غمناك‌تر از آن شدند که آنروز که رسول خدا وحی آشکارا کرده بود....

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیزی است که بدست هردون همّتی افتد، درّیست که درصندوق صدق صدّیقان بدست آید، عبهری است که از حدائق‌حقایق عاشقان پیدا شود. غوّاصان این گوهر هریکی علی‌الانفراد، خورشید ارادت ومستقرّ عهد دولت و مقبول حضرت الٓهیّت آمدند، صفت ایشان اینست که رب‌العزّة گفت درآخر سورة: «آمنوا وهاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل‌الله والّذین آووا ونصروا». حکم ایشان اینست که «اولٓئك بعضهم اولیآء بعض»، خلقت ایشان

اینست که «اولٓئك هم المؤمنون حقاً»، ثواب ایشان اینست «لهم مغفرة ورزق کریم»، ورزق کریم آنست که خورشید وصال ازمشرق تافت، تابان شود، همه آرزوها نقدشود و زیادت بیکران شود، قصّهٔ آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل هردو بدوست نگران شود.

هرکه را نور تجلّی بر دلش آید پدید

بس عجب نه گرچو **موسی** که پرو ریحان شود

## ۹ - سورة التوبة - مدنية

## ۱ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **برآءة من الله ورسوله** » این بیزاری است ازخدا ورسول او، « **الی الّذین عاهدتم من المشرکین (۱)** » بایشان که پیمان‌بستید باایشان ازمشرکان.

« **فسیحوا فی الارض اربعة اشهر** » [ شمار را زینهار دادم تا ] میروید در زمین چهارماه، « **واعلموا انّکم غیر معجزی الله** » وبدانید که شما خدای را در خود عاجز نیارید ، « **وان الله مخزی الکافرین.(۲)** » و بدانید کـه خدای خجل کننده و کم آورنده ورسوا کنندهٔ مشرکان است .

« **واذان من الله ورسوله الی النّاس** » واین آ گاهی درایشان است ازخدا و از رسول وی بمردمان، « **یوم الحج الاکبر** » روزحج مهین، « **انّ الله بری من المشرکین** » که خدای بیزاراست ازمشرکان ، « **ورسوله** » ورسول اوازایشان بیزار، « **فان تبتم** » اگر باز گردید از شرك ، « **فهو خیر لکم** » آن به شما را ، « **وان تولّیتم** » و اگر برگردید، « **فاعلموا انّکم غیر معجزی الله** » بدانید که شما نه‌آنید که عاجز آرید خدای را از خویشتن یا از وی پیش شید ، « **و بشّر الّذین کفروا** » و بشارت ده ایشانرا که کافر شدند ، « **بعذاب الیم.(۳)** » بعذابی دردنمای .

« **الاالّذین عاهدتم من المشرکین** » مگر آن گروهان ازمشرکان که باایشان پیمان بسته‌اید [ به حدیبیة ] « **ثمّ لم ینقصوکم شیئاً** » وازشرطها که درعهد باشما کردند چیزی بنکاسته‌اند ، « **ولم یظاهروا علیکم احداً** » وهیچ دشمن را از آن شما ، شما را یاری نداده‌اند ، « **فاتمّوا الیهم عهدهم** » بریدایشانرا پیمان که باایشان کردید، « **الی مدّتهم** » تا بآن درنگ که ایشانرا نامزد کرده‌اند، « **ان الله یحبّ المتّقین.(۴)** » که خدای دوست دارد پرهیزکاران از بدعهدی .

« **فاذا انسلخ الاشهر الحرم** » که ماههای حرام بگذرد، « **فاقتلوا المشرکین** » مشرکانرا میکشید ارا نگاه ، « **حیث وجدتموهم** » هرجای کـه یابید ایشانرا ،

« **وخذوهم واحصروهم** » ومی گیرید و می‌پناوید ، « **واقعدوا لهم کلّ مرصد** » و ایشانرا می‌نشینید بهردیده‌ای و می‌جوئید ، « **فان تابوا** » اگرباز گردند از شرك خویش، « **واقاموا الصلوة** » ونماز را بپای دارند ، « **وآتوا الزکوة** » وزکوة دهند، « **فخلّوا سبیلهم** » ایشانرا ایمن دارید و راه ایشان باز دهید، « **ان اللّه غفور رحیم.**(۵) » که خدای آمرزگار است و بخشاینده .

« **وان احد من المشرکین استجارك** » و اگر کسی از مشرکان زینهار جوید ازین که تا درمسجد آید تا نزدیك تو آید ، « **فاجره** » زینهار ده ویرا ، « **حتی یسمع کلام اللّه** » تا بشنود سخن خدای ، « **ثم ابلغه مأمنه** » آنکه او را بجای بی بیمی وی رسان ، « **ذلك بانهم قوم لایعلمون.**(٦) » از بهر آنکه ایشان قومی‌اند که نمیدانند تا بشنوند .

**کیف یکون للمشرکین عهد** » انباز گیرندگان با خدای چه عهد بود و چه زینهار ، « **عنداللّه و عندرسوله** » بنزدیك خدای و نزدیك رسول او ، « **الاالّذین عاهدتم عند المسجد الحرام** » مگر ایشان که باایشان پیمان بسته‌اید بنزدیك مکه روزحدیبیه، « **فما استقاموا لکم** » تا شمارا بروفا وشرط می‌پایند، « **فاستقیموا لهم** » شما ایشانرا برزینهار می‌پائید، « **ان اللّه یحب المتقین.**(۷) » که خدا دوست دارد باز پرهیزندگان از غدر .

« **کیف وان یظهروا علیکم** » کی بود ایشانرا پیمان وایشان آنند که اگر برشما قادر شوند و دست یاوند ، « **لایرقبوا فیکم الّاً ولاذمّةً** » هرگز بر شما نه آزرم خویشاوندی دارند ونه سوگند و نه زینهار ، « **یرضونکم بافواههم** » شما را بسخن خویش خشنود کنند، « **وتابی قلوبهم** » ودلهای ایشان می‌سرباز زند، « **واکثرهم فاسقون.**(۸) » وبیشتر آنند ازایشان که درعلم من فاسقان‌اند که مسلمانی را هرگز نیستند .

« **اشتروا بایات اللّه ثمناً قلیلا** » بسخنان خدای بهای اندك میخرند ازین جهان، « **فصدّوا عن سبیله** » تا از راه وی برمیگردند و میگردانند ، « **انهم ساء ماکانوا یعملون.**(۹) » بدکار که ایشان می کنند .

**«لایرقبون فی مؤمن ِالّا و لاذمّة »** درهیچ مؤمن نه آزرم خدای کوشند و نه زینهار و نه پیمان که نهادند، **«واولئك هم المعتدون.(۱۰) »** و ایشان‌اند که اندازه در گذارانند و پیمان شکنان.

**«فان تابوا و اقاموا الصلوة»** واگر بازگردند و نماز بپای دارند، **«و آتوا الزکوة»** وزکوة دهند، **« فاخوانکم فی الدین »** آنکه برادران شمااند دردین، **« ونفصّل الآیات»** وگشاده می‌فرستیم و می‌رسانیم سخنان خویش، **«لقوم یعلمون.(۱۱) »** ایشانرا که بدانند.

## النوبة الثانیة

قوله تعالی: ــ « برآئة من‌الله و رسوله » . این سورة را شش نام است: سورة‌التوبة والمبعثرة والمنقرة والمثیرة والبحوث. صدوبیست ونه آیت‌است وچهار هزار ونود وهشت کلمت و ده هزار و چهارصد و هشتاد و هشت حرف است، وپسین سورة که ازآسمان بزمین آمد در **مدینه** بیکبار تمام این سورة است.

روت **عایشة**، قالت: قال رسول‌الله صم: مانزل علیّ القرآن الّا آیة آیة وحرفاً حرفاً ماخلا سورة برآئة، و قل هوالله احد، فانهما انزلتا علیّ و معهما سبعون الف صفٍ من الملائکه. و گفته‌اند میان روز **حدیبیه** و فتح **مکه** فرودآمد. رسول خدا **ابوبکر** را به**حج** فرستاد درآن سال بامیری بر **حاج** و **علی‌بن‌ابی‌طالب**(ع) را بر پی وی بفرستاد، تا این سورة به **منا** روز **نحر** برخلق خواند و بچهار سخن ندا کرد: «لایدخل‌الجنّة الّانفس مسلمة ولایحج بعدالعام مشرك ولایطوف بالبیت عریان ومن کان بینه وبین رسول‌الله عهد فعهده الی مدته».

در ابتداءِ این سورة « بسم الله » ننوشتند، از بهر آنکه بنزدیك **عثمان** چنان بود که انفال و برآئت یك سورة است وفصل درمیانه آنرا کرده است که قومی از**صحابه** برآن بودند که دوسورة است تامیان هردوقول جمع کرده آید، و**صحابه** این را بپسندیدند و هردو سورة را قرینتین نام نهادند. **ابیّ کعب** را پرسیدند که چرا

درسر این‌سورة «بسم‌الله» ننوشتند، گفت : لانها نزلت‌فی آخر القرآن و کان‌رسول‌الله یأمرنی اوّل کلّ سورة بـ : «بسم‌الله الرحمن الرحیم» ولم یأمرنی فی سورة برآئة، بذلك فضمّت الی سورة الانفال لشبهها بها . یعنی ـ امرالعهود مذکور فی‌الانفال وهذه نزلت بنقض العهود و کانت ملتبسة بالانفال بالشّبه فضمّت‌الیها و کتب فی‌السّبع الطول . و گفته‌اند که «بسم‌الله» زینهار است وافتتاح خیر واوّل این سورة و عیداست ونقض عهد وبرداشت زینهار ، ازین سبب این ننوشتند . ودرین سورة نه‌آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم ، بیان کنیم ان شآءالله تعالی و تقدّس .

قوله : «برآئة من‌الله ورسوله» . این آیت بآن آمد کـه مشرکان عهدی که با رسول خدا و بامؤمنان کرده بودند وپیمانی که بسته بودند، آنرا نقض کرده‌بودند. پس رب‌العالمین **مصطفی**ص را ومؤمنانرا فرمود که چون ایشان پیمان بشکستند و بحرب شما بیرون آمدند ، شما نیز عهدها که با ایشان کرده‌اید نقض کنید و زینهار بردارید و باین معنی آیت فرو فرستاد که « برآئة من‌الله ورسوله» ای ـ قد برأ الله ورسوله من اعطائهم العهود و الوفآء اذنکثوا. و برآئة رفع لانه خبر ابتداءِ محذوف، ای ـ هذه‌الآیات برآئة، وقیل ـ رفع لانه ابتداءٌ وخبره« الی‌الّذین » . ومعنی ـ برائة انقطاع عصمت است. میگوید : ایشانرا عصمت نماند و عهدی و زینهاری که داشتند تا امروز منقطع گشت . آنکه سخن با معاهدان گردانید ، ایشانرا گفت : « فسیحوا فی‌الارض اربعة اشهر » چهار ماه درزمین می آئید ومیروید ، چنانك خواهید از اوّل **شوال** تاآخر**محرم** ، و گفته‌اند از روز **عرفه** تادهم **ربیع‌الاخر**. واین‌معاهدان دوقوم بودند ، قومی عهد داشتند از **مصطفی** ص کم ازچهارماه ، رب‌العزة درین آیت بچهار ماه برد ، وقومی عهد داشتند بیش ازچهارماه ، رب‌العالمین فرمود، تا آن مدت بسر برند ، چنانکه گفت : « فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدّتهم». و گفته‌اند دو گروه بودند آن معاهدان ،گروهی کم ازچهارماه عهد داشتند وگروهی عهد داشتند امّامدتی نامزد نکرده بودند. رب‌العالمین مدّت عهد هردو گروه بچهار ماه بازآورد .و بقول بعضی مفسران، این‌تأجیل ایشانراست که نقض کردند، میگوید: این‌چهارماه دیگر ایشانرا زمان دهید وپس‌از آن ایشانرا عهد نیست، میکشید ایشانرا ومی گیرید، وهرکه نقض

عهد نکرد برسرعهد خویش است و هر که خود عهد نداشت ، ازمشرکان پنجاه روز ویرا زمانست، یعنی‌ازدهم **ذی‌الحجه** تاآخر **محرم**، و گفته‌اند ابتداء چهارماه بیستم **ذی‌القعده** بود و در این سال درین روز **حج** نبود بحکم جاهلیّت و دیگر سال **حجةالوداع** بود هم **ذی‌الحجه** چنانکه امروز است .

« واعلموا انّکم غیر معجزی الله » ای ـ و ان اجّلتم هذه الاربعة الاشهر فلن تفوتوا‌الله، «وان‌الله» ای ـ «واعلموا ان‌الله مخزی‌الکافرین» مذلهم بالقتل والاسر . **زجاج** گفت: که این ازخدای تعالی ضمان است که مؤمنانرا بر کافران نصرت دهد .

«واذان»، این عطف بر برائة است ، ای ـ واعلام «من‌الله و رسوله الی‌النّاس » یعنی‌ـ الی‌العرب ، « یوم‌الحج‌الاکبر» روز **عید نحر** است، بقول‌جماعتی‌صحابه چون **عمر** و **علی** و **ابن عباس** و **ابوهریره** و خلقی از **تابعین** ، و بقول بعضی روز **عرفه** است . و **حج اکبر** وقوف است بعرفه و حج اصغر عمره و اجماع است که هر که وقوف بعرفه از وفائت شد حج از وی‌فائت شد، وقیل ـ الحج‌الاکبر القران والاصغر الافراد . قومی گفتند : آنروز را **حج اکبر** نام کردند از بهر آن‌که‌عیدهای‌اهل‌ملك ترسایان و جهودان و گبران درآن روز همه بهم‌آمده بود و این قول پسندیده نیست که درآن تعظیم وآئین کفر و کافران است واین روانیست و از**حج اکبر** درین هیچ چیزنیست . قومی گفتند **حج اکبر** آن روز بود وبس، یعنی ـ اکبر من سائرالحج لماجری فیه ماهو اعزاز للاسلام واذلال من‌الشّرك . وقیل ـ «یوم الحج‌اکبر» ای ـ حین‌الحج ایامه کلّها کما یقال : یوم الجمل و یوم صفّین ویوم بغاث یرادبه الحین و الزمان لان کلّ حرب من هذه‌الحروب دامت ایّاماً کثیرة .

«آن‌الله‌بریءٌ‌من‌المشرکین» ای ـ من‌عهودهم ، «ورسوله»ای ـ هو ورسوله . رب‌العالمین‌درین‌آیت **مصطفی** رافرمودتامشرکان‌عرب‌را خبردهد درروز**حج اکبر** که خدای از ایشان بیزار است و رسول وی ، و این آن بود که **علی**ع را بفرستاد بموسم سنة تسع ، تا ازاول سورة برائة ده‌آیت و بقولی هشده و بقولی چهل وبقولی همهٔ سوره برایشان خواند، و **مصطفی** ص گفت: «لایبلغ‌عنّی‌الّا‌رجل منی» وصاحب موسم آن سال **ابوبکر** بود . چون **علی**ع دررسید، گفت : امیراً جئت ام ماموراً .

فقال **علی** ع: بل مأموراً، ووقص علیه القصة، و کان **ابوهریرة** مع **علی** ع. قال **الزجاج**: السبب فی تولیة **علی** (ع) تلاوة البرائة ان العرب جرت عادتهای فی عقد عقودها ونقضها ان یتولّی ذلك علی القبیلة رجل منها و کان جایزان تقول العرب اذاتلاعلیها نقض العهد من الرسول من هو من غیر رهطه هذا خلاف ما یعرف فینا فی نقض العهود فازاح النّبی ص العلّة فی ذالك، و قوله ص: « لایبلغ عنّی الا رجل منّی » لیس بتفضیل منه لعلی علی غیره ولکن عامل العرب علی مثل ماکان بعضهم یتعارفه من بعضهم کعادتهم فی عقد الحلف و حلّ العقد کان لایتولّی ذلك الاّ رجل منهم.

« فان تبتم » ای ـ رجعتم عن الکفر و اخلصتم التّوحید، « فهو خیر لکم » من الاقامة علی الکفر « وان تولّیتم » عن الایمان، « فاعلموا انّکم غیر معجزی الله » ای ـ لاتعجزونه هرباً. آنگه ایشانرا بعذاب آخرت بیم داد گفت: « و بشّر الّذین کفروا بعذاب الیم » آنگه قومی را از برائة عقود مستثنی کرد، ای ـ وقعت البرائة من المعاهدین النّاقضین للعهود.

« الاّ الّذین عاهدتم » این استثنا پیوسته بآنست که « ان الله بریء من المشرکین و رسوله »، « الاّ الّذین عاهدتم من المشرکین ولم ینقضوکم » من شرط العهود « شیئاً » مگر آن گروهان ازمشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید به **حدیبیه**، واز آن شرطها که درعهد باشما کردند، از آن چیزی بنه کاسته‌اند وهیچ دشمن را از آن شما برشما یاری نداده‌اند و ایشان **بنوضمره وبنوکنانه** اند و نه ماه ازمدّت عهد ایشان را مانده بود، رب العالمین گفت: « فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدتهم انّ الله یحبّ المتّقین » الّذین یتّقون نقض العهد.

« فاذا انسلخ الاشهر الحرم » وهی رجب وذوالقعدة وذوالحجّة و المحرّم، وقیل ـ هی الاربعة الاشهر الّتی هی مدّة التّأجیل. میگوید: چون مدّت تأجیل بسر آید مشرکانرا بکشید هرجای که برایشان دست یابید در حلّ و درحرم، « وخذوهم » بالاسر، « و احصروهم » ان تحصنوا، « واقعدوا لهم کلّ مرصد » ای ـ علی کلّ مرصد، یعنی ـ خذوا علیهم الطّرق. علما را در نسخ این آیت سه قول است، بیك قول منسوخ است بآن آیت که خدای گفت: فامّا منّاً بعد وامّا فداء » ولایحلّ قتل اسیر صبراً، و بیك قول

منسوخ نیست، بل که ناسخ است این آیت را که گفت: «فامّا منّاً بعد وامّا فداءً»، فلا یوخذ من الاسیر الفداء ولا یمنّ علیهم لنما هو السیف اوالایمان. وهمچنین درقرآن صدوبیست و چهار آیت باین آیت منسوخ شده. قول سوم آنست که هر دو آیت محکم‌اند، همان که گفت: «اقتلوا المشرکین»، وهمانکه «فامّامنّاً بعدوامّا فداءً» والامر فی ذلك الی الایمان، «فان تابوا» عن الشّرك، «واقاموا الصلوة» المفروضة، «وآتوا الزّکوة» الواجبة من العین و الثّمار و المواشی، «فخلّوا سبیلهم» دعوهم وماشاؤا ولاتتعرّضوا لقتلهم و اسرهم و حصرهم، «انّ الله غفور رحیم» لمن تاب وآمن.

«وان احد من المشرکین استجارك» ای - ان طلب واحد ممّن امرت بقتلهم ان یکون فی جوارك، «فاجره»، ای - آمنه. «حتی یسمع کلام الله» فیتبیّن له دین الله و یقوم علیه حجّة الله ویعرف صدقك، «ثمّ ابلغه مأمنه» ای - فان ابی ان یسلم فردّه الی موضع امنه، «ذلك بانهم قوم لا یعلمون» ای - یفعل کلّ هذا لانهم جهلة لا یعلمون دین الله وتوحیده. این آیت حجّت روشن است و دلیلی قاطع بر لفظیان که گویند: الفاظنا بالقرآن مخلوقة، ومعلوم است که آن مستجیر که قرآن می‌شنید از لفظ رسول می‌شنید یا از لفظ صحابی و قرائت و لفظ وی سماع کرد و بجز از لفظ وی شنیدن سماع قرآن ویرا ممکن نبودی، اگر آن لفظ وقرائت که می‌شنید مخلوق است پس «حتّی یسمع کلام الله» معنی ندارد، چون خدای سماع وی کلام خودرا تحقیق کرد روشن شد ومعلوم گشت که لفظ خواننده بقرآن مخلوق نیست.

«کیف یکون للمشرکین عهد» این پیوسته است باوّل سورت و قوله: «براءة من الله ورسوله الی الّذین عاهدتم من المشرکین»، «کیف یکون للمشرکین عهد» ای - کیف لهم عهد، مع اضمارهم الغدر و نقضهم العهد. «الّا الّذین عاهدتم عندالمسجدالحرام» وهم الّذین استثناهم الله من البرائة و هم **بنوضمرة بن بکر** و **بنو کنانة**. و گفته‌اند: این استثناء منقطع است، ای - لکن من عاهدتموهم عندالمسجد الحرام «فما استقاموا لکم» علی وفاء العهد. «فاستقیموا لهم» علی الوفاء. **قتاده** گفت این عهد روز **حدیبیه** است، ومشرکان نقض آن عهد کردند و **بنی بکر** را بر **خزاعة** که خلفاء رسول خدا بودند یاری دادند. رب العالمین گفت تا ایشان بر وفای عهد

باشند، شما نیز بروفای عهدباشید چون ایشان نقض کردند و پیمان شکستند؛ **قتال** و حرب باایشان حلال است. «انّ اللّه یحبّ المتّقین» الّذین یتّقون الغدر.

«کیف وان یظهروا علیکم» ای - کیف لاتقتلونهم وکیف یکون لهم عهد وهم ان یظفروا بکم ویقدروا علیکم، «لا یرقبوا فیکم» ای - لا یحفظوا فیکم، «الّا ولا ذمّة». الّ بنزدیك عرب قرابت است وسوگند است و عهد است، و گفته‌اند نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله، و لمّا قرئ على **ابوبكر** الصدّیق قرآن **مسیلمة بن حبیب الحنفی الکذاب**، قال **ابوبکر**: و یحك ما خرج هذا الکلام من الّ قط فاین ذهب بکم. وفی اشتقاقه قولان: احدهما الّك الشی اذا حدّده والثّانی من الّ البرق اذا لمع. و ذمّة عهداست و پیمان واصله من الذّم، ای - مایخاف الذّم والعیب فیه. «لا یرقبوا فیکم الّا ولا ذمّة»، معنی - آنست که اگر ایشان بشما دست یابند هیچ ابقا نکنند، نه حقّ قرابت خویش بجای آرند، نه بوفای عهد و پیمان باز آیند.

«یرضونکم بافواههم» بالوعد بالایمان والطّاعة والوفآء بالعهد، «و تابى قلوبهم» الّا الکفر و العصیان والغدر، «و اکثرهم فاسقون» خارجون عن العهد متمردون بالکفر

«اشتروا بآیات اللّه ثمناً قلیلاً» ای - استبدلوا بالقرآن عرضاً یسیراً واستبدلوا الدّنیا بالاخرة وهم الّذین جمعهم **ابوسفیان** علی طعامه، وقیل - هم الیهود و آیات اللّه التوریة وهم قوم منهم دخلوا فی العهد ثمّ رجعوا عنه، «فصدّوا عن سبیله» ای - اعرضوا عن دینه و طاعته، «انهم سآء ما» ای - بئس «ما کانوا یعملون» من اشترائهم الکفر بالایمان.

«لا یرقبون فی مؤمن الّا ولا ذمّة». این مشرکان‌اند که نقض عهد کردند، و گفته‌اند جهودان‌اند. پس الّ اینجا بمعنی قرابت نتوان بود که میان عرب وجهود قرابت نیست. پس الّ اینجا خدا است جلّ جلاله والایل هواللّه عزّوجلّ. قال **محمد بن الفضل**: حرمة المؤمن افضل الحرمات وتعظیمه اجلّ الطّاعات، یقول اللّه عزّوجلّ: «لا یرقبون فی مؤمن الّا ولا ذمّة»، «واولٰئك هم المعتدون» المجاوزون للحلال الی الحرام بنقض العهد.

«فان تابوا» [ای - اسلموا[۱]] «واقاموا الصلوة و آتوا الزّکوة فاخوانکم» ای - فهم اخوانکم «فی الدّین» لافی النّسب . دین اسمی است ملّت حنیفی را ازروی شرع، امّا از روی لغت آنرا چند معنی است : یکی جزااست وقصاص، چنانکه گفت : «مالك یوم الدّین» ای - یوم الجزاء و القصاص ، یقال - دنته بماصنع ، ای - جزیته و کما تدین تدان . الدّین الملکة والسلطان ، یقال - دنت القوم ادنیهم ، ای - قهرتهم واذللتهم فدانوا ، ای - ذلّوا وخضعوا ، والدّین لله انماهومن هذا. منه قوله : «ویکون الدین لله» . والدّین الحساب منه قوله تعالی : «منها اربعة حرم ذلك الدّین القیّم» ومنه قوله تعالی : «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحقّ» ای - حسابهم .

«ونفصل الآیات» ای - نبیّن آیات القرآن ، «لقوم یعلمون» انّها من عندالله . قال **ابن عباس** : حرّمت هذه الایة دمآء اهل القبلة .

# النوبة الثالثة

قوله تعالی : - « برآئة من الله و رسوله » . وعید کافران است و تهدید بیگانگان ، وسرانجام کفر ایشان فراق جاویدان وحسرت بیکران ، درخت نومیدی ببرآمده واشخاص بیزاری بدرآمده، چه سود دارداکنون زاری ، که خدای حکم کرد به بیزاری ، اینست فضیحت ورسوائی ، ماتم بیگانگی ومصیبت جدائی ، امروزخستهٔ زخم قطیعت ، فردا سوختهٔ آتش عقوبت ، امروز عذاب و خزی ، « و ان الله مخزی الکافرین » و فردا حسرت ، « اخسئوا فیها ولاتکلّمون » ، امروز سیاست ، « اقتلوا المشرکین » ، و فردا زقوم و حمیم و غسلین . مسکین آدمی که پیوسته درغفلت است یادرطاعت یافترت است، نداند که سرانجام کاروی چیست. آشنائی است یابیگانگی درغفلت و معصیت میزید ، و این نشان بدبختی است، حرام میخورد و بخسران دین رضا میدهد ، و این نشان بیزاری است ، درفرمان شرع سستی و بانهی حقّ ناپاکی ، واین نشان شوخی است . بیچاره آدمی بیدارآنگه شود که نبود هرچه بودنی است، پندآنگه پذیرد که باورسد هرچه رسیدنی است، نمیداندکه هرچه کشت رستنی است،

(۱) مخصوص نسخه الف است .

وهرچه رست درودنی است، «یموت‌الرّجل‌علی ماعاش علیه و یحشرعلی‌مامات علیه».

قوله: «فاذا انسلخ‌الاشهرالحرم فاقتلواالمشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم و احصروهم». درین آیت اسباب قهر دشمن و انواع معالجهٔ قتال برشمرد، یکی «اقتلوهم»، دوم «خذوهم»، سوم «احصروهم»، چهارم «واقعدوا لهم کلّ مرصد». درجنگ کهین با کمینه دشمن معالجت باید تامغلوب ومقهور شود. از روی‌اشارت میگوید: درجهاد مهین با مهینه دشمن و هی‌النّفس الامّارة، انواع ریاضات و فنون مجاهدات باید تا مقهورگردد، و درین‌باب هیچ مجاهده بآن نرسد که نفس‌را ازشهوات ومألوفات بازدارد، وبرخصها وتأویلات سرفرونیارد و آنچه بروی دشخوارتروصعبتر بردست گیرد تامقهورشود. **ابوسعید خراز** گفت: ما درقهرنفس‌خویش چندان‌برفتیم که هرمجاهدت و ریاضت که در وسع آدمی آید، وشنیدم که‌کسی‌کرد، من‌آن کردم و بجای آوردم تاآن حدّ که شنیدم که خدایرا فریشتگانی‌اند که عبادت ایشان بردرگاه عزّت آنست که سرهای خویش بزیر کنند و پایها ببالا، روزگاری آن کردیم، این چنین مجاهدات وریاضات بانفس خود بردست گرفتیم وهنوز ازشرّ وی ایمن نشدیم. **حسن بصری** گفت: **عیسی**ع پلاس درشت پوشیدی و برگ و پوست درختان‌و گیاه زمین‌خوردی وهرکجا شب درآمدی‌هم‌آنجا بخفتی که خودرا وطنی نساخته‌بود، تامی‌آید که شبی باران می‌آمد ورعد وبرق‌وصواعق وباد سرد وسرمای سخت بود، ووی درمیان بیابان‌درآن صواعق‌بماند، از دورغاری بدید، قصدآن‌غار کرد تاآنرا پناه خودسازد، چون‌بدرغار رسید، دد بیابانی درآن‌غارخفته بود وویرا درآن‌جای‌نبود، از آنجابرگشت و گفت: «انّ‌لابن‌آوی ماوی‌ولیس‌لابن‌مریم‌مأوی»، ددبیابانی‌رامأوی است و پسرمریم را مأوی نیست. ازحضرت عزت ندا آمد که: «انا مأوی من‌لامأوی له». درهمه‌جهان ویرا خودقصعه‌ای معلوم بودکه از آن‌آب‌خوردی روزی یکی‌را دید که بدست‌آب همی‌خورد، زان پس قصعه بگذاشت، و نیز برنداشت و گفت: خدای مرا خود قصعهٔ دادکه بوی‌آب خورم ومن‌ندانسته بودم. درخبرمیآید که روزقیامت درویشانرا بیارند وحقّ خدا ازایشان طلب کنند، ایشان گویند: مارا

درویش و بیمال آفریدی و از درویشی بحقّ تو نپرداختیم ، **عیسی** را بیارند و بر ایشان حجّت کنند که وی در دنیا آمد و بیرون شد و در دنیا ویرا ملك و مال نبود ودرگزارد حق خدای تقصیر نکرد . همچنین **لقمان** را بربردگان حجّت کنند، و **یوسف صدیق** را برنیکو رویان حجّت کنند ، و **سلیمان بن داود** را برملوك و توانگران حجّت کنند .

« فان تابوا واقاموا الصلوة . . . » الآیه . حقیقت توبه پشیمانی است که در دل پدید آید ، دردی کـه از درون سینه سربرزند ، آتش خجل در دل وی افتد ، آب حسرت ازدیده فرو ریزد ، نه بینی شاخی که در یك سر آن آتش زنی ، از آن دیگر سر ، آب قطره قطره میچکد . **مصطفی** ص گفت : « من اذنب ذنباً فندم علیه فهو توبة » .
**فضیل عیّاض** براهزنی معروف بود ، پیوسته با صد مرد در کمین مکابره نشسته بود ، شبی برسر سنگی نماز میکرد ، ناگاه از کمین گاه غیب این تیر قهر کـه « الم یعلم بان الله یری ؟ » برجان و دل او زدند . **فضیل** را چنان اسیر کرد که در نماز نعره بزد وبیفتاد ، کارش بجائی رسید که پیر عالمی گشت .

ای جوانمرد ، صد هزاران ماهرویان فردوس از راه نظاره دربازار کرم منتظر ایستاده‌اند مگر عاصئی از پردهٔ عصیان بیرون آید و قدم بربساط توبه نهد تا ایشان جانها ودلهارا درصدق قدم وی برافشانند وبشارت بسمع وی رسانند، که: « وبشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق عند ربّهم » .

« وان احد من المشرکین استجارك ... » الآیة ، اذا استجارك المشرك الیوم لاترد « حتی یسمع کلام الله » فاذا استعاذ المؤمن طول عمره من الفراق متی یمنع من سماع کلام الله و کیف یکون فی زمرة من یقول لهم : « اخسئوا فیها ولاتکلّمون » ، واذاقال الیوم لاعدائه « فاجره حتی یسمع کلام الله » فان لم یؤمن بعد سماع کلامه نهی عن تعرّضه .

فقال : « ثمّ ابلغه مأمنه » تری انّه لایؤمن اولیائه غداً من فراقه و قد عاشوا الیوم علی ایمانه و وفاقه کلا ان یمتحنهم بذلك ، قال الله تعالی : « لایحزنهم الفزع الاکبر » .

ثمّ قال : « ذلك بانّهم قوم لا يعلمون » فاذا كان هذا امره فيمن لا يعلم فكيف برّه مع من يعلم .

ومتى نضيّع من ينيخ ببابنا و المعرضون لهم نعيم وافر

# ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی : «**وان نكثوا ايمانهم**» از بس دروغ کنند سوگندان خویش ، «**من بعد عهدهم**» ازپس ایمان خویش ، «**وطعنوا فی دینکم**» وطعن کنند وعیب گویند بسته یا گشاده [پیغامبرشما را یا] دین شما را ، «**فقاتلوا ائمة الكفر**» کشتن کنید با پیشوایان کفر ، «**انّهم لا ایمان لهم**» ایشان آنند کـه ایشانرا سوگندان نیست ، «**لعلّهم ینتهون**.(۱۲) » تا مگر با پس آیند .

«**الا تقاتلون قوماً**» کشتن نکنید با قومی ، «**نكثوا ايمانهم**» که‌دروغ کردند سوگندان خویش ، «**وهمّوا باخراج الرّسول** » و آهنگ بیرون کردن رسول کردند [ازشهرخویش] ، «**وهم بدؤكم اوّل مرّة** »وایشان پیشی کرده‌اند دربد کرد ، «**اتخشونهم** » می‌ترسید شما ازایشان ؟ « **فالله احقّ ان تخشوه** » خدا سزاوارتر است که ازو ترسید ، « **ان كنتم مؤمنين**.(۱۳) » اگر گرویدگان اید .

«**قاتلوهم** » کشتن کنیدباایشان ، « **يعذّبهم الله بايديكم** » تاعذاب کندخدای ایشانرا بدستهای‌شما ، «**ويخزهم** »و کم آردایشانراوخجل کند ، «**وينصركم عليه**» و یاری دهد شما را ور ایشان ، « **ويشف صدور قوم مؤمنين**.(۱۴) » و آسانی آرد دلهای گروهی را از گرویدگان [که خسته دلان‌اند از ایشان] .

«**ويذهب غيظ قلوبهم**» وآن درد خشم که دردل دارند از ایشان از روزگار وابرد ، « **ويتوب الله على من يشاء**» وتوبه دهدخدای آنرا که خواهد ، « **والله عليم حكيم**. (۱۵) » وخدای دانائی است راست دان .

«**ام حسبتم ان تتركوا** » می‌پندارید که شما را گذارند ایدر برین که شما اید ؟ «**ولمّا يعلم الّذين جاهدوا منكم** »وخدای آن نیز بندیده که ایشان که اند ازشما که جهاد کنند درسبیل‌وی ؟ « **ولم يتّخذوا** » ونه گیرند ، « **من دون الله ولا رسوله**

**ولاالمؤمنين** »فرود ازخدا و رسول او و گرویدگان باو، «**ولیجة**» دوستی بیگانه نهانی، « **واللّه خبیر بما تعملون.(۱۶)** »وخدای آگاه است ودانا بآنچه شمامیکنید.

«**ماکان للمشرکین**» روانیست وسزانیست مشرکانرا، «**ان یعمروا مساجداللّه**» که عمّار و سکان باشند مسجدهای خدایرا، « **شاهدین علی انفسهم بالکفر** » بر خویشتن گواهی دهان بکفر، «**اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند که آنچه کردند پیش از حج و خدمت خانه آن تباه گشت همه و باطل، «**وفی النّارهم خالدون.(۱۷)** » و فردا در آتش‌اند جاویدان.

« **انّما یعمر مساجداللّه** » در مساجد او باشد و آنرا سازد، « **من آمن باللّه والیوم الاخر** » او که ایمان دارد بخدا و بروز رستاخیز، «**واقام الصّلوة**» ونماز بپای دارد، «**وآتی الزّکوة**» وزکوة دهد، «**ولم یخش الّااللّه**» وجزخدای کس را خدای نخواند، «**فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین.(۱۸)** » مگر که ایشان‌اند که برراه راست‌اند.

«**اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام**» آب‌دادن حاج از زمزم و عمارت مسجد حرام وسدانهٔ **کعبه** می‌برابر دارید؟ « **کمن آمن باللّه والیوم الاخر** » باایشان که‌بخدای ایمان آوردند وبروز رستاخیز، «**وجاهد فی سبیل اللّه** » وجهاد کرد درسبیل خدای، « **لایستون عنداللّه** » یکسان‌نیستندبنزدیك‌خدای عزوجلّ، «**واللّه‌لایهدی القوم الظّالمین.(۱۹)** » وخدای پیش برنده کار بیداد گران نیست.

« **الّذین آمنوا وهاجروا** » و ایشان که بگرویدند و هجرت کردند، «**وجاهدوا فی سبیل اللّه**» و جهاد کردند در سبیل خدا، « **باموالهم و انفسهم** » بمالهای خویش و تنهای خویش، « **اعظم درجة عنداللّه** » ایشانند بهینهٔ خلق و بزرگ درجه‌تر به‌نزدیك‌خدای، « **واولئك‌هم‌الفائزون.(۲۰)** » وایشانند رستگاران و پیروز آمدگان.

« **یبشّرهم ربّهم** » شادی‌میکنند ایشانرا خداوند ایشان، « **برحمة منه** » ببخشایشی ازوخرد، « **و رضوان** »وخشنودی، « **وجنّات** »و بهشتهائی، «**لهم فیها نعیم‌مقیم.(۲۱)** » ایشان‌راست‌در آن نازی‌پاینده، « **خالدین فیها ابداً**»جاویددر آن

همیشه، «ان اللّه عنده اجر عظیم .(۲۲)» که بنزدیك خدای است مزدی بزرگوار .

## النوبة الثانية

قوله تعالی : « وان نکثوا ایمانهم » ای ـ نقضوا عهودهم الّتی بینهم و بین رسول اللّه ص قبل اجله .

« وطعنوا فی دینکم » عابوا دینکم الاسلام . قال **الزّجاج** : الطّعن فی الدین نسبة النّبی ص الی الکذب و انّ القرآن غیر کلام اللّه و تقبیح احکام المسلمین و هذا یوجب قتل الذّمی .

« فقاتلوا ائمة الکفر » . میگوید اگر عهدی که میان شماست ومیان ایشان نقض میکنند و در دین اسلام طعن میکنند و نمی‌پسندند و رسول خدایـرا دروغ زن میدارند، پس شما کشتن کنید با رؤساء ومهتران و سروران ایشان که اصل فساد و بیخ شر ایشانند : **ابوسفیان بن الحرب** و **امیة بن خلف** و **بوجهل هشام** و **عتبة بن ربیعه** و **سهیل بن عمرو** و **الحرث بن هشام** و **عکرمة بن ابی جهل** . « انّهم لاایمان لهم » . بفتح الف قرائت عامّه است علی معنی جمع الیمین و تاویلها العهد ، کقوله : «اتّخذوا ایمانهم جنّة». میگوید ایشانرا عهد وسوگند نیست . معنی آنست که : لاوفاء لهم بالایمان . ایشانرا در عهد وسوگند وفا نیست . و قیل ـ لاایمان لهم صادقة . بکسر الف **شامی** خواند : لاایمان لهم ، ای ـ لا اسلام لهم .

« لعلّهم ینتهون » لکی ینتهوا عن الکفر والطّعن ویدخلوا فی الاسلام . پس مؤمنانرا برقتال تحریض کرد ، گفت : « الاتقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم » ـ نقضوا العهود وحنثوا فی ایمانهم ! این نقض عهد آن بود که **بنی بکر** **خزاعة** را یاری دادند واین **بنوبکر** قومی بودند که درعهد وامان **قریش** بودند، و **بنوخزاعة** درعهد و امان رسول خدا بودند ، و پیش از مبعث رسول میان ایشان پیوسته عداوت بودی که **بنوخزاعة** یکی‌را از **بنوبکر** کشته بودند و بآن سبب **بنوبکر** عداوت و کینه در دل داشتند، چون صلح افتاد روز **حدیبیه** میان رسول خدا ومیان ایشان، همه‌ازیکدیگر ایمن شدند . رسول خدا به **مدینه** باز شد ومکّیان به **مکه** باز شدند وسلاح بنهادند .

روزگاری برآمد، و این **بنوبکر** از **ابوسفیان** و **عکرمه** و **صفوان** یاری خواستند تا با **خزاعه** جنگ کنند، ایشان یاری دادند و از **خزاعه** قومی کشته شدند. پس رب‌العالمین **مصطفی** را خبرداد که ایشان نقض عهد کردند و با **خزاعه** که در عهد و امان شما بودند قتال کردند، شما نیز با ایشان قتال کنید، اینست که خدای گفت: «الا تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و همّوا باخراج الرّسول» ای ـ بقتل **محمد** حین خلوا وایتمروا به فی **دارالندوة** علی ماسبق ذکره فی قوله: «واذیمکربك الّذین کفروا»، و گفته‌اند: «وهمّوا باخراج الرسول» جهودان **قریظه** اند که بارسول خدا عهد داشتند وروز **احزاب** نقض عهد کردند و **بوسفیان** ومشرکان **مکه** را یاری دادند، وهمّت کردند که رسول خدارا از **مدینه** بیرون کنند، تارب‌العالمین کید ایشان باطل کرد و مسلمانانرا روز **احزاب** نصرت داد و جهودان مقهور گشتند ومغلوب. و قیل ـ همّت **قریش** یوم **الحدیبیة** بان یدخلوا **محمداً** مکة للحج ثمّ یخرجوه قبل ان یتم الحج استخفافاً به.

«وهم بدؤکم» بالقتال، «اوّل مرّة» حین قاتلوا خلفاء کم. **خزاعه** میگوید: چون ایشان خلاف کردند رخصت یافتید بقتال که خدای پیش ازاین گفته بود: «لاتقاتلوهم عندالمسجدالحرام حتّی یقاتلوکم فیه». میگوید: اکنون که ایشان قتال کردند رخصت یافتید قتال کنید و ازیشان مترسید. «اتخشونهم» فلاتقاتلونهم، ازایشان می‌بترسید که باایشان قتال نمیکنید، «فالله احق ان تخشوه» وخدای سزاتر که از عذاب و عقوبت وی بترسید، «ان کنتم مؤمنین» مصدّقین بعذابه و ثوابه.

«قاتلوهم یعذّبهم‌الله بایدیکم» ای ـ یقتلهم بسیوفکم ورماحکم، «و یُخزهم» ویذلّهم بالفقر والاسر، «ینصرکم‌علیهم» ای ـ ان تقاتلوهم فالظّفرلکم، وعده‌ای‌است که خدای تعالی مؤمنانرا داد بنصرت.

«ویشف صدور قوم مؤمنین» یعنی ـ **بنی‌خزاعه**، ایشانرا شفا دهد از آنچه در دل دارند از **بنی‌بکر**، «ویذهب غیظ قلوبهم» حزنها و کربها بما فعل بهم. این دلیل است بر تثبیت نبوت **مصطفی** و صدق رسالت وی، چنانکه بگفت و خبر داد

چنان آمد و خلاف آن نبود.

«ویتوب الله علی من یشآء» من المشرکین، **کابی سفیان و عکرمة بن ابی جهل** و **سهیل بن عمر** وهداهم للاسلام. «والله علیم حکیم».

«ام حسبتم» یعنی - احسبتم «ان تترکوا ولمّا یعلم الله» - الف صلت است، یعنی - ولم یعلم الله. گفته‌اند که این خطاب بامؤمنان است، قومی که فرمان، بقتال ایشان را، دشخوار آمد و کراهیّت داشتند. رب العالمین گفت: احسبتم ان تترکوا علی الایمان فلاتؤمروا بالجهاد؟! **ابن عباس** گفت: خطـاب بامنافقان است. ای - احسبتم ان تترکوا ایّها المنافقون علی ماانتم علیه من التّلبیس و کتمان النّفاق؟ می‌پندارید که شمارا باتلبیس و کتمان نفاق فروگذارند بلامجاهدة و لابرآئة من المشرکین؟! اینست خلاصهٔ سخن.

«ولمّا یعلم الله» این علم بمعنی رؤیت است، ای - ولم یر منکم مجاهدة و نیّة صادقة، «ولم یتّخذوا» یعنی - ولم یر الذین لم یتّخذوا بینهم و بین الکافرین دخیلة مودّة. معنی آیت آنست کـه شما را چنین فرونگذارند، نه مؤمنانرا برایمان مجرّد و نه منافقان را بر کـتمان نفاق تا قتال برشما فریضه کنند، وخدای بیند از شما که منافق کیست و موافق کیست، وببیند که با خدای و رسول و مؤمنان دوستی، که دارد و با منافقان که دارد، وخدای درازل بعلم قدیم خود دانا بود، دانست که موافق کیست ومنافق کیست، خواست که ایشان عمل کنند بروفق علم وی تا ایشانرا بآن عمل جزادهد، اگرخیر کنند ایشانرا ثواب دهد واگرشر کنند ایشانرا عقوبت دهد، چنان که «لیجزی الّذین اساؤا بماعملوا و یجزی الّذین احسنوا بالحسنی.»

«ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجدالله». این درشأن **بنی عبدالدّار** آمده است که ایشان ولاة و سدنهٔ **کعبه** بودند، طمع میداشتند کـه ایشانرا از بهر سدانت دارند تابر شرك خویش می‌باشند واز ایشان آزرم دارند. رب العالمین گفت: «ماکان للمشرکین» ای - مایحلّ وماینبغی لهم، «ان یعمروا» یعنی- ان یاهلوا، «مساجدالله».

و گفته‌اند درشأن **عباس بن عبدالمطلب** آمد که روز **بدر** مسلمانان اورا تعییر کردند وعلی الخصوص **علی بن ابیطالب** درین باب تغلیظ کرد بر آن کفر که داشت و

شرك که برزيد و قطيعت رحم که کرد، **عباس** گفت: مالكم تذكرون مساوينا ولاتذكرون محاسننا؟ فقال له علي: الكم محاسن؟ فقال: نعم، انّا لنعمر المسجدالحرام ونحجب الكعبة و نسقى الحاجّ و نفكّ العانى، فانزل الله ردّاً على العبّاس: «ما كان للمشركين ان يعمروا مساجدالله». **مكى و بصرى** «مسجدالله» خوانند وبآن **كعبه** خواهند در آيت ديگر «انّما يعمر مساجدالله»، عامهٔ قرّاء سبعه «مساجدالله» بجمع خوانند. مردى به **عكرمه** گفت: اتقول «ان يعمروا مساجدالله» وانما هو مسجد واحد؟ فقال **عكرمة**: انّ **الصفا** و **المروة** من مساجدالله. وعمارة المسجد دخوله و القعود فيه، وقيل ـ عمارته رفع بنائه واصلاح ما استرمّ منه، و قيل ـ عمارته التّعبد فيه و الصلوة و الطواف.

«شاهدين على انفسهم بالكفر» ـ شاهدين نصب على الحال، اى ـ ما كانت لهم عمارة **المسجدالحرام** فى حال اقرارهم بالكفر. و اين آن بود كه در طواف ميگفتند: لاشريك لك الّا شريك هولك فملكه و ما ملك، و قيل: اذ كذّبوا **محمداً** فقد شهدوا على انفسهم بالكفر.

«اولئك حبطت اعمالهم» اى ـ كفرهم اذهب اعمالهم «وفى النّار هم خالدون» دائمون.

«انّما يعمر مساجدالله» بزيارتها و القعود فيها، «من آمن بالله و اليوم الاخر» اى ـ البعث والنّشور، «واقام الصلوة و آتى الزّكوة» «ولم يخش الّا الله» اى ـ ولم يعبد الّا الله، قيل: «ولم يخش الّا الله» يعنى فى عبادة الله والايمان، واقام الصلوة وايتاء الزّكوة فلا يترك ذلك لخشية احد، ولكن يخشى الله، فيقيم ذلك كلّه، و المعنى الاية: انّ من كان بهذه الصفة فهو من اهل عمارة المسجد.

«فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين» عسى من الله واجب، وقيل ـ «عسى» راجع الى المؤمنين، اى ـ هم بهذا العمل على رجاء الجنّة. روى **ابوسعيد الخدرى** قال: قال رسول الله صم: «اذا رأيتم الرّجل يعتاد المسجد»، و روى «يتعاهد المسجد فاشهدوا عليه بالايمان، قال الله: «انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الاخر». وعن **ابى هريره** قال: قال رسول الله صم: «من غدا الى المسجد وراح اعدّالله له نزلاً من

الجنّة کلما غدا اوراح». وعن **جابر** عن النبی‌ص قال: «المساجد سوق من اسواق‌الاخرة فمن دخلها کان من ضیف‌الله فجزاءه المغفرة و تحیّته الکرامـة، علیکم بالارتاع». قالوا یارسول‌الله وماالارتاع؟ قال: «الدعاءوالرغبةالی‌الله»، وعن **عثمان بن عفان**، قال: سمعت رسول‌الله‌ص یقول: «من‌بنی‌لله مسجداً بنی‌الله له مثله فی‌الجنّة».

«اجعلتم سقایة الحاج». این خطاب با **بنی هاشم بن عبدالمطلب** است، و «عمارة المسجد الحـرام» با **بنی‌عبدالدار** است، سقایة **بنی‌هاشم** داشتند و عمارة **بنی‌عبدالدار**. میگوید: آب‌دادن حاج از زمزم. وقیل: کانو یسقون الحاج‌الشّراب والعسل‌والسّویق والماء، شراب‌دادن حاج وسدانة **کعبه** می‌برابر کنید باایمان آنکس که ایمان آورد، یعنی ـ کایمان من آمن بالله؟ کقوله: «ولکنّ البرّ من آمن‌بالله» ای ـ ولکنّ البرّ برّ من آمن‌بالله.

«لایستوون عندالله» ـ میگوید برابر مکنید، که ایشان نزدیك خدا هر دو یکسان نه‌اند. روی عن **النعمان بن‌بشیر**: ان رجلاً قال: ماابالی ان‌لااعمل‌عملاً بعد الاسلام الّا ان اعمر **المسجدالحرام**، وقال‌الاخر: ما ابالی‌ان‌لا اعمل عملا بعدالاسلام الّا ان اسقی الحاج. وقال‌الاخر: الجهاد فی‌سبیل‌الله افضل ممّاقلتم، فرجز بهم **عمر**، فقال: لاترفعوا اصواتکم عند منبر رسول‌الله و ذلك یوم الجمعة. قال فصلّینا الجمعة و دخلنافیه فنزلت: «اجعلتم سقایةالحاج...» الایة. ودرشواذّ خوانده‌اند: «اجعلتم سقاة الحاج وعمرة المسجدالحرام»، یقال: ساقٍ و سُقاةٍ مثل قاضٍ وقضاةٍ، و عامرٍ وعمرةٍ مثل کافرٍ و کفرةٍ. میگوید: آب دهان حاج و خدمتکاران **کعبه** می‌برابر کنید با ایشان که ایمان آوردند بخدا وروز رستاخیز وجهاد کردند؟

«لایستوون عندالله والله لایهدی‌القوم الظالمین» لایرشدهم، «الذّین آمنوا وهاجروا...» آلایة. مشرکان **قریش** جهودان را گفتند: نحن سقاة و عمّار المسجدالحرام، افنحن افضل ام **محمد** و اصحابه؟ فقالت لهم‌الیهود عناداً للنّبی‌ص و للمسلمین: انتم افضل. فانزل‌الله تعالی: «الذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله» من الذّین افتخروا بعمارة البیت وسقی‌الحاج.

«واولئك هم الفائزون» الظافرون بالامانيّ .

« يبشّرهم » عامّة قرّآء بتشديد خوانند مگر **حمزه** کـه وی تنها بتخفیف خواند . يقال : بشّرته فابشروا ستبشر و بشّرته فتبشّر و البشارة بفتح البآءِ مصدر و بكسر البآء اسم يستعمل فى الخبر واستعماله فى الشّر مجاز، وقيل يستعمل فيها حقيقةً.
و بدان کـه در قرآن سه قوم را بشارت دادند بعذاب و عقوبت ، و ده قوم را بشارت داده‌اند بثواب ورحمت . امّا ایشانرا که بشارت داده‌اند بعذاب: يكى مشركانند چنانکه گفت : « بشّر الذّين كفروا بعذاب اليم » ؛ دیگر منافقان‌اند : « بشّر المنافقين بانّ لهم عذاباً اليماً » ؛ سدیگر قوم مانعان زكوة‌اند : « والذّين يكنزون الذّهب والفضّة ولا ينفقونها فى سبيل الله فبشّرهم بعذاب اليم » . امّا آن ده نفر که بشارت ایشان بکرامت ومثوبت است: مؤمنان‌اند چنانکه خدای گفت :« وبشّر المؤمنين بانّ لهم من الله فضلاً كبيراً » ،« وبشّر الّذين آمنوا انّ لهم قدم صدق » ؛ دوم محسنان‌اند :« وبشّر المحسنين »؛ سوم منیبان‌اند :« وانابوا الى الله ولهم البشرى » ؛ چهارم مخبتان‌اند : « وبشّر المخبتين » اى - المتواضعين؛ پنجم اولیاء و دوستان‌اند : « الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون » ، قوله « لهم البشرى فى الحيوة الدّنيا و فى الاخرة » ؛ ششم مستقیمان‌اند در راه حقّ : « انّ الّذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزّل عليهم الملائكة الاّ تخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنّة » ؛ هفتم مستمعان کلام حقّ‌اند: « فبشّر عبادى الّذين يستمعون القول فيتّبعون احسنه » ؛ هشتم متّقیان‌اند : « لتبشّر به المتّقين » ؛ نهم صابران‌اند : « و بشّر الصّابرين » ؛ دهم مجاهدان‌اند در سبیل خدا : « يبشّرهم ربّهم برحمة منه و رضوان » ـ دربن جهان ایشانرا خبر میدهد که در آن جهان چه ساخته ازبهر ایشان ، رحمت ورضوان ونعیم وجنان و کرامت جاودان . « خالدين فيها ابداً » دائماً سرمداً ، الابد، الدّهر المستقبل من غير آخر قطّ الماضى و جمع الابد آباد وابيد . يقال : لاافعل ابدا الابيد وابدا الاباد و ابدا الابدين . « انّ الله عنده اجر عظيم » لاينقطع .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و ان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم . . . » الآية . یك قول آنست که اینان اهل بدعت و اهواء اند که کتاب خدا وسنّت **مصطفى** واپس داشتند

و آنرا سست دیدند، وصواب دید رأی خویش و مستحسنات عقول فرا پیش داشتند و بچشم تعظیم در آن ننگرستند تااسیر تهمت و شبهت گشتند، نه اعتقاد بر بصیرت دارند نه‌سخن بربیّنت نه‌طریق کتاب و سنّت ، راست چون درختی که بیخش بدعت ، ساقش ضلالت ، شاخش لعنت ، بر کش عقوبت، شکوفه‌اش ندامت ، میوه‌اش حسرت ، فرمان است از درگاه عزّت بحکم این آیت : « فقاتلوا ائمة‌الکفر ». این درخت ازبیخ برآرید و اصل این شاخها ببرید ، امامان کفر و بدعت را زینهار مدهید و ازایشان هرگزایمن مباشیدکه ایشان دزدان‌اند وشما پاسبان . دزد پاسبان‌را کی دوست دارد و از وی کی ایمن‌باشد ؟! ائمة الکفر باین قول‌که‌گفتیم **بشرالمریسی** است بادین‌تلبیسی و طریق ابلیسی، شیطان‌الطّاق آن زراق باتفاق **بُسر** بود واوکه قرآنرا مخلوق ، گفت ، برای و مراد **جعددرهم** که فردا در دوزخ با **فرعون** خواهد بودبهم ؛ **غیلان** قدری که وی زنده کرده است دین‌گوری ؛ **جهم‌صفوان** که دردین بوی اقتدا کردن نتوان . این مبتدعان و پیشروان کفر و ضلالت در آخر عهد صحابه پدید آمدند و فتنها دردین آشکارا کردند و روی از منهج راستی برتافتند تارب ّ العزّة قومی را از پیش‌روان اهل‌سنّت برایشان مسلّط کرد . چون **عبدالله‌بن‌عمر** و **عبدالله‌بن‌عباس** و مانند ایشان تا آن بدعتها نفی‌کردند و بتیغ **کتاب و سنت** بیخ جدال و بدعت ببریدند و متون احادیث‌پیغامبر(ص)بسلاسل‌اسناد مقیّد داشتند و حقّ از باطل جدا کردند وفرزندان خودرا وصیّت کردندکه برایشان سلام‌مکنید وچون بمیرند برایشان نماز مکنید . **پیران طریقت** گفته‌اند : گناه اهل سنّت بعفو نزدیکتر است از طاعت مبتدع بقبول .

« قاتلوهم یعذّبهم‌الله‌بایدیکم ویخزهم و ینصرکم علیهم ». سماع‌نصرت بارقتال برایشان سبك کرد و وعدهٔ ظفر کار خطرناك بر ایشان خوش کرد . اینست سنّت خداوند جل جلاله که برهرتکلیفی تخفیفی داشته وبا هرعسری یسری روان کرد .

« ویشف صدورقوم مؤمنین » هر کسی را باندازهٔ بیماری وی شفا داد، یکی بیمار از کید شیطان، شفاءِ وی در قهر دشمن است ؛ یکی بیمار از شهوت نفس ، شفاءِ وی درقهر نفس ؛ یکی بیمار از تاریکی دل ، شفاءِ وی در نور معرفت است ؛ یکی بیمار

از محبّت، شفاءِ وی در مشاهـده است. **جعفربن‌محمد** ازاینجا گفته است: « لبعضهم شفاءالمعرفة و الصفا، و لبعضهم شفاء التّسليم والرضا، و لبعضهم شفاء التوبة والوفا و لبعضهم شفاء المشاهدة واللّقا.

« ام حسبتم ان تتر كوا... » الآیة، من ظنّ انه یقنع منه بالـدّعوی دون التحقیق بالمعنی فهو علی غلط من حسابه. کار حقیقت معنی دارد نه صورت دعوی، همواره مال اندر دست منکر باشد وباد اندر دست مدعی، وبحکم شرع منکررا قول قول است ومدعی اگر بیّنت‌ندارد قولش هذیان، دنیای خسیس بدعوی نتوان‌یافت، حقیقت حق بدعوی کی‌توان یافت، آنچه زیر حکم مخلوق درآید بدعوی حاصل نیاید، پس آنچه خود در حکم مخلوق نیاید بدعوی کی حاصل آید.

**پیرطریقت** گفت: الٰهی! اگر این آه از ما دعوی است سزای‌آنی، ور لاف است بجای آنی، ورصدق‌است وفای‌آنی؛ الٰهی! اگر دعوی است سخن راست‌است، ور لاف است ناز راست است، ورصدق است کار راست‌است، اردعوی‌است نه بیداد است ور لاف است ازآن است کـه دل شاد است، ورصدق است ازتاوان آزاد است؛ الٰهی! تودانی که کدام است، اگر دعوی بر کرم عرض کنی نازمرا ضرورت است.

قوله: « وما كان للمشركين ان يعمروا مساجدالله » عمارت مسجد درعبادت متعبّدان است واخلاص مخلصان، ومشرك نه درشمار متعبّدان‌است نه درغمار مخلصان، عمارت مسجد کار مؤمنانست وعادت ایشان. خدای‌میگوید: « انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الآخر ». و گفته‌اند مساجد اعضاءِ بنده است کـه بوقت سجود بر زمین نهاد، وعمارتش آنست که آنرا بادب شرع دارند وبزیور حرمت بیارایند، و هـرگز پیش مخلوق از بهر دنیا برزمین ننهند وجز خدایرا جل جلالـه استحقاق سجود ندانند.

**پیرطریقت** گفت: الهی! از سه چیز که دارم دریکی نگاه کن: اول سجودی که جز ترا ازدل‌نخاست؛ دیگر تصدیقی که هرچه گفتی گفتم که راست؛ سه‌دیگر چون باذ کرم خاست دل وجان جز ترا نخواست.

آنگه ازسرانجام کار مؤمنان‌ودرجات ثواب‌مخلصان خبرداد، گفت: « يبشّرهم

ربهم برحمةٍ منه و رضوانٍ وجنّات». بشارت بردو قسم است : یکی بواسطهٔ ملك در آخر عهد دنیا که بنده روی بآخرت نهد بشارت دهد که : « الّاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون »؛ یکی بیواسطهٔ قول ملك جلّ جلاله درانجمن قیامت بوقت محاسبت « یبشّرهم ربهم برحمة منه »؛یکی رابشارت بود بنعمت جنّت؛ یکی را بشارت بود بدوام مشاهدت وراز ولی نعمت وشتان ماهما ، و یقال : یبشّر العاصی[بالرّحمة ویبشر المطیع بالرضوان ویبشّر کافةالمؤمنین بالجنات فقدم العاصی [1]] بالذکر لالتقدیم العصاة علی المطیعین لکن لضعفهم والضعیف اولی بالرفق من القوی؛ ویقال : « یبشّرهم ربهم برحمة منه » ، عرفهم انهم لم یصلوا الی ماوصلوا من الدرجات بسعیهم و طاعتهم ولکن برحمة و صلوا الی طاعتهم لا بطاعتهم و صلوا الی نعمتهم . قال رسول‌الله (ص) « ما منکم من احدٍ ینجیه عمله » قالوا : ولا انت یا رسول‌الله ؟ قال: « ولاانا الّا ان یتغمّدنی الله برحمته » ، والله هوالغفور الرحیم .

## ٣ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یاایّها‌الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید ، « **لاتتّخذوا آباءکم‌واخوانکم اولیاء** » پدران خویش و برادران خویش بدوستی مگیرید ، « **ان استحبّوا الکفر علی‌الایمان** » اگر ایشان می دوست دارند که کفر بگزینند برایمان ، « **و من یتولهم منکم** » وهرکه ایشانرا بپذیرد بدل وبدوست‌گیرد ازشما که‌مؤمنان‌اید ، « **فاولئك‌هم‌الظالمون** .(٢٣) » از بیداد گران است [ومشرکان] هم چون ایشان .

« **قل** » [پیغامبر من]گوی ، «**ان کان آباؤکم وابناءکم**» اگر چنان است که پدران شما و پسران شما ، « **واخوانکم وازواجکم** » و برادران شما وجفتان شما ، « **وعشیرتکم** » وخویشاوندان شما ، « **واموال اقترفتموها** » ومالهای گرد کردهٔ شما ، « **و تجارة تخشون کسادها** » و بضاعتی که دارید تجارت راکه درآن ازکاسدی میترسید ، « **ومساکن ترضونها** » و مسکنهای ساخته که پسندید ، « **احبّ الیکم** » اگر چنان‌است‌که این همه‌دوست‌تر است‌بشما ، « **من‌الله ورسوله**»

(١) منحصر به نسخه الف است .

از خدا و رسول وی ، « **وجهاد فی سبیله** » و کوشیدن با دشمن وی از بهر وی ، « **فتربصوا** » چشم‌میدارید ، « **حتی یأتی‌الله بامره** » تا آنکه که‌خدای کارخویش آرد وفرمان خویش بسر شما ، « **والله‌لایهدی‌القوم‌الفاسقین** . (۲٤) » وخدای پیش‌برنده وراه نمای کار فاسقان نیست .

« **لقد نصرکم‌الله** » نهمار یاری کرد خدای شمارا ، **فی مواطن کثیرة** » در جایگاهها فراوان ، « **ویوم‌حنین اذاعجبتکم کثرتکم** » روز حنین خوش آمد شما را اول انبوهی شمارا ، « **فلم تغن عنکم شیئاً** » آن انبوهی شمارا سود نداشت وبکار نیامد ، « **وضاقت علیکم الارض** » وتنگ گشت برشما زمین ازتنگ دلی وتنگ کاری ، « **بمارحبت** » زمین بدان فراخی ، « **ثمّ ولّیتم‌مدبرین** . (۲۵) » آنکه بر گشتید بهزیمت پشت بداده .

« **ثم انزل‌الله سکینته** » آنکه فرو فرستاد خـدای آرام آشنائی خویش ، « **علی رسوله وعلی المؤمنین** » بررسول خویش وبرگرویدگان ، « **وانزل جنوداً لم تروها** » وفروفرستاد سپاهی‌ازفریشتگان شما نمیدیدید ، « **وعذّب الّذین کفروا** و عذاب کرد کافرانرا ، « **وذلك جزآء الکافرین** . (۲٦) » و خود آن بود سزای کافران .

« **ثم‌یتوب‌الله من بعدذلك** » وپس‌از آن توبه میدهد خدای ، « **علی من‌یشاء** » آنرا که میخواهد از ایشان ، « **والله غفور رحیم** . (۲۷) » و خدای آمرز کاریست مهربان .

« **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید ، « **انّما المشرکون نجس** » مشرکان‌پلیدند ، « **فلایقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا** » مبادا که درمسجد حـرام آیند بعدازین سال ، « **وان خفتم عیلة** » و اگر می ترسید از درویشی ، « **فسوف یغنیکم‌الله من فضله ان شاء** » مگر که خدای شما را بی نیاز کند بفضل خویش اگرخواهد ، « **ان الله علیم حکیم** . (۲۸) » که‌خدای دانائیست راست دان .

« **قاتلوا الّذین لایؤمنون بالله ولاباليوم الاخر** » کشتن کنید باایشان که بنمی‌گروند بیکتائی خداوندوبروز رستاخیز ، « **ولایحرّمون ما حرّم‌الله ورسوله** »

و حرام نمیدارند آنچه حرام کرد خدای و رسول او ، « **ولایدینون دین الحق** » و دین اسلام نمیدارند و نمی پذیرند ، « **من الّذین اوتوا الکتاب** » از اهل کتاب از جهودان و ترسایان و صابیان ، « **حتی یؤتوا الجزیة عن ید** » تا آنکه که گزیت دهند از دست خود نقد ، « **وهم صاغرون** .(۲۹) » وایشان خوار وکم آمده .

« **وقالت الیهود** » جهودان گفتند ، « **عزیر بن اللّه** » که عزیر پسر خداست ، « **وقالت النصاری** » ترسایان گفتند ، « **المسیح بن اللّه** » که مسیح پسر اوست ، « **ذلك قولهم بافواههم** » این چیز آنست که بزبان میگویند ، « **یضاهؤن** » راست برابر دارند و هم سخن ، « **قول الّذین کفروا من قبل** » با کوران که پیش ازیشان بودند ، « **قاتلهم اللّه** » لعنت باداز خدای برایشان ، « **انی یؤفکون** .(۳۰) » چون می بر گردانند ایشان را جهودان را ازحقّ .

« **اتّخذوا احبارهم** » جهودان گرفتند دانشمندان خویش را ، «**و رهبانهم** و ترسایان راهبان خویش را ، «**ارباباً من دون اللّه** » ایشانرا بخدائی گرفتند فرود از خدای ، « **والمسیح بن مریم** » و عیسی مریم را هم چنین ، «**وما امروا** » و نه فرمودند ایشانرا ، «**الّا لیعبدوا الهاً واحداً**» مگر که خدای پرستند یگانهٔ یکتا ، « **لااله الّاهو** » نیست خدائی جزاو ، « **سبحانه عمّا یشرکون** .(۳۱) » پاکی ویرا از آنچه انبازباوی میخوانند .

«**یریدون** » میخواهند ، «**لیطفئوا نور اللّه** » که نورخدای وچراغ اوبکشند ، «**بافواههم**» بباددهنهای خویش ، « **یأبی اللّه** » وابامیکند خدای ، «**الّا ان یتمّ نوره**» مگر تمام کند نورخود وافروخته داردچراغ ، « **ولو کره الکافرون** .(۳۲) » وهرچند دشوار آید کافرانرا .

« **هو الّذی ارسل رسوله بالهدی** » او آنست که بفرستاد رسول خویش را **محمد** براه نمونی ، « **ودین الحقّ** » و دین راست ، « **لیظهره** » آنرا تا آن را زبردارد و پیروز آرد ، « **علی الدّین کلّه** » بر همهٔ دینهای دیگر ، « **ولو کره المشرکون** .(۳۳) » وهرچند که دشوارآید مشرکانرا .

# النوبة الثانيه

قوله تعالى : « يا ايّها الّذين آمنوا لاتتّخذوا آباء كم » ـ اين آيت در شأن قومى آمد كه بهجرت آمده بودند و موالاة داشتند با برادران به مكه در دارالشرك و ايشان دست مى افكندند و درخبرها ايشان مى گرائيدند ، ربّ العالمين ايشانرا از آن نهى كرد و ايشان را بيم داد ، گفت : «ومن يتولّهم منكم» يا معشر المسلمين بعد نزول هـذه الاية ، « فاولئك هم الظّالمون » اى ـ من يتولّى المشرك فهو مشرك لانّه رضى بشركه. وقومى از مسلمانان در مكه بماندند، از بهرعيال خويش وپيوند كه داشتند هجرت نكردند و مى گفتند : اگر ما يكبارگى از فرزندان وخويشان خود ببريم صنايع و اسباب ما خراب شود و مالى كه بكسب بدست آورده‌ايم ضايع شود و فرزندان و كودكان ضعيف و بيكس بمانند ، در شأن ايشان اين آيت آمد : « قل ان كان آباؤكم وابناؤكم و اخوانكم و ازواجكم و عشيرتكم » . قرائت بوبكر از عاصم «وعشيراتكم» بالف است ، و اقتراف اكتساب است :

«واموال اقترفتموها» اى ـ اكتسبتموها» به مكه «وتجارة تخشون كسادها» ان يبقى عليكم فلاينفق، و گفته‌اند : «وتجارة تخشون كسادها» يعنى البنات الايامى اذا كسدن عند آبائهن ولم يخطبن .

«ومساكن ترضونها» ومنازل تعجبكم الاقامة بها، «احبّ اليكم» ان تهاجروا الى الله والى رسوله بالمدينة .

«فتربّصوا» اى ـ توقّعوا وانتظروا «حتّى يأتى الله بامره» ـ اين برسبيل وعيد گفت . يعنى ـ كه اگر آن همه دوستر ميداريد ازهجرت به مدينه از بهرخداى ورسول صبر كنيد ومنتظر فرمان خداى باشيد، يعنى ـ عذاب اين جهانى وهو القتل ، ياعقاب آن جهانى. و گفته‌اند : امر اينجا فتح مكه است ، بتهديد باايشان ميگويد: «فتربّصوا» مقيمين بمكّة « حتّى يأتى الله » بفتح مكّة فيسقط فرض الهجرة . « والله لايهدى القوم الفاسقين» تهديد لهاؤلاء بحرمان الهداية .

«لقد نصركم الله فى مواطن كثيرة» ـ فى الخبر انّ المواطن الكثيرة التى نصر الله فيها النّبى و المؤمنين ثمانون موطناً . الوطن والموطن ـ مكان الاقامة . «ويوم حنين»

یعنی و نصر کم فی یوم حنین . گفته اند : **حنین** و **اوطاس** و **هوازن** هر سه نام غزاست ، **هوازن** نام قبیله و **حنین** و **اوطاس** نام جایگاه . **حنین** و ادیی است میان **مکه** و **طائف** ، وقصه آنست : چون **مکه** گشاده شد ومکیان مسلمان شدند، دوقبیله بماند ازعرب که ایشان‌را قوّتی‌وشوکتی عظیم‌بود ، مردان‌مبارزجنگی ،یکی **هوازن** ودیگر **ثقیف** . ایشان بایکدیگربیعت کردند وباهم‌افتادند چهارهزارمرد مقاتل ، و امیر **هوازن** ، **مالك عوف** بود ، امیر **ثقیف** ، **کنانة بن عمرو** ، خبر برسول خدا آمد که ایشان سازجنگ میکنند وحربها تدبیرمیسازند ، رسول‌اسباب حرب بساخت وبا دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد ، ده هزار **مهاجر** و **انصار** و دوهزار که از **مکه** باوی برخاستند ، آمدند تا بوادی **حنین** ، مردی گفت : از جملهٔ مسلمانان نام وی **سلمةبن‌سلامه** چون لشکر اسلام فراوان دید وانبوه : والله یا رسول‌الله لانغلب‌الیوم من کثرة . رسول خدا را ازآن نه‌خوش آمد و اندوهگن شد و گفت : ما را امروز محنت وابتلا رسد ازین کلمت، اعتماد کرد برسپاه فراوان تا خود چه پیش آید. هردو لشکر بهم رسیدند مشرکان نیامهای شمشیر همه بشکستند و چهار هزار مرد مبارز شمشیر کشیده بیکبار حمله بردند ولشکر اسلام چنان هرگز ندیده بودند بترسیدند و بهزیمت پشت بدادند، و با رسول‌خدا نماند ازآن لشکرمگر سیصد مرد ، و به‌یك روایت باوی نماند هیچ کس مگر **عباس بن عبدالمطلب** و **بوسفیان بن الحرب** ، و **عباس** مردی بلند آواز بود . رسول گفت : یا **عباس** ! یاران را بخوان . **عباس** گفت : یا عبادالله ! یـا اهل القرآن ! یا اصحاب **الشجرة** یا اصحاب **سورةالبقرة** و **آل‌عمران** ! یا اصحاب بیعة الرّضوان ! وگفته‌اند رسول خدا نیـز میگفت : یا معشر المهاجرین ! الیّ یا معشرالانصار ! الیّ ، این‌اصحاب الصفة ! این اصحاب سورةالبقرة. مسلمانان چون آواز رسول شنیدند و آواز **عباس** ، بیکبار باز گشتند و نزدیك **مصطفی** آمدند . رسول خدا گفت: هذا حین حمی الوطیس . ودرخبراست که مشتی خاك و سنگ ریزه برداشت و برروی ایشان انداخت گفت : شاهت الوجوه انهزموا و ربّ الکعبه . وربالعزّة در آن حال سکینه فرو فرستاد بدلهای مؤمنان ، آرامی

وسکونی وامنی بعداز خوف وبیم بدل ایشان فروآمد و قوی دل شدند و بر کافران حمله بردند. ربّ العالمین مدد فرستاد از آسمان پنج هزار فریشته با قدهای بلند وجامهای سفید براسبهای ابلق. کافران چون ایشان را بدیدند بترسیدند و بهزیمت شدند و مسلمانان برپی ایشان رفتند و بسیار از ایشان کشته شدند، **مالك بن عوف** را بگرفتند وپیش رسول‌خدا آوردند. رسول گفت: یا **مالك** اِمّا الایمان و اِمّا السّیف؟ **مالك** گفت: امّا اسلام نیارم و اگر بکشی مردی عظیم کشته باشی ورفدا خواهی مال عظیم یابی. آنگه گفت: یا **محمد**! کجااند آن مردان بلند بالای سفید جامه براسبهای ابلق که بنزدیك تو بودند؟ ایشان ما را بهزیمت کردند نه‌شما. رسول‌خدا گفت: تلك الملئكة ارسلها ربّی لنصرتی. اینست که رب العالمین گفت: «ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بمارحبت» برحبها وسعتها. و البآء للحال ای ــ رحبته، والمعنی ــ لم تجدوا موضعاً لفرارکم عن اعدائکم.

«ثمّ ولیّتم مدبرین» ای ــ ولیّتم الکفّار ظهورکم مدبرین. عن النبی ص: منهزمین. قال الزّهری: بلغنی انّ شیبة بن عثمان، قال: استدبرت رسول‌الله یوم‌حنین وانا اریدان اقتله بطلحة بن عثمان وعثمان بن طلحة و کاناقد قتلا یوم احد فاطلع الله رسوله علی مافی نفسی فالتفت الیّ و ضرب فی صدری وقال: اعیذك بالله یا شیبة، فارعدت فرائصی فنظرت الیه و هواحبّ الیّ من سمعی و بصری و قلت: اشهد انّك رسول‌الله و انّ الله اطلعك علی مافی نفسی.

«ثمّ انزل‌الله سکینته» وامنه ورحمته و طمأنینه، وقیل: وقاره فآمنوا وسکنت قلوبهم بعدالخوف.

«وانزل جنوداً لم تروها» یعنی ــ الملئكة و کانوا خمسة آلاف لم تروها باعینکم.

«وعذّب الّذین کفروا» بالخوف والقتل والاسر.

«وذلك جزاء الکافرین» ای ــ ما فعل بهم جزائهم فی الدّنیا.

«ثمّ یتوب‌الله من بعد ذلك علی من یشاء» وهم الّذین اسلموا منهم بعدذلك.

«والله غفور رحیم» بمن آمن.

«یا ایّها الّذین آمنوا انّما المشرکون نجس» فاجتنبوهم کما یجتنب الانجاس. حسن گفت: نجس العین‌اند، مصافحت ایشان دست شستن واجب کند. قتاده گفت: نجاست ایشان آنست که نه از جنابت غسل کنند نه ازحدث وضو. نجس مصدراست و نجس اسم و نِجس موافقت رجس، یقال: رجس نجس.

«فلا یقربوا المسجد» مسجد گفت ومراد همهٔ حرم‌است. حرام کرد برمشرکان که درحرم شوند یا حج کنند پس فتح مکه، معنی آنست که مؤمنان را نگذارند پس ازین که درحرم شوند نه‌استیطان را نه سفارت و زیارت را نه‌زنده و مرده فانّه ینبش قبره اذا امکن ویخرج.

«من بعد عامهم هذا». قیل - هو سنة تسع. و قیل - سنة برائة وهی سنة عشر وهی سنة حجة الوداع. جابربن عبدالله گفت: لایقربه مشرك الاّ عند رجل من المسلمین او رجل یؤدّی الجزیه. وفی وقوع اسم المسجد علی الحرام دلیل علی انّه قبلة لاهل القبلة وسعه لهم فی التّوجه الیه اذا ارادوا الکعبة کماجاء فی الخبر انّ البیت قبلة لاهل المسجد و المسجد قبلة لاهل الحرم والحرم قبلة لاهل الارض فی مشارقها و مغاربها.

«و ان خفتم عیلة» مشرکان چون این منع شنیدند گفتند: اکنون کاروانهای مکّه بازداریم تا از گرسنگی هلاك شوند، اهل مکه بترسیدند گفتند: الآن ینقطع المتاجر عنّا، فانزل الله تعالی:

«وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله» العائل الفقیر والجمع العیّل والعیلة الفقر، عال، درویش شد، أعال، عیال‌دارشد، «فسوف یغنیکم الله من فضله» بما تأخذون من الجزیة وتنالون من الغنیمة. و قیل: «من فضله» ای - من رزقه فمطرت البلاد و اخصبت و اسلم اهل جدة و صنعا وغیرهم فحملوا المیرة الی مکه و کفاهم الله ما کانوا یتخوّفون. و گفته‌اند که خدای تعالی وعده وفا کرد که بروز کارطعام ونعمت برایشان فراخ کرد چنانکه گفت: «یجبی الیه ثمرات کلّ شیء رزقاً من لدنّا»، امّا بمشیّت مقیّد کرد گفت: «من فضله ان شاء»، ازبهر آنکه نعمت سال بسال کمتر وسال بسال بیشتر و کس باشد که توانگر بود و کس باشد که درویش چنانکه خود خواهد روزی میرساند «یبسط الرّزق لمن یشآء و یقدر»، و قیل: هذا تعلیم بتعلیق

الامور بمشيّةالله . «انّ الله عليم» بما امر ، «حكيم» فيما قدّر .

«قاتلوا الّذين لا يؤمنون بالله ولاباليوم الاخر» ـ درقرآن آيتی نيست درفرمان بقتال جامع‌تر ازاين‌كه ميگويد : قتال كنيد باايشان كه باخدای ايمان نيارند چنانكه موحّدان ايمان آرند يعنی **اهل كتاب** ، **قريظه** و **نضير** وغير ايشان كه ايشان اقرار ميدادند كه خدای خالق‌است آفريدگار و كردگار، امّا اورا شريك و انباز ميگفتند وزن و فرزند و بآنچه سزای آن نيست صفت ميكردند و نبوّت **مصطفی محمد** نمی‌پذيرفتند ، پس اقرار ايشان بكار نيامد و آنرا ايمان نهادند ، «ولاباليوم الاخر» ونه بروز رستاخيز ايمان دارند چنانكه موحدان و مؤمنان ايمان دارند، وذلك بانهم لايقرّن بانّ اهل الجنّة ياكلون ويشربون فليس يقرّن باليوم الاخر .

«ولا يحرّمون ماحرّم الله ورسوله» من الخمر و لحم الخنزير .

« ولايدينون دين الحق » ای ـ لايدينون بدين الاسلام و هودين **محمد**ص النّاسخ لسائر الاديان . و المعنی ايمانهم غيرايمان اذلم يؤمنوا **بمحمد**ص ولم يتدينوا بدينه ، وقيل لايدينون دين الحقّ ای ـ لايطيعون طاعة الحقّ والحقّ هوالله عزّوجلّ. **دان** له ای ـ اطاع له ، وقيل: «لايدينون دين الحقّ » ای ـ لايعملون بمافی التورية والانجيل .

«من الّذين اوتوا الكتاب » من اليهود و النّصاری و من للتّبيين . ميگويد با ايشان كه بخدای وروز رستاخيز ايمان نياوردند و حرام را حلال كردند و فرمان خدای نبردند ازين **جهودان و ترسايان** قتال كنيد . «حتّی يعطوا الجزية عن يد» ـ اهل كتاب را در اعطاء جزيه مخصوص كرد ، اين دليل است كه هر كه را كتاب نيست وشبهت كتاب نيست ، جزيت ازوی نپذيرند و او را در كفر بنگذارند ، امّا **مجوس** به **اهل كتاب** ملحق‌اند در جزيت . لما روی **عبدالرحمن بن عوف** انّ النّبی‌ص قال : «سنّوا بهم سنّة اهل الكتاب» وروی انّ النّبی‌ص اخذ من **مجوس هجر** (۱)، وروی عن **علی**(ع) قال: «كان للمجوس علم يعلمونه و كتاب يدرسونه و انّ ملكهم سكر فوقع علی ابنته اواخته فاطلع عليه بعض اهل مملكته فجاؤا يقيمون عليه الحدّ وامتنع فرفع الكتاب من بين اظهرهم وذهب العلم من صدورهم» . امّا **سامره** ميگويند كه قومی‌اند

---

۱ ـ هجر (هَ جَ). شهريست نزديك مدينه (اقرب الموارد)

از **جهودان** و **صابیان** قومی‌اند از **ترسایان**، وحکم ایشان حکم **اهل کتاب** است و ایشان که تمسّك بصحف **شیث و ابراهیم وداود**(ع) کرده‌اند، علماورایشان مختلف‌اند قومی گفتند ملحق‌اند باهل کتاب، و قومی گفتند **بعبدة اوثان** ملحق‌اند، وقومی گفتند که از **عبده اوثان** جزیت پذیرند مگر که ازعرب باشند، فانّ العرب سیف الاسلام، وفی‌ذلك ما روی انّ النّبی‌ص صالح **عبدةالاوثان** علی‌العرب الّامن کان من العرب. امّا مذهب راست و قول درست آنست که **عرب** و **عجم** در آن یکسانند و جز از **اهل کتاب** جزیت نپذیرند، ایشان که پیش از مبعث **رسول**ص پدران ایشان برملّت **جهودان** و **ترسایان** بودند، امّا آنکه بعدازمبعث **مصطفی**ص جهود گشت یاترسا، یا گور، ازعبدهٔ اوثان‌است ازوی واعقاب‌وی الّاالاسلام نپذیرند یاقتل، وشرط آنست که جزیت از مرد بالغ آزادستانند مکلف، نه از زن نه‌از کودك، نه ازدیوانه و معتوه نه از مملوك فانّهم اتباع الرجال العقلاء، و اقلّه دینار. قال **رسول‌اللّه**ص **لمعاذ بن‌جبل**: «خذ من کلّ حالم دیناراً فی کلّ سنة» یعنی - فی آخرالحول. وروی انّ **عمر** اوجب علی من کان من‌اهل‌الذّهب اربعة دنانیر وعلی اهل‌الفضة اربعین درهماً. «حتّی‌یعطوا الجزیة عن‌ید» قیل: عن‌سلطانٍ وقوّة لکم علیهم وانعام منکم علیهم وللید السّلطان والنّعمة، وقیل: «عن ید» یعنی - عن - قهر و ذلٍ یعترفون انّ ایدی المسلمین فوق ایدیهم. و قیل: «عن یدٍ» - یعنی - یعطونها بایدیهم، یعطی کلّ رجل ماعلیه بیده لایرسله، یمشی بها کارهاً ولایجیٔ بهارا کباً، یعطیها وهو قائم، والّذی یأخذها منه جالس.

«وهم‌صاغرون» ذلیلون مقهورون. وقیل: یؤخذ بلحیته ثمّ یقبض منه. وقیل: یصفع ثمّ یؤخذ منه.

«و قالت‌الیهود عزیربن‌اللّه» این قومی از **جهودان** گفته‌اند نه همگان. **ابن‌جریح** گفت: خود یك‌مرد گفته است از این نام وی **فحاص**، وسبب آن بود که **بختنصر بابلی** نسختهای **تورات** بسوخته بود در مسجد **بیت‌المقدس** واز آن زمین نسخت نمانده بود، چون فرزندان **بنی‌اسرائیل** که مانده بود، پس کشتن پدران ایشان فرارسیدند به **تورات** محتاج بودند وآنرا نسخت نیافتند، خدای **تورات** را از

اول تا آخر دردل **عزیر** اوکنند. پس از آن که ویرا زنده کرده بود تا برایشان خواند، ایشان بشنیدند و نسخت کردند. قومی ازایشان گفتند: این **عزیر** پسر خداست، که مردم را توان چنین نیست.

«وقالت النّصاری المسیح ابن اللّٰه». این آن بود که خدای تعالی **عیسی** را بآسمان برد، **حواریان** و قوم **عیسی** که ویرا دریافته بودند و دیده، هیچ نماندند وفرزندان ایشان در رسیدند که **عیسی** را ندیده بودند امّا بوی ایمان داشتند. پس مردی جهود نام وی **بولس** با ایشان آمد و دین **ترسائی** گرفت تا ایشانرا بفریفت و دروغها نهاد درکار **عیسی** و دین ایشان برایشان شوریده کرد تا ایشان در شبهت افتادند، قومی گفتند: المسیح هواللّٰه. قومی گفتند: هوابن اللّٰه. قومی گفتند: ثالث ثلاثه. وشرح قصه آنست که: این **بولس** مردی بود دلاور، کینه‌ور، کافردل و میخواست که قوم **عیسی** بهم براو کنند و دین ایشان بر ایشان شوریده کند، و با **جهودان** میگفت: ان کان الحق مع **عیسی** فکفرنا وجحدنا والنّارمصیرنا فنحن مغبونون ان دخلوا الجنّة ودخلنا النّار». میگفت: غبنی عظیم باشد اگر فردا این قوم **عیسی** به **بهشت** روندو ما **بدوزخ**، ناچار من تدبیری سازم که ایشانرا از راه ببرم و ازاسلام بر گردانم، و کانوا علی دین الاسلام احدی وثمانین سنة بعدرفع **عیسی** یصلون الی القبلة ویصومون رمضان. پس این **بولس** اسبی داشت نیکو که بریشت آن جنگ کردی با ایشان، و قوم **عیسی** از قتل و طعن وی ایمن نبودندی، رفت و آن اسب را پی کرد و خاك برسرنهاد و گریستنی وزارئی عظیم درگرفت. ایشان گفتند چه‌رسیدترا درین‌وقت؟ گفت ندائی شنیدم از آسمان که ترا هرگز توبه نپذیرم مگر که ترسا شوی و دین **عیسی** گیری واکنون از دین جهودی توبه‌کردم، ایشان اورا در **کنیسه** فروآوردند و یك سال در خانه‌ئی نشست که از آن خانه بیرون نیامد تا کتاب **انجیل** بخواند و بیاموخت، پس بیرون آمد و گفت ندائی از آسمان شنیدم که: انّ اللّٰه قبل توبتك. ایشان اورا بدوست گرفتند، پیشرو خود ساختند و بوی اقتدا کردند. برخاست‌وبه **بیت‌المقدس** رفت و آنجا خلیفه‌ای بگماشت نام وی **نسطور** و درو می‌آموخت که **عیسی** و **مریم** و **اله** هرسه بهم خدا اند. پس از آنجا بروم رفت وآنجا نیز خلیفه‌ئی

بگماشت نام وی **یعقوب**، و لاهوت و ناسوت او را درآموخت، یعنی که لاهوت بت‌خدای بناسوت بت‌خدای **عیسی** فرو آمد تا پسر وی شد. پس یکی دیگر را دعوت کرد و اورا خلیفت خود خواند نام وی **ملکا**، و در وی آموخت که انّ الاله لم یزل ولا یزال **عیسی**. پس ایشانرا هرسه بجای خود ممکن کرد و بهریکی چنان نمود که او بهینه است و مهتر همگان. وباهریکی گفت من **عیسی** را بخواب دیدم که من ازتو خشنودم، اکنون خویشتن را بدین سبب قربان میکنم که وی از من خشنود شد. تو همه را دعوت کن و برملّت و نحلت خویش چنانکه گفتم جمع کن که من رفتم. این سخن با هریکی از آن سه خلیفت بگفت وخویشتن را بکشت. پس ایشان هریکی طایفه‌ئی را جمع کردند و بر آن گفتار وعقیدهٔ خویش بماندند وپیوسته میان این هرسه فرقت اختلاف بودی و جنگ وقتال الی یومنا هذا، وامروز **ترسایان** بر آن سه فرقت‌اند.

«عزیرٌ ابن» بتنوین قرائت **عاصم** و **کسائی** و **یعقوب** است، باقی بی‌تنوین خوانند و اثبات تنوین پسندیده تر است و اختیار **بوعبیده** و **بوحاتم** است لانّه اسم خفیف فوجهه ان ینصرف وان کان اعجمیّاً ولانّه لیس بمنسوب الی ابیه و انّما تحذف العرب النّون من هذا الاسم اذا کان منسوباً الی ابیه کقولهم: هذا **زید بن عبدالله**، فحذفت النّون لکثرة هذا الکلام، فاذا نسبوا الی غیرابیه نوّنوا فقالوا: هذا زید ابن اخینا، و هذا زید ابن الامیر و علی قرائة من قراء بغیر التّنوین فلذلك ولالتقاء السّاکنین سکون التّنوین و سکون الباء فی قوله: عزیز ابن الله

«ذلك قولهم بافواههم»، قال قائل: کلّ قول بالفم فماالفائدة فی قوله: «بافواههم»؟ قال الزّجاج: معناه انّه لیس فیه برهان ولا بیان انّما هو قول بالفم لامعنی تحته صحیح لانّهم معترفون بانّ الله لم یتّخذ صاحبة فکیف یزعمون انّ له ولداً؟! انّما هو تکذیب و قول فقط. والافواه - جمیع الفوه حذف الهاء من آخره و قلب الواو میماً فصار فماً.

«یضاهون» بی همزه قرآئت عامّه است من ضاهیت. **عاصم** بکسر - ها - خواند و همزه، من ضاهأت، والضّهیاء - المرأة الممسوحة الثّدی المستویة الصّدر. یضاهون ای - یشبهون ویشاکلون.

« قول الّذین کفروا من قبل » میگوید : این سخن اینـان نیك مانده است بسخن کافران که پیشوا بودند از مشرکان **مکه** که می گفتند: اللات والعزّی ومنات بنات‌الله . و گفته‌اند نیك ماند سخن ترسایان که گفتند : **المسیح بن‌الله** . بسخن **جهودان** نیز گفتند : **عزیربن الله** ، وقیل ـ ضاهی خلفهم سلفهم .

« قاتلهم‌الله » ای ـ لعنهم واهلکم ، و کلّ شیٔ فی القرآن قتل ای ـ لعن . وقیل: هذا تعلیم ای ـ قولوا قاتلهم‌الله .

« انّی یوفکون » یصرفون عن‌الحقّ الی‌الباطل ، وقیل : « یوفکون » یکذبون.

« اتخذوا احبارهم » یعنی علمآئهم وهم بنو **هرون** ، « ورهبانهم » جمع راهب کفارس وفرسان وهم اصحاب **الصوامع** مشتقّ من‌الرهبة و مصدره الرّهبانیّة . « ارباباً » ای ـ آلهةً « من دون‌الله » یعنی ـ اطاعوهم فی معاصی‌الله . **عدی‌بن حاتم** گفت : **رسول خدا** بر آئة میخواند باین آیت رسید . گفتم یارسول‌الله ! انّهم لم یکونوا یعبدون من دون‌الله . قال : اجل و لکن کانوا اذا احلّوا الهم‌الحرام استحلوه و اذا حرّموا علیهم الحرام حرّموه فتلك عبادتهم . وقیل ـ کانوا یامرونهم بالسجود لهم و**المسیح بن مریم** عطف علی احبارهم ورهبانهم .

« وما امروا » ای ـ ما امر **عیسی**ع « الاّ لیعبدوا آلها ، واحداً » وقیل ـ معناه **المسیح بن مریم** اتخذوه رباً و ما امروا فی **التوریة** و **الانجیل** « الاّ لیعبدوا آلها واحداً » و هوالّذی لا اله غیره سبحانه عمّا یشرکون » تنزیهاً لـه عن ان یکون له شریك .

« یریدون ان یطفئوا » یخمدوا نورالله دین‌الاسلام والقرآن وبیان صفة **محمد**ص ، « بافواههم » بشرکهم و کذبهم و خصّ الفم دون اللسّان لانّ الاطفاء بالشّفة یکون .

« ویابی‌الله » لایرضی ولایترك « الاّ ان یتّم نوره » باعلاء کلمة‌الله و اعزاز دینه ، « ولو کره الکافرون » ذلك

« هوالّذی ارسل رسوله » **محمداً** « بالهدی » بالقرآن والایمان « ودین‌الحقّ » الاسلام لیظهرالله دینه ای ـ لیعلبه علی سائر الادیان فلایبقی دین‌الاظهرعلیه‌الاسلام وسیکون ذلك ولم‌یمکن بعد ولاتقوم الساعة حتّی یکون ذلك . روی عن **ابی سعید** ،

قال: ذكر **رسول‌الله** بلاء يصيب هذه الامة حتّى لايجد الرجل ملجأً يلجأ اليه من الظلم فيبعث الله رجلا من عترتي و اهل بيتي فيملاء به الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً يرضى عنه ساكن السماءِ وساكن الارض لاتدع السماء من قطرها شيئاً الاصبته مدراراً ولا تدع الارض من بناتها شيأً الا اخرجه حتى يتمنّى احياء الاموات يعيش في ذلك سبع سنين اوتسع سنين. و عن **عايشة** قالت قال **النبيّ**: لايذهب اللّيل والنّهار حتى يعبد **اللات و العزى** فقلت يا رسول‌الله ان كنت لاظن حين انزل الله «هو الذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كلـه ولو كره المشركون» ان يكون ذلك تامّاً. قال: انّه سيكون من ذلك ماشاءالله ثم يبعث‌الله ريحاً طيبة فيتوفى كل من كان في قلبه مثقال حبّة من خردل من ايمان فيبقى من لاخير فيه فيرجعون الى دين آبائهم. وعن **المقداد بن الاسود**، قال: سمعت **رسول‌الله** يقول: لايبقى على وجه الارض بيت من مدر ولاوبر الاادخله الله كلمة الاسلام: وقيل ـ «ليظهره على الدين كلّه» عند نزول **عيسى**. قال رسول الله لينزلن **ابن مريم** حكماً عادلا فليكسرنّ الصليب وليقتلن الخنزير وليدفعن الجزية و ليذهبن الشحناء والتّباغض والتّحاسد وليدعون الى المال فلايقبله احد. وقال **ابن عباس**: يظهر الله نبيّه على امر الدّين كلّه فيعطيه ايّاه كلّه ولايخفى عليه شيأً منه وكان **المشركون واليهود** يكرهون ذلك.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: «يا ايّها الّذين آمنوا لاتتخذوا اباءكم و اخوانكم...» الايـة ـ علامة الصدق في التّوحيد قطع العلاقات و مفارقة العادات وهجران المعارف والاكتفاء بالله على دوام الحالات. هر كه حلقهٔ انقياد شرع در گوش فرمان كند به **بهشت** رسد هر كه ديدهٔ حرص بناوك فقروفاقة بدوزد از **دوزخ** برهد، هر كه صفات خود قربان مهر ازل كند اسرار علوم حقيقت از دل وى سر برزند، هر كه **يعقوب** وار در **بيت الاحزان** عشق نشيند. و از علايق و خلايق ببرّد بصحبت مولى رسد. ازخداوندان همّت يكى **خليل** بود، **ابراهيم** در بدايت كار دنيـا را بر مثال ستاره پيش ديدهٔ وى درآوردند، پس عقبى بينى اندرصورت ماه جمال خود برديدهٔ خلّت وى جلوه كرد

پس نفس امّاره و مهر **اسمعیل** بحکم بعضیّت برصفت آفتاب خود را بدو نمود. **خلیل** درنگرست بر هیچ چیز از موجودات آثار عزّ فقر و نشان ازل ندید گفت: نخواهم «لااحب الافلین» همی بیکبار از کل کون اعراض کرد دنیا بداد ودل ازفرزند برداشت ونفس خودرا بآتش **نمرود** سپرد گفت: «فانهم عدولی الّا رب العالمین». هر که خواهد که درکوی موافقت بربساط محبّت منزل کند مرکب علاقت را یکبارگی پی کند. **پیر طریقت** از اینجا گفته: کوی دست علاقت از دامن حقیقت کسی رهان شود تا خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود و زیادت بی کران شود ودل و جان هرسه بدوست نگران شود. **احمد یحیی دمشقی** روزی پیش پدر ومادر نشسته بود، گفتند، یا **احمد**! ازپیش ما برخیز وهر کجا خواهی رو وماترا در کارخدا کردیم. **احمد** آب حسرت دردیده بگردانید برپای خاست روی سوی قبله کرد، گفت: الٓهی تا کنون پدری ومادری داشتم اکنون جزتو ندارم ازشهر **دمشق** بدرآمد، روی بجانب **کعبه** نهاد وآنجا مقیم شد تا بیست وچهار موقف دریافت، بعدازآن خواست تا قصد زیارت پدر و مادر کند بشهر **دمشق** بازآمد بدر سرای رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که: من علی الباب؟ قال انا **احمد**. مادر گفت: ما را فرزندی بود او را در کارخدا کردیم، **احمد ومحمد** را باما چه کار. وحکایت **ابرهیم ادهم** معروفست که آن فرزند وی آرزوی دیدار پدر کرد، از **بلخ** برخاست وبحج شد چون **بموسم** رسید **ابراهیم** اورا دید ازو بر گشت و بگوشهٔ بازشد بسیار بگریست وآنگه گفت:

هجرت الخلق طراً فی هواکا وایتمت الولید لکی اراکا.

«قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم» الی قوله «احبّ الیکم من الله ورسوله». **مصطفی** گفت: لایؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من والده وولده والناس اجمعین، وقال ص: ثلث من کنّ فیه وجد حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احبّ الیه من سواهما ومن احبّ عبدالا لحبّه الاّ لله و من یکره ان یعود الی الکفر بعد اذانقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النّار. هر که عیال و فرزند خویش و پیوند و مال وضیاع و اسباب از خدای و رسول دوست‌تر دارد بهرهٔ وی از مسلمانی جز نامی نیست و از حقیقت ایمان اورا بوئی نیست، مسکین آنکس که عمری بسر آورد واورا ازین حدیث بوئی نه.

ترا از دریا گمان چیست که ترا جوئی نه. **عبدالرحمن بن ابی‌بکر** روز **احزاب** بیرون آمد در صف کافران باستاد و هنوز در اسلام نیامده بود مبارز خواست **ابوبکر** بیرون آمد برعزم آن که باوی جنك کند، **عبدالرحمن** چون روی پدردید برگشت وروی بر گردانید. و از بهرحشمت **ابوبکر** کس از یاران وی بیرون نشد. **ابوبکر** را گفتند اگر پسرت حرب کردی توچه‌خواستی کرد. گفت: بان خدائی که **محمد** را براستی بخلق فرستاد که برنگشتمی تا او مرا بکشتی یا من اورا بکشتمی.

«لقد نصر کم‌الله فی‌مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم». عُجب غول راهست وآفت دین و سبب زوال نعمت و کلید فرقت ومایه غفلت. عجب آنست که طاعت‌خود، بزرگ داند وخدمت ازخود شناسد وبچشم پسند، درونگرد بحکم خبر، بفتوی نبوّت طاعت این‌چنین‌کس‌هرگزبرفرق وی‌برنگذرد. **پیرطریقت** گفت: الهی از دودعوی بزینهارم وزهر دو بفضل تو فریاد خواهم ازآنکه پندارم که بخود چیزی دارم یا پندارم که برتو حقّی دارم. الهی از آنجا که بودیم برخاستیم لکن بآنجا نرسیدیم که میخواستیم. الهی‌هرکه نه کشتهٔ‌بی‌خودی است مرداراست مغبون اوست که نصیب او ازدوستی گفتار است. اورا که دین راه جان ودل بکاراست اورا با دوست چه کاراست. **مصطفی**ص گفت‌لولم تذنبوا، لخشیت علیکم‌ماهو اشدّ من‌الذّنب العجب العجب، وقال‌ص بئس العبد عبد تخیّل واختال ونسی‌الکبیر المتعال بئس‌العبد عبد تجبّرواعتدی ونسی الجبّارالاعلی. بئس‌العبدعبد سهی‌ولهی‌ونسی المقابروالبلی. بئس‌العبد عبدعتاءوطغا ونسی‌المبتدا والمنتهی.

«یاایّهاالذین آمنوا انّما المشرکون‌نجس». کافران‌خبیث‌اند دلهاشان بنجاست کفرآلوده و بدود شرك سیاه گشته هرگز آب توحید بآن نرسیده که عنایت ازل ایشان‌را درنیافته باین خبث ونجاست سزاءِ مسجد کی باشد که مشهد قرب حق است ومخیم‌الطاف کرم. جای پاك جز پاکانرا بخود راه ندهد. ان‌الله تعالی طیّب‌لایقبل الّا الطیب. بهشت جای پاکان است، چنانکه گفت: «ومساکن طیبة فی جنّات عدن»: جز پاکان ومؤمنان‌را بخود راه ندهد. «نورث من عبادنامن کان تقیّا» ودلهای مؤمنان که بآب توحید شسته و بجاروب حسرت رُفته و بساط مهر ازل درآن گسترده و از

علائق و اغیار درحقیقت افرادخالی گشتهلاجرم محلّ خرگاه قدس عزّت گشته ومیدان مواصلت حقّ شده که «انا عندالمنکسرة قلوبهم من اجلی».

**پیر طریقت** گفت: الهی نزدیك نفسهاءِ دوستانی حاضردل ذاکرانی ازنزدیك نشانت میدهند و برتر ازآنی، و از دورت میجویند و نزدیکتر از جانی، ندانم که درجانی یا جانرا جانی نهاینی و نهآنی جانرا زندگی میباید توآنی. نیکو گفت آن جوان مرد که گفت:

| | |
|---|---|
| بمیر ای حکیم از چنین زندگانی | کزین زندگانی چوماندی بمانی |
| از این کلبهٔ جیفه مرگت رهاند | که مرگست سرمایهٔ زندگانی |
| کند عقل را فارغ از لا ابالی | کند روح را ایمن از لن ترانی. |

«وقالت الیهود عزیر بن الله» الایه. اگرخطاب ازمخلوق رفتی عین شکوی بودی و گله بدوستان کردن از دشمنان تحقیق وصلت و تشریف دوستان بود. فکم بین من یشکوالیه و بین من یشکوعنه. میگوید بیگانگان و دشمنان مارا بسزای ما صفت نکردند و حق خداوندی ما نشناختند و حرمت نداشتند. همانست که **مصطفی** ص گفت: حکایت از کردکار قدیم جلّ جلاله: کذّبنی ابن آدم ولم یکن له ذلك وشتمنی ولم یکن له ذلك فامّا تکذیبه ایّای فقوله لن یعیدنی و لیس اوّل الخلق باهون علیّ من اعادته و امّا شتمه ایّای فقوله اتخذالله ولداً و اناالاحد الصمد لم الدولم اولد ولم یکن لی کفواً احد. گفت: فرزند **آدم** مرا دروغ زن گرفت ونرسد اورا که مرا دروغ زن گیرد، و ناسزا گفت و نرسد او را که مرا ناسزا گوید امّا آنچه دروغ زن گرفت آنست که گفت: پس از آنکه مردیم ما را نیافرینند باز ومن همانم که اوّل بودم دراول نبود بیافریدم و از آغاز نو ساختم بآخر باز آفرینم چنان که اوّل آفریدم که نهاول برمن آسانتر از آخر، من همانم که بودم قادربر کمال مقدر ذوالجلال لم یزل ولایزال. وامّا ناسزا که فرزندآدم گفت: آنست که گفت: «اتخذالله ولداً». خدای فرزندگرفت ونه چنان است که وی گفت، که من یگانه ویکتاام بیزن وبیفرزند بیخویش وبی پیوند بینظیروبیمانند، آنکه صفتخود، خودکرد گفت: اناالاحدالصّمد. منم خداوند یکتا در ذات یکتا در صفات بیهمتا. قدوس و بیعیب. پاك ازو صفهاء ناسزا. صمدم

نه خورنده و نه خواب گیر . خود بی‌عیب و معیوب پذیر . جبار حکیم و دانا وقدیر لم‌یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً احد .

## ٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یا ایها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **انّ کثیراً من الاحبار و الرّهبان** » بسیاری از این دانشمندان جهودان و خداترسان ترسایان ، « **لیاکلون اموال الناس بالباطل** » مالهای مردمان میخورند به ناروای و ناراست وناشایست « **ویصدّون عن سبیل اللّه** » وبرمی گردانندمردمانرا ازراه‌خدای ، « **والّذین یکنزون الذّهب والفضة** » و ایشان که زرو سیم گنج می نهند ، « **ولاینفقونها فی‌سبیل‌اللّه** » و آنرا از بهرخدا نفقت نمیکنند و درجهاد با دشمن وی ، « **فبشّرهم بعذاب الیم.** (۳۴) » بشارت ده ایشانرا بعذابی درد نمای .

« **یوم یحمی علیهافی‌نار جهنم** » آنروز که آنرا می‌تاوند و برآن آتش می‌افروزند در دوزخ ، « **فتکوی بهاجباههم** » وداغ میکنند بآن پیشانیهای ایشان را . « **وجنوبهم و ظهورهم** » وپهلوهای ایشان و پشتهای ایشان « **هذا ماکنزتم لانفسکم** » و ایشانرا میگویند این آن گنج است کـه خویشتن را می نهادید ، « **فذوقوا ماکنتم تکنزون.** (۳۵) » . چشید جزاء آن کنجی که خود را مینهادید .

« **انّ عدة‌الشهور عنداللّه** » شمار ماهها بنزدیك خدای ، « **اثناعشر شهراً** » آنست که ماهها دوازده‌است ، « **فی کتاب‌اللّه** » درخواست خدای ودانش‌وپسند خدای ، « **یوم‌خلق السّموات‌والارض** » از آنروزکه آسمانها وزمین آفرید ، « **منهااربعةحرم** » از آن‌چهارماه حرام باآزرم ، « **ذلك الدین‌القیم** » این‌است‌شماراست ، « **فلاتظلموا فیهن انفسکم** » در آن ماههای‌حرام‌برخویشتن ستم‌مکنید ، « **وقاتلوا المشرکین کافة** » و مشرکان هموواره کشتن کنید ، « **کمایقاتلونکم کافة** » هم‌چنان که ایشان باشماهموار کشتن کنند « **واعلموا ان‌اللّه مع‌المتقین.** (۳۶) » وبدانید که‌خدای باپرهیز کاران است .

« **انّما النسیٔ** » تاخیر حرمت ماه حرام تا مـاه صفر ، « **زیادة فی‌الکفر** » ،

بافزایشی‌است برسری‌در کفر، « **يضل به الذين كفروا** » که کافران بآن بی‌راه‌تر شوند ومی کنند، « **يحلونه عاماً** » حلال میکنند محرم را یکسال ، « **ويحرمونه عاماً** » وآنرا حرام‌میدارندو آزرم آن بجای‌میدارندیکسال، « **ليواطئوا** » میخواهند که بهوا و مراد خویش برابری جویند و کنند، « **عدة ماحرم الله** » وانهادی که خدای نهاد و پسندی که اوپسندید وعددی که وی‌نهاد ، « **فيحلوا ماحرم الله** » تاحرام کردهٔ خدای حلال کنند ، « **زين لهم سوء اعمالهم** » برآراستند ایشانرا کار های ایشان ، « **والله لايهدي القوم الكافرين .(۳۷)** » خدای راه ننماید و کارنسازد قوم کافران را .

« **ياايها الذين آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند، « **مالكم** » چه رسید شمارا ، « **اذاقيل لكم** » آنکه که شمارا گویند ، « **انفروا في سبيل الله** » بیرون شوید درجهاد ازبهرخدای، « **اثاقلتم الى الارض** » بازمین گراییید و گران‌خیزید، « **ارضيتم بالحيوة الدنيا من الاخرة** » باین جهان بسنده کردند بدل از آنجهان ، « **فما متاع الحيوة الدنيا** » نیست برخورداری و روزگار گذاشت این جهان ، « **في الاخرة** » درمقابل آن‌جهان ، « **الا قليل .(۳۸)** » مگر اندکی .

« **الا تنفروا** » اگربیرون‌نشوید بغزا ، « **يعذبكم عذابا اليما** » عذاب کند شما را عذابی درد نمای ، « **ويستبدل قوماً غيركم** » و بجای شما قومی دیگر آرد بیرون شدن رابجنگ دشمن‌وی ، « **ولاتضروه شيأ** » وخدای را ورسول راهیچ گزندنیارید؛ « **والله على كل شي قدير .(۳۹)** » وخدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قادر است و توانا .

# النوبة الثانية

قوله تعالی : « یاایها الّذین آمنوا ان کثیراً من‌الاحبار والرهبان » . حبر نامی است دانشمندان **اسرائیلی** را همچنان که عالم نامی‌است دانشمند عربی را پس‌علماء اسلام را بدان نام خواندند . **انس** گوید : کنّا من‌قرّاء‌البقرة وآل عمران فینا فنسمیّه الحبر، یعنی ـ لکثرة ما فیها من‌الفقه وفی‌روایة من‌قرأ سورة البقرة وآل‌عمران جدّ فینا ای‌عظم‌فی‌اعیننا وشرف . و راهب نامی‌است متعبّد ترسایانرا ازبهر آنکه ایشان

عبادت خویش بررهبت نهادند و بیم سخت آنکه آن تعبّد ایشان برهبت رهبانیّت نام کردند . و گفته‌اند . احبار درین آیت علماءِ جهودان‌اند از اولاد **هرون** و رهبان زاهدان ترسایانند و **اصحاب صوامع**. میگوید: ایشان مالهای مردم میخورند و میبرند بباطل و ناشایست یعنی که حکم میکنند ودرحکم، رشوت می‌ستانند . **مصطفی** ص گفت: لعن‌الله الرّاشی والمرتشی فی‌الحکم وقیل :کانوا یاخذون الرّشی من ملوکهم و کبرائهم ویکتمون. نبوّةالنبی ص عن جهّالهم .«ویصدّون عن سبیل‌الله» ای ـ یصرفون النّاس عن الایمان **بمحمد**ص .«و الّذین یکنزون الذّهب والفضّة »... الآیه . درتفسیر آورده‌اند که در سبب نزول این آیت میان **معاویه** و **ابوذر** در **شام** مناظره رفت . **معاویه** گفت : نزل فی **اهل‌الکتاب** . **بوذر** گفت : نزل فی اهل‌الاسلام . قال **ابوذر** ؛ فکتب **معاویة** الی **عثمان** ان‌هذا یفسدالنّاس وکتب‌الیّ **عثمان** فقدمت **المدینة** فانجفل النّاس ینظرون الیّ کانّهم لم یرونی قط. فقال لی **عثمان** وانعطف وقال ارتحلت الی الرّبذة فارتحلت الی الرّبذة. و بیشترین مفسران برآنند که درمانعان زکوة فروآمد. **ابن‌عباس** گفت : هر مال که زکوة آن ناداده است‌هرچندکه برروی زمین است کنز است، وهرمال که زکوة آن داده‌است ودر زیرزمین‌است نه‌کنزاست . وبه‌قال‌النبی ص: کلّ مال ادیّت زکوته فلیس بکنز. **ثوبان** گفت : آنروز که این آیت فروآمد **مصطفی** ص گفت : تبّاً للذّهب تبّاً للفضّه . قالوا یا رسول‌الله ! فای‌المال ندّخره . قال: قلباً ذاکراً ولساناً شاکراً وزوجةً صالحةً ، وروی‌زوجةً مؤمنةً تعین‌احدکم‌علی‌دینه. وقیل ـ کان‌هذا فی‌اوّل‌الاسلام و کان‌الواجب علیهم ان‌یؤدّوا‌الفضل ثم نسخ بآیة‌الزّکوة. قال **علی**(ع): اربعة آلاف‌فمادونهانفقة ومافوقها کنز والکنزجمع الشی وتکنیفه، تقول هو مکتنز‌اللّحم. والکنز المال‌الکثیر مدفوناً وغیر مدفون«ولاینفقونها» کنایةعن‌الاموال والکنوز. وقیل عن‌الفضّة ای‌لاینفقون‌الفضة فضلاً عن‌الذهب . وگفته‌اند : ـها ـ کنایت ازمصدراست، ای ـ لاینفقون نفقة، وقیل ـ«لاینفقونها فی‌سبیل‌الله»دلیل‌علی انّ‌الآیة نزلت فی منع الزّکوة لان من ادّی زکوته من ماله فقد انفق فی سبیل‌الله مایجب فی ماله . و گفته‌اند این‌آیت اهل کوفه را حجّت است که زکوة برپیرایهٔ زنان واجب دانند که خدای نگفت: الّذین یکنزون‌الدّنانیروالدّراهم ، بل گفت: الذّهب والفضّة.

و قديقع اسم الذّهب و الفضّة على الحلىّ . وجماعتى **صحابه** و **تابعين** برين ، حكم کرده‌اند ، عن **عبدالله مسعود** و **عبدالله عمر** و **عايشه** و**مجاهد** و**عطا** و **ابن سيرين** و هوقول **سفيان** واهل **العراق**. امّامذهب **شافعی** آنست که درپیرایهٔ مباح زکوة واجب نیاید كه **مصطفی**ص گفت : لازكوة فى الحلّى . و در خبر دیگر می آید که زکوة الحلىّ اعارته و هوقول **جابربن عبدالله** و **ابن عمر** و **انس بن مالك** و **سعيد بن المسيّب** و **الشعبى** و **الحسن** واليه‌ذهب **الشافعى** و **مالك ابن انس** امّا پیرایهاءِ محظور که‌صنعت آن واستعمال آن درشرع حرامست چون اوانی زرّین وسیمین ومیان علماءِ **حجاز** و **عراق** خلاف نیست که در آن زکوة واجب است .

« يوم يحمى عليها » اى ـ على الكنوز فى نار جهنّم يوقدالنار عليها ، يعنى ـ يدخل كنوزهم النّار حتّى تحمرو تشتدّ حرارتها .

«فتكوى بها جباههم و جنوبهم وظهورهم» اى ـ لاتوضع دينار مكان دينار ولادرهم مكان درهم ولكن توسّع جلودهم لذلك فيوضع بكل درهم ودينار كيّة من نار على جلده حتى يصل الحرّ الى اجوافهم فيقال لهم « هذا ما كنزتم لانفسكم » و بخلتم به‌عن حق الله .

«فذوقوا العذاب بما كنتم تكنزون» قال النبى‌ص مامن رجل لايؤدى زكوة ماله الّاجعل يوم القيمة صفايح من نارفيكوى بها جبينه وجبهته‌وظهره. وقال **ابن عباس** حيّة تنطوى على جبينه و جبهته يقول انا مالك الذى بخلت بى .

«ان عدة الشهور» التى عليكم فيها الاحكام من الصوم و الحج ووجوب الزّكوة وانقضاء العدة ، «اثنا عشرشهراً» على منازل القمر واستهلال الاهلة التى تعرفها العرب دون الشمسية التّى تعدّها الرّوم وفارس وانما قسمت السنة اثنى عشر ليوافق امر الاهلة نزول الشمس فى البروج الاثنى عشرلنا قال تعالى :«والشمس والقمر بحسبان» يقال ـ انما سمّى المحرّم لتحريم القتال فيه . وصفر لان مكّة يصفر من النّاس فيه ، اى ـ يخلو ، وقيل ـ لانّه صفرت فيه وطابهم من اللّبن فيه و شهرا ربيع لارتباع القوم اى اقامتهم و قيل لانبات الارض و امراعها فيهما و جماديان لجمود المياه فيهما . و رجب لانّهم يرجبونه ، اى ـ يعظمونه ، وشعبان لتشعب القبائل فيه وفى الخبر سمى شعبان لانّه يتشعب

فيه خير كثير لرمضان. ورمضان لانّ اللّه تعالى ارمض فيه ذنوب المؤمنين، وشوّال لشولان النّوق اللقاح باذنابها فيه و ذوالقعدة لقعودهم فيه عن القتال و ذوالحجّة لقضاءِ حجّهم فيه. واللّه اعلم. قوله: في كتاب اللّه يعني- في الايام الّتي عند اللّه كتبه يوم خلق السموات والارض وهو اللوح المحفوظ، وقيل- في كتاب اللّه يعني- في حكمه ودينه «منها اربعة حرم» واحد فرد وهو رجب مضر بين جمادى و شعبان وثلاثة متتابعة ذوالقعده وذوالحجّة والمحرّم.

«ذلك الدّين القيّم» اى- الدين المستقيم هذا لا مايفعله اهل الجاهليّة من التقديم والتأخير، وقيل- «ذلك الدّين القيم» اى- الحساب المستقيم. درست است خبر از **مصطفى** ص که در **حجة الوداع** خطبه کرد و درخطبه گفت الا انّ الزمان قد استدار كهيئة يوم خلق السموات والارض. السنة اثنا عشر شهراً منها اربعة حرم **ذوالقعدة** و **ذوالحجة** و **محرم** و **رجب** مضر بين **جمادى** و **شعبان** میگوید آگاه باشید وبدانید که روزگار باز گشت بروزگار که در گذشت وبآن نهاد آمد که خدای نهاد آن روز که آسمان آفرید وزمین. ومعنی آنست که در **عرب** درزمان **جاهليت** ماه **حج** تبدیل کرده بودند در هر ماهی از ماههای سال دو حج میکردند دو سال در ذوالحجّه و دو سال در **محرم** و دو سال در **صفر** هم چنین در هرماهی از ماههای سال دو **حج** میکردند. آن سال که **مصطفی حج** کرد دورحج ایشان با **ذوالحجه** رسیده بود برمیقات راست آن قد استدار که **مصطفى** گفت آنست، آنکه بفرمان خدا و رسول برذوالحجة آرام گرفت ونهاد اوّل تا روز رستاخیز «ذلك الدّين القيم» اى الحساب المستقيم اینست شمار راست که سالی دوازده ماه بود وچهارماه که مسمّی است از آن حرام بود و ماه حج **ذوالحجه** بود.

«فلاتظلموا فيهنّ انفسكم» اى - فى الاربعة بالارتكاب المعاصى. آنرا بتحذير مخصوص تر کرد از آن که گناه در آن عظیم تر است و گناه کار اثیم تر. **ابن بحر** گفت: لاتظلموا فيهنّ انفسكم بترك قتال من يقاتلكم فيهنّ. میگوید برخود ستم مکنید که قتال نکنید با آنکس که درین ماهها باشما قتال کند ودلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: «وقاتلوا المشركين كافة» اى جميعاً «كما يقاتلونكم كافة». و گفته‌اند که باین آیت مباح گشت قتال درماه حرام و آنچه گفت: «قل قتال فيه كبير» بهاین منسوخ شد.

**عطا** گفت: «قل قتال فیه کبیر» محکم است نه منسوخ و قتال درماه حرام روانیست مگر که ایشان که دشمن اند ابتدا کنند گفتا و تقدیر آیت آنست که «ان بدأوکم فقاتلوهم» وقول اوّل درست است واجماع علماءِ دین است، و **مصطفی** درماه حرام حصار **طائف** داد وقتال کرد. «کافّة» نصب است برحال وهو مصدر کالعافیة والعاقبة والخاصة ولایثنّی ولایجمع ولا تدخلها الالف واللام لانّها من المصادر التی لاتنصرف ویجری مجری قولهم قاموا معاً وقاموا جمیعاً وللرّجلین قاماجمیعاً وللنّسوة قمن جمیعاً واشتقاقها من کفّة وهو حرفة، یعنی- اذا انتهی الی ذلك کفّ عن الزّیادة، «واعلموا انّ اللّٰه مع المتقین» هذه بشارة لهم و ضمان بالنصرة.

«انما النّسیء» ممدود ومهموز عامّهٔ قرّاء خوانند مگر ورش از **نافع** که بی همزه خواند بسکون سین وهو مصدر، یقال- نساه نسیاً ونسیاً، ای- اخرّه. نساالله فی اجله وانساالله اجله. «یضل به الّذین کفروا» بضم یا و کسر ضاد، تفرّد **یعقوب** است وبضم یا وفتح ضاد قرائت **کوفی**، ای- یضلهم الشیطان بذلك النّسیء، باقی بفتح یا و کسر ضاد خوانند، یعنی- فهم ضالّون بذلك، واین نسیء چیزی است که قبیلهٔ ازقبائل عرب پدید آوردند و اول کسی که این نهاد **نعیم بن ثعلبه** بود احد بنی **مالك بن کنانة**، وقیل- **جنادة بن عوف الکنانی** و هوالّذی ادرك رسول الله صم، و قیل- **ابو ثمامه صفوان بن امیة بن ابی الصلت الفقیمی** و فقیم بیت من بیوت **مالك بن کنانه**. آن کسی که نسیء نهاد خواست که قومی را از دشمنان خویش مقهور کند ودرماه **محرم** که ایمن نشسته باشند بر غرّت وغفلت ایشان بر سرایشان شود با قوم خویش و قتل کنند و دانستند که **محرم** ماه حرام است با حرمت و آزرم وقتل درآن روا، نه. ازحرمت ماه **محرم** با **صفر** برد، برهوا ومراد خود و **صفر** بجای **محرم** بنهاد، درحرمت و آزرم تامقصود خویش در **محرم** حاصل کرد، پس قبیلهای عرب **بنو مالك بن کنانه** و **بنو سلیم** و **غطفان** و **هوازن** آنرا سنتی نهادند و بر آن عادت میرفتند، سالی **محرم** را ماه حرام نهادند و **صفر** نه، وسالی **صفر** را ماه حرام نهادند و **محرم** نه، وکان یتولی ذلك **ابو ثمامة صفوان بن امیه** یقوم به فی الموسم خطیباً ومؤذناً فیقول **انا ابو ثمامة** لااعاب ولااحاب من الحرم الا ان الهکم قدحرم العام المحرم اویقول الا ان الهکم قد حرم العام

صفر. این بو ثمامه در آن موسم ندا کردی گفتی امسال ماه صفر است عرب آن بشنیدندی و چنان اعتقاد کردندی و از آن در نگذشتندی اینست که رب العالمین گفت:
«انّما النّسیٔ» تأخیر حرمة المحرم الّذی حرمه الله الی صفر الّذی لم یحرمه الله.
« زیادةٌ فی الکفر » اذ ازدادو وابه کفراً الی کفرهـم حیث احلّوا ماحرم الله و حرّموا ما احل الله « یضلّ به » ای - بذلك التأخیر.
« الّذین کفروا یحلّونه عاماً ویحرّمونه عاماً » اذا قاتلوا فیـه احلوه و حرموا مکانه صفر واذا لم یقاتلوا فیه حرّموه « لیوا طئوا » ای - لیوافقوا و یضاهوا « عدّة ماحرم الله » اربعة اشهر وان کانت مغیّرة مبدّلة.
« زیّن لهم سوء اعمالهم » ای - زین لهم الشیطان ذلك، « والله لایهدی القوم الکافرین ».
« یا ایّها الّذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ».
این آیت تحریض مؤمنان است بر غزای تبوك از جانب روم. رسول خدا بعد از فتح مکه وبعد از جنگ طایف و غزو حنین به مدینه بازشد واز ذوالحجه تا رجب در مدینه همی بود تا اورا جهاد فرمودند با اهل شام و روم، و رسول خدا بهر غزوی که رفتی اول آشکارا بنه گفتی، راه دور بود و گرما سخت ودشمن بسیار. ومردم را آن وقت قحط دنیا رسیده ودست تنگ شده، صریح بگفت، که کجا میرویم، تا ساز وبرگ آن را وآن قتال بتمامی بسازند وبر یاران صعب آمد و دشخوار که در مدینه آن وقت خرما ومیوه رسیده بود ونمی خواستند ازسر آن برخاستن وبگرماء گرم بیرون رفتن. چون رسول خدا ایشانرا از آن غزو خبرداد سه فرقت شدند: قومی بجان ودل قبول کردند وبخوش دلی پیش آمدند ورفتن را برایستادند وهم المهاجرون والانصار. وفرقتی آن بودند که برایشان آن فرمان دشخوار آمد اما طاعت خدای ورسول ایثار کردند برهوا و مراد خویش وفرمان را گردن نهادند وعزم رفتن کردند. سوم فرقت بامراد وهوآءِ خویش برنیامدند و دستوری تخلف خواستند و رسول خدا ایشانرا دستوری داد. درشان ایشان این آیت آمد «مالکم» استفهام انکاراست یعنی - ای شیٔ لکم: چه بود دست شمارا وچه رسید که چون شمارا بغزو فرمودند «اثاقلتم»، ای - تثاقلتم

وتباطأتم وملتم الى الاقامة **بالمدينه** . این چنان است که کسی گران خیز راگویند زمین ویرابگرفت . وقيل ـ معناه اطمانتم الى الدنيا وركنتم الى شهواتها . ارضيتم بنعيم الحيوة الدنيا من نعيم الآخرة « فما متاع الحيوة الدنيا فى الاخرة الاقليل » اى ـ مايتمتع به فى الدنيا قليل عند مايتمتع به اولياء الله عزوجل فى **الجنة** . آنكه ايشان را در آن تخلف كه كردند بيم داد و تهديد كرد گفت . « الّاتنفروا » نفير نامی است سپاه را ، میگوید : اگر شما با این سپاه اسلام بیرون نشوید بجنگ **روم** خدای شمارا عذاب کند یعنی بامساك المطر والجدوبة والقحط وظفر الاعداء .

« ويستبدل قوماً غيركم » بنصرة دين الله و نبيه غير متثاقلين عن النفير الى اعدائه مطيعين لله ورسوله قيل هم اهل **اليمن** وقيل ـ هم : **ابناء فارس** .

« لاتضروه شيأً » . این ها ، گفته‌اند که باخدای شود و گفته‌اند که بارسول شود .

« والله على كل شيءٍ » من التبديل والتغيير « قدير » . **ابن عباس گفت** : این آیه منسوخ است بآنچه گفت : « وما كان المؤمنون لينفروا كافة » ، وجماعتی مفسران بر آنند که منسوخ نیست وهردو بجای خویش محکم اند .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : « يا ايّها الّذين آمنوا انّ كثيراً من الاحبار والرّهبان » الآيه . درين آيت هم تخصيص است وهم تشريف است وهم تهديد و وعيد . اول آيت تشريف مؤمنان است . ایشانرا بنداء کرامت میخواند وبه خطاب کریم می‌نوازد ، نواخت خود برایشان می‌نهد عطاء خود برایشان می‌ریزد وبایمان ایشان خود گواهی می‌دهد . اینست کرامت ونعمت . اینست لطافت ورحمت . کاری درازل ساخته . بنده را بی‌بنده عقددوستی بسته ونداء کرامت ونعمت بجان وی رسانیده .

**پیر طریقت** گفت نداءِ حق برسه قسم است یکی‌را به نداء وعید خواند ازروی عظمت بخوف افتاد . یکی‌را بنداءِ وعد خواند بنعمت رحمت برجا افتاد . یکی را بنداء لطف خواند بحکم انبساط بمهرافتاد . بنده باید که میان این سه حال گردان بود : اول

خوفی که اورا ازمعصیت بازدارد؛ دوم رجایی که اورا برطاعت دارد؛ سوم مهری که اورا از او باز رهاند.

تا باتو تویی ترا بحق ره ندهند چون‌بی‌توشدی‌زدیده‌بیرون ننهند

«ان کثیراً من‌الاحبار والرهبان لیاکلون اموال‌الناس بالباطل». ازروی‌اشارت میگوید مبادا که عالم درتعلیم علم وپیر در تربیت مرید طمع دارد برفق مردم ونفع دنیا که طمع، آئینهٔ علم تاریك کند وچشمهٔبرکت خشك کند وقیمت مردم ناقص کند وهیبت پیراز دل‌مرید ببرد وحرمت علم‌فرونهد. **مصطفی** گفت: بئس‌العبد عبدٌ طمع یقوده وهوی یضله‌وقال علیه‌السلام یاتی علی امتی زمان امراؤ هم یکون علی‌الجور وعلمائهم علی‌الطمع وعبّادهم علی‌الریاءِ و تجارهم‌علی‌اکل الربوا، ونساؤهم علی‌زینة الدنیا. عالم که درتعلیم‌علم، طمع بنفع دنیا ندارد ورفق خلق‌درآن نجوید وعلم خود بطلب جاه وریاست وجمع دنیا ضایع نکند، بعلم‌خود برخوردارشود وبرکت علم بوی رسد وثواب او ثواب پیغامبران بود. **مصطفی** گفت: من زار عالماً فکانما زار نبیاً. و درخبراست که هرکه عالمی‌رازیارت کند چنان است که علم‌را زیارت‌کرد، وهرکه علم را زیارت کرد چنان است که خدایرا زیارت کرد و هرکه خدایرا زیارت کرد جایگاه او **بهشت** است.

« والّذین یکنزون الـذّهب و الفضّة ولاینفقونها فی سبیل‌الله ». بخل نه کار دین‌داران‌است ونه خُلق دوستان. وگفته‌اند: لیس‌من‌اخلاق الانبیآء والصّدیقین‌البخل، لانه روی عن **النبی**ص انه قال: ماجبل ولی الله الاعلی السخاءِ. **شبلی** را پرسیدند که زکوة چند باید داد. گفت: برمذهب فقهاء از دویست درم پنج درم، وبرمذهب ماجملهٔ دویست درم دادنی‌است. گفتند: این‌را درشرع، اصلی باید‌گفت: **ابوبکر**هرچه داشت همه در باخت‌آنروز که **مصطفی** از یاران صدقه خواست. **عمر** نیمهٔ مال‌آورد گفت: یا **رسول‌الله** تصدقت بنصف مالی و ترکت النصف لعیـالی ولی عندالله اجر. **بوبکر** هرچه داشت همه‌آورد، وگفت: یارسول‌الله تصدقت بجمیع‌مالی ولله‌عندی مزید. **عمر** گفت: نیمهٔ مال بدادم ومرا بنزدیك خدای‌مزداست. **ابوبکر** گفت: همه بدادم و از

آن خدای را برمن حق است. **مصطفى** گفت: بینکما مابین کلمتیکما. **عمر** برمقام شریعت بود وثمر. اهل شریعت نعیم بهشت است. **ابوبکر** برمقام حقیقت بود وثمرهٔ اهل‌حقیقت روح مشاهده است، حساب اهل شریعت‌بموقف است حساب اهل‌حقیقت بربساط انس است، درمقعد صدق عند ملیك مقتدر.

«یوم یحمی علیها فی‌نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم وظهورهم». خص‌المواضع‌الثلث من‌البدن وهی‌الجبهة والجنب والظهر بالکی، لان‌البخیل اذاسأله السائل زوی جبهته ثم اعرض‌عنه ثمّ ولیه ظهره. پیشانی که خواجه بوقت سؤال سائل فراهم‌کشدناچاربر آن داغ‌نهند. پهلو که ازسر کبر بردرویش زندوپشت که برگرداند، هم‌چنان، تادانی که درویش‌را در آن حضرت جاه ومقدار است. وشرف درویش آنست که چون‌توانگررا اعتماد بردنیابود درویش‌را اعتماد برمولابود، هرگه‌که توانگری بخدای تقرّب کند بوسیلت‌درویش کند واگردرویش بتوانگر ازبهر دنیا تقرب‌کند ازدین بر آید. **مصطفى** از اینجا گفت: من تواضع غنیّاً لغناه ذهب ثلث دینه. هرکه تواضع کند توانگری‌راازبهر توانگری وی سیکی‌ازدین‌وی رفت، واگر بزبان‌مدح گوید دوسیك رفت، واگر بدل اوراتعظیم نهد جملهٔ دین وی درسر آن شد. درویش بود که بادین پیش توانگر درشود بی‌دین بیرون آید وتوانگر، با گناه پیش وی‌شود بی‌گناه‌بیرون آید، پس‌خلق، ایشانرا درویش‌میخوانند وتوانگربحقیقت، خودایشان‌اند. **مصطفى** گفت: ملوك تحت اطمار.

«ان‌ّ عدّة‌الشهورعندالله اثناعشرشهراً» الآیة... لماعلم انهم‌لایداومون‌علی‌ملازمة القرب، افرد بعض‌الشهور بالتفضیل لیحصوها باستکثارالطاعات واما الخواص من‌عباده فجمیع‌الشهورلهم **شعبان** و **رمضان** وجمیع‌الایام‌لهم **جمعة** وجمیع‌البقاع‌لهم کالمساجد وفی‌معناه انشد:

یا رب ان جهـادی غیـر منقطـع فـکل ارضك لی ثغرو طرسوس

«انّ عدة‌الشهور عندالله اثنا عشرشهراً». گفته‌اند حکمت در آنکه رب‌العزة روزگار را بردوازده ماه نهادآنست که تابرعدد حروف توحید بود وهی: «لااله الاالله». تحقیق آن خبررا که **مصطفى** گفت: بالتوحید قامت‌السموات والارض. دورفلك در آسمان

و گردش روزگار و سال وماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبان موحدان روان است این دوازده ماه بر نسق خویش و بر هیئت خویش گردان است هر حرفی پاسبان ماهی ساخته و ثبات این در بیان آن بسته، آنروز که قضیهٔ الهی وحکم ازلی در رسد وخواهد که بند آسمان وزمین بر گشاید وزمین خاکی برافشاند و روزگار نام زد کرده بسر آید، نخست توحید از میان خلق بردارد تا نه توحید ماند نه موحد، نه قرآن میان خلق نه مؤمن. اینست که **مصطفی** گفت: لاتقوم الساعة حتی لایقال فی الارض الله الله.

«انّما النسیٓ زیادة فی الکفر ...» الآیه الدّین ملاحظة الامر و مجانبة الرزق وترك التقدم بین یدی الله سبحانه فی جمیع احکام الشرع فالآجال فی الطاعة مضروبة والتوحید فی عرفانه متّبع والصّلاح فی الامور بالاقامة علی نعمة العبودیّة فالشهر ما سمّاه الله شهراً والعام والحول ماقدره و بینه شرعاً.

# ٥ - النوبة الاولى

وهو الله تعالی ع: «**الاّ تنصروه**» اگر یاری ندهید رسول را، «**فقد نصره الله**» خدای سبحانه و تعالی یاری داد اورا، «**اذ اخرجه الّذین کفروا**» آنگه که بیرون کردند اورا کافران، «**ثانی اثنین**» دوم دوتن «**اذ هما فی الغار**» آنگه که هردو درغار بودند، «**اذیقول لصاحبه**» آنگه که یارخویش را گفت [ابوبکر]، «**لاتحزن ان الله معنا**» اندوه مدار که خدای باماست، «**فانزل الله سکینته علیه**» فروفرستاد خدای، آرام ایمان برابوبکر، **وایّده** ونیروی ویاری داد رسول خویش را، «**بجنود لم تروها**» بسپاههائی که شما نمیدیدید، «**وجعل کلمة الّذین کفروا السفلی**» وسخن کافران دیرینه کرد مغلوب ومقهور، «**وکلمة الله هی العلیا**» وسخن خدای و تقدیراو ومکر او آنست که زبر است غالب و قاهر، «**والله عزیز حکیم.** (٤٠)» . خدای توانائیست دانا.

«**انفروا خفافاً و ثقالا**» بیرون شوید [بغزاء تبوك] سبك بالان وگران باران، «**وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله**» وجهاد کنید بمال خویش وتن خویش از بهر خدای، «**ذلکم خیر لکم**» آن شما را به است، «**ان کنتم تعلمون.** (٤١)» گر دانید.

« **لو كان عرضاً قريباً** » اگرعرضی بودی ازین جهان و چیزی که فرا دست رسیدی نزدیك،« **و سفراً قاصداً** »وسفری بچم و[راهی نه دراز]،« **لاتّبعوك** »بیامدندی برپی تو ،« **ولکن بعدت عليهم الشقّة** » ولکن راه دورشد و رفتن برایشان گران آمد، « **وسيحلفون بالله** » و سو گندان میخورند بخدای ، « **لواستطعنا لخرجنا معكم** » که اگر توانستیم مـا بیرون آمدیمی غزا را با شما ،« **يهلكون انفسهم** » در هلاك خویش می‌باشند ودرتباهی خویش ،« **و الله يعلم انّهم لكاذبون.** (۴۲) »وخدای‌میداند که ایشان دروغ زنان‌اند .

« **عفاالله عنك** »درگذاشت‌خدای‌ازتو [یا محمّد]،« **لم اذنت لهم** »چرا دستوری دادی ایشانرا[چون دستوری‌خواستند ازتونشستن‌را]،« **حتّى يتبيّن لك** »تاپیداشدی، « **الذين صدقوا** »[راستی]ایشان که عذرها راست میگفتند،« **و تعلم الكاذبين.** (۴۳) » و بدانستید [دروغ] ایشان کـه [عذرهای] دروغ میگفتند .

«**لايستأذنك**» دستوری نخواهد ازتو « **الذين يؤمنون بالله و اليوم الاخر** » ایشان کـه گرویده‌اند بخدا و روز رستاخیز ، « **ان يجاهدوا باموالهم و انفسهم** » که بازنشینند و بجهاد نیایند بمال خویش و تن « **و الله عليم بالمتّقين.** (۴۴) » وخدای داناست و آگاه بر پرهیزکاران از خشم و عذاب او .

« **انما يستأذنك** » دستوری از تو ایشان خواهند « **الذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر** » که نه بخدای گرویده اند و نه بروز رستاخیز، **و ارتابت قلوبهم** ودر گمان افتاد دلهای ایشان،« **فهم في ريبهم يترددون.** (۴۵) ». تادرگمان خویش میگردند.

«**ولو ارادوا الخروج**»واگـر میخواستندی کـه [بغزا] بیرون آیند باتو، «**لاعدوا له عدة**»پیش ازآن عذرکه میگویند غزا را ساخته بودندید، «**ولکن کره الله انبعاثهم** » لکن نبایست خداترا وناپسند آمد ویرا خاست ایشان و بیرون شدن ایشان ،« **فثبّطهم** »ایشانراباپس گرد وباپس‌نشاند،«**وقيل اقعدوا مع القاعدين.** (۴۶) » و ایشانرا گفتند می‌نشینید با نشستگان .

« **لوخرجوا فيكم** » اگـر بیرون آمدندی ایشان در میان شما بغزا ، « **مازادوكم الاّ خبالا** » نیفزودند شما را مگر تباهی ،« **ولاوضعوا خلالكم** » ودر

میان شما می‌تاختندید بسخن‌چینی و افساد ذات البین، «**یبغونکم الفتنة**» شماراشور دردل می‌جستندی، «**وفیکم سمّاعون لهم**» ودرمیان‌شما جاسوسانست ایشانرا که‌سخن می‌نیوشند تابایشان رسانند، «**واللّه علیم بالظالمین.**[۴۷]» خدای داناست‌به ستمکاران برخویشتن.

«**لقد ابتغوا الفتنة من قبل**» و پیش ازین خود فتنهٔ دلهای مؤمنان جستند وشور دل ایشان، «**وقلّبوا لك الامور**» وترا کارها روی بروی گردانیدند درسگالش‌بد، «**حتّی جاء الحقّ**» تا نصرت خدای که ترا داشت آمد، «**وظهر امر اللّه**» وکار خدا ودین وی آشکارا شد وبلند، «**وهم کارهون.**[۴۸]» وایشانرا ناخواها وبریشان‌دشخوار.

«**ومنهم من یقول**» و از منافقان کسی است که میگوید، «**ائذن لی**» مرا دستوری ده‌تا بنشینم، «**ولا تفتنّی**» ودل وچشم مرا بزنان‌روم فتنه مکن، «**الا فی الفتنة سقطوا**» میدان که وی در فتنه افتاده است ازاین پیش، «**وانّ جهنّم لمحیطة بالکافرین.**[۴۹]» و دوزخ گرد کافران درآمدنی است وایشان را فرو گرفتنی.

## النوبة الثانیة

قوله‌تعالی: «الاّ تنصروه». این درآیت پیش پیوسته است. میگوید: ان‌ترکوا نصره فلن یضرّه ذلك شیأً کمالم‌یضروه اذکان بمکة لاناصرله. اگرایشان ویرا یاری ندهند و باوی بجهاد بیرون نشوند اورا هیچ زیان نرسد و بروی هیچ گزند نیاید تا خدای ویرا یاری داد ونصرت پیدا کرد. اینست که گفت: «الاّ تنصروه».

«فقد نصره‌اللّه». این - ها - درتنصروه ودر نصره ودر اخرجه ودر لصاحبه ودر ایّده هرپنج با **مصطفی** شود واین آنگاه بود که کافران در **دار الندوة** کید ساختند وهمه بقصد وی باتفاق برخاستند. رب‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد ورسول‌خدای‌را ازآن کید وقصد ایشان خبر کرد و اورا هجرت فرمود. رسول خدا بیرون آمد از **مکه**. وگفته‌اند که‌تابغار تنها بود. وگفته‌اند: چون **مصطفی** بیرون‌شداز، **مکه، ابوبکر** درخانه **مصطفی** شد ازاهل وی خبر پرسید. اورا گفتند رسول بیرون‌شد. **ابوبکر** بر پی‌وی برفت. **مصطفی** باز نگرست شب تاریك بود، **ابوبکر** را نشناخت پنداشت که دشمن

است پارهٔ گرم‌تر رفت : **ابوبکر** بآواز سخن گفت تا **مصطفی** او را بشناخت ، توقف کرد تا وی در رسید پس هردوبهم می‌رفتند ساعتی **ابوبکر** در پیش میرفت وساعتی باز پس ایستاد : فقال ص یا **ابابکر** مالك تمشی ساعةً بین یدی و ساعةً خلفی فقال یا رسول‌الله‌اذ کرالطلب‌فامشی‌خلفك‌واذ کرفامشی‌خلفك‌واذ کرالرصدفامشی بین یدیك. فقال‌یا **ابابکر** واذاکان شیٔ احببت‌ان یکون بك دونی. قال : نعم والذی بعثك بالحق مایکون من ملمة الااحببت ان‌یکون بآل ابی‌بکر دونك . چنان بهم میرفتند تا بغار واین غار **کوه ثبیر** است بر در **مکه** و میگویند غار **ثور** است بزیر**مکه** برراه**مدینه** پس **ابوبکر** از پیش درغار رفت و درهمه غار میگشت و پهلو برزمین مینهاد پس باز میگشت و باز برمی‌خاست رسول خدا گفت چه می کنی یا **ابابکر** گفت: یا رسول‌الله غیراست وغیران ازحشرات و هوام زمین و سباع خالی نبود، خواستم که اگر ازاین چیزی باشد باری بمن رسد نه بتو که رنج تو نخواهم . **ابوبکر** دست بهرجائی وبهر گوشهٔ فرا میکرد تا چه بیند آخر سوراخی دید پای خود بر در آن سوراخ نهاد و بنشست چون ایشان در غار قرار گرفتند رب‌العالمین **عنکبوت** را فرستاد تا بردرغار همان‌ساعت خانهٔ خویش بساخت ودومرغ حمامه‌آمدند وبردرغار نشستند وهمان‌ساعت خانه‌بنهادند و گفته‌اند که بردرغار درختی برآمد آن ساعت چنان کـه ایشان را بپوشید . بامداد کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تـا بگیرند چون نزدیك غار رسیدند **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله اتینا آتك‌آمدند دشمن و بما رسیدند **مصطفی** گفت : «لاتحزن ان‌الله معنا» اندوه مدار یا **ابابکر** که خدای با ماست پس گفت « اللهم اعم ابصارهم عنّا » بارخدایا دیدها و چشمهاشان از ما در پوشش آر تا مارا نبینند. ایشان بدرغار رسیدند خانهٔ **عنکبوت** دیدند بردر غار تنیده و مرغ‌خایه نهاده و درخت برآمده گفتند اگر درین جایگه کسی بودی از این هیچ نبودی و گفته‌اند **امیة بن‌خلف** بردر غار بول کرد چنان که رشاش آن به**ابی‌بکر** میرسید و ایشانرا نمی‌دید و درخبر است کـه **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله لونظراحدهم الی‌قدمه لابصرنا ، اگریك تن از این که ما میجویند فراپشت پای خود نگرد ما را به‌بیند **مصطفی** جواب داد بوبکررا یا **ابابکر** ماظنّك باثنین‌الله ثالثهما چه‌ظن بری به‌دوتن

که سه دیگر ایشان خدای است اندوه مدار که خدای با ما است .

«فانزل‌الله سکینته علیه» ای القی فی قلب **ابی بکر** ما سکن به والسکینة مایوجب السکون والامن علیه. این‌ها با مصطفی شود و گفته‌اند با**ابوبکر** شود واین درست‌تر است فان‌النبی لم‌یخف بل کان ساکن القلب رابط‌الجاش .

«وایده بجنود لم‌تروها» یعنی ـ الملئکة. رب‌العالمین آن شب فریشتگان‌را فرستاد تا بردرغار بایستادند و غار بر کافران پوشیده داشتند وقیل ـ ایده بالملائکة یوم بدر و یوم‌الاحزاب ویوم حنین . **مجاهد** گفت رسول خدا و **بوبکر** درآن غار سه روز بودند و **بوبکر** را مولایی بود **شبان** نام وی **عامربن فهیر. ابوبکر** اورا فرمود تا هرشب گلهٔ گوسپند بدرغار آرد. او همی‌آورد وایشان از آن شیرهمی‌خوردند پس از سه روز بیرون آمدند و **عبدالله بن اریقط** اللّیثی دلیل‌ایشان و بهراه **مدینه** فرو رفتند وکافران نومید و خاسر باز گشتند و گفته‌اند **قریش** در **مکه** جمع شدند تا درکار ایشان و درگرفتن ایشان تدبیر سازند **ابوجهل** گفت : هرکه ایشانرا باز آوردبقهرمن اوراصدشتردهم وده‌اوقیة زر **سراقة بن‌مالك‌بن‌جعشم** گوید من بطمع آن ضمان **بوجهل** برخاستم وستوررا زین برنهادم وسلاح برگرفتم . سه‌بار برستور نشستم هرسه‌بار مرا بیفگند. آخر برنشستم و رفتم تا بنزدیك ایشان رسیدم **ابوبکر** باز نگرست **سراقه** را دید گفت یا رسول‌الله آنك **سراقه** مبارز عرب آمد و نزدیك بما رسید و**سراقه** آن بود که درجنگ هزار سواربا وی پای‌بنه داشتی **بوبکر** چون ویرا دید بترسید . رسول خدا گفت لاتخف یا **بابکر** فان‌الله معنا . پس رسول گفت : اللّهم اکف شرّ سراقة بماشئت . در حال سنب ستورش بزمین فروشد تا بشکم . گفت یا محمد من بتو عهد کردم که ترا گزند نرسانم ونرنجانم وهر که اندرین راه بطلب تو آید شرّ وی ازتو دفع کنم رسول دعا کرد تا پای‌اسب از زمین بر آمد **سراقه** گفت : یا **محمد** من‌دانم که کارتو بالا گیرد و پایگاه توبلند شود مرا نامهٔ ده تا میان من‌وتو نشانی باشد . **ابوبکر** نامهٔ نوشت گویند برسنگی و گویند برشانهٔ گوسفندی نوشت وی اندر کنانه نهاد ویك تیر بر کشید گفت مرا درین راه هم‌شتراست و هم گوسفند این تیر نشان من باشد با شما تا هرچه خواهید بشما دهند . رسول گفت یا **ابابکر**

ما را بطعام **سراقه** حاجت نیست . این همچنان‌است که **مصطفی** در کار قوم خویش حزن نمود و خلاف نیست که آن حزن از رسول طاعت بود و رب‌العزّة او را گفت : «لاتحزن علیهم واخفض جناحك للمومنین» و «لا یحزنك قولهم» «ولا یحزنك الّذین یسارعون فی الکفر» فلم یکن نهی‌الله تعالی ایّاه عن الحزن دلیلا علی انّ حزنه کان معصیة فکذلك حزن **ابی بکر**.

«وجعل کلمة الّذین کفروا السفلی» یعنی الشرك «و کلمةالله هی‌العلیا» یعنی لااله الاالله وقیل کلمةالله قوله: «لاغلبن انا ورسلی» و گفته‌اند «وجعل کلمةالّذین کفروا السفلی» اینجا سخن تمام شد یعنی که خدای سکالش بدایشان وهم‌سخنی و همسازی ومکر ایشان زیر کرد ومغلوب ومقهور. پس ابتدا کرد و گفت «و کلمةالله هی‌العلیا» سخن‌خدای وتقدیر ومکر اوغالب است وقاهر و اگرخواهی پیوسته خوان برقرائت **یعقوب حضرمی** و کلمةالله بنصب تا، یعنی که : خدای کلمهٔ کافران‌را زیر آورد و کلمهٔ خویش‌را بر آورد.

«والله عزیز حکیم» فی‌سلطانه وتدبیره .

«انفروا خفافاً و ثقالا» مفسران گفتند اول آیه که فرودآمد ازسورهٔبراءة این آیه بود وقیل «اراد اول آیة نزل‌فی‌غزوة تبوك» قوله: انفروا خفافاًوثقالا **مجاهد** گفت چون ایشانرا بغزو فرمودند گفتند فیناالثقیل وفینا ذوالحاجة و فینا ذوالشغل وفینا ذوالضیعة فانزل‌الله تعالی «انفروا خفافاً وثقالا» میگوید همه بیرون شوید بغزو **تبوك** پیران وجوانان و عزبان ومعیلان توانگران و درویشان فارغان ومشغولان . در خبر است که **ابن‌ام‌مکتوم** آمد و گفت : یا رسول‌الله اعلیّ ان انفر فقـال نعم پس ربّ‌العالمین‌این آیت منسوخ کردبآنچه گفت «لیس‌علی‌الضعفاءِولاعلی‌المرضی»..الایه

«ذلکم خیرلکم» من‌التثاقل الی‌الارض «ان کنتم تعلمون» مالکم من‌الثواب والجزاءِ .وروی **ثابت** عن **انس** ان **اباطلحة** قرأ سورة برائة فاتی‌علی هذه‌الایه «انفروا خفافاً و ثقالا» فقال ای‌بنیّ جهّزونی جهّزونی فقال بنوه : یرحمك‌الله قد غزوت مع‌النبیّ حتّی‌مات ومع **ابی بکر** و **عمر** حتّی‌ماتافنحن‌نغزوعنك‌فقال لا، جهزّونی. فغزا البحرفمات‌فی‌البحرفلم یجدواله جزیرة یدفنونه فیها الابعدسبعة ایّام‌فدفنوه فیها ولم

یثغیّر. وقال **الزهری** خرج **سعیدبن المسیب** الی‌الغزو وقد ذهبت احدی‌عینیه فقیل له انك علیل‌صاحب ضرّ فقال استنفرالله الخفیف والثقیل ای‌الصحیح والمریض فان لم یمکننی الحرب کثرت‌السواد وحفظت‌المتاع .

«لوکان‌عرضاً قریباً» این آیت درشأن منافقان آمد که‌تخلّف کردند بی‌عذری بغزا نرفتند رب‌العالمین نفاق ایشان آشکارا کرد گفت لو کان‌المدعوّالیه شیئاً من‌منافع الدّنیا قریب المتناول سهل المأخذ .

«وسفراً قاصداً» القاصدوالقصد المعتدل ای هنیئاً غیر شاق .

«لاتبعوك» لوا فقوك فی‌الخروج .

«ولکن بعدت علیهم‌الشقّة» المسافة البعیدة .آنکه خبرداد که چون **بمدینه** باز گردند، ایشان آیند وسو گند خورند و گویند .

«لو استطعنا» ای ـ لوسهل علیناالخروج و کان‌لناسعة فی‌المال «لخرجنامعکم یهلکون انفسهم» بایقاعها فی‌العذاب لانّ من حلف بالله کاذباً استحقّ العذاب و قیل «یهلکون انفسهم» بالقعود عن الجهاد « والله یعلم انّهم لکاذبون » لانّهم کانوا یستطیعون الخروج .

« عفاالله عنك » . قومی گفتند از **مصطفی** دستوری خواستند بازنشستن را از غزو . **مصطفی** ایشانرا دستوری داد پیش از آن که در آن وحی آمد از آسمان . ربّ‌العالمین ویرا عتاب کرد گفت «عفاالله عنك‌لم اذنت لهم »این‌چنان است که‌گویند عفاالله عنك ماصنعت فی حاجتی؛ و پارسی گویان گویند: عافاك‌الله ای بخت‌نیك، این چیست که کردی ، وقیل عفاالله عنك محاالله ذنبك. قدّم العفو علی‌العتاب کی لایسبق الی قلبه حزن «لم‌اذنت» من غیر اذن الله «حتّی‌یتبین لك الّذین صدقوا» یعنی‌کان یجب ان لاتاذن حتّی یتبیّن لك الصادق فی ایمانه من الکاذب والصادق فی عذره من‌الکاذب المتعلّل. وروا باشد که لم‌اذنت‌لهم اینجا سخن بریده گردد پس‌از آن گفت لاتاذن لهم حتّی یتبیّن . قومی گفتند این آیت منسوخ است وناسخ آنست که گفت «فاذا استأذ نوك لبعض شانهم فأذن لمن شئت منهم» .

قوله «لا یستأذنك »ای ـ فی‌التّخلف عن‌الجهاد «الّذین یؤمنون‌بالله والیوم‌الاخر

ان يجاهدوا» يعني ان لايجاهدوا او كراهة «ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتّقين.

«انّما يستأذنك» في التّخلف «الذين لايؤمنون بالله واليوم الاخر وارتابت قلوبهم» شكّوا في دينهم واضطربوا في اعتقادهم «فهم في ريبهم يتردّدون» التّردّد التّصرف في الذّهاب والرّجوع مرّاتٌ متقاربة. قال ابن بحر: عوتب لانّه اذن القوم في الخروج معه ولم يكن لهم ان يستاذنوا في الخروج ولا في التّخلف بل كان عليهم ان يقتصروا في الخروج على دعاء العامّة. قال ثم ذم من استأذن في الخروج والذى استاذن في التّخلف.

«ولو ارادوا الخروج» اى - لوعزموا على الخروج «لاعدّوا للخروج والجهاد «عدّة» اهبة من الزّاد والمركوب لانّهم كانوا مياسير و «لكن كره الله» انبعاثهم الانبعاث، الانطلاق في الحاجة يقول كره الله نهوضهم للخروج فثبّطهم اى حبسهم وخذلهم و كسلهم.

«وقيل اقعدوا مع القاعدين» اين سخن، منافقان بايكديگر گفتند كه: بيرون مشويد و بنشينيد بااين نشستگان كه بعذر نشسته‌اند اززنان و كودكان وناتوانان. و گفته‌اند كه اين رسول خدا گفت باايشان از آنكه باايشان خشم داشت كه از ايشان تخلف مى‌شناخت. و گفته‌اند اين قيل بمعنى الهام است كه رب العزّة اسباب خذلان دردل ايشان افكند وايشان را بر آن داشت تابنشستند و استطاعت رفتن نداشتند و برجمله بدان كه استطاعت دواست يكى قبل الفعل ويكى مع الفعل آنچه قبل الفعل است حصول آلت است وعدة چون عقل وصحت ووجود مال وشناخت فرمان وتمكّن آن در وقت ومكان وآن استطاعت ظاهر است و موجود و حجّت بوى قايم است و ثابت و بنده توانا، آنست وذلك في قوله «لواستطعنا لخرجنامعكم» اينست كه منافقان گفتند اگرمارا استطاعت بودى با شما بيرون آمديمى ورب العزة ايشانرا دروغ‌زن كرد و گفت «والله يعلم انّهم لكاذبون» لانهم يستطيعون للخروج. امّا آن استطاعت ديگر، قدرت است برمباشرت فعل وملك تحصيل. درباطن رود با فعل وبعد الفعل آنرا بتوان شناخت وهيچ حجّت بنده بوى ثابت نشود كه آن درحقّ وى مفقوداست نه موجود وپيش ازفعل بنده از آن استطاعت

درهیچ چیز نیست چنان که خدای گفت «و کانوا لا یستطیعون سمعاً ما کانوا یستطیعون السمع - انّهم عن السمع لمعزولون» قومی را گفته است که گوشها شنوا داشتند امّا با آن گوش شنوا ایشانرا استطاعت سمع نبود وقیل - «اقعدوا مع القاعدین» هم ازین باب است. رب العزة ایشان را مخذول کرد ومحروم از فرمان‌برداری تا نتوانستند که فرمان‌برند و **بغزاء تبوك** بیرون شوند. والله علیم یفعل مایشاء ویحکم مایرید.

«ولو خرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» چون **مصطفی** ازمدینه بیرون آمد تا به **تبوك** رود **بثنیّة الوداع** فرو آمد آنجالشکرگاه ساخت و **عبدالله ابیّ سلول** بامنافقان به زی **جده** فرو آمد از **ثنیّة الوداع** بزیرتر. پس چون **مصطفی** ومؤمنان برفتند **عبدالله ابیّ** بامنافقان واهل شك تخلف کرد وباز گشت. ربّ العالمین تسلیت **مصطفی** این آیت فرستاد «لو خرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» ای - فساداً فی رای ضعفة المومنین الخبال الفساد فی الامر و الخبل الفساد فی العقل «ولاوضعوا خلالکم» الایضاع سرعة السّیر و المعنی اسرعوا بالنّمیمة فی افساد ذات بینکم. وقیل - اسرعوا رکابهم بالسیر بینکم یوهمون الهزیمة فی القلوب «یبغونکم لفتنة» «فتنه» شوردل است. میگوید: درمیان شما فرقت میافکندندی بددلی می‌افزودندید و شوردل می‌جستندید.

«وفیکم سمّاعون لهم» ای منافقون یخبرونهم باخبارکم وقیل وفیکم سمّاعون لهم من یسمع کلامکم ویطیعکم ولو کان هؤلاء المنافقون فی صحبتکم افسدوهم علیکم «والله علیم بالظالمین» المنافقین. بینهم **عبدالله بن ابی و عبدالله نضل و عبدالله بن نبتل و جد بن قیس و رفاعة بن تابوت و اوس بن قبطی**.

«لقد ابتغوا الفتنة» میگوید: اگر این منافقان در این غزا تخلّف نمودند ایشانرا عادت است و در غزاء **احد** همچنین بودند که **عبدالله ابی** با منافقان روز **احد** بر گشت و گفت «لو نعلم قتالا لاتّبعناکم» و گفته‌اند من قبل آنست که چون آمدن **مصطفی** به **مدینه** نزدیك بود و خبر افتاد **عبدالله ابی سلول** را رئیس منافقان از آن کراهیّت ورنج عظیم آمد که عرب **مدینه** می‌سکالیدند که ویرا برخویشتن ملك کنند: افرقت ازمیان **اوس** و **خزرج** برخیزد. چون رسول خدا **بمدینه** آمد آن کار فروبست وباطل شد **عبدالله ابی** ومنافقان **بجهودان** میگراییدند تا **جهودان** درنبوّت

**مصطفی** طعن میکردند و مردمان در وی در شك می افکندند و دلهاء ضعیف میشورانیدند فذلك قوله «لقد ابتغوا الفتنة من قبل» و قیل معناه ان جماعة منهم ارادو به القتل فی لیلة العقبه «وقلبوا لك الامور» ای: اجتهدوا فی الحیلة علیك و الکید بك والتقلیب ان تجعل اسفله اعلاه و باطنه ظاهره و معناه النفاق فان المنافق ظاهره خلاف باطنه «حتی جاءَ الحق» ای غلب الاسلام الشرك و ظهر امرالله وعلا دین الله وهو الاسلام وقیل حتی اخزاهم الله باظهار الحق واعزاز الدین علی کره منهم.

«ومنهم من یقول ائذن لی» این آیت درشأن **جدبن قیس الخزرجی** آمد مردی بود از معروفان منافقان رسول خدا گفت باوهل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منها سراری ووصفاء قال یارسول الله لقد عرف قومی انی رجل مغرم بالنساءِ وانی اخشی ان رأیت بنات الاصفران لااصبر عنهن فلا تفتنّی بهذا وائذن لی فی القعود عنك واعینك بمالی فاعرض عنه النبی علیه السلام وقال قداذنت لك فانزل الله هذه الآیة و کان الاصفر رجلا من حبشة ملك الروم فاتخذ من نسائهم کل وضیئة حسناء فولدت له بنین وبنات اخذن من بیاض الروم وسواد الحبشة فکن لعساء یضرب بهن المثل فی الحسن میگوید این منافق دستوری میخواهد که نیاید وبهانه میکرد که «لاتفتنی» ببنات الاصفر مرا به زنان روم و بنات بنی الاصفر فتنه مکن یعنی که این بهانه است و نفاق اورا برین میدارد «الافی الفتنة سقطوا» الافی الکفر و النفاق سقطوا، یعنی ماسقط فیه من الفتنة بتخلفه عن رسول الله اکثر. وقیل الافی الفتنة ای فی النار والعذاب سقطوا «وان جهنم لمحیطة بالکافرین» مطبقة بهم جامعة لهم.

# النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الّا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار» سعادت بندگان درعنایت است و آنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است. کار جذبهٔ الهی دارد مغناطیس عزت و کشش[1] عنایت. هر کجا کششی بود آنجا کوششی بود. هر کجا صدقی بود آنجا تصدیقی بود. وهر کجا تصدیق بود آنجا

[1] ـ درنسخه الف: کهرباء است.

دلی بود و آنجا که دل بود فتحی بود و آنجا که فتح بود سعادت بود. خنك آن بنده که اهل این قصه بود . آنك **ابوبکر** بر خوان قصه وی تاعجایب بینی درنگر دربدایت ونهایت کاروی تاعز صحبت بشناسی وحقیقت ولایت بدانی بیست ساله بود که بخواب نمودند اورا که ماه از آسمان جدا شدی و بربام **کعبه** سه پاره گشتید یك پاره از آن در کنار **ابوبکر** افتادی. **ابوبکر** این خواب نهان همیداشت از**جهودان مکه** وغیر ایشان تاآنکه کـه **بشام** میرفت بتجارت . گفتا بر **بحیراء راهب** رسیدم و آن خواب اورا حکایت کردم گفت بشارت باد ترا یا **ابابکر** که رسول آخرالزمان را درحیات او وزیر باشی وبعدازوفات وی خلیفهٔ اوباشی . **ابوبکر** چون این سخن بشنید ازشادی بگریست ازعین رافت ورحمت دردل وی مایده‌ئی نهادند. صباء دولت درد دین بسینه وی فرو گشادند **مصطفی** ازان درد این نشان باز داد که ما فضلکم **ابوبکر** بکثرة صیام ولاصلوةٍ ولکن بشيءٍ وقرفی صدره .

**پیرطریقت** : گفت که ازحال وی نشان داده که گفت کریما این سوز ما امروز دردآمیز است نه طاقت بسربردن ونه جای گریز است. سر وقت عارف تیغی تیزاست نه جای آرام ونه روی پرهیز است. لطیفا این منزل ما چرا چنین دور است همراهان بر گشتند که این کار غرور است گر منزل ما سرور است این انتظار سور است و گر جز منتظر مصیبت زده ایست، تامعذورست بیست سال دیگرابوبکر این حدیث پنهان میداشت تااز جبار عالم فرمان امد **بجبرئیل** امین که یا **جبرئیل** رو با **محمد** بگوی که وقت آن آمد که بمنبر سعادت بر شوی وباخلق بگوئی کـه لااله الاالله محمد رسول‌الله قل‌هوالله احد چون این پیغام بگزارد سید گفت با **جبرئیل** با که گویم که همه عالم منکر این حدیث‌اند گفت یا **محمد** اگر منکر نبودندی بسعادت دعوت تو کی‌رسیدندی یا **محمد** هیچ‌کس بسعادت‌دعوت‌تو نزدیکتراز **بوبکر بوقحافه** نیست نزدیك وی‌رو واین‌حدیث باوی بگو **مصطفی** قدم ازحجره خود بدر نهاد و **ابوبکر** همان ساعت ازخانه خویش بدر آمد . چون دیدهٔ صدیق برجمال **سید** افتاد مغناطیس نبوت محمدی گوهر صدق **ابوبکر** را بخود کشید گفت : یا **ابابکر** این چندین ضعف وزردی روی تواز بهر چیست گفت یا **محمد** چندین سال است که آتشی تیز درباطن

خود می‌بینم هرروز که بر آید گرم‌تر می بینم مرهمی همی جویم کـه این آتش بوی فرو نشانم .

از عشق تو آتشی بسرافروخته‌ام وانگه‌بخودی خودفروسوخته‌ام

**مصطفی** دانست که **ابوبکر** گرفتار درد دین است و تشنهٔ شربت توحید حق است تااز آن شراب که‌از خم خانهٔ قدم بوی فرستاده‌اند و دران قاروره طهارت صافی شده « که الم نشرح لك صدرك » یك قطره برجگر سوختهٔ **ابوبکر** ریزد گفت : یا **ابابکر** درنبوت و رسالت ماچه گوئی **ابوبکر** باز نماند و گفت راست است ویاك جاء بالصدق وصدق به گفتا نوشت باد شراب مهر ازجام توحید .

ای باز هوا گرفته وباز آمده به دام دوست

رنج سفر کشیده وباز دیده خود بکام‌دوست

وزبان حال **ابوبکر** میگوید الهی کشیدیم آنچه‌کشیدیم همه نوش گشت‌چون آوای قبول شنیدیم . الهی دانی که هرگزدرمهر شکیبا نبودیم وبهرکوی که رسیدیم حلقهٔ دردوستی‌گرفتیم و بهر راه که رفتیم بربوی تو آن راه بریدیم . دل رفت مبارك باد ورجان برود درین‌راه پسندیدیم .

دل باغ‌تو شد پاك ببر ٬زان که‌درین دل یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر صدجان نکنند آنچه‌کند بوی وصالت

. . . . . . . . . .

# ۶ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ان تصبك حسنة** » اگر بتورسد نیکوئیی ، « **تسؤهم** » ایشانرا اندوهگن کند ، « **وان تصبك مصيبة** » و اگر بتو رسد افتادی یا زیانی یا هزیمتی ، « **يقولوا** » گویند ، « **قداخذنا امرنا من قبل** » از آن بود که دست بآن زدیم پیش ازین وبازنشستیم ، « **ويتولوا وهم فرحون** .(۵۰) » و بر گردند شادان و نازان .

« **قل** » گوی [ای پیغامبر من] ، « **لن يصيبنا** » نرسد بما ، « **الاما كتب الله لنا** » مگر آنچه خدای نوشت ما را از رسیدنی [هرجای که باشیم] ، « **هو مولينا** » اوست یار ما و خداوند ما ، « **وعلى الله فليتو كل المؤمنون** . (۵۱) » و ایدون بادا کـه

پشتی دادن مؤمنان بخدای بادا.

« قل هل تربّصون بنا » گوی چشم برچیزی میدارید که رسد بما ، « الّا احدی الحسنیین » جز یکی از دو نیکی ، « و نحن نتربّص بکم » وما چشم میداریم بشما ، « ان یصیبکم الله » که برساند خدای بشما ، « بعذاب من عنده او بایدینا » یکی از دو بدی عذابی از نزد خدای یا عذابی بدست ما ، « فتربصوا » پس چشم میدارید ، « انّا معکم متربصون. (٥٢) » که ما با شما چشم دارند کانیم.

« قل انفقوا » بگوی پیغامبر من نفقه میکنید ، « طوعاً او کرهاً » خوش منش یا ناکام ، « لن یتقبل منکم » نخواهند پذیرفت ازشما ، « انکم کنتم قوماً فاسقین. (٥٣) » که شما گروهی اید از فرمان برداری بیرون.

« وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم » باز نداشت کردار ایشان را و نفقات ایشانرا از پذیرفتاری ، « الّا انّهم کفروا بالله و برسوله » مگر آنچه ایشان کافر شدند درنهان بخدا و رسول ، « ولا یأتون الصلوة الّا وهم کسالی » و بجماعت نیایند مگر بکسلانی ، « ولا ینفقون الّا وهم کارهون. (٥٤) » وزکوة ندهند مگر بدشواری.

« فلاتعجبك اموالهم » خوش مبایاد ترا ونیکو ، مالهای ایشان ، « ولااولادهم » ونه فرزندان ایشان ، « انّما یریدالله لیعذبهم بها » میخواهد خدای که ایشان را بعذاب میدارد [ بافزون آن و بگرد کرد آن و بنگه داشت آن ] ، « فی الحیوة الدنیا » درین جهان ، « وتزهق انفسهم » و جان ایشان برآید ، « وهم کافرون. (٥٥) » و ایشان بر کافری.

« ویحلفون بالله » سوگند میخورند بخدای ، « انّهم لمنکم » که ایشان از شما اند و از اهل دین شما اند ، « وماهم منکم » و ایشان از اهل دین شما نیستند ، « ولکنهم قوم یفرقون. (٥٦) » لکن ایشان قومی اند که ازدوسوی می ترسند.

« لویجدون ملجأً » اگر ایشان پناه گاهی می یابند ، « اومغارات » یا متواری گاهی ، « اومدّخلاً » یا نهان جائی ، « لولّوا الیه » روی بآن دادندید ، « وهم یجمحون. (٥٧) » و ایشان شتابان ودوان.

ومنهم من یلمزك » و ازایشان کس است که ترا به بیدادگری باز خواند ، « فی الصدقات » درصدقات که دهی ، « فان اعطوا منها رضوا » اگر ایشانرا دهند

از آن خشنود باشند و خرسند، «**وان لم يعطوا منها**» واگر ايشانرا ندهند از آن. «**اذاهم يسخطون.(٥٨)**» بخشم مى‌باشند ونا خرسند.

«**ولو انّهم رضوا**» واگر ايشان خشنود بودندى وخرسند، «**بما آتاهم الله و رسوله**» بآنچه خداى ايشانرا داد و رسول او، «**وقالوا حسبنا الله**» و گفتندى بسنده‌است ما را خداى و آنچه وى بخشد و گزيند وسازد، «**سيؤتينا الله من فضله**» خداى ما را از فضل خويش خوددهد [آنچه خواهد و دربايد]، «**ورسوله**» ورسول وى رساند، «**انّا الى الله راغبون.(٥٩)**» ما بنيا زوحاجت خواست خود با خداى خود مى كرديم.

# النوبة الثانية

قوله تعالى: «ان تصبك حسنة تسؤهم» اى - ان نلت نصرة فى غزائك هذه تحزنهم وان نالتك قادحة من نقصان او هزيمة يقولوا قد اخذنا بالحزم اذ تخلّفنا - ميگويد باين غزآء «**تبوك**» كه ميروى اگر شما را نصرت وظفر بود منافقان اندهگن شوند ودل تنك واگر هزيمت و شكستى بود ايشان گويند: نيك آمد و راست، كه نرفتيم. حزم آن بود كه ما بردست گرفتيم، **كلبى** گفت: «حسنه» ظفر و غنيمت روز **بدر** بود، مسلمانانرا و «مصيبت» و شكستگى و نكبة روز **احد**. ميگويد منافقان روز **بدر** اندوهگن بودند كه نصرت مسلمانان ميديدند وروز **احد** شاد بودند كه مصيبت و نكبت رسيد ايشانرا. رب العالمين گفت «ويتولّوا» اى - عن الايمان.

«وهم فرحون» لما اصاب رسول الله واصحابه يوم احد. الاصابة وقوع الشىء فيما قصد به و قيل - الاصابة الانحطاط من اعلى الى اسفل مشتقّ من الصواب.

«قل» يا محمد للمنافقين «لن يصيبنا» شدة و رخاء وخير وشر «الا ما كتب الله لنا» فى اللّوح المحفوظ و قضاه و قدره علينا فى سابق حكمه كما قال عزّوجلّ: «ما اصاب من مصيبة فى الارض ولا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبرأها».

«وعلى الله فليتوكل المؤمنون» يعنى - واليه فليفوض المؤمنون امورهم على الرضا بتدبيره.

«قل هل تربصون» اى - هل ينتظرون ان ينزل بنا «الا احدى الحسنيين»

نصرة او شهادة .

«ونحن نتربص بکم» احدی السوئین عذاب من عندالله کما اصاب الامم الخالیة اوبایدینا فنغلبکم بالسیف و نقتلکم «فتربصوا» مواعیدالشیطان .

«انّا معکم متربصون» مواعیدالله فی اعلاء کلمته واعزازدینه . معنی آیت آنست یا محمد ایشانرا گوی جز آن نیست که شما انتظارمیکشید وچشم میدارید که رسد بما یکی از دونیکوئی : یا یاری ازخدای وظفر بردشمن . یا شهید شدن درراه خدا. وما چشم میداریم که خدای رساند بشما از دوبد، یکی : عذابی ازنزدیك خویشتن یا کشتن بدستما . اکنون شما چشم‌میدارید تا ما باشما چشم‌میداریم . آنچه‌شما چشم بدان میدارید وعدهٔ **شیطان** است و آنچه ما چشم بدان میداریم وعده **خدای** است .

روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله‌ص : یضمن‌الله لمن خرج فی‌سبیله لایخرج الاایماناً باالله و تصدیقاً لرسوله، ان یرزقه الشهادة او یردّه الی اهله مغفوراً نائلا مانال اجراً وغنیمة» .

« قل‌انفقوا طوعاً اوکرهاً »این آیت درشان **عبدالله‌ابی** آمد. رئیس منافقان کان عظیم‌النفقة واسع الوسیعة «انفقوا»امراست بمعنی شرط ومراد باین توبیخ‌است یقول: ان انفقتم‌طائعین اوکارهین‌لن یتقبل منکم . نفقة که میکنید اگر به‌طوع کنید واگر بکره، از شما پذیرفته نیست که اعتقاد و توحید‌با آن نیست . و گفته‌اند این جواب **جدبن قیس** است که گفته بود ائذن لی فی‌القعود و اعینك بمالی. و گفته‌اند طوع، صدقات‌است که بروی لازم نیست و کره، زکوة است که شرع اورا فرموده و الزام کرده . وگفته‌اند طوع آنست که باختیار خویش کند، بردل ایشان آسان وخوش و کره آنست که از بیم قتل کنند، بردل ایشان گران ودشوار. میگوید هرچون که هست، از شما که منافقان‌اید نپذیرند کـه نخست ایمان باید و صفاء دل و اعتقاد پاك پس زکوة وصدقات و نفقات ـ پس بیان کرد که مانع قبول چیست گفت :

«وما منعهم» ای ـ ما امتنعت اعمالهم من ان تقبل، الا کفرهم بالله و رسوله .

عرب گوید ما منعنی ان افعل کذا الا فلان ای : ما امتنعت الامن اجل فلان . قال‌الله عزّوجلّ :«وما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذّب بها الاولون» ای ـ وما امتنعنا ان

ترسل بالایات الا ان کذّب بها ، فان‌الله عزّوجلّ لامانع‌له . باز نمود که آن نفقات ایشان که پذیرفته نیامد از آن است که ایشان بخدای و رسول کافراند و در نماز کسلان و متثاقل‌اند از آن که کوش بثواب آن ندارند وانفاق برایشان دشوار است ، از آنکه برخود چون غرامتی و تاوانی میدانند . روی **ابوهریرة** قال : قال رسول‌الله‌صم : « للمنافقین‌علامات یعرفون‌بها . تحیّتهم‌لعنة وطعمتهم نهبة وغنیمتهم‌غلول . لایقربون المساجد الاهجراً ولایأتون‌الصلوة الادبراً مستکبرین‌لایألفون‌ولایؤلفون خشب‌باللیل صخب بالنّهار » . و فی بعض‌الاخبار : « جیفة باللیل بطّال بالنّهار » . وقال **ابن عباس** فی‌صفة‌المنافقین : هم‌النائمون عن‌العتمات الغافلون عن الغدوات التارکون للجماعات الخافرون للامانات اولئك رجالهم منافقون و نسآؤهم منافقات .

« کرهاً » ـ بضم کاف قرائت **حمزة** و **کسائی** است ، و در معنی ، ضمّ و فتح یکسان است .

« ان‌یقبل منهم » ـ بیا قرائت **حمزة** و **کسائی** است وباین قرائت نفقات‌بمعنی انفاق است .

« فلاتعجبك اموالم ولا اولادهم » ـ این خطاب با **مصطفی** است و مراد باین امت است ، و بقول بعضی مفسران درآیت تقدیم و تأخیر است ، تقدیره : فلاتعجبك کثرة اموالهم و اولادهم فی‌الحیوة الدّنیا ، انّما یریدالله لیعذّبهم بها فی‌الاخرة . و بیشترین مفسران برآنند کـه آیت بر ترتیب خویش است و فی . متصل بیعذّبهم . یعنی ـ لاتستحسن ما انعمنا علیهم من الاموال الکثیرة و الاولاد .

« انّما یریدالله لیعذّبهم » ای ـ بجمعها و حفظها و حبّها والبخل‌بها و کلّ هذا عـذاب . و قیل : یعذّبهم بنهب الاموال وسبی الاولاد . میکوید : عجب مدار ونیکو مشمر آن مالها و فرزندان که دادیم ایشانرا که خدای میخواهد که ایشانرا بآن مال و فرزند در دنیا بفتنه افکند و ایشانرا بعذاب دارد وچنانکه مؤمن را در آن اجر و ثواب بود منافق را در آن عقوبت و عذاب بود وآنکه بعاقبت :

« تزهق انفسهم وهم کافرون » ای ـ تخرج ارواحهم‌وهم علی‌الکفر .

« ویحلفون بالله انّهم لمنکم » ای ـ یحلفون بالله کاذباً انّهم مؤمنون .

«وماهم منکم» ای - لیسوا بمؤمنین .

«ولکنّهم قوم یفرقون» ای - یفرقون الفریقین، همانست که‌جائی دیگر گفت: «یریدون ان یأمنوا لکم و یأمنوا قومهم» میگوید منافقان از دو سوی میترسند هم از قوم خویش هم از شما - اگر اظهار کنند آنچه در دل دارند ایشانرا بکشند و فرزند ایشانرا ببردگی ببرند .

«لویجدون ملجأً» ای - ملاذاً . «او مغارات» یعنی - اسراباً ، جمع مغارة .

«اومدّخلاً» ، و برقراءت یعقوب «اومد خلاً» بفتح میم و تخفیف یعنی - مستتراً و مذهباً .

«لولّوا الیه» اقبلوه نحوه .

«وهم یجمحون» یسرعون . من قولهم . فرس جموح یرکب رأسه ، ومعنی الآیة : ان المنافقین لوامکنهم الفرار من‌بین‌المسلمین بایّ وجه کان کفروا ولم‌یقیموا بینهم .

« ومنهم من یلمزک » ، و برقرائت **یعقوب** «یلمزک» بضم میم ای - یعیبک ، واللمز - العیب ، اللمزة - العیّاب ، و اللمزة المعیب .

«فی‌الصدقات» ای - فی تفریق الصدقات بین اهلها . این آیت در شأن مردی منافق فرو آمد نام وی **حرقوس بن زهیر** ، رسول خدا در غزاءِ **حنین** قسمت غنائم میکرد ، گفت : یا رسول‌الله اعدل فانّک ما عدلت الیوم . رسول خدا چون این سخن از وی بشنید گونهٔ وی سرخ شد ، گفت : ان لم اعدل فمن ذا الّذی یعدل و**جبرئیل** عن‌یمینی و **میکائیل** عن یساری . **عمر** گفت : یارسول‌الله ایذن‌لی‌اضرب عنقه . فقال: دعه فانّی‌لااحبّ ان یقال‌انّ **محمداً** یقتل أصحابه، وروی : دعه فانّ‌له اصحاباً یمرقون من الدّین کمایمرق السهم من‌الرّمیة . و درخبراست که **ابوبکر** ازپس وی‌برفت اورا در غاریافت بازگشت، **عمر** همچنین برفت ودرنماز یافت وبازگشت ، و **علی** رفت و اورا نیافت ونه دید ، رسول‌خدا گفت : یا **علی** ! این مرد بروزگار توبرتو بیرون آید و تو اورا بکشی و نشان بداد . **علی** درحرب **نهروان** اورا درمیان کشتگان یافت .

رب‌العالمین گفت . « فان اعطوا منهـا رضوا » ای - ان کثرت لهم من ذلک

فرحوا وان اعطیتهم قلیلاً سخطوا ، ای ـ انّما دینهم و سخطهم و رضاهم لدنیاهم .

«ولوانّهم رضوا ماآتیهم‌الله ورسوله و قالوا حسبنا‌الله» ، کما قال‌المسلمون . جواب «لو» اینجا محذوف‌است و تقدیر آیت اینست : لو رضوا بذلك وتوكلوا‌علی‌الله لکان خیراً لهم و **عرب** فراوان جواب «لو» فرو گذارند درسخن و درست است خبر از **مصطفی**ص که گفت : «هلاك امّتی علی ایدی اغیلمة من **بنی‌عبدمناف**» قالوا : یا رسول‌الله فماذا تأمرنا ؟ قال : لوانّ الناس اعتزلوهم . این «لو» بمعنی لیت‌است .

«سیؤتینا‌الله من‌فضله» ای ـ خزائنه ، ورسوله من‌الصدقة‌والغنیمة . میگوید : خدای ما را از فضل ونعمت خویش میدهد آنچه دریابد ورسول وی رساند. چنانکه درخبر است : «لاتکنوا بابی‌القسم ـ الله یعطی وانا اقسم .

«انّا الی‌الله راغبون» ای ـ نسأل‌الله ان یغنینا من‌فضله بفضله .

# النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ان تصبك حسنة تسؤهم» . هر که نعمت وی تمامتر و نواخت خدای بروی بزرگتر، حاسدان وی بیشتر. منافقان که نعمت و نواخت وفضل‌خدای دیدند بر **مصطفی** و مؤمنان حسد بردند وصفت حسود اینست که خدای‌گفت : «ان تصبك حسنةٌ تسؤهم»، چون نعمت وفضل‌خدایرا برکسی بیند اندوهگن شود و رضا و خشنودی او جز در زوال نعمت نیست . **معاویه** گفت : هر دردی را درمان دانم وهر کاری را تدبیری توانم مگر دردحاسد که آنرا هیچ درمان ندانم وهیچ تدبیر نتوانم که داروی وی جز زوال نعمت ازمحسود نیست . **مصطفی**ص گفت : «ثلث هنّ اصل کلّ‌خطیئة فاتقو هنّ واحذ روهنّ ایّاکم والکبر فانّ ابلیس حمله الکبران لایسجد لادم علیه‌السلام وایّاکم و الحرص فانّ آدم حمله الحرص علی ان اکل من الشجرة و ایّاکم والحسد فانّ بنی آدم انّما قتل احدهما صاحبه حسداً و در خبر است که **موسی** علیه‌السلام مردی‌را دید نزدیك عرش عظیم درجهٔ بزرگ یافته و بنواخت بی‌نهایت ولطف بی کران رسیده **موسی** چون اورا بآن ترتیب و آنمنزلت دید بوی غبطت برد و آن منزلش آرزو خواست گفت : بارخدایا آنمرد بآن رتبت و منزلت

بچه رسید ؟ گفت : «لا یحسدون النّاس علی ما آتیهم الله من فضله» ، نعمت خدا وفضل نعمت خدا بر بندگان دید و بایشان حسد نبرد . و درخبراست که در آسمان پنجم ربّ العزة فریشتهٔ آفریده بر گذرگاه اعمال بندگان نشسته چون عمل بنده بآسمان بر آرند و بوی رسد وهم چون آفتاب از روشنائی ونیکوئی آن عمل می‌تابد ، بوی گوید : قف فانا ملك الحسد ، باش که فریشته حسدم تادر آن نگرم که آمیخته حسد است یانه اگر نشان حسد بیند باز گرداند ، وگوید : اضربوا وجه صاحبه فانّه حاسد.

«قل لن یصیبنا الاّ ما کتب الله لنا». حجتی روشن است برقدریان که میگویند خیر بتقدیر خدا است وشرّ بکردار ما.و ربّ العزه برایشان ردّ میکند و میگوید : یا محمد بگوی «لن یصیبنا» هیچ رسیدنی بما نرسد ازخیروشرّ و نفع و ضرّ وعطا ومنع وغنی وفقر ونفاق و وفاق مگر که خدای خواست وتقدیر کرد و برما نوشت همه بتقدیر او وهمه بحکم او ومشیّت او. درعالم چیست از بودنی مگر بخواست او ، موی نجنبد برتن مگر بارادت او وخطرتی نیاید دردل مگر بعلم او ، آدمی ازخاك آفریدهٔ او نه ازنخّاس خریدهٔ او ، هرچه خواهد کند و برسربندگان راند که حکم حکم او وهمه اسیراند درقبضهٔ او کس را ازوی واخواست نه ، وازپیش حکم اوبرخاست نه ، «لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون» .

**پیر طریقت** گفت : آلهی ای دهندهٔ عطا و پوشندهٔ جفا نه پیدا که پسند کرا وپسندیده چرا؟ بنده بتاوی بقضا پس گوی که چرا ، آلهی کار پیش از آدم و حوّا است وعطا پیش ازخوف ورجا است ، امّا آدمی بسبب دیدن مبتلاست خاصهٔ او آنکس است که از سبب دیدن رها است اگر آسیاءِ احوال گردان است قطب مشیّت بجا است .

«قل لن یصیبنا الاّ ما کتب الله لنا» قسمت آنست که درازل کردند ، حکم آنست که در ازل راندند ، رقم آنست که در ازل کشیدند ، یکی را رقم سعادت کشیده و از معصیت او را زیان نه ، یکی را حکم بشقاوت کرده واز طاعت او را هیچ سودنه . **محمد بن السماك** گوید : در **بصره** شدم خلقی را دیدم روی بصحرا نهاده و جنازهٔ درمیان گرفته و بحکم تقرب دستارها بر آن همی انداختند ، جنازهٔ دیگر دیدم که همی

بردند و بر آن سنگ‌باران همی کردند ـ پرسیدم از آن حال، گفتند: در این شهر مردی بود مؤذن چهل سال روزگار خود درطاعت و متابعت گذاشته بوقت آنکه بانگ نماز کرد دل‌را درسرزلف خوب روئی گم کرد و آن خوب‌روی بعقد نکاح وی رضا نمیداد مگر بدوشرط یکی آنکه خمر باز خورد، دیگر آنکه زنّار کبرکی دربندد. آن‌مسکین بدبخت صدرهٔ توحید بر کشید و زنّار شماسی اختیار کرد و خمر باز خورد و در آن گم‌راهی طریق مواصلت میجست. آن خوب روی گفت: قدم اختیار مادرین مراد بریده کردند دوش جفت ما را دربهشت بما نمودند و شغل مابی مابمراد ما بساختند گواهی‌میدهم که خدا یکی‌است و محمد رسول‌او، این بگفت‌وجان بداد برمسلمانی، این خبر بمؤذن رسید از غبن حسرت و حیرت آهی بکرد و جان بداد بر کافری، اکنون آن‌جنازه که سنگ‌باران بدان‌همی کنند جنازهٔ آن مؤذن است و آن دیگر جنازه که دستارها بحکم تقرّب بر آن می‌اندازند مهد دولت آن نومسلمان است. هزارجان مقدّس فدای آن نقطهٔ عنایت باد که روز میثاق برجانهای دوستان تجلّی نمود. عناية الازلية كفاية الابديّة، هومولانا، اواست خداوند ما نزدیکتر بما از ما مهربانتر برما ازما، خواهندهٔ مابی‌ما بکرم‌خویش نه‌بسزای ما، نه معاملت درخورما، نه منّت بتوان‌ما. هرچه کردیم تاوان برما. هرچه تو کردی باقی‌برما. هرچه کردی بجای خود کردی نه برای ما.

«وعلى‌الله فليتوكّل المؤمنون». اهل ایمان را از توکل چاره نیست و آنرا که توکّل نیست ایمان نیست، توکّل برکسی باید کرد که او بعزیزی معروف باشد تا بعزوی عزیزگردد. میگوید: «وتوكّل على‌العزيزالرحيم» ونگرتا اعتماد بر کسی نکنی که امروز هست و فردا نه، اعتماد بربادشاهی کن که تغییر و تبدیل و زوال را بدامن جلال او راه نه، «وتوكل على‌الحى‌الذى لا يموت» دامن‌طلب هرکسی ازسالکان بچیزی بازبست مگردامن‌اعتماد وهمّت متوکلان که روا نداشت که جز بدوستی خود بازبندد، «انّ‌اللّه يحب‌المتوكلين»، وازمرغان‌هوا توکّل بیاموز. بامداد هریکی بینی ازاوطان خویش بیرون‌آمده بیزار ازخود وبیزار ازخلق چون شب درآید حوصلهاء ایشان ممتلی و بقرارگاه خویش باز شوند «لوتوكّلتم على‌اللّه حقّ‌توكّله لرزقكم

کما یرزق الطّیر، تغدو خماصاً و تروح بطانا.

«قل انفقوا طوعاً اوکرهاً لن یتقبل منکم» تقرّب العدوّ یوجب زیادة المقت له و تجنّب الحبیب یقتضی زیادة العطف علیه. قال الله تعالی: «فاولئك یبدّل الله سیّآتهم حسنات.»

«ولا یأتون الصلوة الاوهم کسالی» التهاون بالامر. قال **حمدون**: القائمون بالاوامر علی ثلث مقامات: واحد یقوم الیه علی العادة وقیامه الیه قیام کسل، وآخر یقوم الیه قیام طلب ثواب و قیامه الیه قیام طمع، و آخر یقوم الیه قیام مشاهدة فهو القآئم بالله لامره لاقائماً بالامر لله سبحانه و تعالی.

# ۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّما الصدقات للفقرآء**» زکوتها که شرع واجب کرد درویشانرا ست که هیچ چیز ندارند، «**والمساکین**» و ایشانرا که کم از کفایت دارند، «**والعاملین علیها**» و ایشان که صدقه می‌ستانند از متصدّقان، «**والمؤلفة قلوبهم**» و ایشان که می‌تألّف کنند ایشانرا براسلام تا دل فرا اسلام دهند، «**وفی الرقاب**» و در بردگان [که خویشتن را باز خریده‌اند از سیّد]، «**والغارمین**» و اوامداران [ازبهر مصالح مسلمانان]، «**وفی سبیل الله**» ودر[غازیان] درسبیل خدا، «**وابن السبیل**» وراه گذریان که [درسفرمباح باشندو] روی بخانه دارند، «**فریضة من الله**» این باز برندهٔ الله است و بخشیده و نامزد کردهٔ او، «**والله علیم حکیم.**(۶۰)» وخدای دانائیست راست‌دان.

«**ومنهم الذین یؤذون النبی**» وهم از ایشان است، ایشان که رسول را می‌رنجانند بسخن، «**و یقولون هو اذن**» ومیگویند وی همه گوش است، «**قل اذن خیر لکم**» گوی اگر گوش‌است شمازا به‌است، «**یؤمن بالله**» آنچه از خدای‌بوی آید بآن میگرود، «**ویؤمن للمؤمنین**» و مؤمنان را براست میدارد وراست گوی میداند، «**ورحمة للذین آمنوا منکم**» ورحمتی‌است گروندگان شمارا، «**والذین یؤذون رسول الله**» و ایشان که رسول خدایرا می‌رنجانند، «**لهم عذاب الیم.**(۶۱)» ایشان راست عذابی درد نمای.

«**یحلفون باللّٰه لکم**» سوگندان میخورند شما را بخدای، «**لیرضوکم**» تا شمارا خشنود کنند بسخن، «**واللّٰه ورسوله احق ان یرضوه**» و خدای ورسول وی سزاتراست که خشنود کنند وی‌را، «**ان کانوا مؤمنین.**(۶۲)» اگر گرویدگان‌اند.

«**الم یعلموا**» نمیدانند ؟! «**انّه من یحادداللّٰه و رسوله**» که هر که گرانی کرد ازخدا و رسول وی، «**فانّ له نارجهنم**» اوراست آتش دوزخ، «**خالداً فیها**» جاویدان درآن، «**ذلك الخزی العظیم.**(۶۳)» آنت رسوائی بزرگ.

«**یحذر المنافقون**» می‌پرهیزند منافقان، «**ان تنزل علیهم سورة**» که فروآید ورایشان از آسمان سورتی، «**تنبّئهم بمافی قلوبهم**» که ایشانرا خبر کند ازآنچه دردلهای ایشان، «**قل استهزؤا**» گوی هم این افسوس میدارید، «**ان اللّٰه مخرج ماتحذرون.**(۶۴)» که خدای بیرون خواهدآورد از دلهای ایشان آنچه می‌پرهیزند از آن.

«**ولئن سألتهم**» واگرپرسی ازایشان [که چرا بدی گفتند یاران را وافسوس داشتند]، «**لیقولن**» گویند، «**انما کنا نخوض و نلعب**» مادر سخنی بودیم که بزبان میگفتیم و بازی میکردیم، «**قل اباللّٰه و آیاته ورسوله**» گوی بخدا و بسخنان ودین وی و رسول او، «**کنتم تستهزؤن.**(۶۵)» می‌افسوس دارید ؟

«**لاتعتذروا**» خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن را باز مپوشید، «**قدکفرتم بعد ایمانکم**» که پس‌ایمان خویش کافرشدید، «**ان نعف عن طائفة منکم**» اگر فرا گذارند لختی از اینان که درین سخن بودند، «**نعذب طائفة**» فرونگذارند و عذاب کنند لختی را ازایشان، «**بانهم کانوا مجرمین.**(۶۶)» ازبهرآنکه خداوندان جرم بودند.

«**المنافقون و المنافقات**» مردان و زنان منافقان، «**بعضهم من بعض**» همه از یکدیگراند، «**یأمرون بالمنکر**» یکدیگر را بناپسندیده میفرمایند، «**وینهون عن المعروف**» و یکدیگر را از پسندیده باز میدارند، «**ویقبضون ایدیهم**» و دستهای خود ازنفقه فرومی‌بندند، «**نسوااللّٰه**» طاعت‌خدای بگذاشتند «**فنسیهم**» تاخدای نواخت ایشان بگذاشت، «**ان المنافقین هم الفاسقون.**(۶۷)»

که منافقان از ایمان راست بیرون‌اند .

« **وعدالله المنافقين و المنافقات** » وعـده داد الله منافقانرا مردان و زنان ، « **والكفار** » و کافرانرا ، « **نارجهنم** » آتش دوزخ ، « **خالدين فيها** » جاویدند اندر آن ، « **هی حسبهم** » آن بسنده‌است ایشانرا ، « **و لعنهم الله** » ولعنت‌خدای برایشان « **فلهم عذاب مقيم.(٦٨)** » و ایشان را عذابی پاینده .

« **كالذين من قبلكم** » سرانجام اینان راست چون سرانجـام ایشان که پیش از شما بودند ، « **كانوا اشدّ منكم قوة** » ازشما سخت نیروتر بودند ، « **واكثر اموالا و اولاداً** » و بیشتر بودند بمـال و فرزندان ، « **فاستمتعوا بخلاقهم** » بکوشیدند بهرهٔ خودرا ازاین‌جهان ، « **فاستمتعتم بخلاقكم** » و شما میکوشید بهرهٔ خودرا ازین جهان ، « **كما استمتع الّذين من قبلكم بخلاقهم** » چنان که‌ایشان کوشیدند که پیش از شما بودند ، « **وخضتم كالذي خاضوا** » در گرفتید همان سخنان نابکار که ایشان در گرفتند و برآن رفتند ، « **اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند کـه کارهای ایشان تباه گشت ، « **في الدنيا والاخرة** » درین‌جهان و درآنجهان ، « **واولئك هم الخاسرون.(٦٩)** » و ایشان بمانند زیانکاران .

« **الم يأتهم** » نیامد بایشان ، « **نبأ الّذين من قبلهم** » خبر ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابرهيم و اصحاب مدين و المؤتفكات** » قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** و **قوم ابراهیم** و گروههای **مدین** و اهل شارستانهای **لوط** ، « **اتتهم رسلهم بالبينات** » بایشان آمد رسولان‌خدای به‌پیغامهای روشن ونشانهای درست ، « **فماكان الله ليظلمهم** » وخدای ورایشان هرگز بیداد گر نبود ، « **ولكن كانوا انفسهم يظلمون.(٧٠)** » ولکن ایشان برخود بیداد کردند .

## النوبة الثانية

قوله تعالى : « انّما الصدقات » يعنى ـ مال‌الزّكوة و الجزية و ساير ماسبيله الى بيت‌المال . میگویند : مال زکوة و جزیت ذمّی و مالی که درشرع ، مصرف آن بیت‌المال است هشت صنف است کـه رب‌العزة درین آیت بیان کرد و ملك ایشان

کرد تا برایشان قسمت کند بسویّت بهشت قسمی، هرقسمی ثمنی و هرصنفی باید که کم از سه کس نباشند، آن ثمن برایشان قسمت کند که ربّ العزّة بلفظ جمع یاد کرده و اقلّ الجمع ثلثه. روی عن **زیادبن الحارث الصدائی** قال: اتیت رسول‌الله صم فبایعته فاتاه رجلٌ فقال: اعطنی من الصدقة، فقال له رسول‌الله: انّ الله لم یرض بحکم نبی ولاغیره فی الصدقات حتّی حکم فیها هو فجزّاها ثمانیة اجزآءٍ فان کنت من تلك الاجزاءِ اعطیتك حقّك.

و بدان که آن هشت صنف: اول فقراانذ، و بمذهب **شافعی** فقیر آنست که هیچ‌چیز ندارد وراه بوجه معاش نبرد، پس اگرهیچ ندارد و کسب داند و قوّت کسب دارد در شمار فقرا نبود و اورا سهم صدقات ندهند، که **مصطفی** علیه‌الصلاة والسلام گفت: «لاحظ فیها لغنیّ ولا قوی یکتسب». و اشتقاق فقر از فقار است، تقول: فقرته، ای ـ اصبت فقاره، وهو اصل الظّهر کما تقول: رأسته و رجلته، ای ـ ضربت رأسه و رجله، فکانّه کسر ظهره.

ومساکین آنند که چیزی دارند، امّا کم از کفایت دارند و ایشانرا دخلی بود، امّا دخل‌ایشان بخرج بهم وفانکنند و مسکن وفرش ضروری وجامعهٔ تجمّل که ناچار است و سبب ستراست، اسم مسکنت از ایشان سلب نکنند و استحقاق بنبرد. قومی مفسران وفقها بعکس این گفتند، یعنی: مسکین اوست که هیچ چیز ندارد و فقیر او که دارد کم از کفایت، و قول اول‌درست‌تر است و مشهورتر، بدلیل‌آیت و خبر، امّاالایة فقوله: «امّاالسفینة فکانت لمساکین یعملون فی‌البحر»، وامّا الخبر: فکان صم یتعوّذ من الفقـر و یسأل المسکنة فیقول: اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین، این دلیـل است کـه فقر صعب‌تر است و سخت‌تر، و نیز ابتدا بفقر کردن دلیل است کـه حال فقیر صعب‌تر است و حاجت وی بیشتر، والعرب لایبدأ الّا بالاهم فالاهمّ.

قومی مفسران گفتند: فقیرومسکین دونام‌است یك‌قوم را، فکلّ فقیرمسکین و کلّ مسکین فقیر، و دونام برایشان نام‌نهاد تا دوسهم صدقات بایشان رسانند، وذلك نظرمن‌الله‌لهم‌ورحمة علیهم. **کلبی** گفت: درعهد رسول‌خدافقرا **اهل صفه** را میگفتند

قرب چهارصد مرد بودند که هیچ چیز معلوم نداشتند، متعفّفان بودند که سؤال نمیکردند، ومساکین طوّافانرا میگفتند که بدرسرایها میگشتند وسؤال میکردند. و قومی بعکس این گفتند، واستدلّوا بما روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌اللّه‌ص: لیس المسکین هذا الطّواف الّذی یطوف علی النّاس، ترده اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان، انّما المسکین الّذی لایجد غنی یغنیه و یستحیی ان یسأل النّاس، ولا یفطن به، فیتصدّق علیه. و اشتقاق مسکین از سکون است سمّی مسکیناً لانّ الفقر اسکنه لایتحرّك الی مایتحرّك الیه الغنی. و گفته‌اند معنی مسکنت ذلّت است شکستگی و خواری، و این ذلّت بردو وجه است: ذلّت فقر وذلّت حال. و ذلّت **جهودان** که ربّ العزّة گفت: «ضربت علیهم الذلّة والمسکنة» ذلّت حال است، و کذلك قوله: «لمساکین یعملون فی البحر»، و کذلك قول **علی‌ع**: مسکین ابن آدم ینظر بشحم ویتکلم بلحم ویسمع بعظم مستور لاجل مکنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقة وتقتله الشّرقة و یمیته الغرقة. این فقرا و مساکین، بحکم آیت دو سهم ایشان راست چندانکه بدو سهم برآید بایشان دهند که بآن بازرگانی کنندو کسب بآن بخرد تا حاجت وی برآید و فقر وی زائل گردد، واختلف العلماء فی حدّ الغنی الّذی یمنع اخذالصدقة، فقال الاکثرون: حدّه ان یملك مایتی درهم و قال قوم: من ملك خمسین درهماً لایحلّ له الصدقة، لقول النبی‌ص: من سأل النّاس وله مایغنیه جاء یوم القیمة ومسئلته فی‌وجهه خموش او خدوش قیل ومایغنیه قال خمسون درهماً اوقیمته من الذّهب، وهو قول **الثوری** و **ابن المبارك** و **احمد** و **اسحق**.

« والعاملین علیها » و هم السّعاة الّذین یجمعون المال و یجبون الخراج الی بیت‌المال. ایشان که صدقات از متصدقان ستانند و به‌بیت المال جمع کنند، و قاضی که آنرا فرماید ازین بیرون است که این حقّ عاملان است و اعوان ایشان و آنکه استحقاق ایشان بقدر عمل است، اگر اجرت ایشان کم از ثمن بود که سهم ایشان است فاضل برارباب سهام که باقی‌اند قسمت کنند و اگراجرت زیادة از ثمن باید از سهام هفت گانه که‌باقی‌اند تمام کنند بیك قول وازسهم مصالح بقولی دیگر وتوانگر و درویش درآن یکسان‌اند.

«والمؤلّفة‌قلوبهم» - این مؤلّفه درعهد رسول‌خدابودند. سادات **عرب** سروران قبائل‌ازبنی‌امیه ، **بوسفیان حرب** واز **بنی مخزوم** ، **الحارث‌بن‌هشام** وازبنی‌جمح **صفوان بن امیه** و از **بنی عامر** ، **سهیل‌بن‌عمرو** و از **بنی‌اسد** ، **حکیم بن حزام** و از **بنی‌نضر** ، **مالك‌بن‌عوف** و از **بنی سلیم** ، **عباس بن‌مرداس** و از **بنی ثقیف** ، **العلاء بن حارثه** و از **بنی‌سهم** ، **عدی بن‌قیس** . ایشان دراسلام آمدند ، رسول خـدا استمالت دلهای ایشان کردوسهمی درصدقات ازبهرایشان پیدا کرد تا اسلام بردل ایشان‌شیرین گردد و نیّت ایشان در اسلام قوی شود ودیگران نیز باسلام رغبت کنند . و درخبر است که روز **حنین** ایشانرا هریکی صد اشتر بداد . امّا این سهم مؤلّفه بعداز وفات **مصطفی**ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام درعزّ و کثرت و درمنعة از آن بی‌نیاز است ، والحمدللّٰه‌رب العالمین . و **عمرخطاب** گفت: انّا لانعطی علی‌الاسلام شیئاً فمن شآء فلیؤمن و من شآء فلیکفر . و ذهب بعض اهـل العلم انّ للامام ان یعطی مَن یتألّفه علی‌الاسلام ولایدفع الی الکفّار .

«وفی الرّقاب» وهوالمکاتب الّذی یشتری نفسه من مولاه فیعان علی فکاك رقبته .

«والغارمین» وام‌داران‌اند و ایشان دو فرقت‌اند : فرقتی درویشان‌اند که قرض گرفته‌اند نه برمعصیت ، از بهر مصلحت نفس خویش و قوت عیال خویش ، و فرقتی توانگران‌اند که قرض گرفته‌اند از بهر مصالح مسلمانان و تسکین فتنها . این هردو فرقه غارمان‌اند ، سهمی حقّ ایشان است ایشانرا از آن سهم چندان دهند کـه آن قرض بگزارند اگرچه توانگر باشند تا ازعهدهٔ آن بیرون آیند .

«وفی‌سبیل‌اللّٰه» غازیان‌اند ایشان که بساز وبرگ خویش ونشاط خویش روند و بردیوان سلطان اقطاعی ومرسومی ندارند ، ایشانرا چندانی دهند که نفقه وبرگ راه وآلت جنگ ازاسب و سلاح اگرسوارباشند ازآن بسازند ، و درویش وتوانگر درآن یکسان که **مصطفی** گفت : لاتحلّ الصدقة لغنیّ الا لغاز فی‌سبیل‌اللّٰه اولعامل علیها او لغارم ، وهم ازین‌باب است بناء مصانع و عمارت قناطر کـه درراه غزا بود .

و قال **ابن عباس** : یجوزان یصرف سهم سبیل‌الله الی الحج، وهوقول **الحسن** و **احمد** و **اسحق** .

«وابن‌السبیل» راه‌گذریان‌اند که درسفراند یا برعزم سفراند درسفرطاعت نه در سفرمعصیت و درسفر مباح دو وجهی‌است چندان بوی دهند که‌بآن‌مقصدخویش رسد آنجا که روی دارد، و گفته‌اند : ابن السبیل کسی است که در سفر راه بروی بزنند ومنقطع شود، عاجز ومحتاج نفقه . وقیل : هوالضیف ینزل علیك . ونسب الی‌السبیل لملابسته ایّاها .

«فریضة من‌الله» ـ نصب علی‌الحال . و قیل : نصب علی‌المصدر و معناه ـ قطیعة من‌الله، ای ـ هذه‌السهام قطایع‌الله‌علی اربابها .

« والله علیم حکیم » یضع الصدقات مواضعها . علماءِ دین درقسمت این سهام مختلف‌اند، قومی گفتند : از صحابه و تابعین که اگر این هشت صنف بدست نیایند چندانکه بدست آیند اگرهمه یك صنف بود بایشان دهند رواست و از آن صنف اگرهمه یك‌تن بدست آید صدقهٔ خویش بوی دهی رواست و هو مذهب ابی حنیفه رحمةالله علیه . امّا جماعتی چون **عمر عبدالعزیز** و **عکرمه** و **زهری** و **شافعی** و بیشترین اصحاب حدیث بر ظاهر آیت برفتند مگر سهم مؤلّفه که امروز ساقط است باجماع برهفت صنف که باقی‌اند قسمت کردند بسویّت و از هرصنفی کم از سه کس روا نباشد که بایشان دهند، و یبدأ باهله ثمّ باهل بلده ویردّ حصة من‌لم یوجد علی من وجد منهم . و اختلفوا فی نقل الصدقات عن بلد المال الی موضع آخر مع وجود المستحقین فیه، فکرهه اکثر اهل العلم لما روی انّ النّبی‌ص بعث **معاذاً** الی **الیمن** فقال : انّك تأتی قوماً من‌اهل الکتاب فادعهم الی شهادة ان لااله الاالله و انّی رسول‌الله فان‌هم اطاعوا لذلك فاعلمهم انّ‌الله افترض علیهم صدقة اموالهم تؤخذ من اغنیائهم و تردّ الی فقرآئهم فان‌هم اطاعوا لذلك فایّاك و کرآئم اموالهم واتّق دعوة المظلوم فانها لیس بینها و بین‌الله حجاب، فهذا یدلّ علی انّ صدقة اغنیآء کلّ قوم تردّ علی فقرآء ذلك القوم .

«ومنهم الّذین یؤذون النّبی» ـ این آیت درشأن **نبتل بن‌الحارث** فروآمد

مردی منافق، کریه المنظر، مشوّه الخلقة. **مصطفی** گفت: «من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی **نبتل بن الحارث**. بدزبان بود و سخن چین، اسرار **مصطفی** ومؤمنان بر منافقان بردی وآنچه شنیده بودی ودیده، باز گفتی وطعن کردی. او را گفتندی چنین مگوی ومکن، جواب داد: انّما **محمد** اذنٌ، من حدّثه شیئاً صدّقه نقول ما شئنا ثمّ نأتیه فنحلف له فیصدّقنا. **محمد** همه گوش است هرچه گویند همه شنود و پذیرد. ربّ العالمین گفت: «قل اذن خیرلکم» گوی ارهمه گوش است بهتر گوش است که مستمع خیر است نه مستمع شرّ.

«یؤمن بالله» آنچه ازخدای بوی آید بآن میگرود وآن می‌پذیرد.

«ویؤمن للمؤمنین» و مؤمنانرا راست گوی میدارد وسخن ایشان میپذیرد. این لام زیادت است همچنان که آنجا گفت: «مصدّقاً لمابین یدیه» و کقوله «ردف لکم» ای ــ ردفکم، و یقول العرب: آمنته و آمنت له، ای ــ صدّقته. و در شواذّ خوانده‌اند: اذنٌ خیرلکم منوّن مرفوع، معنی آنست که اگر همه گوش است چنانکه میگویند، پس شما را به‌است که آنچه میگوئید می‌شنود وعذر که میگوئید راست و ناراست می‌پذیرد.

«ورحمةٌ للّذین آمنوا منکم» ــ قرائت عامّه رفع است ای ــ هورحمة فی سهولة خلقه و سلامة معاملته ولین جانبه. **حمزه** خواند: «ورحمةٍ» بخفض، معطوف بر «اذن خیرلکم» یعنی ــ که او رحمتی است گرویدگان شما را، یخالص المؤمنین ویداری المنافقین.

«والّذین یؤذون رسول‌الله» بالقول و الفعل. «لهم عذاب الیم».

«یحلفون بالله لکم لیرضوکم» ــ جماعتی منافقان بهم بودند، **خلاس بن سوید** و **ایاس بن قیس** و**عبیدبن هلال** و **ودیعة بن ثابت** و جماعتی دیگر همه گفتند: لئن کان ما یقول **محمد** حقّاً فنحن شرّ من الحمیر. غلامی از آن انصاریان حاضر بود نام وی **عامربن قیس**، این سخن بشنید خشم گرفت گفت: والله انّ ما یقول **محمد** لحقّ وانتم شرّ من الحمیر ــ وبخدای که آنچه **محمد** میگوید راست‌است و شما از خر بترید، پس آن غلام پیش **مصطفی** آمد وقصه بازگفت. ایشان آمدند وسوگند خوردند

که **عامر** دروغ زن است. رسول خدای ایشانرا راست گوی داشت، **عامر** دل تنگ گشت گفت: اللّهم صدّق الصادق و کذّب الکاذب، فانزل‌الله هذه الایة.

**مقاتل** و **کلبی** گفتند: قومی منافقان بودند که از غزای **تبوك** تخلّف کردند بی‌عذر، چون رسول خدا از غزا بیرون آمد ایشان پیش مؤمنان آمدند وعذرهای ناراست میدادند بمؤمنان و سوگندان میخوردند، ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد: «یحلفون‌بالله لکم» یعنی ـ للمؤمنین «لیرضوکم» بحلفهم.

«والله ورسوله احقّ‌ان یرضوه ان کانوا مؤمنین» ای ـ ان کانوا علی‌ما یُظهرون فکان ینبغی ان لایعیبوا النّبی‌ص فیکونوا بتولّیهم النّبی‌ص وترك عیبه، مؤمنین. قال **الزّجاج**: لم یقل «یرضوهما» لانّ المعنی یدلّ‌علیه فحذف استخفافاً، المعنی ـ والله احقّ ان یرضوه ورسوله احقّ ان یرضوه. قال الشاعر:

نحن بما عندنا وانت بما عندك راضٍ والرّأی مختلف

«الم یعلموا انّه» ای ـ انّ الامر و الشّأن.

«من یحاددالله و رسوله» ای ـ من یحارب اولیاءالله ورسوله.

«فانّ له نارجهنّم» ای ـ الامر انّ‌له نارجهنّم.

«خالداً فیها» فی‌النّار.

«ذلك الخزی العظیم» الاهلاك الدّائم.

«یحذرالمنافقون» ـ این **عبدالله‌بن ابیّ** منافق است کان یعلم انّ الوحی‌علی رسول‌الله من‌السماء صادق و لکنّه حمله حسده علی النّفاق فنافق بین عمله وحسده. **کلبی** گفت: مردی منافق گفت: والله لوددت انّی قُدّمت‌فجلّدت مائةً ولاینزل فیناشیٔ یفضحنا، فانزل‌الله هذه الآیة. و روا باشدکه «یحذرالمنافقون» اگرچه بلفظ خبرگفت، بمعنی امر باشد، یعنی ـ لیحذرالمنافقون.

«ان تنزّل علیهم» ای ـ تنزّل علی‌المؤمنین.

«سورةٌ تنبّئهم» تخبرهم «بما فی قلوبهم» ـ **ابن کیسان** گفت: این دوازده مرد منافق بودند که لیلة العقبه درآن غزای **تبوك** قصد رسول خدا کردند و در دل داشتند که درشب تاریك برسرعقبه فراپیش **مصطفی** روند و زحمت کنند ودرمیان

زحمت اورا هلاك كنند، **جبرئيل** ازآسمان آمد و **مصطفی** را از آن حال واز آن اندیشهٔ ایشان خبرداد و اورا برحذر داشت، چون شب درآمد وآن منافقان نزدیك عقبه درآمدند متنكروار **عماریاسر** درپیش راحلهٔ **مصطفی** ایستاده و**حذیفه** ازپس ایستاده و مركب **مصطفی** می‌راندند، **مصطفی** گفت: یا **حذیفه** اضرب وجوه رواحلهم. آن قوم كه می‌آیند راحله‌های ایشان بروی باز زن تا باز گردند. **حذیفه** ایشان را بزد و ایشانرا باز گردانید، پس چون بمنزل فروآمدند رسول خدا گفت: یا**حذیفة** من عرفت من القوم؟ آن قوم را هیچ شناختی؟ گفت: نه یا رسول‌الله. رسول خدای گفت: انّه فلان وفلان وفلان تا هردوازده برشمرد. **حذیفه** گفت: الاّ تبعث الیهم فیقتلهم. فقال: اكره ان تقول العرب لما ظفر باصحابه اقبل یقتلهم بل یكفیناهم‌الله بالدّبیلة. فقیل: یا رسول‌الله! وما الدّبیلة؟ قال: شهاب من جهنّم یضعه علی نیاط فؤاد احدهم حتّی تزهق نفسه. و روی ان النبی‌ص قال: فی امّتی اثنا عشر منافقاً لایدخلون الجنّة ولایجدون ریحها حتّی یلج الجمل فی سمّ‌الخیاط، ثمانیة منهم یكفیهم الدّبیلة سراج من النّار نظهر فی اكتافهم حتّی تنجم من صدورهم وكان كذلك. پس ایشان ترسیدند كه اگر آیت از آسمان آید، ایشانرا فضیحت رسد تا **جبرئیل** آمد وآیت آورد و نفاق و كفرایشان آشكارا كرد و رسوا گشتند، تا **قتاده** میگوید: كانت هذه السورة تسمّی: فاضحة‌المنافقین.

«قل استهزؤا ان‌الله مخرجٌ ماتحذرون» این ازخدای تهدیداست ومعنی آنست كه‌گوی كه همین افسوس میدارید كه خدای بیرون خواهدآورد از دلهای شما آنچه میترسید كه‌آشكارا گردد، هم‌چنانكه جائی دیگر گفت: «ام‌حسب الّذین فی قلوبهم مرضٌ ان‌لن یخرج‌الله اضغانهم».

«ولئن سألتهم لیقولنّ» - این درشأن مردی آمد كه چون **مصطفی** ص بغزای **تبوك** بیرون رفت، وی گفت: ایظنّ **محمد** انّ قتال **بنی‌الاصفر** كقتال من لقی من‌غیرهم؟ می‌پندارد **محمد** كه قتال **رومیان** وهم **بنوالاصفر** هم چون‌قتال دیگران است؟ ومی طمع دارد كه سرایهای **روم** وقصرهای **شام** بدست‌آرد و درآن نشیند، هیهات‌له من ذلك، این نتواند بود و دیر باین رسد. **زیدبن اسلم** و **محمد بن كعب**

گفتند : مردی منافق گفت در آن غزای **تبوك** : مارأيت مثل قرّائنا هؤلاءِ ارغب بطونا ولا اكذب لساناً ولااجبن عندالقلاء. يعنون رسول‌الله و اصحابه . گفت : ندیدم قومی‌ازین شکم خوارتر ودروغ‌زن‌تر وبددل‌تر ازین قرّ ایان یعنی **مصطفی** ومؤمنان. **عوف بن مالك** این سخن بشنید، گفت: كذبت ولكنّك منافق لاخبرنّ رسول‌الله(ص) وتو مردی منافقی ومن **مصطفی** راازین سخن خبردهم. **عوف** بیامد تا**مصطفی** راخبردهد و **جبرئیل** پیش از وی آمده بود و آیت آورده : «ولئن سألتهم» اگرتو پرسی ایشانرا یعنی آنمرد را که آن سخن گفت که چرا گفتی ؟

«ليقولن انما كنا نخوض ونلعب» جواب دهد وگوید : آن سخنی بودکه بزبان میگفتیم و بازی[1] می کردیم ـ خوض ـ اسمی است درقرآن رفتن را درسخن نابکار چنانکه گفت : «ذرهم في خوضهم يلعبون» و «خضتم كالّذي خاضوا» همه‌ازیکباب‌است.

**ضحاك** گفت : این درشأن **عبدالله ابی** واصحاب وی آمد که در **رسول خدا** ناپسندو ناسزا گفت.قال **ابن عمر** : رأيت **عبدالله بن ابی** يشتدقدام **رسول الله** والحصی والحجارة ينكب رجليه يقول: يا **رسول الله** « انما كنّا نخوض و نلعب »، و **النبی**ص يقول : «ابالله و آياته ورسوله كنتم تستهزؤن ؟» مايلتفت‌اليه ومايزيد عليه .

**ابن‌عباس** گفت : چون **مصطفی**ص از **تبوك** باز گشته بود براه در که می آمد چند کس را دید که سخنی در میان افکنده بودند و می‌خندیدند. **جبرئیل** آمد از آسمان در آن حال و گفت یا **رسول الله** آن قوم را بینی ؟ يستهزؤن بالله و رسله و كتبه ، **عمار یاسر** را فرستاد بایشان گفت: ادركهم قبل‌ان يحترفوا روایشانرا پرس که بچه می‌خندند یا **عمار** ! وایشان جواب دهندکه مادرسخنی بودیم چنانکه کاروانیان گویند وبازی کنند تا راه برخود پدید کنند . **عمار** بایشان رسید و از آن ضحك و استهزاء پرسید جواب همان دادند کـه رسول خدا گفت: **عمار** گفت صدق الله و بلّغ رسوله احترقتم لعنكم‌الله گفتا ویکی دیگر بصحبت ایشان بود کـه سخن نمی گفت ونمی خندیدوایشانرا ازآن نهی نمیکرد پیش **مصطفی** آمدواین یك‌تن وگفت یا**رسول الله** والّذی انزل عليك‌الكتاب ما آليتهم ولانهيتهم، رب‌العالمین این آیت فرستاد درکار ایشان .

« لاتعتذروا » ایشانرا گوی کـه خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن باز

---

[1] درنسخهٔ الف : بازمی کردیم ؟

میپوشید، «قد کفرتم بعد ایمانکم» قدظهر کفرکم بعداظهارکم الایمان. پس از آن که اظهار ایمان کردید کفر از شما ظاهر گشت و کافر شدید.

«ان یَعفَ عن طائفة منکم» بضم یا وفتح فا، «تعذَّب» بضم تا «طائفةٌ» برفع این قرائت عامّه است و **عاصم** تنها «ان نعف» بفتح نون خواند «**نعذب**» بضمّ نون و کسر ذال «**طائفة**» بنصب و این طائفة یك تن است همچنان که گفت: «و لیشهد عـذابهما طائفة من المؤمنین» و **عرب** یك تن طائفه خوانند و پارهٔ از جامه، طائفه خوانند، یقال: ذهبت الریح بطائفة من ثوبه. فعفی عن الطائفةالاولی. آنمرد که با ایشان بود و خاموش بود نه استهزاء کرد و نه نهی، رب العالمین از وی فراگذاشت وعفو کرد وهو **مخشی بن حمیر** لمانزلت هذهالآیة بریٔ من النفاق وسأل الله ان یقتله شهیداً لایعلم بمکانه فقتل یوم الیمامة فلم یوجدله اثر. و آن دیگران که سخن بانکار گفتند واستهزاء کردند خدای تعالی هلاك کرد ایشان را وعذاب کرد، اینست که گفت: «نعذّبُ طائفةً» یعنی باقامتهم علی النّفاق «بانهم کانوا مجرمین» ای ـ نعذّب بسبب «انهم کانوا مجرمین».

«المنافقون و المنافقات». **ابن عباس** گفت: مردان منافق سیصد بودند وزنان منافقات صدوهفتاد، «بعضهم من بعض» ای ـ هم یدواحدة وصنف واحدفی اظهارالایمان واستسرار الکفر. میگوید همه از یك دست بودند چون یك تن بودند در اظهار ایمان و استسرار کفرو نفاق یتشابهون فی هـذه الاخلاق الممدودة فی الآیة در امر منکر و نهی معروف و قبض دست هم چون هم اند و بهم مانند.

«یأمرون بالمنکر» ای ـ بالکفر والعصیان والبخل والتخلف عن الجهاد «وینهون عن المعروف» ای ـ عن الایمان والنفقة علی اصحاب **رسول الله** چنانکه جائی دیگر گفت: «لاتنفقوا علی من عند رسول الله» «ویقبضون ایدیهم» عن اخراج الزکوة والنفقة فی الجهاد، باین معنی قبض یدکنایت است از بخل، واصله ان المعطی یمدّ یده و یبسطها بالعطاء والممسك یقبض یده ولایمدّها، وقیل ـ یقبضون ایدیهم عن رفعها فی الدعاء الی الله وفی الحوائج، کماروی **عن النبی** ص انه رأی فی الموقف ویده علی صدره کاستطعام المسکین، و قیل ـ یقبضون ایدیهم عن معونة المسلمین.

«نسوا الله فنسیهم» ای ـ ترکوا اطاعته فترك تطهیرهم، و قیل ـ **نسوا** نعم‌الله عندهم فانساهم‌الله شکر النعم «ان المنافقین هم‌الفاسقون» الخارجون عن دین‌الله.

«وعدالله المنافقین والمنافقات والکفار نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم» ای ـ النار حسبهم‌فیها کفایة لجزاءکفرهم «ولعنهم‌الله» ابعدهم عن‌رحمته «ولهم عذاب مقیم» دائمٌ لاینقطع «کالذین من‌قبلکم» موضع کاف رفع است ای ـ انتم کالّذین من قبلکم. وقیل ـ محله نصب ای ـ وعدالله‌المنافقین وعداً کما وعدالذین من‌قبلکم «کانوا اشدمنکم‌قوة» بطشاًوسعةً «واکثراموالاواولاداًفاستمتعوا» فتمتّعواوانتفعوا «بخلاقهم» بنصیبهم من‌الدنیا. الخلاق التام‌الوافر من‌النصیب مشتقٌ من‌الخلق وهوالتقدیر.

«فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الّذین من قبلکم بخلاقهم». قال **الحسن**: دانوا بما ارادوا من‌الادیان ولم یدینوا بدین‌الله، «وخضتم»، فی‌الباطل ای ـ فی‌الطعن علی **النبی**ص «کالّذی‌خاضوا» ای ـ کالّذین خاضوا فحذف‌النون اواجری‌مجری من.

«أولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا» لانّهم احترفوا عنها، «والاخرة» لانهم یدخلون النار.

«و اولئك هم الخاسرون» ـ خسروا الدینا والاخرة. رب‌العالمین میگوید فرا منافقان، که شما همان کردید که پیشینیان و گذشتگان کردند، آیات و سخنان ما دروغ شمردند و بر پیغامبران طعن زدند و ایشانرا دروغ زن داشتند و بمؤمنان استهزاء کردند و دردنیا بباطل کوشیدند وبرپی‌هوا و مراد خود ایستادند ودینداری بدل خواست و هوای خویش کردند نه‌بفرمان و رضاء حق و دنیا را بعقبی خریدند شما نیز همان کردید، لاجرم سر انجام همان یافتید لعنت خدا وسخط و نقمت وی و دوری از رحمت وآتش دوزخ. روی **ابوهریرة** عن **النبی**ص: لتأخذنّ کما اخذت الامم من قبلکم ذراعاً بذراع و شبراً بشبرو باعاً بباع حتی لو انّ احداً من اولئك دخل حجر الضبّ لدخلتموه. قال **ابوهریرة**: فاقرؤا ان شئتم «کالّذین من قبلکم کانوا اشدّ منکم قوّةً»... الآیة، قالوا: یا رسول‌الله کما صنعت فارس والرّوم واهل الکتاب؟ قال: فهل‌النّاس الّاهم. وقال **ابن مسعود**: انتم اشبه امم‌الانبیاء **ببنی‌اسرائیل** سمتا وهدیاً تتبعون عملهم حذو القذة بالقذة غیر انّی لاادری اتعبدون‌العجل املا، ثمّ

ذكر نبؤ من قبلهم .

فقال : « الم يأتهم » يعنى ـ المنافقين والكافرين، « نبؤ الّذين من قبلهم قوم نوح » اغرقوا بالمآءِ، « وعادٍ » اهلكوا بالرّيح، « وثمود » اهلكوا بالرّجفة، « وقوم ابراهيم » بسلب النعمة و هلاك نمرود ببعوضة، « و اصحاب مدين » اهلكوا بالحرّ والنّار يوم الظلّة، « والمؤتفكات » قريات قوم لوط اهلكت فجعل عاليها سافلها وامطر واعليها حجارةً من سجيل، والمعنى ـ ائتفكت بهم اى ـ انقلبت . قال **مقاتل** : المؤتفكات المكذّبات .

« اتتهم رسلهم بالبيّنات » فكذبوهم وعصوهم كما فعلتم يا معشر الكفّار فاحذروا تعجيل النقمة .

« فما كان الله ليظلمهم » ليعذّبهم قبل مبعث الرّسول صم .

« ولكن كانوا انفسهم يظلمون » بتكذيب الرّسل، اعلم الله عزّوجل ان تعذيبه ايّاهم باستحقاقهم وانّ ذلك عدل منه .

# النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انّما الصّدقات للفقراءِ . . . » الآية . اى هرگز روزى دلت همراه درد فقرى نابوده ودرهمه عمريك ساعت **يعقوب** وار دربيت الاحزان فقر نانشسته . اى هرگز روزى صفات خودرا بنمت فقر درمنجنيق مجاهدت نانهاده وهرگز يك لحظه درغار غربت وحال مسكنت درمتابعت حبيب وصديق، جان فدانا كرده، گمان بردى كه بى آنكه امروز شربت فقر چشى و لباس رياضت پوشى، فردا با فقراءِ صحابه و مردان راه فقر منازل عليين بُرى، گمانت خطاست و تدبيرت ناراست . ايشان برآن فقر خويش هزار بار عاشق‌تر از آن بودند كه تو برخواجگى خويش . **عبدالرحمن عوف** مهترى بود از مهتران صحابه امّا جمال فقر از وى روى پوشيده بود. روزى بحضرت **مصطفى** درآمد و **سعدمعاذ** درويش صحابه آنجا حاضربود، از **عبدالرحمن** سخنى بيامد كه آن درويش دلتنگ گشت و رنجور شد . پس از آن **عبدالرحمن** يك نيمهٔ مال خويش فداى آن رنج دل وى ميكرد ووى مى نپذيرفت . رسول خدا گفت : يا **سعد** چرا نميپذيرى ؟ گفت : يا رسول‌الله گوهر فقر عزيزتر از آنست كه بكلّى

دنیا بتوان فروخت. صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تاعارفی را بحکم عنایت ازلی دیدهٔ آن دهند کـه جمال فقر ببینند و عزّ فقر بشناسد، دردی باید که آن درد اورا باطلب آشنا گرداند و این‌طلب نه‌چون طلب دیگر چیزهاست واین درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمهٔ حرام از سر معده پدیدآید، درد دین ودیدار این طلب از طبقهٔ جگر آزاد مردان خیزد وعزّفقر که در دلهای طالبان پدیدآید بقدر درد پدید آید، هر آن دلی که آن پردردتر و سوخته‌تر بود عزّ فقر در آن بیشتر نماید. **مصطفی** دنیا برو عرضه‌کردند نه‌پسندیدگفت: «مالی وللدنیا»، عقبی برو عرضه کردند درونـنگرید، اورا گفتند: « مازاغ البصر وماطغی »، فقرا را پیش دیده و دل وی در آوردند خواست‌تا ازیشان بر گردد و ننگرد، ربّ‌العزّه او را وا آن نگذاشت وفرمود اورا تانظر بایشان داشت گفت: «ولاتعد عیناك عنهم» یا سیّد چشم ازایشان برمدار و بدوام نظرایشانرا گرامی‌دار، یا سید من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم؛ ننگری بدو که من پیوسته بدومی‌نگرم.

گفته‌اند کـه فقر برسه رتبت است: اوّل حـاجت، دوم فقر، سوّم مسکنت. خداوند حاجت سر بدنیا فرو آورد تا دنیا سدّ فقر وی کند، و خداوند فقر دل بدنیا ندهد امّا بعقبی گراید و بانعیم بهشت بیاساید و خداوند مسکنت جز مولی نخواهد، نه ناز خواهد نه نعمت بلکـه راز ولی نعمت. **مصطفی** صم مسکنت خواست گفت: «اللّهم احینی مسکیناً وامتنی مسکیناً و احشرنی فـی زمرة المساکین» و از فقر استعاذت خواست‌گفت: «اعوذ بك من‌الفقر» یعنی ـ که صاحب فقر هنوز ازحظوظ در وی بقیّتی مانده فهو ببقیّته عن ربّه محجوب.

**پیر طریقت** گفت: اینجا سه مقام است: اوّل برقی تافت ازآسمان فقر تا ترا آگاه کرد، پس‌نسیمی دمید از هوای مسکنت تا ترا آشنا کرد، پس دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید تا بستاخ کرد. الهی! آتش یافت با نور شناخت آمیختی واز باغ وصال نسیم قرب انگیختی باران فردا نیت برگرد بشریّت ریختی، بآتش دوستی‌آب وگل‌سوختی تا دیدهٔ عارف را دیدار خود آموختی.

آنکه درآخر آیت ارباب سهام راختم کرد بابن السّبیل و ابن السّبیل برلسان علم اوست که از وطن خویش مفارقت جوید و دردلّ غربت ورنج سفر، روزبسر آرد و برذوق جوانمردان، اوست که از عادات و مألوفات هوای خویش بریده گردد و از خویش وپیوند وجملهٔ خلایق یکبارگی دل بر گیرد، با دلی پردرد وجانی پرحسرت غریب‌وار کنجی گیرد و برنوای تحسّر و تحیّر پیوسته می‌زند که: الهی! همه بتن غریب‌اند ومن بجان ودل غریبم همه در سفر غریب‌اند و من در حضر غریبم، الهی! هربیماری را شفا از طبیب و من بیمار از طبیبم هر کسرا از قسمت بهسره‌ای و من بی‌نصیب‌ام هردل شده‌ای را یاری و غمگساری است و من بی‌یار و بی قریبم.

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم

غنوده هر کسی بایار و من بی یار چون باشم

«ومنهم الّذین یؤذون النبی ویقولون هواذن» ... الایه. منافقان زبان عداوت دراز کردند خواستند که درشمائل **مصطفی** عیب جویند آنچه عین کرم بود وامارت فضل‌ونشان جوانمردی بود بطعن بیرون دادند گفتند: انه لحسنٌ خلقه یسمع مایقال له. **مصطفی**ص ایشانرا برفور جواب داد گفت: (المؤمن غرّ کریمٌ والفاجرخبّ لئیم) قال‌الله تعالی: «قل اذن خیرلکم» قیل: من‌العاقل قالوا: الفطن المتغافل.

قال الشاعر:

و اذالکریم اتیته بخدیعة — فرأیته فیما تروم یسارع

فاعلم بانّك لم تخادع جاهلاً — ان الکریم بفضله متخادعٌ

# ۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض**» مؤمنان مردان و زنان، یاران یکدیگراند، «**یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر**» میفرمایند بپسندیده و می‌باز زنند از ناپسندیده، «**ویقیمون الصلوة**» و نمازبپای میدارند، «**ویؤتون الزکوة**» و ازمال زکوة می‌دهند، «**ویطیعون الله و رسوله**» وفرمان می‌برند خدایرا ورسول‌اورا، «**اولئك سیرحمهم الله**» ایشان آنند که خدای

ورایشان رحمت کند، « **ان‌الله عزیز حکیم.** (۷۱) » خدای تواناست ودانا.

« **وعدالله المؤمنین و المؤمنات** » وعده‌داد خدای گرویدگانرا ازنان ومردان، « **جنات تجری من تحتها الانهار** » بهشتهائی کـه میرود زیر درختان آن جویهای روان، « **خالدین فیها** » جاویددر آن، « **ومساکن طیبة** » برآرامگاهها ونشستگاههای خوش، « **فی جنات عدن** » در بهشتهای پایندگـی، « **ورضوان من‌الله اکبر** » وخشنودی ازخدای که ایشانرا پسندید ازهمه مه، « **ذلك الفوز العظیم.** (۷۲) » آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **یا ایها النّبی** » ای پیغامبر، « **جاهد الکفار و المنافقین** » واکوش واکافران [بتیغ] وبامنافقان [بزبان]، « **واغلظ علیهم** » ودرشت‌باش ورایشان، « **وماویهم جهنم** » و بازگشتگاه ایشان دوزخ، « **وبئس المصیر.** (۷۳) » و بد جایگـاه و بد شدن گاه.

« **یحلفون بالله** » سوگندمیخورند بخدای، « **ماقالوا** » که آن [کلمهٔ کفر] نگفتند، « **ولقد قالوا کلمة الکفر** » و گفتند کلمهٔ کفر، « **و کفروا بعد اسلامهم** » و کافرشدند پس مسلمانی خویش، « **و همّوا بمالم ینالوا** » ونهیب بردند وآهنگ کردند بآن چیز که بآن می‌نرسیدند و بدست نیامد، « **ومانقموا** » وکین‌بازنخواستند و کین نگرفتند وناپسندیدند، « **الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله** » مگرآنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشانرا ورسول او از فضل خویش، « **فان یتوبوا یك خیراً لهم** » اگرتوبت کنندآن به ایشان را، « **وان یتولوا** » واگر برگردند از توبه و پشیمانی، « **یعذبهم‌الله عذاباً الیماً فی الدنیا والاخرة** » عذاب کند ایشانرا خدای عذابی دردناك‌دردنیاو آخرت، « **ومالهم فی الارض من ولی ولانصیر.** (۷۴) » وایشانرانیست درزمین نه‌پشتی‌وانی ونه یاری.

« **و منهم من عاهدالله** » و از ایشان کس است که پیمان کرد با خدای، « **لئن آتانا من فضله** » و گفت اگرمارا ازفضل خویش [از بی‌نیازی این‌جهان] چیزی دهد، « **لنصدّقنّ** » ما بهمه‌حال صدقه دهیم، « **ولنکوننّ من الصالحین.** (۷۵) » ودر آن مال از نیکان باشیم.

« **فلما آتاهم من فضله** » چون بداد خدای ایشانرا از فضل خویش

«**بخلوا به**» بآن فضل او بخیل آمدند، «**و تولّوا**» واز آن پیمان وعهد بر گشتند، «**وهم معرضون**. (۷۶)» و از وفاروی کردانیدند.

«**فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم**» بر پی آن‌عهد شکستن‌ایشان خدای دردل ایشان نفاق افکند، «**الی یوم یلقونه**» تا که می‌بود و آن نفاق دردل ایشان تا آنروز که با آن اورا بیند، «**بما اخلفوا اللّٰه ماوعدوه**» بآنچه با خدای خلف آوردند وپیمان شکستند درآن عهد که باوی کرده بودند، «**وبما کانوا یکذبون**. (۷۷)» و بآن دروغ که میگفتند.

«**الم یعلموا**» نمیدانند، «**ان اللّٰه یعلم سرهم ونجویهم**» که‌خدای‌میداند پوشیدهٔ ایشان وراز ایشان، «**وان اللّٰه علام الغیوب**. (۷۸)» و خدای داناست بهمه پوشیده‌ها.

# النوبة الثانية

قوله‌تعالی: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» یعنی - فی‌التعاضد والتناصر والرحمة والمحبة. وفی‌الخبر «**المهاجرون والانصار** بعضهم اولیاء بعض‌فی الدینا والآخرة والطلقاء من **قریش** والعتقاء من **ثقیف**» بعضهم اولیاء بعض فی الدنیا والاخرة» میگوید: مؤمنان مردان و زنان همه‌یار یکدیگراند. و دوست یکدیگر وکلمهٔ‌ایشان واعتقادایشان وهمت‌ایشان در کاردین یکی‌است ودرین اخلاق پسندیده و شرائع دین که درین آیت برشمرد چون امر معروف و نهی منکر و بپای داشت زکوة و نماز وطاعت خدای و رسول همه چون‌هم‌اند درمیان ایشان مخالف نه یکی ازایشان جز موافق نه، پیوسته بریکدیگر مشفق و مهربان رنج و راحت یکی رنج وراحت همگان است، اینست که **مصطفی** گفت: «المؤمن للمؤمن کالبنیان یشدّ بعضه بعضاً والمؤمن من اهل‌الایمان بمنزلة الرأس من‌الجسد»، آنکه گفت: «اولئك سیرحمهم اللّٰه» یعنی - اذا صاروا الیه. فردا که این مؤمنان برخدای رسند بر ایشان رحمت کند و بدرجات جنات رسانند آن بهشت و درجات که خدای مؤمنان را بآن وعده داد.

« وعدالله المؤمنين و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فيها ومساكن طيبة » طاهرة يطيب فيها العيش. **حسن** گفت از **ابوهريره** و **عمران بن حصين** پرسيدم كه مساكن طيبة در بهشت چيست جواب دادند كه علی الخبير سقطت سألنا **رسول‌الله**ص عن ذلك فقال: قصر فی لؤلؤة بيضاء فيه سبعون داراً من ياقوتة حمرآء فی كل دار سبعون بيتاً من زبرجدة خضرآء فی كل بيت سبعون سريراً علی كل سرير سبعون فراشاً من كل لون، علی كل فراش زوجة من الحور العين و فی كل بيت سبعون مائدة، علی كل مائدة سبعون لوناً من طعام فی كل بيت سبعون وصيفة ويعطی المؤمن من القوة فی كل غداة ما يأتی علی ذلك كلّه اجمع

« فی جنات عدن » يعنی - فی بساتين خلد و اقامة.

يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، اين جنات عدن است كه **مصطفی**ص گفت؛ بخبر درست جنات عدن دارالله التی لم ترها عين ولم يخطر علی قلب بشر لا يسكنها غير ثلثة. النبيون والصّديقون والشهداء، يقول الله سبحانه وتعالی طوبی لمن دخلك. **حسن** گفت جنات عدن وما ادريك ما جنات عدن قصر من ذهب لا يدخله الاصدّيق اونبی اوشهيد اوحكم عدل، رفع **الحسن** به صوته. **مقاتل** گفت: هی اعلی درجة فی الجنة وفيها عين التسنيم والجنان حولها محدقة بها وهی مغطّاة من يوم خلقهاالله عزوجل حتی ينزلها اهلها: النبيون والصديقون والشهداء والصالحون ومن شاءالله، فيها قصور الدر واليواقيت والذهب فتهبّ ريح طيبة من تحت العرش فتدخل عليهم كثبان المسك الابيض و عن **مجاهد** عن **ابن عمر** قال خلق الله عزوجل اربعة اشياء بيده **آدم**ع و **العرش** و **القلم** و **جنات عدن** ثم قال لسائر الخلق: كن؛ فكان. و عن **انس** عن **كعب الاحبار** قال ان الله عزوجل لم يمسّ بيده الا ثلثا خلق **آدم** بيده و كتب **التورية** بيده وغرس **الجنة** بيده ثم قال لها: تكلمی فقالت: « قدافلح المؤمنون » وروی وطوبی شجرة فی الجنة غرسها بيده ليس فی الجنة غرفة الافيها منها فنن وهی التی قال الله عزوجل: طوبی لهم وحسن مآب، و عن **عطاء الخراسانی** قال: ومساكن طيبة قصور من الزبرجد والدر والياقوت يفوح طيبها من مصيرة خمسمائه عام فی جنات عدن وهی قصبة الجنة وسقفها **عرش الرحمن**.

« ورضوان من الله اكبر » من ذلك كله، روی **زيدبن اسلم** عن **عطاء بن يسار**

عن **ابی سعید الخدری** قال قال **رسول الله**ص : ان الله تبارك وتعالی يقول لاهل الجنة يا اهل الجنة؟ فيقولون لبيك ربنا وسعديك . فيقول هل رضيتم؟ فيقولون ومالنا لانرضی وقد اعطيتنا مالم تعط احداً من خلقك، فيقول انی اعطيكم افضل من ذلك، قالوا يارب واى شيئ افضل من ذلك؟ قال : احل عليكم رضوانی فلا اسخط عليكم بعده ابداً «ذلك» ای الرضوان ، و قيل ـ جميع ما تقدم «هو الفوز العظيم» .

« یا ایها النبی جاهد الکفار » يعنی ـ بالسيف «والمنافقين» باللسان و الحجة وتغليظ الكلام واقامة حدود الله عزوجل عليهم . قال **ابن مسعود** يجاهدهم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه فان لم يستطع فليكفهر فی وجهه واغلظ عليهم . اورا بدرشتی فرمود و رايشان و بازخواند از مداهنت از بهر لين ورفق كه درخوی وی بود بضد آن كه فرا كليم خود گفت : « فقولا له قولاً ليّنا » بنرمی و رفق فرمود و بازخواند ازحدّت وغلظت كه در وی بود .

«ومأويهم» فی الآخرة «جهنم و بئس المصير». **عطا** گفت : نسخت هذه الآية كلّ شیئ من العفو والصفح.

«يحلفون بالله ماقالوا» تقدير الآية : يحلفون بالله ماقالوا « كلمة الكفر »ولقد قالوا . اين كلمة الكفر آن بود كه يكی از منافقان كه درعقبه بودند وقصد بيو كندن **مصطفی** كردند، منهم **عبدالله ابن ابی** و **عبدالله بن ابی السرح القرشی** و **طعمة بن ابيرق** و **الخلاس بن سويد** و **مجمع بن جارية** و **ابوعامر بن النعمان** و **ابوخوص** وغيرهم ، يقال : كانوا خمسة عشر رجلاً ، وقيل : اثنی عشر رجلاً ، يكی ازايشان گفت: اسهر ليلة تنعم ليال : يك شب بيدار باشيد تا شبهای دراز بناز بخسبيد **رسول خدا** اين سخن را با **حذيفة بن اليمان** بگشاد از آگاهانيدن خدای جلّ جلاله وی را . آن منافق بيامد وسوگند خورد كه نگفتم . **قتاده** گفت : كلمهٔ كفر آنست كه **عبدالله ابی** گفت : ما مثلنا و مثل **محمد** إلا كما قال القائل : سمّن كلبك ياكلك .

ثم قال : « لئن رجعنا الی المدينة ليخرجنّ الاعز منها الاذل » فسمع بها رجل من المسلمين الی **رسول الله** فارسل اليه فجعل يحلف بالله ما قال، فانزل الله فيه هذه الاية. **كلبی** گفت اين آيت درشأن **خلاس بن سويد** فرو آمد كه از غزاءِ **تبوك** می آمدند.

**خلاس** گفت : واللّٰه لئن کان **محمد** صادقاً بمایقول علی اخواننا الّذین هم سادتنا و کبراؤنا فنحن شرمن الحمیر. **عامربن قیس** حاضر بود گفت: اجل واللّٰه ان **محمداً** صادقٌ مصدّق ولانت شرمن الحمار . پس چون رسول خدا **بمدینه** آمد این سخن باوی رسید، **خلاس** را بخواند و **عامرقیس** را ، **خلاس** سوگند خورد بنزدیك منبر **رسول خدا** که این سخن نگفتم، و **عامر** سوگند خورد که وی گفت، در آن حال آیت آمد: « یحلفون باللّٰه ماقالوا » تا آنجا رسید که « فان یتوبوا یك خیراً لهم » **خلاس** برخاست گفت: اسمع اللّٰه یعرض علی التوبة واللّٰه لقد قلته وانّ **عامراً** لصادق فتاب فحسنت توبته.

« وهمّوا بمالم ینالوا » من قبل **محمد** ص والهمّ دون العزم و العزم فوقه **سدّی** گفت : « هموا بمالم ینالوا » آنست کـه گفتند اذا قدمنا **المدینة** عقدنا علی رأس **عبداللّٰه بن ابی** تاجاً یباهی به فلم یصلوا الیه « ومانقموا » ای ـ ماعابوا **محمداً** ولم یروا منه ماأورث المعاداة « الاان اغنا هم اللّٰه ورسوله من فضله » ، کانوا قبل قدوم **النبی** (ع) کانوا فی ضنك من العیش لایرکبون ولایجوزون الغنیمة فلماقدم علیهم **رسول اللّٰه** استغنوا بالغنائم. واین آن مثل مشهور است که گویند : « اتق شرمن احسنت الیه » ، و قیل : انّ مولی **للخلاس** قتل ، فامرله **رسول اللّٰه** بدیته اثنی عشرالف درهم فاستغنی بذلك قال بعضهم اشراك **الرسول** فی الاغناء مع اللّٰه واللّٰه هو المغنی وحده، دلیل انّ نسبة اغناء المخلوق الی المخلوق جایزٌ ولایکون کذباً بل هی منةٌ من المعطی علی المعطیٰ واجبٌ علیه معرفة انعامه وشکره علیه وان کان اصلها من عنداللّٰه . با تعییر و تکفیر توبه برایشان عرضه کرد گفت : « فان یتوبوا یك خیراً لهم » یعنی ـ عن النفاق « یك خیراً لهم » .

« وان یتولّوا » یصّروا علی النفاق والکفر « یعذبهم اللّٰه عذاباً الیماً » فی الدینا بالفضیحة والآخرة بالنار « ومالهم فی الارض من ولیّ ولانصیر » فینجیهم من الفضیحة والنار.

« ومنهم من عاهداللّٰه » روی عن **ابی امامة الباهلی** ان **ثعلبة بن خاطب الانصاری** اتی **رسول اللّٰه** فقال : یا **رسول اللّٰه** ادع اللّٰه ان یرزقنی مالاً ، فقال **رسول اللّٰه** و یحك یا **ثعلبة** قلیلٌ تؤدّی شکره خیرمن کثیرلاتطیقه، ثم قال مرّة، فقال: اما ترضی ان تکون مثل **نبی اللّٰه** فوالذی نفسی بیده لوشئتُ تسیل معی الجبال ذهباً و فضةً لسالت ، فقال : والذی بعثك بالحق لئن دعوت اللّٰه ان یرزقنی مالاً لاوتین کـلّ ذی حق حقه ، فقال

**رسول الله**: اللهم ارزق **ثعلبة** مالاً فاتخذ غنماً فنمت كما ينمى الدود فضاقت عليه **المدينة** فتنحى عنها فنزل وادياً من اوديتها حتى جعل يصلى الظهر والعصر فى جماعة ويترك ماسواها ثم نمت و كثرت حتى ترك الصلوات الّا الجمعة ، فسأل **رسول الله** فقال : ما فعل **ثعلبة** ؟ فقالوا اتخذ غنماً و ضاقت عليه المدينة و اخبروه بخبره ، فقال : ماويح **ثعلبة** ثلثاً ثم اتاه المتصدق من عند **رسول الله** فابى ، فقال ما هذه الّا جزية ماهذه الّا اخت الجزية ، فنزل: « ومنهم من عاهدالله » فبلغ ذلك **ثعلبة** فخرج حتى اتى **النبى** فسأل ان يقبل منه صدقته، فقال - انّ الله منعنى ان اقبل منك صدقتك فجعل يحثو التّراب على رأسه فقال ص هـذا عملك قـد امرتك فلم تطعنى فقبض **رسول الله** و لـم يقبل منه شيئاً ، ثم اتى **ابابكر** فلـم يقبلها منه صدقتـه ثم اتى **عمر** فلم يقبل منـه ثم اتى **عثمان** فلم يقبلها منه و هلك **ثعلبة** فى خلافة **عثمان**. قال **الكلبى** : كان **لثعلبة** مال بالشام فخاف هلا كه فنذر ان يتصدق منه فلمّا قدم عليه بخل به ، لقوله « عاهدالله » اى - عاهدو حلف .

« لئن آتانا من فضله » لنخرجن الصدقة و « لنكونن من الصالحين » اى- لنعملن ما يعمل اهل الصلاح من صلة الرحمن والنفقة فى الخير، « فلما آتاهم من فضله » اى- اعطاهم المال ونالوا مناهم بخلوابه» منعوا حق الله ولم يفوا بالعهد ، « وتولّوا » عن طاعة الله وهم معرضون» مصرون على الاعراض .

« فاعقبهم نفاقاً فى قلوبهم » جعل الله عاقبة فعلهم ذلك نفاقاً فى قلوبهم ، ويجوز ان يكون فاعل اعقب ماسبق من البخل والترلى والاعراض « الى يوم يلقونه » يلقون الله، وقيل - يوم الموت والمعنى بخلهم مع التولى والاعراض اورثهم نفاقاً لزمهم الى الممات « بما اخلفوا الله ماوعدوه » الوعد هيهنا هو العهد، « وبما كانوا يكذبون » .

« الم يعلموا » يعنى- المنافقين « ان الله يعلم سرهم » ما اسروا فى انفسهم، « ونجويهم » ماسروا به الى الغير، « وان الله علام الغيوب » فلا يخفى عليه شيىءٌ. روى **عبدالله بن عمر** قال : قال **رسول الله**ص : اربع من كن فيه كان منافقـاً خالصاً و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: اذا حدث كذب واذا وعد خلف واذا عاهد غدر و اذا خصم فجر . وقـال ص : خمسٌ لايكون فى المنافق الفقه فى الـدين والورع

فی اللسان والسمت فی الوجه والنور فی القلب والمودة فی المسلمین والله الموفق.

## النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» پاکست و بزرگوار و مهربان، خداوند جهان و جهانیان، دارندهٔ همگنان، ونوازنده دوستان، یار درویشان و پناه ضعیفان و یادگار بی‌دلان، بنگر که مؤمنان را چون نواخت و ایشانرا چه تشریف داد از کرم و لطف خود چه نمود، ایشانرا همه فراهم داشت ودوستان وبرادران یکدیگر کرد وآنکه همه را بخود نزدیك کرد ازآنکه این دنیا منزلی است از منازل راه بندگان درین منزل مسافراند روی نهاده به درگاه او ومقصد ایشان نه، مگر کعبهٔ ذوالجلال. اومیان ایشان برادری ودوستی افکند والفت و اتحاد نهاد تا این منزل بدوستی یکدیگر برادر وار بازبرند و بسعادت آخرت رسند. یکی فرا پیش **سعد معاذ** شدگفت: من ترا ازبهرخدا دوست دارم. گفت: بشارت باد ترا که من از **رسول خدا** شنیدم که: فردا درقیامت کرسیهای نور بنهند نزدیك **عرش عظیم**، گروهی‌را که رویهاشان بروشنائی چون ماه دوهفته بودهمهٔ خلق درهراس باشند و ایشان ایمن همه دربیم باشند و ایشان ساکن. گفتند: یا **رسول‌الله** آن‌قوم که‌اند؟ گفت: المتحابون فی‌الله. ایشان که‌ازبهرخدا درراه خدا یکدیگر را دوست باشند و در دین برادروار زندگانی کنند. و در خبراست که اهل عرصات در انجمن رستاخیز ایستاده باشند، دلها پرفزع و جانها پرحسرت وآفتاب بسر ایشان نزدیك رسیده وگرمای‌عظیم خلق‌را فروگرفته، ناگاه ندا آید از بطنان **عرش مجید** که: این المتحابون فی‌الله؟ کجای‌اند کسانی که یکدیگررا دوست بوده‌اند برای من، تاایشان را بسایهٔ خویش فروآرم و در پناه خویش بدارم. و **مصطفی** گفته: کسانی را که برای حق بایکدیگر دوستی دارند، که درسرای سعادت ازبهر ایشان عمودی بزنند از یاقوت سرخ برسر آن عمود هفتاد هزار کوشك بود و از آنجا باهل بهشت فرو مینگرند نور ایشان بهشتیان را چنان تابد که آفتاب دردنیا تابد. بهشتیان گویند

بیایی تا بنظاره شویم ایشان را ببینند در جامهای سندس سبز و برپیشانیهایشان نوشته که «المتحابون فی الله».

**پیر طریقت** گفت: الهی! عنایت تو کوه است و فضل تو دریاست کوه کی فرسود و دریا کی کاست؟ عنایت تو کی جست و فضل تو کی واخواست؟ پس شادی یکیست که دوست یکتاست.

«وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار ....» الایة ـ آن بهشت که رب العزة وعده داد نه یك بهشت است که بهشتها است، نه یك درجه است که درجه‌ها است، بعضی برتر و بعضی فروتر، از آنکه مؤمنان و دوستان نیز بر تفاوت‌اند در ایمان و معرفت، وشك نیست که مقام معرفت اولیاء برتراست ازمقام معرفت عامهٔ مؤمنان و مقام شهیدان برتر از مقام اولیاء، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان، و مقام انبیا برتر ازمقام صدّیقان، ومقام پیغامبران مرسل برتر از دیگر پیغامبران، و اولوا العزم برتر از اینان و **مصطفی محمد** برتر ازهمگان، پس نهایت درجهٔ عامهٔ مؤمنان، بدایت درجهٔ اولیاست ودرجهٔ معرفت **مصطفی** را نهایت پیدانیست وجز حق جل جلاله کس نهایت درجات و مقامات **مصطفی** نداند و در ازل درجات و مقامات ارواح ایشان هم برین مراتب بود واندر روز میثاق همین وفردا درقیامت ودر بهشت و درجات واسرار وصحبت حق جل جلاله همین.

**بو یزید بسطامی** را پرسیدند بچه رسیدی باین مقام؟ گفت: به‌تنی برهنه و شکمی گرسنه ودلی پردرد و جانی پرحسرت. گفتند روا باشد که کسی بی آنکه متابعت سلوك طریقت کند اورا این مقام حاصل شود؟ گفت روا بود اما فتوحه علی قدر سفره، فتوح وی باندازهٔ سفر وی بود و نوالهٔ وی بقدر حوصلهٔ وی.

**واسطی** را از درجهٔ ایمان پرسیدند، گفت: مردرا درگبر کی چهل سال بباید دوید تا حقیقت جمال ایمان بداند و سرّاین معنی آنست که چنانکه انبیاء را (ع) پیش از چهل سال وحی ممکن نیست، روندگان راه را چهل سال جان و دل درباید باخت تا بحقیقت ایمان رسند چون بحقیقت ایمان رسیدند ایشانرا امروز آن بهشتی باشد نقد وفردا جنات عدن بود، امروز بهشت وصل، فردا بهشت فضل، امروز بهشت

عرفان، وفردا ببهشت رضوان، «ورضوانٌ من‌الله اکبر ذلك هوالفوزالعظیم».

«یا ایّها النّبیّ جاهد الکفار والمنافقین». تا آخر ورد درقصهٔ منافقان است و کشف فضائح ایشان وسرانجام بد ایشان. وعلامت ایشان سه‌چیزاست چنان که **مصطفی**ص گفت: علامة المنافق ثلث، اذا قال کذب، واذا وعد خلف واذا ائتمن خان. **مقاتل حیان** چون این خبر بوی رسید دلتنگ شد، گفت: ما من انسان الاویوجد فیه هذه الخصال الثلث، کم کس باشد که در وی این سه خصلت نبود و **قاضی سمرقند** بود استعفا خواست از قضا برخاست و گرد عالم میگشت تا خود را تفرجی پدید کند وتأویل این خبر **بشهر حوشب** رسید این حدیث با وی بگفت. **شهرحوشب** ازخود متحیرتر دید و اندوهگن‌تر. گفت اگر گشایشی بود از **سعید جبیر** بود. گفتارفتیم پیش **سعید جبیر. سعید** گفت: ماعندی من هذا علم و لکنّه ان کان عنداحدٍ فعند **الحسن البصری**. گفتا: **بحسن بصری** آمدم وقصه باوی بگفتم. حسن گفت: رحم‌الله شهراً و سعیداً حفظا نصف الحدیث و ترکا نصفه انّ رسول‌اللهص لمّا قال هذا، حزن اصحابه لذلك جدّاً و اخذوا فی البکاء والنّحیب، و قالوا: لایخلو احدنا من‌الکذب و خلف الوعد والحیلة فقد نافقنا جمیعاً، فلما بلغ **رسول‌الله** جزع اصحابه **لذلك**، امر **بلالا** فنادی الناس فلما اجتمعوا، صعدالمنبر فقال: یا ایّها الناس انی رسول‌الله انی اردت بقولی: اذا قال کذب، جماعة المنافقین و **عبدالله بن ابی** خصوصاً فانّهم قالوا: نحن مؤمنون فکذبوا، قال‌الله عزوجل: «اذا جاءك المنافقون ...» الآیة، اخبرالله عنهم انّهم قالوا و کذبوا، وانما اردت بقولی اذا وعد خلف جماعة‌المنافقین و **ثعلبة بن ابی حاطب** خصوصاً فانّه وعدنی وعاهدالله لئن اکثرالله غنمه لیجعلنّها فی ابواب البّر ووجوه الخیر فلمّا آتاه‌الله من فضله بخل بالزکوة المفروضة ونقض العهد واخلف الوعد قال‌الله تعالی «فاعقبهم نفاقاً» الآیة. واردت بقولی: اذا ائتمن خان، المنافقین، خانوا فی الدین الذی هواعظم الامانات و فی الصلوة، قال: فاستبشر المؤمنون بذلك وحمدوالله تعالی. فتری عن **مقاتل** وقال **للحسن**: فرّج‌الله عنك کما فرّجت عنی و جزاك الله عن دینك خیراً

# ٩ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **الذين يلمزون المطّوّعين** » ایشان که می‌طعن کنند، عیب جویند در فراخ بخشیدگان بخوش منشی ، « **من المؤمنین** » از گرویدگان ، « **فی الصدقات** » درز کوتهاو صدقتها، « **والذین لایجدون الاجهدهم** » و[عیب‌میکنند] ایشان را که نمی‌یاوند ونمیدارند[ که بخشند] مگراندك خویش، « **فیسخرون منهم** » از ایشان می‌افسوس دارند ، « **سخرالله منهم** » جزای ایشان داد بآن افسوس که میدارند ، « **ولهم عذاب الیم** . (۷۹) » وایشانراست عذابی درد نمای .

« **استغفرلهم** » آمرزش خواه ایشانرا ، « **اولاتستغفرلهم** » یا مخواه آمرزش ایشانرا ، « **ان تستغفرلهم سبعین مرة** » اگر آمرزش خواهی ایشانرا هفتاد بار، « **فلن یغفرالله لهم** » نیامرزد خدای ایشانرا ، « **ذلك بانهم کفروابالله ورسوله** » این بآنست که ایشان کافر شدند بخدای ورسول او، « **والله لایهدی القوم الفاسقین** .(۸۰) » وخدای راه نمای وپیش برنده نیست قومی را که بنزدیك او از فاسقان اند .

« **فرح المخلّفون** » شاد گشتند با پس کردگان [ خدای عزوجل از غزای تبوك ] ، « **بمقعدهم** » به نشست خویش ، « **خلاف رسول الله** » برخلاف رسول خدای ، « **وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم** » و دشوار داشتند که باز کوشند بمال خویش وتن خویش ، « **فی سبیل الله** » از بهر خدای و در راه خدای ، « **وقالوا** » ویکدیگر را گفتند ، « **لاتنفروافی الحرّ** » بیرون مشید ، بجنگ درین گرما ، « **قل نارجهنم** » گوی آتش دوزخ ، « **اشدحراً** » توش آن سختتر است ، « **لوکانوا یفقهون** .(۸۱) » اگر ایشان دریابندید و دانندید .

« **فلیضحکوا قلیلا** » تا اندکی خندند از شادی خویش ، « **ولیبکوا کثیراً** » وفراوان گریند [فردا از پشیمانی خویش] ، « **جزاء بماکانوایکسبون** . (۸۲) » بپاداش آنچه میکردند .

« **فان رجعك الله** » اگر باز برد ترا خدای [از تبوك ] ، « **الی طائفة منهم** » باایشان که زنده مانده اند ازایشان و مُصرّ ، « **فاستاذنوك للخروج** » و ازتو دستوری خواهند بیرون آمدن را [بغزاءِ خیبر باتو] ، « **فقل لن تخرجوا معی ابداً** » گوی بامن هرگز

میائید [به خیبر] ، « **ولن تقاتلوا معی عدواً** » و بامن هر گـز جنگ مکنید بـا جهودان، « **انّکم رضیتم بالقعود اول مرة** » شما ازخود بپسندیدید بازنشستن از جنگ پیشین ، « **فاقعدوا مع الخالفین.** (۸۳) » بازنشینید [ازین جنگ پسین] ، بابازنشستگان دیگر .

« **ولاتُصلّ علی احد منهم** » ونمازمکن برهیچکس ازایشان ، « **مات ابداً** » که بمیرد ، هرگز ، « **ولاتقم علی قبره** » و باز مایست بر گور هیچکس از ایشان ، « **انّهم کفروا باللّٰه ورسوله** » که ایشان کافر شدند بخدای ورسول وی ، « **وماتوا وهم فاسقون.** (۸۴) » و بمردند از طاعت بیرون .

« **ولاتعجبْك اموالهم واولادهم** » وخوش مآیادترا مالهای ایشان وفرزندان ایشان ، « **انما یریداللّٰه ان یعذبهم بها فی الدنیا** » خدای میخواهد که عذاب کند ایشانرا بشغل آن [وگرد کردن آن و نگه‌داشتن آن و ترسیدن بر آن] درین جهان، « **وتزهق انفسهم وهم کافرون.** (۸۵) » وجانهای ایشان برآید و ایشان کافر .

« **واذاانزلت سورة** » وچون (ج) فروفرستاده آید از آسمان سورتی از فرقان، « **آن آمنوا باللّٰه** » که بگروید بخدای ، « **وجاهدوا مع رسوله** » وباز کوشید [بادشمنان وی] با رسول او ، « **استأذنك** » دستوری خواهد از تو بازنشستن را ، « **اولواالطّول منهم** » اهل توان ازایشان، « **وقالوا** » وترا گویند ، « **ذرنانکن مع القاعدین.** (۸۶) » گذار تا نشینیم بانشستگان .

« **رضوا بان یکونوا مع الخوالف** » پسند دادند که با زنان در خانها بنشینند چون زنان ، « **وطبع علی قلوبهم** » و مهرنفاق بردلهای ایشان نهاده شد، « **فهم لایفقهون.** (۸۷) » تا ایمان راست در نیابند .

« **لکن الرسول والذین آمنوا معه** » لکن رسول و گرویدگان که باوی‌اند، « **جاهدوا باموالهم وانفسهم** » او و ایشان باری باز کوشیدند بمال خویش و تن خویش با دشمن خدای ، « **واولئك لهم الخیرات** » همه نیکیها ایشانراست ، « **واولئك هم المفلحون.** (۸۸) » و ایشانند پیروز آمدگان جاوید .

« **اعدّاللّٰه لهم جنات** » ساخته‌است خدای ایشانرا بهشتهائی، « **تجری من تحتها**

**الانهار** » در زیر آن درختان جویهای روان ، « **خالدین فیها** » جاویدان ایشان در آن ، « **ذلك الفوز العظیم** .(۸۹) » آنست پیروزی بزرگوار.

# النوبة الثانية

قوله تعالى : « الّذين يلمزون المطّوّعين » ـ مفسّران گفتند: چون رسول خدا خواست که بغزاءِ **تبوك** بیرون شود یارانرا تحریض کرد بر صدقات ، تا عدّت غزا و لشکر اسلام بسازد و ساز راه کنند ، صحابه رفتند و هر کس براندازهٔ طاقت خویش صدقه می آورد . **عبدالرحمن عوف** چهار هزار درم آورد گفت : یا **رسول الله** ، هشت هزار درم داشتم ، یك نیمه آوردم و یك نیمه عیال و فرزندانرا بگذاشتم . **رسول خدا** گفت: بارك الله لك فيما انفقت وفيما امسكت . از برکت دعاء **رسول** خدا مال وی بدان رسید که چون از دنیا بیرون شد ، دوزن داشت ، ثمن مال وی که بایشان رسید صدوشصت هزار درم بر آمد . **عمر خطاب** همی آمد و چهار هزار درم آورد ، **رسول خدا** گفت: ماذا ابقيت لاهلك و عيالك ؟ عیال خودرا چه گذاشتی ؟ گفت: الله ورسوله . گفت انّ ما بين صدقتيكما كما بين كلمتيكما. **عثمان عفان** آمد وصدسر شتر آورد وصد سر اسب. **رسول** گفت ماضرّ **ابن عفان** بعداليوم. **عاصم بن عدی العجلانی** آمد وصد وسق خرما آورد . **بوعقیل انصاری** نام وی **صحاب** مردی پیر بود ودرویش، آمد و یك صاع خرما آورد گفت : یا **رسول الله** همه شب آب کشیده‌ام کشت‌زار فلان را و دو صاع خرما استده‌ام یك صاع آورده‌ام و یك صاع عیال و فرزندان را بگذاشته‌ام. منافقان گفتند **ابوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **عبدالرحمن** می بخشند از مال فراخ، دانیم که می نام جویند این صاع خرمای **بو عقیل** باری خدای بوی چه نیاز دارد مگر کـه خویش را بیاد خدا ورسول میدارد ، توانگرانرا بریاء متهم کردند و براندك **بوعقیل** طنز میکردند تارب العالمین آیت فرستاد « الذين يلمزون المتطوعين » ای ـ يعيبون المطوعين المتنفّلين من المؤمنين ، « فى الصدقة » التطوع من الصدقة مالايلزمه لزوم الزكوة .

« والذين لا يجدون الاّ جهدهم »... الآية الجهد ـ بالضم غاية مايقدر عليه الانسان وبالفتح مصدر جهد فى الامر اذا بالغ ، وقيل ـ هما لغتان فبالضم لغة **اهل الحجاز** وبالفتح

**لغة اهل نجد**. جهد هر کس طاقت اوست، نامی است توان اندك مر درا، یقال: فلان جهید العطاء، زهیده. **بوعقیل** آن صاع خرما بیاورد. **مصطفی** فرمود: تا برسر همه مال صدقات بپاشیدند آنکه - لمز - منافقان تفسیر کرد، گفت:

«فیسخرون منهم» ای - یستهزؤن بهم، «سخر الله منهم» جازاهم جزآء سخریتهم حیث صاروا الی النار.

«ولهم عذاب الیم» ای - مولم. **مصطفی** را از ایمان و مغفرت ایشان نومید کرد، گفت:

«استغفر لهم اولا تستغفر لهم». صیغت صیغت امر است و معنی - معنی شرط، ای - ان شئت فاستغفر لهم وان شئت فلا تستغفر لهم، یعنی - استغفارك لهم و ترك الاستغفار سواء

«ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم». میگوید یا **محمد** اگر آمرزش خواهی از بهر ایشان و اگر نخواهی همه یکسان است اگر هفتاد بار آمرزش خواهی از بهر ایشان، ایشان را نیامرزم. **مصطفی** گفت: لأزیدن علی السبعین لعل الله یغفر لهم. بر هفتاد بیفزایم مگر که بیامرزد. آیت آمد، که «سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم». و مقصود از این هفتاد، نه عددی موقت است بلکه مقصود کثرت است. چنانکه گویند: قد قلت لك مائة مرة و نهیتك عنه الف مرة. **عرب** گویند: سبّع الله لك الاجر، ای - اکثر لك، اراد التضعیف ولهذا جآء فی الاخبار: فله سبع و له سبعون و له سبع مائة. قال **الازهری**: ان السبعین فی هذه الآیة جمع السبعة التی تستعمل فی الکثرة لا السبعة التی فوق الستّه، الاتری انه لو ازداد علی السبعین لم یغفر.

و در استغفار **رسول** از بهر ایشان دو قول است: یکی آنست که نفاق ایشان نمی شناخت، و یقین نبود، از آن دعا کرد و آمرزش خواست. قول دیگر آنست که جماعتی مؤمنان که خویش و پیوند منافقان بودند از **مصطفی** در میخواستند تا از بهر ایشان آمرزش خواهد بامید آنکه باستغفار **مصطفی** مخلص شوند و از نفاق توبه کنند تا از عذاب و عقوبت برهند. تا رب العزة **مصطفی** را باز زد و ایشان را از ایمان ایشان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت:

«ذلك بانّهم کفروا بالله و رسوله»، این بسبب آن کردم که ایشان بخدای

ورسول کافر شدند والکافر لایغفر له ، « والله لایهدی القوم الفاسقین » المتمردین فی الکفر.

« فرح المخلّفون » الفرح بالذنب اعظم من الذنب . شادی بگناه صعب‌تر است از عین گناه . « فرح المخلفون » ای ـ المتروکون تخلفهم عن رسول الله‌ص . این **عبدالله‌ابی** بود با هشتاد مرد منافق که بی‌عذری تخلف کردند و با یکدیگر گفتند : « لاتنفروا فی الحر »، درین گرمای گرم و صمیم صیف بیرون مروید بجنگ . والمعنی : فرحوا بقعودهم فی **المدینه** والتخلف وان لم ینلهم حر الصیف خلاف رسول الله فیکون نصباً لانه مفعول له ، و قیل ـ علی المصدر وهو مصدر خالف یخالف مخالفةً وخـلافاً ، و قیل ـ معناه خـلاف رسول الله ، ای : بعـد خروجه ، فیکون خـلاف بمعنی خلف و نصبه علی الظرف .

« و کرهوا » ای ـ لم یریدوا ، « ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم وقالوا لاتنفروا فی الحرّ » ای ـ قال بعضهم لبعض ، وقیل : قالوا للمؤمنین :لاتنفروا فی الحر . « قل نار جهنم اشدحرّاً » وقـد اخترتموها بهذه المخالفة و التخلف . « لو کانوا یفقهون » ان مصیرهم الیها .

« فلیضحکوا قلیلاً » یعنی ـ فی الدنیا و هی قلیلة ، « ولیبکوا کثیراً » فی الاخرة یعنی ـ فی النار التی لانهایة لها والتقدیر : فلیضحکوا قلیلاً فسیبکون کثیراً « جزاءً بما کانوا یکسبون » جزاء مفعول لـه . یعنی ـ ولیبکوا لهـذا الفعل . قال **ابوموسی الاشعری** : انّ اهل النار لیبکون الدموع فی النار حتی لواجریت السفن فی دموعهم لجرت ثم انهم لیبکون الدم بعدالدموع . قال **ابن عباس** : انّ اهل النفاق لیبکون فی النار عمر الدنیا فلایرقی لهم دمع ولا یکتحلون بنوم .وعن **انس** قال : قال **رسول الله**ص « لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً » .

« فان رجعك الله الی طائفة منهم » یعنی ـ المتخلفین طائفة منهم . از بهر آن گفت که نه‌هر که تخلف کرده‌بودند همه‌منافق‌بودند بل که ایشان‌سه‌گروه‌اند که بازنشستند و تخلف‌کردند گروهی بعـداوت بازنشستند وشادی کردند چنان که خـدای گفت : « فرح المخلفون » . گروهی برمعذرت بازنشستند وبگریستند چنان که خدای گفت : « و اعینهم تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ماینفقون » . قومی برغفلت بازنشستند ، پشیمان شدند چنان‌که گفت : « وضاقت علیهم الارض بمارحبت ».

«فان رجعك الله» ای ـ یردك الله الی **المدینة** من غزوة **تبوك** وفیها «طائفة منهم» یعنی ـ الّذین تخلفوا بغیر عذر.

«فاستاذنوك للخروج» الی غزوة اخری، قیل ـ هی غزوة **خیبر**.

«فقل لن تخرجوا معی ابداً ولن تقاتلوا معی عدوّاً» لقعودکم عن **تبوك** و لنفاقکم.

«انّکم رضیتم بالقعود اول مرة» ای ـ عن الوقت الّذی تستأذنون فیه فانّ غزوة **تبوك** لم یکن باول غزوة غزاها علیه السلام. وقیل ـ اول مرة دعیتم وقیل ـ اول مرة قبل الاستیذان.

«فاقعدوا مع الخالفین» مع من تخلف بعذر، و قیل ـ مع النساء والصبیان، وقیل ـ مع اهل الفساد الّذین لاخیر فیهم، وقیل ـ للرجل الذی هو شر اهله: هو خالف بنی فلان.

«ولا تصلّ علی احد منهم» ای ـ من المنافقین. اجماع مفسران است که این آیت درشأن **عبدالله ابی** فرو آمد که **رسول خدا** بروی نماز کرد یا خواست که بروی نماز کند چنان که اختلاف روایات است پسر وی آمد، وکان مؤمناً مخلصاً، واز **رسول** خدا درخواست تا پیراهن که برتن **رسول** است کفن وی سازد و بروی نماز کند و برسر گور وی بایستد و دعـا کند. بروایتی دیگر گفته‌اند **عبدالله ابی** در بیماری مرگ کس فرستاد **بمصطفی** و بخواند او را چون آمد گفت: ای بیچاره اهلکك حب الیهود؟ دوستی داشتن با **جهودان** ترا هلاك کرد. گفت: مرا سرزنش مکن که نه از بهر سرزنش خواندم، استغفرلی واعطنی ثوبك الّذی یلی جسدك. آمرزش خواه از بهر من وجامهٔ خویش بمن ده تا مرا کفن سازند وبرمن نماز کن و برسر گور من بایست ومرا دعا کن. **رسول خدا** پیراهن خویش بوی داد. مؤمنان گفتند: یا **رسول الله** لم وجّهت الیه بقمیصك یکفن فیه وهو کافر؟ فقال: ان قمیصی لن یغنی عنه من الله شیئاً وانی آمل ان یدخل فی الاسلام خلقٌ کثیرٌ. لهذا السبب فیروی انه اسلم الف من **الخزرج** لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب **رسول لله** ص، وهمت کرد **مصطفی** ص که بروی نماز کند که ظاهر وی

اسلام بود اگرچه درباطن نفاق داشت. **عمر خطاب** گفت یا **رسول‌الله** بر وی نماز میکنی وقد فعل کذا و کذا. رسول گفت: یا **عمر** دست ازمن بدار که اگر دانمی که خدای بروی رحمت کند هفتاد بار از بهر وی استغفار کردمی، تا دراین حدیث بودند، **جبرئیل** آمد و آیت آورد بروفق قول **عمر**: « ولاتصلّ علی احدٍ منهم » ای ـ من المنافقین، یرید صلوة الجنازة. صلوة درین آیت نماز جنازه است ونماز جنازه فرض کفایت است و آنرا نه رکن است: اول نیت است وچهار تکبیر در آن چهار رکن‌اند اگر برچهار بیفزایند نمازباطل شود وخواندن فاتحةالکتاب، ازپس تکبیر اول، رکن است و همچنین درود دادن بر **رسول خدا** از پس تکبیر دوم و دعاءِ مرده پس تکبیر سوم، و پس‌از تکبیر چهارم ذکری مفروض نیست و رکن نهم سلام بازدادن است ان شاء تسلیمة واحدة و ان شاء تسلیمتین.

قوله: «ولاتقم علی قبره» ای ـ لاتقف علی قبره حتّی یفرغ من دفنه وفی الخبرکان **رسول‌الله**ص اذا دفن المیّت وقف علی قبره ودعاله.

«انهم کفروابالله ورسوله وماتوا وهم فاسقون» فماصلّی **رسول الله**ص بعدها علی احدٍ منهم ولاقام علی قبره حتی قبض.

«ولاتعجبك اموالهم واولادهم...» الایة ـ سبق تفسیرها ولیست بتکرار لانّها فی جماعة وهذه فی الاخری، قال **ابن جریر**: اراد **اولاد عبدالله** واموالهٔ «و اذاانزلت سورة» یعنی ـ من القرآن وهذا دلیل علی انّ السورة کانت مسوّرة علی عهد **رسول‌الله** لاکما زعم المبتدعة انّها سوّرت بعد **رسول‌الله** و کذلك قوله «بعشرسورٍ مثله»

«ان آمنوابالله» این خطاب با منافقان است، ای ـ آمنوا سرّاً کما آمنتم جهراً. وروا باشد که خطاب با مؤمنان نهند، ای ـ دوموا علی الایمان.

«وجاهدوا مع رسوله استأذنك» فی التأخر « اولوا الطول منهم » ذوالقدرة و السعة فی المال.

« وقالوا ذرنانکن مع القاعدین » یعنی الزمنی.

«رضوا بان یکونوا مع الخوالف» النساء اللاتی تخلفن فی البیت.

« وطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون » استوثق منها فلایدخلها الایمان. حجة علی المعتزلة والقدریة فی اثبات القدر و نفی الاستطاعة و احتیاج الخلق الی توفیق به

يؤمنون ولو كان كما ذهبوا اليه لقال تطبعت ولم يقل وطبع على قلوبهم وله في القرآن نظائر كثيرة .

«لكن الرسول والّذين آمنوا معه» اهل اليقين من اصحاب **رسول الله** ص، «جاهدوا باموالهم» في الانفاق «وانفسهم» في سبيل الله بالقتال .

« واولئك لهم الخيرات »جمع خيرة والمراد بهنّ : الحور، لقوله« فيهن خيرات حسان» ويجوزان يكون عاماً في جميع الملاذ من الاطعمة والاشربة والمنازل والجواري والغلمان ، و قيل الخيرات : الغنائم .

«واولئك هم المفلحون »الباقون في النعيم ،«اعدّالله لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك الفوز العظيم »لفظ ـ اعد ـ دليل على انها مخلوقة معدة . اين آيت گواهی میدهد که اصحاب رسول خدای ص که اهل یقین واخلاص بودند وبا **مصطفی** در غزاء **تبوك** بودند و **رسول خدا** از ایشان خشنود بود ، ایشان قطعی در بهشت‌اند برهرچه بودند از عمل، همچنان که **رسول خدا** عشرة را گواهی داد کـه قطعی در بهشت‌اند آنان هم چون اینانند بشهادت آیت از بهر ایشان .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : «الّذين يلمزون المطّوّعين من المؤمنين في الصدقات . .» اصحاب شریعت دیگراند و اصحاب حقیقت دیگر، خادمان راه شرع جدااند، خلوتیان قرب ومشاهدت جدا، اهل شریعت از هر دویست درم پنج درم بدادند ورضاء حق در آن بجستند تا بناز ونعیم خلد رسیدند. فرمان برداران‌اند وحق شرع گزاران‌اند وپسندیدگان‌اند لکن نه چون اهل خلوت و مشاهدت ونه‌چون خداوندان یافت و صحبت که **خلیل** وار، دست تو کّل از آستین رضا بیرون کردندوبرروی اسباب وعلائق باز زدند هرچه داشتند ازاین حطام دنیا بذل کردند و در سبیل خدا جان ودل در معرض بلا ومحنت نهادند و در اظهار دین اسلام و اعلاءِ کلمهٔ حق با دشمن بکوشیدند و نیز خود را در راه حق مقصر دیدند لاجرم هر ساعت از جناب جبروت و درگاه عزت الهیت بنعت رأفت ورحمت ایشانرا نو تشریفی وتخصیصی می آید، آن(۱) منافقان دون‌همت مختصر

(۱) ۱ - درنسخه الف : از

دیده یك صاع خرمای **بو عقیل** مختصر داشتند و محقر و بدان طنز کردند چه زیان دارد ویرا این طعن منافقان، ورب العالمین اورا می نوازد ومیگوید: «والذین لایجدون الاّ جهدهم»، و **مصطفی** تسلی دل ویرا آن صدقه از وی پذیرفته و اکرامی کرده وبرسر همه صدقها ریخته واین خبر بیرون داده که: افضل الصدقة جهدالمقلّ. آن صدقها همه نیکواست لکن بذل مجهود درویش از همه فاضلتر و بزرگوارتر که با وی دردعشقی است و سوزی و نیازی که با دیگران نیست ووزنی که هست آن سوز و آن درد راست نه‌عین مال و کثرت صدقه را و تاصاحب دولتی نباشد دل وی محل سوز و نیاز و درد عشق دین نگردد پس دلی باید از صفات بشریت و رعونات نفس و شهوات طبع ووساوس شیطان وریاء خلق برهنه گشته و بصفات حق بیاراسته چنان که درسروی جزمهر حق نماند وبرزبان وی جز ذکرحق نماند و بارکان وی جز خدمت حق نماند هرچه خلق را بوی انس بود ویرا از آن وحشت آید هرچه خلق روی بوی آرند وی روی از آن بگرداند تا برخاطروی جز حق نگذرد و از خلق فانی گردد وباحق باقی شود، آری صفت خلق مجازاست ومجازرا برحقیقت راه نیست لکن چون حقیقت برمجاز مستولی گردد مجازرا جذب کند وصفتش صفت حقیقت گرداند، آب مطلق چون برنجاست آید وبروی مستولی گردد حکم نجاست برندارد ومردار درنمك زار افتد بگدازد و نمك گردد پاك شود. این حدیث کیمیاست بهر که رسد اورا عزیز کند و برنگ خویش گرداند. درعهد **موسی کلیم** صدّیقی بود که خلق پیوسته برنجانیدن وی مشغول بودندشبی درمناجات گفت: الهی دانی که تو این عاجز مسکین را ازدنیا معلومی نه‌داده‌یی که آنرا در رضای تو فدا کنند این تن خوارخود را بصدقه بخلقان دادم تا اگر مرا جفائی کنند وبرما بهتانی نهند تو ایشانرا نگیری رحمت خدا ورضوان خدا بردرویشان باد و تاجهان باداز درویشان خالی مباد.

چنین می آید که در مسجد **شونیزیه، جنید وشبلی وثوری ورویم وخلدی** و جماعتی نشسته بودند وقتی خوش و سماعی خوش ایشانرا استقبال کرده و بدان مشغول گشته، درویشی در آن حال بحرمت پیش ایشان درآمد و در صف النعال فرونشست و آن درویش کلاهی پشمینه برسر نهاده وپلاسی سیاه پوشیده وایشان اگرچه خداوندان دیده بودند کس را از حقیقت روش وی آگاهی نبود چون از آن خود

وا پرداختند، **شبلی** گفت: ایهاالفقیر بکم اشتریت هذا المسح و القلنسوة ؟این کلاه وپلاس بچند خریدی ؟ گفت یا **شبلی** بدنیا وهرچه در دنیا است پس گفت یا **شبلی** بستاخی مکن که خدایرا بندگان‌اند که اگر اشارت بآن ستون مسجد کنند نقرهٔ سپید شود. **شبلی** گوید نگاه کردم آن ستون را دیدم رنگ نقره همی گرفت وآن درویش می گفت بحال خود باش که بتو مثلی میزنیم.

**پیر طریقت** گفت: الهی نه‌دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست و نه ازمقصود ذرّه‌یی درجان پیداست پس‌این درد وسوز در جهان چراست ؟ پیداست که بلا را درجهان چند جاست این‌همه سهل‌است اگر روزی بااین‌خار خرماست.

«استغفرلهم اولاتستغفرلهم . . . » الآیة ـ این آیت دلیل است که منتهای استغفار که گناه از بنده فرونهد وامید بمغفرت قوی گرداند هفتاد باراست‌همان‌است که **مصطفی** گفت: «ما اصرّ من استغفر ولوعاد فی‌الیوم سبعین مرّة»

«آنگه گفت: « ذلك بانّهم کفروا بالله ورسوله ... » . تهدید کافران است اما بشارت مؤمنان است. میگوید ازآن نیامرزم ایشانرا که کافران‌اند، «ان‌الله لا یغفران یشرك به»، دلیل‌است که آنجا که‌شرك‌نیست بیامرزداگرچه‌گناه کاراست که‌خدای تعالی آمرزگار است و بندهٔ‌مؤمن‌را فروگذار است و ازوی درگذاراست. خبر درست است که‌وی گفت‌جل‌جلاله: «عبادی انکم‌الذین‌تخطئون‌باللیل‌والنهاروانا‌الذی‌اغفرالذنوب ولاابالی فاستغفرونی اغفرلکم » . بندگان من رهیگان من بروز و شب جفاکاری و گنه‌کاری و سزای من که خداوندم‌آمرزگاری و بردباری، آمرزش خواهید تا بیامرزم، واز آئید تا بپذیرم و بخوانید تا بنیوشم، شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که ازمن‌آید «قل کل یعمل علی شاکلته» هیچ جای بگزاف نیامرزند مگر اینجا، باز آئید هیچ جای عذر نپذیرند چنان که اینجا، عذر خود بگوئید ما را ازعیب‌پذیرفتن عارنیست واز آمرزیدن‌باك‌نیست‌وزبان‌حال‌بنده بنعت‌وانکسار وذلت و افتقارمیگوید: الهی ازکرم‌توهمین‌چشم داریم و ازلطف توهمین گوش‌داریم بیامرز مارا که بس‌آلوده‌ایم‌بگرد خویش، بس‌درمانده‌ایم‌بوقت خویش، بس‌مغروریم به‌پندارخویش، بس محبوسیم بزسزای خویش، دست‌گیرمارا بفضل خویش، بازخوان مارا بکرم خویش، بارده ما را باحسان خویش.

# ١٠ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **وجاء المعذرون من الاعراب** » آمدند قومی عذر سازان از اعراب، « **ليؤذن لهم** » تا ایشانرا دستوری دهند نشست را، « **وقعد الّذين كذبوا اللّه و رسوله** » وبنشستند ایشان که باخدای ورسول دروغ گفته بودند که گرویدگانیم، « **سيصيب الّذين كفروا منهم عذاب اليم. (٩٠)** » آری رسد بنا گرویدگان ازایشان عذابی دردنمای .

« **ليس على الضعفاء** » نیست بر ناتوانان زنان و کودکان وپیران سست شدگان، « **ولا على المرضى** » ونه بیماران، « **ولا على الّذين لا يجدون ما ينفقون** » ونه برایشان که نفقه نمی یابند که بغزا آیند، « **حرج** » تنگی در باز نشستن، « **اذا نصحوا اللّه ورسوله** » آنکه که نیك خواه باشند خدایرا و رسول را ، « **ما على المحسنين من سبيل** » نیست بر نیکوکاران هیچ عتابی، « **واللّه غفور رحيم. (٩١)** » وخدای آمرزگاری مهربان است .

« **ولا على الّذين اذا ما اتوك** » و نه برایشان که بتو آمدند ، « **لتحملهم** » تا ایشانرا ستور دهی، « **قلت لا اجد ما احملكم عليه** » گفتی نمی یاوم ستوری که شما را دهم ، « **تولّوا** » بر گشتند « **واعينهم تفيض من الدمع** » و چشمهای ایشان آب میریخت از اشك ، « **حزناً** » از آن اندوه که ستور نیافتند، « **الّا يجدوا ما ينفقون. (٩٢)** » و از اندوه آن که نفقه ندارند راه را .

« **انّما السبيل على الّذين يستأذنونك** » عذاب و خشم و تاوان بر ایشان است که دستوری میخواهند ازتو باز نشستن را ، « **و هم اغنياء** » وایشان توانگران اند ستور دارند وزاد، « **رضوا بان يكونوا مع الخوالف** » بپسندیدند خودرا که بازنان بازنشینند درخانها، « **و طبع اللّه على قلوبهم فهم لا يعلمون. (٩٣)** » وخدای مهر نفاق بردلهای ایشان نهاد تا روشنائی دانش در آن نشود .

**الجزء الحادي عشر**

«**یعتذرون الیکم**» عذرها دهند درشما، «**اذا رجعتم الیهم**» چون بازگردید که با ایشان شوید از تبوك با مدینه، «**قل لاتعتذروا**» گوی عذر مدهید، «**لن نؤمن لکم**» شما را استوار نخواهیم داشت، «**قد نبّاءنا الله من اخبارکم**» خدای ما را آگاهی داد از حالهای شما، «**وسیری الله عملکم ورسوله**» و بینند خدای ورسول او که چه کنید پس آن، «**ثم تردّون الی عالم الغیب والشهادة**» آنگه باز برند شمارا [بدر مرگ] بادانای آشکارا و نهان، «**فینبئکم بما کنتم تعملون. (۹٤)**» تا خبر کنند شمارا بآنچه میکردید.

«**سیحلفون بالله لکم**» آری سوگند خورند شما را بخدای، «**اذا انقلبتم الیهم**» آنگه که با ایشان گردید از تبوك، «**لتعرضوا عنهم**» تا روی گردانید ازایشان [و فرو گذارید]، «**فاعرضوا عنهم**» فرا گذارید ازایشان، «**انهم رجس**» که ایشان کژانند و پلید، «**ومأویهم جهنم**» وباز گشتن گاه ایشان دوزخ است، «**جزاءً بما کانوا یکسبون. (۹۵)**» پاداش آنچه میکردند.

«**یحلفون لکم لترضوا عنهم**» سوگند میخورند شما را تا ازایشان خشنود شوید، «**فان ترضوا عنهم**» اگر خشنود شوید ازایشان، «**فان الله لایرضی عن القوم الفاسقین. (۹٦)**» خدای خشنود نخواهد شد از گروه بیرون شدگان ازطاعت وفرمان برداری.

«**الاعراب اشد کفراً و نفاقاً**» عرب بیابان نشین کافرترند از دیگر کافران و منافق‌تر، «**واجدر الایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله**» و سزاترانند که اندازها وحدها، حلال ندانند وفقه دین ومعانی آنچه خدای فرو فرستاد بررسول خویش، «**والله علیم حکیم. (۹۷)**» و خدای دانائی است راست‌دان.

«**ومن الاعراب**» و ازمنافقان عرب کس است، «**من یتخذ ماینفق مغرماً**» که آن زکوة که میدهد چون تاوانی میداند که میدهد ازبی کامی و دشواری، «**ویتربص بکم الدوآئر**» و از دشواری که حق دادن است بایشان ازمال، شمارا مرده میخواهند وچشمها میدارند بشما از گردشهای روزگار بد، «**علیهم دائرة السوء**» آن بدافتاد از گردش جهان که می‌بیوسند(۱) شمارا خود ورایشان «**والله**

(۱) بیوسیدن: طمع داشتن، امید بستن

**سمیع علیم.**(۹۸)» و خدای شنوا است از ایشان دانا است بایشان.

«**ومن الاعراب**» و ازاین اعراب حضر کس است، «**من یؤمن باللّه والیوم الاخر**» که میگرود بخدای و روز رستاخیز، «**ویتخذ ما ینفق قربات عنداللّه**» وآن زکوة که‌میدهد بآن نزدیکی‌میجوید بنزدیك خدای، «**وصلوات الرسول**» ودرود رسول را ودعای نیکوی او، «**الا انها قربة لهم**» آگاه باشید که‌آن‌نزدیکی است ایشانرا بنزدیك خدای، «**سیدخلهم‌اللّه فی رحمته**» آری در آرد خدای ایشانرا دربخشایش خویش، «**ان‌اللّه غفور رحیم.**(۹۹)» که خدای پربخشایش است و مهربان.

# النوبة الثانية

قوله تعالی: «وجاء المعذرون من‌الاعراب» قرائت **عامه** معذرون مشدداست و قرائت **یعقوب** معذرون مخفف. معذّران بتشدید عذر سازانند بدروغ و معذرون بتخفیف خداوندان عذراند براستی، عذر فلان اذا زوّر عذراً واعذر فلانٌ اذا اتی بما یعذربه. یقال اعذر من انذر «وجاء المعذّرون» بتشدید. معنی آنست که آمدند قومی عذرسازان از منافقان عرب تادستوری دهند ایشانرا، و بتخفیف معنی آنست که آمدند عذر نمایندگان از عرب که عذر ها داشتند براست و ایشان قومی بودند ازاعراب که مسکن ایشان بیرون از **مدینه** بود، از **تبوك** باز ماندند پس چون وعید شنیدند آمدند و عذر خویش بگفتند و درخواستند که تاایشانرا دستوری تخلف و قعود دهند گفتند: ان نحن غزونا معك تعیّر اعراب طیّ علی حلائلنا و اولادنا و مواشینا. و گفته‌اند دستوری بیرون شدن بغزا میخواستند، نه دستوری تخلف. و تفسیر برقرائت **یعقوب** ظاهرتراست و درخورتر، تا ایشان که صادق العذر بودند درآیت مذکور باشند که مزوّران عذر، خود مذکوراند درآنچه گفت:

«وقعدالّذین کذبوااللّه ورسوله» ثم اوعدهم عذاباً، «سیصیب الّذین کفروا منهم عذابٌ الیمٌ» ثم ذکر اهل العذر، فقال:

«لیس علی‌الضعفاء» ضعیفان در نفس، پیران‌اند و ضعیفان درچشم، نابینایان‌اند

وضعیفان در عقل، دیوانگان‌اند، میگوید ایشان همه اهل عذراند «ولاعلی المرضی» بیماران همچنین.

«ولا علی الّذین لایجدون ما ینفقون» فقرا و مساکین‌اند برایشان هیچ‌حرج نیست و بزه نیست اگر بازنشینند و به‌**تبوك** نروند.

«اذانصحوالله ورسوله» هرگه که‌نصیحت بجای آرند خدایرا ورسول‌را، یعنی- که اقوال و افعال ایشان بصدق و اخلاص بود و کوشش وسعی ایشان در آنچه صلاح اسلام و مسلمانان در آن بود. گویند. این آیت درشأن **عبدالله بن زائدة** فروآمد، و هو **ابن‌ام مکتوم** و کان ضریر البصر فقال: یا نبی‌الله انی شیخ ضریرالبصر خفیف الحال نحیف‌الجسم و لیس لی قائد فهل لی رخصة فی التخلف عن الجهاد فسکت **النّبی**ص فانزل‌الله تعالی هذه الایة: «ما علی‌المحسنین من سبیل» ای - ماعلی الّذین اطاعوالله ورسوله ونصحوالله ورسوله من سبیل، ای - لیس لاحد الی لائمتهم وعتابهم سبیل لانهم محسنون،

«والله غفور رحیم» للمسیئ فکیف للمحسنین.

«ولاعلی الّذین اذا ما اتوك» نزلت فی البکائین وکانوا سبعة **معقل بن یسار** و **صخربن خنساء** و هو الّذی کان وقع علی امراته فی رمضان فامر رسول‌الله ان یکفّرو **عبدالله بن کعب الانصاری** و **سالم بن عمیر** و **علیة بن زید الانصاری** و **ثعلبةبن عثمه** و **عبدالله‌بن‌معقل**، اتوا **رسول‌الله**ص فقالوا: یا نبی‌الله ان الله عز و جل قد ندبنا للخروج معك فاحملنا علی الخفاف المرقوعة و النعال المخصوفة نغزو معك، فقال: لااجد مااحملکم علیه‌فتولوا وهم‌یبکون. **مجاهد** گفت: درشأن **بنی مقرن**فروآمد **معقل** و **سوید** و **نعمان**. **حسن** گفت: نزلت فی **ابی موسی** و اصحابه وقیل نزلت فی **عرباض بن ساریة**.

«ولا علی‌الّذین» - عطف است برضعفا وقوله «لتحملهم» ای - علی‌النعال - روی **ابوهریرة** ان رسول‌الله‌ص قال: فی غزوة **تبوك**: اکثروا من النعال فان الرجل لایزال راکباً ماکان متنعلا، وگفته‌اند مرکوب می‌خواستند که برآن نشینند وزاد

راه. يقال حملت فلاناً اذا اعطيته حمولة « قلت لااجد» ای لااملك «ما احملكم عليه تولّوا و اعينهم تفيض» ای تسيل. « من الدمع حزناً ان لايجدوا» ای بسبب ان لايجدوا «ماينفقون» فی مغزاهم. این آیت دلیل است که مال و توانگری ازحق خواستن وتمنّی آن کردن به نيّت آن که خیرها کنندودرسبیل خدا ازبهر نفقه، این تمنّی کردن و برفوات آن غم خوردن و اندوه بردن عین طاعت است و ازجمله حسنات، و یدل علیه ماروی **عبدالله بن مسعود** قال: قال **رسول الله**ص: ان الفاقة لاصحابی سعادة وان الغنی للمؤمن فی آخرالزمان سعادة، قيل: كيف الفاقة لاصحابك سعادة؟ قال: لانهم يتماونون على الفقر فلا يُرى فاقة. قيل فكيف الغنى للمؤمن فی آخرالزمان سعادة؟ قال: لانّه يصيرالمال الى بخلائهم و يسودهم اشرارهم ومن سعادة المؤمن ان لايحتاج فی ذلك الزمان الى البخيل فان استطعتم ان تكونوا اغنياء فكونوا.

«انماالسبيل» ای للائمّة والعتاب «على الذين يستأذنونك» فی التخلف «وهم اغنياء رضوا بان يكونوا مع الخوالف و طبع الله على قلوبهم فهم لايعلمون».

« يعتذرون اليكم» يقيمون لانفسهم عذراً باطلاً «اذا رجعتم» من هذه السفرة اليهم.

«قل لاتعتذروا» بالاكاذيب والاباطيل «لن نؤمن لكم» لن نصدّقكم انّ لكم عذراً. این عذر منافقان دروغ بود و باطل قطعاً از بهر آن نپذیرند، اما چون عذر راست بود قبول آن واجب بود لقول **النبی**ص: من اعتذر اليه فلم يقبل كتبت عليه خطيئة صاحب مكس يعنی العشار ومن تنصّل اليه فلم يقبل لم يرد علی الخواض.

« قد نبّأنا الله من اخباركم» من زائده است ای قدنبأنا الله اخباركم و اطلعنا على اسراركم وذلك فی قوله: «ولوارادوا الخروج لاعدّوا له عدة...» الی اخر الآيتين.

«وسيرى الله عملكم و رسوله» بعداليوم فاياكم ومعاودة القبيح وما يعتذرمنه، وقيل معناه ـ ان عملتم خيراً و تبتم الى الله من تخلّفكم فسيرى الله عملكم و رسوله.

« ثم تردّون الى عالم الغيب والشهادة » غیب در **قرآن** بده معنی آید. فالغيب: اللوح المحفوظ كقوله تعالى: « اطلع الغيب ». والغيب: الرزق لقوله تعالى و « عنده مفاتح الغيب ». والغيب: الوحی كقوله: « فلا يظهر على غيبه احداً الّا من ارتضى

من رسول ». والغیب: القیمة کقوله: « قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الاالله ». والغیب: الکوائن کقوله: «وما کان الله لیطلعکم علی الغیب». والغیب: الموت کقوله: « قل لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر » ای ـ لو کنت اعلم متی أموت. والغیب: اخبار الانبیاء کقوله: «ذلك من انباءِ الغیب» ای ـ من اخبار الانبیاء. والغیب: الظن کقوله: « یقذفون بالغیب » ای ـ بالظن. والغیب: ماغاب عن الابصار من الجنة والنار والبعث و الحساب کقوله: «الذین یؤمنون بالغیب». والغیب: العدم کقوله: «عالم الغیب والشهادة» ای ـ عالم المعدومات والموجودات

«فینبّئکم بما کنتم تعملون» ینبّئکم هرجا کـه هست در **قرآن** در موضع مجازیکم است که در وعید گویند. آری بخبر شوی، بخبر کنم ترا، آگاه شوی، همه الفاظ تهدید اند.

«سیحلفون بالله لکم» ای ـ سیکون منکم حلف بالکذب والباطل بعد انصرافکم الیهم من هذه السفرة الی **المدینة** انهم ماقدروا علی الخروج.

« لتعرضوا عنهم » الاعراض الصفح « فاعرضوا عنهم » ای ـ اترکوا کلامهم و سلامهم. «انهم رجسٌ» عملهم خبیث «من عمل الشیطان». «ومأویهم جهنم جزاءً بماکانوا یکسبون » **ابن عباس** گفت **جد بن قیس** و**معتب بن قشیر** واصحاب ایشان هشتاد مرد منافق، **رسول خدا** چون **بمدینه** باز آمد گفت: لاتجالسوهم ولا تکلموهم اعراض از نامهاء عفواست بنزدیك عرب، مگر خدای را که اعراض ازوضد عفواست. والرجس اسمٌ لکلِ مکروهٍ. اومتقذّرٍ والرجز ابلغ من الرجس وانکر منه وهواسم کل مکروهٍ. فی القرآن الرجز العذاب فی مواضع والرجس اسم الشیطان وتغلیطه ووسوسته.

« یحلفون بالله لکم لترضوا عنهم» این **عبدالله** ابیّ است، حلف للنبی ص بالذی لااله الاهو ان لایتخلف عنه بعدها ولیکونّ معه علی عدوّه و طلب الی النبی ص ان یرضی عنه میگوید: این منافق **عبدالله ابیّ** طلب رضا و خشنودی تو میکند و سوگند میخورد بدروغ و باطل که بعد ازاین تخلف نکند.

«فان ترضوا عنهم» یرید فلاترضوا عنهم. فان الله لایرضی عن القوم الفاسقین» بل یسخط علیهم شما ازایشان خشنود مشوید که خدای ازایشان خشنود نیست وبا

ایشان ساخط است .

«الاعراب اشد کفراً ونفاقاً» ـ یعنی کفار البوادی من **بنی اسد** و **غطفان** اشدّ کفراً ، ومنافقوا **الیهود** اشدّ نفاقاً و ذلك انهم لایحضرون مجالس العلماء و حضرة الخطباء الاریثاً فهم اقسی قلوباً واعظم جهلاً واکثر غفلة ، یدل علیه قوله :

« واجدران لایعلموا حدودما انزل الله علی رسوله » اذهم لایحضرونه اوقات التبلیغ والخطبة والدعوة، میگوید اعراب بادیه‌نشین . کفار ایشان کافرتراند ازدیگر کافران . که بحضرکم رسند وعلم دیر ادیر شنوند و **قرآن** ندانند ، کافران ایشان کافرتراند از کفار حضر که ازخبر خیر حق آگاه می‌باشند و منافقان بوادی منافق‌تراند ازمنافقان حضر که گاه گاه پند میشنوند «واجدران لایعلموا» ای ـ اقرب واولی بان لایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله من الفرائض والعبادات والوعد والوعید. «والله علیم حکیم» .

«ومن الاعراب من یتّخذ ما ینفق مغرماً » ـ این آیت در شأن منافقان عرب است نفقه که میکردند وزکوة که میدادند در دادن آن امید ثواب نمیداشتند و در امساك آن از عقاب نمی‌ترسیدند و آن اعتقاد برخود واجب نمیدیدند پس آنرا چون غرمی و تاوانی میدانستند و دادن برایشان ناکام بود و دشوار میداشتند .

« یتربّص بکم الدوائر » یقال فلان یتربص بی الدوائر ، ای یتمنی موتی ، یقول ینتظران ینقلب الامر علیکم بموت الرسول وظهور المشرکین علی المؤمنین ، والدوائر ماتدور به الایام من الوانها ان شرفشر وان خیر فخیر فالخیر لقوم شرّ . مصائب قوم عند قوم فوائد . فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم انّ الدائرات تدور .

فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم ان الدائرات تدور .

آنکه جواب داد گفت :

« علیهم دائرة السوء » ای ـ علیهم تدور [ والمصائب والحروب التی یتوقّعون وقوعها فی المسلمین. وقیل: الدائرة : انقلاب النّعمة الی ضدّها . وقیل هی ] (١) الحاجة وقیل: هی

(١) این قسمت درنسخهٔ الف نیست .

مصدر کالعاطفة والعافیة والعاقبة. وقیل: هی صفة ای ـ خلة تدور وتحیط بالانسان حتی لا یکون له منها محیص. **مکی** و **ابوعمرو** دائرة السوء بضمّ سین خوانند، باقی بفتح سین فبالضم البلاء والمکروه وبالفتح المصدر یقال سؤته سوأً ومساءة، قومی گفتند از مفسران که این آیت: «ومن الاعراب من یتخذ ماینفق مغرما» وآیت پیش: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» این هر دو منسوخ اندو ناسخ آیت سوم است: «و من الاعراب من یؤمن باللّٰه والیوم الاخر». و قومی گفتند همه محکم‌اند بجای خویش و در آن نسخ نه.

«ومن الاعراب من یؤمن باللّٰه والیوم الاخر». البعث والحساب والثواب والعقاب. این اعراب حضراند که ینتابون حضرة الفقهاء و مجالسة العلماء وهم **اسلم** و **غفار** و **جهینه**. «و یتخذ ماینفق» ای ـ فی الجهاد مع الرسول (ص) و مایتصدق به. «قربات عنداللّٰه و صلوات الرسول» ای ـ لیقربه من رحمته و رضوانه. و قیل القربة طلب الثواب والکرامة. وصلوات الرسول ای ـ دعاءه واستغفاره. وصلوات نصب بالعطف علی «ماینفق» ای ـ یتخذ ماینفق وصلوات الرسول قربة و قیل ـ نصب بالعطف علی «قربات» ای ـ یتخذ بذلك قربات اللّٰه و صلوات الرسول ای ـ یطلب الغفران من اللّٰه والاستغفار من الرسول این صلوات آنست که آنجا گفت: «ان صلوتك سکن لهم» فرموده بودند رسول را که ایشانرا دعا کن چون ازایشان زکوة ستانی. درخبر است که **عبداللّٰه بن ابی اوفی الاسلمی** وهو من اهل بیعة الرضوان و آخر من مات من الصحابة بالکوفة قال: اتیت **رسول اللّٰه**ص بصدقة ابلی فاخذها منّی فقال: اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی** و انما دعا لآله لانّ العرب تقول آل فلان تعدّ الفلان فیهم. وفی الخبر: انّ **رسول اللّٰه**ص علّم **کعب بن عجرة** الصلوة علی رسول اللّٰه فی آخر الصلوة فقال: قل اللهم صلی علی محمد کما صلیت علی آل ابراهیم و انما عنی الصلوة علی ابراهیم واهل الایمان من ذریته وقال اللّٰه عز وجل: «ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب» و فرعون فی الآل و علی هذا المعنی، سلامٌ علی آل یاسین.

«الا انها قربةٌ لهم» ای ـ فضیلة لهم و نجاة والمعنی هذا تصدیق لمخیلتهم.

«سید خلهم اللّٰه فی رحمته ان اللّٰه غفورٌ رحیم».

# النوبة الثالثة

قوله تعالى : «وجاءالمعذّرون من‌الاعراب ....» الایة ـ دو گروه بغزاءِ **تبوك** نرفتند : گروهی منافقان و گروهی مؤمنان اما منافقان ظاهر بخلاف باطن نهادند رب‌العالمین گفت : « قل لاتعتذروا لن نؤمن لكم » گوی عذر دروغ منهید و بهانهٔ باطل‌میارید که ازشما راستی‌نیاید. آنکس که درازل کژ آفریدند راست کی‌گویند؟! حبلی گسسته چه بار کشد، چراغی کشته چه روشنائی دهد، صریع القدرة لاینعشه الجهد و الحیلة . دیگر گروه مؤمنان‌اند ، عنایتیان حضرت وبرداشتگان لطف رب‌العالمین، ایشانرا خود با عذردادن نگذاشت ایشان‌را نیابت بداشت وعذربنهاد که «لیس علی‌الضعفاءِ» برین ضعیفان پیران فرو ریخته ودرویشان شکسته ، هیچ حرج نیست‌ونشستن‌ایشان‌بعذرناتوانی، آنرا تبعه‌یی‌یاتبعتی‌نیست،اعتقادایشان‌آنست که‌اگر قدرت بودی ایشانرا وساز وتوان بیرون شدن بصحبت رسول، آنرا غنیمت شمردندید و بذل جان در سبیل خدا برایشان آسان بودید ، رب‌العالمین آن اعتقاد و صفاء دل ایشان بپسندید و برضعف و عجز ایشان رحمت کرد و ایشانرا عذر بنهاد امّا بشرط آنکه نصیحت ونیك‌خواهی بازنگیرند خدایرا ورسول را . نصیحت مرخدایرا آنست که دروی براستی و پاکـی سخن گوئـی و از هرچه ناسزاست او را مقدس و منزه دانی.ودرراه‌معاملت‌باندازهٔ طاقت، ازروی‌تعظیم، اورا عبادت کنی وخلق را به‌دین‌وی ارشاد کنی‌وآلاء ونعماء وی‌بیادایشان‌دهی، چنان‌که میگوید، جل‌جلاله :«وذكرهم بایام‌الله» ونصیحت **رسول خدای**ص آنست که مر او را بدل دوست داری وطاعت وی فرض‌دانی و بگفتار و کـردار ومال، نصرت دین وی کنی و صحابه و اهل بیت وی دوست داری و سنت وی بطلب زنده گردانی ، **مصطفی**ص گفت : « من احیا سنتی فقد احبّنی ومن احبّنی کان معی فی‌الجنة »

قوله : «ماعلی المحسنین من سبیل ...» ـ بر محسنان از لائمه و عتاب هیچ راهی‌نماند، که احسان‌ایشان، راه‌هرعتابی‌بایشان فروبست، احسان‌چیست، **مصطفی**ص گفت : ( ان تعبدالله كانك تراه فان لم‌تكن تراه فانه يراك ) این حدیث اشارتست

بملاقات دل با حق ومعارضهٔ سرّ باغیب ومشاهدهٔ جان درمنز، عیان وحثّ کردن است براخلاص عمل وقصر امل ووفا کردن بپذیرفتهٔ روز اوّل آنگه که این تقریر میرفت: «الست بربکم قالوا بلی».

قوله: «ولاعلی الذین اذا ما اتوك لتحملهم» نمی‌خواستند که ازصحبت ومشاهدهٔ رسول خدا باز مانند و از درویشی وبی کامی ساز رفتن نداشتند، آمدند وازسرسوز و نیاز سؤال کردند، چون مقصود برنیامد، وقت را اندوهگن وحزین بر گشتند و گریستن در گرفتند، مصطفی‌ص گفت: «ما من عین الاوهی باکیة یوم‌القیمة الّا اربعة اعین، عینٌ فقئت فی سبیل‌الله وعینٌ غضّت عن محارم‌الله وعین باتت ساهرة ساجدةً لله وعین بکت من خشیة‌الله».

**پیر طریقت گفت**: آه ازروز بتری، فریاد ازدردواماندگی، الهی، چه سوزاست این که ازبیم فوت تو درجان‌ما، درعالم کس نیست که ببخشاید بروز زمان‌ما. الهی! دلی دارم پردرد وجانی پرزحیر، عزیز دوگیتی، این بیچاره را چه تدبیر.

قال لی من احب و البین قدجدّ و دمعی موافق لشهیقی

ماتری فی الطریق تصنع بعدی قلت ابکی علیك طول الطریق

چندان بزاریدند و اشك از دیده فرو باریدند که آن حزن و آن اندوه بدرگاه نبوّت، ایشانرا وسیلتی گشت، مصطفی‌ص ایشان را بازدید گفت: «تأهّبوا للخروج». گفتند یا **رسول‌الله** آن چه بود و این چیست گفت: «لست احملکم انا و انما حاملکم‌الله» یقول‌الله تعالی: «وحملناکم فی‌البر والبحر» لماتمحضت قلوبهم للتعلق بالله وبکت عیونهم علی ما عجز واعن اداء حق‌الله، تدارك‌الله احوالهم فامر **رسوله** (ص) ان یحملهم، بذلك جرت سنته سبحانه فقال: «وهوالذی ینزل الغیث من بعدماقنطوا»

قوله: «ومن الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرماً ویتربص بکم الدوائر...» الایة. اندیشهٔ ناراست و خبث اعتقاد وهمت بدو مکر نهان ایشان بنگر، که چه فرو آورد بسر ایشان. چشم بر روز بد مسلمانان نهادند تا خود بروز بد رسیدند، محنت و نقمت مسلمانان خواستند و خود همه محنت ونقمت دیدند. اینست حکم خداوند جل جلاله: «لایحیق المکر السیّیءُ الّا باهله». ولقد قیل فی المثل: اذا حفرت لاخیك

فوّسع فربّمايكون ذلك مقيلك ويقال: من نظر الى ورائه توّقف فى كثيرمن تدبيره ورايه.

قوله: « ومن الاعراب من يؤمن بالله و اليوم الاخر » الى قوله « سيد خلهم الله فی رحمته» طاعات واعمال ايشان برشمرد و آنرا بپسنديد اما نجات ايشان دررحمت خودبست نه دراعمال ايشان، همانست كه مصطفى م گفت: مامنكم من احدٍ ينجيه عمله، قالوا: ولاانت يا رسول الله؟ قال: ولاانا الاّ ان يتغمّدنى الله بفضلٍ منه ورحمته. پس چون ايشانرا از دوزخ نجات دهد، وبفضل خود دربهشت آرد، برايشان نواختى ديگرنهد ونعمتى ديگرافزايدكه بعضى تنعم ونازونعيم بهشت درمقابل آن اعمال نهد و بنده را درآن شاد گرداند گويد « كلوا واشربوا هنيئاً بما اسلفتم فى الايام الخالية، جزاءً بما كانوا يعملون، هل جزاء الاحسان الّا الاحسان »، و كلّ ذلك من نعمته عليهم وتوفيقه ايّاهم، سبحانه ما ارأفه بعباده: « والله رؤف بالعباد ».

## ۱۱ - النوبة الاولى

قوله‌تعالی: « **والسابقون الاوّلون** » وپیش‌وایان‌پیشینیان، « **من المهاجرين والانصار** » از مهاجران و از انصار، « **والّذين اتّبعوهم باحسان** » و ايشان كه برپی ايشان‌ايستادندبه‌نيكوئی، « **رضی الله عنهم** » خشنودشدخدای‌ازايشان، « **ورضوا عنه** » و خشنود شدند ايشان از او، « **واعدّلهم جنّاتٍ** » و ساخت ايشانرا بهشتهائـی « **تجری تحتها الانهار** » زير درختان آن جويهای روان، « **خالدين فيها ابداً** » جاويدان درآن هميشه، « **ذلك الفوز العظيم. (۱۰۰)** » آنست پيروزی بزرگوار.

« **وممّن حولكم** » وازايشان كه گرد بر گرد شمااند، « **من الاعراب** » ازاين اعراب باديه‌نشين، « **منافقون** » منافقان‌اند، « **ومن اهل المدينة** » و از اهل شهر [شما هم منافقان‌اند]، « **مردوا على النّفاق** » شوخ شده‌اند وبر نفـاق مصر ايستاده، « **لاتعلمهم** » تو ايشانرا می‌نشناسی، « **نحن نعلمهم** » ما ايشانرا دانيم، « **سنعذّبهم مرّتين** » آری عذاب كنيم ايشانرا دوبار، « **ثم يُردّون الى عذاب عظيم. (۱۰۱)** » آنگه ايشانرا بازبرند با عذاب مهين.

« **وآخرون** » ودیگران‌اند [قومی که پیرامن نفاق ومنافقاق میگشتند]، « **اعترفوا بذنوبهم** » مقر آمدند بگناه خویش [وببدداشتند کردخویش]، « **خلطوا** » آمیختند درهم ، « **عملا صالحاً وآخر سیئاً** » کردار نیك و کردار بد ، « **عسی الله** » واجب کرد خدا ازخود، « **ان یتوب علیهم** » که توبه پذیرد ازایشان وبا خوددارد ایشان‌را ، « **ان الله غفور رحیم .(۱۰۲)** » که خدای آمرزگار است مهربان ،

« **خذمن اموالهم** » گیر ازمالهای ایشان ، « **صدقة** » فریضهٔ زکوة ، « **تطهّرهم** » تا پاك کنی ایشانرا [و مال ایشانرا] ، « **وتزکّیهم بها** » وهنری و روزافزونی کنی ، « **وصلّ علیهم** » و درود ده ورایشان ، « **انّ صلوتك** » که درود دادن تو ورایشان [آنکه که میِ زکوة ستانی] ، « **سکنٌ لهم** » ایشانرا آرامش‌دل‌بود [وخرسندی‌در آنچه دادند] ، « **والله سمیع علیم .(۱۰۳)** » وخدای شنوائیست دانا .

« **الم یعلموا** » نمیدانند ، « **ان الله هو یقبل التوبة عن عباده** » که خدای اوست که باز گشت می‌پذیرد از رهیکان خویش ، « **ویأخذ الصدقات** » وصدقها می‌ستاند از ایشان ، **وان الله هوالتواب الرحیم .(۱۰۴)** » و نمیدانند کـه خدای توبه ده است توبه پذیر مهربان .

« **وقل اعملوا** » گوی که‌میکنید آنچه‌میکنید ، « **فسیری الله عملکم ورسوله** » که خدای کرد شما می‌بیند و [بازنماید وآشکارا کند با] رسول‌او ، « **و المؤمنون** » و مؤمنان ، بینند ، « **وستردون** » وباز برند شمارا آخر ، « **الی عالم الغیب والشهادة** » بادانای نهان وآشکار ، « **فینبّئکم بما کنتم تعملون.(۱۰۵)** » و شما را خبر کند بآنچه میکردید . .

« **وآخرون** » و دیگران‌اند قومی از ایشان ، « **مُرجَون لامر الله** » کـه با حکم‌خدا گذاشتنی‌اند ، « **امایعذّبهم** » امّا که عذاب کندایشانرا ، « **وامّایتوب علیهم** » یا توبه دهـد ایشانرا ، « **والله علیم حکیم.(۱۰۶)** » و خدای دانائیست راست دانش راست کار .

« **و الّذین اتّخذوا مسجداً** » و ایشان که مسجدی کردند ، « **ضراراً و کفراً** »

بستیز و کفر، «وتفریقاً بین المؤمنین» و جدائی ساختن میان مؤمنان، «وارصاداً» و چشم داشتن را، «لمن حارب الله ورسوله من قبل» باز آمدن کسی بآن مسجد که باخدای ورسول بجنگ بود پیش از آن، «ولیحلفنّ» حقا که سوگند خواهند خورد لابد، «ان اردنا الاّ الحسنی» که نخواستیم بکردن این مسجد مگر نیکوئی و نکردیم مگر برنیت نیکو، «والله یشهد» وخدای می گواهی دهد، «انّهم لکاذبون.(۱۰۷)» که حقا که ایشان دروغ زنان‌اند.

«لاتقم فیه ابدا» نگر که در آن مسجد نماز نکنی هرگز، «لَمسجد اسّس علی التقوی» حقا که مسجدی که آنرا بنیاد نهادند براستی و پرهیزگاری، «من اول یوم» از روز نخستین و آن، «احقّ ان تقوم فیه» سزاتر است که نماز کنی در آن، «فیه رجال» در آن مسجد مردانی‌اند، «یحبّون ان یتطهّروا» دوست میدارند که پاکیزگی برزند، «والله یحب المطّهّرین.(۱۰۸)» وخدای دوست دارد پاکیزگی برزندگانرا.

«افمن اسّس بنیانه» آنکس که بنیاد نهادند بناءِ اورا، «علی تقوی من الله ورضوان» برتقوی ازخدای وخشنودی وپسند ازاو عزوجل، «خیر» آن به است، «ام من اسّس بنیانه» یا آنکس که بنیاد نهادند بناء اورا، «علی شفا جرف» بر کناره رودباری زیرتهی، «هار» ریگ بوم پست روان، «فانهار به فی نار جهنم» روانست آن بنا، در آتش دوزخ [و خداوند خودرا با خود برد]، «والله لایهدی القوم الظالمین.(۱۰۹)» و خدای پیش برنده و راست دارندهٔ کارظالمان نیست.

«لایزال بنیانهم الّذی بنوا» همیشه آن بنای ایشان که ورداشتند، «ریبة فی قلوبهم» دردلهای ایشان نفاقی وشکی بود، «الاّان تقطع قلوبهم» مگر آن که دلهای ایشان ریزه ریزه کند [یا نه که نفاق وشك ومهر آن مسجد و حسرت ویرانی آن در دلهای ایشان است]، «والله علیم حکیم.(۱۱۰)» وخدای دانائی است راست دانش راست کار،

# النوبة الثانية

قوله تعالی: « والسابقون الاولون من المهاجرین » الذین هاجروا و فارقوا منازلهم و اوطانهم.

« والانصار » الذین نصروا رسول‌الله علی اعدائه من اهل **المدینة** و آووا اصحابه خلافست میان علمای دین و اهل تفسیر که سابقان مهاجران که بودند؟ **ابوموسی وسعیدمسیب** و **قتاده** گفتند: هم‌الذین صلّوا القبلتین مع **النبی**ص ، ایشان که با **رسول خدا** در دوقبله نماز کردند در ابتدای اسلام به **بیت مقدس** و بعد از آن **بکعبه** **عطاء بن ابی رباح** گوید: **بدریان** اند ایشان که با **رسول خدا** بجنگ **بدر** حاضر بودند، **شعبی** گفت: هم الذین شهدوا بیعة **الرضوان بالحدیبیه** و سابقان اسلام نیز علماء مختلف‌اند. قومی گفتند: اول‌کسیکه مسلمان‌شدازمردان، **ابوبکر** بودواززنان **خدیجه**. قومی گفتند اول کسی که مسلمان شد **علی‌بن ابی‌طالب**ع بود. قومی گفتند اول **زیدبن حارثه** بود. **اسحق‌بن‌اسمعیل‌الحنظلی** جمع میان همه کرد و گفت اول کسی که مسلمان‌شد ازمردان رسیده، **ابوبکر** بود واززنان، **خدیجه** واز کودکان نارسیده، **علی بن ابی‌طالب**(ع) واز بردگان وموالیان **زید حارثه**. **اسمعیل بن ایازبن عفیف** روایت کنند از پدر خویش از جد خویش **عفیف** گفتا مردی بازرگان بودم بروزگار حج **بمکه** آمدم و بنزدیك **عباس‌بن عبدالمطلب** فروآمدم که با وی دوستی و برادری داشتم، گفتا هردوبایام موسم **بمنی** ایستاده بودیم من و**عباس** که‌مردی جوان تازه روی فراز آمد بوقت پیشین و ساعتی درآسمان می‌نگرد آنکه روی بقبله‌آورد و در نماز ایستاد، هم در آن ساعت کودکی آمد و از راست دست وی بایستاد و زنی آمد ازپس هردو بایستاد، آن جوان پشت خم داد و دررکوع‌شد هردو درمتابعت وی در رکوع شدند، جوان بسجود شد ایشان نیز بمتابعت وی در سجود شدند ودر قیام‌همچنان و درتشهد همچنان. **ابن‌عفیف** روی **بعباس** آورد، گفت: یا **عباس** امر عظیم! این عظیم کاری‌است این کارایشان چه کاراست واین چه کسان‌اند اینان، **عباس** گفت: هذا ابن‌اخی - **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب** یزعم ان‌الله‌تعالی بعثه‌رسولاً

وان کنوز **کسری** و **قیصر** ستفتح علیه و هذا الغلام ابن اخی - **علی بن ابی طالب** وهذه المرأة **خدیجة** بنت **خویلد** زوجة **محمد**، تابعاه علی دینه وایم‌الله ماعلی ظهر الارض کلها احد علی هذا الدین غیر هؤلاءِ. قال **عفیف الکندی** بعد ما اسلم ورسخ الاسلام فی قلبه، یالیتنی کنت رابعاً. روزی **بوطالب**، **علی** را گفت یا بنی، ماهذا الدین الذی انت علیه؟ این چه دین است که تو داری و آنرا پروری؟ گفت یا ابت آمنت بالله و رسوله وصدّقته فیماجآء به وصلّیت معه‌لله(۱) ای پدر ایمان آوردم که خدای یکی است و **محمد** رسول و پیغامبر او است و استوار است و راست گوی بهرچه آورد و گفت و با وی نماز میکنم بفرمان خدای از بهر خدای، **بوطالب** گفت: ای پسر امّا انّ **محمداً** لایدعو الاالی خیر فالزمه، **محمد هر** که خواند بهرچه خواند بخیر خواند و خیر گوید و جز خیر ازو نیاید نگر اورا بدست داری وملازم باشی و ازو برنگردی. **مجاهد** گفت: نعمتی و نواختی بود کـه خدای تعالی بر **علی بن ابی طالب** نهاد و خیری کـه بوی خواست کـه روز قحط و نیاز بود و **قریش** بغایت تنگی و سختی رسیده و **بوطالب** صاحب عیال بود ویساری نه که ایشانرا بفراخی نعمت داشتید و در **بنی هاشم**، **عباس** توانگر بود وصاحب نعمت، **رسول خدا** گفت: یا **عباس** اگر درحق **بوطالب** تخفیف جوئیم و از آن فرزندان وی لختی برداریم و داشتن ایشانرا در پذیریم مگـر صواب باشد و اورا خفّتی بود، **مصطفی** و **عباس** هر دو رفتند و این اندیشه که کرده بودند با **بوطالب** بگفتند **بوطالب** گفت: **عقیل** را بمن بگـذارید وبا دیگران شما دانید که چه کنید **مصطفی علی** را برداشت و درپذیرفت و**عباس جعفر** را پس **علی** با **مصطفی** می‌بود تا وحی از آسمان آمد و بعث وی در پیوست و رب‌العزة **علی** را باسلام گرامی کرد و **جعفر** با **عباس** می‌بود تا آنکه که مسلمان شد و باسلام عزیز گشت و مستغنی شد. **محمدبن اسحق** گفت: چون **ابوبکر صدیق** مسلمان شد جماعتی از**قریش** پیوسته باوی می‌نشستند ومجالست ومصاحبت وی دوست میداشتند از آن که **ابوبکر** مردی محبوب بود، خوش‌خوی، خوش‌طبع، سهل‌وآسان فرادست آمدی وباهر کس درمعاشرت ومصاحبت خوش درآمدی وتدبیر کارها دانستی

---

(۱) در نسخهٔ الف: مع لله

ومردم‌شناختی و کارها ازپیش‌بردی به زیرکی ودانائی، پس‌جماعتی که باوی مجالست کردند و بروی اعتماد داشتند چون **عثمان عفان** و **الزبیربن العوام** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سعدبن ابی‌وقاص** و**طلحة بن‌عبیدالله** ، **ابوبکر** پیوسته حدیث اسلام و ایمان باایشان همی کرد و ایشانرا دعوت میکرد تا این جماعت همه بوسیلت **ابوبکر** پیش **مصطفی** آمدند و مسلمان شدند و اسلام و مسلمانان را نصرت دادند رب‌العالمین‌ایشانرا سابقان خواند گفت : «السابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصار» روی **الزبیربن العوام** قال قال‌**رسول‌الله**ص : « اللهم انك بارکت لامّتی فی صحابتی فلا تسلبهم البرکة و بارکت لاصحابی فی **ابی‌بکر** فلاتسلبه البرکة و اجمعهم علیه ولا تنتشر امره فانّه لم یزل یؤثر امرك علی امره اللهم واعزّ **عمربن الخطاب** و صبّر **عثمان** ووفق **علیا** و اغفر **لطلحة** و ثبت **الزبیر** و سلم **سعداً** و وفق **عبدالرحمن** و الحق فی‌السابقین الاولین من‌المهاجرین و الانصار و التابعین لهم باحسان»

اما سابقان وانصار ایشانند که دربیعة **عقبه** حاضر بودند که بمیزبانی **مصطفی** آمدند به‌**مکه** که ویرا به **مدینه** خواندند وهشتادواند کس‌بودند، خطیب‌ایشان‌**اسعد بن زرارة** دوسال‌پیش‌از آن که **مصطفی‌بمدینه** هجرت کردایشان‌ایمان آورده بودند که‌**مصطفی**ص **مصعب عمیر**را بایشان فرستاد تاایشان رادعوت کرد وبرایشان **قرآن** خواند و کانت **الانصار** تحبّه فاسلم معه **سعدبن معاذ** و **عمرو بن‌الجموح** و **بنو عبدالاشهل**وخلق‌من‌النساء والصبیان‌وکان‌**مصعب‌بن عمیر**اول‌من‌جمع‌الصلوة **بالمدینه** وکان صاحب رایة **النبی** یوم **احد** و یوم **بدر** و کان وقی **رسول‌الله** بنفسه یوم **احد** حیث‌انهزم‌الناس‌عن **رسول‌الله** حتی‌نفذت‌المشاقص(1)فی‌جوفه فاستشهد یومئذ فقال **رسول‌الله**ص‌عندالله‌احتسبك‌مارأیت‌قطاشرف‌منه‌لقدرایته **بمکة**وان‌علیه بردین‌مایدری ماقیمتها وان شراك‌نعلیه من ذهب وان عن یمینه غلامین وعن یساره غلامین بید کل واحد منهم‌قعب من حیس، یأکل ویطعم‌الناس فـآثره‌الله بالشهادة و کان **رسول‌الله** اذا اهتدیت‌الیه طرفة حباها **لمصعب‌بن‌عمیر** فانزل‌الله فیه :«ولمن‌خاف مقام ربه‌جنتان»

---

۱ - مشاقص جمع مشقص پربهن تیر ویا تیریکه دارای پری عریض باشد .

ودر قراءت **یعقوب** که خواند «والانصار» برفع، معنی آنست که سبق، فرا مهاجران دادوانصار یاد کرد نیک‌نام و سابقان ایشان جدا نکرد.

«والذین اتبعوهم باحسان» ایدر، دوقول گفته‌اند: یکی آنست که «والذین اتبعوهم باحسان» من المهاجرین والانصار ایضاً فیکون سائرالصحابة. قول دوم آنست که ومن اتبعوهم بالایمان والطاعة وسلکوا سبیلهم فی الهجرة والنصرة الی یوم القیمة.

«والذین اتبعوهم باحسان» ـ گفته‌اند که تابعین‌نام ازاین آیت گرفته‌اند و تفسیر این احسان اینجااست که گفت: «والذین جاؤوامن بعدهم ...» الآیة آن احسان ترحم است برسلف وایستادن برذکر سوابق نیکوئی ایشان وزبان و دل فروگرفتن ازاندیشهٔ بد درایشان، ایشان را درثواب فراهم‌داشت‌وجمع‌کرد گفت: «رضی‌الله‌عنهم» ای ـ بقبول الطاعة «ورضواعنه» بما نالوا من الثواب فوق‌ماتمنّوا وقیل‌رضوابه رباً فرضی بهم‌عباداً. «واعدّلهم‌جنات‌تجری تحتهاالانهارخالدین‌فیها ابداً ذلك‌الفوزالعظیم» قرء **ابن کثیر** من تحتها الانهار و لیس لها فی **القرآن** نظیر روی عن **حمیدبن زیاد** قال قلت **لمحمدبن کعب القرظی** یوماً الاتخبرنی عن اصحاب **رسول‌الله**ص فیما کان من رأیهم وانما اریدالفتن؟ فقال: ان‌الله قدغفر لجمیع اصحاب **النبی**ص فی کتابه فقال سبحان‌الله الاتقرأ قوله؟ «والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار» الی آخرالایة فاوجب الله لجمیع اصحاب **النبی**ص الجنة و الرضوان و اشترط علی التابعین شرطاً لم یشترطه‌علیهم قلت و ما اشترط علیهم قال اشترط علیهم ان یتبعوهم باحسان یقول یقتدون باعمالهم الحسنة ولایقتدون بهم فی غیرذلك. قال **ابوصخر حمیدبن زیاد** فوالله لکانّی لم اقرأها قط وماعرفت تفسیرها حتی‌قرأهاعلی[1] **محمدبن کعب**. وعن **ابی‌سعید الخدری** قال: قال **رسول‌الله**ص: لاتسبّوا اصحابی فوالذی‌نفسی بیده لوان احدکم انفق مثل احد ذهباً ماادرك مدّاحدهم ولانصفه.

«وممن حولکم من‌الاعراب منافقون» درین آیت تقدیم و تأخیر است تقدیره: و ممن حولکم من الاعراب و من اهل المدینة منافقون این اعراب اعراب بوادی است **فزاره وغطفان** و **مزینه** و **جهینه** و **غفار** «ومن‌اهل‌المدینه» یعنی **عبدالله بن**

۱ ـ درنسخه الف: علی بن.

**ابی** و **جدبن قیس** و **معتب‌بن قشیر** و **ابوعامرالراهب**.

«مردواعلی‌النفاق» نعت للفریقین، میگوید: منافقان این دوفریق ازاعراب و ازاهل‌**مدینه**، برنفاق مصرایستادند ودرستیز درآن‌بماندندکه‌هیچ‌توبه نکردند «مردوا علی‌النفاق» ای - اقاموا علیه ولجوا فیه و عتوا و استمروا علی ذلك فلم یتوبوا منه واصله من‌الشیطان المارد یقال مرد یمرد مروداً فهو ماردومرید اذاعتا وطغی.

«لاتعلمهم» ای - لاتعرفهم‌باعیانهم «نحن‌نعلمهم» قال **قتاده** مابال‌اقوام‌یتکلفون علم‌الناس یقولون فلان فی‌الجنة وفلان فی‌النار. قال‌نبی‌الله **نوح**: «وماعلمی‌بما کانوا یعملون» و قال **شعیب**: «وما انا علیکم بحفیظ» و قال نبینا: «ما ادری مایفعل بی‌ولابکم» وقال‌الله له «لاتعلمهم نحن نعلمهم».

«سنعذّبهم مرتین» - این مرتین آنست که در دیگر آیت گفت: «یفتنون فی کل عام مرة او مرتین» دوعذاب‌است ودو فتنه یکی ازآن، بیم است وفضیحت که درآن آیت گفت: «یحذرالمنافقون» و دیگر وعید است که گفت: «ان‌الله مخرجٌ ماتحذرون». **ابن‌عباس** گفت: رسول‌خدا روز آدینه خطبه کرد، آنگه بایستادو گفت: اخرج یا فلان فانك منافق اخرج یافلان فانك‌منافق‌جماعتی را چنین برشمرد و از مسجد بیرون کرد تا رسوا شدند این عذاب اول‌است وعذاب دوم‌عذاب قبراست. **قتاده** گفت: عذاب اول آنست که **رسول‌خدا**، سرّ آن دوازده مرد که **لیلةالعقبة** قصد مصطفی‌کردند، با **حذیفه** بگفت که: لایدخلون‌الجنة حتی یلج‌الجمل فی سم‌الخیاط. قال: وتقتلهم الدّبیلة سراجٌ من‌نار تاخذ فی کتف احدهم حتی یخرج‌من‌صدره. این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر، **حسن** گفت: احدی‌المرتین اخذالزکوة من اموالهم وحملهم علی‌الجهاد والاخری عذاب‌القبر. وقیل‌المرةالاولی ضرب‌الملیئکة وجوههم وادبارهم عندقبض ارواحهم والاخری عذاب القبر. **ربیع** گفت: سه‌عذاب است ایشانرا: یکی‌قتل وفضیحت وخواری ودراسلام رفتن‌ایشان بناکامی بی‌حسبت. دوم عذاب قبر. سوم آنچه گفت «ثم یردّون الی‌عذاب‌عظیم» عذاب جاودان دردوزخ.

«وآخرون» ای - ومن‌اهل‌المدینة قوم‌آخرون سوی المذکورین. «اعترفوا بذنوبهم» فی‌النفاق‌والتأخرعن‌الجهاد. «خلطوا عملاً صالحاً» التوبه «وآخرسیئاً» النفاق.

واین درشأن **بولبابة بن عبد المنذر** آمد و **اوس بن ثعلبه** و **وداعة بن حزام الانصاری** که تخلف کرده بودند و بغزاءِ **تبوك** نرفته چون آیت وعید آمد درمنافقان ومتخلفان، ایشان پشیمان گشتند وتحسر خوردند گفتند: نکون فی الظلال مع النساء و رسول الله واصحابه فی الجهاد والله لیوبقنّ انفسنا بالسواری ولا یطلقنا احد حتی یکون الرسول هو الذی یطلقنا ویعذرنا. گفتند **رسول خدا** واصحاب وی درسفر ودرغزا و مادرخانها بازنان نشسته وسایه کشیده وجای خوش گزیده این نه نیك است و نه پسندیده والله که ماتنهای خویش درین ستونهای مسجد بندیم وتا **رسول خدا** از ما خشنود نشود و مارا از آن بند نرهاند خویشتن را از آن بند بیرون نیاریم، رفتند وخویشتن را در آن ستونها ببستند تا **رسول خدا** از غزاء باز آمد و برایشان بر گذشت ایشانرا چنان دید گفت اینان که‌اند؟ گفتند اینان که تخلف کردند، از غزا، بی‌عذر بازنشسته‌اند اکنون پشیمان شده‌اند وبا خدا عهد کرده که تا رسول خدا ازما راضی نگردد ومارا نگشاید خویشتن را ازاین بند نگشائیم **رسول خدا** گفت: وانااقسم ان لااطلقهم ولااعذرهم حتی اومر باطلاقهم رغبوا عنی وتخلفوا عن الغزو مع المسلمین فانزل الله هذه الایة چون این آیت فرو آمد تا آنجا که گفت: «عسی الله ان یتوب علیهم.» **رسول** دانست که عسی از خدا واجب است و توبهٔ ایشان قبول، برخاست ورفت و ایشانرا از آن بند رهائی داد پس ایشان گفتند یا **رسول الله** هذه اموالنا التی خلفتنا عنك فتصدق بها عنّا وطهّرنا واستغفر لنا فقال: ماأمرت فیها بأمر فنزل قوله: «خذمن اموالهم صدقة» **قتاده** گفت متخلفان نه کس بودند اما چهار کس ایشان‌اند که «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً» **بولبابة** و **جدقیس** و **اوس بن حزام** و **ثعلبة بن ودیعة**. **مجاهد** گفت: نزل فی ابی لبابة وحده اذ قال **لقریظة** ان نزلتم علی حکمه فهو الذبح و اشار الی حلقه فندم و تاب واقرّ بذنبه.

«خذمن اموالهم صدقةً» هی کفّارة لذنوبهم وقیل هی الزکوة المفروضة.

«تطهرهم» التاء خطاب **للنبی** علیه السلام فیکون حالاً و قیل التاء للتأنیث فتکون صفة للصدقة و کذلك قوله: «و تزکیهم بها» تزکیت پاك کردن بود کسی بهنر یـا بپاکی بستودن، ازعیب. اصل او اززکوة است وزکوة درعربیت نماء است

روزافزونی و به روزی .

« وصلّ علیهم » ای - ادع لهم و استغفرلهم و الصلوة الدعاء فی اللغة یدل علیه قوله (ص) : وان کان صائماً فلیصلّ ، ای - فلیدع .

« انّ صلوتك سکنٌ لهم » ای - طمأنینة لهم بانّ الله قبل توبتهم . روی ان **عبدالله بن ابی اوفی** قال: اتیت **رسول‌الله** ص بصدقات قومی ، فقلت یا **رسول‌الله** صل علی . فقال اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی** . ویحتمل و « صل علیهم » بعد موتهم خلافاً لمن نهی عن الصلوة علیه فی قوله : « ولا تصلّ علی احد منهم مات ابداً » « ان صلوتك سکنٌ لهم » یتیقّنون بان من صلّیت علیه مغفور . **اهل کوفه** ان صلوتك خوانند و همچنین در **سورهٔ هود** « اصلوتك تامرك » باقی بجمع خوانند « ان صلواتك سکنٌ لهم » ای - دعواتك مما تسکن نفوسهم الیه .

« والله سمیعٌ » لقولهم « علیم » بنیاتهم ونداماتهم . فلما نزلت توبة هؤلاء ، قال الذین لم یتوبوا من المتخلفین ، هؤلاء کانوا بالامس معنا لایکلّمون ولایجالسون فما لهم و ذلك ان النبی ص لما رجع الی المدینة نهی المؤمنین عن مکالمة المنافقین و مجالستهم فانزل الله تعالی :

« الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات » ، وصح فی الخبر عن **ابی هریرة** قال قال : **رسول‌الله** ص . مامن احد یتصدّق بصدقة من طیّب ولا یقبل الاطیباً الا اخذها الجبار بیمنیه فیربیها فی کفّه کما یربی احد کم فلوه اوفصیله حتی یجعل الله اللقمة اوالتمرة مثل احدٍ ، اقروا ان شئتم : « ویأخذ الصدقات » .

... « وان الله هو التواب الرحیم » - یرجع علی من رجع الیه بالمغفرة والرحمة .

« وقل اعملوا » خطاب با منافقان است هرچند که حکم معنی این ، عام است مؤمن را ومنافق را محسن را ومسیٔ را این منافقان را ازبهر آن گفت که ایشان همیشه درپوشیدن سرائر خویش میکوشند « یستخفون من الناس » ایشانرا است « وقل اعملوا » ازالفاظ تهدید است چنان که جائی دیگر گفت : « اعملوا علی مکانتکم » سخنی است که مصر را گویند بعدازآن که زجر شنید و باز نه ایستاد واین را اخوات است در

قرآن چنان که : « اعملوا ماشئتم ، وارتقبوا ، فتربصوا ، آمنوا به اولا تؤمنوا ، فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر » وماضاهاها . « و قل اعملوا » بگو ميكنيد آنچه ميكنيد . « فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون » همانست كه جائى ديگر گفت : « ولونشاء لاريناكهم » وذلك ان الله يطلعهم على مافى قلوب اخوانهم من الخير والشر فيحبّون المحسن ويبغضون المسيىء بايقاع الله تعالى ذلك فى قلوبهم .

وخبر درست است از مصطفى ص كه گفت: « حيوتى خير لكم ومماتى خير لكم. قالوا يارسول الله هذا خيرنا فى حيوتك فما خيرنا فى مماتك؟ فقال (ص) تعرض علىّ اعمالكم كل عشيّة اثنتين وخميس (۱) فما كان من خير حمدت الله عزوجل وما كان من شر استغفرت الله لكم ». ودرخبر است بروايت ذوالنورين از مصطفى كه گفت : مادخل احدبيتا فى بيت، فعمل فيه عملاً الاالقى الله عزوجل عليه رداء ليعرف به ، وقال (ص) : لوان رجلاً عبدالله فى صخرة لاباب لها ولا كوّة لخرج عمله الى الناس كائناً ما كان . عن اياس بن سلمه عن ابيه انه قال : بينما نحن مع رسول الله ص : اذمر بجنازة فاثنى عليها خير فقال رسول الله وجبت ثم مر بجنازة اخرى فاثنى عليها بعض الناس بعض الثناء فقال رسول الله وجبت . فقالوا يا رسول الله مررت (۲) بالجنازة الاولى فقلت وجبت ثم مررت (۲) بالجنازة الاخرى فقلت وجبت، ما وجبت فقال رسول الله : ان الملئكة شهداء الله فى السماء وانتم شهداء الله فى الارض فما شهدتم عليه من شيءٍ وجبت فذلك قول الله عزوجل : « فسيرى الله عملكم ورسوله » .

« وستردّون » يعنى بالموت ، « الى عالم الغيب والشهادة فينبّئكم » فيجازيكم ، « بما كنتم تعملون » .

« وآخرون مُرجون لامر الله » . اين آيت در تقسيم فرق منافقان است واين قوم بتر انداز ايشان كه گفت : « اعترفوا بذنوبهم » سه كس اند كعب بن مالك و مرارة بن الربيع و هلال بن امية كانوا مياسير ولم يبالغوا فى التوبة والاعتذار كما فعل ابولبابة واصحابه ، ففارقهم رسول الله خمسين ليلة و نهى الناس عن مكالمتهم ومخالطتهم

---

(۱) در نسخهٔ الف خمسين است

(۲) در نسخهٔ : الف : مرّ

فضاقت علیهم الارض برحبها و کانوا من **اهل بدر** فصار وامرجئین لامرالله لایدرون ایعذّبون‌ام یرحمون حتی تاب‌الله علیهم بعد خمسین لیلة ونزلت : «و علی الثلثة الّذین خلّفوا» الایة . «مرجون» بحذف همزة قرائت مدنی و کوفی‌است باقی بهمزه خوانند . «مرجون» ای ـ مؤخرون والارجاءُ ـ التأخیر . معنی آنست که ایشان باحکم خدای گذاشتنی‌اند، نه نومیدی ونه‌امیدتمام. وتفسیرارجاء، خود درآیت است . «امایعذبهم واما یتوب علیهم » وایشان که بحذف همزه خوانند آنرا دو وجه است: یکی همان که گفتیم برمذهب ایشان ازاهل‌عربیت که همزه‌بیوکنند وآن لغت **مدینه** است وبیشتر اهل **حجاز** .ودیگرمعنی از رجاءاست ورجاء امیداست، یعنی‌که ایشان‌امیددادگان‌اند، لامرالله ای ـ لحکم‌الله، خواست وحکم خدایرا تا خواست و حکم خویش در ایشان پیدا کنند .«اما یعذبهم وامّا یتوب علیهم» اما یخذلهم و اما یوفقهم ، والتشکیك فی حق‌العباد . « والله علیمٌ » بمایصیر الیه امور هم «حکیمٌ » بما یفعل بهم .

قال **الزجّاج** : اما لاحدالشیئین والله عز وجل عالم بما یصیرالیه امورهم الا انه خاطب العباد بما لایعلمون والمعنی : لیکن امرهم عندکم علی الخوف والرجاءِ .

« والّذین اتخذوا مسجداً ضراراً » . این آیت در شأن قومی منافقان آمد که **رسول** خدایرا خواستند که از ثنیّة بیو کنند آن وقت که باز گشت **ازتبوك** و هم **ودیعةبن ثابت** و**خذام‌بن خالد** و**حارثةبن‌عامر** و**شبل‌بن الحارث** و **یزیدبن‌حارثه** و **عثمان‌بن حنیف** و **حارثةبن عمرو** و **مجمع بن حارثة** وغیرهم. این منافقان آن مسجد بمباهات **مسجد قبا** کردند که بنی **عمربن عوف** کرده بودند،قبیلهٔ اهل تقوی وصدق‌ازبهرخدایرا . و **مسجد قبلتین** آنست برقول‌بعضی‌ازصحابه وتابعین،خدای آنرا گفت : « اُسّس‌علی‌التقوی » و گفت :«اسس‌بنیانه علی تقوی من‌الله» و گفت: «احق ان تقوم فیه » ودرست است که **رسول خدا** کان یأتی **قبا** کل سبت راکباً و ماشیاً وآن قوم منافقان آن مسجد **بوعامر** را میکردند واورا **ابوعامرالراهب** میخواندند سالاری، بود از آن منافقان، مسلمانان اورا **بوعامرالفاسق** نام کردند آن روز که **مصطفی** در **مدینه** آمد، این **بوعامر** گفت فرا **مصطفی** که ماهذا الذی جئت به، این چه دین است که آوردی ؟ **مصطفی** گفت : جئت بالحنیفیّة، دین **ابراهیم** ملت

پاك ودین درست است آوردم آن دین که **ابراهیم خلیل** در آن بود. **بوعامر** گفت من‌هم‌بر آن دینم، اماتو بر آن افزوده‌یی وآنچه از آن‌نیست در آن آورده‌یی. **مصطفی** گفت توخود بردین **ابراهیم** نه‌ای وآنچه من آورده‌ام دین روشن است وملت پاك و کیش درست آنست. **بوعامر** گفت: اماتﷲالکاذب منّا طریداً وحیداً غریباً. فقال **النبی**ص آمین. پس روزحنین این **بوعامر** با **هوازن** بود بجنگ **رسول خدا**، چون‌دید که **هوازن** بهزیمت شدند بگریخت و به **روم** رفت و بمنافقـان پیغام فرستاد کـه در **مدینه** مسجدی از بهر من بنا کنید، تا من از **قیصرروم** لشکر و سلاح و آلات جنگ بخواهم و **بمدینه** آیم و **محمد** واصحاب ویرا از **مدینه** بیرون کنم، منافقان آن مسجدضرار از بهر وی بنانهادند وپرداختند ومقصود ایشان آن بود، تاایشان درآن مسجد، خود باخودباشند در رازهای‌خویش ومؤمنان اسرار ایشان بندانند. چون **رسول خدا** از **تبوك** بازآمدآن‌قوم استقبال اوکردند وازو درخواستندکه در آن مسجد آید ونماز کند تاآن مسجد باو منسوب شمارند و آن قصد بد ایشان پوشیده ماند، **مصطفی** اجابت کرد و قصد مسجد کرد **جبرئیل** آمـد، گفت اورا: «لا تقم فیه ابداً» پس **مصطفی** (ص) **مالك بن الدخشم** را فرمود **ومعن بن عدی وعامربن السکن ووحشی قاتل‌حمزة** را گفت: «انطلقوا الی هـذا المسجد الظالم أهلها فاهدموه واحرقوه» فخرجوا وانطلق مالك فاخذ سعفة من‌النخل فاشعل فیها ناراً ثم دخل المسجد و فیه اهله فحرّقوه و هدموه فتفرق عنه اهله، وأمر **النبی** (ص) ان یتّخذ ذلك کناسة تلقی فیها الجیفة والنتن والقمامة ومات **ابوعامر بالشام** وحیداً طریداً غریباً واین **ابو عامر پدر حنظلة** الکاتب است شهید یوم احد **غسیل الملئکة** رضی‌اللّه عنه و روی ان **بنی‌عمروبن غوف** الذین‌بنوا مسجد قباء سألوا **عمر بن الخطاب** فی خلافته‌لیأذن **لمجمّع بن حارثة** لیؤمّهم‌فی‌مسجدهم‌فقال‌لا ولا کرامة الیس کان امام مسجدالضرار. فقال له **مجمع** یا **امیرالمؤمنین** ولاتعجل علیّ فواللّه لقد صلیت فیه وانی لااعلم‌ما اضمروا علیه ولوعلمت ماصلیت‌معهم فیه، نعذره **عمر** وصدّقه وامره بالصلوة فی **مسجد قبا**.

«والّذین اتّخذوا» بحذف واو و اثبات واو خوانده‌اند، قرائت **مدنی وشامی**

بحذف واو است.

« مسجداً ضراراً » ای ـ للشر و البلاء والاضرار بالمسلمین فیکون ضراراً منصوباً لانه مفعول له‌ای اتّخذوه للضرار و الکفروالتفریق والارصاد. والضرار: مصدر ضره ضراراً و هو محاولة الضر.

« و کفراً » آن قصد بدایشانرا میگوید، وآن نیت بد که درمسجد کردن داشتند، وخدای تعالی آنرا کفر شمرد که آن خلاف بارسول، داشتن کفر بود اوّ ایشان.

«وتفریقاًبین‌المؤمنین» این مؤمنان ایدراهل **قبا**اند **قبیلهٔ‌عمرو بن عوف وقبیلهٔ‌سلمه**

«وارصاداً» ای ـ ترقباً وانتظاراً، اصله من الرصد وهوالطریق، تقول ـ ارصده اذا وقف فی‌طریقه یترقبه.

«لمن حارب‌الله ورسوله» یعنی ـ ابا **عامر الراهب**، کان یوم الاحزاب یجمع الجیوش فلما انهزم الکفار خرج‌الی الشام لیأتی بجندیحارب بهم رسول‌الله صم

من قبل، ای ـ من‌قبل بناءِ **المسجد الضرار**.

«ولیحلفنّ» یعنی ـ بناةالمسجد؛«اِن اردنا» ببنآءِ هذا المسجد،«الاالحسنی» الاالخلّة الحسنی وهوالرفق بالمسلمین والتوسعة علیهم.

«والله یشهد انّهم لکاذبون» فی‌حلفهم».

«لاتقم فیه‌ابداً» ـ این‌قیام ایدرنام نمازاست چنانکه گفت: « والّذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً ».

«لمسجد اسّس علی‌التقوی»،«لکاذبون» «لیحلفن» این لامها درین آیات همه ایمان‌اند تقدیره: والله لیحلفنّ والله لمسجد اسس‌علی‌التقوی، ای ـ بناه المتقون علی تقوی‌الله و طاعته. جمهور مفسران برآنند که این مسجد **قبا** است وقیل هو مسجد **رسول‌الله**صم روی انّ رجلین تماریافیه فقال علیه‌السلام: هو مسجدی هذا.

«من اول یوم» یعنی ـ من‌اول یوم وضع اساسه وابتدیء بناؤه.

«احق» واولی «ان تقوم فیه» مصلّیاً «فیه رجال» یعنی ـ فی المسجد.

«رجال» من‌الانصار. رجال نام برد ونسآء درآن داخل‌اند همچون بنی‌آدم که بنات درآن داخل‌اند.

« یحبّون ان یتطهّروا » یعنی ـ بالمآءِ. چون این آیت فرو آمد **رسول خدا** ایشان را گفت یعنی انصار را : ما هذا الطهور الـذی اثنی‌الله به علیکم ؟ فقالوا انا نتبع الاحجار بالماءِ و نغسل عنّا اثر الغائط والبول . فقال **رسول‌الله** : هو ذاك . وقیل ـ یطهرون احوالهم من المعاصی بالطاعة وقال **یزید بن شجرة** اتت الحمّی **رسول‌الله**ص فی صورة جاریة سوداء فقال لها **رسول‌الله** : من انت؟ قالت انا ام ملدم انشف الدم و آکل اللحم واصفّر الوجه وارّقق العظم . فقال **النبی**(ص) : اذهبی الی الانصار فانّ لهم علینا حقوقاً . فحمّ(۱) الانصار فلما کان من الغد قال ماللانصار ؟ قالوا حموا عن آخرهم قال : قوموا بنا لمدهم فعادهم وجعل یقول: ابشروا فانّها کفّارةٌ وطهورٌ فقالوا یا **رسول‌الله** : فادع‌الله ان یدیمها علینا ایّاماً حتی تکون کفارةً لذنوبنا فانزل‌الله عزوجل یثنی علیهم :« فیه رجالٌ یحبّون ان یتطهروا » بالحمی من الذنوب « والله یحب المطهرین » .

« افمن اسس » بضم الف در هر دو حرف « بنیانه » علی الرفع قرائت **مدنی و شامی** است افمن این الف و فا استفهام است سخن بآن مفتتح، چنان که پارسی گویان گویند در آغاز سخن : باش که کسی چنین کند ، درنگر که کسی چنین کند، بشنو که کسی چنین کند ، و **عرب** استفهام کنند بالف و بالف وفا وبالف و واو، وبغنّةٌ **صوت** بی حرف.

« شفا جرفٍ » بسکون راء قرائت **شامی** است و **حمزه و بوبکر** ، باقی بضم را خوانند و هما لغتان : شفا کل شییء شفیره واشفی علیه بلغ شفاؤه وشفا مقصور یکتب بالالف و یثنی شفوان ـ والجرف، ما تهدّم من جوانب الوادی . قال **ابوعبید** : الجرف الهوة یعنی کل وهدةٍ عمیقة یجرفها السیل من الاودیة .

« هارٍ » ای ـ هائر یسقط بعضه علی بعضٍ وهو اسم الفاعل من هار یهور ، وقیل: هار یهار ، و تقول : هار الجرف و انهار ویهور اذا سقط فهو هائر و معنی هـارٍ ای ـ هایر وهذا من المقلوب کقولهم لاث الشیءُ اذادار به فهو لاثٍ والاصل لایث ورجل شاکی السلاح و انما هو الشائك .

« فانهار به فی نار جهنم » یعنی ـ فانهار الشفا بالبناء وقیل ـ فانهار البناء بالبانی واهله وهذا مثلٌ یعنی ـ انّ بناء هذا المسجد کبنیان علی شفا جرف جهنّم یتهوّر باهله فیها. قال

(۱) درنسخهٔ الف : فجمّ .

جابر بن عبدالله رأیت الدخان یخرج من مسجد الضرار حین انهار و هو الیوم مزبلة.

«لایزال بنیانهم... الایه» ای- لایزال حبّ ذلك البنیان و التحزن علی خرابه شكاً و نفاقاً «فی قلوبهم» یحبون انهم كانوا فی بنائه محسنین كما حبب العجل الی قوم موسی. و قیل: لایزال مااعتقدوه و بنواله مسجد الضرار من الكفر و النفاق لازماً لقلوبهم لایفارقها حتی یموتوا یقال: رابنی من فلانٍ امرٌ رأیت منه ریباً اذا كنت مستیقناً منه بالریبة فاذا اسأت به الظنّ و لم تستیقن بالرّیب منه قلت: قد ارابنی من فلانٍ امرٌ هو فیه اذا ظننتة من غیر ان تستیقنه. «الّا ان تقطع» قرائت یعقوب بتخفیف لام است موافق تفسیر ضحاك و قتاده كه گفتند لایزالون فی همّ الی ای یموتوا فیستیقنوا.

«الّا ان تقطع» بفتح تاء قرائت شامی است و حمزه و حفص و یعقوب و معنی آنست كه مگر آن دلهای ایشان ریزه ریزه گردد باقی «تقطع» بضم تا خوانند و قیل معناه- الّا ان یتوبوا توبة تتقطع بها قلوبهم ندماً و اسفاً علی تفریطهم فیما رقها الریبة.

«والله علیم» بنیّانهم «حکیم» فیما امر بالهدم. قیل: و هذا یدل علی انّهم یموتون علی نفاقهم فاذا ماتوا عرفوا بالموت ما كانوا تركوه من الایمان و اخذوا به من الكفر، والله اعلم.

## النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والسابقون الاولون...» الایة - خداوند كریم مهربان توانا و دانای پاك دان یگانه و یكتا در نام و نشان جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و توالت آلاؤه و نعماؤه درین آیت امت محمد را برسه قسم نهاد بر اندازهٔ درجات ایمان ایشان و تفاوت در اعمال و تباین در اخلاق ایشان همان تقسیم كه جائی دیگر كرد و تفصیل داد: «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» آنجا پیوسته گفت و اینجا گسسته: اما تقسیم همانست و تفصیل همان: اول «والسابقون الاولون» سابقان‌اند. دیگر: «و آخرون اعترفوا بذنوبهم» مقتصدانند. دیگر: «و آخرون مرجون» ظالمان‌اند، و آنكه درین آیت ابتدا بسابقان كرد. ایشانراست در ازل سبق عنایت و از خدای مر ایشانرا فضل و هدایت. صدر اول‌اند و سلف این امت. خیار خلق

ومصابیح هدی واعلام دین ، صیارفهٔ حق وارکان اسلام و سادات دنیا وشفعاءِ آخرت، صفوت بشر ومفاخر ولدآدم، صحابهٔ **مصطفی** اندو گزیدهٔ خدااند، پیشوایان اسلام و سنت و پیشینیان در دین ومعرفت، پیغام حق اول ایشان شنیدند و پیغام رسان اول ایشان پذیرفتند وحق را ایشان استقبال کردند. قومی مهاجران‌اند، خان ومان خود بگذاشته واسباب ووطن جمله ازبهرخدا درباخته ، قومی انصارندکه**مصطفی** را بجان ودل پذیرفتند و یاران وی را مأوی دادند و چنان که مرغ بچه را پرورد، اسلام را پروردندودین‌اسلام‌را تن وجان‌خود سپر کردند، دنیا خوارگرفتندومهر بردین‌نهادند. قومی تابعان‌اند که از پس درآمدند «والذین اتبعوهم باحسان. . .» ـ ازایشان دین آموختند واخلاق ایشان گرفتند و شمائل و فتاوی و سیر ایشان بامت رسانیدند.

«رضی‌اللّهعنهم ورضواعنه» خدای ازایشان خشنود وایشانرا ازخویشتن‌خشنود خواهد کرد . این‌یك‌قوم سابقان‌اند. دیگرقسم، مقتصدانند، اقتصادراه میانه‌رفتن‌است نه‌هنرسابقان ونه‌افراط ظالمان بل که‌راه میانه رفتند وطاعت ومعصیت بهم آمیختند هم‌چون اصحاب اعراف که نیکیهای ایشان وبدیهای ایشان برابرآمد از دوزخ دور ماندند ونیز ببهشت‌نرسیدند. مقتصدان‌ایشان‌اندکه‌رب‌العزةایشانرامیگوید «وآخرون اعترفوا بذنوبهم . .» ایشان که‌بگناه‌خویش‌مقرآمدند وبه‌بدخوئی خود معترف، و بعیب خویش بینا و از کرد خود خجل. اعتراف دواست: یکی اعتراف بیگانگان فردا درقیامت که اوائل عذاب بینند وآثار سخط ونقمت حق‌وسیاست وزفیر دوزخ، ایشان معترف شوند بگناه خویش و چه سود دارد آنروز اعتراف وچه بکار آید در آن‌وقت‌اقرار، یقول‌اللّه: «فاعترفوا بذنوبهم‌فسحقاً لاصحاب‌السعیر، فاعترفنا(۱) بذنوبنا فهل الی‌خروج من سبیل»، دیگر اعتراف مؤمنان‌است دردنیا، بگناه‌خویش‌معترف شوند و بعیب خویش اقرار دهند، پشیمانی دردل و عذر برزبان و سوز و حسرت در میان‌جان، اینست اعتذار بجای خویش واعتراف بوقت خویش که‌میگویدجل‌جلاله: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم» آنگه گفت : « خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیّئاً » درآمیختند کردار خویش یکی نیك(۲) یکی بد ، لختی‌پاك لختی پلید، لختی‌حلال

---

(۱) در نسخهٔ الف ، فاعترفوا (۲) درنسخهٔ الف ، نیکی

لختی حرام، لختی راستی لختی کژی، لختی عیب لختی هنر، وقیل : «هوان یجمع بین‌الاستغفار والذنب» گناه میکند و با گناه استغفار میکند ودر خبر است «ما اصر من استغفر» رب العزه میگوید : «و من یعمل سوءً او یظلم نفسه ثم یستغفرالله یجدالله غفوراً رحیماً» وگفتند زلت بنده و عمل صالح بهم جمع کردن دلیل است که گناهان بنده ثواب طاعت باطل نکند که اگر باطل کردی عمل صالح نگفتی، آنکه گفت : «عسی الله ان یتوب علیهم» واجب کرد خدای که ایشانرا وا پذیرد با همه عیبها وبر گیرد با همه جرمها «ان‌الله غفور رحیم» که خدای عیب پوش است و آمرزگار مهربان. **عثمان نهری** می گفت در **قرآن** آیتی امیدوارتر ازاین آیت نیست این امّت را وخبر درست است از **مصطفی**ص بروایة **سمرة بن جندب** قال قال **رسول‌الله**ص «اتانی اللیل آتیان ابتعثانی فانتهینا الی مدینة مبنیة بلبن ذهب(۱) ولبن فضة فتلثانا رجال شطر منهم خلقهم کاحسن ماانت راءٍ وشطر کاقبح ماانت راءٍ قالالهم اذهبوا فقعوا ذلك النهر فوقعوا فیه ثم رجعوا الینا قد ذهب ذلك السوء عنهم فصاروا فی احسن صورة قالالی، هذه جنة عدن وها ذاك منزلك و اما القوم الذی کان شطر منهم حسن وشطر منهم قبیح فانهم خلطوا عملاً صالحاً وآخرسیئاً تجاوزالله عنهم.

سدیگر قسم «و آخرون مرجون لامرالله». میگوید دیگران اند قومی با عیبهای بزرگ وجرمهای فاحش، فعل بد و گفت کژ خصمان انبوه و خوردنا روی جوانی در دلیری و پیری درسستی درویشی در ناسپاسی وتوانگری در ناپاکی. در روزدولت ستمکاری ودرایام قوت شوخی مایهٔ نه مکر دردل، آشنائی واقرار بیگانگی، ایشان را میگوید : «مرجون لامرالله» ایشانرا و امشیت من گذاریدو با اومید فرو گذارید وایشانرا بنومیدی میفکنید، «اما یعذبهم واما یتوب علیهم» یاعذاب کند ایشانرا بعدل یا عذر پذیرد از ایشان بفضل، اگر عدل کند اورا رواست واگر فضل کند از وی سزاست ونه هرچه در عدل رواست ازفضل سزا است که هرچه از فضل سزا است در عدل رواست. فضل برعدل سالار است وعدل دردست فضل گرفتاراست. عدل پیش فضل

(۱) در نسخهٔ الف : تلبن

خاموش وفضل‌را حلقهٔ وصال در گوش. نه‌بینی که عدل نهان‌است وفضل پیدا تادشمن مغرور است ودوست شیدا. آنگه گفت: « واللّٰه‌علیمٌ حکیمٌ » ـ خدا دانائی‌است بعلم راست‌بی‌غلط حکیم‌است‌بی‌سهو‌وبی‌خلل‌نه درعلم‌وی چیزی‌فائت نه‌ازقدرت‌وی‌چیزی خارج ونه برحکم وی چیزی غالب. خلق میدارد بحکم خویش، میان فضل وعدل خویش، بعلم خویش، درخلق خویش تنها بی‌غیرخویش عالم بعلم ازلی، پیش ازهمه معلومهاذاتش‌همیشه پیش‌ازهمه مخلوقها، راست‌علم وپاک‌دانش، هموار کار وبسزا بخش، قول اوراست وعلم اوپاک، صنع‌او نغز وفضل تمام ومهرقدیم، جل‌جلاله وعز کبریاؤه وعظم شأنه وجلّت احدیته وتقدست صمدیته.

# ۱۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **انّ‌الله اشْتری من‌المؤمنین** » خدای بخرید از گرویدگان، « **انْفُسهم واموالهم** » تنهای‌ایشان ومالهای‌ایشان، « **بانّ‌لهم الجنة** » [آنراخرید تا بهشت، ایشانرا بود]، « **یقاتلون فی‌سبیل‌الله** » تا بادشمن خدا کشتن کنند از بهر خدا، « **فیَقتلون** » ایشان کشند « **ویُقتَلون** » ایشانرا کشند، « **وعداً علیه حقاً** » [این‌پسندیدن ازایشان‌وایشان را پاداش‌دادن] وعدیست برخدای[مجاهدرا] براستی و درستی، « **فی‌التوریة والانجیل والقرآن** » در **تورات** و **انجیل** و **قرآن** باز نموده و گفته، « **ومن‌اوفی بعهده من‌الله** » و کیست بازآمده تر بپیمان خود ازخدای، « **فاستبشروا** » شادبید، « **ببیعکم الذی بایعتم به** » باین خرید وفروخت که کردید « **وذلك هوالفوز العظیم.** (۱۱۱) » [آن پسند و پذیرفتکاری او پاداش دادن او] آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **التائبون** » با خدای گروندگان‌اند، « **العابدون** » خدای پرستان‌اند، « **الحامدون** » خدای ستایندگان‌اند، « **السّائحون** » روزه‌داران‌اند، « **الراکعون السّاجدون** » نمازگزاران‌اند، « **الآمرون بالمعروف** » نیکوکاری فرمایندگان‌اند، « **والنّاهون عن‌المنکر** » وازناپسندباززنندگان‌اند، « **والحافظون لحدودالله** » واندازه‌های خدای‌را کوشندگان‌اند، **وبشّرالمؤمنین.** (۱۱۲) » وشاد کن گرویدگانرا.

« **ماکان للنبی** » روا نبود و سزا نبود ، پیغامبر را ، « **والذین آمنوا** » و ایشان که گرویدگان‌اند ، « **ان یستغفروا للمشرکین** » که آمرزش‌خواهند مشرکان را ، « **ولوکانوا اولی قربی** » وهرچندخویشان و نزدیکان باشند ، « **من بعد ماتبین لهم** » پس آنکه پیدا گشت مؤمنانرا ، « **انهم اصحاب الجحیم** . (۱۱۳) » که آن خویشاوندان دوزخیان‌اند .

« **وماکان استغفار ابراهیم لابیه** » ونبود آن آمرزش خواستن **ابراهیم** پدر خویش را ، « **اِلّاعن موعدة وعدها ایاه** » مگر ازبهر وعده‌یی که ویرا داده بود ، « **فلمّا تبیّن له** » چون **ابراهیم** را پیدا شد ، « **انّه عدوللّه** » که پدر او دشمن است خدایرا ، « **تبرّأ منه** » بیزاری جست ازو « **انّ ابرهیم لاوّاه حلیم** . (۱۱۴) » که **ابراهیم** اوّاه بود ، باخداوند خود ، گراینده و گردنده وبردبار .

« **وماکان الله لیُضل قوماً بعداذهدیهم** » و نیست خدای عز وجل که قومی‌را ضایع کند وتباه پس آنکه ایشانرا عقل داد و فهم ، « **حتی یبین لهم مایتقون** » تاآنکه که ایشانرا پیدا کند ، [پیغام آسمان وپیغام رسان که ایشانرا چه باید کرد تا رهند و] چون بایدکوشید تارسند ، « **انّ الله بکل شیءعلیم** . (۱۱۵) » که خدای بهمه‌چیز داناست . »

« **انّ الله له ملك السموات والارض** » خدایرا است پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین ، « **یُحیی ویمیت** » مرده زنده میکند وزنده می‌میراند ، « **ومالکم من دون الله من ولی ولانصیر** . (۱۱٦) » و نیست شمارا جزخدای کاری سازی ونه یاری دهی .

« **لقدتاب اللّه** » توبه پذیرفت خدای و با خود آورد ، « **علی النبی والمهاجرین والانصار** » پیغامبر را ومهاجران وانصار را ، « **الـذین اتّبعوه** » وایشان که‌وی را پی‌بردند ، « **فی ساعة العسرة** » درهنگام [غزاءِ] عسرة ، « **من بعد ماکاد** » پس آن‌که نزدیك بود ، « **یزیغ قلوب فریق منهم** » کـه از جای بگشتید دلهای گروهي از مؤمنان ، « **ثمّ تاب علیهم** » پس آنکـه توبه داد ایشانرا و توبه پذیرفت از ایشان ، « **انّه بهم رؤف رحیم** . (۱۱۷) » او برایشان مهربانی است بخشاینده .

«**وعلی الثلثه الذین خُلّفوا**». آن سه تن را [هم توبه داد] که ایشانرا باپس کردند ایشان، «**حتی اذا ضاقت علیهم الارض**» تاجهان بر ایشان تنگ گشت، «**بما رحُبت**» به‌فراخی که‌بود، «**وضاقت علیهم انفسهم**» ودلهای ایشان تنگ گشت، «**وظنّوا**» و درست بدانستند و یقین، «**ان لاملجأ من الله**» که باز گشت نیست از خدا، «**الاالیه**» مگرهم با خدای «**ثم تاب علیهم**» پس ایشان را توبه داد و با خود آورد، «**لیتوبوا**» تاباز آمدند، «**ان الله هوالتواب الرحیم.(۱۱۸)**» که خدای باز آرنده و باز پذیر است و مهربان.

# النوبة الثانية

قوله‌تعالی: «ان الله اشتری من المؤمنین» قال **محمد بن کعب القرظی** لما بایعت **الانصار رسول الله**ص **لیلة العقبة بمکه** وهم سبعون نفساً قال **عبدالله بن رواحه**: یا **رسول الله**، اشترط لربك و لنفسك ماشئت فقال اشترط لربی ان تعبدوه ولاتشرکوا به‌شیئاً واشترط لنفسی ان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم. قالوا فاذا فعلنا ذلك فما ذالنا؟ قال الجنّة قال ربح البیع لانقیل ولانستقیل، فنزلت هذه الایة.

«اشتری» - بمعنی قبل است و این آنست که عجم گوید: من این چنین نخرم یعنی نه‌پسندم ونه‌پذیرم. «انفسهم» یعنی - بان یجاهدوابها. «واموالهم» بان ینفقوا فی الله. میگوید: خدای پذیرفت و پسندید ازمؤمنان که بتنهای خویش بغزا شوند وبادشمنان دین ازبهر خدا کشتن کنند ومالهای خویش درراه غزا ودرصدقه‌هاهزینه کنند. آنگه گفت: «بان لهم الجنة» بآن خرید وآنرا خرید تابهشت ایشانرا باشد.

«یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون» ای: لهم الجنة قاتلین اومقتولین اذا باشروا الحرب. قال **ابن عباس** یَقتلون اعدائی و یُقتلون فی طاعتی. قرائت **حمزه** و **کسائی** «فیقتلون» بضم یاء است «ویقتلون» بفتح یا، ابتدا بمفعول کرده‌اند، ومعنی آنست: تاایشان را کشند وایشان کشند «وعداً علیه حقاً» نصب است برمصدر، ای - وعد وعداً حقاً ثابتاً لاخلف فیه «**فی التوریة و الانجیل** و **القرآن**» ای - مبایعتکم هذه ومجازاتکم بالجنّة مذکورة فی الکتب الثلثة، وهذا دلیلٌ علی ان کلّ اهل **مکه** اُمروا

بالقتال و وُعدوا علیه الجنّة، قال **الحسن** : ماعلی الارض مؤمن الا قد دخل فی هذه البیعة .

«ومن اوفی بعهده» ای - لااحد اولی بانجازا لوعد من الله .

« فاستبشروا » این سین زائده است چنانکه: استجیبوا، فاستعصم فاستخرت به. فاستبشروا، ای : ابشروا وافرحوا غایة الفرح .«ببیعکم الذی بایعتم» به الرب عزوجل .

«وذلك هو الفوز العظیم» نهایة کلّ طالب ومرغوب کل راغبٍ . وانشد بعضهم :

من یشتری قبة فی العدن عالیةً فی ظل طوبی رفیعات مبانیها

دلاّلها **المصطفی** والله بایعها ممن اراد و **جبریل** منا دیها

«التائبون» این آیت معطوف است بر اوائل سوره، آنجا که گفت :«المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیآء بعضٍ». می گوید آن مؤمنان که دوستان و یاران یکدیگر اند صفت و سیرت ایشان اینست که «التائبون» ای - الراجعون الی الله والی طاعته .

«العابدون» ای - الموحدون المطیعون .

«الحامدون» علی الاسلام والایمان وعلی مانالهم من السراء والضّراء .

«السائحون» ای - الصائمون، لما روی عن **النبی**ص : انّه قال سیاحة امّتی الصوم. هرجا که نعمتهای مؤمنان در عدد کرد یا صایم گفت یاسائح، بجائی آوردند که آن سایح بدل صایم است و نام سایح برصایم نهادند و فراوی دادند ازبهر آن که احوال مسافر سیّاح با احوال صایم متناسب است . ومفسّرانرا خلاف است که این روزه‌داران که‌اند، قومی گفتند: روزه‌داران ماه رمضان‌اند، قومی گفتند: روزه داران ایام البیض‌اند، قومی گفتند: صائمان دهر اند. وقیل - «السائحون» - المجاهدون، لماروی ان رجلاً استأذن **رسول الله** فی السیاحة فقال: سیاحةُ امّتی الجهاد فی سبیل الله . وقال **عکرمة**: هم طلاب العلم.

«الراکعون الساجدون» هم المصلّون الّذین یصلّون لله بنیّة صادقةٍ .

«الآمرون بالمعروف» ای - بالایمان والطاعة.

«والناهون عن المنکر» عن الشرك والمعاصی. وخبر درستاست از **مصطفی**ص دربیان امر ونهی بروایت **براء بن عازب** . قال - امرنا **رسول الله**ص بسبع ونهانا عن سبعٍ : امرنا بنصر المظلوم وافشاء السلام وابرار المقسم واجابة الداعی وعیادة المریض و اتباع الجنایز وتشمیت العاطس ونهانا عن خواتیم الذهب وآنیة الفضّة ولبس الحریر والدیباج

والاستبرق والقسّی ومیاثر(۱) الحمر. **براء عازب** گفت: **مصطفی** ص بهفت چیز ما را فرمود وازهفت چیز ما را وازد. فرمود ما را که ستم رسیده را یاری دهید وسلام بر مسلمانان فراخ دارید وسو گند خواره را راست دارید وخواننده را ومیزوانی کننده را اجابت کنید و بیماران را عیادت کنید وبجنازها روید وعطسه دهنده را یرحمك‌الله گوئید. ونهانا عن سبع: نهی کرد ما را از انگشتری زرین در انگشت کردن، و پیرایهٔ سیمین بکارداشتن، وحریر پوشیدن، ودیبا واستبرق وقسّی پوشیدن جامهائی ازابریشم آزاد که آن برمردان حرام‌اند و نهی کرد از میثرهای ابریشمین نشستن.

آنکه در آخر آیت گفت: «والحافظون لحدودالله» ـ اندازه‌های خدای را کوشندگان‌اند نه نومیدان، بیوسندگان(۲) اند نه ایمنان و بستاخان اند نه دلیران،

«وبشّر المؤمنین» المصدّقین العالمین بها، درواو «والناهون عن‌المنکر» دوقول گفته‌اند یکی آنست که «التائبون» ابتدا است وما بعد همه نعت‌اند تا آنجا که گفت: «السّاجدون» وخبر ابتداء «الآمرون بالمعروف» است وما بعده عطفٌ علیه.

قومی گفتند این واوثمانیه گویندچنان که «وثامنهم کلبهم» جائی دیگر گفت «وابکاراً»، جائی گفت «وفتحت‌ابوابها» قالوا وذلك‌ان‌السبعة عددمستقل‌ومابعده یجری مجری‌الاستیناف، لانّ‌العدد امّا زوج کالاثنین وهواول‌الاعداد واما فرد کالثلثة وهواول الافراد واما زوج زوج کالاربعة وهواول تضعیف الزّوج واما زوج فرد کالسّتّ وهواوّل تضعیف الازواج، فالسّتّ النهایة ومنه نسبةالستین ثم ضمّ‌الیه واحد وهو مبدأ العدد و منشاؤه ولیس بعدد، فتم مبادی الحساب ومابعده تکریر وتضعیف والله اعلم.

«ماکان للنبی» سبب‌نزول این آیت آن بود که **مصطفی** ص درپیش **بوطالب** شد عمّ وی‌بوقت وفات‌وی، و**بوجهل** و **عبدالله** بن **امیه** هردونزدیك‌وی‌حاضربودند و **مصطفی** ص گفت: یاعم قل لااله الاالله کلمةً احاجّ لك بهاعندالله، و**بوجهل** و**ابن‌ابی‌میة** میگفتند یا **اباطالب** اترغب عن‌ملة **عبدالمطلب** می‌بر گردی از کیش **عبدالمطلب** ودین پدران خویش تاآنکه میگفتند که **بوطالب** گفت آخر سخن که گفت: اناعلی ملة **عبدالمطلب**. فقال **النبی** ص لاستغفرن لك مالم اُنه عنه، فنزلت هذه‌الایة ومات

(۱) میاثر جمع میثره مخده‌ای که روی زین میگذارند ونیز زین‌هائی است ازحریر و دیبا (المنجد)
(۲) بیوسنده: منتظر (برهان قاطع)

**ابو طالب** کافراً. والدلیل علیه ان **علیاً** (ع) قال لمامات **ابو طالب** اتیت **رسول الله** فقلت: یا **رسول الله** انّ عمّك الضال قدمات، فقال لی اذهب فادفنه ولا تحدّثنّ شیئاً حتی تأتینی فانطلقت فواریته ثم رجعت الی **النبی** وعلیّ اثر التراب، فدعالی بدعوات ما یسرّنی انّ لی بها ماعلی الارض من شیئ. وقال **عبدالله بن مسعود** خرج **رسول الله** ینظر فی المقابر وخرجنا معه فامرنا فجلسنا ثم تخطّی القبور حتی انتهی الی قبرٍ منها، فناجاه طویلاً ثم ارتفع نحیب **رسول الله**ص باکیاً فبکینالبکاءِ رسول الله ثم انّه اقبل الینا فتلقّاه **عمر بن الخطاب** فقال یا **رسول الله** ما الّذی ابکاك فقد ابکانا وافزعنا، فجاء فجلس الینا فقال: افزعکم بکائی؟ فقلنا: نعم، فقال: ان القبر الذی رأیتمونی اناجی فیه قبر **آمنه** بنت **وهب** وانی فاستأذنت ربی فی زیارتها فاذن لی فیها واستأذنت ربی فی الاستغفار لهافلم یأذن لی فیه ونزل علیّ: «ماکان للنّبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین.»... الایة

خبر درست است که **رسول** گور مادر خود را زیارت کرد بر سر گور وی بنشست اندیشه‌مند و برخاست اندوهگن، گونهٔ روی وی بگشته و بسیار گریسته، یاران را گفت این گور مادر منست دستوری خواستم زیارت را، دستوری دادند و دستوری خواستم آمرزش خواستن را دستوری ندادند، یاران گفتند چون است که **محمد** بر خدای عزوجل گرامی‌تر از **ابراهیم** است، **ابراهیم** را روا بود که پدر خودرا آمرزش خواست **محمد** را روا نبود که مادررا خواست. این هردو آیت جواب آنست.

«ماکان للنبی» - این نفی است بمعنی نهی هم‌چنان که گفت: «وماکان لکم ان تؤذوا رسول‌الله» اما آنجا که گفت: «ماکان لکم ان تنبتوا شجرتها، وماکان لنفس ان تموت» آن بمعنی نفی است.

«ولو کانوا اولی قربی» ای- ولو کان المستغفر لهم آباؤهم وابناؤهم اواقرباؤهم. قال **ابن عباس** کانوا یستغفرون لامواتهم المشرکین، فنزلت هذه الایة، فلمّا نزلت امسکوا عن الاستغفار لامواتهم ولم ینههم عن ان یستغفروا عن الاحیاء حتی یموتوا.

«من بعد ماتبیّن لهم» این تبیّن اندر آن است که بر کفر میرند همچنان که **آزر** را گفته: «فلمّا تبیّن له ...» الایة. چون کافر بر کفر بمرد، مؤمن را پیدا گشت که او دوزخی است. و گفته‌اند استغفار درین آیت، نماز جنازه است. قال **عطاء بن ابی رباح**

ما كنت لادع الصلوة على احدٍ من اهل هذه القبلة ولو كانت حبشية حبلى من الزّنا لانّى لم اسمع الله حجب الصلوة الاعن المشركين بهذه الاية.

پس عذر خليل گفت ابراهيم در آن استغفار كه پدررا كرد «وما كان استغفار ابراهيم لابيه الّاعن موعدة وعدها ايّاه» وآن آن بود كه ويرا گفته بود: «لاستغفرن لك، ساستغفر لك ربى»، براميد آنكه خداى ويرا ايمان دهد، وگفته‌اند كه آزر، ابراهيم را وعده داده بود كه ايمان آرد بدليل آنكه گفت: «واهجرنى مليّا» يعني استمهله ليتدبّر ويتفكّر. ابراهيم تا آزر زنده بود براميد ايمان وى از بهر وى آمرزش خواست.

«فلما تبيّن له» اى- لابراهيم ان اباه عدوّ لله بان مات على كفره. «تبرّء منه» وقطع الاستغفار. «اِنّ ابراهيم لاوّاهٌ» اى- يكثر قول «آوه». قال كعب كان ابراهيم اذا سمع ذكر النار قال اوهِ من النار والعرب يقول اوهِ بكذا واوه من كذا. اوه مبنىٌ على الكسر ويقال اوهُ بالضمّ ويقال ايه والعامة يقول آوه بالمدّ وحكى قطرب الفعل منه (آه ياؤه اوهاً) كقال يقول قولاً. ويقال اوّه تأويهاً وتأوّه تأوّهاً ومعنى- اوّاه: رجّاع توّاب. وروى انّ عمر سأل النبى (ص) عن الاوّاه فقال رحمك الله ان كنت اوّاهاً اى- تلاّءً للقرآن وقيل- الاوّاه الكثير لذكر الله. وقيل- هو- الرفيق الرحيم لعباد الله وقيل- هو- المتأوّه شفقاً وفرقاً المتضرع يقيناً و لزوماً للطّاعة «حليم» الحليم الواسع للعقل المستقيم الخلق القوّى القلب الرّزين الصّبر.

«وما كان الله ليضلّ قوماً» بعد از آن كه استغفار از بهر مشركان كه بر كفر مرده بودند حرام گشت بآن آيت كه: «ما كان للنّبى والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين» قومى مؤمنان كه پيش از نهى استغفار كرده بودند ترسيدند كه اگر ايشان را در آن، مؤاخذت باشد، رب العالمين تسكين دل ايشان را درين آيت بيان كرد كه ايشانرا در آنچه كردند مؤاخذت نيست كه آن نيز ايشانرا نگفته بودند كه روا نيست. فقال تعالى:

«وما كان الله ليضلّ قوماً بعد اذ هديٰهم» يعني- ليوقع الضلالة فى قلوبهم بعد الهدى. «حتى يبيّن لهم مايتّقون» فلايتّقوه، فعند ذلك يستحقّوا الاضلال. اين همچنان است كه در تحويل قبله گفت: «وما كان الله ليضيع ايمانكم» ودر تحريم خمر گفت:

«لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناحٌ فیما طعموا». وقیل معناه: «وما کان الله لیعذّب قوماً حتی یتبیّن لهم مایتقون» ای - مایأتون ومایذرون. وقیل سبب نزولها - انّ قوما من الاعراب اسلموا وعادوا الی بلادهم فعملوا بما شاهدوا رسول الله یفعله من الصلوة الی بیت المقدس وصیام ایام البیض ثم قدموا بعد ذلك علی رسول الله فوجدوه یصلی الی الکعبة ویصوم شهر رمضان فقالوا: یا رسول الله ردّنا الله بعدك بالضلال انّك علی امر وانّا علی غیره، فانزل الله هذه الایة.

«انّ الله له ملك السموات والارض» ملکه قدرته علی الابداع، والمعدوم مقدوره ومملوکه فاذا اوجده فهو فی حال حدوثه مقدوره ومملوکه فاذا اعدمه خرج عن الوجود ولم یخرج عن کونه مقدوراً. «یحیی ویمیت» یحیی من اقبل الیه بتفضّله ویمیت من اعرض عنه بتکبّره، یحیی من یشاء بعرفانه وتوحیده ویمیت من یشاء بکفرانه والحاده، یحیی قلوب العارفین بانوار المواصلة ویمیت نفوس العابدین بآثار المنازلة. «ومالکم من دون الله من ولی ولانصیر» سبق تفسیرها.

«لقد تاب الله علی النبی» من اذنه للمنافقین فی التخلف عنه فی قوله: «لم اذنت لهم»، وقیل - هو مفتاح کلام لما کان هو سبب توبتهم ذکرمعهم کقوله: «فان لله خمسه وللرسول». قوله: «والمهاجرین والانصار الذین اتّبعوه فی ساعة العسرة» یعنی - تاب علیهم فاستنقذهم من شدة العسرة عسرة الظهر وعسرة الماء وعسرة الزّاد. غزاء عسرت غزاء تبوك است وجیش العسرة سپاه آن وساعة العسرة هنگام آن ووقت آن. ورستاخیز راساعت نام کردند و آن پنجاه هزار سال است واین ساعة العسرة اشارت فرا آن وقت که جبرئیل پیغام آورد که بغزاء تبوك شید و معنی عسرة دشواری و تنگی است یعنی که ایشان در آن غزاء از زاد و آب ومرکوب به تنگی وسختی عظیم رسیده بودند، یك شتر میان جماعتی بود، بر آن می نشستند برتعاقب، وتنگی زاد چنان بود که شتر را میکشتند و آب امعاء آن می آشامیدند. «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» حمزه وحفص «یزیغ» بیا خوانند. قال الفراء الفعل المستند الی المؤنث اذا تقدم علیه جاز تذکیره وتأنیثه، فذکّر «یزیغ» کما ذکّر «کاد» لیتشابه الفعلان. این نه زیغ است از ایمان واسلام، که این کنایت است از کراهت قتال ودشوار آمدن آن دروقت گرما وهمچنان سموم، ونایافت

ساز وبرک. قومی همت کردند که از آن غزا باز گردند ازدشواری، این زیغ آنست.
قال **ابن عباس**: قیل**لعمر بن الخطاب** ماشأن العسرة؟ فقال **عمر** -خرجنامع **رسول الله** الی **تبوك** فی قیظ شدید ونزلنا منزلاً اصابنا فیه عطش حتی ظننّا ان رقابنا ستنقطع حتّی آن كان الرجل ليذهب يلتمس المآء فلا يرجع حتی يظنّ ان رقبته ستنقطع وحتّی انّ رجلا ينحر بعيره فيعصر فرثه فيشرب به. فقال **ابوبكر الصديق** يا **رسول الله** انّ الله عزوجل قد عوّدك فی الدّعاء فادع لنا، يعنی -استسق لنا ففعل **رسول الله** فمطروا حتّی ملئوا ما معهم.

«ثم تاب عليهم» این -تاب عليهم- همان قوم‌اند که گفت: «لقد تاب الله علی النبی والمهاجرين والانصار» كرّر ذكر التوبه لانّه ليس فی ابتداء الاسلام ذكر ذنبهم فقدم الله ذكر التوبة فضلا منه ثم ذكر ذنبهم ثم اعاد ذكر التوبة. آن مهاجران وانصار پسندیدگان خدا بودند چون چیزی بردل ایشان بر گذشت از کراهیت در بیرون شدن به **تبوك** خدای ایشانرا توبه داد تاباطوع گرائیدند وباطاعت آمدند وباجابت استقبال کردند و اعلام شرف گشتند در دنیا و آخرت.

«وعلی الثلثة» ای- وتاب علی الثلثة این سه تن: یکی **كعب مالك** است **الشاعر الثعلبی**، دیگر **هلال بن امية الواقفی**، سوم **مرارة بن الربيع** وهم المرجون لامر الله.

وجمله بدان که: مسلمانان درقصهٔ **تبوك** شش فرقه‌اند: فرقتی اهل صدق‌اند که بغزا شدند دیگر فرقتی بودند باایشان در غزا که راز وسرّ بامنافقان داشتند چنان که خدای گفت: «وفيكم سمّاعون لهم» ونه منافق صریح بودند. سه دیگر، فرقت منافقان صریح بودند وبغزا نیامدند، آن هشتاد تن بودند و کسری «وقعد الذين كذّبوا بالله» ایشانند.

وفرقتی خدوندان عذر بودند، بعذر بخانه بنشستند: «المعذّرون من الاعراب» ایشانند.

و گروهی بودند که منافق نبودند وعذر نداشتند و نه رفتند، ایشان ایننند که «وعلی الثلثة...» ششم فرقت یك تن بود که منافق نبود و عذر نداشت و بازنشسته بود هم چون این سه تن و آخر بیگاه ودیر بیامد تنها توفیق یافت از پس بیامد و او

**ابوخیثمة الانصاری** است پیر بودو **مصطفی** درصحرای **تبوك** درلشکرگاه با یاران نشسته بود که شخصی پدید آمد ازدور، وصورت وی از دوری ناپیدا، **مصطفی** گفت یکی آمد اللهم اجعله **اباخیثمة** فاذا هو **ابوخیثمة**. و گفته‌اند آخرتر غزائی ازغزاهاءِ **مصطفی** غزاء **تبوك** است هیجده شبانروز **مصطفی** درآن غزاءِ **تبوك** فروآمده بود. گفته‌اند که دوماه هیچ حرب نرفت اما ازهر جانب مردم همی آمدند و جزیت همی پذیرفتند و**رسول خدا** درآن وقت که بیرون شد **محمدبن‌مسلمه** را بر**مدینه** خلیفه کردو **علی** را برحجرات خویش. منافقان **علی** راطعن کردند که **رسول** ازدشمنی دیدار وی اورا باخودنبرد. **علی** از آن گفت ایشان غمگین شد سلاح برداشت و براثر **رسول** برفت **رسول** ویرا گفت چرا آمدی؟ قصه بگفت **رسول**(ص) بگفت: «اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة **هرون** من **موسی**»؟ هذا مَثلٌ ضربه ع حین استخلفه حال غیبته کما استخلف **موسی** اخاه **هرون** حین خرج الی **الطور** فکانت تلك الخلافة فی حیوته فی وقت خاص.

«وعلی الثلثة الذین خلّفوا» این تخلیف درین موضع نه بر آن معنی تخلیف است که درسورةالفتح گفت: «سیقول المخلّفون» این تخلیف آن بود که خدای منافقان را از غزاءِ رضوان و ازبیعة رضوان با پس کرد بخذلان آن که آن نیکوئی ازایشان دریغ داشت، همچنان که جائی دیگر گفت «ثبّطهم» وهمچنان که **رسول خدا** گفت: لایزال اقوام یتأخّرون عن الجماعات حتی یؤخّرهم الله. این تخلیف اینجا دراین سورة آن بود که **رسول خدا** ایشانرا با خانها فرستاد و از پیش خویش باز کرد وآنگه که با **مدینه** آمد، پیش او آمدند واقرار دادند ودرشأن ایشان این آیت فرو آمد «وآخرون مرجون لامرالله» رسول خدا فرمود که باایشان بیع وشری مکنید و باایشان سخن مگوئید و ایشانرا فرمود که گردزنان خویش مگردید پس زن **هلال بن امیه** نزدیك **رسول خدا** آمد گفت: یا **رسول‌الله!هلال** مردی پیر است چندان بگریسته که اورا بیم هلاك است واگر اورا مراعات نکنم و نان خورش از بهروی راست نکنم از ضعف و سستی هلاك شود. **رسول** گفت دستوری هست که تعهد کنی اما صحبت روا نیست پس همه خلق از ایشان دوری گزیدند و با ایشان

هیچ سخن نمیگفتند. **کعب‌بن‌مالك** گوید **معاذ** را سلام کردم جواب نداد، سخن گفتم ازمن اعراض کرد، گفت خدای داند که من اورا و **رسول** اورا دوست میدارم **کعب** گوید پس مردی را دیدم که مرا طلب همی کرد نزدیك من آمد و نامه بمن داد از **ملك غسّان**، مضمون این نامه آن بود که: بما رسید که این مرد ترا بیازرده‌است و ترا مهجور کرده اگر نزدیك من آئی ترا نزدیك من نیکوئیها بود. گفت جهان برمن تاریك شد که شومی معصیت من بدانجا رسید که مشرك را بمن طمع افتاد، آن نامه پاره‌پاره کردم و بینداختم و ازقبیله وعشیره وخویش وپیوند خود بریدم برسر کوهی خیمه زدم همی گریستم تا پنجاه روزبر آمد پس **رسول خدا** درخانهٔ **ام‌سلمه** بود و شب دوبهره گذشته که گفت یا **ام‌سلمه** خبرداری که خدای‌تعالی توبهٔ ایشان‌قبول کرد و آیت‌فرستاد: «لقد تاب‌الله علی‌النبی» تاباآخر هردو آیت. **کعب** گفت من درنماز بودم که خلق‌را دیدم روی بمن‌نهاده همی آوازشنیدم ازسر کوه که یا **کعب‌بن‌مالك** خدای‌تعالی‌توبهٔ‌شماقبول کرد. من‌جامهٔ‌خویش، مبشّر رابخشیدم، جامهٔ دیگردرپوشیدم وآمدم بنزدیك‌**رسول‌خدا**، **ابوبکر** و**عمر** و جماعتی صحابه را دیدم که باستقبال من‌همی‌آمدندومرا بشارت‌همی‌دادندوتهنیت‌همی کردند، تاآمدم‌نزدیك **رسول خدا** اورادیدم‌چون‌ماه تابان‌وخورشید رخشان گفت‌یا **کعب** ترا بشارت‌باد که خدای‌تعالی توبهٔ شما قبول کرد و شما را باز پذیرفت و این آیت برخواند:

« وعلی الثّلثة الذین خُلّفوا حتّی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت » این با بمعنی ـ مع ـ والرحب ـ السعة. یقال: فلان رحیب‌الصدر ای ـ واسع‌الصدر. ومنه‌قوله مرحباً، ومنه سمی عرصة المسجد ـ رحبة. والرحاب ـ المراض. یقال: رحّب به اذا قال‌مرحباً. قال‌المفسرون: ضیّق‌الارض‌علیهم‌بان‌ّالمؤمنین‌منعوا من کلامهم ومعاملتهم وازواجهم باعتزالهم و کان **النبی** (ص) معرضاً عنهم.

«وضاقت علیهم‌انفسهم» دلهای‌ایشان وروایشان‌تنگ گشت یعنی احوال‌ایشان. وقیل ـ تبّرموا منها بالهمّ الذی حصل فیها.

«وظنّوا» ایقنوا، در **قرآن** ظن بمعنی یقین جایهااست، «آن‌لاملجأمن‌الله» آن لامعتصم من‌عذاب‌الله «الاّ الیه». معنی لجأ بازپناهیدن‌است بایك‌جا و آن سه رکن‌است

لجأ زبان ولجأ دل و لجأ جان لجأ زبان اعتذار است ولجأ دل افتقار است ولجأ جان اضطرار است .

«وظنّوا ان لاملجا من‌الله الّاالیه» ـ میگوید بدانستند و یقین شد ایشانرا که بازپناهیدن وبازگشت نیست ازخدای مگرهم باخدا . ازعذاب‌وی رستن‌نیست مگر فضل و رحمت وی .

«ثمّ تاب‌علیهم لیتوبوا» اعادالتوبة للتوکید، لانّ ذکرالتوبة علی‌هؤلاء مضی فی قوله «وعلی‌الثلثة» . و درمعنی « ثم تاب علیهم لیتوبوا » لطف بهم فی‌التوبة(۱) ووفقهم‌لها. قال **ابویزید** غلطت فی‌اربعة اشیاء : فی‌الابتداء مع‌الله ظننت انی‌احبّه فاذا هویحبّنی قال‌الله تعالی: «یحبّهم ویحبّونه». وظننت انّی ارضی عنه فاذا هو رضی‌عنی قال‌الله‌تعالی: «رضی‌الله‌عنهم ورضواعنه» وظننت‌انی‌اذکره فاذاً هوذکرنی قال‌سبحانه: « ولذکرالله اکبر » وظننت انّی اتوب فاذا هوتاب علیّ : قال‌الله تعالی : تعالی : «ثم تاب‌علیهم لیتوبوا ان‌الله هوالتواب‌الرحیم»یتوب‌علی‌عبده بفضله اذا تاب‌الیه من‌ذنبه .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ان‌الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم . . . » بر ذوق عارفـان و طریق خاصگیان ، این آیت جای ناز دوستان است و میدان اسرار صدّیقان، وتهنیت مؤمنان، تهنیتی زیبا وتشریفی بسزا ، تهنیتی که دل را انس است وجانرا پیغام .آرایش‌مجلس‌است وسرمایهٔ مفلس. زینت زبانها وزندگی دلها. تهنیتی کریم، ازخداوندی کریم، درذات‌کریم ودرصفات‌کریم،ودرمهرکریم ودرنواخت‌کریم ودربخشش کریم. رهی را بفضل خویش می‌بخشد آنگه بخشیدهٔ خود از وبازمیخرد. خودمیدهد خود معاملت میکند ودرآن معاملت، سود همی رهی را می‌بخشد وزیان خود می‌پذیرد اینست نیکوکاری وکریمی . اینست مهربانی ولطیفی .

در **توریة موسی** است که : الجنة جنتی والمال‌مالی، فاشتروا جنتی بمالی‌فان

---

(۱) درنسخهٔ الف ، التوریة .

ربحتم فلكم وان خسرتم فعليّ . یا بنی آدم ماخلقتکم لاربح علیکم انّما خلقتکم لتربحوا علیّ ».

رب‌العالمین در ازل پیش ازوجود بنده ، بنده را بخرید . خود بایع بود وخود مشتری. خودفروخت وخودخرید، ودرشرع **مصطفی** روانیست که درمعاملت، بایع ومشتری یکی بود، مگر که پدرباشد، که ازشرط شفقت وانتفاء تهمت و کمال‌مهربانی ومهر ابوّت،اورا رواست، پس چه گوئی درخدا که رأفت‌ورحمت‌وی دربنده‌بیش‌از آنست، ومهربانی‌وی بی‌کران‌است‌ومهروی افزون‌از آن‌است، چون‌درحق‌پدر رواست، درحق خالق مهربان اولیتر وتمامتر، وانکه دانست رب‌العزة که بنده ، بد خوی و بدعهد و بی‌وفاست وبوقت بلوغ اعتراض کندآن راه اعتراض بوی فروبست که نفسی پرعیب وپر آفت خرید، ببهشتی پرناز وپرنعمت. نفسی که محل شهوات وبلیات‌است، ببهشتی که قرب حق را مراتب ودرجات است، ودرمعاملات شرعی جائی کـه ثمن بر مبیع بیفزاید راه اعتراض درآن بسته شود. وآنکه نفس‌خرید وقلب نخرید ازبهر آن که قلب دل است ودل برمحبت ومهرحق وقف است و بروقف، خرید وفروخت روا نبود. ونیز شرط مبایعت تسلیم‌است، آنچه تسلیم وی ممکن نیست، درشرع، بیع وشری در آن روانیست. مرغ برهوا وماهی دردریا نفروشند، که تسلیم آن آسان‌نیست. حال دل بنده همین‌است وتسلیم آن ممکن نیست، تارب‌العزةمیگوید « یحول بین‌المرء وقلبه ». قال **النصر آبادی** : اشتری‌منك ماهوصفتك والقلب‌تحت صفته فلم یقع علیه‌المبایعة. قال **النبی** صم : قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن . و گفته‌اند نفس دربان دل‌است‌بجای‌چاکرایستاده رعیت‌وار درخدمت، ودل‌درمحل شهوداست، محمول ربوبیت، سلطان‌وارهمی راند ملکت ، پس چون نفس که چاکر است قیمت وی بهشت آمد با خزائن نعمت چگوئی دل را با آنهمه زلفت وقربت. قیمت وی چه باشد مگر جوار حضرت عزت ودوام مشاهدت و رؤیت .

**پیر طریقت** گفت جوهری‌است برخاك‌افتاده میان راه، عالَم ازقیمت‌آن‌جوهر ناآگاه ، صاحب‌دولتی بسرآن رسید ناگاه، پادشاهی‌جاوید یافت بی‌طبل و کلاه ، از قیمت آن جوهر برراه چیزی نکاست ، قیمت‌آن جوهرهم که دی بود بجاست . نور

جوهر کرا تابان است، آنرا که عنایت معلوم است. گله برخاست، ابتداء به برّ کی کرد، و از آغاز، این کار که خواست. درخت مهر که کشت، وسرای دوستی که آراست. پس با چندین لطف، این بد اندیشی چراست. روز خریداری عیب میدید و گفت که رواست.
الهی! این همه شادی از تو بهرهٔ ماست چون تو مولی کراست؟ وچون تو دوست کجا است و بآن صفت که توئی از توخود جز این نرواست، وتامی گوئی که این نبود نشانست و آئین فرداست، این پیغام است و خلعت برجاست، صبر را چه روی وآرام را چه جاست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد
دانم کـه زمانه را زبون خواهی کرد
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد
یارب چه جگرهاست که چون خواهی کرد

«فاستبشروا ببیعکم الّذی بایعتم به ...» این باز تشریفی دیگراست وتخصیصی دیگر. میگوید شاد بید رهیگان من، بنازید درمعاملت که کردید بامن، رامش کنید بنام من، بیاسائید بنام ونشان من، کسی که بیعی کند، همه شادی وی ببهای مبیع بود، هر چند که ثمن نیکوتر و افزونتر، شادی وی بیشتر، ربّ‌العالمین نگفت بثمن که یافتید شادی کنید، بل که به بیع که بامن کردید ومعاملت که بامن درگرفتید شادی کنید. چه غم دارد او که ویرا دارد، کرا شاید آنکه قرب ویرا نشاید؟

در **زبور داود** است: ای پسر آدم، چرا واغیر من دوستی گیری که سزای دوستی منم، چرا نه بامن بازار کنی که جواد و مفضل منم، چرا با من معاملت نگیری که بخشندهٔ فراخ‌بخش منم، یاتجارالدنیا ربح‌الدنیا یفنی وربحی یبقی: «ماعندکم ینفدُ وماعندالله باقٍ، والباقیات الصالحات خیرٌ عندربك ثواباً و خیرٌ املاً»

«فاستبشروا ببیعکم» بیعی که در ازل خود کرد وما نکردیم، بنام ما باز کرد وبه‌ما باز خواند که‌آن بیع که من کردم شما کردید. هم‌چنان‌که **مصطفی** را گفت: «ومارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» اشارت است بنقطهٔ جمع و تحقیق تفرید. نسیم ازل دمیده و برق یگانگی درخشیده ورهی را از دست آب و خاك ربوده دو گانگی

باعدم و حقیقت صافی شده منیّ عاریت کشته :

آشوب جهان همه حدیث من و تو بگذار مرا همه جهان گلشن تو

«التائبون العابدون ..» صفت مؤمنان است وسیرت آشنایان و آئین دوستان. پسینان این گیتی پیشوایان آن گیتی، گواهان انبیاء و شفعاءِ خلق، سادات دنیا و دوست‌داران دین، و دوست داشتگان حقّ، طبقات ایشان درین آیت بنظام‌پسندیده یاد کرد وایشان را بر آن ستوده وبدان گواهی داده وابتدا که کرد بدون‌ترین ایشان کرد. نخست‌فروتران‌را یاد کرد: تائبان‌واز گنه باز گشتگان، تاخجل‌نمانندل گیرند و امید تازه دارند، گفت :

«التائبون» از گناه باز گشتگان‌اند، عذردهان وپشیمانان‌اند.

«العابدون» پرستکاراند امر گزاران‌اند خدمت ورزان‌اند.

«الحامدون» ستایندگان آزادی کنندگان‌اند، ثنا گویان اند.

« السائحون » حاجیان‌اند روزه‌داران اند علم جویان‌اند.

«الراکعون»متواضعان‌اندخدمتکاران‌انددرفرمان برداری‌به‌پیری‌رسیدگان‌اند.

« الساجدون » نماز کنندگان اند . متضرعان اند . جلال مرا روی بر خاك نهندگان‌اند

« الآمرون بالمعروف » خلق را بدین فرمایندگان‌اند. مؤذّنان و باطاعت خوانندگان‌اند. متناصحان ویکدیگر را پند دهندگان اند .

« والنّاهون عن‌المنکر » سلطانان دادگران‌اند مذکّران و خلق از شر فرود آرندگان‌اند. وبجان و دل آنرا پذیرندگان‌اند.

«وبشّر المؤمنین» بشارت ده مؤمنانرا که هرچه ازایشان تقصیراست بی‌نیازی من برابر آنست وهرچه از ایشان ناپسنداست مهربانی من برسر آنست وهرچه‌رهی را امید است فضل من‌برتر از آنست. بشارت ده مؤمنانرا که چون ایشانرا میگزیدم عیب می‌دیدم، نپسندیدم تا بیشر بنهانها وارسیدم، رهی‌را به‌بی‌نیازی خود چنانکه‌بود خریدم. قال ابن عطاء: لاتصح‌العبادة الابالتوبة ولاالتوبة الابالحمد علی‌ما وقعت‌علیه من‌طریق‌التوبة، ولا یصح‌الحمدالا بمداومةالسیاحةوالریاضة، ولاهذه‌المقامات‌والمقدمات

الا بمداومة الرکوع والسجود، ولا یصح هذه کلّه الا بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ولا یصح شیٔ مما تقدّم الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً، والمؤمن من یکون هذه صفته، لانّ اللّه عز وجل یقول وبشر المؤمنین الذین بهذه الصفة. در آثار بیارند که فردا در رستاخیز قومی را ازاین امّت بترازو گاه آرند و فریشتگان که برایشان موکّل باشند بدیهای ایشان شمردن گیرند، که بارخدایا بدعهدانند بی‌وفایان‌اند، فراموش کاران‌اند، گنه کاران‌اند، دلیران‌وشوخان‌اند. رب‌العزة گوید جل‌جلاله: ازآنجا که کردار ایشان است چنان‌اند وازآنجا که کرم وعفو ماست، تائبان‌اند، عابدان‌اند، حامدان‌اند، روزه‌داران‌اند، نماز گزاران‌اند، دوستی مابجان ودل خواهان‌اند وبمهر مایکتا گویان‌اند، زبان‌حال بیچارگان بنعت انکسار وافتقار میگوید که، خداوندا اگر فاسقیم واگر عابد، چنان که هستیم آن توایم وبداشت توایم، برخواست تو موقوف وبه بندگی‌تو معروف، ازتو گذرنه وبی‌تو بسرنه.

بنده گر خوبست گرزشت آن تست  عاشق ار دانا وگر نادان تراست

## ۱۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**یاایها الذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**اتقوا اللّه**» بپرهیزید از خشم خدای وعذاب خدای، «**وکونوا مع الصادقین. (۱۱۹)**» وباراست گویان وراستان بید.

«**ماکان لاهل المدینة**» نیست اهل مدینه را، «**ومن حولهم من الاعراب**» وایشان که گرد برگرد ایشان‌اند ازعرب بیابان‌نشین، «**ان یتخلفوا عن رسول اللّه**» که باز پس‌نشینند ازرسول خدا [که بغزا میشود]، «**ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه**» ونه آنچه خویشتن دور دارند یا بخویشتن مشغول باشند ازو، «**ذلك بانهم**» این نهی ایشان از تخلّف بآن است، «**لا یصیبهم ظمأٌ**» نرسد بایشان تشنگی، «**ولا نصب**» و نه ماندگی، «**ولا مخمصة**» ونه گرسنگی، «**فی سبیل اللّه**» درراه خدای، «**ولا یطأون موطئاً**» ونه هیچ موقف نه‌ایستند و نسپرند سپردگاهی، «**یغیظ الکفار**» که بدرد خشم وغم آرد کافرانرا، «**ولا ینالون من عدوّ نیلا**» وهیچ گزند نشتابند ونرسانند

بدشمن « **الّاکتب لهم به عمل صالح** » مگر که ایشانرا بهرخردی از آن بزرگی می‌نویسند « **انّ اللّٰه لایُضیع اجر المحسنین** .(۱۲۰)» خدای تباه نکند مزد نیکو کاران .

«**ولاینفقون نفقة**» وهیچ نفقهٔ نکنند وصدقه‌یی ندهند ، «**صغیرة ولاکبیرة**» خرد یابزرگ ، « **ولایقطعون وادیاً** » وهیچ وادی نبرند ، « **الّاکتب لهم** » مگر که آن همه ایشان را می‌نویسند ، « **لیجزیهم اللّٰه** » تا پاداش دهد خدای ایشان را ، «**احسن ماکانوا یعملون** .(۱۲۱)» نیکوتر کاری که هرگز میکردند .

«**وماکان المؤمنون لینفروا کافة**» نه‌توانند مؤمنان که هموار همه بغزا روند و نتوانند که همه بطلب علم روند ، « **فلولانفر** » چرا بیرون نروند ، « **من کل فرقة منهم طایفة** » ازهرجوکی از ایشان ، گروهی ، « **لیتفقّهوا فی الدین** » تا دردین خویش دانش آموزند ، « **ولیُنذروا قومهم** » و قوم خویش را به‌پند بیم نمایند ، « **اذارجعوا الیهم** » آنگه که با ایشان آیند ، «**لعلّهم یحذرون** .(۱۲۲)» تا ایشان ازناپسند بپرهیزند .

« **یاایّها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید ، « **قاتلوا الذین یلونکم من الکفار** » کشتن کنید با آن کافران که از سوی شمااند ، «**ولیجدوا فیکم غلظة**» وایدون بادا که کافران در شما که مؤمنانید درشتی یابند ، « **واعلموا انّ اللّٰه مع المتّقین** .(۱۲۳) » و بدانید که خدای بیاری و نصرت و معونت واپرهیز کاران است .

« **واذاما اُنزلت سورة** » وانگه که سوره‌یی از قرآن فرو فرستاده آید ، «**فمنهم من یقول** » هست ازین منافقان که گوید [فرایاران خویش] « **اَیکم زادته هذه ایماناً** » کیست از شما که این سوره اورا ایمان افزود « **فامّا الذین آمنوا** » امّا ایشان که گرویدگان اند ، « **فزادتهم ایماناً** » سورت ایشانرا ایمان افزود ، «**وهم یستبشرون** .(۱۲۴)» وایشان بآن شنیده وشادمان‌اند [وآن فرمانرا فرمان‌بردار] .

« **وامّا الذین فی قلوبهم مرض** » و امّا ایشان که در دلهای ایشان بیماری گمان است ، « **فزادتهم رجساً الی رجسهم** » آن سوره ایشانرا ناپاکی برناپاکی بیفزود وناراستی برناراستی و گمان بر گمان ، «**وماتوا وهم کافرون**. (۱۲۵)» وبمردند بکافری .

« **اَوَلا یرون** » نمی‌بینند منافقان، « **اَنّهم یُفتنون** » که ایشانرا می آزمایند « **فی کلّ عام مرة اومرتین** » درهرسالی یکبار یا دوبار، « **ثمّ لایتوبون** » وآنکه توبه نمیکنند، « **ولاهم یذّکّرون .(۱۲۶)** » ونه پند می‌پذیرند.

« **واذا مااُنزلت سورة** » وانگه که سوره‌یی فروفرستاده آمدید، « **نظر بعضهم الی بعض** » بایکدیگرنگرستندید ودریکدیگر نمودندید، « **هل یریکم من احد** » هیچ کس شمارا دید؟ « **ثم اُنصرفوا** » آنگه زطاعت بر گشتند، « **صرف اللّه قلوبهم** » خدای دلهای ایشان از ایمان بر گردانیـد، « **بانّهم قوم لایفقهون .(۱۲۷)** » بآنچه ایشان گروهی‌اند که زیر کی دل نیست ایشانرا و حق را درنمی‌یاوند.

« **لَقد جاءکم رسول** » آمد بشما پیغامبری، « **من اَنفُسکم** » هم از شما آدمی و عربی، « **عزیز علیه ماعَنتّم** » سخت آید بروآنچه شما را رسد ازدشواری و زیان دین، « **حریص علیکم** » حریص است بر [آن که] شما [برراه راست بید]، « **بالمؤمنین رؤفٌ رحیم .(۱۲۸)** » بمؤمنان بخشاینده است سخت مهربان.

« **فان تولّوا** » اگربرگردند[منافقان ودشمنان ازطاعت وموافقت ویاری دادن]، « **فقل حسبی اللّه** » گوی خدالم گواه ویار بسنده، « **لااله الاّ هو** » نیست خدائی مگر او، « **علیه توکّلت** » کار باو سپردم و پشت باو باز کردم، « **وهورب العرش العظیم .(۱۲۹)** » واوست خداوند عرش بزرگوار.

## النوبة الثانیة

قوله تعالی: « یاایّهاالّذین آمنوااتّقوااللّه » - این مخاطبه با **کعب مالك** است که او درعفو جستن، خویشتن را عذر ننهاد چنانکه منافقان، بلکه راست رفت باعتراف بجرم خویش، همچون دو یار خویش **مراره** و**هلال**. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید؛ از مثل این کار بپرهیزید و طریقت موافقت گزینید و خدای و رسول را بهمه حال، طاعت‌دار باشید که آنچه کردید سرانجام وعاقبت آن دیدید ووبال آن چشیدید. « وکونوامع الصادقین » - ازین پس باصادقان باشید نه بامنافقان یعنی- بامهاجران غزا کنید وچون ایشان صادقان باشید. یقول اللّه تعالی: « انماالمهاجرون الّذین آمنوا

بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصادقون» یعنی ـ المهاجرین. **سعیدبن جبیر** گفت: «کونوا مع الصادقین» ای ـ کونوا **کابی بکر** و **عمر** واصحابهما . وقیل : نزلت هذه الایة فی اهل الکتاب، یقول الله تعالی : اتّقوا الله بطاعته، و کونوا مع الصادقین **محمد** و اصحابه . یأمرهم ان یکونوا معهم فی الجهاد والشدّة والرّخاء. **ابن عباس** و **ابن مسعود** درشواذّ خوانده‌اند: «و کونوا من الصادقین» والمعنی واحد. روی **ابوعبیدة** عن **عبدالله** قال: انّ الکذب لا یصلح منه جدّ ولا هزل ولاان یعداحدکم صبیّه شیئاً ثمّ لا ینجزمنه، ان شئتم اقرأوا : «یاایها الّذین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین» ، هل ترون فی الکذب رخصة .

« ماکان لاهل المدینة » ـ هذا نفی والمراد به النّهی کقوله : «ماکان لکم ان تؤذوا رسول الله» . اهل **مدینه** اینجا انصاراند : **اوس** و **خزرج** .

«ومن حولهم من الاعراب» سکّان البوادی **مزینه** و**جهینه** و**اشجع** و**اسلم** و**غفار**. عالمیان در حکم این آیت یکسان‌اند، امّا ایشانرا بذکر مخصوص کرد که ایشان به **مصطفی**ص نزدیکتر بودند واز شدن **مصطفی**ص به غزاء آگاهی داشتند که بر ایشان پوشیده نبود . میگوید: سزا نیست و روانیست کس را خاصه **اهل مدینه** و اعراب [ ان یتخلّفوا عن رسول الله ] که باپس نشینند از رسول خدا چون بغزا شود . «ولا یرغبوا» ای ـ وان لا یرغبوا . «بانفسهم عن نفسه» ای ـ لا یرضوا لانفسهم بالخفض والدّعـة و رسول الله (ص) فی الحرّ و المشقّة و ان یصونوا انفسهم بمالم یصن هومنه . یقال : رغبت بنفسی عن هـذاالامر ، ای ـ رفعت عنه . « ذلك » این ذلك فصل است اندر میان دو سخن ، چنانکه آنجا گفت: « ذلك ومن عاقب » ، جائی دیگر گفت : «هذا وانّ للطاغین»، «کذلك واورثناها» ، این همه فصل‌اند . وقیل : معناه ـ ذلك النّهی عن التّخلف . «بانّهم لا یصیبهم ظمأٌ » عطشٌ . «ولا نصبٌ» تعب یثقل علی البدن تحمله . « ولا مخمصةٌ فی سبیل الله » جوع شدید، من خمص بطنه یخمص اذادقّ ، یقال : رجل خمصان البطن و خمیص ، ای ـ ضامرة . « ولا یطأون موطئاً » لا یقفون موقفا . «یغیظ الکفار یبغضهم » . « ولا ینالون من عدوٍ نیلاً » قتلا و اسراً و مالا و کسراً غنیمة اوهزیمة. «الا کتب لهم به عمل صالح» . قال **ابن عباس** : بکلّ روعة ینالهم فی سبیل الله

سبعین الف حسنة . « انّ اللّه لا یضیع اجر المحسنین » . « ولا ینفقون » فی الجهاد . « نفقة صغیرة ولا کبیرة » یعنی ـ تمرة فما فوقها « ولا یقطعون وادیاً » الی العدوّ مقبلین اومدبرین . « الاّ کتب لهم » اثیب لهم .

« لیجزیهم اللّه » بذلك اجراً . قال : فمن خرج فی سبیل اللّه لم یضع قدماً ولا یداً ولا جنباً ولا انفاً ولا رکبة ساجداً ولا راکعاً ولا ماشیاً ولا نایماً فی بقعة من بقاع اللّه الاّ اذن لها بالشهادة له وبالشفاعة، وان اصابه نصبٌ اعطاه اللّه الغسل من نهر الحیوان فانقطع منه النصب . و صح فی الخبر انّ من ارسل نفقة فی سبیل اللّه و اقام فی بیته فله بکلّ درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه و اقام فی وجهه ذلك فله بکلّ درهم یو القیمة سبعمائة الف درهم .

اشارت آیت آنست که هر که روی بطاعتی نهد از طاعات و عبادات حقّ ، و قصد وی در آن درست باشد ، خاست ونشست وی در آن ، رنج وراحت وی در آن ، حرکات وسکنات وی ، همه حسنات بود و ویرا بآن درجات ثواب بود ، و بعکس این ، هر که قصد معصیت کند . حرکات و سکنات و قیام و قعود وی در آن ، همه معصیت باشد و ویرا در آن بیم عقوبت بود .

« وما کان المؤمنون لینفروا کافّة » لما نزل عیوب المنافقین لتخلّفهم عن الجهاد . قال المؤمنون : واللّه لا نتخلّف عن غزوة یغزوها رسول اللّه ولا سریّة ابداً ، فلمّا قدم رسول اللّه **المدینة** وامر بالسرایا الی العدوّ نفر المسلمون جمیعاً وترکوا رسول اللّه وحده بالمدینة . فانزل اللّه هذه الایة: « وما کان المؤمنون لینفروا کافّة » . غزاء بر مسلمانان فرض کافّة بود تا آنرا در این آیت با فرض کفایت آورد ، اکنون غزاء و رحلت در طلب علم همچون بانگ نماز ، بر کفایت است نه بر کافّة .

« فلولا نفر من کلّ فرقةٍ » ای ـ قبیلةٍ . « منهم طایفةٌ » ای ـ جماعةٌ . « لیتفقّهوا فی الدّین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم » . اینجا دو قول گفته‌اند مفسّران: یکی آنست که تفقّه وانذار باطائفهٔ نفیر شود غازیان و مسافران که با رسول خدا به غزاء بودند ، لانّهم کانوا اذا خرجوا مع رسول اللّه کانوا فی صحبته یشهدون افعاله احواله وشمایله واخلاقه وکان ذلك لهم تفقه فی الدین واذا رجعوا ، اخبروا النّاس

بما شاهدوه من رسول‌الله فی سفره ، فیکون ذلك انذاراً للنّاس .

قول دیگر آنست که تفقّه وانذار بامقیمان شود ، حاضران مدینه . « لیتفقّهوا فی‌الدین » یعنی ـ لیتعلّموا القرآن والسّنن والحدود ، « و لینذروا قومهم » الغائبین « اذ ارجعوا الیهم » ولیعلّموهم مانزل من‌القرآن بعدهم ویخوّفوهم[1] به . « لعلّهم یحذرون » مایجب اجتنابه . کلبی گفت : قبیلهٔ بنی اسد بن خزیمة همه به مدینه آمدند باعیال و اطفال‌ایشان فملأوا الطّرق بالعذرات وغلت‌الاسعار ، فنزلت‌هذه‌الآیة . ای ـ لاینبغی ان‌یحضروا باجمعهم ، بل‌یحضر طائفةٌ منهم فیتفقّهون و ینذرون قومهم و یعلّمونهم اذا رجعوا الیهم .

## فصل

بدان که فقه ، معرفت احکام دین است بخشیده بر دو قسم : فرض عین وفرض کفایت ، امّا فرض عین : علم‌طهارت ونماز و روزه است که بر هرمکلّف واجب است شناختن آن و آموختن آن ، ازینجا گفت مصطفی (ص) : « طلب العلم فریضةٌ علی کلّ مسلم » . و هرعبادت که گزاردن آن بربنده واجب است ؛ هم چنین شناخت علم‌آن وندانستن حدود وشرایط آن برو‌ی واجب است ، همچون علم زکوة ، کسی را که مال دارد وعلم حج ، کسی که استطاعت دارد ، برو‌ی واجب بود . هذا و امثاله . امّافرض‌الکفایة ، هوان یتعلّم‌حتی یبلغ درجةالاجتهاد ورتبة الفتیا فاذا قعد اهل بلدٍ عن تعلّمه عصوا جمیعاً واذا قام من کلّ بلد واحدٌ فتعلّمه ، سقط الفرض عن الآخرین وعلیهم تقلیده فیما یقع لهم‌من‌الحوادث . روی ابن‌عباس قال‌قال: رسول‌الله(ص) :« من یُردالله به خیراً یفقّهه فی‌الدین » . و عن ابی هریرة عنه (ص) قال : « تجدون الناس معادن فخیارهم فی‌الجاهلیة خیارهم فی‌الاسلام اذا فقهوا » . وعن ابی‌امامة عنه (ص) قال : « فضل‌العالم علی‌العابد کفضلی علی ادناکم » . وقال الشافعی رضی‌الله‌عنه : طلب العلم افضل من صلوة النافلة .

قوله تعالی : « یا ایّهاالذین آمنوا قاتلوا الّذین یلونکم من‌الکفّار » . بحکم این آیت ، بهرناحیتی قتال آن کافر از فریضه است که از سوی ایشان بود : بر

---

(۱) درنسخهٔ الف : ویخوّفهم .

**شام** ، **روم** وبر **یمن**، **حبشه** وبر **ماوراءالنهر** ، **ترك** . وكان **الحسن** اذا سئل عن قتال **الترك** و **الروم** و **الديلم** تلاهذه الآ ية . **ابن‌عباس** گفت : این خطاب با اهل **مدینه** است ، ایشانرا قتال **قریظه** و **نضیر** و **خیبر** و **فدك** فرمودند .

« وليجدوا فيكم غلظةً » شدةً وعنفاً وصبراً على جهادهم ، والمعنى ـ اشتدوا عليهم . «واعلموا انّ الله مع المتّقين» بالغلبة والنصرة . ودر قرآن نظیر این جایها است « واغلظ عليهم ـ اشدّاءَ على الكفّار اعزّةٌ على الكافرين ـ ولاتهنوا ـ وما وهنوا . . . »

«واذا ماانزلت سورةٌ . . . الآ ية» این آیت درشأن منافقان آمد که سورهٔ **قرآن** از زبان **رسول خدا** آنگه که فرو آمد و آنرا برخواند ، آن منافق باستهزاء گفت فرایاران خویش ازمنافقان :

« ايّكم زادته هذه ايماناً » . و گفته‌اند آن منافقان باضعفهٔ مؤمنان گفت این سخن ، برسبیل استهزا ، ورب‌العزة اورا جواب داد گفت :

« فامّا الّذين آمنوا فزادتهم ايماناً » بالله وبصيرةً فى دينهم ، واضاف الايمان الى السّورة لانّه يزيد بسببها . « وهم يستبشرون » بنزول **القرآن** والفرايض .

«وامّا الّذين فى قلوبهم مرضٌ» شكٌّ ونفاقٌ وبغضٌ للاسلام والمسلمين .

« فزادتهم رجساً الى رجسهم» اى ـ شكّاً الى شكّهم وكفراً الى كفرهم . «وماتوا وهم كافرون » . قال الزجاج : المرض فى القلب كلّ ما خرج به الانسان عن الصحة فى الدين . این آیت دلیل است كه ایمان بنده افزاید و کاهد ، بطاعت افزاید وبمعصیت کاهد ، وازینجا بود که **عمر خطاب** یاران **رسول** راگفتید : تعالوا حتّى نزداد ايماناً . وقال : لووزن ايمان **ابى بكر** بايمان اهل الارض لرجحهم . و قال **على بن ابيطالب** (ع) : يبدو الايمان لمظة فى القلب كلما ازداد الايمان ازدادت اللمظة . وكتب **الحسن** الى **عمر بن عبدالعزيز** : انّ للايمان سنناً و شرايع وحدوداً وفرايض من استكملها استكمل الايمان ومن لم يستكملها لم يستكمل الايمان .

« اولا يرون انّهم يُفتنون » يُختبرون . « فى كلّ عام مرّةً اومرّتين » بالقحط والشدّة والامراض والاوجاع وهى روائدالموت . «ثمّ لايتوبون» من النفاق ولايتّعظون كما يتّعظ المؤمن بالمرض . و قيل : يُفتنون بان يظهرالله نفاقهم و يفضحهم فى كلّ

مرّةٍ او مرّتين ثم لايتوبون عن نفاقهم ولاينتهون علی مافيـه خلاصهم . قال **عكرمه** : ينافقون ثم يؤمنون ثم ينافقون . وقيل : ينقضون عهدهـم فی‌السنة مرةً اومرتين ثمّ لايتوبون من نقضهم . « ولاهم يذّكّرون » بما صنع‌اللّه بهم اذ كان(۱) رسول‌اللّه (ص) اذا نقضوا عهودهم بعث اليهم السرايا فيقتلونهم . **حمزه** و **يعقوب** « اولاترون » بتاء خوانند، خطاب بامؤمنان بود برسبيل تعجّب، باقی بيا خوانند برسبيل تقريع وتوبيخ منافقان باعراض از توبه .

« واذا ما اُنزلت سورةٌ نظر بعضهم الی بعض » ـ اين آن بود كه منافقان می‌آمدند بمسجد **مصطفی** ص بنيوشيدن **قرآن** وپراكنده می‌نشستند سر فروداشته وخويشتن درمجلس رسول پوشيده داشته وميخواستند كه از غزا ، بازنشستن خودرا عذری پديد كنند و خويشتن را از فرمان بغزا نـا آگاه شمرند ، چون پـوشيده می نشستند كه ما حاضر نبوديم وازفرمان خبر نداشتيم ، آنكه با يكديگر باشارت ميگفتند: «هل يريكم من‌احدٍ » ـ هيچ كس‌ازمؤمنان شمارا ديد ؟ تاازآنجا بازگشتيد وازطاعت‌خدای برگشتيد . وگفته‌اند : چون سورهٔ ازآسمان فروآمدی ايشان درآن طعن ميكردند وعيب آن می‌جستند وبايكديگر می گفتند : « ايّكم زادته هـذه ايماناً » ، پس ترسيدند كه اگر مؤمنـان كسی اين سخن و طعن از ايشان بشنود و بازرساند ، با يكديگر گفتنديد « هل يريكم من احدٍ » . و بودی كـه از آسمان آيتی آمدی كه ذكر فضيحت وعيب ايشان درآن آيت بودی ، شنيدن‌آن برايشان گران آمدی ودشوار، خواستنديد كه‌برخيزند وبگريزند تاآن نشنوند، بايكديگر باشارت ميگفتند كه بنگريد تاهيچكس از ايشان شمارا می بيند تا برخيزيم ، اگر كسی نديديد ، ايشان برفتنديد ، اينست كه رب‌العالمين گفت :

« ثمّ انصرفوا » عن حضرة النبی ص مخافة الفضيحة . و قيل : انصرفوا عن الايمان . «صرف‌اللّه قلوبهم» اضلّهم مجازاةً علی فعلهم . وقيل : صرف‌اللّه قلوبهم دعاءً عليهم . « بانهم قومٌ لا يفقهون » دين‌اللّه ولاالعمل بـه . قال **ابن‌عباس** : لاتقولوا اذا صلّيتم: انصرفنا، فان‌اللّه عزّوجلّ عيّر قوماً فقال :« ثمّ انصرفوا صرف‌اللّه قلوبهم»ولكن

(۱) در نسخهٔ الف و ج ، اذاكان ، ومتن قياساً تصحيح شد .

قولوا : قضینا الصلوة .

« لقدجاء کم رسولٌ من انفسکم » - این تهنیت‌است والزام حجت میگوید: آمد بشما پیغامبری **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة‌بن کعب بن‌لوی‌بن‌غالب‌بن فهربن‌مالك‌بن النضر بن‌خزیمة بن‌مدرکة بن مضر بن نزار بن معدبن عدنان**، پیغامبری هم ازشما ، بشری چون شما ، ازنسب **عرب**، که سخن وی دانید ودریابید وصدق وامانت وی‌شناسید ، یعنی- ذلك‌شرفٌ لکم ومنقبةٌ. **کلبی** گفت: ولد ته **العرب** کلّها، لیس **فی‌العرب**بطنٌ الاولدته. و قال النبی (ص) : ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیٔ ما ولدنی الانکاح کنکاح الاسلام . گفته‌اند ربّ العالمین رسول کـه بخلق فرستاد هم ازایشان فرستاد از بهر آنکه جنس‌را برجنس شفقت بیشتر بود . نه بینی که اگر کسی بهیمه‌یی را بیند که همی کشند، ازآن اندوهگن نشود، واگر آدمئی‌را بیند که همی کشند، ازآن‌غمگین و اندوهگن شود ، ونیز هرجنس باجنس خود آرام گیرد وازهرچیز که نه جنس وی بود نفور باشد ، اگر رسول فریشته‌یی بودی بـا آدمی آرام نگرفتی وآدمی ازآن نفور بودی ، ازجنس‌ما فرستاد تامارا باوی انس وراحت بود نه وحشت ونفرت . ودر شواذّ خوانده‌اند : « من‌انفسکم » بفتح فا ، ای - من اشرفکم وافضلکم . میگوید : پیغامبری ازگرامی‌تر و گرانمایه‌تر شما .

« عزیزٌ علیه ماعنتّم » ای - شدیدٌ علیه عنتکم ، والعنت - الوقوع فی‌الهلاك ولقاء الشدّة والاشراف‌علیها . « حریصٌ علیکم » ای- علی‌ایمانکم وهداکم‌وصلاحکم .

« بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » رؤفٌ بالمطیعین، رحیمٌ بالمذنبین، رؤفٌ بمن‌رآه رحیمٌ بمن لم‌یره . رأفت مِه ازرحمت‌است ورحیم بمعنی بیش‌از رؤف‌است، تقدیره : بالمؤمنین رحیمٌ رؤفٌ . میگوید : بمؤمنان بخشاینده است، سخت مهربـان . وقال **الحسین بن الفضل** : لم یجمع‌الله لاحدٍ من‌الانبیآءِ بین‌الاسمین من‌اسمآئه تعالی اِلّا للنّبی صم فانه قال : « بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » وقال تعالی : « انّ‌الله بالنّاس لرؤفٌ رحیمٌ » . و گفته‌اند : نظم آیت چنین است : لقـدجاء کم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ حریصٌ بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ. علیه ماعنتم، لا یهمّه الّا ماشأنکم، ما اقمتم علـی

سنته فانّه لا يرضيه عند القيام بالشفاعة الا دخولكم الجنة كقوله : من ترك مالاً فاورثته ومن ترك ذنباً او كلاً فاليّ وعليّ . و گفته‌اند : **عمر بن خطاب** هیچ آیت درمصحف اثبات نکردی تا نخست دو گواه بر آن گواهی دادندید که این **قرآن** است . مردی **انصاری** آمد واین دو آیت آورد ؛ **عمر** گفت : والله لااسئلك عليها بينة كذلك كان رسول الله (ص) فاثبتها . وقال **ابيّ بن كعب** : احدث القرآن بالله عهداً ، لقد جاءكم رسولٌ من انفسكم . . . الى آخر الآيتين ؛ وفى قول بعضهم هى آية آخر نزلت من السمآءِ .

« فان تولّوا » يعنى ـ المشركين والمنافقين اعرضوا عن الايمان بك وصاروا عليك .

« فقل حسبى الله » اى ـ الذى يكفينى كيد من كادنى الله . « لا اله الا هو عليه توكلت » فوّضت امرى اليه وبه وثقت .

« و هو رب العرش العظيم » ـ خصّ العرش بالذّكر لانـه اعظم خلق الله تعالى فيدخل فيه الاصغر ، والعرش عند العرب سرير الملك . وفى الخبر الصحيح ان الجنّة مائة درجةٍ ما بين درجتين كما بين السماءِ والارض اعدّها الله للمجاهدين فى سبيل الله فاذا سألتم الله فسئلوه الفردوس فانه وسط الجنّة واعلى الجنّة ومنها تفجر انهار الجنّة وفوقه عرش الرحمن تبارك و تعـالى . وروى انّ **فاطمة** (ع) اتت رسول الله صم تسأله خادماً ، فقال قولى : اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كلّ شيء منزل **التورية** و **الانجيل** و **القرآن** العظيم فالق الحب و النوى اعوذبك من شر كلّ ذى شرٍ انت آخذٌ بناصيتها انت الاوّل فلاشيء قبلك وانت الآخر فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء اقض عنّا الدّين و اغننا من الفقر . وروى فى بعض الاخبار انّ ملكاً من الملائكة قـال : ياربّ انى اريد العرش فزدنى قوّتى حتى اطير لعلّى ادرك العرش فخلق الله له ثلثين الف جناح وطار ثلثين الف سنةٍ . فقال الله تعالى : هل بلغت الى اعلى العرش ؟ فقال : لم تقطع بعد قائمة العرش فاستأذن ان يعود الى مكانه فاذن له .

# النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یا ایها الّذین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین »، هم فرمانست وهم تشریف وهم تهنیت ، فرمان خدا ، تشریف بسزا ، تهنیت زیبا ، فرمانی مهربار، تشریفی دلدار ، تهنیتی بزرگوار . می‌فرماید تا بنده را بخود نزدیك کند ، تشریف میدهد تا رهی ، دل برمهر وی نهد ، تهنیت می‌کند تا صحبت وی جوید ، کار آن رهی دارد که دردل مهر وی دارد ، از حقّ برو خورد ؛ که دلی‌زنده دارد ، یادگار کسی پذیرد که از حقّ تشریفی دارد ، با جهان و جهانیان روزگار بیگانه وار گذارد .

« یا ایّها الّذین آمنوا » ندای کرامت است ونواخت بینهایت ، ندای حق را هفت اندام بنده گوش است، ودر تجلّی وی غمان دو گیتی فراموش است ، ندای کرامت فرا پیش داشت تا بسماع آن کرامت کشیدن بارحکم بر بنده آسان شود ، حکم چیست؟ « اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین » بتقوی میفرماید و درتقوی صدق میفرماید ، تقوی مایهٔ اسلام است و صدق کمال ایمان ، تقوی بدایت آشنائی‌است وصدق نشان دوست‌داری ، تقوی رأس‌المال عابدان است و صدق نور معرفت را نشان ، تقوی ره روان عالم شریعت را است ، صدق درد زدگان عالم طریقت راست . کسی که صاحب دولت تقوی گردد و جمال صدق اورا روی نماید نشانش آنست که کلبهٔ وجود خودرا آتش درزند ، کشتی خلقیّت بدریای نیستی فرو دهد ، فرزندان را یتیم کند ، اقرباء وعشیرت را بدرود کند، باطن خودرا از عادات و رسوم طهارت دهد ، ظاهر برنورشرع آراسته وسرائر از محبّت حقّ ممتلی گشته ، دل از محبّت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کرده ، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی ، نه باعقبی اورا آرامی .

از دو گیتی یاد کردن بیگمان آبستنیست
گرهمی دعوی کنی در مردی ، آبستن مباش
نیك بودی ، از برای گفت‌وگویی بد مشو
مرد بودی ، از برای رنگ و بوئی زن مباش

« وما کان المؤمنون لینفروا کافّة فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة . . . »

الآیة ـ ظاهر آیت حثّ علمای دین است بر تحصیل علوم شریعت و اصحاب حدیث بر جمع احادیث پیغامبر، احیاءِ سنّت مصطفی ص را و تازه داشتن دین و شریعت مسلمانان را، همچنانست که مصطفی ص گفت : بلّغوا عنّی ولو آیة، نضرالله عبداً سمع مقالتی فحفظها و وعاها وادّاها ورب حامل فقه الی من هوا فقه منه، وروی نضرالله امرأ سمع منّا شیئاً فبلّغه کما سمعه فربّ مبلّغ اوعی له من سامع، وروی نضرالله من سمع قولی ثمّ لـم یزدفیه این خبرهـا بمعنی متقارب اند، میگوید : تازه روی و روشن دل باد که سخن من بشنود ورمت آن گوش دارد والفاظ آن نگاه دارد تا باز رساند چنانکه در آن نیفزاید و نکاهـد و امانت در آن بجای آورد. بزرگـان دین و علمای سلف گفته‌اند : هیچ امانت بدان نرسد که در کتاب و سنّت تصرف نکنی و از ظاهر خود بنگردانی ودر آن نیفزائی و ازآن بنکاهی و از تأویل وتصرّف و تکلّف بپرهیزی، تأویل و تصرّف دردین، زهر قاتل است، آن دین کـه برتأویل و تصرّف نهند باطل است، تأویل و تصرّف فعل دشمن است، اقرار و تسلیم فعل دوست است، درك تأویل را ضامن رأی است، درك تسلیم را ضامن خدای است، هرچه از تأویل آید ورما است هرچه ازتسلیم آید برخداست. سهل بن عبدالله رحمه‌الله این آیت برخواند : «وما کان المؤمنون لینفروا کافّة»، گفت : افضل الرّحلة رحلة من الهوی الی العقل ومن الجهل الی العلم ومن الدّنیا الی الاخرة ومن النّفس الی التقوی ومن الخلق الی الله تعالی. رحلت عالمان آنست که در اقطار عالم سفر کنند تا کسی بروشنائی علم ایشان راه یابد واز دوزخ برهد، رحلت عارفان آنست که از نفس خودسفر کنند منازل تقوی بازبرند تابسر کوی محبّت رسند بر بساط مشاهدت بمحلّ قربت درحضرت عندیّت آرام گیرند هرچه بخاطر ایشان در آید یا همت ایشان بوی رسد سعید ابد گردد چنانکه از آن مهتر دین بوعلی سیاه قدس‌الله روحه آورده‌اند که جائی میگذشت دیدهٔ وی برجمعی اسیران روم افتاد که محمود ایشانرا گرفته‌بود ودرقید قهر کشیده، چون دیدهٔ شیخ بدان بی‌سرمایگان افتاد بلب اشارت کرد گفت : پادشاها ! راه نمیدانند راهشان نمای تـا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید درسینهای ایشان گشادند همه

زنّار کفر بگشادند و کمر وفای دین درمیان جان بستند.

«اولا یرون انهم یفتنون فی کلّ عام...» الایة - چون روزگار بر مرد تیره گردد و نکبات و بلیّات و حوادث روزگار دست درهم دهد و فتنهٔ روزگار وفتنهٔ عوام و فتنهٔ نفس کقطع اللیل المظلم درهم پیچد؛ جز زینهار خواستن و بوی باز پناهیدن چه روی باشد؟ خوابی چون خواب غرق شدگان، خوردی چون خورد بیماران، عیشی چون عیش زندانیان باید تا درد ویرا مرهم پدید آید و در حمایت زینهاریان شود که رضای حق بازینهار بنده دست بزینهار دارد، میگوید جلّ جلاله: «وقولوا قولا سدیداً یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم».

قوله: لقدجآءکم رسول من انفسکم...» الایة - یباشرکم فی البشریّة لکن یباینکم فی الخصوصیّة. یا **محمد**! تو همی‌گوی: «انما انا بشر مثلکم» - من بشری‌ام همچون شما، همی گویم: «الم یجدك یتیماً فآوی» - تو آن درّ یتیمی که چون توئی دیگر نبود. بشری را کی رسد که درصدر قبول حقّ محمل‌ناز وی همی کشند که «لعمرك»! بشری را چون سزد که قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقلی آینهٔ دل وی کند که «الم نشرح لك صدرك»! بشری چون بود که مستوفی دیوان ازل وابد حوالت قبول و ردّ خلق وادرگاه وی کند که «مااتیکم الرّسول فخذوه ومانهیکم عنه فانتهوا»! یا **محمد**! تو دیگری وکار تو دیگراست.

از نطق بهر دهن زبانی دگری    وز لطف بهر بدن روانی دگری
درخاطر هرکسی گمانی دگری    درتوکه‌رسد توخودجهانی‌دگری

گفته‌اند: که در دوستی هم‌فراق‌است وهم‌وصال، درعهد ازل که قسمت دوستی میکردند نالهٔ درد فراق از خانهٔ **بوجهل** برآمد وتلألؤ خورشید وصال از حجرهٔ **محمد** عربی بتافت، ازآن فراق دردل بیگانگان دوزخی آفریدند، و از ین وصال درسینهٔ دوستان بهشتی اثبات کردند، زان پس که خورشید وصال برآن مهتر تافت عالمیان در راه وی متحیر شدند، پیغامبران را آرزوی جمال و اتباع وی خواست. **موسی کلیم** میگوید: بارخدایا مرا ازامّت وی گردان. **عیسی روح‌الله** میگوید: بارخدایا مرا حاجب درگاه وی گردان، **خلیل** میگوید: بارخدایا ذکرمن بزبان امّت

وی روان کن ، وازین عجبتر که راه اومهتر درقدم‌گاه اوخود متحیّر شد ، این‌چنانست که **مجنون** به **لیلی** گفت ، اسباب علم ما در سر زلف تو گم شد ! گفت : یا **مجنون** دعوی بس بلند نیست که زلف‌ما خود در سر کارما گم شد . نیکو گفت آن جوانمرد که در شعر گفت :

ای‌هم تو زتوحیران آخرچه مثالست‌این  ای‌شمع نکورویان آخرچه وصالست این

ای‌چون تو بعالم کم آخرچه کمالست‌این  ای‌شمع وچراغ ما آخرچه جمالست‌این(۱)

قال **ابن عطاء** : نفسه ص موافقة لانفس الخلق خلقة لکن مباینة لها حقیقة فانّها مقدّسة‌بانوارالنبوّة مؤیّدة بمشاهدةالحقیقة ثابتة فی المحل الادنی والمقام‌الاعلی «مازاغ‌البصر وماطغی» . نگر تا نگوئی که‌آن نفس پاك وی همچون نفس دیگران بود ؛ اگر یك ذرّه ازتابش نفس‌او برجان ودل همهٔ صدّیقان تافتید درعالم قدس‌همه روان گشتندید و بمقعد صدق فروآمدندید ، با این همـه میگفت بدعـا : لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین - بارخـدایا ! این پردهٔ نفس ازپیش دل ما بردار واین‌بارخودی ازما فرو نه که آن حجاب راه حقیقت ماast ، فرمان آمد یا **محمد** ناخواسته در کنارت نهادیم «الم نشرح لك صدرك ، ووضعنا عنك وزرك» - یا **محمد** ماآن بارتو از تو فرونهادیم ، ارادت ماکارتو بساخت ، عنایت ما چراغ تو بیفروخت از آن که تونه برای خود آمدی ونه بخود آمدی ، نه‌بخود آمدی کت‌آوردم ، «اسری بعبده» نه‌برای خود آمدی که رحمت خلق‌را آمدی، «ومارسلناك الّا رحمة للعالمین» چنانکه مرغ ، بچهٔ خودرا درزیر بال خود گیرد ومی‌پرورد؛ کمال کرم ورأفت ورحمت **محمد** عربی امّت خودرا بر آن‌صفت در کنف خود می‌پرورد، «واخفض جناحك لمن‌اتّبعك من‌المؤمنین» . قال **جعفرالصادق**ع : علم‌الله تعالی عجزخلقه عن‌طاعته ، فعرّفهم‌ذلك کی یعلموا انّهم لاینالون الصفو من خدمته فاقام بینه و بینهم مخلوقاً من‌جنسهم فی الصورة فقال : « لقد جـآءکم رسول من انفسکم » فالبسه من نعته الرّأفة والرّحمة واخرجه الی الخلق سفیراً صادقاً وجعل طاعته طاعته و مرافقته مرافقته ، فقال : «من یطع الرّسول فقد اطاع الله» .

(۱) از سنائی است .

# ۱۰ - سورة یونس علیه‌السلام - مکیة

## ۱ - النوبة الاولی

**« بسم‌الله الرحمن الرحیم »**

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان . « **الرا** » منم آن خداوند که می بینم جز من دارنده و پرورانندهٔ نه ، « **تلك آیات الکتاب** » این آیتها آن نامه‌است ، « **الحکیم** . »(۱) آن نامهٔ نیکو حکمت راست حکم .

« **اکان للناس عجباً** » مردمان را شگفت آمد و بنزدیك ایشان شگفت بود ، « **ان اوحینا الی رجل منهم** » که پیغام دادیم بمردی هم ازایشان ، « **ان انذر الناس** » که مردمان را بیم نمای و آگاه کن ، « **وبشر الذین آمنوا** » و بشارت ده گرویدگانرا ، « **ان لهم قدم صدق** » که ایشانرا است وعدهٔ راست و کاری پیش شده ، « **عند ربهم** » بنزدیك خداوند ایشان ، « **قال الکافرون** » نا گرویدگان گفتند : « **ان هذا لساحر مبین** . »(۲) این جادوئی است آشکارا .

« **ان ربکم الله** » خداوند شما الله است ، « **الذی خلق السموات والارض** » او که هفت آسمان وهفت زمین آفریداز آغاز ، « **فی ستة ایام** » درشش روز ، « **ثم استوی علی العرش** » آنگه مستولی شد برعرش ، « **یدبر الامر** » میسازد کار و پیش می‌برد ومی اندازد ، « **ما من شفیع الا من بعد اذنه** » نیست هیچ شفیع کس را مگر پس دستوری او ، « **ذلکم الله ربکم** » اوست خداوند شما ، « **فاعبدوه** » او را پرستید ، « **افلا تذکرون** ؟ »(۳) پند نپذیرید وحق درنیابید ؟

« **الیه مرجعکم جمیعاً** » بااوست باز گشت شما همه ، « **وعدالله حقاً** » هنگام نهادن خدای است این براستی ، « **انه یبدأ الخلق ثم یعیده** » اوست که آفریده می آرد از آغاز وفردا آنرا زنده کند باز ، « **لیجزی الذین آمنوا** » تا پاداش دهند ایشانرا که بگرویدند ، « **وعملوا الصالحات بالقسط** » وکارهای نیك کردند بسزا ، « **والذین کفروا** » وایشان که کافر شدند و بگرویدند ، « **لهم شراب من حمیم** » ایشان را شرابی از آب جوشیده ، « **و عذاب الیم** » وعذابی دردنمای ، « **بماکانوا یکفرون** .(٤) »

بآنچه کافر شدند.

« **هوالّذی جعل الشمس ضیاء** » اوست کـه خورشید را روشن گـردانید، «**والقمر نوراً** » وماه را روشنائی داد، « **وقدّره منازل** » وآنرا بازانداخت وچنان ساخت که میرود در منزلها بریدن فلك را، « **لتعلموا عدد السّنین و الحساب** »[تا بردیدارماه] ورفتن او شمارسال وماه وروزگارمیدانید، «**ماخلق اللّه ذلك الا بالحق**» نیافرید خدای آنرامگر بدانش خویش وتوان خویش بیکتائی خویش، « **یُفصّل الایات** » نشانهای گشادهٔ روشن می نماید و پیغامهای روشن گشاده می فرستد، « **لقوم یعلمون.** »(٥) ایشانرا که بدانند.

« **انّ فی اختلاف اللّیل والنهار** » در شد آمد شب وروز، «**وماخلق اللّه فی السّموات و الارض** » ودرآنچه خدای آفرید درآسمان وزمین ازآفریدهای خویش، « **لایات لقوم یتّقون.** » (٦) نشانهای روشن است بیکتائی ایشانرا که ازخشم خدای واز جحود حق او می پرهیزند.

« **انّ الذین لایرجون لقائنا** » ایشان که دیدار ما نمی بیوسند و بانگیزانیدن ما بنمی گروند، « **ورضوا بالحیوة الدنیا** » وباین جهان [بی آن جهان] می بسندند. وخرسندی کنند«**واطمأنّوا بها**»وبآن آرام می کنند [بی دارآخرت] ، «**والذین هم عن آیاتنا غافلون.** » (٧) و ایشان کـه از وعدو وعید مانـا آگـاه ونا گرویدند، « **اولئك مأویهم النّار بما کانوا یکسبون.** »(٨) ایشان آنند که جایگاه ایشان آتش است بآنچه میکردند.

## النوبة الثانیة

این سورهٔ یونس صدونه آیت وهزار وهشتصد وسی ودو کلمت وهفت هزار و پانصد وشصت وهفت حرف همه به **مکه** فرو آمد مگر یك آیت: « ومنهم من یؤمن به ومنهم من لایؤمن به » کـه این یك آیت **بمدینه** فرو آمد در شأن **جهودان** و گفته‌اند سه آیت ازین سوره **بمدینه** فروآمد: «فان کنت فی شكّ ممّا انزلنا الیك» الی آخرالایات الثلث، وقیل ـ کلها **مکیة** الاآیتین:«قل بفضل اللّه وبرحمته » نزلت فی

**ابیّ بن کعب الانصاری** وذلك ان رسول‌الله لما امر ان یقرأ علیه **القرآن** .قال **ابیّ** یا **رسول‌الله** وقد ذکرت هناك فبکی بکاء شدیداً، ونزلت هذه‌الآیه، فهی فخرٌ وشرفٌ **لابیّ** و حکمها باق فی غیره والآیـة التی تلیها ذم القوم لانهم حرّموا ما احل‌الله لهم فصار حکمها فی کل من فعل مثل ذلك الی یوم‌القیمة . ودرین سورت هشت آیت منسوخ است بجـای خویش گوئیم ان‌شاءالله . و درفضیلت سورت، **أبی کعب** روایت کند از **مصطفی** ص قال: من قرأ سورة یونس اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق **بیونس** و کذّب به وبعدد من غرق مع **فرعون** .

قوله : «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» درآیت تسمیت هم کمال عبادت‌است هم‌حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت . اما کمال عبادت آنست که **مصطفی** ص گفت :«لا وضوء لمن‌لم یذکر اسم‌الله علیه» این -لا- بمعنی نفی کمال وفضیلت‌است چنان‌که گفت « لاصلوة لجار المسجد الا فی المسجد ولافتی الّاعلی » و قال (ص) : « اذا توّضأ احدکم فذکر اسم‌الله علیه طهر جمیع اعضائه واذا لم یذکر اسم‌الله علیه لم یطهر منه الاماسّه الماء » . اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت : « تبارك اسم ربك ذی الجلال والاکرام » با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن ، هرکاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت وپرخیر بود .

قومی‌پیش **مصطفی** آمدندگفتند یا **رسول‌الله** طعام که میخوریم ما را کفایت نمی‌باشد وسیری نمیکند. **رسول خدا** گفت :سمّوالله عزوجل واجتمعواعلیه یبارك لکم‌فیه.وغفران معصیت‌وبرداشت‌درجت آنست که **بوهریره** روایت‌کنداز **مصطفی**ص قال :« من کتب بسم‌الله الرحمن الرحیم ولم یُعور الهاء الذی فی‌الله کتب له الف الف حسنة ومحا عنه الف‌الف سیّئة ورفع‌له الف‌الف درجة ومن‌قال- بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم کتب‌الله له اربعة آلاف حسنةٍ ومحا عنه اربعة الاف سیئةٍ ورفع‌له اربعة آلاف درجة وقال- تنوق رجل فی بسم‌الله الرحمن الرحیم فغفر له . قوله :« الرا » قرائت **مکی** ، **حفص** و یعقوب فتح راست وباقی بکسرخوانند ومعنی آنست که . اناالله اری اناالرب

لارب غیری. **قتاده** گفت ـ نامی است از نامهای **قرآن** و گفته‌اند . نام سورت است و گفته‌اند ـ قسم است که رب العالمین بنامهای خود سوگند یادمیکند. الف الله است، و ـلا ـ لطیف، و ـرا ـ رحیم . باین نامها سوگند یادمیکند که این حروف آیات کتاب حکیم است ونامهٔ خداوند است جل جلاله و تقدست اسماؤه وتفسیر ومعانی این حروف در **سورة البقره** بشرح رفت. وقیل ـ معناه : هذه الایات التی انزلتها علیك **آیات القران** الحکیم المحکم المتقن الممنوع من الخلل والباطل لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه . و گفته‌اند حکیم بمعنی حاکم است ای ـ هو القرآن الحاکم بین الناس . چنان که جائی دیگر گفت: «وانزلنا معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه » ، وروا باشد که حکیم بمعنی محکوم باشد ، ای ـ حکم فیه بالعدل و الاحسان وحکم فیه بالجنة لمن اطاعه وبالنار لمن عصاه وحکم فیه بالحلال والحرام والارزاق والاجال ، وحکیم کسی را گویند که سخن حکمت گوید. ونیز گویند این سخنی حکیم است یعنی ازحکمت یا باحکمت. **عبدالله بن عباس** گفت ان الکلمة الحکیمة لتزید الشریف شرفاً وترفع المملوك حتی تُجلسه مجالس الملوك .

قوله : « آکان للنّاس عجباً » الف استفهام است بمعنی توبیخ واین ناس مشرکان **قریش** اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفرهٔ **قریش** بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست که خدای درهمه عالم رسولی نیافت که بخلق فرستد مگر یتیم **بوطالب**، وروا باشد که انکار ایشان باصل رسالت بود که میگفتند : الله اعظم مِن ان یکون رسوله بشراً مثل **محمد** ، خدای بزرگتر از آنست که بشری را چون **محمد** بخلق فرستد. **رب العالمین** گفت : « آکان للنّاس عجباً » ای ـ لیس بعجبٍ لانه ارسل اِلی مَن قبلهم من هو مثله و التعجب انما یکون مما لا یعهد مثله ولا یعرف سببه . گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد ، میان خلق و نه آنرا سببی بود . و تقدیره : آکان ایحاؤنا «الی رجل منهم بان انذر الناس عجباً » فیکون آن فی الاولی فی محل الرفع وفی الثانیة فی محلّ النصب .

«وبشّر الذین آمنوا آنّ لهم قدم صدق عند ربهم» قدم الصدق ما تقدم لهم من الله

من المواعید الصادقة و سبق لهم من حسن العبادة والطاعة، و قیل- قدم‌الصدق شفاعة **المصطفی** وشفاعة‌المؤمنین بعضهم‌لبعض وقیل - اراد به‌السقط یقوم محبنطئاً علی باب الجنّة فیقول لاادخلها حتی یدخلها والدیَّ. روی **انس‌بن مالک** قال قال رسول‌اللهص: « اذا کان یوم القیمه نودی فی‌اطفال‌المسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم و ینادی فیهم ان امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثانیة ان‌امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثالثة ان امضوا الی الجنة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فیبسم‌الرب تعالی فی‌الرابعة فیقول و والداکم معکـم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخـدون بایدیهم فیدخلونهم الجنّة فهم اعرف بابائهم و امّهاتهم یومئذٍ من اولادکم الذین فی بیوتکم » .

قوله :« قال‌الکافرون » تقدیره فلمّا انذرهم قال‌الکافرون « اِنّ هذالساحرمبین » قرائت اهل **مدینه** است و **ابوعمرو**، یعنی - ان‌هذا الرجل ای - **محمداً**ص لساحرمبین باقی بی‌الف خوانند ای - ان هذا الوحی لسحر مبین .

« اِنّ ربکم‌الله الذی خلق‌السموات والارض فی‌ستّة ایام »ای - فی‌مدة مقدارها ستّة ایّام لِان الایام تکـونت بعد خلق السموات والارض من دوران الفلك ثم استوی **علی‌العرش**، شرح وبیان این‌همه در **سورة‌الاعراف** رفت. ویقال جمع‌السموات‌لانها اجناس مختلفة کل سماءٍ من غیر جنس الاخری‌ووحّدالارض لانها کلها تراب .

« یدبّرالامر » بقضیه وحده وقیل یرتب الامور مراتبها علی احکام عواقبها . وقیل - یدبّرالامر . ینزل‌الوحی ، « ما من‌شفیع‌الامن بعد اذنه» این‌جواب ایشان‌است که خدایرا انبازان میگفتند و ایشانرا می‌پرستیدند و می‌گفتند : « هؤلآءِ شفعاؤنا عندالله». و گفته‌اند که این باوّل آیت تعلق دارد . میگوید : خدای‌بیافرید ، آسمانها و زمینها بی شفاعت شفیعی و بی‌تدبیر مدبری بعلم و ارادت خویش آفرید ، بقدرت و حکمت خویش یقول تعالی : ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیرٌ بصیرٌ .

آنگه گفت :« ذلکم‌الله ربکم » خداوند شما و دارنده و پروراننده شما اوست که آسمان و زمین آفرید و خود میدانید و اقرار میدهید که‌آفرید کار خلق‌اوست

نه بتان. پس اورا پرستید و درخداوندی و خدا کاری، او را یگانه شناسید وبا وی درپرستش هیچ انباز مگیرید. « افلاتذ کّرون افلاتتدّبرون ان لایستحقّ غیره العبادة.

« الیه مرجعکم جمیعاً ». یعنی بالموت والبعث والنشور جمیعاً نصب علی الحال و وعدالله نصبٌ علی المصدرای ـ وعدکم الله وعداً « حقاً » ای ـ حققه حقاً. میگوید: خدای شما را وعده داده وعدهٔ راست درست که در آن خلف نه که بازگشت شما پس از مرگ با وی است و بعث و نشور وحساب و کتاب وجزای اعمال در پیش. آنگه گفت بر استیناف:

« انّه یبدأ الخلق » لخلقه ثمّ یمیته ثمّ یعیده » قرائت **ابو جعفر** آنّه یبدأ الخلق بفتح الفا است یعنی الیه مرجعکم جمیعاً لانه « یبدأ الخلق ثم یعیده » لیجزی الذین آمنوا » ای ـ یعیده « لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط » ای ـ بالعدل. عدل اینجا احسان است که جای دیگر میگوید: « هل جزاءُ الاحسان الاّ الاحسان » ـ ای ـ الجنّة و نعیمها.

« و الذین کفروا لهم شراب من حمیم» ای ـ ماءٍ حارٍ قد انتهی حرّه، حمیم فعیل بمعنی مفعول یقال حمّ الماء اذا اسخن والحمیم العرق منه لسخنته، والحمام لحرارة مائه اولانه یتعرق فیه.

قوله: «هوالذی جعل الشمس ضیاءً » ای ـ خلقها ضیاءً فیکون منصوباً علی الحال. و ضیاء مصدر ضاء و تقدیره جعل الشمس ذات ضیاءٍ و یجوزان یکون ضیاء جمیع ضوءٍ «والقمر نوراً» یستضاء به فی اللیالی. قال: **الکلبی** یضیء وجوههما لاهل السموات السبع و ظهورهما لاهل الارضین السبع.

«و قدّره» این ـها ـ با قمر شود، ای ـ قدرالقمر بسیر منازل فیکون ظرفاً للسیر وقیل ـ قدر له «منازل». میگوید ـ تقدیر کرد وباز انداخت سیر قمر به بیست وهشت منزل در بریدن دوازده برج در هربرجی دو روز و سیکی تا هرماه فلك بتمامی باز برد، وظیفه ایست آنرا ساخته وانداخته. «لتعلموا عددالسنین والحساب» تاشمارماه وسال و روز کار میدانید بسیر قمر درین منازل. «ما خلق الله ذلك الاّ بالحق» یعنی ـ للحق لم یخلقه باطلاً بل اظهاراً لصنعه ودلالة علی قدرته وحکمته. « ولتجزی کلّ

نفس بما کسبت». **ابن جریر** گفت: الحق هاهنا هوالله، ای - ماخلق الله ذلك الا بالله، ای - وحده لاشریك معه. «یفصّل الایات» بیاء قرائت **ابن کثیر و ابو عمرو و حفص** وبنون قرائت باقی و در نون معنی تعظیم است.

«اِنّ فی اختلاف اللیل والنهار». **کلبی** گفت، اهل **مکه** گفتند: یا **محمد** ائتنا بآیةٍ حتّی نؤمن بك ونصدّقك فنزل: «ان فی اختلاف اللیل والنهار» فی مجیء کل واحدٍ منهما خلف الاخر و اختلاف الوانهما. «وماخلق الله فی السموات والارض» من الخلایق والعجائب والدّلالاتِ. «لایات» یوجب العلم الیقین. «لقوم یتقون» الشرك.

«اِنّ الذین لایرجون لقاءنا» این آیت درشأن منکران بعث ونشور آمد. رجا اینجا بمعنی تصدیق است هم چنان که در **سورة الفرقان** گفت. «وقال الذین لایرجون لقاءَنا» ولقاء بعث است پس مرگ، یعنی - ان الـذین لایصدقون بالبعث بعدالموت. وقیل - معناه لایخافون عقابنا و لایرجون ثوابنا.

«رضوا بالحیوة الدّنیا» من الله حظا فاختاروها وعملوا لها و اطمأنّوا وسکنوا الیها بدلاً من الاخرة. «والّذین هم عن آیاتنا» ای - عن البعث والثواب والعقاب. وقیل- عن القران و **محمد** «غافلون» تارکون لها مکذّبون.

«اولئك مأویهم النّار» ای - مصیرهم و مرجعهم. النّار «بما کانوا یکسبون» من الکفر والتکذیب.

## النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحیم» الله منوّر القلوب، الرحمن کاشف الکروب، الرحیم غافر الذّنوب. الله است افروزندۀ دل دوستان. رحمن است بازبرندۀ اندوه بیچارگان. رحیم است آمرزندۀ گناه عاصیان. الله یعطی الرّؤیة بغیر حجاب، الرّحمن یرزق الرزق بغیر حساب، الرّحیم یغفر الذّنب بغیر عتاب، الله است که دیدار خود رهی را کرامت کند بی حجاب. رحمن است که از خزینۀ خود روزی دهد بی حساب. رحیم است که بفضل خود بیامرزد بی عتاب. الله لارواح السابقین، الرحمن لقلوب المقتصدین، الرحیم لذنوب الظالمین. خدای است که ارواح سابقان بفضل وی نازد، رحمن است که دلهای

مقتصدان بمهروی گراید، رحیم است که گناه ظالمان بعفو خود شوید. من سمع الله اورثه شغباً و من سمع الرحمن اورثه طلباً و من سمع الرّحیم اورثه طرباً، فالنفس مع الشغب والقلب مع الطلب والرّوح مع الطّرب. یکی خطاب خدای شنید در شغب آمد، یکی سماع نام رحمن کرد در طلب آمد، یکی در استماع نام رحیم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب خدای شنید بی‌قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع، نام رحمن در دایرهٔ طلب و شوق افتاد. جان نقطه گاه عشق است چون بشارت نعت رحیم یافت برشادروان رجادر طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هرچه منت بود بدل دادند آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب جان آمد.

**پیر طریقت** گفت: الهی یاد تو میان دل وزبان است ومهر تو درمیان سروجان، یافت تو زندگانی جان است ورستخیز نهان. ای ناجسته یافته ودریافته نادریافته. یافت تو روز است که خود بر آید ناگاهان. او که ترا یافت نه بشادی پردازد نه باندهان.

قوله: «الر» الالف الف الوحدانیّة، واللام لطفه باهل المعرفة، والرّاء رحمته بکافّة البریّة، جلال احدیّت بنعت عزّت و کمال حکمت سوگند یاد میکند، میگوید بوحدانیت وفردانیت، بلطف من با دوستان من، برحمت من بربندگان من، که این کتاب نامهٔ من است واین حروف کلام من، ازحدوث پاك و ازنقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست، حدیثی پاك، کلامی درست، کلامی که صحبت حق را بیعت است وذخیرهٔ آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطیعت امان است، و بی‌قرار را درمان است، روشنائی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.

«اکان للنّاس عجباً أن اوحینا الی رجل منهم». کافران را سه چیز شگفت آمد واز آن تعجبّ همی کردند: یکی انگیختن خلق برستاخیز و باز آفریدن پس ازمرگ. دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحقّ. سیوم تخصیص **محمد**صم به پیغامبری و برگزیدن وی ازمیان خلق برسولی. اگر آن مدبران از کمال قدرت خدای خبر داشتندید بعث ونشور را منکر نبودندید واگر عزّت خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلق ایشان را شگفت نیامدید واگر دریافتندید که الله خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد وبارادت خود

حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم **مصطفی** روا داشتندید و جحود نکردندید لکن چه‌سود که دیدهٔ حق بین نداشتند تاحق بدیدندید و نه بصیرت‌دل تاحق دریافتندید. امّا حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تاکافر رابی عذروبی حجت عذاب نکند. همانست که گفت جلّ جلاله: «وما کنامعذّبین حتّی نبعث رسولا» امّا مؤمن اگر خواهد اورا بیامرزد بی توبت وبی خدمت زیرا که عذاب کردن بی‌حجت ظلم است و ربّ العزة پاکست ومنزه ازجور وظلم. یقول تعالی: «ومار بك بظلام للعبید» وآمرزیدن مؤمن بی‌خدمت فضل است، وربّ العزّة بافضل عظیم‌است و کرم بی‌نهایت. یقول تعالی: «والله ذوالفضل العظیم». و گفته‌اند رسولان رابخلق فرستاد تامؤمنان را بشارت دهند بفضل کبیر و کافرانرا بیم‌نمایند بعذاب الیم. اینست که رب‌العالمین گفت: «أن انذر الناس وبشّر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق» جائی دیگر گفت: «رسلاً مبشرین و منذرین» ای **محمد** کافرانرا بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته وساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت‌از بهر ایشان آراسته و پرداخته.

«وبشّر الذین آمنوا ان‌لهم قدم صدق عند ربهم». قال **محمدبن‌علی‌الترمذی**: قدم‌الصدق هوامام‌الصالحین والصدیقین وهوالشفیع المطاع والسائل المجاب **محمد**صلعم. و گفته اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل درمیثاق اول ارواح مؤمنان را بمجلس انس ازجام‌محبت بکأس‌مودّت، شربت مهر داده وایشان را سرمستی کشتهٔ آن شربت کرده، وایشانرا وعده داده‌وعده‌یی‌راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شمارا زیادت ازین فضیلت، «ویزیدهم من فضله» فذلك‌قوله «الیه‌مرجعکم جمیعاً وعدالله‌حقاً» رجوع‌باز گشت‌است وباز گشت راهرآینه بدایتی بود «ولله الامرو من قبل و من بعد». **جنید** گفت: در رموز این آیت که، «الیه مرجعکم جمیعاً» قال ـ منه‌الابتداء والیه‌الانتهاء وما بین‌ذلك مراتع فضله وتواتر نعمه فمن سبق‌له فی‌الابتداء سعادة اظهرعلیه فی‌مراتعه و تقلّبه فی نعمه باظهار لسان الشّکر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. ومن لم یجزله سعادة الابتداءِ ابطل ایّامه فی سیاسة نفسه وجمع الحطام الفانیة لیردّه الی ماسبق له فی‌الابتداء من الشقاوة.

گفت: ابتدای کارها ازخداست وباز گشت‌همه بخدا، یعنی درآمدهرچیز ازقدرت

او وباز گشت همه بحکم او، اوّل اوست و آخر او ازل بتقدیر او وابد بقضای او. حدوث کاینات بامر او فنای حادثات بقهر او میان این وآن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را در ازل رقم سعادت کشیدند در مراتع فضل شاکر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذاکر وبدل شاکر وبجان صافی ومعتقد. وهر که درابتدا حکم شقاوت رفت بروی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بدسرانجام آلودهٔ دنیا وگرفتهٔ حرام و بستهٔ لعب ولهو. چنین خواست بوی لم‌یزل تا باز برد اورا با حکم ازل ونبشتهٔ روز اول اینست که رب العالمین گفت: «الیه مرجعکم جمیعاً وعدالله حقاً» ویقال- موعود المطیع الفرادیس العلی وموعود العاصی الرحمته والرضا والجنّة لطف الحق والرحمة وصف الحق فاللطف فعل لم یکن ثمّ حصل والوصف نعت لم یزل. **بوبکر واسطی** گفته: مطیعان حمالان‌اند وحمالان جز باری ندارند و این درگاه بی‌نیازان است و عاصیان مفلسان‌اند جز افلاسی ندارند واین بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا قرآن را کمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید وطاقت دارید طاعت بیارید، پس از روی نیستی همه بگذارید که مطیع وطاعت دو بود و این بساط یگانگی است وای خداوندان زلت دل‌تنگ مدارید که این بار معصیت هم بار اوست چنانکه طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند ومعصیت بردارند وگذاشتن فعل تواست برداشتن فعل او.

«هوالّذی جعل الشمس ضیاء»... الایه. ز روی اشارت شمس آفتاب توفیق است که ازبرج عنایت بتابد برجوارح بنده تا آراستهٔ خدمت وطاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید است و روشنائی معرفت در دل عارف که باین نور راه برد بمعروف. **پیر طریقت** گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبارت نمی‌تواند درآتش مهر میسوزد و از ناز بار نمی‌پردازد.

«ان الّذین لایرجون لقاءنا» ... الآیة. کافران بدیدار حق جلّ جلاله امید ندارند که آنرا منکراند لاجرم هرگز بآن نرسند ومؤمنان برؤیت حق ایمان دارند و امید وارند که بینند لاجرم بآن رسند. همانست که **مصطفی** ص گفت: هر که بوی رسد کرامتی ازحق یعنی درخبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بدیدار

خود اورا بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این خبرو برؤیت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که ـ امیّد دیدار حقّ از آن ندارند که هرگز مشتاق نبوده‌اند واز آن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند واز آن دوست نداشته که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند واز آن طلب نکردند که خدای ایشانرا فراطلب نگذاشت وراه طلب بایشان فروبست پس همه ازخدا است وبارادت ومشیّت خدا است. یقول تعالی: « و إنّ الی ربك المنتهی » لو اراد ان یطلبوه لطلبوا ولوطلبوا لعرفوا ولو عرفوا الاحبّوا ولواحبّوا الاشتاقوا ولو اشتاقوا الیه لرجوا لقاءه و لورجوا لقاه لرأوه.

قال‌الله تعالی: «ولوشئنا لآتینا کلّ نفس هداها» اذا کان الذّی لا یرجو لقاءه ماویه العذاب والفرقة فدلیل الخطاب: اَنّ الّذی یرجو لقاه فقصاراه الوصلة و اللقاء والزّلفة.

## ۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **انّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات** » ایشان که گرویدگان‌اند و نیکوکاران، « **یهدیهم ربهم بایمانهم** » خدای‌ایشانرا راه می‌نماید[و درپسندمیراند وبربهی میدارد]بایمان آوردن‌ایشان، « **تجری من تحتهم الانهار** » میرود زیر درختان و نشستگاههای ایشان جویهای روان، « **فی جنات النعیم.** (۹) » دربهشتهای باناز.

« **دعویهم فیها** » درخواست و بازخواست ایشان [چون ازخدای مرادی در خواهندآنست که‌گویند] « **سبحانك اللّهم** » پاکی ترا ای خداوند، « **وتحیّتهم فیها سلام** » و نواخت خدای ایشانرا و نواخت ایشان یکدیگر را در بهشت اینست که: سلام‌علیکم، « **وآخر دعویهم** » وآخر خواندن ایشان آنست که‌گویند، « **ان الحمدلله رب العالمین.** (۱۰) » ثناء بسزا خدای را خداوند جهانیان.

« **ولو یعجّل الله للناس الشّر** » و اگر خدای و اشتابانیدی مردمان را بدی، « **استعجالهم بالخیر** » جائی که ایشان می‌شتابند بنیکی، « **لقضی الیهم اجلهم** » خدای بایشان گزاردید اجلهای ایشان و سپری کردید ایشانرا عمرهای ایشان، « **فنذر الذین لایرجون لقائنا** » فروگذاریم ناگرویدگان را برستاخیز،

« **فی طغیانهم یعمهون .**(۱۱) » تا در گزاف کاری خویش متحیّر می‌باشند .

« **و اذا مسّ الانسان الضّر** » و هر گاه که بمردم رسد گزند دردی یا بیماری ، « **دعانا لجنبه** » او خواند ما را [و زاری در گیرد] افتاده برپهلوی خویش ، « **او قاعداً اَو قائماً** » یا [افتاده] نشسته یا مانده برپای ، « **فلمّا کشفنا عنه ضرّه** » چون بازبریم ازو آن گزند و آن رنج که در آن است ، « **مرّ** » روداو ، « **کاَن لم یدعنا** » چنانکه او نه آنست که ما را میخواند ، « **الی ضرّمسه** » [باز بردن] آن گزند را که باو رسیده بود ، « **کذلك** » چنین است ، « **زُیّن للمسرفین ما کانوا یعملون .**(۱۲) » آراسته‌اند بر گزاف کاران آنچه میکنند .

« **ولقد اهلکنا القرون من قبلکم** » هلاك کردیم و تباه کردیم گروهان پس یکدیگر ، « **لمّا ظلموا** » آنکه که ستم کردند ، « **وجاءتهم رسلهم بالبیّنات** » وبایشان آمد فرستادگان ما بپیغامها ونشانهای روشن ، « **وما کانوا لیؤمنوا** » ونه بر آن بودند که بگروند ، « **کذلك نجزی القوم المجرمین .**(۱۳) » چنین است پاداش از ما گروه بدکاران را .

« **ثمّ جعلناکم خلائف فی الارض** » پس شما را پس نشینان کردیم در زمین ، « **من بعدهم** » ازپس ایشان ، « **لننظر کیف تعملون .**(۱۴) » تانگریم که چون کنید .

« **واذا تتلی علیهم آیاتنا** » وچون برایشان خوانند سخنان ما ، « **بیّنات** » [پیغامهای روشن پیدا] ، « **قال الذین لایرجون لقائنا** » ناگرویدگان برستاخیز گویند ، « **ائت بقرآن غیرهذا** » که بما قرآنی آر جدا زین ، « **اوبدّله** » یاهم این بدل کن ، « **قل** » [پیغامبر من] بگوی ، « **مایکون لی ان ابدّله من تلقاء نفسی** » مرا نیست ونبود که این را بدل کنم از خودی خویش ، « **ان اتّبع الّامایوحی الیّ** » من نروم مگر بر پی آن که پیغام است بمن ، « **انّی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم .**(۱۵) » من میترسم اگر نافرمان آیم در خداوند خویش از عذاب روزی بزرگ » .

« **قل لوشاءالله** » بگوی اگر خدای خواستید ، « **ماتلوته علیکم** » من هرگز برشما این کتاب نخواندید ، « **ولاادریکم به** » وشمارا آگاه ودانا نکردمی از آن ، « **فقد لبثت فیکم عمراً من قبله** » چهل سال در میان شما بودم که از پیغامبری

سخن نگفتم [وبرمن هر گزدروغ نیازموديد] ، « **افلاتعقلون.**(١٦)» درنیابید [که چهل سال کسی برآفریده‌یی دروغ نگوید و آخر بیاید و برخالق دروغ گوید].

« **فمن اظلم ممّن افتری علی‌اللّه کذباً** » که بود ستم کارتر از آن که آید وبرخدای‌دروغ سازد [وپیغام‌نهد]،« **اَو کذّب بآیاته**» یا [که بودستم کار ازو که پیغام که الله داد باو و] آنرا بدروغ دارد ، و رساننده رادروغ زن شمارد، « **انّه‌لایفلح المجرمون** .»(١٧) بدکاران را در پیروزی بهره نیست .

« **ویعبدون من دون‌اللّه** » می‌پرستند فرود از خدای ، « **مالا یضرّهم ولاینفعهم** » آنچه [اگرنپرستند] نگزاید [واگر پرستند] بکارنیاید ، « **ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عنداللّه** » ومیگویند که تا مارا فردا بنزدیك الله شفیعان باشند ، «**قل**» [رسول من] بگو : « **اتنبّؤن‌اللّه بما لایعلم فی السموات ولا فی‌الارض**» خدایرا انباز میگوئید که او آن انباز نه‌در آسمان داند خود [را] و نه در زمین ، «**سبحانه و تعالی عمّایشرکون.**(١٨) » پاکی و بی‌عیبی‌ویراست و برتراست [دریکتائی و پاکی و در قدر] از آنچه انباز گیرندگان میگویند در وی .

« **وما کان‌النّاس الّاامّة واحدة** » نبودند مردمان مگر امّتی راست بر دینی راست پاك ،« **فاختلفوا** »پس‌درمخالفت افتادند ودردین‌خود بپرا کندند ،«**ولولاکلمة سبقت من ربّك** » واگر نه سخنی بودی که پیش شده از الله ، « **لقُضی بینهم** » میان ایشان کار بر گزارده آمدید ،« **فیمافیه یختلفون.**(١٩)» درآن اختلاف و تفرقه که ایشان درآن بودند .

« **ویقولون لولا اُنزل علیه آیة من‌ربّه** »میگویندچرا برین‌مرداز‌خداوند او آیتی‌فرونیامد ،« **فقل**»[پیغامبرمن]گوی،« **انّماالغیب‌للّه** »علم‌غیب‌خدای‌راست [جزای‌این‌نفرستادن ونمودن‌او داند]،«**فانتظروا**»ایشانراگوی‌چشم‌میداریدبودنی را ،« **انّی‌معکم من‌المنتظرین.**(٢٠)» که من با شما از چشم دارندگانم .

« **واذا اذقناالنّاس‌رحمة** » و ما چون مردمان از خویشتن مهربانی و آسانی چشانیم،« **من بعد ضرّآء مسّتهم** »پس گزندکه‌رسیده بودبایشان،« **اذا لهم مکرفی آیاتنا** » چون درنگری ایشانرا مکر است در آیات ما و در نعمتهای ما ، « **قل‌اللّه**

**اسرع مکراً** » بگوی الله زود توان‌تر است [ درخواست و پاداش ساختن و نمودن و کردن] از آدمی در بدعهدی کردن، « **انّ رسلنا یکتبون ماتمکرون.** ^(۲۱) » که رسولان ما می‌نویسند آنچه آدمیان سگالش و کوشش میکنند.

# النوبة الثانیة

قوله تعالی : « ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات » ای - الطّاعات فیما بینهم و بین ربّهم . « یهدیهم ربّهم » الی الجنّه بسبب ایمانهم فی الدّنیا . میگوید ایشان که ایمان آوردند و در دنیا نیك مردان و نیکوکاران بودند و خدای را و رسول را مطاعت دار و فرمان بردار بودند و بر شریعت و سنت **مصطفی** راست رفتند و راست گفتند ، « یهدیهم ربّهم بایمانهم » ربّ العزة فردا ایشانرا پاداش نیکو دهد ، راه بهشت بایشان نماید و ببهشت رساند و بر کرامت و نعمت خویش خواند. **مقاتل** گفت : یجعل لهم نوراً یمشون به علی الصراط الی الجنّة. نوری و روشنائی در پیش ایشان نهد تا بآن نور صراط باز گذراند ، و ببهشت رسد . قال النبیّ ص انّ المؤمن اذا خرج من قبره صوّر له عمله فی صورة حسنةٍ وشارةٍ[1] حسنة فیقول له من انت فوالله انی لاراك امرء صدق فیقول له انا عملك فیکون له نوراً وقایداً الی الجنّة والکافر اذا خرج من قبره صُوّر له عمله فی صورةٍ سیئةٍ وشارةٍ سیّئة فیقولُ - من انت فوالله ربی لاراك امرء سوء ، فیقول انا عملك، فینطلق به حتّی یدخله النّار .

« تجری من تحتهم الانهار » ای - من تحت منازلهم ومساکنهم. و گفته‌اند مراد نه آنست که بهشتیان بالا باشند و جویها در زیر ایشان رود از بهر آن که در بهشت چشمها که رود نه در کندها رود ، یعنی تجری بین ایدیهم وتحت امرهم وهم یرونها کقوله :« تحتك سریّاً » ای - بین یدیك و « هذه الانهار تجری من تحتی » ای - تحت امری و بین یدیّ . چشمهای بهشت بر روی زمین روان بود ، بهشتی چنان که نشسته باشد در غرفه یا درخیمه یا هرجای که نشیند از راست و چپ خویش و برابر خویش آب روان می‌بیند دست وی بدان می‌رسد و جامه بوی تر نشود « فی جنّات النعیم » . عن

(۱) شاره هیئت ، منظر (المنجد)

**وهب بن منبه** عن **ابن عباس** قال: خلق الله جنّات النّعیم من الزمرّد الاخضر کلها ازواجها وخدمها و آنیتها واشربتها وحجالها وقصورها وخیامها ومداینها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان کلها مأة درجةٍ مابین الدّرجتین مصیرة خمس مایة عام حیطانها لبنةٌ من ذهبٍ ولبنةٌ من فضةٍ ولبنةٌ من یاقوت ولبنة من زبرجدٍ. ملاطها المسك و قصورها الیاقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاریعها الذّهب وارضها الفضّة وحصباؤها المرجان وترابها المسك اعدّالله لاولیائه یقول الله تعالی اُدخلوا الجنّة برحمتی فاقتسموها باعمالکم فلکم صنعت ثمار الفردوس ولکم بنیت القصور التّی اُسّست بالنعیم وشرفت بالملك الخلود.

قوله: «دعویهم فیها سبحانك اللهم» دعوی ودعا هردو یکساناست ومرادندا است ای ـ یدعون الله بقولهم سبحانك اللهم تلذّذاً بذکره لاعبادة. میگوید ـ در آن بهشت همه خدایرا خوانند وخدایرا دانند وبذکروثنای وی بیاسایند. تنعّم ایشان و لذّت و راحت وآرام ایشان، بتسبیح وشکر و ثنای الله بود. **کلبی** گفت: «دعویهم فیها» ای ـ کلامهم و قولهم اذا اشتهوا شیأ من طعام الجنّة: «سبحانك اللهم» فیؤتون به. این کلمه علمی‌است ونشانی میان بهشتیان ومیان خازنان وخادمان بهشت هرگاه که آرزوئی کنند طعامی یا شرابی خواهند گویند: «سبحانك اللّهم»، خادمان بدانند که چه میخواهند و چه آرزو میکنند آنچه خواهند حاضر کنند و ایشانرا بمراد ومقصود رسانند، «وتحیّتهم فیها سلام» ونواخت ایشان یکدیگررا آنست که بر یکدیگر شوند وسلام کنند وهمچنین فریشتگان آیند وبرایشان سلام کنند وآنگه نواخت و کرامت رب العزة بایشان رسد وایشانرا گوید: «سلام علیکم»، سخنی خوش با نواخت و نیکوئی سخنی بسلامت از آزار، آزاد وپاك، وقیل: «تحیتهم» ای ـ ملکهم سلام ای ـ سالم. میگوید ـ ملك ایشان در آن بهشت جاودانی‌است، از زوال و فنا رسته وجاوید ایشانرا باناز ونعیم مانده،

«وآخر دعویهم اَن الحمدلله رب العالمین» معنی آنست که بهشتیان درهرچه خواهند بجای آزادی‌اند هرچند که خواهند یاوند و بهرچه بیوسند رسند، بجای شکراند وبجای تهنیت. و قیل اول کلامهم التسبیح وآخره التحمید وهم یتکلّمون

بینهما بما ارادوا ان یتکلّموا به. خبرداد رب‌العزة که بهشتیان درهرسخن که گویند ابتدای سخن ایشان بتعظیم و تنزیه الله بود و ختم آن بشکر و ثنـای الله و طعامی که خورند بابتدا نام الله گویند وتسبیح وی و بآخر شکرخدای کنند و ثناء بروی. و گفته‌اند این آنست که جای دیگر گفت حکایت ازبهشتیان که گویند « الحمدلله‌الذی هدانا لهذا » وتقدیر آیت اینست که: وآخر دعویهم "ان یقولوا الحمدلله رب‌العالمین ».

ولو یعجّل‌الله للناس » این هم چنان‌است کـه جای دیگر گفت « عجّل لنا قطّنا » جای دیگر گفت « ویدعُ الانسان بالشر دعائه بالخیر » وناس اینجا کافران‌اند **النضر بن الحرث** واصحابه که‌میگفتند : « اللهم ان کان هذاهوالحق من عندك فامطر علینا حجارةً من السماءِ » ایشان از کافری که بودند برسبیل استهزا و ثبات بر کفر عذاب بتعجیل میخواستند، رب‌العالمین گفت اگر آن عذاب که میخواهند فروگشائیم ایشان همه هلاك شوند وفانی گردند ودنیا منقطع گردد، لکن نکردیم وندادیم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فراگذاشتیم تا اقامت حجت بر ایشان تمام گردد وایشانرا هیچ عذر نماند. و گفته‌اند حکم‌این آیت برعموم‌است کسی که ازسرضجرت دعاءِ بدکند برخویشتن یابرفرزند وخویش‌وپیوند، گوید ـ اخزاك‌الله ، لعنك‌الله ، اماتك‌الله، بزبان میگوید ودر دل اجابت این دعاء کراهیت دارد ، رب‌العالمین گفت: لواستجیب لهـم فی‌الشّر کما یحبّون ان یستجاب لهم فی الخیر لهلکـوا قال **شهربن حوشب** قرأت فی‌بعض‌الکتب ان ّالله عزوجل یقول للملکین‌الموکّلین: لاتکتبا علی‌عبدی فی حال ضجرة شیأ. وتقدیر الآیة « ولو یعجّل‌الله للناس‌الشر » حین‌استعجلـوه استعجالاً کاستعجالهم بالخیر « لقضی الیهم اجلهم ». و عـن **ابی‌هریرة** قال قال **رسول‌الله** ص: اللهم انّی اتخذ عندك عهداً لن تخلفه انما انا بشرٌ فایّ المؤمنین آذیته اوشتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلوةً و زکوة وقربةً تقربه بها یوم القیمة » . **ابن عامر و یعقوب** لقضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فیتصل بقوله عزوجل « ولو یعجّل الله للناس » .

قوله « فنذر الذین لایرجون لقاءنا » یعنی مشرکی **مکة** ، لایخافون البعث و الحساب ولایأملون الثواب « فی طغیانهم » ای ـ فی شرکهم و ضلالهم « یعمهون »

يتردّدون ويتمارون. و قيل يلعبون. و گفته‌اند معنى آيت آنست كه: آدمى هموار بروز شادى خويش مى‌شتابد و آن شتابيدن اوست باجل او. ميگويد اگر ما روزگار او باو شتابانيم مرگ باو شتابد.

«واذامسّ الانسان الضّرّ» اين در شأن **هشام بن المغيرة المخزومى** آمد، اذاناله مكروه وضرر دعانا، اى ـ دعاالله لازالته ولم يدع غيره. قوله «دعانا لجنبه» يعنى مضطجعاً «أوقاعداً اوقائماً» يريد فى جميع الاحوال «فلما كشفنا عنه ضرّه» ازلنا مابه. «مرّ» اى ـ استمر على كفره معرضاً عن الشكر «كان لم يدعنا الى ضرّ مسّه» لنسيانه ما دعاالله فيه وما صنع الله به، «كذلك» اى ـ كما زيّن لهذا الكافر الدعاء عندالبلاء و الاعراض، «زيّن للمسرفين» عملهم والاسراف فى النفس يكون بعبادة الوثن و فى المال فى السائبة والبحيرة ومعنى الكلام اسرفوا فى عبادتهم واسرفوا فى نفقاتهم.

«و لقد اهلكنا القرون من قبلكم» يا اهل مكّه «لمّاظلموا» كفروا بالله «وجاءتهم رسلهم بالبيّنات» بالمعجزات والايات بالامر والنهى، «وما كانوا ليؤمنوا» لانّ الله طبع على قلوبهم جزاءً لهم على كفرهم «كذلك نجزى القوم المجرمين» نفعل بمن كذّب **بمحمد** كما فعلنا بمن قبلهم.

«ثم جعلناكم خلائف» الخلايف جمع خليفة واصل الخليفة خليف بغير هاء لانه فعيل بمعنى فاعل كالسميع والعليم فدخلت الهاء للمبالغة بهذا الوصف كما قالوا راويةٌ و علامة الاترى انهم جمعوه خلفاء كما يجمع فعيل و من انّث لتأنيث اللفظ قال فى الجمع خلائف و قدورد التنزيل بهما، قال تعالى: «خلفاء من بعد قوم نوح» وقال «ثم جعلناكم خلائف» اى ـ استخلفناكم بعدهلاكهم تخلفونهم قرناً بعدقرن «فى الارض» فى اماكنكم «لننظر كيف تعملون» اى ـ لتعملوا اعمالكم فنراها مشاهدة موجودة فارقبوا فى الطاعة واحذروا عن المعصية. قال النبى صم انّ الدنيا خضرة حلوة و انّ الله مستخلفكم فيها فناظر كيف تعملون. قال **عمر بن خطاب** (رض) صدق الله ربنا ما جعلنا خلفاء الالينظر الى اعمالنا فاروا الله من اعمالكم خيراً بالليل والنهار والسّرّو العلانية.

«واذا تتلى عليهم آياتنا بيّنات» اى ـ **القرآن** واضحات الدلايل «وبينات» منصوب على الحال اين آيت در شأن مشركان **مكة** فرو آمد **عبدالله بن ابى امية**

**المخزومی** و **الولیدبن المغیرة** و **العاص‌بن‌عامر** و جماعتی کـه ایمان ببعث ونشور نداشتند تا رب‌العالمین میگوید : « قال الذین لایرجون لقاء نا » ای ـ لایؤمنون بالبعث . با **مصطفی** می‌گفتند « ائت بقرآن غیر هذا » من‌الله لیس فیه ذکرالبعث و النشور ولیس‌فیه عیب آلهتنا . قرآنی دیگر بیار از نزدیك الله کـه درآن ذکر بعث ونشورنباشد وترك عبادة **لات** و **عزی** و**مناة** و**هبل** وعیب‌ایشان درآن‌نبود . «اوبدّله» یا پس همین **قرآن** که آورده‌ای بگردان ازامّت خویش‌وتغییر درآن آر، ذکر بعث ونسور و وعیدها ازان‌بیرون‌کن بجای آیت‌عذاب آیت‌رحمت اثبات کن. رب‌العالمین گفت‌ایشان‌را جواب ده‌یا **محمد** « مایکون‌لی‌ان ابدّله من‌تلقاءِ نفسی » این **قرآن** نه سخن من‌است ونه ساختهٔ من، تادران تغییر توانم واز امّت خویش بگردانم «تلقاء» مصدر کالتبیان یستعمل ظرفاً بمعنی المقابلة مشتق من‌التلقی .

« اِن اتّبع اِلاّ مایوحی الیّ » ای ـ لااتّبع اِلاّ وحی‌الله من‌غیر زیادة ولانقصان ولا تبدیل « انی اخاف ان عصیت ربی » ای ـ ان فعلت عصیت ثـم لاآمن « عذاب یوم عظیم » .

« « قل لوشاءالله ماتلوته»ای ـ ماقرأت‌القران «علیکم ولاادریکم به»ای ـ ولا اعلمکم‌الله‌به . یقال دریت الشیءُ علمته وادریته غیری . ای ـ اعلمته ایّاه . اگر خدای خواستید من این **قرآن** را هرگز برشما نخواندمی و الله شما را از آن آگاه و دانا نکردید . قرائت **ابن کثیر**: ولادریکم بی‌الف، معنی آنست که: اگرخدا خواستیدمن هرگز برشما این کتاب نخواندمی والله شما را بخودی خود بی‌من باین دانا کردی چنانکه گفت:«فان یشاءالله یختم‌علی قلبك» . « فقد لبثت‌فیکم » مکثت وبقیت‌بینکم لااتلو کتاباً ولااتعلّمه ولااخط بیمینی ، « عمرا » ای ـ بعضاً من عمری وهو اربعون سنة، لانّه اوحی‌الیه بعداربعین سنة «من‌قبله» ای ـ من‌قبل‌نزول‌القران ومن‌قبل‌هذا الوقت، «افلا تعقلون» انّی‌صادقٌ وهذا کلام‌الله امرنی‌ان اتلوه علیکم . چون‌میدانید که چهل سال درمیان شما بودم که مرا می‌شناختید ونیك دانستید کـه برهیچ کس هیچ‌چیز نخوانده‌ام ونه‌کتابی نوشته‌ام ونه‌بتلقین از کسی گرفته‌ام ونه‌هرگز برکسی دروغی‌بسته‌ام، امروز که شمارا خبرمی‌دهم ازداستان پیشینیان و سرگذشت رفتگان

و احوال ایشان جز آن نیست کـه از نزدیك خـدا است و از پیغام و وحی پاك او . درنمی‌یابید که چنین‌است واین **قرآن** که برشما میخوانم پیغام خدا است وکلام او، وقال‌ابن **عباس** نبّی‌رسول‌الله وهوابن‌اربعین سنة واقام **بمکه** ثلث‌عشرة سنة وبالمدینة توفّی وهو ابن ثلث و ستّین سنة .

قوله «فمن اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً» ای ـ لااحد اظلم واکفر ممن کذب علی‌الله «او کذّب بآیاته» فالکاذب علی‌الله والمکذّب بآیات‌الله فی‌الکفر سواء . معنی آنست که من برخدای هرگز دروغ ننهادم ونه ساختم و شما کردید که گفتید ویرا شریك وانباز است وکیست ستمکارتروکافرتر ازآن که برخدای دروغ‌سازد و گوید که ویرا شریك و انبازاست و **قرآن** که سخن وی‌است دروغ شمارد و **محمد** کـه پیغام‌رسان وی‌است دروغ زن دارد «انّه لایفلح‌المجرمون» لایسعدمن کذّب انبیاءالله .

«ویعبدون من دون‌الله» یعنی یشرکون مع‌الله فی‌العبادة «مالایضرهم» ان لم یعبدوه «ولاینفعهم» إن عبدوه . این مشرکان **مکة** بتان را میپرستند که درایشان ضرر ونفع نه، اگر نپرستند بر ایشان گزند نیارند واگر پرستند ایشانرا بکار نیایند وسودنکنندازبهر آن که موات‌اند، نه‌خیراست‌درایشان نه‌شر، نه‌نفع نه‌ضر، نه‌کردگاری نه‌توانائی و دانائی . الله است جلّ جلاله که کردگار است وتوانا و دانا ، هم ضار وهم نافع همه‌چیز تواند وباهمه تاود و بداشت وتوان هرکس رسد وسزای‌هرکس‌چنان‌که بایددهـد ، لایحدث شیٔ فی ملکه الابایجاده و حکمه و قضائـه و ارادته و تکوینه ولایلحق احداً ضرٌ ولانفعٌ ولاخیرٌ ولاشرٌ ولاسرورٌ ولاحزنٌ الاّ من‌قبله جلّ‌جلاله فان تك‌نعمة فهوالنّافع والدّافع و ان تك محنةٌ فهوالضارّ القامع المانع، فمن استسلم لحکمه‌عاش فی راحة ومن اعرض عن‌حکمه وقع فی‌کلّ‌آفة .

روی انّ اوّل ما کتب الله فی‌اللّوح المحفوظ ـ انا الله الذّی لاآله الاّانا من لم یستسلم بقضائی ولم یصبرعلی بلائی ولم یشکرنعمائی فلیطلب ربّاً سوائی، وروی انّ **داوود**(ع) ناجی ربّه فقال الهی من شرّالنّاس؟ فقال عزّمن قائل من استخارنی فی‌امر فاذاخرت‌له اتّهمنی ولم یرض بحکمی .

«ویقولون هؤلاءِ شفعاؤنا عندالله» **حسن** گفت معنی آنست که ایشان شفیعان

مااند بنزدیك خدای در کار و شغل دنیا و معاش دنیا که ایشان ببعث ونشور ایمان ندارند. و قیل معناه شفعاؤنا عندالله ان یکن بعث ونشور وقیل ـ فی‌الکفار من یعتقد البعث، « قل اتنبّؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض » ای ـ اتخبرون‌الله انّ له شریکا فی السموات و الارض او عنده شفیعاً بغیر اذنه ولا یعلم‌الله لنفسه شریکا فی‌السموات ولا فی‌الارض فنفی‌العلم لنفی‌المعلوم، « سبحانه وتعالی عمّا یشرکون » نزّه نفسه عن ان یکون معه معبودٌ اوشریك. قرأ **حمزة** و **الکسائی**: «عمّا تشرکون» بالتّاء هیهنا و فی **سورة النحل** و **الروم**.

« و ما کان‌النّاس الا امّة واحدة » الامّة هیهنا الدین و تقدیره و ما کان‌الناس الا ذوی امّة واحدة ای ـ دین واحد و هو الاسلام و قیل ـ هوالشرك وقد سبق شرحه فی **سورة البقرة** « فاختلفوا » ای ـ آمن بعض و کفر بعض. وقیل ـ وما کان‌الناس الا امّة واحدة فاختلفوا ای ـ ولدوا علی‌الفطرة و اختلفوا بعدالفطرة « ولولا کلمة سبقت من ربك » ای ـ لولا انّ الله عز و جل جعل لهم اجلا للقضاءِ بینهم وهو یوم القیمة « یفصل بینهم » فی وقت اختلافهم. وقیل ـ «ولولا کلمة سبقت من ربك» بتأخیرعذاب هذه الامة الی یوم القیمة وانه لایعاجل‌العصاة بالعقوبة، « لقضی بینهم » نزول‌العذاب. میگوید اگر نه سخنی بودی که پیش رفت از الله وحکم کرد وآن سخن آنست که با **آدم** گفت آنگه که اورا عطسه آمد: یرحمك ربك فسبقت رحمته غضبه، اگرنه این سخن بودی من‌عذاب فرو گشادمی باین‌امت بآن اختلاف وتفرق که ایشان دران بودند. روی **ابو هریرة** قال قال رسول‌اللهصم: لما خلق‌الله تعالی آدم ونفخ فیه الروح، عطس فقال‌له ربه ـ الحمد لله فقال الحمد لله فقال له ربه عزوجل یرحمك ربك اذهب فسلّم علی‌اولئك‌النفر وهم نفر من‌الملئکة جلوس فاسمع مایجیبونك به فانها تحیّتك وتحیة ذریتك. قال ـ فذهب فقال‌السلام علیکم‌فقالوا وعلیك‌السلام ورحمة‌الله. ثم‌رجع الی ربه تبارك و تعالی فبسط له یدیه فقال له خذ و اختر فقال اخترت یمین ربی و کلتا یدیه یمین‌ففتحها فاذا فیها صورة الذریة کلّهم فاذا کلّ رجل مکتوب عنده اجله واذا **آدم** (ع) قد کتب له الف سنة. و ذکر الحدیث فی روایة اخری عن **ابی هریره** قال قال رسول‌اللهصم: لمّا خلق‌الله الخلق کتب کتاباً فهوعنده فوق‌العرش انّ رحمتی‌سبقت

غضبی. «ولولا کلمه سبقت من ربك لقضی بینهم» الایة، گفته‌اند که تأویل این آیت آنست که اگر ندانید که من که خداوندم از گفتهٔ خویش واپس نیایم در تقدیر آجال وارزاق من این ناسزا گویان را وباطل ورزان(۱) را یك طرفة‌العین درنگ ندادید تا ایشانرا بعقوبت عاجل از اهل حق جدا کردید تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شدید و میان ایشان فرقان پیدا شدی.

«ویقولون» یعنی **اهل مکة** «لولا انزل علیه آیة من ربه» مثل العصاء والید البیضاء وما جائت به الانبیاء. وقیل - مما اقترحوا علیه فی قوله - «و قالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض» الایة، مشرکان **مکه** از روی تعنت طلب آیات کردند گفتند چرا آیتی ننماید این **محمد** چنان که **موسی** عصاء وید بیضاء نمود و دیگر پیغامبران نشانها ومعجزتها نمودند که دلائل نبوت ورسالت ایشان بود، آن مدبران هم پیغام بمرادخویش خواستند هم دیدار فریشته خواستند هم معجزه و نشان وهم الله حاضر کردن خواستند که جائی میگوید: «اوتأتی بالله والملائکة قبیلا»، جائی دیگر میگوید: «او نری ربنا حتی نری الله جهرةً» رب العالمین گفت بجواب ایشان: «فقل انما الغیب لله» آنچه شما می درخواهید از نزول آیات آن همه غیب است وعلم غیب بنزدیك خدا است و جز خدای هیچ کس غیب نداند و مصالح بندگان جز خدای کس نشناسد «فانتظروا» وقوع الایة وانتظروا قضاء الله بیننا باظهار المحق علی المبطل «انی معکم من المنتظرین» فوقعت یوم بدر فظهر المحق علی المبطل.

«واذا اذقنا النّاس» ای - کفّار **مکه** «رحمة» یعنی المطر والخصب والعافیة «من بعد» القحط والجوع و الفقر و البلاء والشفاء بعدالسقم «اذالهم مکرٌ» این جواب شرط است کقوله: «ان تصبهم سیّئة بما قدّمت ایدیهم اذاهم یقنطون» المعنی - وان تصبهم سیّئةٌ قنطوا فکذلك قوله «واذا اذقنا النّاس» معناهُ واذا اذقنا النّاس مکروا وهذا المکر هوصرف الشکر الی غیرالمنعم سمّاهُ مکراً لان المکر جحود حق المنعم وذلك قولهم - لولا الدّواءُ والطّبیب ولولا کذا و کذلك کانوا یقولون - سقینا بنوء کذا ولا یقولون هذا رزقٌ من الله وهو قوله تعالی - «وتجعلون رزقکم انّکم تکذّبون» «اذالهم مکر» این اذا اینجا درآن موضوع است کـه عجم گویند چون درنگری چون بنگری و

(۱) برزان (نسخه الف)

آیات‌ایدر اعلام نعمتهای‌الله است و‌یادی وی میگوید ـ چون ایشانرا باران فرستیم و ازبلاها عافیت دهیم و نعمت و‌آسایش برایشان روان گردانیم ایشانرا درآن نعمت بطر گیرد تا حقّ را منکر شوند و آیات ما دروغ شمرند ورساننده را استور ندارند وبرنعمت دیگری را شکر کنند نه خدایرا عزّوجلّ «قل الله اسرع» مکراً یعنی‌الله اقدر علی‌تغییر تلك‌النّعم من‌العبد علی صرف‌الشّکر الی غیرالمنعم ومایاتیهم‌من‌العقاب اسرع فی اهلاکهم ممّا اتوه من‌المنکر وابطال آیات‌الله «ان رسلنا» یعنی الحفظة «یکتبون مایمکرون» للمجازاة به‌فی‌الآخرة. این برسبیل تهدید ووعید گفت که آری رسولان ما ودبیران می‌نویسند برایشان‌آنچه می‌سازند ومی کنند واین تهدید است بر گوشها ودلهای ضعیفان ورنه خدای‌تعالی را البته بآن هیچ حاجت نیست که احاطت علم وی بمعلومات، نه‌بدبیر حاجت گذاشت ونه بنسخت.

## النوبة‌الثالثه

قوله تعالی: «اِنّ‌الّذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم»... الآیة. از روی اشارت برذوق اهل‌معرفت، این آیت رمزی دیگر دارد. میگوید. مؤمنان و نیك مردان بحقیقت ایشان‌اند که احدیّت ایشانرا بنعمت کرم درقباب غیرت بدارد، و بحسن عنایت پرورد، بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزدیك گرداند، تا اورا یگانه شوند وازغیراو بیگانه شوند. **پیر طریقت** گفت توحید نه همه‌آنست‌که اورا یگانه دانی‌توحید حقیقی‌آنست‌که اورا یگانه‌باشی وزغیر اوبیگانه باشی، بدایت عنایت آنست که ایشانرا قصدی دهد غیبی تا ایشان را ازجهان باز برد[1] چون فرد شود آنگه وصال فردرا بشاید.

جوینده نوهم چو تو فردی باید آزاد زهر علّت و دردی باید.

آن‌مردغوّاص تا دل ازملك‌جان برندارد روا نبود که دست طلب‌او به‌مروارید مراد رسد پس چه گوئی کسی که در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم کند تا دست ازمهرجان نشوید، بوصال قرب جانان چون رسد؟ درویشی درمجلس **موسی کلیم**(ع) نعرهٔ بر کشید **موسی** از سر تندی بانگ بروی زد، درحال، **جبرئیل** آمد

---

۱ـ پس دردلشان نوری افکند تابان تا ازجهانیان بازبردپس کشفی دهد قربی تا ازآب وگل‌بازبزد (نسخه الف)

که یا موسی الله میگوید در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یك مرد بود که ازبهرما بمجلس توحاضر آمد، توبانگ بروی زدی هرچند عزیزی و کلیمی امّا سرّی کـه ما در زیر گلیم سیاه نهاده‌ایم تو نبینی ، آن اشتیاق جمال ما باشد که دوستان را درتواجدآرد، تقاضای جمال ما بود که دلهاشان درعالم خوف ورجا و قبض وبسط کشد. «والله یقبض ویبسط». هر دیده که ازدنیاپرشد، صفت‌عقبی دروی نگنجد. و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت، ازجلال قرب ما وعزّ وصال ما بیخبر بود، نه‌دنیا ونه عقبی‌بلکه وصال‌مولی.آه کجاست‌همّتی ِکه(۱) ازدنیا کجاست‌مرادی ِمه ازعقبی‌اشتیاقی بدیدار مولی کجاست صاحب دولتی تا ازجاه بشریّت خودبرآئیم ودست در فتراك آن صاحب دولت زنیم بو که روزی بمراد رسیم.

گر ز چاه جاه خواهی تا برائی مردوار چنگ در زنجیر گوهردار عنبر بار زن

«یهدیهم‌ربهم بایمانهم» باش تا فردای قیامت‌که دوستان بنورمعرفت برمرکب طاعت فرا بساط انبساط روند ودرمقام‌شهود بنازند، گروه گروه وجوق‌جوق، چنانکه الله گفت : « نحشرالمتّقین الی‌الرحمن وفـداً » و درهر منزل کـه پیش آید جوقی فریشتگان بحکم‌فرمان، بسلام‌می‌آیند وبناز ونعیم‌جاودان بشارت‌می‌دهند . اینست که‌گفت:«وتحیّتهم فیهاسلام» وعاصیان‌امّت‌احمد درآن‌صحراء محشر ومقام رستاخیز، بعرض گاه حساب بازداشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده ، آخر رحمت الله ایشانرا دست گیرد ، و برتنهائـی و درمانـدگی ایشان ببخشاید، بندای کرامت گوید : عبادی چون این‌خطاب عزّت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ایشان رسد ، جان ایشان بیاساید و روح و ریحان در دل ایشان گشاید، گوید: عبادی ،«ان اصحاب‌الجنّةالیوم فی‌شغل فاکهون» لایتفرغون‌الیکم و اصحاب النّار من شدةالعقاب لایرقّون لکم، معاشرالمساکین سلام علیکم کیف انتم ان کان اشکالکم واصحابکم سبقوکم و احد منهم‌لایهدیکم فانا اهدیکم. ان‌عاملنا کم بما تستوجبون فاین الکرم.

نحن اذاً فی الجفاء مثلهم اذا هجرنا هم کما هجروا

چون رأفت ورحمت حقّ بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت ازایشان

(۱) ِنه (نسخه الف)

فرو شوید و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ایشان بنعمت افتخار درحالت انکسار بردرگاه ذوالجلال خوش بزارند، و از شادی بگریند، تا ربّ العزة آن گریستن و زاریدن ازایشان بپسندد و درددل ایشان‌رامرهم نهد وزبان ایشان بثنای خود بگشاید، وبقدر طاقت‌بندگی خدایرا ثنا گویند، وحمد وستایش کنند، اینست که رب‌العالمین گفت: « و آخر دعویهم ان الحمدللّه رب‌العـالمین » آخر سخن ایشان این بود که « الحمدللّه رب‌العالمین » که شماتت دشمنان و کافران بما نرسید، و فضل و رحمت خدای بما در رسید.

ماراهمه مقصود ببخشایش حق بود المنةللّه که بمقصود رسیدیم

«واذا مسّ الانسان‌الضر دعانا »...الآیة. دعاء کلید رحمت‌است و گواه عبودیّت و پیوستن‌را وسیلت. هر کس که در دعاء بروی گشادند در اجابت‌هم‌بروی گشادند که میگوید جلّ جلاله :« ادعونی استجب‌لکم » دعاء پیرایهٔ پیوستگانست و مایهٔ دست گرفتگان‌وحلقه در حق بدست‌جویندگان، **مصطفی**ص گفت : الدعاء سلاح‌المؤمن وعماد الدین و نورالسموات والارض. هر که بکاری درماند یا اورا نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمان اللّه زد و دست نیـاز ببرّ وی زد، یقول اللّه تعالی :« فلولا اذجاءهم بأسنا تضرعوا » وشرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطرازحرمت‌واستکانت پر کند وباجابت، یقین‌باشد که **مصطفی**ص گفت:« ادعوا اللّه و انتم موقنون بالاجابة واعلموا ان‌اللّه لایستجیب دعاء من‌له قلب غافل‌لاه » وبدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل‌شریعت را مقامی جلیل‌است، عین عبادتست ورسیدن را ببهشت نیك وسیلت‌است. امّا حال عارفان حالی دیگراست و طریق ایشان طریقی دیگر. **جنید** روزی در اثناء مناجات گفت : «اللهم اسقنی» ندائی‌شنید که: تدخل بینی وبینك. یا **جنید** میان من وتو می‌درائی یعنی که‌ماخود دانیم سزای هر بنده‌ای، وشناسیم قصد هر جوینده‌ای، **جنید** گفت: بعدازآن روزگاری تحسّر خوردم وزان گفت، استغفار کردم.

قوله :« و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا » ای ـ تکبروا وتجبروا ولم‌یخضعوا بقول‌الحق. ای‌بساخواجگان‌خویشتن‌پرستان‌ازین‌جهان‌داران وستمکاران

که با کام و نام بودند با خانهای پرنقش وپرنگار بودند، و برپشت مر کبهای رهوار سوار بودند، ردای تکبر بردوش گرفته و فرعون وار ندای جباری بر خویشتن زده، چون شرع را مکابر شدند وازحقّ سر وازدند ونبوّت انبیا و آیات ومعجزات همه بازی شمردند، دمار از ایشان بر آوردند، وتخت و کلاه ایشان نگونسار کردند، و بساط کبر ایشان درنوشتند، نه خود زنده نه نام ونشان ایشان در دیار واقطار مانده، «هل تحسّ منهم من احدٍ او تسمع لهم ركزاً» آری سرانجام ظلم همین است، و خبر مصطفی صم گواه اینست: «لو کان الظلم بیتاً فی الجنّة لسلط الله علیه[1] خراب».

قوله «ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم» ان اعتبرتم بهم نجوتم وان لم تعتبروا احللنا بکم من العقوبة مایعتبر بکم فان من لم یعتبر بمن سبقه اعتبر به من لحقه و من لم یعتبر بما سمعه اعتبر به من تبعه.

## ۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**هو الذی یسیّرکم فی البر والبحر**» درخشك ودردریا می‌رواند شمارا او آنست، «**حتی اذا کنتم فی الفلك**» تا آنکه که شما درکشتی باشید هنگامی، «**و جرین بهم**» و کشتی میرود وایشان در آن، «**بریح طیبة**» ببادی خوش [باندازهٔ صلاح کشتی نه عاصف ونه قاصف]، «**وفرحوابها**» وایشان بآن باد [باندازه] شادان، «**جاءتها ریح عاصف**» بان کشتی آید ناگاه بادی کشتی شکن، «**وجاءهم الموج من کلّ مکان**» و موج آید ایشانرا ازهرسوی، «**وظنّوا انهم احیط بهم**» وچنان دانند که هلاك ایشان بود، «**دعوا الله**» خدایرا خوانند [ازدل]، «**مخلصین له الدین**» دعا وعذر و بیم وامید اورا خالص کرده [واز هرچه جزو نومید گشته]، «**لئن انجیتنا من هذه**» و گویند اگر باز رهانی مارا ازین بیم، «**لنکوننّ من الشاکرین**[22]» حقّا که ما ترا از سپاس دارانیم و از نعمت شناسان.

«**فلمّا انجیهم**» چون باز رهـاند ایشانرا، «**اذاهم یبغون فی الارض**» چون درنگری بازافزونی جستن وستمکاری درگیرند درزمین، «**بغیر الحق**» بناسزا

وناحق ، « **یا ایها النّاس** » ای مردمان ، « **انّما بغیکم علی انفسکم** » این افزونی جستن شما بریکدیگر واین ستمکاری برخویشتن ، « **متاع الحیوة الدنیا** » روزی چندست زندگانی این جهان ناپاینده ، « **ثم الینا مرجعکم** » آنگه با ماست باز گشت شما « **فننبّئکم بما کنتم تعملون** .»(۲۳) پس شمارا خبر کنیم بآنچه میکردید در زندگانی این جهانی .

« **انّما مثل الحیوة الدنیا** » مثل زندگانی این جهانی [وجهان وجهان داری] « **کماء انزلناه من السماء** » راست همچون آبی است که فرو فرستادیم از آسمان ، « **فاختلط به نبات الارض** » تا بآن آب رستنیها رست درزمین آمیغ [رنگا رنگ و بویابوی ازغذا و دوا وریاحین وعلف] ، « **ممّا یأکل الناس والانعام** » ازآنچه مردم خورد وچهارپایان ، « **حتی اذا اخذت الارض زخرفها** » تا زمین آرایش خویش گرفت ، « **وازّینت** » و آراسته گشت ، « **وظنّ اهلها** » و چنان دانند خداوندان آن « **انّهم قادرون علیها** » که [میوه وبر دردست آمد] وپادشاه گشتند بران [ که آنرا بسته بینند برشاخ] ، « **اتیها امرنا** » بآن رسد فرمان ما ، « **لیلا اونهاراً** » شب یا روز [سرمای شب یا گرمای روز] ، « **فجعلناها حصیداً** » آنرا ریزیده و پژمرده چون کاه درووده کردیم ، « **کان لم تغن بالامس** » کوئی دی خود هیچ نبود ، « **کذلك نفصل الایات** » همچنین سخنان خویش گشاده و روشن میفرستیم [ و می نمائیم و می شنوائیم ] ، « **لقوم یتفکرون** .»(۲٤) ایشان را که [ بخردهای خویش ] دران بیندیشند .

« **واللّه یدعوا الی دارالسلام** » اللّه باسرای سلامت میخواند ، « **ویهدی من یشاء** » وراه مینماید و [برطلب میدارد] اورا که خواهد ، « **الی صراط مستقیم** .»(۲۵) براه پایندهٔ راست .

« **للّذین احسنوا** » ایشانرا است که نیکوئی کردند ، « **الحسنی** » نیکوتر از آنچه ایشان کردند ، « **وزیادة** » ونیز افزونی ازناخواسته و نابیوسیده ، « **ولایرهق وجوههم** » و بران رویهای ایشان نه نشیند ، « **قترولاذلة** » گردی و نه خواری ، « **اولئك اصحاب الجنةهم فیها خالدون** .»(۲٦) ایشانند بهشتیان ، جاویدان دران .

«**والذين كسبوا السيّئات**» و ايشان كه بديها كردند، «**جزاء سيئة بمثلها**» ايشانرا است پاداش هربدی همچنان، «**وترهقهم ذلة**» و خواری فراسرهای ايشان نشيند [ نوميدی وخجل و رسوائی ]، «**مالهم من‌الله من‌عاصم**» ايشانرا كس‌نه كه ايشانراازخدای‌نگه دارد، «**كانّما اغشيت وجوههم**» چنان‌كه پنداری كه دررويهای ايشان كشيدند، «**قطعاً من الليل مظلماً**» پارهائی از شب تاريك، «**اولئك اصحاب النّارهم فيهاخالدون.** (۲۷)» ايشانند دوزخيان در آتش جاويدان.

# النوبة الثانية

قوله‌تعالی «هوالّذی يسيّركم» ای - يحملكم علی‌السّير و يجعلكم‌قادرين علی قطع‌المسافات «فی‌البرّ» بالازجل والدّواب «والبحر» بالسّفن الجارية فی‌البحار. البّر: الارض‌الواسعة. والبحر: مستقرّ الماء. قرائت **عبدالله‌شامی** ينشركم بفتح ياوبنون و شين، من نشرينشر هم‌چنان‌كه جائی‌ديگر گفت «وبثّ‌فيها من كلّ‌دا ّبة» باين قرائت معنی آنست كه: شمارا می‌پراكند وميخيزاند وميرواند دردشت ودردريا. وفيه حجة علی‌القدرية فی خلق‌الافعال لانّ السير فعل متصرف فی‌الخير والشر لامحالة والله يسيّر كلّ سائر كمانری، آنگه شرح فرادريا داد: «حتّی‌اذا كنتم‌فی‌الفلك» فُلك‌هم واحد است و هم جمع بواحد مذكراست چنان كه گفت: «فی‌الفلك المشحون» و بجمع مؤنث‌است چنان‌كه‌گفت: «والفلك‌التی‌تجری فی‌البحر» «و جرين بهم» ای - جرت السفن بمن ركبها فی‌البحر. مخاطبه با خبر گشت و **عرب** چنين كنند، و در **قرآن** ازاين باب هست. و قال‌الشّاعر:

اسيئی بنا اواحسنی لاملومة        لدينا ولا مقليّة ان تقلت

«بريح طيّبة» ليّنة الهبوب لاضعيفة ولا عاصفة. «وفرحوا بها» ای - بتلك الرّيح للينها و استقامتها. فرح در قرآن برسه وجه است يكی بمعنی بطر وخيلاء و تكبّر چنان كه گفت: «ذلكم بما كنتم تفرحون فی الارض بغيرالحق» همانست كه در **سورة هود** گفت: «انّه لفرح فخورٌ» ای - بطرمرح. ودر **سورةالقصص**

گفت : « لاتفرح انّ الله لایحبّ الفرحین » ای ـ البطرین . وجه دوم : فرح است بمعنی رضا. کقوله : « وفرحوا بالحیوة الدّنیا » ای ـ رضوابها . وقوله : « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » ای ـ راضون « و فرحوا بما عندهم من العلم » ای ـ رضوا . وجه سیوم: فرح شادی است و خرّمی. کقوله ـ « بریح طیّبة وفرحوا بها » « جاءتها » ای ـ جاءت السفینة وقیل: جاءت الرّیح الطیبة « ریحٌ عاصفٌ » ذات عصف ای ـ شدیدة الهبوب یقال : عصفت الرّیح فهی عاصفٌ وعاصفة واعصفت فهی معصفٌ ومعصفة . وعصفت واعصفت بمعنی واحد. « وجاءهم » ای ـ رکبان السفینة « الموج » ای ـ حرکة المآء واختلاطهُ . وقیل: هوما علا من المآء « من کلّ مکان » من البحر. وقیل: من کلّ جهة « وظنّوا انّهم احیط بهم » اهلکوا وسدّت علیهم مسالك النجاة من جمیع الجهات . یقال: لکل من وقع فی بلاء ـ قداحیط بفلان، ای ـ قد احاط به البلاء . وقیل ـ احاطت بهم الملئکة. ومثله : « واحیط بثمره ـ الا ان یحاط بکم ». « دعوا الله مخلصین له الدّین » ای ـ اخلصوا له الدّعاء لم یشرکوا به من آلهتهم شیئاً . میگوید مشرکان در آن حال که بهلاك وغرق نزدیك شوند وجز از خدای آسمان از هر کس نومید شوند وازبتان وغیر ایشان فریادرس نبینند، دست در خدای آسمان زنند و باخلاص بی شرك دعا کنند و بربوبیّت وی اقرار دهند. این همچنان است که **مصطفی** ص **حصین خزاعی** را پرسید درحال شرك وی : کم تعبد الیوم الهاً ؟ قال سبعة واحداً فی السماء وستة فی الارض . قال رسول الله ص : فایهم تعدّ لیوم رغبتك ورهبتك؟ قال: الذّی فی السماء . **بوعبیده** گفت دعای ایشان بهاخلاص آن بود که گفتند اهیّا شراهیّاً یعنی ـ یاحیّ یا قیّوم .

قوله : « لئن انجیتنا » اینجا قول مضمراست. ای ـ قالوا : « لئن انجیتنا من هذه » الواقعة ومن هذه الرّیح العاصفة وانعمت علینا یا ربّنا « لنکوننّ من الشاکرین » لنعمتك مؤمنین بك مستمسکین بطاعتك .

« فلمّا انجیهم » ای ـ اجاب الله دعائهم . الله دعای ایشان اجابت کرد وایشانرا از هلاك وغرق رهانید . هذا کقوله : « فلمّا نجّاهم الی البرّ ـ قل الله ینجّیکم منها ومن کلّ کرب ـ بل ایّاه تدعون فیکشف ماتدعون الیه ان شاء » این آیات دلیل اند که رب العزة دعای کافران و بیگانگان در مراد های دنیوی اجابت کند و آنچه گفت : « و ما دعاء الکافرین الاّ

فی ضلال» آن درکار و مراد آخرت است که کافران را در نعیم آخرت وثواب آن جهانی نصیب نیست. وگفته‌اند. «وما دعاء الکافرین الاّ فی ضلال» آنست که گویند: «ربنا اخرجنا نعمل صالحاً غیر الذّی کنّا نعمل» وایشان را جواب دهند: «اولم نعمّرکم مایتذ کّر فیه من تذکّر» امّا دعای ایشان درکار دنیا و درطلب نعمت دنیا مستجاب بود که این نعمت از آشنا و بیگانه دریغ نیست، وبرّ وفاجر از آن میخورد؛ عرضٌ حاضرٌ یأکل منها البّر و الفاجر. یقول تعالی: «من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها مانشاء لمن نرید - کلاّ نمدّ هؤلاءِ وهؤلاءِ من عطاءِ ربّك» وهم ازین باب است دعاء ابلیس مهجور که گفت: «انظرنی الی یوم یبعثون. قال انك من المنظرین» ودلیل بر آنکه رب العزة دعای کافران اندر کار دنیا اجابت کند، آنست که شکایت میکند از آن قوم که درحال بیچارگی ووقت درماندگی اورا نخواندند، گفت: «ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربّهم ومایتضرّعون» **امیرالمؤمنین علی**(ع) گفت اگر ایشان تواضع کردندید واندر دعا خضوع آوردندید از الله اجابت یافتندید. «فلمّا انجاهم اذاهم یبغون فی الارض» عادوا الی الکفر و الفساد «بغیر الحقّ» جهلا و باطلا ای - مبطلین معلنین الفساد و المعاصی والجرأة علی الله.

«یا ایها الناس» یا اهل **مکه** «انّما بغیکم علی انفسکم» ای - وبال بغیکم علیکم. ای - عملکم بالظلم یرجع علیکم، کما قال عزّوجلّ - «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها» و گفته‌اند - سه چیز آنست که هر که کند آن بوی باز گردد و وبال آن بوی رسد: یکی مکر است لقوله تعالی: «ولا یحیق المکر السّیءُ الا باهله». دیگر نکث است لقوله تعالی: «ومن نکث فانّما ینکث علی نفسه» سوم بغی است لقوله تعالی: «یا ایها النّاس انما بغیکم علی انفسکم». اینجا سخن تمام شد، آنگه ابتدا کرد گفت: «متاع الحیوة الدنیا» ای - ذلك متاع الحیوة الدنیا تتمتّعون فی الدّنیا، فیکون «بغیکم» مبتداء و «علی انفسکم» خبره و «متاع» خبر مبتداء محذوف. وروا باشد که سخن متصل یکدیگر بود. «بغیکم» ابتدا بود و «متاع» خبر ابتداء و «علی انفسکم» صلهٔ بغی باشد ومعنی آنست که - این ستمکاری شما برخویشتن وافزونی جستن بریکدیگر برخورداری است در دنیا روزی چند ناپاینده، زاد آن جهانی را نشاید،

ودر آن جهان بکار نیاید که باین بغی مستوجب غضب خدای وعقوبت وی گشته‌اید.
قرائت **حفص** «متاعَ» بنصب است یا بر حال یا بر مفعول. ای ـ متّعنا کم متاع الحیوة الدّنیا «ثم الینا مرجعکم» فی القیمة «فننبّئکم بما کنتم تعملون» نخبر کم به ونجازیکم علیه.

«انما مثل الحیوة الدّنیا» ای ـ صفة الحیوة الدّنیا فی فنائها و زوالها «کماءٍ انزلناه من السماءِ» ای ـ کمطر انزلناه من السماءِ من جانب السماء. یقال: ان السحاب جسمٌ یخلو من الماء فاذا اراد الله ان یمطر قوماً امره فاخذ الماء من بحر فی السماءِ وصار الی المکان المقصود بالمطر «فاختلط به» ای ـ بالماء اختلاط جوار لانّ الاختلاط تداخل الاشیاء بعضها فی بعض. وقیل: «اختلط به» ای ـ بسببه «نبات الارض» فطالت وامتدت «ممّا یأکل الناس» یعنی الحبوب والثّمار والبقول «والانعام» یعنی الحشیش والمراعی «حتّی اذا اخذت الارض زخرفها» زخارف الارض ما تضحك به من الورد والنور والشقائق والخضر «وازّیّنت» یعنی تزینت. ودر شواذ خوانده‌اند: «وازینت» ای ـ جاءت بالزّینة، وزینة الارض ثمر نباتها فی الاشجار «وظنّ اهلها» ای ـ اهل هذه الارض «انّهم قادرون علیها» ای ـ علی حصاد نباتها واجتناء ثمارها اذلا مانع دونها «اتیها امرنا» ای ـ قضاؤنا باهلاکها وافنائها «لیلا اونهاراً فجعلناها» ای ـ الارض والغلّة والزینة «حصیداً» محصودة مقلوعة منزوعة الاصول لاشیءَ فیها. وقیل: «جعلناها حصیداً» ای ـ مثل الحصید، کما قال لغلمان الجنّة: «یطوف علیهم ولدانٌ» و هم لم یولدوا و انّما شبههم بالولدان الذین لم تغیّرهم الکهولة لطراوتهم و حسن خلقهم «کان لم تغن بالامس» ای ـ کان لم تکن اولم تعمر بالامس بالمغانی، المنازل الّتی یعمرها النّاس بالنزول. یقال غنینا بمکان کذا اذا نزلوا به. کذلك الحیوة الدّنیا سبب لاجتماع المال وزهرة الدّنیا حتّی اذا کثر عند صاحبه وظنّ انّه ممتّعٌ به سلب ذلك عنه بموته اوحادثة تهلکه.

فقدناه لمّاتمّ و اعتمّ بالعلی — کذاك کسوف البدر عند تمامه

«کذلك نفصل الایات» ای ـ کما بیّنّا هذا المثل للحیوة الدّنیا کذلك نبیّن آیات **القرآن** «لقوم یتفکرون» فی المعاد.

«والله یدعوا الی دار السلام» ببعث الرّسل ونصب الادلّة. و «دار السلام» هی الجنّة.

السلام هواللّه والجنّة داره. وهذه الاضافة کبیت اللّه وناقة اللّه. وقیل السلام والسلامة واحدٌ کالرّضاع والرّضاعة ای ـ دار السلامة من الآفات والاحزان والقطیعة. یعنی من دخلها سلم من الآفات، دلیله قوله: «ادخلوها بسلام آمنین» وقیل: دار السلام هو من التّحیة الّتی یحییهم اللّه والملئکة، من قوله «تحیّتهم فیها سلام» قال: **جابر بن عبداللّه** خرج علینا رسول اللّه صم یوماً فقال انّی رایت فی المنام کان **جبرئیل** عند رأسی و**میکائیل** عند رجلی یقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، انّما مثلك ومثل اُمّتك کمثل ملك اتخذ داراً ثمّ بنی فیها بیتاً ثمّ جعل فیها مادبةً ثمّ بعث رسولاً یدعو الی طعامه فمنهم من اجاب الرّسول و منهم من ترکه فاللّه الملك والدار الاسلام والبیت الجنّة ومن دخل الجنّة اکل مافیها. وعن **ابی الدرداء** قال: قال رسول اللّه صم ما من یومٍ طلعت شمسه الّا و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان نداء یسمعه خلق اللّه کلهم غیر الثقلین، یا ایّها النّاس هلمّوا الی ربّکم انّ ماقلّ و کفی خیرٌ ممّا کثر و الهی ولا آبت شمسٌ الا و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان یسمعه خلق اللّه کلهم غیر الثقلین، اللهمّ اعط منفقاً خلفاً واعط ممسکاً تلفا فانزل اللّه فی ذلك کلّه قرآناً فی قول الملکین یاایّها النّاسُ هلمّوا الی ربّکم فی **سورة یونس** «واللّه یدعوا الی دار السلام» وانزل فی قولهما اللهمّ اعط منفقاً خلفاً وممسکاً تلفاً «واللیل اذا یغشی» الی قوله «للعسری».

قوله «ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم» عمّ بالدّعوة اظهاراً لحجته و خص بالهدایة استغناءً عن خلقه. وقیل: الدّعوةُ الی دار السلام عامّة لانها الطریق الی النّعمة وهدایة الصراط خاصة لانّها الطریق الی المنعم. وگفته‌اند دعوت برد وضرب است: یکی دعوت عامّ بواسطهٔ رسول میخواند ایشانرا از روی تکلیف بر دین اسلام وطاعت داری، وذلك فی قوله: «وانّك لتهدی الی صراطٍ مستقیم» دیگر دعوت خاصّ است بیواسطهٔ رسول خود میخواند جلّ جلالهُ ایشانرا از روی تشریف بدار السلام تاایشانرا گرامی کنند وبنوازد بضیافت بهشت وبلقاورضاء وسلام، وذلك قوله: «واللّه یدعواالی دار السلام» و«یهدی من یشاء الی صراطٍ مستقیم» هدایت اینجا بمعنی ارشاداست وصراط مستقیم طریق بهشت است که آنجا میگوید «یهدیهم ربّهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنّات النّعیم» و گفته‌اند: استعمال سنن است درادای فرایض دردنیا وجوار حضرت

عزّت درعقبی «فی‌مقعد صدقٍ عندملیك مقتدر» و گفته‌اند: صراط مستقیم استعمال مکارم الاخلاق است چون تقوی و زهد وتو کّل واخلاص واحسان. **مصطفی** گفت: «ان‌الله یحب‌مکارم الاخلاق و یبغض‌سفسافها» رب‌العزّة این‌مکارم‌الاخلاق دوست دارد بنده را براستعمال آن دارد وراه آن بوی نماید تابنده درروش خویش باین مقامات گذاره کند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت ورؤیت.

«للذین‌احسنوا» ای- آمنوا بالله ورسوله واحسنوا العمل فی‌الدّنیا «الحسنی» الجنّة. والحسنی کالبشری. وقیل: هی‌تأنیث‌الاحسن. میگویدایشان که ایمان‌آوردند بخدا و رسول و دردنیا کارنیکو کردند، پاداش‌ایشان بهشت‌است واگر حسنی‌تأنیث احسن گوئی معنی‌آنست که ایشان راست که نیکوئی کردندنیکوتر ازآنچه ایشان کردند ونیز زیادت، چنانکه جائی‌دیگر گفت «ولدنیا مزید- ویزیدهم من‌فضله» **امیرالمؤمنین علی**ع گفت «للذین احسنوا» احسان اینجا قول‌لااله الاّالله است، و حسنی بهشت و «زیادة» غرفهٔ از یاقوت سرخ ساخته که آنرا چهار هزار دراست.

روی **ابو ذر** قال‌قلت: یارسول‌الله‌علّمنی‌عملاً یقرّبنی‌من‌الجنّة ویباعدنی‌من‌النّار. قال: اذا عملت سیئةً فاتبعهاحسنةً. قال‌قلت‌من‌الحسنات‌لااله‌الاّالله؟ قال:نعم، من‌احسن الحسنات. میگوید: ایشان که لااله‌الاالله گفتند پاداش‌ایشان بهشت است. همانست که **مصطفی** گفت: «من‌قال‌لااله‌الاالله‌دخل‌الجنّة» و گفته‌اند: «للذین‌احسنوا» این‌احسان استغفاراست‌صحابهٔ رسول‌را وحسنی‌شفاعت **مصطفی** است وزیادة رضای‌خدا. فانّ‌الله عزّوجلّ یقول: «والّذین اتّبعوهم باحسان رضی‌الله عنهم» **ابن‌عباس** گفت: «للّذین احسنوا» ای- جاهدوا فی‌سبیل‌الله «الحسنی» یعنی رزق‌الجنّة لقوله: «یرزقون» والزّیادة دوام‌الحیوة فی‌قرب‌المولی‌لقوله «بل‌احیاءٌ عند ربّهم» وقیل: الحسنی‌جزاء حسناتهم و الزیادة ان یجازی بالواحد عشرا لیکون‌الزّیادة من جنس الاوّل. وقیل: «الحسنی» عشرة «والزّیادة» تضعیف‌المشرات. وخبر درست‌است‌در **صحیح‌مسلم**، حدیث **حماد سلمه** از **عبدالرحمن بن ابی لیلی** از **صهیب بن سنان الرومی** از **مصطفی** که گفت: «الحسنی» الجنّة «والزّیادة» النّظر الی‌وجه‌الله عزّوجلّ. وعن **ابی بن کعب** قال‌سألت رسول‌الله‌ص عن‌الزّیادتین‌فقال: وماالزّیادتان؟ قلت احدیهما قوله «وارسلناه

الی مایة الف اویزیدون» فقال عشرون الفاً . فقلت: قول‌الله عزّوجلّ « للذین احسنوا الحسنی وزیادة » قال الحسنی الجنّة والزّیادة النّظرالی وجه‌الله عزّوجلّ وقال(ص) «اذا دخل‌اهل‌الجنّة الجنّة واهل‌النّار النار : نادی منادٍ یا اهل‌الجنّه انّ لکم‌عندالله موعداً لم ینجزکموه. قالوا : ماهو ؟ الم یثقّل موازیننا ؟ الم یدخلناالجنّة ؟ الم یجرنا من‌النّار؟ قال : فیکشف لهم الحجاب فینظرون الی‌الله فیخرّون له سجداً . وهی « الزّیادة » الّتی قال‌الله عزّوجلّ « للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ » قال. **یزیدبن هرون** فی اثر هذا الحدیث: من کذّب بهذافقدبریٔ من‌الله وبرءالله‌منه. وعن **ابن عمر** قال قال: رسول‌الله‌ص « انّ ادنی اهل‌الجنّة منزلة لرجلٌ ینظرفی‌ملکه الفی سنةیری اقصاه کما یری ادناه ، ینظر فی‌ازواجه وسرره وخدمه وانّ افضلهم منزلةً لمن ینظر فی‌وجه‌الله عزّوجلّ کلّ یوم مرتین » و روی عن **انس بن مالک** انّه قال فی‌قوله عزوجلّ «ولدینا مزیدٌ» قال یتجلّی لهم الرّب عزوجلّ کلّ جمعة .

ثمّ قال :«ولایرهق وجوههم» ای ـ لایعلوها ولایغشاها « قتر » غبارٌ . وقیل:سواد و کآبةٌ «ولاذلّة»ای ـ هوان کما یصیب اهل‌جهنم. قال: **ابن ابی‌لیلی** هذا بعدنظرهم الی ربّهم «اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون» .

« والّذین کسبوا السیّآت » الکفروالشرك « جزاء سیئة بمثلها » یعنی النّار. فلاذنب اعظم من الشرك ولاعذاب اشد من‌النّار. وتقدیره: لهم جزاء سیئة مثلها . والباء زائدة «وترهقهم ذلّة» ای ـ یلحقهم ذلّ وخزیٌ. وهو ان «مالهم من‌الله» ای ـ من‌عذاب‌الله « من‌عاصم »مانع یمنعهم. و « من » صلة « کانّما اغشیت » البست «وجوههم‌قطعاً من‌اللیل مظلماً » ای ـ جعل علیها غطاء من سواد اللیل .ای ـ هم سودالوجوه. قرائت **مکی و علی و یعقوب** « قطعاً » بسکون طاء و هو جزءٌ من‌اللیل بعد طایفة منه و « مظلماً » نعته و باقی بفتح طاء خوانند وهو جمع قطعة و « مظلماً » نصبٌ علی الحال . ای ـ فی حال ظلمته «اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون» .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدّس « هوالّذی یسیّرکم فی‌البّروالبحر » الایة. بزبان اهل‌اشارت

سیر دربرّ راه بردن است درمشارع شرع ازروی استدلال بواسطهٔ رسالت، وسیر بحر غلبات حق است کـه در وقت وجد عنان مرکب بنده بی‌واسطه در منازل حقیقت بمشاهدقدس کشد، تاچنانکه دردریا سیریک‌ماهه بیک‌روز کنند، این‌جوانمرد درین میدان بیك جذبهٔ الهی مسافت همه عمر باز برد. اینست که گفتند: جذبةٌ من‌الحق توازی عمل‌الثقلین «سیر برّ» سیرعابدان‌است‌وزاهدان‌دربادیهٔ‌مجاهدت، برمرکب‌ریاضت بدلالت شریعت، مقصدایشان‌بهشت رضوان ونعمت‌جاودان. سیر بحر، سیر عارفان‌است و صدّیقان در کشتی رعایت، میرواند آنرا باد عنایت دربحر مشاهدت، مقصد ایشان کعبه وصلت وراز ولی‌نعمت. و گفته‌اندبرّ وبحر اشارت‌اند بقبض‌وبسط عارفان، گهی درقبض میان‌دهشت وحیرت می‌زارند، گهی دربسط میان شهود ووجود می‌نازند.

بازچون باد شادی ازافق تجلّی‌وزد، وابر لطف‌باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت‌بیند «وجرین‌بهم بریح‌طیّبة» نقد وقت وی‌شود «وفرحوا بها» بربساط شهود درحالت انس فرحی دروی آید، بسطی بیند بنازد ازسرآن نازودلال گوید:

مائیم عیاران و عیاران مائیم بردیدهٔ مشتری قدم می‌سائیم

راست که این بسط بنهایت رسد، ازموارد قدرت وارد هیبت ودهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وهدهٔ حجبت افتد، زبان تضرّع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قد تحیّرت فیك خذبیدی یا دلیلا لمن تحیّر فیکا

اینست که گفت جلّ‌جلاله: «جاء تهاریح عاصف وجاء هم‌الموج‌من کلّ مکان» آن شوریدهٔ روزگار وسرور طریقت **شبلی** درروش‌خویش از هردو جانب خبرداده، وبرهردومقام گذشته، درمقام‌بسط بوقت‌شادی ونازهمی گفت: این‌السموات‌والارضون حتی‌احملها علی‌شعرة جفن‌عینی. ودرمقام‌قبض بوقت‌زاری‌وخواری‌همی گفت: ذلی‌عطل ذلّ‌الیهود. وشاهد شرع مقدّس برین قصه‌آنست که **مصطفی**ﷺ گهی میگفت: «انا سیّد ولد آدم ولافخر» و گهی میگفت «لاتفضّلونی **علی‌یونس‌بن‌متّی**».

«انّما مثلُ الحیواةالدّنیا کماءٍ انزلناهُ من‌السماء» تشبیه اموال وحظوظ دنیا بباران ازآن روی‌است، که باران بحیلت وتدبیرآدمی نتوان‌فروآوردن وجز بتقدیر

الهی و مشیّت خدای نیاید، کار دنیا همین است بجهد و حیلت و تدبیر و تلبیس بنده هیچ راست نشود، و مجتمع نگردد مگر بقسمت ازلی و تقدیر الهی، و هر چند که باران بتقدیر است، امّا استسقا بنماز و دعا در شریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است طلب کردن رواست، وعطا خواستن از الله بنده را سزاست. و مصطفی ص، گفته: اجملوا فی الطلب. چون خواهید نیکو خواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاغی و بی راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ العزّة آنرا مثل بآب زد، آب چون باندازهٔ خویش بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش در گذرد جهانرا خراب کند. کذلك المال اذا کان بقدر الکفایة والکفاف فصاحبهُ منعم فاذا زاد وجاوز الحد اوجب الکفران والطّغیان. «کلا انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی» وقیل: انّ الماء مادام جاریاً کان طیّباً فاذا طال مکثه تغیّر. کذلك المال اذا انفقه صاحبهُ کان محموداً واذا امسکهُ کان معلولا مذموماً. وقیل: ان الماء اذا کان طاهراً کان حلالاً یصلح للشرّب ویصلح للطهور وان کان نجساً فبالعکس. کذلك المال اذا کان حلالاً و بعکسه لو کان حراماً.

«والله یدعوا الی دارالسلام» دعوت چهاراند یکی دعوت توحید و شهادت. وهو قوله: «یدعوکم لیغفر لکم» دیگر دعوت حمد واجابت. وهو قوله: «یدعوکم فتستجیبون بحمده». سه دیگر دعوت اتباع و امامت. وهو قوله: «یدعوا کلّ اناس بامامهم». چهارم دعوت کرامت و ضیافت. وهو قوله: «والله یدعوا الی دارالسلام» کسی که دعوت کند و خواهد تا دوستان و عزیزان را بمهمان برد، شرط مهمانی آنست که اوّل کسی از نزدیکان و خاصگیان خویش را فرستد، تا ایشان را خبر کند و نوید دهد، پس چون آیند باز عزیزان را به استقبال ایشان فرستد و یکی را تنها نخواند، که دوستان و خویشان ویرا همه برخواند و مرکبها و مشعلها براه ایشان فرستد، چون آیند جای ایشان ساخته و پرداخته دارد، چون بنشینند ایشانرا اوّل جلاب دهند پس میوه آرند، پس طعامهای ساخته بنهند و غلامان و چاکران برسر ایشان بدارند، چون از آن فارغ شوند سماع کنند، و شرط است که میزبان دیدار خود از مهمان بازنگیرد، و بعاقبت

ایشان را با کرام و خلعت باز گرداند. ربّ العالمین درضیافت فردوس این همه ساخته و راست کرده و **قرآن مجید** از آن خبر میدهد و بیان میکند، اوّل خواننده و نویددهندهٔ ایشان **مصطفی** صم است میگوید: حقّ جلّ جلاله «وداعیاً الی اللّه باذنه» پس فریشتگان ورضوان باستقبال ایشان فرستد «وتتلقّیهم الملئکة» مرکبهاشان فرستد «نحشر المتّقین الی الرّحمن وفداً» ای ـ رکباناً علی نجایب من نور. مشعلهای نور بر راه ایشان فرستد «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم» تنهاشان نخواند کـه خویشان و نزدیکان همه را خواند «ومن صلح من آبائهم و ازواجهم وذرّیاتهم» آنگه بهشت «وجنة النعیم» جای ایشان ساخته «جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتّقین» جلاب ایشان «یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك» میوهٔ ایشان «وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة» طعام ایشان «ولحم طیر ممّا یشتهون» چاکران وخادمان برسر ایشان «ویطوف علیهم غلمان لهم کانّهم لؤلوءٌ مکنون» سماع ایشان «فهم فی روضة یحبرون» و از همه عزیزتر آنست که ایشانرا بدیدار خود شاد گرداند، تا ویرا جلّ جلاله می بینند ومینازند، چنانکه گفت: «وجوهٌ یومئذ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ» رویها تازان ونازان بجلال و جمال حق نگران، رویهای روشن تر از آفتاب روز، بتجلی ذوالجلال گشته پیروز.

**پیر طریقت** گفت دیدار دوست بهرهٔ مشتاقانست روشنائی دیده و دولت جان و آئین جهان است، راحت جان و عیش جان و درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان.

ای جوان مرد، باش تا شادی بینی، ویکبار بادوست بر بساط وصل ایمن نشینی، وازدوست آن بینی که «لاعینٌ رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» اینست که ربّ العالمین گفت: «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ ولا یرهقُ وجوههم قترولاذلّةٌ اؤلئك اصحابُ الجنة هم فیها خالدون» اصحاب جنة دیگراند وارباب صحبة دیگر، اصحاب جنة رامیگوید: «واللّه یدعوا الی دار السلام» ارباب صحبت رامیگوید: «ویهدی من یشآءُ الی صراطٍ مستقیم» حسنی وطوبی وزلفی اهل جنت راست، زیادت وقربت وصحبت اهل معرفت راست.

انّی لاحسد دار کم لجوار کم     طوبی لمن اضحی لدارك جارا

قال: رسول‌الله‌صم «انّ‌الله عزّ وجلّ اذا اسکن اهل‌الجنّة الجنّة واهل‌النّار النّار بعث الی اهل الجنّة الرّوح الامین فیقول یا اهل الجنّة انّ ربّکم یقرئکم السلام و یأمرکم ان تزوروه الی فناءالجنّه و هو ابطح الجنّه تربته المسك و حصباؤه الدرّ و الیاقوت و شجره الذّهب والرّطب و ورقه الزّمرّد، فیخرج اهل‌الجنّـة مستبشرین مسرورین فثم‌مجمعهم وثمّ تحلّ لهم کرامةالله عزّ وجلّ والنّظر الی وجهه وهو موعودُ الله انجزه لهم قال فیأذن‌الله لهم فی‌السماع والاکل والشرب وتکون حلل‌الکرامة.

ثمّ ینادی مناد یا اولیاءالله هل‌بقی‌مما وعدکم ربکم شیأ فیقولون‌لا. قدا نجزلنا ماوعدنا‌ومابقی‌شی‌الاالنّظر الی‌وجه ربّناعزّ وجلّ‌قال‌فیتجلّی‌لهم‌الرّب‌عزّ وجلّ‌فی‌حجب، فیقول: یا جبرئیل ارفع حجابی لعبادی‌حتی ینظروا الی وجهی. فیرفع‌الحجاب‌الاوّل فینظرون‌الی‌نورمن‌الرّب‌عزوجل، فیخرّون‌له سجّداً. فینادیهم‌الرّب‌عزوجل یاعبادی ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدارعمل انّما هی دارثواب. فیرفع‌الحجاب الثانی فینظرون امراً هواعظم و اجل، فیخرون‌لله حامدین ساجدین عارفین. فینادیهم الرّب عزوجلّ: ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدار عمل انّمـا هی‌دار ثواب و نعیم مقیم. فیرفع الحجاب الثالث فعند ذلك‌ینظرون الی‌وجه رب‌العالمین تبارك وتقدّس فیقولون حین‌ینظرون الی وجهه سبحانه ماعبدناك حقّ عبادتك. فیقول کرامتی امکنتکم من‌النّظر الی‌وجهی واحلتکم داری فیاذن‌الله عزوجلّ للجنّة ان تکلم فتقول: طوبی لمن تخلّدنی وطوبی لمن اعددت له. فذلك قوله: عزوجلّ «طوبی لهم وحسن مآب».

# ٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ویوم نحشرهم جمیعاً**» آن روز که ایشان‌را باهم آریم همگان «**ثم نقول للذین اشرکوا**» آنکه گوئیم ایشانرا که خداوند خویش‌را انباز گفتند «**مکانکم**» برجای باشید «**انتم وشرکاؤکم**» هم شما و هم انبازان خویش که مرا می گفتید «**فزیلنا بینهم**» میان ایشان جدائی‌افکنیم (۱) «**وقال شرکاؤهم**» آنکه آن شرکا گویند [مشرکانرا] «**ماکنتم ایانا تعبدون** (۲۹)» هرگز شمامارانپرسیدید

(۱) اوکنیم. (نسخه الف)

« **فکفی باللّه شهیداً بیننا و بینکم** » میان ما و میان شما خدای گواه بسنده است « **ان کنا عن عبادتکم لغافلین (۳۰)** » که ما از پرستش شما هرگز آگاه نبودیم.

« **هنالك** » آنجا [در آن وقت و آن هنگام] « **تبلوا کل نفس ما اسلفت** » برگیرد هر تنی کرد خویش و پاداش آنچه پیش فرا فرستاد [از کردار] « **وردوا الی اللّه** » و باز برند ایشانرا از تعلّل و تعلّق با حقیقت حکم اللّه که در آن کرد. « **مولاهم الحق** » خداوند ایشان مدبّر و متولّی کار ایشان خدااست براستی و سزا [نه آنچه ایشان ساخته‌اند از بتان] « **وضلّ عنهم ماکانوا یفترون (۳۱)** » و هرچه جز از او که می‌پنداشتند و می‌فرا ساختند و می پرستیدند همه گم گشت [و ناچیز و بیهوده].

**قل** ـ بگو [پیغامبر من] « **من یرزقکم** » آن کیست که روزی میدهد شما را « **من السماء والارض** » از [آب] آسمان و [نبات] زمین « **امّن یملك السمع والابصار** » یا آن کیست که شنوائی در گوشها و بینائی در چشمها آفریند و آن تواند « **ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی** » و کیست آنکه بیرون آرد زنده از مرده وبیرون می آرد مرده از زنده « **ومن یدبّر الامر** » وآن کیست که کار میراند ومیسازد و میدارد و ساخته می‌سپارد « **فسیقولون اللّه** » تا گویند ایشان [وجواب دهند که سازنده و کنندهٔ آن همه] اللّه است « **فقل افلا تتّقون (۳۲)** » پس ایشانرا گوی بنه پرهیزید ازخشم و عذاب او.

« **فذلکم اللّه** » او که آن میکند اللّه است « **ربکم الحقّ** » خداوند شما براستی و سزا « **فماذا بعد الحق الاّ الضّلال** » پس راستی چیست جز از گمراهی؟ « **فانی تصرفون (۳۳)** » شما را ازوچون برمی گردانند؟

« **کذلك حقّت کلمة ربك** » آن آنست که درست و راست و بودنی از خدا سخن برفت « **علی الذین فسقوا** » بحکم برایشان که اینجا فاسق‌اند [و کافر] « **انّهم لایؤمنون (۳٤)** » که ایشان نتوانند گروید.

« **قل** » [مشرکانرا] بگوی « **هل من شرکائکم** » ازاین انبازان شما کس هست؟ « **من یبدؤ الخلق** » که خلق درین جهان آرد وایشانرا جهان سازد؟ « **ثم یعیده** »

پس باز جهان دیگر برد [وایشانرا جهان سازد] « **قل الله** » هم تو گوی خدایست « **یبدؤ الخلق ثم یعیده** » که امروز این جهانیانرا جهان سازد و باز فردا ایشان را جهان سازد «**فانّی تؤفکون** (۳۵)» شما را از وچون می بر گردانند ؟

« **قل هل من شرکائکم** » بگوی هست از این انبازان شما « **من یهدی الی الحق** » کسی که راه نماید براستی ؟« **قل الله یهدی للحق** » گوی خدای آنست که راه نماید براستی « **افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع** » پس آنکس که راه نماید براستی سزاتر است کـه برطاعت او روند ؟« **ام من لایهدی الا ان یهدی** » یا آنکس که راه ننماید مگر که اورا راه نمایند ؟« **فمالکم کیف تحکمون** (۳٦) » پس چه رسید شما را وچه حکم است که می کنید .

« **وما یتبع اکثرهم الّا ظنّاً** » و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت « **انّ الظن لایغنی من الحق شیأ** »وپنداشت بجای حق هیچ بکارنیاید [و ببدل راستی هیچ نوایی نیاید] « **ان الله علیم بما یفعلون** (۳۷)» الله تعالی داناست بآنچه ایشان می کنند .

«**وماکان هذا القرآن ان یفتری من دون الله**» این قرآن نامه‌ای نهاده ازسخن کسی جزاز خدای نیست « **ولکن تصدیق الذی بین یدیه** » لکن سخنی است گواه آن کتاب را که پیش فا آمد « **وتفصیل الکتاب** » و پیدا کردن و روشن کردن و گشاده نمودن است « **لاریب فیه من رب العالمین** (۳۸) » شك نیست در آن که از خداوند جهانیان است .

« **ام یقولون افتریه** » میگوید که این مرد نهاد آنرا از خود ؟« **قل فأتوا بسورة مثله** » گوی یك سورت آرید مانند این «**وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین** (۳۹) » وانگه اگر راست میگوئید وتوانید هر کرا خواهید پس آن خدای می‌خوانید .

«**بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه**» [دروغی نیست وفرانهاده این قرآن] بلکه دروغ شمردند چیزی را که آن درنیافتند وبعلم خویش بدان نرسیدند« **ولمّا یاتهم تاویله**»وبایشان نیامد ودرفهم ایشان نگنجید حقیقت آن« **کذلك کذب الذین من**

**قبلهم»** همچنانکه اعـدای انبیاء که پیش از **قریش** بودند [پیغام الله واخبار غیب که درنیافتند] دروغ شمردند« **فانظر کیف کان عاقبة الظالمین(۴۰)** »درنگر که سرانجام ستمکاران چون بود.

**«ومنهم من یؤمن به»** ازایشان کس هست که باین نامه گرویده است **«ومنهم من لایؤمن به»** و هست از ایشان کس که باز نگرویده است « **وربّك اعلم بالمفسدین (۴۱)** » و خداوند تو داناتر دانای است بمفسدان و تباه کاران.

**«وان کذّبوك»** واگر ترا دروغ زن خوانند« **فقل لی عملی و لکم عملکم** » گوی کرد من مرا است وکرد شما شمارا« **انتم بریئون ممّا اعمل** » شما ازآنچه من میکنم بیزار « **وانابریٌ ممّاتعلمون (۴۲)** » و من ازآنچه شما میکنید بیزار.

# النوبة الثانية

قوله تعالی: «ویوم نحشرهم جمیعاً» ای- الکفار وآلهتهم و«جمیعاً» نصبٌ علی الحال. میگوید: آن روز که کافران و بت‌پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم. حشر در **قرآن** برد و معنی است: یکی بمعنی جمع ونظیر آن در **سورة الفرقان** است « ویوم نحشرهم وما یعبدون من دون الله » و در **سورة الکهف** «وحشرناهم» و در **سورة التکویر** «واذاالوحوش حشرت» و در **سورة النمل** « حشرلسلیمان جنوده » و در **سورة ص** «والطّیر محشورة » ونظائر این در **قرآن** فراوان است همه بمعنی جمع. وجه دیگر حشر بمعنی سوق است چنانکه درسورة **والصافات** گفت: «احشروا الّذین ظلموا وازواجهم» ای ــ سوقوا الّذین اشرکوا و قرناء هم الشّیاطین بعدالحساب الی صراط الجحیم. ودر **بنی اسرائیل** گفت: «ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم» یعنی ــ نسوقهم علی وجوههم الی النّار. ودر **سورة طه** گفت: «ونحشر المجرمین» ای ــ نسوق المجرمین یومئذ بعد الحساب «الی جهنم زرقاً».

«قوله: «ثمّ نقول للذین اشرکوا» یعنی عبدة الاوثان «مکانکم» این مکانکم در آن موضع است که کسی سخنی درخواهد گرفت باکسی باکاری ودر مفتتح کار وسخن خویش گوید: باش تا گویم. وعرب این برسبیل وعید وتهدید گوید، چنانکه عجم گویند:

باش که من با تو کار دارم . وهو منصوب علی الامر المضمر فیه یعنی ـ انتظروا مکانکم حتّی نفصل بینکم « انتم » تأکیدٌ له «وشرکاؤکم » عطف علیه ، « فزیلنا بینهم » من قولك زلت الشیٔ عن مکانه ازیله اذا نحیّته عن مکانه ، وزیلنا للمکثرة والمبالغة . ای ـ فرقنا بین المشرکین وشرکائهم . این آنگه بود که معبودان باطل وعابدان را ازهم جدا کنند و از یکدیگر بیزاری گیرند ، چنانکه آنجا گفت : « اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا » الایة. ایشانرا جدا کنند وبردیدار یکدیگر بدارند تا آن شرکا گویند مشرکانرا « ما کنتم ایّانا تعبدون » بترسند و دست بانکار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند « کفی باللّٰه شهیداً بیننا و بینکم » ای ـ اللّٰه الشاهد علی صدقنا بانّا لم نشعر بعبادتکم وما کنّا عن عبادتکم الّا غافلین لانّا کنا جماداً لانسمع ولانبصر و لانعقل .

« هنالك » ای ـ فی ذلك الوقت « تبلوا » ای ـ تقاسی « کلّ نفس جزاء ماعملت » کقوله : « فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره » الایة . وبرقراءت **حمزه و کسائی** تتلوا ای ـ تقرأ کلّ نفس صحیفتها . از نامه برخواند هر کس آنچه پیش فرا فرستاد از کردار. وقیل: « تتلوا » ای ـ تتبع کل نفس ماقدمت. برپی آن ایستد هر کس که پیش فرا فرستاد از کرد خویش مطیع برپی طاعت تا بسرای مطیعان وعاصی برپی معصیت تا بسرای عاصیان . وفی الخبر ان المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فی احسن صورة فیتبعه حتی یدخله الجنة . والکافر یمثل له عمله فی اقبح صورة فیتبعه حتّی یدخله النّار « وردّوا الی اللّٰه » ای ـ الی حکمه وحده « مولاهم الحقّ » فالحق من صفة اللّٰه عزوجلّ ومن قرأ الحقّ بالرّفع ، فالمعنی هو مولاهم الحقّ لامن جعلوا معه من الشرکاء . « وضل عنهم ماکانوا یفترون » ای ـ ماکانوا یقولون علیه و یثقون به و یدّخرونه لیوم حاجتهم .

« قل یا **محمد** « من یرزقکم من السماء » المطر « والارض » النبات « ام من یملك السمع والابصار » ای ـ من یقدر علی خلق السمع والابصار « و من یخرج الحی من المیّت » ای ـ من یخرج الفرخ من البیضة والانسان من النطفة « ویخرج المیّت من الحی » یخرج النطفة من الانسان والبیضه من الطیر . من یخرج المؤمن من الکافر

والکافر من المؤمن «ومن یدبّر الامر العالمین» ینظر فیه و ینقض و یبرم «فسیقولون الله» ای ـ فیجیبونك عند سؤالك انّ القادر علی هذه الاشیاء الله ولا یکذبون فیه «فقل افلا تتقون» الله ان یعاقبکم علی اتخاذکم الاصنام. چون میدانید واقرار میدهید که آفریدگار و کردگار همه الله است نترسید از عقوبت وی که با این دانش بتان را می‌پرستید؟

«فذلکم الله ربّکم الحقّ» ای ـ الذی هذا کله فعله هو الحق لیس هؤلاء الذین جعلتم معه شرکاء «فماذا بعد الحق الا الضلال» ای ـ «اذا کان الحق عبادة الله فعبادة غیره ضلال باطل «فانّی تصرفون» من این تصرفون عن عبادته و انتم مقرّون بانّه خالق الکلّ و مدبّر الامر کیف تصرف عقولکم الی عبادة من لا یرزق ولا یحیی؟ ولا یمیت» آنگه «انّی» تفسیر کرد وحقیقت آن پیدا کرد گفت: «کذلك حقّت کلمةُ ربّك» وبر قراءت **مدنی** و **شامی** کلمات ربّك. ای وجب حکمه و علمه السّابق «علی الّذین فسقوا» کفروا «انّهم لا یؤمنون».

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» کانوا مقرّین بانّ الله یبدؤ الخلق وانّ الاصنام لا تخلق شیئاً وفیهم من یقرّ بالاعادة «قل» ای ـ فان اجابوك، والاّ فقل انت اذلا جواب الاّ هذا «الله یبدؤ الخلق ثمّ یعیده فانّی تؤفکون» کیف تصرفون عن قصد السّبیل.

«قل هل من شرکائکم» یعنی آلهتهم «من یهدی الی الحقّ» من یرشد الی دین الاسلام فاذا قالوا لا، ولا بدلهم منه «قل الله یهدی للحق» یقال هدیت الی الحق وهدیت للحق بمعنی واحدٍ. «افمن یهدی الی الحقّ احقّ ان یتّبع» امره وطاعته «امّن لا یهدّی» این حرف بر پنج وجه خوانده‌اند **شامی** و **مکی** و **ورش** لا یهدّی بفتح یا و ها و تشدید دال خوانند اصله یهتدی فادغمت التّاءُ فی الدّال لانّها من مخرجها و نقلت فتحة التّاءِ المدغمة الی الهاءِ، اهل **مدینة** بی **ورش**، یهْدّی بسکون ها و تشدید دال خوانند «تُرکت الهاءُ علی حالتها قبل الادغام فجمعوا بین ساکنین کقوله «یخصّمون»، **حفص** و **یعقوب** یهِدّی بفتح یا و کسرها وتشدید دال خوانند، فراراً من التقاءِ الساکنین مع اتّباع الهاءِ الدّال فی الکسر، **عاصم** و **رویس** یِهِدّی بکسر یا و ها وتشدید دال خوانند،

اتّباعاً للکسرة الکسرة اصل این همه یهتدی است واین تشدید «ها» ازبهر اندراج تا است در دال. وجه پنجم قراءة حمزة وکسائی است، یهدی بفتح یا وسکون‌ها و تخفیف دال، و باین قراءت هـدی بمعنی اهتدی است تقول العرب هدیتـه فهدی. کقولهم جبرته فجبر. میگوید: آن خداوند که راه نماید براستی سزاتر است که برطاعت او روند یا آن بتان که بخویشتن خود نتوانند که راست روند مگر که راه نمایند ایشانرا وراست روانند: والاصنام وان هدیت لم‌تهتد لکن لمّا اتّخذوها آلهة عبرّ عنها کما یعبّر عمّن یعلم کقوله: «انّ الّذین تدعون من دون‌الله عبادٌ امثالکم» وقیل معناه، امّن لایمشی‌الاّ ان یحمل ولاینتقل عن مکانه الاّ ان ینقل وهی‌الاصنام و قیل: اراد به‌الرؤساءَ المضلّین.

«فمالکم» اینجا سخن تمام‌شد. میگوید: ایّ شیءٍ لکم فی‌عبادة الاوثان؟ چه حاصل است شما را در پرستش بتـان و چه چیز یافتید از آن؟ آنکه گفت: «کیف تحکمون» چه حکم است این که خدایرا جلّ‌جلاله شریك وانباز میگوئید وبتانرا باوی برابرمی‌نهید؟ «ومایتبّع اکثرهم» ای - کلّهم وقیل، رؤساؤهم لانّ‌السّفلة یتّبعون قولهم «الّا ظنّاً» یظنّون الباطل حقاً والاصنام آلهة فیدینون به ویدعون‌النّاس الیه و یقولون انّها تشفع لهم عندالله. واصل الظّنّ وقوع معنیً فی‌النّفس قبل تحقیقه او تزییفه فیستعمل‌مرّة‌للتحقیق فیکون‌الیقین کقوله: «الّذین‌یظنّون انّهم ملاقوا ربّهم» ویستعمل مرّةً للتزییف فیکون‌الکذب‌والباطل. کقوله: «وانّ الظّنّ لایغنی‌من‌الحقّ شیأ» ای - انّ الظّن لایقوم مقام‌العلم وذلك‌فیما تعبّدالانسان بعلمه کالتّوحید واصول الدّین. فامّا الفروع فالعمل بالظّن‌فیها جایزٌ «انّ‌الله علیمٌ بمایفعلون» من‌اتّباع‌الظّنّ و اعتقاد الباطل.

«وماکان» هذاالقران» قریش میگفتند این قران محمد ازبرخویش نهاده‌است ووی‌ساخته. ونیز میگفتند: «ائت‌بقرآنٍ غیرهذا اوبدّله» این‌جواب آنست. میگوید: این قرآن نهاده وساخته کسی‌نیست جز کلام‌خداوند ونامه وسخن‌وی‌نیست. و عرب «کان» گویند بی‌خبر، اشارت فراقدم. معنی آنست که: «وماهذا القرآن ان یفتری

من دون الله .» **زجاج** گفت: «وما کان هذا القرآن» افتراء من البشر. هذا کقولهم ما کان هذا الکلام کذباً «ولکن» کان «تصدیق الذی بین یدیه» ای - بین یدی القرآن من البعث والحساب. والقرآن تقدمه، وقیل «تصدیق الذی بین یدیه» ای- کتب الله المنزلة قبله. میگوید: این **قرآن** گواه آن کتابها است که پیش ازین آمد، در آن همانست که در **توریة**(۱) و **انجیل** . که همه یکدیگر را گواه است وسخنی راست است ازیك جا.

«وتفصیل الکتاب» یعنی - «تفصیل» المکتوب من الوعد لمن آمن والوعید لمن عصی وقیل: «تفصیل الکتاب» یعنی تبیین ما کتب علیکم وفرض «لاریب فیه من ربّ العالمین» لاشك فی نزوله من عند ربّ العالمین ولا تهمة انّه من جلّ جلاله لانه فی اعلی طبقات البلاغة بحسن النّظام و الجزالة .

«ام یقولون افتریه» **بوعبیده** گفت. این «ام» بمعنی واو است یعنی - «ویقولون افتریه» **محمد** من قبل نفسه «قل» یا **محمد** محتجّاً علیهم «فأتوا بسورةٍ مثله» ای- مثل **القرآن** فی النّظم والبیان . اینجا «بسورةٍ مثله» گفت، جای دیگر «بعشر سورٍ مثله» گفت، جای دیگر «بحدیثٍ مثله» گفت. اوّل ده سورت درخواست از ایشان، چون نتوانستند بایك سورت آورد، چون نتوانستند بایك حدیث آورد. آنکه گفت: چون خود عاجز آمدید از آوردن مثل آن دیگران را بیاری گیرید. «وادعوا من استطعتم من دون الله» ای- من هو فی التّکذیب مثلکم یرید استعینوا بمن شئتم واطعتم سوا الله لیعاونوکم علیه «ان کنتم صادقین» انّ **محمداً** یقوله من نفسه .

«بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه» **حسین فضل** را گفتند: هل تجد فی **القرآن**، من جهل شیئاً عاداه؟ قال نعم، فی موضعین قوله: «بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه» وقوله: «واذلم یهتدوا به فسیقولون هذا افكٌ قدیمٌ» همانست که گفته‌اند: والجاهلون لاهل العلم اعداءٌ . النّاس ابناء مایحسنون واعداءُ مایجهلون. ونظیره قوله: «اکذّبتم بآیاتی ولم تحیطوا بها علما».

« بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه » یعنی - **القرآن** « ولمّا یاتهم تأویله » لم یعرفوا حقیقته و ما فیه من النّور والهدی والبیان . وقیل «بل کذّبوا بمالم یحیطوا

(۱) توریث . (الف)

بعلمه» بما فی القرآن من الجنّة و النّار و البعث و القیامة «ولمّا یاتهم تأویله» ای ـ لم یأتهم، و سیأتیهم حقیقة ما وعدوا فی الکتاب، انّه کائن من الوعید و نازل بهم من العذاب «کذلك کذّب الّذین من قبلهم» یعنی ـ کفّار الامم الماضیة بالبعث و القیمة. «فانظر کیف کان عاقبة الظّالمین» آخر امر المشرکین بالهلاك و العذاب. «کیف» فی موضع نصبٍ علی خبر «کان» ولایجوز ان یعمل فیها «انظر» لانّ ما قبل الاستفهام لایعمل فیه.

«ومنهم من یؤمن به» این آیت درشأن اهل کتاب فرو آمد. میگوید: ازایشان کس هست که گرویده است چون عبدالله سلام و یاران وی. و کس هست که نگرویده است چون دیگر جهودان. زجاج گفت معنی آنست که ازایشان کس است که میداند که این قرآن ورسول حقّ است و بدل راست میداند و تصدیق میکند امّا معاند است و برطریق معاندة اظهار کفر میکند. و ازایشان کس است که خود نمیداند، درشك است و تصدیق نمیکند. وگفته‌اند این آیت درشأن اهل مکه است یعنی ـ ومن قومك یا محمد من سیؤمن بالقران. از قوم تو کس هست که هنوز ایمان نیاورده امّا خواهد آورد، که در علم خدا رفته که ایمان آرد. و کس هست که هرگز ایمان نیارد، که در علم خدا رفته که کافر میرد و ایمان نیارد «و ربّك اعلم بالمفسدین» الّذین لایؤمنون.

«وان کذّبوك فقل لی عملی ولکم عملکم» این آیت منسوخ است بآیت قتال، ونظیرش آنست که گفت: «لکم دینکم ولی دین» لنا اعمالنا ولکم اعمالکم. میگوید: لی جزاءُ عملی ولکم جزاءُ اعمالکم «انتم بریئون ممّا اعملُ وانابریٌ ممّا تعلمون» لاتواخذون بعملی ولااوخذ بعملکم».

## النوبة الثالثة

قوله تعالی(۱) «و یوم نحشرهم جمیعاً» الآیة. کردگار قدیم، جبّار نام دارعظیم، جلّ جلاله وعظم شأنه خبر میدهد از هیبت وسیاست روز رستاخیز، روز حشرونشر، روز عرض وشمار، روز محاسبت ومسائلت خلق اوّلین و آخرین جمع کرده،

(۱) وتقدس (الف)

دیوان مظالم فرونهاده، ترازوی عدل درآویخته، دوزخ آشفته، بر گستوان سیاست برافکنده، وآنرا بعرصات حاضر کرده، شعلهای آتش حسرت ازدلها برافروخته، جانها بلب رسیده، دوست ودشمن آشنا وبیگانه ازهم جدا کرده، آن ساعت ازجناب جبروت ودرگاه عزّت بحکم سیاست ندای قهر آید بعابد ومعبود باطل «مکانکم انتم وشرکاؤکم» این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با(۱) تو پردازم. جای دیگر برعموم گفت: «سنفرغ لکم ایّه(۲) الثّقلان» آری باشما پردازیم ای جنّ وانس، آنگه معبودان باطل چون آن هیبت وسیاست بینند ازعابدان خویش بیزاری گیرند، عابدان برایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست که ما را از راه ببردند وچنین فرمودند، جواب دهند بتان وطواغیت که «کفی باللّٰه شهیداً بیننا وبینکم ان کنّا عن عبادتکم لغافلین» خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی همتا میداند و گواهست که می ندانستیم وازعبادت وطاعت شما بی خبر بودیم، جماد بودیم بی حیوة وبی صفات وبی معنی، نه سزای پرستیدن داشتیم، نه زبان فرمودن. آنگه عاقبت مناظرهٔ ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند، هم عابد را وهم معبود را، چنانکه میگوید جلّ جلاله «انّکم وما تعبدون من دون اللّه حصب جهنّم انتم لها واردون» تا ترا معلوم گردد که هرطاعت که نه خدایراست امروز محالست و فردا وبال و نکالست.

«قل من یرزقکم من السّمآءِ والارض» خبر میدهد که درهفت آسمان وزمین خدای ست که آفریدگاراست وروزی گماراست، ودرآفریدن یکتا ودرروزی(۳) دادن بی همتا، می آفریند بقدرت فراخ بی معونت، روزی میدهد ازخزینه فراخ بی مؤنت. خبردرست است از **مصطفی**ص «یدا اللّه ملأی لا یغیضها نفقة سحّاء اللّیل والنّهار».

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» قدرت بر کمال، قدرت آفریدگار است که جهانرا آفریننده است وآغاز کننده، وآنکه گذشته را باز پس آرنده، وکهنه را نو سازنده، ازنیست هست بیرون آرد و آنکه آن هست به نیست آرد، هرچیزی را ضدّ وی تواند وهر کاری را عکس وی راند، بند و گشاد وقطع و وصل وجبر و کسر همه تواند، وسرّ آن داند، سنّیی باقدریی مناظره کرد وهر یکی

(۱) واتو (الف) (۲) ایها (الف) (۳) درّوزی (الف)

مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حقّ. آن قدری میوه‌یی از درخت بگرفت گفت: الیس انا فعلت هذا؟ نه کردهٔ من‌است‌این‌فعل، نبینی که من کردم وتوان‌منست؟ سنّی گفت: اگر تو کردی وتو گسستی، چنانکه بگسستی بپیوند، وبجای خویش باز بر. آن‌قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال **ابن عطاء** فی قوله: «یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» قال: یبدؤ باظهار القدرة فیوجد المعدوم، ثمّ یعیده باظهار الهیبة فیفقد الموجود، یبدؤ بکشف الاولیاءِ فیمحو کلّ خاطرٍ سواه ثمّ یعید فیبقی بابقائه، فلذلك عظم حال العارف و دلیله قوله: «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق» الآیة. حق نامی است ازنامهای‌خداوند جلّ جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است وبخدایی سزاست وبقدر خود بجا است، بوده وهست و بودنی همه رفتنی اند ووی باقی، موجود دل دوستان، مشهود‌جان‌عارفان، نه‌تغیّرپذیر نه‌حال‌گرد، بسزاوارخدایی‌راجاودان. وبرلسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود ازآنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات پیوستند آنکه ازشهود صفات با شهود ذات افتادند، اوّل نظارهٔ صنع کردند، پس از صنع‌درگذشتند، نظارهٔ صفات کردند. بازنظارهٔ صفات‌بگذاشتند، نظاره ذات کردند. نظاره صنع را گفت: اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» نظارهٔ صفات را گفت: «وما تکون فی شانٍ وما تتلوا منه من قرآن» الآیة. نظاره ذات را گفت: «قل‌الله ثمّ ذرهم» و **مصطفی** صم» در نظارهٔ فعل گفته: اعوذ بعفوك من عقابك. ودرنظارهٔ صفات گفته: اعوذ برضاك من سخطك، ودرنظارهٔ ذات گفته: اعوذ بك‌منك. آنکه از دیدن خود نیز در گذشت، ازصفات خود مجرّد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: «لااحصی ثناء علیك». بازقدم برتر نهاد برمقام بقا ازحقیقت افراد نشان داد گفت: «انت کما اثنیت علی نفسك» اوّل مقام استدلال است دیگرمقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیوة، پنجم مقام بقا.

**پیرطریقت** برموز این معانی اشارت کرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم عارف بنیستی خود زنده‌است ای ماجد قیوم همه درآرزوی دیدار اند

ومن دردیدار کم(۱)سیل که بدریا رسیدازآن سیل چه معلوم ، جهان از روز پراست ونابینای مسکین محروم .

خصمان گویند کین سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

# ۵- النوبة الاولی

قوله تعالی : «ومنهم من یستمعون الیك » وازایشان کسان‌اند که می‌نیوشند بتو « افانت تسمع الصمّ » توهیچ توانی که کران‌راشنوائی «ولو کانوا لایعقلون(۴۲)» ایشان که کرانند نتوانند که دریابند .

« و منهم من ینظر الیك » و از ایشان کس است که می‌نگرد بتو « افانت تهدی العمی » توهیچ توانی که نابینایان را راه نمائی « ولو کانوا لایبصرون »(۴۳) چون توانی وایشان نمی‌بینند .

« انّ الله لایظلم الناس شیئاً » الله برمردمان ستم نکند هیچ . « ولکنّ الناس انفسهم یظلمون »(۴۴) لکن مردمان برخویشتن ستم میکنند .

«ویوم نحشرهم» وآن روز که‌ایشانرا بهم‌کنیم وجمع آریم « کان لم یلبثوا » گوئی که ایشانرا درنگ نبود پیش از آن هر گز «الا ساعة من النّهار» مگر یك ساعت ازروز « یتعارفون بینهم » آشنائی‌بایکدیگر فرامیدهند [درمحشر] «قدخسر الذین کذّبوا بلقاء الله » زیان‌کار گشتندایشان که دروغ شمردند رستاخیزرا وشدن بخدای، ودیدار او « وماکانوا مهتدین »(۴۵) وایشان برراه نبودند .

« وامّا نرینّك » واگربتونمائیم [درحال‌زندگی‌تو] «بعض الذی نعدهم» چیزی از آنچه مشرکان قریش را می وعده دهیم [ازعذاب] « اونتوفینّك » یا ترا پیش بمیرانیم [ازآنکه ایشانراعذاب کنیم] « فالینا مرجعهم » بازگشت ایشان آخر باما است « ثم الله شهید علی مایفعلون »(۴۶) و آنکه الله گواست برآنچه ایشان میکنند [وبآن دانا] .

« ولکل امّة رسول » هرامّتی را پیغامبری است [از الله بایشان] « فاذا جاء

(۱) کوم (ج)

**رسولهم** » چون رسول آمد بایشان « **قضی بینهم بالقسط** » میان ایشان و میان پیغامبر ایشان کار بر گزارند بدادو سزا «**وهم لا یظلمون(٤٧)**» و برهیچ کس از ایشان ستم نجویند [وپیش از آگاه کردن بنه گیرند].

« **و یقولون متی هذاالوعد(٤٨)** » میگویند که هنگام این خاست از گور کی‌است؟«**ان کنتم صادقین(٤٨)** »اگرمی‌راست گوئید[ که ماباز انگیختنی‌ایم].

« **قل** » بگو[ای **محمد**]« **لا املك لنفسی ضراً** »من خویشتن‌را نتوان گزند باز داشتن دارم « **ولا نفعاً** » ونه توان سود یافتن « **الا ماشاءالله** » مگر آنچه الله خواهد [مرااز گزند وسود] «**لکل امة اجل** »هلاك گشتن‌ومردن‌هر گروهی‌راهنگامی است « **اذا جاء اجلهم** » چون هنگام ایشان در رسد « **فلا یستأخرون ساعة** » از آن هنگام‌نه یك‌ساعت باپس‌نشینند « **ولایستقدمون(٤٩)**» ونه‌یك‌ساعت پیش‌شوند.

« **قل** » بگو [یا **محمد**] «**ارایتم ان‌اتیکم عذابه**» چون‌بینید اگر بشما آید عذاب‌او [وناگاه‌بپای‌شود رستاخیز]«**بیاتاً اونهاراً**»به‌شبیخون‌یابروز« **ماذا یستعجل منه‌المجرمون**»(٥٠) » چه چیز است ازآنکه بدکاران و کافران بآن می‌شتابند.

« **اثمّ اذا ماوقع آمنتم به** » پس آنکه آن بیفتاد بخواهید گروید بآن ؟ « **ءَ الآن** »[تاشمارا گویند] که اکنون‌است«**وقد کنتم به تستعجلون(٥١)**»وهمه عمر خویش بآن می‌شتابیدید [ بسخن ومیگفتید که کی ].

« **ثمّ قیل للذین ظلموا**» آنکه ستم کاران راگویند « **ذوقوا عذاب الخلد** » چشید عذاب جاویدی «**هل تجزون الا بماکنتم تکسبون(٥٢)**» شمارا پاداش دهند مگر بآنچه میکردید «**ویستنبئونك**» خبر می‌پرسند از تو « **احقّ هو** »که خود راست است این خبر رستاخیز «**قل‌ای وربّی** » بگو آری بخدای من « **انه لحق** » که‌این‌خبرراست است«**وما انتم بمعجزین(٥٣)**»وشما پیش‌نشوید‌واورا درخودعاجز نیارید « **ولو انّ لکل نفس ظلمت** » واگرهر کسی را که[کافرشد] وبرخود ستم‌کرد «**مافی‌الارض**» اورا ملك بودهرچه درزمین است « **لا فتدت به** » خویشتن رابآن باز خرید جوید و نیابد « **واسرّوا الندامة** » و پشیمانی خویش در دل نهان دارند «**لمّارأوا العذاب**» آنکه که عذاب بینند «**و قضی بینهم بالقسط**» ومیان ایشان کار

بر گزارند بسزاو داد «**وهم لایظلمون** (٥٤)» وبر هیچ کس از ایشان ستم نکنند.

«**الا**» آگاه باشید وبدانید.

«**ان للّه مافی السّموات والارض**» که خدایرا است هرچه درآسمان وزمین است «**الا انّ وعداللّه حق**» آگــاه باشید که گفت خدا راست است «**و لکنّ اکثرهم لایعلمون** (٥٥)» لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

«**هو یحیی ویمیت**» اوست که مرده زنده میکند وزنده می‌میراند «**و الیه ترجعون**(٥٦)» وشمارا همه بااو خواهند بُرد.

## النوبة الثانية

قوله تعالی: «ومنهم من یستمعون الیك» این آیت درشأن مستهزیان آمد که استماع ایشان بتعنّت واستهزا بود، لاجرم می‌شنیدند وایشان را درآن هیچ نفع نبود، وایشان را بکارنیامد، همچون کسی که کرباشد وخود به اصل هیچ نشنود. و گفته‌اند: سمع درقرآن بر دو وجه است: یکی سمع ایمان است بدل، چنانکه درسورت **هود** گفت: «ماکانوا یستطیعون السّمع» ای ـ لم یطیقوا سمع الایمان بالقلب. و در سورة **الکهف** گفت: «وکانوا لایستطیعون سمعاً» یعنی سمع الایمان بالقلوب.

«افانت تسمع الصّمّ» هم از ین باب است. وجه دیگر سمع است بگوش سر، چنانکه در سورة **هل اتی** گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای ـ سمیع الاذنین. ودر **آل عمران** گفت: «انّنا سمعنا منادیاً» یعنی **محمداً** صم ینادی بالایمان. «ومنهم من یستمعون الیك» هم ازاین باب است که این استماع بگوش سراست «افانت تسمع الصّمّ» یا**محمد** توچون توانی که کران را بگوش دل شنوا کنی؟ ایشانرا دریافت نیست وهدایت نیست کــه ایشانرا راه ننمودیم.

«ومنهم من ینظر الیك» این نظر چشم سراست «افانت تهدی العمی» این نابینائی نابینائی دل است چنانکه جای دیگر گفت: «فانّها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور» میگوید: کافران و جهودان در تو می‌نگرند و معجزات و دلایل روشن می‌بینند و آن دیدن ونگرستن ایشانرا سود نمیدارد و بکار نیاید کــه

بصیرت دل وبینائی سر ندارند پس همچون نابینایان‌اند که خود باصل هیچ می نبینند.
درین دو آیت بیان است که سمع را بربصر فضل است گوش را برچشم افزونی است درشرف، که عقل را ور سمع بست ونظر بر(۱) چشم بست. و گفته‌اند: بصر درقرآن برسه وجه است: یکی دیدار دل است وبصیرت سر چنانکه درین آیت گفت: «ولو کانوا لایبصرون» یعنی الهدی بالقلوب، ودر سورة **الملائکة** گفت: «وما یستوی الاعمی والبصیر» یعنی بصیر القلب بالایمان وهو المؤمن. ودر سورة **الاعراف** گفت: «وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون» یعنی بالقلوب. دیگر دیدار چشم است چنانکه گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای بصیراً بالعینین. ودر سورة **یوسف** گفت: «فارتدّ بصیراً» یعنی بالعینین. ودر سورة **ق** گفت «فبصرك الیوم حدید» یعنی بالعینین. وجه سیوم بصیرت حجّت است چنانکه در سورة **طه** گفت: «وقد کنت بصیراً» یعنی بالحجة فی الدّنیا.

قوله: «انّ الله لایظلم النّاس شیئاً» لانّه یتصرّف فی ملکه وهو فی جمیع افعاله(۲) متفضّل اوعادلٌ «ولکنّ النّاس انفسهم یظلمون» بالکفر والمعصیة وفعلهم مالیس لهم ان یفعلوا والظّلم مالیس للفاعل ان یفعله. میگوید: الله برهیچ کس ظلم نکند وفعل وی بهیچ وجه ظلم نیست که جز تصرف درملك خود نیست اگر بنوازد فضل است واورا سزاست، واگر براند عدل است و او را رواست. اما بندگان برخود ظلم کردند که کفر و شرك آوردند وآن کردند که ایشانرا نرسد و نه سزاست که کنند. قرائت **حمزه وکسائی** «ولکن» بتخفیف، «النّاس» برفع ومعنی همانست.

«ویوم نحشرهم کان لم یلبثوا الّا ساعة من النّهار» روز قیامت مؤمن از پس شادی وامن وراحت که بیند، بودن خویش دردنیا ودر برزخ چنان فراموش کند که پندارد که یك ساعت بیش نبودست وکافر از اندوه وبیم ونومیدی که باو رسد وبیند چنان داند که دردنیا وبرزخ یك ساعت بیش نبودست مؤمن درشادی همهٔ(۳) اندوهان(٤) فراموش کند وکافر درغم همهٔ شادیها فراموش کند.

(۱) ور (الف) (۲) احواله (الف) (۳) هم (الف) (٤) اندهان (الف)

« یتعارفون بینهم » روز رستاخیز روزی دراز است واحوال آن در درازی روز میگردد از گونا گون هنگامی باشد که خلق در آن هنگام چنان باشند که « یفرّ المرء من اخیه وامّه وابیه » « ولا یسئل حمیم حمیماً » وهنگامی باشد که « یتعارفون بینهم » ای ـ یعرف بعضهم بعضاً معرفتهم فی الدّنیا ، ثم تنقطع المعرفة اذا عاینوا اهوال القیامة. وقیل یتعرّف بعضهم من بعض مدّة لبثهم فی القبور. وقیل « یتعارفون بینهم » تعارف توبیخ لانّ کلّ فریق یقول للآخر انت اضللتنی و ما یشبه هذا.

«قد خسر الّذین کذّبوا» ای ـ خسر ثواب الجنّة وحظوظ الخیرات. «الذین کذبوا بلقاءِالله» یعنی بالبعث والنشور «وما کانوا مهتدین» الی الایمان.

«وامّا نرینّك» این «ماء» صلت است وجالب آن نون مشدّد است وصلت سخن اینست « وان نرك » این رؤیت رؤیت بصر است یعنی ـ ان نرك «بعض الّذی نعدهم» من العذاب فی حیوتك « اونتوفینّك » ولم نرك ذلك « فالینا مرجعهم » فی القیامة. « ثم الله شهیدٌ علی مایفعلون » عالمٌ بفعلهم وتکذیبهم فیجازیهم علیه ، این «ثمّ» درین موضع کلمتی است از کلمات صلت در آن حکم تعقیب نیست و عرب «ثمّ» گویند وبعد گویند بی نیّت تعقیب ، چنانکه گفت «بعد ذلك زنیم» ومعنی آیت آنست که اگر بتو نمائیم درین جهان درحال زندگی تو عذاب ایشان وانتقام کنیم از ایشان ، واگر نه بعد از وفات تو در آن جهان عذاب کنیم و جزا دهیم. پس رب العالمین در حیوة پیغامبر بعضی عذاب ایشان بوی نمود روز بدر وعذاب آن جهانی ایشانرا خود برجا است وایشانرا میعاد . و گفته اند این آیت منسوخ است بآیت سیف .

« ولکلّ امّة » من الامم الماضیة «رسولٌ فاذاجاء رسولهم» او بلغتهم دعوته فلم یؤمنوا « قضی بینهم بالقسط » ای ـ اهلکوا ونجا المؤمنون و کان ذلك من الله عدلاً. میگوید: هرامتّی را از امتّهای گذشته پیغام بری بود آن پیغامبر بایشان آمدید و بردین حق دعوت کردید ، پس اگر ایشان ایمان نیاوردندی ورسالت وی نپذیرفتندی وحجّت بر ایشان محکم گشتید وعذر برنده شدید ، رب العالمین عذاب بایشان فرو گشادید گردن کشان وناگرویدگان را هلاك کردید ، ومؤمنانرا نجات بودید ، واین از خداوند جلّ جلاله عدل است و داد بسزا ، همان است که جائی دیگر گفت « وما کنّا معذّبین

حتّی نبعث رسولاً » وقال تعالی : « رسلاً مبشّرین ومنذرین لئلاّ یکون للنّاس علی الله حجّةٌ بعد الرّسل » **مجاهد** گفت و **مقاتل** و **کلبی** « فاذا جآء رسولهم » یعنی یوم القیمة « قضی بینهم بالقسط » گفتند: روز قیامت ربّ العزّة گوید : « الم یأتکم رسلی بکتابی » رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامهٔ من برشما خواندند. ایشان گویند : ماأتانالك رسولٌ ولا کتابٌ بما هیچ پیغامبر نیامد و نه هیچ نامه بما رسید پس رسولان آیند و برامّت خویش گواهی دهند بایمان و کفر ایشان. همان است که جائی دیگر گفت: « ویکون الرّسول علیکم شهیداً » جائی دیگر گفت : « وقال الرّسول یارب انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً » وقال تعالی : « فکیف اذا جئنا من کلّ امّةٍ بشهیدٍ » الآیة . پس چون ایشان گواهی دادند « قضی بینهم بالقسط » میان ایشان کار بر گزارند و هر کسی را بسزای خود رسانند « وهم لا یظلمون » لا یعذّبون بغیر ذنبٍ ولا یؤاخذون بغیر حجة ولا ینقصون من حسناتهم ولا یزادون علی سیّآتهم .

« ویقولون متی هذا الوعد » چون این آیت فرود آمد که « وامّا نرینّك بعض الّذی نعدهم » کافران گفتند: برسبیل استهزا این وعدهٔ عذاب که میدهی کی خواهد بود « ان کنتم » یا **محمد** انت واتباعك « صادقین » بنزول العذاب .

« قل یا **محمد** مجیباً لهم « لا املك لنفسی ضرّاً ولا نفعاً الّا ماشاء الله » ان املکه فکیف املك انزال العذاب . و گفته‌اند: « متی هذا الوعد » این وعد بعث است در همه **قرآن** و معنی آنست که چون ایشان از رستاخیز پرسند یا **محمد** تو جواب ده که « لا املك لنفسی ضرّاً ولا نفعاً » بیان تاویل این آیت آنجا است که گفت : « قل لا املك لنفسی ضرّاً ولا نفعاً الّا ماشاءالله » « ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر » ترا می پرسند که رستاخیز کی خواهد بود گوی من اگر غیب دانستمی خویشتن را از گزند(۱) نگاه داشتمی و به هرچه خیر(۲) بودی رسیدمی ، وچون غیب ندانم اینجا که بودنی امروز چیست، چون دانم غیب رستاخیز که رستاخیز کی است؟ « لکلّ امّةٍ اجلٌ » ای- لهلاك کلّ امّة اجلٌ « اذاجاء اجلهم » وقت فناء اعمارهم « فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون » . ای ـ لا یتأخرون ولا یتقدّمون . **عمر خطاب** گفت: اوّل مایهلك من الامم الجراد .

---

(۱) گوزید وبهرچه خواهید ازخیر رسید. (الف) (۲) در (ج) (چیز) است واین تصحیح قیاسی است.

« قل ارأیتم ان اتیکم عذابه » این عذاب درین آیت نام رستاخیز است و در **قرآن** آنرا نظائر است « انّ عذاب ربّك لواقعٌ ماله من واقع » آنروز را عذاب نام کرد که آنروز عذاب کافران‌است . ودر **قرآن** عذاب‌است مراد بآن مرگ ، وعذاب است مراد بآن رستاخیز ، و عذاب بحقیقت عذاب . « بیاتاً » ای ـ وقت بیاتٍ و هو اللّیل « او نهاراً » چون ایشان استعجال عذاب کردند و از رستاخیز بسیار می‌پرسیدند، فرمان آمد که یا **محمد** ایشانرا بگوی « ارأیتم‌ان‌اتیکم‌عذابه » چه‌بینید اگر این‌عذاب ناگاه بشما آید ورستاخیز ناگاه بپای‌شود بشب یابروز، شما بچه‌چیز می‌شتابید از آن، چه‌چیزاست از آن‌عذاب واز آن‌روز که کافران بآن می‌شتابند واین استفهام بمعنی تهویل و تعظیم است ای ـ ما اعظم مایلتمسون و یستعجلون .

« اثمّ اذا ماوقع آمنتم‌به » این « ثم »نه حرف عطف‌است که بمعنی‌حینئذٍ است واین استفهام بمعنی انکار است یقول احینئذٍ اذانزل العذاب صدّقتم بالعذاب فی‌وقت نزوله وآمنتم‌بالله وقت‌البأس. این‌جواب‌ایشانست که گفتند: چون‌عذاب معاینه بینیم ایمان‌آریم ، ایشانرا گویند درآن‌حال « الآن وقد کنتم به‌تستعجلون » تکذیباً و استهزاءً این همچنان است که فرا **فرعون** گفتند « الآن وقد عصیت قبل » جائی دیگر گفت: « یوم‌یاتی بعض‌آیات ربّك لاینفع نفساً ایمانها » الآیة .

« ثمّ قیل‌للّذین ظلموا » اشرکوا « ذوقوا عذاب‌الخلد » ای ـ علی‌الدّوام « هل تجزون » الیوم « الّا بما کنتم تکسبون » فی‌الدّنیا فما جزاءُ الشّرك الّاالنّار .

« ویستنبئونك » ای ـ یستخبرونك « احقٌ » ماخبرتنا به من‌العذاب والبعث. **مقاتل** گفت: **حیی‌ابن اخطب** چون به **مکه** آمـد به **مصطفی**ص گفت یا **محمد** احقٌ ماتقول امباطل اباالجّد منك‌هذا امانت هازلٌ؟ این‌جواب وی‌است « قل » **یامحمد** « ای وربّی » جائی دیگر گفت: « قل‌بلی وربّی » جایی دیگر گفت : « قل‌نعم » معنی هرسه لفظ آنست که آری حقّ است و راست « انّه لحقٌ » این « ها » باعذاب شود وبا **قرآن** وبا بعث وحساب ، ای ـ انّ ذلك لحقّ کاینٌ لامحالة « وما انتم بمعجزین » ای ـ سابقین فائتین .

« ولو انّ لکلّ نفسٍ ظلمت » ای ـ کفرت « ما فی‌الارض لافتدت به » ثمّ لم یقبل منه فداه ، همانست که جائی دیگر گفت: « وان تعدل کلّ عدلٍ لایؤخذمنها »

میگوید: اگر هرچه درزمین ملك کافر بود خواهد که خویشتن را بآن بازخرد روز قیامت، وفدای عذاب خویش کند، لکن ندا ازوی نپذیرند وعذاب ازوی باز نگیرند. «واسرّوا النّدامة» ای - اظهروها «لمّاراوا العذاب» پشیمانی ظاهر کنند آن روز لکن پشیمانی سودندارد وبکار نیاید. وقیل: «اسرّواالنّدامة» ای - کتموا النّدامة یعنی- الرّوساء من السفلة الّذین اضلّوهم «وقضی بینهم» ای- بین السفلة وبین الرّؤساء «بالقسط» بالعدل فیجازی کلٌ علی صنعه. میگوید: مهتران وسروران کفره که سفلهٔ خودرا بی‌راه کرده بودند وایشان را بر کفر داشته، آن روز پشیمان شوند از کرد و گفت خویش، امّا آن پشیمانی ازسفلهٔ خود پنهان میدارند وظاهر نکنند تارب ّالعزة میان ایشان حکم کند وکاربر گزارد بعدل وراستی، وهر کس را آنچه سزای وی است از پاداش بوی دهد «وقضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون» این آیت را حکم تکرار نیست که آنچه اوّل گفت درشأن قومی است واین درحق قومی دیگر. و گفته‌اند: این قضاء آنست که دوزخیانرا ازبهشتیان جدا کنند، بهشتیان را ببهشت فرستند ودوزخیان را بدوزخ، و بر کس ازایشان ستم نکنند.

«الا انّ للّه مافی السموات والارض» فلا مانع من عذابه ولا یقبل فداءً «الا انّ وعدالله حقٌ» و عده ووعیده کائنان لاخلف فیهما «ولکنّ اکثرهم لا یعلمون» البعث «هو یحیی» للبعث «ویمیت» فی الدّنیا «والیه ترجعون» فی الآخرة

## النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و منهم من یستمعون الیك» مستمعان مختلف‌اند ودرجات ایشان بر تفاوت، یکی بطبع شنید بگوش سرخفته بود سماع او را بیدار کرد تا ازغم بیاسود، یکی بحال شنید بگوش دل آرمیده بود سماع او را درحرکت آورد تا او را نسیم انس دمید، یکی بحق شنید با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته یاد کار ازلی رسیده وجان بمهر آسوده وسرّ ازمحبّت ممتلی گشته. **بوسهل صعلوکی** گفت: مستمع درسماع میان استتار وتجلّی است. استتار حقّ مبتدیان است، و نشان نظر رحمت درکار مردان، که ازضعف وعجز طاقت مکاشفت سلطان حقیقت ندارند. و

باین معنی حکایت کنند از **منصورمغربی** گفت: بحلّه‌ای از حلّهای **عرب** فروآمدم جوانی مرامهمانی کرددرمیانه‌ناگاه بیفتادآن‌جوان وبیهوش گشت، ازحال‌وی‌پرسیدم گفتند: بنت عمّی آویخته وی گشته واین ساعت آن بنت عمّ درخیمهٔ خویش‌فرارفت، غباردامن وی درحال رفتن‌این‌جوان‌بدید بیفتاد وبیهوش گشت، این‌درویش برخاست بدر آن خیمه شدو شفاعت کرد از بهر این جوان گفت: ان للغریب فیکم حرمة و ذماماً و قد جئت مستشفعاً الیك فی امر هذا الشّاب فتعطفی علیه فیما به من هواك. فقالت المرأة انت سلیم القلب انـه لایطیق شهود غبـار ذیلی کیف یطیق محبتی. چون درویش‌درحق آن جوان‌شفاعت کرد، وی‌جواب‌داد که: ای سلیم‌القلب کـسی که طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال وصحبت ما چون دارد؟ این است حـال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت‌یکبارگی سوخته و گداخته نگردد، یك تابش برق حقیقت بیش نبیند کـه او را در حرکت آرد نعره زند، وجامه درد و گریه کند، باز چون بمحلّ استقامت رسد و درحقیقت افراد متمکّن شود نسیم قرب ازافق تجلّی بروی دمیدن گیرد، آن حرکات بسکنات بدل شود، زیرا موارد هیبت ادب حضرت بجای آرد. اینست که ربّ العالمین گفت: فلّما حضروه قالوا انصتوا».

«انّ الله لایظلم النّاس شیئاً» نفی ظلم ازخویشتن کرد، وتقدیر ظلم دروصف وی‌خود محالست که خلق‌خلق اوست، وملك ملك او، وحقّ‌حقّ او، ظالم‌کسی باشد که ازحدّ فرمان‌در گذرد، وحکمی که اورالازم آید اندازهٔ آن درگذارد. وحقّ جلّ‌جلاله بجلال قدرخویش حاکم است نه‌محکوم، آمراست نه‌مأمور، قهّار است نه مقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی‌وسیلت، اورا بپرورد بنعمت بی‌شفاعت، حکم خود بروی براند بی مشاورت، اگر بخواند وبنوازد فضل ولطف اوست، واگر براند وبیندازد قهر و عدل اوست، هرچه کند رواست که خداوند وآفریدگار بحقیقت اوست جلّ‌جلالُه وتقدست اسماؤه و تعالت صفاتُه. «واِمّا نرینّك بعض الّذی نعدهم» الآیة. خبر وی درست، و وعد وی‌راست ووعید وی حقّ وحشر ونشر بودنی، و نامه کردار خواندنی، وحساب اعمال کردنی، وبثواب وعقاب رسیدنی، وهرچه‌آید آمده گیر و پرده ازروی

کاربر گرفته گیر . یقول‌الله عزّ و جلّ « فکشفنا عنك غطآءك فبصرك الیوم حدید »

« قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الاّ ماشاءَالله » ای مهتر کونین وسیّد خافقین ورسول ثقلین گوی نفع‌وضرّ بدست مانیست، راندن ونواختن کارما نیست، بندوگشاد داروگیر بداشت ما نیست که ضارّ و نافع جز نام و صفت یك خدای نیست ، ضارّست خداوندگشاد وبند، وپادشاه برسود وگزند، وکلید دار جدایی وپیوند، نافع است سود نمای خلقان، وسپردن سودها بروی آسان ، و سود همه بدست وی نه بدست کسان .

«قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتاً اونهاراً » من‌خاف البیات لم یستلذ السیّآت، من توسد الغفلة ایقظه فجأة العقوبة ، من عرف کمال القدرة لم یا من فجأة الاخذ بالشدّة .

« ویستنبئونك احقّ هو » الآیة . راه حق بر روندگان روشن، لکن چه سود که یك مرد راه رو نیست ، دریغا که بُستان نعمت پر ثمار لطایف‌است ویك خورنده نیست، همهٔ عالم پُرصدف دعوی ویك‌ذرّه جوهرمعنی‌نیست، درمیدان جلال صدهزار سمند هدایت و یك سوار نیست. **بو یزید بسطامی** گفته : که‌راه حق چون آفتاب تابان‌است،هر که بینائی‌دارد چون‌درنگرد بایقین وایمان‌است، درهر کلوخی وذرّه‌ای از ذرائر موجودات بریگانگی حقّ صدهزار بیانست .

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پراز نسیم صبا است

« الا ان لله ما فی السّموات والارض » الحادثات باسرها لله ملكاً و به ظهوراً ومنه ابتداءً والیه انتهاءً فقوله حقّ و وعده صدق وامره حتم وقضاؤه بثّ وهوالعلیّ، وعلی مایشاء قوی ، یحیی‌القلوب بانوار المشاهدة ، ویمیت‌النّفوس بانواع المجاهدة ، یحیی من یشاء بالاقبال علیه ویمیت من یشاء بالاعراض عنه یحیی قلوب قوم بجمیل الرجاء ویمیت قلوب قوم بوسم القنوط .

## ٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یا ایهاالناس** » ای مردمان « **قدجاءتکم موعظة من ربکم** » آمد بشما پندی از خداوند شما « **وشفاء لمافی‌الصدور** » و شفا و آسانی آنرا که

دردلها بود [از تنگی و شك] «**وهدی ورحمة للمؤمنین**(۵۷) »وراه نمونیو مهربانی گرویدگانرا .

«**قل بفضل الله وبرحمته** »گوی بفضل خدای ورحمت او« **فبذلك فلیفرحوا** » بآن شادباشید(۱) وخرّم«**هو خیر مما یجمعون**(۵۸)»فضل خدای به استاز آنچه شما گرد میکنید در دنیا .

« **قل ارایتم** » گوی چه بینید « **ما انزل الله لکم من رزق** » آنچه الله شما را فرستاد از آسمان از روزی « **فجعلتم منه حراماً وحلالا** » شما فرا ایستادید واز آن بخویشتن حرام ساختید و حلال ساختید « **قل آلله اذن لکم** » گوی الله شما را دستوری داد « **ام علی الله تفترون**(۵۹)» یا بر الله دروغ میسازید .

« **وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب**» چه می‌پندارند ایشان که بر خدای می‌دروغ سازند « **یوم القیمة** » [چه پندارند که چه بینند ازپاداش] روز رستاخیز. «**ان الله لذو فضل علی الناس** » الله بافضل است برمردمان [ در فراگذاشت ایشان درمهلت دادن درین جهان] « **ولکن اکثرهم لایشکرون**(۶۰) لکن بیشتر ایشان از الله بآزادی نه اند نه با او آشنا اند .

« **وما تکون فی شان** » در هیچ کار نباشی تو « **وما تتلوا منه من قرآن** » و ازین قرآن هیچ چیز نخوانی « **ولاتعملون من عمل** » و هیچ کار نکنید « **الا کنا علیکم شهوداً**» مگرمابرشما گواه باشیم [وبشما دانا] «**اذتفیضون فیه**» آنگه که می‌باشید درکار ومیروید درآن « **ومایعزب عن ربك** » و دور نیست وغائب از خداوندتو [ونه پوشیده ورو](۲)«**من مثقال ذرة**»هام(۳) سنگ یك ذره «**فی الارض ولا فی السماء**» نه در زمین و نه در آسمان «**ولا اصغر من ذلك ولا اکبر**» و نه کم‌ازذره‌یی ونه مه‌از آن« **الا فی کتاب مبین** (۶۱) »مگر که درنوشته‌ایست پیدای ، روشن درست .

« **الا ان اولیاء الله** » آگاه بید که اولیای خدا آنند که باو گروند «**لاخوف علیهم ولاهم یحزنون**(۶۲) »ورایشان فردا(۴) نه بیم است ونه اندوهگن باشند .

---

(۱) بید (الف) (۲) برو (ج) (۳) هم (ج) (٤) آخرت (ج)

«**الذین آمنوا**» ایشان که باو بگرویدند «**وکانوا یتّقون** (٦۳)» و آزرم میداشتند و پرهیزگار بودند.

«**لهم البشری فی‌الحیوة الدنیا وفی‌الاخرة**» ایشان‌را بشارت است درین جهان ودرآن جهان «**لاتبدیل لکلمات‌اللّه**» بدل کردن(۱) نیست سخنان خدایرا و وعدهای اورا «**ذلك هوالفوزالعظیم**»(٦٤) آنست پیروزی بزرگوار.

«**ولایحزنك قولهم**» اندوهگن‌مکناد تراسخن‌ایشان «**انّ العزةللّه جمیعاً**» خدایی‌الله راست بهمگی و توانائی درهمه کار و توانستن با همه کس «**هو السمیع العلیم** (٦٥)» او شنواست دانا.

«**الا انّللّه من‌فی‌السموات ومن فی‌الارض**» آگاه بید که الله راست هرچه درآسمان وزمین چیز و کس است «**ومایتبع‌الذین یدعون من دون‌اللّه شرکآء**» بچه چیزی‌می پی‌برند ایشان که جزازالله(۲) انبازان‌می‌خوانند «**ان‌یتّبعون الاالظن**» برچه اعتماد میکنند جز از پندار که پی می‌برند «**وان هم الایخرصون** (٦٦)» وجز از دروغ روشن که میگویند.

«**هوالذی جعل لکم اللیل**» اوست که شمارا شب‌آفرید «**لتسکنوا فیه**» تادرو بیارامید «**والنهار مبصراً**» وروز روشن آفریدتادروببینند «**انّ‌فی‌ذلك‌لایات**» درآن نشانهای روشن است توانائی ودانائی الله را «**لقوم یسمعون** (٦۷)» ایشانرا که بشنوند.

«**قالوا اتخذاللّه ولداً**» گفتند: که الله فرزند گرفت «**سبحانه**» پاکی‌و بی‌عیبی‌وبی‌فرزندی‌الله راست «**هوالغنی**» او[ازاولاد]بی‌نیازاست‌وپاك‌است «**له ما فی السموات وما فی‌الارض**» اوراست هرچه در «هفت» آسمان و «هفت» زمین است «**ان عندکم من سلطان بهذا**» نیست بنزدیك‌شما این‌سخن‌را هیچ عذروهیچ حجت «**اتقولون علی اللّه ما لاتعلمون** (٦۸)» برخدای چیزی‌میگوئید که‌آنرا ندانید.

«**قل ان‌الذین یفترون علی‌اللّه الکذب**» بگوی ایشان که بر خدای دروغ می‌سازند(۳)«**لایفلحون** (٦۹)» نیك نیابند.

(۱) جد کردن (الف) (۲) جدزالله (ج) (۳) می‌دروغ سازند (الف)

« **متاع فی الدنیا** » یك چندی ایشانرا درین جهان فرادارند « **ثم الینا مرجعهم** » و آنگه باز گشت ایشان باما « **ثم نذیقهم العذاب الشدید** » و آنگه بچشانیم ایشانرا عذاب سخت « **بما کانوا یکفرون** « ۷۰ » » بآنچه حق فرا می‌پوشیدند و کافر می‌شدند .

# النوبة الثانية

قوله تعالی : « یا ایها النّـاس » و این ناس مشرکان قریش‌اند و « موعظة و شفاء و هدی و رحمة » همه صفات **قرآن** اند موعظة خواند زیرا کـه در آن هـم وعظ است و هم زجر ، مطیع بوی پند پذیرد ودر طاعت بیفزاید عاصی پند گیرد واز معصیت باز ایستد ، شفا خواند زیرا کـه درد جهل را دارو است ، و بیماری شك را درمان . « هدی و رحمة » خواند بیگانه را برراه میخواند و آشنا را برصواب میراند ، هدایت را سبب است و نجات را وسیلت ، رحمت مؤمنان است و تذکرهٔ خـایفان ، وتبصرهٔ دوستان و قیل : « و رحمة للمؤمنین » ای ـ نعمة من الله لاصحاب **محمد** ص .

« و قُل » یا **محمد** للمؤمنین « بفضل الله و برحمته فبذلك فلیفرحوا » میگوید : بفضل خدا و رحمت اوشاد باشید این « باء » بفضل الله ، خود تمام است بمعنی . و این « باء » « بذلك » بدل است از آن در آورد که سخن متطاول گشت « هو خیر » یعنی ـ فضل الله خیر ، فضل ورحمت یادکرد و آنگه جواب سخن بافضل بردتنها واین درعرب بیّت مشهور است ودر **قرآن** این را نظائر است « فلیفرحوا » بیاء « تجمعون » بتاقرائت **ابوجعفر** است و **شامی** . والمعنی فلیفرح المؤمنون بذلك فهو خیرٌ ممّا تجمعونه ایّها المخاطبون فلتفرحوا ، و « تجمعون » بتاءِ مخاطبه قرائت **یعقوب** است بروایت **رویس** یعنی فلتفرحوا یا معشر المؤمنین هو خیر ممّا تجمعون من الاموال لانّ منافع **القرآن** والایمان تبقی لصاحبه ومنافع الاموال تفنی وتورث صاحبها الندامة فی العقبی . امّا تفسیر فضل ورحمت آنست که **مصطفی** ص گفت : قال بفضل الله یعنی ـ القرآن وبرحمته ان جعلکم من اهله . **ابن عباس** گفت : فضل الله ، الایمان ورحمته **القرآن** . **ابن عمر** گفت : فضل الله ، الایمان و رحمته تزیینه فی القلب ، یقول الله تعالی : « وزیّنه فی قلوبکم » **سهل بن عبدالله** گفت : فضل الله ، الاسلام ورحمته السّنّة . وقیل : فضل الله ، النّعم الظّاهرة و رحمته النّعم الباطنة .

یقول الله تعالی : «واسبغ علیکم نعمه ظاهرةً و باطنةً» وقیل : فضله « ان الّذین سبقت لهم منّا الحسنی » ورحمته « اولئك عنها مبعدون » وقیل : فضل الله **القرآن** لانّ الله تعالی سمّی **القرآن** عظیماً وسمّی فضله عظیماً ، فقال تعالی : « ولقد آتیناك سبعاً من المثانی و **القرآن** العظیم » وقال : تعالی « وکان فضل الله علیك عظیماً » فکانّه قال : « وکان فضل الله علیك عظیماً » ان آتاك **القرآن** العظیم ، و رحمته **محمد**صم قال تعالی : « و ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین » و قال **النبی** صم : « انّما انا رحمةٌ مُهداةٌ » وقیل : فضل الله قوله « حبّب الیکم الایمان » و رحمته « کرّه الیکم الکفر » و قیل : فضله ، اظهار الجمیل . ورحمته ، ستر القبیح . وفی الدّعاء « یامن اظهر الجمیل و ستر علی القبیح » **ذوالنون** : گفت رحمت عام است که گفت : « رحمتی وسعت کلّ شیءٍ » وفضل خاصّ است که گفت : « وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً » و امّت **محمد** را دراین آیت شرفی است تمام که ایشانرا در مرتبت فضل برابر پیغامبر نهاد ، فقال تعالی للنبی : « وکان فضل الله علیك عظیماً » و قال لامّته : « وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً » .

قوله : « قل ارأیتم ما انزل الله » این خطاب با **قریش** است که ایشان چیزهائی حرام کردند بخویشتن چون : بحیره وسائبه و وصیله و حامی و چیزهائی حجر کردند ازانعام وحرث بخویشتن وماههایی حرام کردند بخویشتن بنسیئی وهمچنین چیزهائی حلال کردند بخویشتن ازحرام چون خون و مُردار ، و ذلك قوله : « وان یکن میتةٌ فهم فیه شرکاء » وحلال گرفتن شعائر وهدی وآنچه درآن آیت است که « لاتحلّوا شعائر الله » و مردان از زنان میراث بردن ، و ذلك قوله : « لایحلّ لکم ان ترثوا النّساء کرهاً » اینست تحریم وتحلیل **قریش** که ربّ العالمین میگوید : « ارایتم ما انزل الله » یعنی من تحلیل « رزق » لکم « فجعلتم منهُ حراماً و حلالاً قل ءآلله اذن لکم » فی هذا التّحریم والتّحلیل « ام علی الله » یعنی - بل علی الله « تفترون » وهوقولهم : « والله امرنا بها » معنی آنست که الله شما را دستوری داد درتحریم و تحلیل ، نداد دستوری بلکه بر الله شما دروغ سازید همانست که جائی دیگر گفت : « ءآ الذّکرین حرّم ام الانثیین » « قل من حرّم زینة الله » « ولاتقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلالٌ و

هـذا حرامٌ لتفتروا علی‌الله الکذب» و شرح وجوه این در سورة **المائدة و الانعام** مفصل است .

«وماظنّ الّذین یفترون‌علی‌اللهالکذب یوم‌القیمة» ای ـ ماظنّهم ذلك‌الیوم بالله وقد افتروا علی‌الله، یعنی‌ایحسبون انّ‌الله‌لا یؤ آخذهم به ولا یعاقبهم‌علیه؟ کلا «انّ‌الله لذوفضلٍ علی‌النّاس» بتاخیرالعذاب و بما انزل من‌الرّزق و وسّع علی‌العباد «ولکنّ اکثرهم لایشکرون» الله علی نعمه .

«وماتکون» یا **محمد** «فی‌شان»ای ـ امرٍ من‌امورك، وجمعه شئون‌تقول‌العرب ماشانت شانه، ای ـ ما عملت عمله . و شان الرّاس الخطوط الّتی تکون فـی الهامة. واحدها، شان ومعناه ای ـ وقت تکون فی‌شأنٍ من عبادة«وما تتلوامنه» ای ـ من‌الله من **قرآن** انزله‌علیك «ولاتعملون من‌عمل» تلاوت **قرآن** وعمل بندگان ازهم‌جدا کرد این‌دلیل‌است که قرائت **قرآن** بلفظ خواننده نه‌مخلوق است ونه درشمار اعمال وی‌است‌بخلاف قول **لفظیان و جهمیان ، احمد حنبل** گفت:اللفظیّةُ شرٌ من‌الجهمیّة لانّ قولهم و کفرهم اغمض . و از **احمد حنبل** پرسیدند ازقومی که گویند الحمدلله چون بقصد **قرآن** خواندن گوئی نه‌مخلوق‌است وچون بقصدشکرنعمت گوئی مخلوق است. **احمد** خشم‌گرفت ودست برسائل‌افشاند، گفت : این‌سخن دروغ است و باطل . ماکان غیر مخلوق فهوعلی‌الالسن غیرمخلوقٍ و ماکان مخلوقاً فهو علی‌الالسن مخلوق . وقال **ابوسعید یحیی‌بن‌منصور** من‌اشارالی‌لفظ اوتحریك‌لسان اواستماع آذان اوکتابة او تحـریك اصابعٍ او حفظٍ **بالقرآن** انّ شیأ منهـا مخلوق فهو کافـرٌ . و هذا قول **احمدبن‌حنبل** لانّ مایحصل ملفوظاً بلفظ مخلوق او یحصل مکتوباً بکتابـة مخلوقةٍ فانّه مخلوقٌ «ولاتعملون من عملٍ الاّ کنّا علیکم شهوداً» نشاهد ما تعملون .

« اذتفیضون»ای ـ تاخذون وتدخلون فی ذلك‌العمل. این‌خطاب با **مصطفی** است وامّت وی، وافاضت هموار رفتن بود در کار. میگوید: شما هیچ کارنکنید و در هیچ کار نروید که نه ما بشما دانا ایم وآگاه و می‌بینیم شمارا در آن کارآنگه که در آن میروید و میکنید «وما یعزب عن‌ربك» قرائت **کسائی** یعزب بکسر زاء است و هما لغتان کـقوله یعکِفون و یعکُفون و یعرِشون و یعرُشون و العزبة و العزوبـة

بعدالانسان عن التزوج، والعازب البعید، یقال رجلٌ عزبٌ و امراةٌ عزبةٌ «من مثقال ذرّةٍ» من صلت است و معناه لایعزب ای - لایغیب ولا یبعد عن ربّك مثقال ذرّةٍ ای وزن ذرةٍ و انّما قال للوزن مثقالاً لانّ الشئی لایوزن حتّی یکون له ثقلٌ وذرّةُ النّملـة الحمراء الصّغیرة ضربها الله مثـلاً بصغر جرمها و خفّة وزنها «فی الارض ولا فی السّماء» در **قرآن** ارض بهفت وجه آید یکی آنست که زمین بهشت خواهد وذلك فی قوله «واورثنا الارض نتبوء من الجنّة» همانست که درسورة **الانبیاء** گفت: «انّ الارض یرثها عبادی الصّالحون» یعنی ارض الجنّة. وجه دوّم ارض **شام** است، زمین مقدّسه وهو قوله: «یستضعفون مشارق الارض» همانست که جائی دیگر گفت «و نجیّناه و **لوطاً** الی الارض الّتی بارکنافیها» یعنی الارض المقدّسة. وجه سیوم ارض **مدینه** است و ذلك فی **العنکبوت** «یاعبادی الّذین آمنوا انّ ارضی واسعةٌ» یعنی ارض **المدینة** یأمرهم بالهجرة الیها، همانست که درسورة **النساء** گفت: «الم تکن ارض الله واسعةً» ودر **بنی اسرائیل** گفت: «وان کادوالیستفزّونك من الارض» وقال فی **النساء** «یجد فی الارض» یعنی - ارض **المدینة** «مراغماً کثیراً وسعةً» چهارم زمین **مکه** است وذلك فی قوله «اولم یروا انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها» ودر سورة **الانبیاء** گفت: «ننقصها من اطرافها افهم الغالبون» و درسورة **النساء** گفت: «کنّا مستضعفین فی الارض» یعنی ارض **مکة.** پنجم زمین **مصر** است چنانکه گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» ای - علی خراج ارض **مصر**. وقال «مکّنّا یوسف فی الارض» وقال تعالی: «فلن ابرح الارض» وقال: «انّ فرعون علافی الارض» «ونرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض» «انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده» «یاقوم لکم الملك الیوم ظاهرین فی الارض» «ویستخلفکم فی الارض» «اوان یظهر فی الارض الفساد» مراد باین همه زمین **مصر** است. ششم زمین **اسلام** است چنانکه گفت: «اوینفوا من الارض» یعنی ارض **العرب**، ارض الاسلام همانست که گفت: «انّ یاجوج ومأجوج مفسدون فی الارض» یعنی ارض **العرب** وهی ارض الاسلام: وجه هفتم ارض الاسلام یعنی جمیع الارضین همه زمینها درتحت آن شود کقوله تعالی: «ومامن دابّةٍ فی الارض الّا علی الله رزقها» یعنی جمیع الارضین و کذلك قوله: «ولوانّ مافی الارض من شجرة اقلامٌ» و کذلك قوله: «فی الارض ولافی السّماء»

و نظائر این فراوان است «ولااصغر من ذلك ولااكبر» **حمزه** و **یعقوب** اصغروا کبر هردو را برفع خوانند باقی بنصب خوانند، من رفع فالمعنی «مایعزب عن ربّك مثقال ذرةٍ ولا اصغر من ذلك ولااكبر» ومن نصب فالمعنی، مایعزب عن ربك من مثقال ذرة ولامثقال اصغر من ذلك ولااكبر والموضع موضع خفضٍ الّا انّه فتح لانّه لاینصرف «الّا فی کتابٍ مبین» وهواللّوح المحفوظ.

«الا انّ اولیاءالله» اولیاء جمع ولیّ است وولیّ بروزن فعیل است مبالغةٌ من الفاعل وهو من توالت طاعاته من غیران یتخلّلها عصیان، وروا باشد که فعیل بمعنی مفعول بود هچون جریح وقتیل، فیکون الولیّ من یتوالی علیه احسان‌الله و افضاله، وقدیکون بمعنی کونه محفوظاً فی‌عامّة احواله من‌الزّلات و کما انّ النّبی لایکون الّامعصوماً فالولیّ لایکون الّا محفوظاً، والفرق بین‌المعصوم والمحفوظ انّ المعصوم لایلّم بذنب‌البتّة والمحفوظ قد یحصل منه هنات وقدیکون‌له فی‌الندرة زلاتٌ ولکن لایکون‌له‌اصرارٌ «اولئك‌الّذین یتوبون من‌قریب» وعن **سعید بن جبیر** قال سئل رسول‌الله‌ص: من‌اولیآءالله؟ قال: «هم‌الّذین اذا رؤا ذُکرالله» وقال‌النّبی‌ص قال‌الله‌تعالی: «انّ اولیائی الّذین یذکرون بذکری واذکر بذکرهم» وعن **عمرالخطاب** قال‌قال: رسول‌الله‌ص: «انّ من عبادالله لاناساً ماهم بانبیاء ولاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء یوم‌القیمة بمکانهم‌من‌الله. فقال: رجلٌ من‌هم یارسول‌الله وما اعمالهم‌لعلّنا نحبهم بذلك؟ قال: رجالٌ یتحابون بروح‌الله من غیر ارحامٍ بینهم ولا اموال یتعاطونها بینهم فوالله انّ وجوههم نورٌ وانّهم لعلی منابر من‌نورٍ لایخافون اذاخاف النّاس ولایحزنون اذا حزنوا. ثمّ‌قرأ «الاانّ‌اولیاءالله‌لاخوفٌ‌علیهم‌ولاهم‌یحزنون» وعن **ابی‌ادریس الخولانی** عن **ابی‌الدردآء** قال‌سمعت‌رسول‌الله‌ص یقول: «قال‌الله عزّوجلّ‌حقّت محبّتی للمتحابّین فیّ، وحقّت‌محبتی‌للمتزاورین‌فیّ، وحقّت‌محبّتی‌للمتجالسین‌فیّ، الّذین‌یعمرون‌مساجدی بذکری و یعلمون النّاس الخیرویدعونهم الی طاعتی اولئك اولیائی الّذین اظلّهم فی‌ظلّ عرشی واسکنهم فی جواری و اومنهم من عذابی و ادخلهم الجنّة قبل‌النّاس بخمس مایة عامٍ یتنعّمون فیها وهم فیها خالدون. ثمّ قرأ نبیّ‌الله‌ص «الا انّ اولیاءالله لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» و قال **امیرالمومنین‌ع** «اولیاءالله قوم صفرالوجوه

من السّهر، عمش العیون من العبر، خمص البطون من الخوی، یبس الشّفاه من الذّوی.

قوله: «الّذین آمنوا و کانوا یتّقون» خواهی در آیت اوّل پیوند، ومعنی آنست که اولیاء خدا ایشان‌اند که ایمان آوردند وپرهیز کاران‌اند وباین معنی یتّقون وقف است وسخن تمام‌شد، واگرخواهی بر «یحزنون» سخن بریده کن وانگه «الّذین آمنوا» ابتدا کن «ولهم البشری» خبر ابتدا بود.

«لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الآخرة» میگوید: مؤمنانرا بشارت است دراین‌جهان ودرآن جهان، درین‌جهان خواب نیکواست که خودرا بینند یا ایشانرا بینند، ودرآن جهان بهشت. هکذا روی عن النّبی‌ص فیماروی عن **ابی الدرداء** قال: سألت **رسول‌الله**ص عن‌قول‌الله تعالی «لهم‌البشری فی الحیوةالدنیا وفی‌الاخرة» قال هذه البشری فی‌الآخرة قدعرفناها، فما البشری فی‌الحیوةالدّنیا؟ قال: الرّؤیا الصّالحة یراها الرّجل اوتری‌له. وفی‌الآخرةالجنّة. وفی روایة **عبادة** قال: سألت عنها **رسول‌الله** فقال: هی‌الرّؤیاالصّالحة‌یراهاالمؤمن‌لنفسه‌اوتری‌له‌وهوکلامٌ یکلّم به‌ربک‌عبده‌فی‌المنام. وعن **عایشة** انّ النّبی‌ص قال: لا یبقی‌بعدی‌من‌النّبوة شیءٌ الّاالمبشرات. قالوا: یا **رسول‌الله** وما المبشرات؟ قال: الرّؤیا الصّالحة یراها الرّجل اوتری له. وعن **ابی‌قتادةالانصاری** عن رسول‌الله‌ص قال: «الرّؤیا الصّالحة من‌الله والرّؤیا السّوء من‌الشّیطان، فمن رای رؤیا یکرهها فلینفث‌عن‌یساره ثلثاً ولیتعوذبالله‌من‌الشّیطان‌الرّجیم، فانها لا تضرّه ولا یخبرها احداً وان‌رای رؤیاحسنةً فلیستبشربها ولا یخبرها الّامن یحبّهُ» وقال‌النّبی‌ص: «الرّؤیا ثلثٌ الرّؤیا الصّالحة بشری من‌الله ورؤیا اخری من‌الشّیطان و رؤیا من‌حدیث‌النّفس» وقال: «اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا ورؤیا المؤمن جزءٌ من ستّة و اربعین جزء من النّبوّة» این خبررا دومعنی گفته‌اند یکی آنست که **مصطفی** را چهل وشش معجزه بود و خوابهای او یکی از آن‌جمله بود که وی هرچه درخواب دید در بیداری دید و لذلک قال تعالی: «لقد صدق الله رسوله الرّؤیا بالحقّ» معنی دیگـر گفته‌اند که **مصطفی** ص چهل ساله بود که وحی آمد بوی و پیش از آمدن **جبرئیل** شش‌ماه در خواب وحی بوی می‌آمد و مدّت نبوت ووحی بیست‌و سه سال بود وبیست وسه سال بتفصیل چهل‌وشش بار شش‌ماه بود، پس درست شدکه این‌شش‌ماه که وحی بوی اندر

خواب بود جزوی است از چهل وشش جزو ازمدّت نبوّت و وحی بدوص. قال: **عطاء** «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا» یعنی عندالموت تاتیهم الملائکة بالرّحمة والبشارة من اللّٰه وتاتی اعداءاللّٰه بالغلظة والفظاظة وفی الآخرة عندخروج نفس المؤمن یعرج بهاالی اللّٰه کما تزفّ العروس یبشّر برضوان من اللّٰه، قال اللّٰه تعالی «الّذین تتوفّیهم الملائکة طیّبین» الآیة. قال **ابن کیسان** هی ما بشّرهم اللّٰه فی الدّنیا بالکتاب والرّسول انّهم اولیاءاللّٰه ویبشّرهم فی قبورهم وفی کتبهم الّتی فیها اعمالهم بالجنّة، ویحکی عن **ابی بکر محمد بن عبداللّٰه الجوزقی** یقول رأیت **اباحمد الحافظ** فی المنام راکباً برذوناً وعلیه طیلسان وعمامة فسلّمت علیه فقلت ایهاالحاکم نحن لانزال نذکرک ونذکر محاسنك فعطف علیّ وقال لی و نحن لا نزال نذکرك و نذکر محاسنك. قال اللّٰه تعالی «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا وفی الاخرة» الثناء الحسن الثّناء الحسن واشاربیده. وفی الخبر الصّحیح قال: **ابوذر** یا **رسول اللّٰه** الرّجل یعمل لنفسه ویحبّه النّاس. قال: تلك عاجل بشری المؤمن.

«لاتبدیل لکلمات اللّٰه» ای لاتغییر لقوله ولاخلف لوعده «ذلك هو الفوز العظیم»

«ولا یحزنك قولهم» سخن اینجا تمام شد واختصاری است اینجا عظیم میگوید: اندوهگن مکناد تراسخن ایشان که ازدشمنان خدا سخنان زشت نابکارمنکر فراوان بود اگر ایشان ترا دروغ زن دارند وبیم دهند اندوهگن مشو «انّ العزة للّٰه جمیعاً» ای ان الغلبة للّٰه وهوناصرك وناصر دینك، عزّت و قوّت وغلبه همه خدایرا است آنرا عزیز کند و نصرت دهد که خود خواهد، جائی دیگر گفت: «من کان یرید العزة فللّه العزة جمیعاً» هر که عزّت میجوید تا ازاللّٰه جوید که عزّت همه اوراست و آنجا که گفت: «وللّٰه العزّة ولرسوله وللمؤمنین» یعنی ان العزّ الذّی للرّسول وللمؤمنین فهوللّٰه تعالی ملکا و خلقاً و عزّه سبحانه له وصفا فاذاالعزّ کلّه للّٰه عزّ و جلّ ولا منافاة بین الآیتین.

«الاانّ للّٰه من فی السموات ومن فی الارض» یفعل فیهم وبهم مایشآء «ومایتّبع الّذین یدعون من دون اللّٰه شرکاء» این «ما» استفهام است از روی تعجب وانکارمیگوید: ماذایعمل الذین یعبدون غیراللّٰه چه می پندارند اینان وچه بدست دارند. یعنی انهم

لیسوا فی شیٔ ولا یصنعون شیأ کقوله تعالی: «اذقال لابیه وقومه ماذا تعبدون» آنگه گفت: «ان یتّبعون الّا الظنّ» ای - مایتّبعون الّا ظنّهم انّها تشفع لهم وتقرّبهم الی الله زلفی «وان هم الّا یخرصون» یقولون مالا یکون، التخرص الافتراء والخرّاص المفتری،

«هو الّذی جعل لکم اللیل لتسکنوا» ای - لتهدؤا و تستریحو «فیه» «والنّهار مبصراً» هذا کقولهم لیل فلانٍ نائمٌ واللّیل لاینام و انّماینام فیه یعنی - انّ النّهار یبصر فیه والمعنی جعل النّهار مضیئاً «لتهتدوابه» فی حوائجکم وتنقلبوا فیه لمعاشکم، همانست که جائی دیگر گفت: «وجعلنا آیة النّهار مبصرةً» ای - مبصراً فیه « انّ فی ذلک لآیات لقومٍ یسمعون» سماع اعتبارٍ وموعظة.

«قالوا» یعنی - المشرکین من اهل **مکة** «اتخذالله ولداً» هوقولهم الملٰئکة بنات الله «سبحانه» تنزیهاً له عمّا قالوه «هوالغنیّ» ان تکون له زوجـةٌ اوولدٌ «له مافی السّموات وما فی الارض» ملکاً وخلقاً «ان عندکم من سلطان بهذا» «من» صلة است، ای - ماعندکم فی کتاب الله حجةٌ وحقّ بهذا «اتقولون علی الله مالا تعلمون».

«قل انّ الّذین» یعنی اهل **مکه** «یفترون» یختلقون «علی الله الکذب لایفلحون» هذا وقف التّمام ای - لاینجون ولایفوزون ولایأمنون «متـاعٌ» ای - لهم متاعٌ «فی الدّنیا» یتمتّعون به و بلاغٌ ینتفعون به الی وقت انقضاء آجالهم، متاع درین آیت بمعنی بلاغ است چنانکه در سورة **البقره** گفت: «ولکم فی الارض مستقرٌّ و متاعٌ الی حین» ای - بلاغ الی منتهی آجالکم ودر سورة **الانبیاء** مشرکان **عرب** را گفت: «فتنةٌ لکم و متاعٌ الی حین» یعنی - وبلاغٌ الی منتهی آجالکم «ثمّ الینا مرجعهم» ای - منقلبهم فی الآخرة «ثمّ نذیقهم العذاب الشّدید بما کانوا یکفرون».

## النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: «یاایّها النّاس» خداوند بزرگوار، جبّار کردگار، میگوید: جلّ جلاله ای مردمان ندای عامّ است واهمگان میگوید، تا خود که نیوشد، خطاب جامع است تا که پذیرد، همه را میخواند تا کرا خواهد، ندای عامّ است وبار دادن

خاصّ دعوت عامّ است وهدایت خاص فرمان عامّ است وتوفیق خاصّ اعلام عامّ است و قبول خاصّ، نه هر کرا خواند اوراخواهد نبینی که آنجا گفت: «واللّٰه یدعوا الی دارالسلام و یهدی من یشآء الـی صراطٍ مستقیم» ناخواسته را خواند حجّت را، و خواسته را خواند قربت را، ظاهر ندا یکی و باطن ندا مختلف.

«یاایّهاالنّاس» ای مردمان «قدجاءتکم موعظةٌ من ربّکم» آنك آمد بشما موعظتی از خداوند شما یعنی **قرآن** که یادگار مؤمنان است، جائی دیگر گفت: «وذکری للمؤمنین» یادگار مؤمنان است وموِنس عارفان، و سلوة محبان وآسایش مشتاقان «وشفاءٌ لما فی الصّدور» شفای بیماردلان، وآسایش اندوهگنان، جائی دیگر گفت: «وننزّل من **القرآن** ماهوشفاء» **قرآن** شفاء دردهااست، وداروی علتّها وشستن غمها و چراغ دلها، چراغ توحید است که از دلهای کافران تاریکی کفر ببرد، چراغ اخلاص است که ازدلهای منافقان تاریکی شك ببرد، چراغ ارشاد است که ازدلهای مبتدعان تاریکی حیرت ببرد، چراغ هدی است که از دلهای متحیّران تاریکی جهل ببرد، چراغ رضا است که ازدلهای بخیلان تاریکی شح ببرد، چراغ عنایت است که از دلهای متعلّقان تاریکی اسباب ببرد.

«وشفاءٌ لما فی الصّدور» شفا در**قرآن** برسه وجه است: شفای عامّ است، وشفای خاص، و شفای خاص الخاص، شفای عامّ آنست که گفت: «فیه شفاءٌ للنّاس» وشفای خاص آنست که گفت: «ماهوشفاءٌ ورحمةٌ للمومنین» «وشفاءٌ لمافی الصّدور» وشفای خاصّ الخاص «واذا مرضت فهویشفین» شفای عامّ نعمت اوست، شفای خاصّ کلام اوست، شفای خاصّ الخاص خوداوست، و گفته‌اند: درین آیت **قرآن** را چهارصفت گفت: موعظت و شفاء وهدی ورحمت، موعظت عوام راست، شفا خواص راست، هدی خاصّ الخاص راست، رحمت همگنان راست، فبرحمته و صلوا الی ذلك. و بدان که شفای هر کس براندازهٔ درد اوست، شفای گنهکاران در رحمت اوست، شفای مطیعان بیافت نعمت اوست، شفای عارفان بزیادت قربت اوست، شفای واجدان در شهود حقیقت اوست، شفای محبّان در قرب و مناجات اوست.

«قل بفضل‌اللّه و برحمته» یا **محمد** مؤمنان‌را بشارت‌ده ایشانرابگو(۱) بفضل و رحمت من شاد باشید، بایمان و **قرآن و اسلام و محمد** شما را گرامی کردم بنازید، بیاد من انس گیرید، بروعد من چشم دارید، بردرگاه من خوی کنید، با ذکرمن آرام گیرید، عهد من بجان پذیرید، بمهر من بنازید، عبدی شادآنست که شاد است بمن، شادی نیست مگر شادی بمن، شاد مبادا که نه‌شاد است بمن، بنده را دوشادی ازمن، امروز شاد بمن، وفردا شاد با من.

روی ما شاد است تا تو حـاضری با روی تو

جان ما خوش باد چون غائب شوی بایاد تو

وقیل «فضل‌اللّه و رحمته» الّذی لك منه فی سابق‌القسمة «خیرٌ ممّا» تکلّفته من صنوف الطّاعة وانواع الخدمة. ازروی اشارت میگوید: بندهٔ من برفضل ورحمت من اعتماد کن نه‌برطاعت و خدمت خویش، که اعتماد نه جز برفضل من، وآسایش نه‌جز بارحمت من، هر کس را مایه‌ای ومایهٔ مؤمنان فضل من، هرکس را خزینه‌ای و خزینهٔ درویشان رحمت من، هر کس‌را تکیه‌گاهی و تکیه‌گاه عـارفان سبق من، هر کس را گنجی وگنج متوکّلان ضمان من، هر کس را عیشی و عیش ذاکران بیاد من، هرکس را امّیدی وامّید دوستان بدیدار من.

در **بنی اسرائیل** زاهـدی بود هفتاد سال در صومعه نشسته، و خدایرا عبادت کرده، بعد از هفتاد سال به پیغامبر آن روزگار وحی آمد که زاهد راگوی نیکو روزگار بسرآوردی وعمر گذاشتی درعبادت من، وعده دادم تراکه بفضل و رحمت خویش بیامرزم ترا. زاهدگفت: مرا بفضل خویش ببهشت میرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من کجا وادیدآید، وازآن چه‌آید؟ ربّ‌العزّة همان ساعت بریك دندان وی دردی عظیم نهاد که ازآن بفریادآمد بر پیغامبرشد و زاری کرد وشفا خواست، وحی‌آمد به پیغامبرکه زاهد راگوی عبادت هفتادساله خواهم، تاترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و نقدی شفا خواهم فردا تودانی خواه بدوزخ فرست خواه ببهشت، فرمان آمد از جبار کاینات که‌آن عبادت تو جمله در مقابل آن یك درد دندان افتاد

(۱) گوی (الف)

چه ماند اینجا مگر فضل و رحمت من، « فبذلك فليفرحوا هو خيرٌ ممّا يجمعون » تؤملون من الثواب على الافعال.

«الا انّ اولياءالله لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» اولیای خدا ایشانند که در بحارعلوم حقیقت غوّاصان گوهر حکمت‌اند، و در آسمان فطرت خورشید ارادت و مستقرعهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیّت وصدف اسرار ربوبیّت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب **مصطفی** درعالم حقایق بایشان زنده، ومنهج صدق بثبات قدم‌ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهرفقرافروخته، آثار نظر این عزیزان بهرخارستان خذلان‌که رسد عبهردین برآید، برکات انفاس ایشان بهرشورستان ادبار که تابد عنبرعشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بز نّارداری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگاه عزّت شود، چنانکه از آن عزیز(۱) روزگار و سیّد عصرخویش **شبلی** باز گویند که وقتی بیمارگشت و خلیفهٔ روزگار اورا دوست داشتی، بوی رسید که **شبلی** بیمار است طبیبی ترسا بود سخت حاذق او را **بشبلی** فرستاد تا مداواة کند طبیب آمد و **شبلی** راگفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود دارو باید کرد دریغ ندارم و علاج کنم **شبلی** گفت: داروی من کم ازاین‌است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: اقطع زنّادك وقد عوفيت. طبیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم وبسر نبرم اگر شفای تو درقطع زنّار ما است آسان کاریست. طبیب زنّارمی‌برید و **شبلی** ازبیماری برمی‌خاست، خبر بخلیفه رسیدکه حال چنین رفت خلیفه را خوش آمدگفت: من پنداشتم که طبیبی بر بیمار می‌فرستم ندانستم که خود بیماری را بر طبیب می‌فرستم «الا انّ اولياءالله» گفته‌اند: علامت ولیّ آنست که سرتاپای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیارایند تا بهیچ ناشایست ننگرد، زبانش بادب بندکنند تا بیهوده نگوید، قدم ویرا بند حقیقت برنهند تا بهر کوی فرونشود، خلق ویرا بند شریعت برنهند تا جزحلال بخود راه ندهد، جوارح ویرا دربند بندگی کشند تا جز کمر بندگی حقّ برمیان نبندد، دردنیا چنین دارند و درعقبی «لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» دردنیا بخدمت

(۱) عنصر (الف)

وحرمت آراسته، و درعقبی بنعمت و رؤیت رسیده، دردنیا شناخت ومحبت، ودرعقبی نواخت ومشاهدت، در دنیا صفا ووفا دیده، و در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب‌العالمین گفت «لهم‌البشری فی‌الحیوة الدّنیا وفی‌الآخرة» ایشانرا دو بشارت‌است یکی امروز یکی فردا، امروز «و بشرالّذین آمنوا انّ لهم قدم صدقٍ عند ربهم» فردا «یبشرهم ربّهم برحمةٍ منه ورضوانٍ و جنّاتٍ» اینت نواخت بی کران، ونعیم جاودان، و شاد دوستان، ملك خشنود و بنده‌نازان، بندگان من هرچه جوئید مه‌ازخشنودی من‌نجوئید، بهرچه‌رسید به‌ازفضل من‌نرسید، هرکرا گزینید بدوستی چون من نگزینید، و هرکرا بینید هرگز چون من نبینید، الدّار دارکم و اناجارکم. بزرگوار آن‌روز گارکه سرانجامش‌اینست، عزیز آن بنده‌ای که سزاش اینست، نیکو آن تخمی که برش اینست، مبارك آن شبی که بامدادش اینست، سرای ازنور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولوالاحبابنا قرّت عیونکم فقد دنت من سلیمی دمنة الدّار

# النوبة الاولی

قوله‌تعالی «**واتل‌علیهم نبأنوح**» برخوان برایشان‌خبر **نوح** «**اذقال لقومه**» که قوم خویش را گفت «**یا قوم ان کان کبرعلیکم‌مقامی**» ای قوم اگر چنان است که برشما درازشد و گران این‌خطیب ایستادن من وداعی درمیان شما «**وتذکیری بایات‌اللّه**» و پنددادن من شما را به‌پیغام خدای و فرمان او و سخنان او «**فعلی‌اللّه توکلت**» من پشت بخدای باز کردم «**فاجمعوا امرکم وشرکاءکم**» کار [وحیلت خود] گرد کنید و انبازان خود را فراهم آرید همه «**ثم‌لایکن امرکم علیکم‌غمة**» و هیچ چیز ازکار شما [و توان شما] بر شما پوشیده نماناد «**ثم اقضواالیّ**» «**ولاتنظرون(۷۱)**» و هیچ مرا درنك مدهید و زنده مگذارید.

«**فان تولیتم**» پس اگر از فرمان پذیرفتن برگردید و استوار نگیرید(۱) «**فماسالتکم من‌اجر**» من از شما برپیغام رسانیدن هیچ مزدی نخواستم «**ان‌اجری الاعلی‌اللّه**» نیست مزد من مگر بر خدای «**وامرت ان‌اکون‌من‌المسلمین(۷۲)**»

(۱) ندارید (الف)

وفرمودند مرا که از گردن نهادگان باشم .

«**فکذّبوه**» دروغزن گرفتند اورا «**فنجّیناه ومن معه فی الفلك**» رهانیدیم اورا وآنکه باوی بود در کشتی «**وجعلناهم خلائف**» وایشان را پس نشینان زمین کردیم «**واغرقنا الذین کذّبوا بآیاتنا**» وبآب بکشتیم ایشانرا که بدروغ شمردند پیغامهای ما «**فانظر کیف کان عاقبة المنذرین (۷۳)**» بنگر که سرانجام بیم نمودگان وآگاه کردگان چون بود .

«**ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم**» آنگه پس نوح پیغامبران را فرستادیم بقوم ایشان «**فجاؤهم بالبیّنات**» تا بایشان پیغامهای روشن آوردند «**فما کانوا لیؤمنوا**» بران نبودند که ایمان آرند و بنخواستند گروید «**بما کذّبوا به من قبل**» بآنچه دروغ شمردند پیش از این «**کذلك نطبع**» همچنان مهر می نهیم «**علی قلوب المعتدین (۷٤)**» بردلهای اندازه گذاران و شوخان .

«**ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون**» پس ایشان فرستادیم **موسی وهرون** «**الی فرعون وملائه**» بفرعون واشراف قوم او «**بآیاتنا**» بپیغامهای ما وسخنان ما «**فاستکبروا وکانوا قوماً مجرمین (۷۵)**» گردن کشیدند وقومی بدان بودند .

«**فلمّا جاءهم الحق من عندنا**» چون بایشان آمد کار راست درست از نزدیك ما «**قالوا انّ هذا لسحرٌ مبین (۷٦)**» گفتند اینت جادوئی آشکارا «**قال موسی**» گفت : **موسی** «**اتقولون للحق لما جاءکم**» چنین گویند حق را که بشما آید ؟ «**اسحر هذا**» این پردیو است ؟ «**ولا یفلح الساحرون (۷۷)**» و پردیوگران را نه پیروزی است ونه بقا .

«**قالوا اجئتنا لتلفتنا**» گفتند بما آمدی تا ما را برگردانی ؟ «**عما وجدنا علیه آباءنا**» از آن چیز که پدران خویش را بر آن یافتیم ؟ «**و تکون لکما الکبریاء فی الارض**» وپادشاهی شمارا بود درزمین [مصر] «**ومانحن لکما بمؤمنین (۷۸)**» وما شما را استوار گیرندگان نیستیم .

«**وقال فرعون ائتونی**» **فرعون** گفت بمن آرید «**بکل ساحر علیم (۷۹)**» هرجا دوی استاد که هست .

« **فلما جاء السحرة** » چون جادوان آمدند « **قال لهم موسی** » گفت ایشانرا موسی « **القوا ماانتم ملقون** (۸۰) » بفکنید (۱) آنچه خواهید افکند(۲)

« **فلما القوا** » چون بیفکندند [ حبال و عصی خویش ] « **قال موسی ماجئتم به السحر** » موسی گفت : آنچه آوردید این جادوئی (۳) است « **ان الله سیبطله** » الله آنرا تباه کند « **ان الله لایصلح عمل المفسدین** (۸۱) » که الله باز نسازد کار تباه کاران .

« **ویحق الله الحق بکلماته** » والله پیش برد کار راست بسخنان خویش [ وفرمان ووعد و یاری دادن خویش ] « **ولو کره المجرمون** (۸۲) » و هر چند که دشوار آید بدکاران را .

« **فما آمن لموسی** » بنگروید بموسی « **الا ذرّیة من قومه** » مگر فرزندانی از قوم او « **علی خوف من فرعون وملائهم** » بربیم و ترس از **فرعون** و قوم ایشان « **ان یفتنهم** » که ایشانرا از دین با پس آرد [ بعذاب ] « **وانّ فرعون لعال فی الارض** » و **فرعون** مردی براوراشته در زمین « **وانه لمن المسرفین** » (۸۳) و مردی بود از گزاف گویان .

« **وقال موسی یاقوم** » موسی گفت فرا قوم خویش ای قوم « **ان کنتم آمنتم بالله** » اگر گرویده اید بخدای « **فعلیه توکلوا** » [ درین بیم ] پشت با اوباز کنید « **ان کنتم مسلمین** (۸٤) » اگر گردن نهادگان اید اورا .

« **فقالوا** » جواب دادند قوم **موسی** موسی را « **علی الله توکلنا** » پشت بخدای باز کردیم [ واورا کارساز بسندیدیم ] « **ربّنا** » خداوندما « **لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین** (۸۵) » مارا آزمایش بدان مکن [ ودلهای بیگانگان را برنج ما بیگانگانی میفزای ] .

« **ونجّنا برحمتك** » وبازرهان مارا برحمت خویش « **من القوم الکافرین** (۸٦) » از گروه ناگرویدگان .

# النوبة الثانية

قوله تعالی « **واتل علیهم نبأ نوح** » گفته اند نام **نوح** سکن بود اورا نام **نوح** نهادند لکثرة نیاحته علی قومه بعدما اغرقوا. قوم وی اولاد **قابیل** بودند چون برایشان

---

(۱) بیو کنید . ( الف ) . (۲) او کند ، ( الف ) . (۳) هن ( الف ) .

دعا کرد تارب العزّة ایشان را بطوفان غرق کرد **نوح** بعد از آن پشیمانی خورد و برایشان نوحه کرد وبسیار بگریست. ازبس که بگریست ونوحه کرد اورا **نوح** نام نهادند، واین نوحه کردن وگریستن وی برقوم خویش از خبر **هامة بن الهیم** معلوم شد، وذلك ماروی **عمربن الخطاب** قال: بینما نحن قعود مع رسول‌الله (صم) علی جبل من جبال **تهامة** اقبل شیخ بیده عصا فسلّم علی النبیّ (صم) فردّ علیه السّلام وقال: من انت؟ قال: انا **هامة بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس** فقال النّبی (صم) فما بینك و بین **ابلیس** الّا ابوان، فکم اتی لك من الدّهر؟ قال: قد افنیت الدّنیا عمرها الّاقلیلا، قال علی ذلك کنت وانا غلام ابن اعوام افهم الکلام وامرّ بالاکام وآمر بافساد الطّعام وقطع الارحام. فقال النّبی (صم): بئس لعمرالله الشیخ المتوسم والشّاب المتلوم فقال ذرنی من الاستعذار انی تائب الی الله عزّ وجلّ کنت مع **نوح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتّی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من - النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. قال قلت: یا **نوح** انی ممّن اشرك فی دم السّعید الشّهید **هابیل بن آدم** فهل تجدلی عند ربك من توبة؟ فقال یا **هامة** همّ بالخیر وافعله قبل الحسرة والنّدامة انّی قرأت فیما انزل الله تعالی علیّ انّه لیس من عبد تاب الی الله بالغ ذنبه مابلغ الّا تاب الله علیه، فقم وتوضأ واسجد لله قال: ففعلت فی ساعة ما امرنی به، قال فنودی ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السّماءِ قال فخررت لله ساجداً. وکنت مع **هود** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. و کنت مع **صالح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی و کلّهم یقول انا علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. و کنت زواراً **لیعقوب** و کنت من **یوسف** بالمکان المبین. و کنت القی **الیاس** فی الاودیة وانا القاه الان و انّی لقیت **موسی بن عمران** و علّمنی **التوریة** و قال لی ان لقیت **عیسی بن مریم** فاقرءه منّی بالسّلام و انّ **عیسی** قال ان لقیت **محمداً** فاقرأه منّی السّلام فارسل رسول‌الله (صم) عینیه فبکی ثمّ قال وعلی **عیسی** السّلام مادامت الدّنیا وعلیك السّلام یا **هامة** لادائك الامانة. قال **هامة** قلت یا

رسول‌الله افعل بی ما فعل **موسی** علّمنی **التورية** قال فعلّمه رسول‌الله **الواقعة** و **المرسلات** و **عم يتساءلون** و **اذا الشمس كورت** و **المعوذتين** و **قل هو الله احد** وقال ارفع الينا حاجتك يا **هامة** ولا تدع زيارتنا. قال **عمر بن الخطاب** فقبض رسول‌الله ولم ينعه الينا فلست ادری احیّ هو ام میّت.

«واتل عليهم» ای - اقرأ يا **محمد** على اهل **مكة** خبر **نوح** اذ قال لقومه» وهم ولد **قابيل** «ان كان كبر» ای - عظم و ثقل « عليكم مقامی » طول مكثی فيكم و «تذكيری» ووعظی ایّاكم «بآيات الله» بحججه و بيّناته و تخويفی ایّاكم عقوبة الله فعزمتم على قتلی وطردی «فعلى الله توكلت» فافعلوا ماشئتم وهو قوله «فاجمعوا امركم» ای - احكموا امركم و اعزموا عليه و ادعوا « شركاءكم » آلهتكم فاستعينوا بها لتجمع معكم. این سخن بر سبیل تهدید گفت ایشانرا که دردل کنید و آهنگ کنید و کارسازید وانبازان خویش‌را یارگیرید، **رویس** از **یعقوب** «فاجمعوا» خواندبوصل، «شركاؤكم» برفع ای - فاجمعوا امركم انتم وشركاؤكم. کاروحیلت خود گرد کنید شما وانبازان شما همه «ثم لا يكن امركم عليكم غمّة» ای - خفيّاً مبهماً من قولهم غمّ الهلال على النّاس، اذا اشكل عليهم يعنی - ليكن امركم غمّة ظاهراً منكشفاً تتمكنون فيه ماشئتم لا كمن يكتم امراً ويخفيه فلا يقدر ان يفعل ما يريد «ثمّ اقضوا الیّ» يعنی - اقضوا اما أنتم قاضون كقول السّحرة **لفرعون** «فاقض ما انت قاض» ای - اعمل ما انت عامل « ولا تنظرون » لا تمهلونی ولا تؤخروا امری. این آیت تقویت دل **مصطفی** است و تسلیت وی بآنچه رنج واذی که از کافران و مشرکان **قریش** بوی میرسید، میگوید: یا **محمد** سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است، درنگر به **نوح** پیغامبر که چنان واثق بود بنصرت ومعونت وتقویت ما که باقوم خویش میگفت: شما هرچه توانید از کید ومکرخویش درقصد قتل من بسازید و آشکارانه پنهان در آن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر برمن دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع وضر نیست و جز بارادت و مشیّت‌الله هیچ چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که دران خلف نیست.

« فان تولّیتم » ای اعرضتم عن قولی وابیتم ان تقبلوا نصحی « فما سألتکم » علی الدّعوة وتبلیغ الرّسالة « من اجرٍ » جعلٍ وعوض ای ـ « ماسألتکم من اجر » فاوجب التولّی اوفاتنی ذلك الاجر بتولیکم « ان اجری » ای مااجری وثوابی ، « الّا علی الله وامرت ان اکون من المسلمین » المستمسکین لامرالله .

« فکذّبوه » یعنی ـ **نوحاً** « فنجّیناه ومن معه فی الفلك وجعلناهم خلائف » ای جعلنا الّذین معه فی الفلك سکان الارض خلفاء عن الهالکین . « و اغرقنا الّذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة » الّذین انذرتهم الرّسل فلم یؤمنوا « منذرین » در همه قرآن ایشان‌اند که آگاه کردند ونپذیرفتند وبترسانیدند ونترسیدند .

« ثمّ بعثنا من بعده » ای من بعد **نوح** « رسلا الی قومهم » یعنی **هوداً وصالحاً و شعیباً** « فجاؤهم بالبینات » بالامر والنّهی والدّلالات الواضحات « فما کانوا الیؤمنوا » ای هؤلاءِ الآخرون « بما کذّبوا به » اوّلوهم « من قبل » وقد علموا انّ الله سبحانه اغرقهم بتکذیبهم . میگوید : کافران پسین بر آن نیستند که ایمان آرند وتصدیق کنند آنچه کافران پیشین یعنی قوم **نوح** تکذیب کردند ، ومیدانند که غرق وهلاك ایشان بکفر وضلالت بود وتکذیب پیغامبران وآنکه در کفر وتکذیب برپی ایشان میروند از آن که درعلم الله کافران‌اند ودر حکم ازل بیگانگان . و گفته‌اند معنی آیت آنست که کافران روز میثاق اگر چه بزبان اقرار دادند ، تکذیب پیغامبران دردل داشتند بعد از آن چون الله پیغامبران را فرستاد کافران برآن نبودند که ایشان را تصدیق کنند بخلاف آن تکذیب که آن روز در دل داشتند و در **لوح محفوظ** همچنان نبشتند .

« کذلك » ای کما طبعنا علی قلوبهم « نطبع علی قلوب المعتدین » المجاوزین امرالله « ثمّ بعثنا من بعدهم » ای ـ من بعد هلاکهم « موسی و **هرون** الی **فرعون** » و هو **الولید بن مصعب** « وملائه » ای اشراف قومه « بآیاتنا » « التّسع « فاستکبروا » تعظّموا ان یجیبوه الی الایمان « وکانوا قوماً مجرمین » مشرکین یقال اجرم ای ـ اتی بالجرم واکتسب الجرم و هو الذّنب العظیم ، الّذی یقطع الوصلة من جرمه ای ـ قطعه .

«فلما جاء هم الحقّ» اتاهم بالرّسالة «من عندنا قالوا انّ هذا» الّذی آتینا به «لسحر مبین» ای - بین. میگوید: چون **موسی** پیغام رسانید. ورسالت حقّ بگزارد قوم وی گفتند این سحری روشن است، پردیوی پیدا. **موسی** ایشانرا جواب داد «اتقولون للحق» الّذی اتاکم من عندالله سحر. سخنی راست و کاری درست که بشما آمد، ازنزدیك خدا میگوئید که سحراست آنکه **موسی** گفت «اسحر هذاولا یفلح السّاحرون» کقول‌الله تعالی، «افسحر هذا ام انتم لا تبصرون» **موسی** گفت: کیف یکون هذا سحراً والسّاحر لایفلح ای - لایفوز بما یرید ولا یفلح فی‌الدّنیا والآخرة. چون تواند بود که این سحر است وساحر هرگز بمراد نرسد ودر دنیا و آخرت فلاح نیابد و آمن نبود «قالوا اجئتنا» **فرعون** وقوم او **موسی** را گفتند «اجئتنا لتلفتنا» لتصدّنا «عمّا» کان‌بعید «آباؤنا» و کانت لفرعون اصنام صغار صنعها لهم و امرهم بعبادتها «وتکون لکما الکبریاء» ای الملك والعزّ والسّلطان فی ارض **مصر** وقرأ **ابوبکر** یکون، بالیاء «وما نحن لکما بمؤمنین».

«وقال **فرعون** ائتونی بکلّ ساحر علیم» فلمّا جاء السحرةُ قال لهم **موسی** القوا ماانتم ملقون» این‌قصه مبسوطاست شرح آن‌جایها در **قرآن**. «فلما القوا قال **موسی** ماجئتم بدالسّحر» . ای - الّذی جئتم بهسحر علی وجه الاخبار. برین‌قرائت موضع «ما» رفع‌است بابتدا و «جئتم‌به» من‌صلته والسّحر خبرالابتداء ودخلت‌الالف واللام السّحر لانّه جواب کلام سبق. این جواب ایشان است که گفتند «انّ هذا لسحر مبین» آنچه تو آوردی یا **موسی** سحر است، **موسی** جواب داد و گفت نه چنانست که شما میگوئید. بلکه سحر آنست که شما آوردید وبرقرائت **ابوجعفر** و**ابوعمر** آالسّحر بهمزة ممدودة برمعنی‌استخبار مای ابتداست و «جئتم‌به» خبرابتدا وسخن اینجا بریده گشت میگوید برسبیل‌توبیخ ایّ شیءٍ جئتم‌به؟ چه چیزاست این که آوردید و ساختید؟ پس گوید بابتدا السّحرواینجا وقف کند وجواب وی‌محذوف بود تقدیره‌آالسّحر هوالّذی جئتم به، سحراست آنچه شما آوردید«انالله سیبطله» آری الله آنرا تباه کند، نیست گرداند. «انالله لایصلح عمل المفسدین» بل یمحقه ویظهر فضیحة صاحبه «ویحق‌الله الحق» یظهره بالدّلائل الواضحة «بکلماته» ای -

بوعده وبامره «ولو کره المجرمون».

«فما آمن لموسی الّا ذرّیّة من قومه» گرویدگان **بموسی** در آن زمان همه نوجوانان بودند در ایّام استضعاف ز تسخیر **فرعون** زاده بودند **بموسی** می گرویدند بربیم وترس از **فرعون** وقوم او که ایشانرا بعذاب ازدین بازپس آرد(١) که **فرعون** مردی گردن‌کش بود متکبّر ومتطاول درزمین **مصر**، گزاف کار گزاف‌گوئی، وگزاف کاری وی آن بود که بنده بود ودعوی خدائی‌کرد. **ابن عباس** گفت «الّا ذرّیّةٌ من‌قومه» یعنی - من قوم **موسی** من **بنی‌اسرائیل** وکانوا ستّمایة الفٍ وذلك انّ **یعقوب** رکب الی **مصر** فی اثنین وسبعین انساناً فتوالدوا **بمصر** حتّی بلغوا ستّمائة الف. **کلبی** و جماعتی مفسّران گفتند: «من‌قومه» این‌«ها» با **فرعون** شود ومعنی ذرّیّة آنست که نفری اندك ازقوم **فرعون بموسی** بگرویدند و هم امرأة **فرعون** و مؤمن **آل‌فرعون** و خازن **فرعون** وماشطته. وگفته‌اند: هفتاد کس‌بودند از آل **فرعون** که مادران‌ایشان از **بنی‌اسرائیل** بودند و پدران ایشان **قبطیان** فجعل الرّجل یتبع امّه واخواله. قال **الفراء** سمّوا ذرّیة لانّ آباءهم کانوا من **القبط** و امّهاتهم من **بنی‌اسرائیل** کما یقال: لاولاد **فارس** الذین سقطوا الی **الیمن** الابناء لانّ امّهاتهم من غیرجنس آبائهم، یرید **الفراء** انّهم یسمّون ذرّیة وهم رجال مذکورون لهذا المعنی قال **الفراء** وانما قال «علی خوفٍ من **فرعون** وملائهم» فذکر بالجمع و **فرعون** واحدٌ لانّ الملك اذا ذکر یفهم منه هوواصحابه کما یقال قدم **الخلیفة** یراد هوومن معه ویجوزان یکون اراد بـ: **فرعون** آل‌**فرعون** کقوله «وسل‌القریة» ونظائرها.

قوله: «وان **فرعون** لعال فی الارض» هذا کقوله: «انّ **فرعون** علا فی‌الارض» «وانّه کان‌عالیاً من المسرفین» ولهذا قال تعالی فی موضع آخر «تلك الدارالاخرة نجعلها للّذین لایریدون علوّاً فی‌الارض ولافسادا». «قال‌موسی» لمؤمنی‌قومه «یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین» «فقالوا علی‌الله توکّلنا» ثمّ دعوا فقالوا «ربّنا لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین» ای - لاتظهرهم ولا تسلّطهم علینا فیروا انّهم خیرٌ منّا فیزدادوا طغیاناً و یقولوا لوکانوا علی حقّ ماسلّطنا علیهم فیفتتنوا

(١) با پس آرد (ج)

وقال **مجاهد** لاتعذبنابعذاب من‌عندك فیقول قوم **فرعون** لو كانوا علی حقّ لماعذّبوا و یظنّوا انّهم خیرٌ منّا فیفتتنوا وقیل ـ لاتسلّطهم علینا فنرتاب « ونجّنا برحمتك من‌القوم‌الكافرین » قال **النبی**ص : «الرّاحمون یرحمهم الرّحمن ارحموا من فی‌الارض یرحمکم من‌فی‌السماء» وقال‌ص : «لماقضی‌اللّه الخلق كتب كتاباً فهوعنده فوق‌العرش انّ رحمتی غلبت غضبی» قوله «لما قضی‌اللّه الخلق » ای ـ خلقهم كقوله « فقضیهنّ سبع سموات» ای ـ خلقهنّ و روی انّ رسول‌اللّه‌ص كان فی بعض الاسفار فمرّ بأمراة تخبز ومعهاصبیّ لها فقیل لها انّ رسول‌اللّه‌ص یمرّفجاءت وقالت یارسول‌اللّه بلغنی انك قلت انّ‌اللّه سبحانه ارحم بعبده‌من‌الوالدة بولدها فهوكما قیل‌لی‌فقال: نعم. فقالت: فانّ الامّ لاتلقی ولدها فی‌هذا التّنور فبكی رسول‌اللّه‌ص فقال: انّ‌اللّه لایعذب بالنّارالاّ من انف ان یقول لاآله الّاالله وفی بعض كتب‌اللّه یابن‌آدم كماترحم كذلك ترحم و كیف ترجوا ان یرحمك‌اللّه وانت لاترحم النّاس .

# النوبة الثالثة

قوله تعالی : «واتل‌علیهم نبأ نوح»الآیة. مثال رّبانی ازحضرت سبحانی آنست که بلا از درگاه ما خلعت دوستانست ، و جرعهٔ محنت از كاس محبت نوشیدن پیشهٔ مردان است ، هر كه نهاد اونشانهٔ تیر بلای ما را نشاید، طلعت اومحبّت وجمال ما راهم نشاید، عادت خلق چنان‌است که هرکه را بدوستی اختیار کنند همه راحت و آسایش آن دوست خواهند و سنت الهیّت **بخلاف** اینست هر کرا بدوستی بپسندد شربت محنت با خلعت محبّت بروی فرستد «انّ اشدّالنّاس بلاء الانبیاء ثم‌الاولیآء ثمّ الامثل فالامثل و اذا احبّ‌اللّه عبداً صبّ‌علیه‌البلآء صباً » یکی درنگر بحال **نوح** پیغامبر شیخ المرسلین وامام‌المتقین که از امّت خویش چه رنج وچه محنت دید و در دعوت ایشان باربلا وعناچون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هرروز او را چندان بزدندید که بی‌هوش گشتی وفرزندان خودرا بضرب وزخم اووصیّت کردندید وبااین همه محنت و بلیّت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم و ایشانرا این گفت :«فعلی‌اللّه تو كّلت فاجمعوا امركم وشركاءكم» شما هرچه خواهید

کنید وهر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم، و او را کار ساز خود سندیدم، وبا مهر و محبّت وی آرمیدم، پروای دیگران ندارم « فعلی الله توکلت » توکّل قنطرهٔ یقین است، و عماد ایمانست ربّ العزّة میگوید : « و علی الله فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین» «ومن یتوکّل علی الله فهوحسبه» هر که بالله پشتی دارد الله او را بسنده‌است دیگری او را می‌درنباید شب **معراج** گفت: «یاسیّدصم یا **محمد** عجب لمن آمن بی کیف یتّکل علی غیری، کسی که یادما دردل دارد، بایاد دیگران چون پردازد، اوکه مهرما بجان‌دارد، گرجان درسر آن کند شاید« فعلی الله توکّلت» توکل برید حضرت رضا است، ونشان صدق وفا است، وحقیقت را صفا است، توکّل را بدایتی ونهایتی‌است دربدایت خلاوت‌خدمت، وبرهمه جانوران‌شفقت، واخلاص‌دعوت و درنهایت آزادی و شادی و بی‌قراری . در بدایت این روی نماید که **موسی** فراقوم خویش گفت : « فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین » و در نهایت این بیند که حق جل‌جلاله فرا **مصطفی** گفت :«وتوکّل علی الحیّ الّذی لایموت » شیخ **ابوالقاسم نصرآبادی** مریدی را پیش شیخ **بوعلی سیاه** فرستاد که باز گوی که درتوکّل تا کجا رفتهٔ شیخ **بوعلی** جواب‌فرستاد که **بوعلی** مردی بی کاراست و توکّل نشناسد امّا درین بی کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد . انفاق است همهٔ ائمه طریقت را که هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمام‌تر ازین سخن نگفته‌است کمال تحقیق عبودیّت درعین تقصیر دیدن نه‌کار هربی کاری و تردامنی بود بخود کافر باید شدن اگر خواهی که بحقّ مسلمان شوی، آنکه عاقبت کار **نوح** و سرانجام قوم وی هردوباز گفت : «فکذّبوه فنجیّناه ومن‌معه فی‌الفلك وجعلناهم‌خلائف واغرقناالّذین کذّبوا بآیاتنا» **نوح** در سفینهٔ سلامت در بحر عنایت غرقهٔ مهر و محبّت، قوم **نوح** بحکم شقاوت در دریای قهر ربوبیّت غرقهٔ عذاب و عقوبت .

«ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون» الآیة. قصّ علیه‌صم نباءالاوّلین و شرح له جمیع احوال‌الغابرین ثمّ فضله علی کافتهم اجمعین‌فکانوا نجوماً وهوالبدر، و کانوا انهاراً وهوالبحر، به انتظم عقدهم و بنوره اشرق نهارهم و بظهوره ختم عددهم .

یومك وجه الدّهر من‌اجله     جنّ غـدٌ والتفّت الامس

«وقال موسی یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا» اشارت است که ایمان تنها نه گفتار است که عمل در آن ناچار است، اعمال دراقوال پیوسته، واحوال دراعمال بسته، اقوال صفت زبان است، واعمال حرکت ارکان است، واحوال عقیدهٔ پاك ازمیان جان است، وتوکّل عبارت از جملهٔ آنست، **موسی** قوم خودرا گفت اگر خواهید که مسلمان باشید بر الله توکّل کنید دست تسلیم از آستین رضا بیرون کنید وبروی اغیار باززنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ چیز نیست و ازحیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم نیست وقسام مهربانست که دروی غفلت نیست. قوم وی جواب دادند که «علی الله توکّلنا» ما دست اعتماد درضمان الله زدیم و او را کارساز و وکیل خود بسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم وکار بوی سپردیم. روی **عبدالله بن مسعود** قال قال: **رسول الله**ص: اریت الامم بالموسم فرأیت امّتی قد ملاؤا السّهل و الجبل فاعجبنی کثرتهم وهیئتهم فقیل لی ارضیت قلت نعم قال ومع هولاء سبعون الفاً یدخلون الجنّة بغیر حساب لایکتوون ولایتطیّرون ولایسترقون وعلی ربّهم یتوکلون. فقام **عکاشة بن محصن الاسدی** فقال یا **رسول الله** ادع الله ان یجعلنی منهم. فقال رسول اللهص اللهمّ اجعله منهم. فقام آخر فقال: ادع الله ان یجعلنی منهم. فقال رسول اللهص: سبقك بها **عکاشة**.

# ۸ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**واوحینا الی موسی واخیه**» پیغام دادیم **بموسی** وبرادر او، «**ان تبوآ لقومکما**» که جای بسازید قوم خویش را «**بمصر بیوتاً**» بشهر مصر خانها «**واجعلوا بیوتکم قبلة**» وخانهای خویش نمازجای سازید، «**واقیموا الصلوة**» ونماز به پای دارید «**وبشر المؤمنین**» ومؤمنانرا بشارت ده[ که من دشمنان ایشانرا هلاك خواهم کرد وایشانرا امن وآرام خواهم داد و مسکنهای دشمن بایشان خواهم سپرد].

«**وقال موسی ربنا**» **موسی** گفت خداوند ما «**انك اٰتیت فرعون وملاءه**» بودادی **فرعون** را وکسان اورا «**زینة واموالا**» آرایش این جهانی ومالها «**فی الحیوة الدنیا**» در زندگانی این جهانی «**ربنا لیضلوا عن سبیلك**» تا بی‌راه میشوند از راه

تو « **ربنا** » خداوند ما « **اطمس علی اموالهم** » مالهای ایشان بستر مطعومهای ایشان همه سنگین کن .

« **واشدد علی قلوبهم** » ودلهای ایشان سخت کن « **فلا یؤمنوا** » تابنگروند[۱] « **حتی یروا العذاب الالیم(۸۸)** » تاعذاب دردنمای بینند .

« **قال قداجیبت دعوتکما** » الله گفت پاسخ کرده آمد دعای شما هردو « **فاستقیما** » بر رسالت و دعوت خویش همچنان راست میروید [ و چشم بنصرت میدارید واظهار اجابت می‌بیوسید] « **ولاتتبعان** » ونگر که پی‌نبرید « **سبیل الذین لایعلمون(۸۹)** » براه ایشان که نمی‌دانند .

« **وجاوزنا** » فرا گذرانیدیم « **ببنی اسرائیل البحر** » **بنی اسرائیل** را بدریا « **فاتبعهم** » برپی‌ایشان‌ایستاد « **فرعون وجنوده** » **فرعون** وسپاه او « **بغیاً وعدواً** » بافزونی جوئی وستم‌کاری واندازه درگذاری « **حتی اذا ادرکه الغرق** » تاآنکه که آب بدهن وی رسید « **قال آمنت** » گفت بگرویدم « **انه لااله الاالذی آمنت به بنو اسرائیل** » که نیست خدا جز ازو[۲] که گرویده اند باو بنو اسرائیل « **و انا من المسلمین (۹۰)** » ومن از گردن نهادگانم الله را .

« **الآن** » [ ورا گفتند ] اکنون است « **وقد عصیت قبل** » و پیش ار این سر می دشیدی « **وکنت من المفسدین(۹۱)** » واز تباه‌کاران وبدکاران[۳] بودی .

« **فالیوم ننجیك ببدنك** » امروز ترا باسرآب آریم بااین زره « **لتکون لمن خلفك آیة** » تابپسینان را از جهانیان که پس تو آیند عبرتی باشی و نشانی و [نکالی] « **وان کثیراً من الناس** » وفراوانی ازمردمان « **عن آیاتنا لغافلون (۹۲)** » ازنشانهای [عبرت نمودن] ماغافل‌اند تانشان ننمائیم ندانند و که[٤] نمائیم نشناسند .

« **و لقد بوّأنا بنی اسرائیل** » جای دادیم بنی اسرائیل را پس غرق فرعون « **مبوّأ صدق** » جای بسزای نیکان [ بزرگوار پاك نیکو ] براستی « **و رزقناهم من الطیبات** » وایشانرا روزی‌دادیم از روزیهای پاك « **فمااختلفوا** » دوگروه نشدند

---

(۱) بنه گروند ( الف ) (۲) جداز و ( الف ) (۳) زیان کاران . ( ج )
(٤) کی ( ج )

**«حتی جاءهم العلم»** تا آنگه که بایشان علم [ و سخن و پیغام ] رسید از خدای **«ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة »** خداوندتوداوری بردمیان ایشان‌روزرستاخیز **«فیماکانوا فیه یختلفون(۹۳)»** بپاداش دادن هرگروهی را در آن جداجد رفتن(۱) که میرفتند .

« **فان کنت فی شك** » اگر چنانست که در گمانی «**مماانزلنااليك**» اینچه فرو فرستادیم بتو [از قرآن وپیغام] « **فاسئل الذین یقرؤن** » پرس از ایشان که میخوانند « **الکتاب من قبلك** » آن نامه که پیش ازتو فروآمد «**لقد جاءك الحق من ربك** » آنچه بتوآمد از خداوند تو راست آمد ودرست آمد « **فلا تکونن من الممترین(۹٤)** » هان که از گمان زدگان نباشی(۲) .

« **ولا تکونن من الذین کذبوا بایات‌الله**» ونگر که ازایشان نباشی که سخنان‌خدای‌دروغ می‌شمارند « **فتکون من الخاسرین(۹۵)** » هان که‌از زیان‌کاران نباشی .

**«ان الذین حقت علیهم کلمة ربك »** ایشان که‌براستی ودرستی بر(۳)ایشان برفت سخنان خداوند تو[ که نپسندد ایشانرا بدین و توحید ] **«لایؤمنون(۹٦)ولو جاءتهم کل آیة»** به‌نخواهندگرویدواگربایشان‌آیدهرمعجزتی‌ونشانی[ که‌خواهند وسود ندارد هرپیغام که شنوند **«حتی‌یروا العذاب‌الالیم(۹۷)»** تا آنکه که عذاب دردنمای بینند .

# النوبة الثانية

قوله تعالی : «واوحینا الی موسی و اخیه ان تبوّآ لقومکما» یقال بوّأ وتبوّأ کلاهما متعدّیان مثل‌قطّعته وتقطّعته وخلّصته وتخلّصته و یقال بوّأت لنفسی منزلا و لغیری منزلا . : **مصر** لم ینون‌لانه اسم‌بلدة بعینها قیل: هوالاسکندریة وقیل: **مصر فرعون**. «بیوتاً» یسکنون فیها وقیل یصلّون فیها . مفسّران گفتند عبادت‌گاه و نماز جای **بنی اسرائیل** کنیسها بودو کلیساها وجزدرآن کنیسها و کلیساها نماز نکردندی

(۱) مخالفت رفتن (ج) (۲) نبیا (الف) (۳) ور (الف)

وایشانرا جز در آن موضع معلوم نماز روا نبودی این خاصیّت امّت **محمد** است که هرجائی وبهر بقعتی نماز توانند کرد وذلك قوله (ص) : « وجعلت لی‌الارض طهوراً ومسجداً » پس چون **موسی** رسالت وپیغام حق آورد **فرعون** بفرمود تا آن کنیسها ونماز گاه ایشان همه خراب کردند وایشانرا از عبادت ونماز بازداشتند فرمان آمد از رب‌العزّة که در خانها مسجد سازید و نماز کنید تااز **فرعون** ایمن باشید این آیت دلیل است که کسی را که از بیم ظالم نماز آدینه در جامع نتواند کرد تا هم درخانه نماز پیشین بگزارد ووی در آن‌معذور بود والیه اشار**النبی** (ص) قال: من سمع النّداء فلم یجبه فلا صلوة له الّا من عذرٍ . قالوا یا رسول‌الله ومالعذر قال خوفٌ اومرضٌ. قال**الحسن** «واجعلوا بیوتکم قبلة» ای توجّهوا الی **الکعبة** قال وکانت **الکعبة** قبلة **موسی** ومن‌معه وقال **سعید بن جبیر** «اجعلوا بیوتکم قبلةً» ای‌یقابل بعضها بعضاً

«واقیمواالصلوة وبشرالمؤمنین» این‌خطاب‌با**موسی** است‌میگوید: **بنی‌اسرائیل** راخبر کن وایشانرا بشارت‌ده که **فرعونیان** بآب کشتنی‌اند وشما بجای‌ایشان‌نشستنی اید. همانست که رب‌العزة گفت « فاخرجناهم من‌جنات و عیون و کنوز و مقام کریم **کذلك** و اورثناها **بنی اسرائیل** » و گفته اند خطاب با **مصطفی** است میگوید و بشر یا **محمد** المؤمنین بالنصرة فی‌الدنیا و الجنة فی‌العقبی .

«وقال **موسی** ربنا انك آتیت **فرعون** و ملأه زینةً »حلّیاً من‌اللباس والمراکب «واموالا» ذهباً وفضّة ونعماً وضیاعاً « فی‌الحیوةالدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلك» این‌لام لام عاقبت گویند کقوله « لیکون لهم عدواً وحزناً » ای لیکون عاقبة ذلك الضّلال . معنی آنست که ایشانرا مال و نعمت و زینت دنیا دادی تا ایشانرا در آن نعمت بطر گرفت، و بی راه شدند وازایمان سروازدند، گردن کشیدند، تاعاقبت بدان آمد که آن نعمت سبب ضلالت ایشان گشت. و گفته اند لام کی است کقوله : « لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه » یقول آتیتهم کی تفتنهم فیضلوا و یُضلّوا، نعمت دادی ایشانرا تادلهای ایشان درفتنه افکنی، خود بی راه شوند ودیگران را بی راه کنند « یضلوا » بضمّ یا قرائت کوفی است .

«ربنا اطمس علی‌اموالهم»سه بارخداوند خویش‌را خواند و گفت :«ربنا»سنّت

است که دعاخواهی کرد سه بارالله خوانی گوئی : ربناربنا ربنا . چنانکه **موسی** خواند ودر سدیگربار گفت : « اطمس علی اموالهم » الطّمس المحق و اذهاب الشیٔ یقول: اذهب اموالهم و غیّرها عن هیئتها میگوید : بارخدایا مال ایشان وخواستهٔ ایشان به نیست آر(۱) و از هیئت و آسای خود بگردان رب العالمین اجابت کرد و آن مالها و مطعومها ایشان سنگین کرد **مقاتل** گفت و **مجاهد** و **قتاده** که درم و دینار ایشان همچنان برشکل ونقش خود مانده درست و پارهٔ همه بجای خود سنگ شده کشتزار ایشان ، میوه بردرختها ، طعام درگنجینها ، جواهر درصندوقها ، همه سنگ گشته. **محمدبن کعب** گفت مردو زن درجامهٔ خواب خفته بودند که فراسر ایشان شدند هر دوسنگ بودند **سدی** گفت : مسخ الله اموالهم حجارةً والنخیل والثمار والدقیق والاطعمة فکانت احدی الایات التسع . روی ان **عمربن عبدالعزیز** دعابخریطة فیها اشیاء من بقایا **آل فرعون** فاخرج منها البیضة مشقوقة والجوزة مشقوقة وانها لحجر .

« واشدد علی قلوبهم » ای اقسها واطبع علیها حتّی لاتلین ولا تنشرح للایمان فلایؤمنوا. قیل : هو نصب بجواب الدعاء بالفاء وقیل : هوعطف علی قوله « لیضلوا » ای ـ لیضلّوا فلا یؤمنوا . قال **الفراء** : وهو دعاء ومحله جزم کانه قال « اللهم فلایؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم » وهو الفرق . می گوید : بارخدایا ایدون بادا که ایمان نیارند تابعذاب دردناك رسند امروز غرق وفردا حرق امروز بکفر مرده ، فردا بآتش دوزخ سوخته .

« قال قداجیبت دعوتکما » **موسی** دعا میکرد و **هرون** آمین میگفت و آمین گفتن هم دعا است ازین جهت « دعوتکما » گفت ونیز دراوّل این آیت گفته که « الی موسی واخیه » واجابت دعا آن بود که رب العالمین **فرعون** را و **قبطان** را بآب غرق کرد ومیان دعای **موسی** واجابت حق چهل سال بود « فاستقیما » علی ما انتما علیه من الدعوة و تبلیغ الرسالة ولاتترکا دعاء **فرعون** و موعظته الی ان یاتیهم العذاب « ولا تتبعان » نهی بالنون الثقیلة و محله جزم یقال فی الواحد لاتتبعن بفتح النون لالتقاء الساکنین وبکسر النون فی التثنیة لهذه العلة . وقرأ **ابن عامر** بتخفیف النون لان نون التأکید تخفف وتثقل. وقیل: هو نفی ای ـ انتما « لاتتبعان سبیل الذین لایعلمون »

---

(۱) نیست کن ( ج )

يقول: لاتسلكا طريق الذين يجهلون حقيقة وعدى فتستعجلا قضائى. ايشانرا درين آيت نهى كرد از دوچيز ازنوميدى از فرج وازاستعجال در دعا. روى **انس بن مالك** « قال قال رسول الله صم لايزال العبد بخير مالم يستعجل » قيل يا رسول الله و كيف يستعجل قال يقول دعوت ولم يستجب لى.

« وجاوزنا ببنى اسرائيل البحر » اى ـ عبرنابهم و صيرناهم الى الشط الآخر «فاتبعهم» لحقهم وادركهم « فرعون وجنوده » يقال اتبعه وتبعه اذا ادركه ولحقه و لحقه واتبعه بالتشديد اذا سار خلفه واقتدى به « بغياً وعدواً » اى ـ باغياً عادياً يعنى ـ مستكبراً ظالماً وقيل: بغياً فى القول، عدواً فى الفعل، وذلك ان الله امر **موسى** ان يخرج **بنى اسرائيل** ليلا وهم ستماية الف وعشرون الفالا يعد فيهم ابن ستين ولا ابن عشرين سنة متوجهين الى البحر ومات ابكار **القبط** تلك الليلة و شغلوا عن **بنى اسرائيل** حتى اصبحوا وهو قوله : « فاتبعوهم مشرقين » بعد مادفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم ركب فى طلبهم ومعه الف الف و ستماية الف قالوا وفى عسكر **فرعون** ماية الف حصان ادهم سوى سايرالشيات و **فرعون** كان فى الادهم وكل رجل منهم على حصان على رأسه بيضة وبيده حربة فلماوصل **فرعون** بجنوده الى البحر وراوا البحر بتلك الهيئة قال **فرعون** هابنى البحر و خافوا دخول البحر و كان **فرعون** على حصان ولم تكن فى خيل **فرعون** فرس انثى فجاء **جبرئيل** على فرس ودبق وخاض البحر و **ميكائيل** يسوقهم لايشذ رجل منهم فلماشم ادهم **فرعون** ريح فرس **جبرئيل** و **فرعون** و **فرعون** لايراه انسل خلف فرس **جبرئيل** فى الماء ولم يملك **فرعون** من امره شيئاً واقتحمت الخيول خلفه فى المآء فلمادخل آخرهم البحر وهم اولهم ان يخرج انطبق المآء عليهم فذلك قوله : «حتى اذا ادركه الغرق » اى غمره المآء وقرب هلاكه « قال آمنت انه » اى ـ بانه «لا آله الا الذى آمنت به **بنوا اسرائيل** » و شرح ايـن قصه مستوفى در سورة **البقرة** رفت قرائت **حمزه** و **كسائى** آمنت انـه» بكسر الف است باضمار قول اى ـ آمنت وقلت « انه لا آله الا » وروا باشد كه كسرانه بـر معنى استيناف بـود فيكون قوله آمنت كلاماً تاماً مكتفيا بنفسه كقوله « ربنا آمنا فا كتبنا مع الشاهدين » ثم استأنف انه على جهة التوكيد يعنى ـ فقال **فرعون** « انه لااله الاالذى آمنت به **بنوا اسرائيل** وانامن

المسلمین » المنقادین المطیعین له فدس جبرئیل علیه السلام فی فیه من حماة البحر وقال :

« الان وقد عصیت قبل » ای - الان تومن وتتوب . وقیل : قال‌الله « الان » تؤمن « وقد عصیت ». کفرت « قبل و کنت من‌المفسدین » المانعین الناس من‌الایمان قال رسول‌الله (ص) : قال‌لی جبرئیل ماابغضت احداً من‌عبادالله ماابغضت عبدین‌احدهما من الجن والاخر من‌الانس فاما من الجن ف : ابلیس حین ابی‌السّجود لادم واما من الانس ف : فرعون حین قال اناربکم‌الاعلی ولورایتنی وانادس الطین فی‌فمه مخافة‌ان تدرکه الرحمة . وقال ابن عمر قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول قال لی جبرئیل یا محمد ما غضب ربک‌علی‌احد غضبه علی فرعون اذقال ماعلمت لکم‌من‌اله غیری واذحشر فنادی فقال اناربکم الاعلی فلما ادرکه الغرق استغاث واقبلت احشوفاه مخافة ان تدرکه الرحمة . وفی هذه الایة التحذیر عن‌تأخیر الایمان الی وقت‌المعاینة فذاك وقت‌الایاس ولاینفع صاحبه لمعاینة ملك‌الموت کفعل فرعون حین‌آمن فی ذلك الوقت حتی قیل‌له « الان وقدعصیت قبل » قال‌الله تعالی فلم‌یك ینفعهم ایمانهم لماراوا بأسنا. وقال: « ولیست التوبة للذین یعملون‌السیئات » الایة « فالیوم ننجیك ببدنك » قرأ یعقوب ننجیك بالتخفیف ببدنك یعنی بجسدك لاروح‌فیه وقیل : ببدنك یعنی‌مع درعك‌وکان درعاً مسموراً مرصعاً بالجواهر . یقول نجعلك تعلواالماء وتطفوا فوقه لانه اول جیفة آدمی طفت فوق الماء . وقیل : ننجیك معناه نلقیك علی‌نجوة من‌الارض وهی‌المکان المرتفع . چون موسی قوم خودرا خبرداد ازهلاك فرعون وغرق وی قومی‌ازایشان جحود کردند وانکار نمودند گفتند : مامات فرعون وانه اعظم شاناً من‌ان یغرق پس فرمان آمد بدریا تا فرعون را از قعر خویش‌واسر آورد وبرسر آب بایستادو فرعون ازین سرخهٔ بود کوتاه بالا بی ملح همچون گاوی نر ، وبروی سلاح بود و درع بنگاه غرق . و ذلك آیة لان الحدید یرسب ولا یطفوا و قیل : ننجیك نترکك حتی‌تغرق فالنجاء ، الترك . وقیل: نسوّدك ونجعلك‌علامة فانّ النجاء قد یکون‌العلامة والسواد ویحتمل‌انه من‌النجاءالذی معناه الاسراع ای - ننجی اهلالك. وقوله: ببدنك تأکیداً کما تقول‌قال بلسانه وجاء بنفسه . قوم موسی چون‌فرعون را مرده برسر آب

دیدند و بروی درع بود و سلاح گران و هرگز هیچ جیفهٔ آدمی تا آن روزبرسر آب ندیده بودند آن جحود و انکار از دل بیرون کردند و دانستند که آن آیتی عظیم است بر صدق **موسی** و نشانی است از قهر خداوند و راندن خشم خود بر **فرعون**، اینست که رب‌العالمین گفت: « لتکون لمن خلفك آیة » ای عبرة ونکالا.و قیل: لمن تاخر عن قومك « و ان کثیراً من النّاس عن آیاتنا » فی **موسی** و **فرعون** و سائرالایات « لغافلون » لاهون.

« و لقد بوأنا بنی‌اسرائیل‌مبوء صدق » آن متبوأ پیش ازاین **مصر** است‌واین مبوأ ایدر(۱) **بیت‌المقدس**.وقیل: **هوالاردن وفلسطین** وهی‌الارض‌المقدسة‌التی‌کتب‌الله میراثاً **لابرهیم** و ذریته این همان است که جائی دیگر گفت « و قلنا من بعده **لبنی اسرائیل** اسکنوا الارض یعنی- **ارض‌القدس**. میگوید: جای‌دادیم **بنی‌اسرائیل** را پس غرق **فرعون** جای گزیده و پسندیده نیکو براستی متنزل وحی ومسکن انبیاء وزمین‌محشر «ورزقناهم من‌الطیبات» ایشانرا روزیهای‌پاك حلال‌دادیم یعنی - درتیه پیش آنکه بقدس رسیدند و هی المن والسلوی والماءُ من الحجر و طیبها منالها من غیر مکسبة ولا مسئلة.

« فمااختلفوا حتی جاء هم العلم » یعنی جاء هم **القران** علی لسان **محمد**. و اختلافهم انهم افترقوا بعد ما جاء هم فرقتین فرقة اسلموا وفرقة ثبتوا علی‌الیهودیة وقیل نزلت هذه‌الایة فی **قریظة والنضیر** یعنی - انزلناهم منزل صدق یرید من ارض **یثرب** مابین **المدینة والشام** « و رزقناهم‌من‌الطیّبات » من‌النخل والثمار و وسعنا علیهم الرزق. فما اختلفوا فی تصدیق **محمد** ص انه نبی حتی جاء هم العلم یعنی - **القرآن** والبیان بانه رسول صدق و دینه حق. وقیل: حتی جاء هم معلومهم وهو **محمد** ص لانهم کانوا یعلمونه قبل خروجه فالعلم بمعنی المعلوم کما یقال للمخلوق خلق، و منه قوله: هذا خلق‌الله و یقال هذا الدرهم ضرب‌الامیرای مضروبه « ان ربك یقضی بینهم یوم‌القیمة فیما کانوا فیه یختلفون » من‌الدین.

قوله: « فان کنت فی شك مما انزلنا الیك » روی ان‌النبی(ص) لما نزلت هذه

(۱) اینجا (ج)

الایة قال لا اشك ولا اسأل. گفته‌اند این خطاب بظاهر با **مصطفی** است اما مراد باین جز اوست کقوله: « یا ایهاالنبی اذا طلقتم النساء » یخاطب النبی و هو شامل للخلق کلهم. و گفته‌اند این خطاب نه با **مصطفی** است که قدر وی بنزدیك حق جلّ جلاله از آن جلیل تر و بزرگوارتر است بلکه خطاب وی در آن مضمر است و تقدیر آنست که قل یا **محمد** للشاك فی نبوتك « فان کنت فی شك مما انزلنا علیك » و دلیل برین قول آنست که در آخر سورت گفت « قل یـا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی » و گفته‌اند: در عهد رسول خدا مردم سه صنف، بودند مؤمن مصدق و کافر مکذب و شاك فی‌الامر لا یدری کیف هو یقدم رجلا ویؤخر اخری. یکی **مصطفی** را استوار گرفت و رسالت وی بجان و دل پذیرفت مؤمن بود دیگری او را دروغ‌زن گرفت و از ایمان اعراض کرد کافر بود، سه دیگر مردی بود گمان زده، میان کفر و ایمان ایستاده، این خطاب با وی است میگوید: « ان کنت » ایهاالانسان « فی شك مما انزلنا الیك » من الهدی علی لسان **محمد** (ص) فاسئل الاکابر من علماء اهل الکتاب مثل **ابن سلام** و **سلمان الفارسی** و **تمیم الداری** و اشباههم فسیشهدون علی صدق **محمد** (ص) و یخبرونك بنبوّته. و گفته‌اند: « فان کنت » « ان » بمعنی جحد است ای- ما کنت، همچنان که گفت جلّ جلاله « وان ادری » ای - ما ادری وان کان مکرهم ای - ما کان مکرهم، یرید فما کنت فی شك مما انزلنا الیك فسلوا یا معشر الناس انتم دون **النبی** (ص). و گفته‌اند الله دانست که رسول بشك نیست لکن خواست که رسول گوید لا اشك ولا امتری تا حجت باشد بر اهل شك از قوم وی و تعییر و تبکیت ایشان همچنان که فردا با **عیسی** گوید « ءَ انت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین من دون الله » و خود میداند جلّ جلاله که **عیسی** نگفت لکن تا **عیسی** گوید. سبحانك ما تکون لی ان اقول ما لیس لی بحق » و بر ترسایان حجت باشد و تعییر و تبکیت ایشان بود. وقال **عبدالعزیز بن یحیی** الشاك فی الشئ یضیق به صدراً، فیقال لضیق الصدر شاك، والمعنی ان ضقت ذرعاً بما تعانی من تعنتهم واذاهم فاصبر واسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك یخبروك کیف صبر الانبیاء علی اذی قومهم و کیف کان عاقبة امرهم من النصر والتمکین « فلاتکونن من الممترین ».

ولا تكونن من الذين كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين » هذا كله خطاب مع النبي (ص) والمراد به غيره.

قوله: « ان الذين حقت عليهم كلمة ربك » اى وجب عليهم الوعيد في قوله: « لأملان جهنم من الجنة والناس اجمعين » وقيل الكلمة قوله هؤلاءِ في النار ولاابالي وقيل: كلمته لعنته في قوله: « الا لعنة الله على الظالمين » وقيل: كلمة ربك اخباره انهم لا يؤمنون. ميكويد: براستي و درستي سخن خداوند تو بر مشركان عرب برفت و حكم كرد كه ايشان هر گز ايمان نيارند والله خود ايشانرا بدين و هدايت و توحيد مى نپسندد.

« ولا يؤمنون ولوجاءتهم كل آية حتى يروا العذاب الاليم » فلاينفعهم حينئذ الايمان كما لاينفع فرعون ايمانه.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: « واوحينا الى موسى واخيه ان تبوآ لقومكما بـ: مصر بيوتاً واجعلوا بيوتكم قبلة » از روى ظاهر بزبان تفسير مؤمنان را بيت الخدمة مسجد و محراب است ميكويد: آنرا ساخته داريد، عبادت وخدمت مارا، ودر آن معتكف نشينيد طلب قربت مارا، وسودخود دران جوئيد كه آن بازار آخرتاست وشما بازرگانان و توحيد رأس المال واصل بضاعت و هر كس را سود براندازهٔ بضاعت باشد، چنانكه در خبر مى آيد « الا ان المساجد اسواق الآخرة و سكانها تجارها و كل تاجر يربح على قدر بضاعته » شرط آنست كه چون روى به بيت الخدمة نهى وقصد مسجد ومحراب كنى تا بحضرت نماز شوى نخست باطن خود بآب توبه بشوئى چنانكه ظاهر را به آب مطلق طهارت دادى آنكه خواجگى ورعنائى وتكبر بر در مسجد ازخود فرو نهى، بندهوار بسان بندگان شكسته و كوفته قدم عجز ونياز در مسجد نهى سر در پيش افكنده، وزبان تضرع بگشاده، بادلى پردرد وجانى پرحسرت وچشمى پر آب بانشوير وباخجلت تكبير بندى در حال تكبير كبرياء حق بديدهٔ سر بديده، و بوقت قيام در خجلت گناه خود بمانده وچون نام و كلام او برزبان وانى نهاد توبكليت بايد كه عين

آگاهی گردد، در رکوع همه‌عین تواضع شود، درسجود ادب حضرت بجای آرد، و چنان داند که درجوار قرب اوست، ودر عین ونظر اوست، که میگوید جلّ جلاله: «واسجدواقترب» چون سلام بازدهد همه بشارت وشادی بیند، چون توفیق این طاعت یافت وبحکم فرمان این خدمت بسربرد اینست که الله با **موسی** گفت: «و اقیموا الصلوة وبشرالمؤمنین» ای **موسی** قوم خود راگوی نماز بپای دارید وشرط بندگی وفرمان برداری درآن بجای آرید چون توفیق یافتید وحق خدمت گزاردید شادی کنید برحمت من، بنازید بفضل من، گوش دارید بکرم من، فخرکنید بفرمان من، انس گیرید بیاد من، پشتی دارید بانام من، تکیه کنید برضمان من، چشم دارید بروعد من. «وبشرالمؤمنین» ای موسی بشارت‌ده ایشانرا بعز رشاد وراست راهی ونکونامی در دنیا، ونعیم باقی وملك جاودانی درعقبی، از روی ظاهر بزبان تفسیر اینست معنی آیت وبرزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بیت‌الخدمة نفس عابدان‌است، بیت الحرمة دل عارفان‌است، بیت الصحبة جان عاشقانست. خدمتیان را «جنات» و نهر ساخته‌اند، حرمتیان را «فی مقعد صدق» نهاده‌اند، صحبتیان را «عند ملیك مقتدر» یافته‌اند.

قوله: «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. **موسی کلیم** در بدایت کار شبانی بود درکلیمی‌الله تعالی بمقام مکالمتش رسانید برضاع اصطناعش بپرورد تاج اصطفا برسرش نهاد هزاران معجزه درید بیضا و عصای وی آشکارا کرد اما عهد وی عهدعدل بود، وروزگار وی‌روزگار قهربود، چون دعوت‌کرد قوم خویش را واز ایمان ایشان نومید گشت بتکلم بدرگاه رب العزة شد از ایشان بحق نالید و برایشان دعای بد کرد کــه «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. رب العزة دعای وی اجابت کرد عدل خود بایشان نمود حکم قهر برایشان براند بر وفق دعای موسی ایشانرا فرا ایمان نگذاشت تا بوقت معاینهٔ عذاب، و آنگه ایمان آورد **فرعون** دران فورت لکن سود نــداشت اورا گفتند «الان وقد عصیت قبل» باز که نوبت **بمصطفی عربی** رسید عهد وی عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از کفار **قریش** بوی رسید دنــدانش میشکستند، تیر درکامش می نشاندند،

نجاست برمهر نبوت می‌انداختند، وسید (ص) دست شفقت ورأفت برسرایشان نهاده و دست ترحم وشفاعت بگشاده، که «اللهم اهدقومی فانهم لایعلمون» خداوندا راهشان نمای که می ندانند، عذر ایشان میخواهم که مرا نمی‌شناسند، رب العزة خود دانست که دل وی تنگ است، ورنج دل واندوه وی بغایت رسیده، ازدرگاه عزت خویش بکمال لطف خویش اورا مرهم نهاد وتسلّی دل ویرا آیت فرستاد «فان کنت فی شك مما انزلنا الیك فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» بر تأویل ایشان که گفتند: ان ضقت به ذرعاً فاصبر. «وسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» کیف صبرالانبیآء علی اذی الاعداء. نظیره قوله: «ولقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون» وقوله: «قدنعلم انه لیحزنك الذی یقولون» الایة.

## ۹ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**فلولا کانت قریة آمنت**» چرا مردان شهری که بخواستندی، گرویدآنوقت گرویدندی «**فنفعها ایمانها**» که‌ایشانرا گرویدن سود داشتی؛ [نه آنکه که بچشم سرخویش عذاب دیدند تا ایشانرا سود نداشت] «**الاقوم یونس لمّا آمنوا**» مگرقوم‌یونس که ایمان آوردند [پس آن که عذاب دیدند] «**کشفنا عنهم**» بازبردیم ازایشان «**عذاب الخزی**» عذاب رسوائی «**فی الحیوة الدنیا**» درین جهان «**ومتّعناهم الی حین (۹۸)**» وایشانرا برخوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان.

«**ولوشاء ربك**» واگر خداوند تو خواستی «**لآمن من فی الارض**» ایمان آوردی هر که درزمین «**کلهم جمیعاً**» همگان بهم «**افانت تکره الناس**» توتوانی که مردمان را ناکام پیغام شنوانی «**حتی یکونوا مؤمنین (۹۹)**» تا گرویدگان باشند.

«**وماکان لنفس**» نبود و نیست هیچ تن‌را «**ان تؤمن الاباذن الله**» که بگرود بخدای مگربخواست او «**ویجعل الرجس**» و کژی بیگانگی می‌افکند و می آلاید «**علی الذین لایعقلون (۱۰۰)**» برایشان که حقّ می‌درنیاوند(۱)

۱ ـ درنمی‌یابند (ج)

« **قل انظروا** » گوی درنگرید «**ماذا فی السموات والارض**» تا آن خود چه‌چیز است که در آسمان و زمین است [ازنشانهای هستی و یگانگی وتوانائی(۱) ودانائی] «**وما تغن الایات والنذر**» وچه سود دارد نشانها وپیغامها وآگاه کنندگان وبیم نمایندگان «**عن قوم لایؤمنون(۱۰۱)**» قومی را که ایشان [درعلم من وحکم من و خواست من] بنمی‌بایدگرویدن.

«**فهل ینتظرون**» چشم‌نمیدارند «**الامثل ایام الذین خلوا من قبلهم**» مگر خویشتن را روزی همچون روزهای ایشان که گذشته‌اند پیش‌ازین «**قل فانتظروا**» گوی [بودنی‌را] چشم میدارید بمن وبخویشتن «**انّی معکم من المنتظرین (۱۰۲)**» که من [بودنی را بمن و بشما] هم از چشم دارندگانم با شما.

«**ثم ننجّی رسلنا**» آنگه بازرهانیم فرستادگان خویش ا «**والذین آمنوا**» و ایشان که گرویدگان‌اند « **کذلك حقاً علینا** » همچنان حق است بر ما « **ننجی المؤمنین(۱۰۳)**» که بازرهانیم [**محمد**] و گرویدگان بااو.

«**قل یاایها الناس**» گوی ای مردمان «**ان کنتم فی شك من دینی**» اگر شما درگمان‌اید از دین من « **فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله** » نپرستم آنچه می‌پرستید شما فروداز‌خدای « **ولکن اعبدالله الذی یتوفیکم** » ولکن‌الله را پرستم آن خدای که شما را میراند «**وامرت ان اکون من المؤمنین (۱۰٤)** » و مرا باین فرمودند که از گرویدگان باش.

« **وان اقم وجهك للدین حنیفاً** » وآهنگ‌خویش‌وروی خویش‌راست‌دار دین را مسلمان برملت ابراهیم « **ولاتکوننّ من المشرکین (۱۰۵)** » ونگر که از انبازگیرندگان نباشی.

« **ولاتدع من دون الله** » و فرود ازالله(۲) مخوان « **مالاینفعك ولایضرك** » چیزی که ترانه سود دارد و نه گزاید « **فان فعلت فانك اذا من الظالمین (۱۰۶)** » اگر چنین کنی آنگه توآنی که یکی از ستمکاران باشی.

«**وان یمسسك الله بضر** » واگر الله بتوگزندی رساند« **فلاکاشف له الاهو** »

---

۱ - توانایی منحصر به (الف) است (۲) وفرود ازخدای خدای مخوان (ج)

باز برنده‌یی نیست آن گزند را مگرهم او «**وان یردك بخیر**» واگر بتو نیکی خواهد «**فلاراد لفضله**» بازدارنده‌یی نیست فضل اورا «**یصیب به من یشاء من عباده**» میرساند آنرا باو که خواهد از بندگـان خویش «**وهو الغفور الرحیم (۱۰۷)**» و اوست عیب‌پوش آمرزگار مهربان.

«**قل یا ایها الناس**» گوی ای مردمان «**قد جاءکم الحق من ربکم**» آمد بشما پیغامی راست و رساننده‌یی راست از خداوند شما «**فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه**» هر کـه بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد «**ومن ضل فانما یضل علیها**» و هر که از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد «**وما انا علیکم بوکیل (۱۰۸)**» و من برشما گوش دارنده ونگه دارنه‌ام.

«**واتبع مایوحی الیك**» و برپی می‌باش آن پیغام راکـه می‌دهند بتو «**واصبر**» وشکیبامی‌باش «**حتی یحکم الله**» تاآنکه که الله بر گزارد کار وخواست خود «**وهو خیر الحاکمین (۱۰۹)**» وبهتر حاکمان الله است درحکم.

# النوبة الثانية

قوله تعالی: «فلولا کانت قریةٌ آمنت» ای - هلاّ کانت قریةٌ آمنت حین ینفعها ایمانها لاحین لاینفعها، این حجّت خدا است جلّ جلاله بر **فرعون** کـه ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. یقول الله تعالی: هلاّ آمن فرعون قبل ان یدرکه الغرق حین المهلة، آنکه قوم **یونس** را مستثنی کرد که توبهٔ ایشان بپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. وقیل: معناه فماکانت قریة، ای - اهل قریة آمنت عند معاینة العذاب «فنفعها ایمانها» فی حالة البأس کمالم ینفع **فرعون** «الاقوم یونس» فانّه نفعهم ایمانهم لمّا رأوا امارات العذاب لما علم الله من صدقهم، وهو قوله: «کشفنا عنهم عذاب الخزی» الهلاك والهوان فی الحیوة الدنیا «ومتعناهم الی حین» ای - الی احایین آجالهم. وقیل: «کشفنا عنهم العذاب» الی یوم القیمة فیجازون بالثّواب والعقاب. خلافست میان علما که قوم **یونس** عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند، قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیك گشت وبعیان دیدند که میگوید: «کشفنا عنهم» والکشف یکون بعدالوقوع

او اذاقرب. و قومی گفتند: امارات ودلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند باخلاص وصدق وزبان تضرّع بگشادند و[دعا کردند](۱) تارب العزة آن عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که بوقت بیماری چنانکه امید بعافیت و صحت میدارد و ازمرگ نمی‌ترسد توبت کند، توبت وی درآنحال درست بود، اما چون مرگ بمعاینه دید وازحیات نومید گشت، توبهٔ وی درست نباشد که میگوید جل جلاله: «وان من اهل الکتاب الالیؤمننّ به قبل موته» تواریخیان گفتند: **یونس** پیغامبر مسکن او **موصل** بود وخانهٔ او **نینوی**، ما دروی **تنخیس**(۲) نام بود و پدر وی **متی**، و **موصل** ازآن خوانند که **شام** به **عراق** پیوندند، رب العالمین **یونس** را فرستاد بقوم وی وایشان را دعوت کرد بدین اسلام ایشان سرباز زدند و رسالت وی قبول نکردند، **یونس** گفت: اکنون که مرا دروغ زن میدارید ورسالت ما قبول نمیکنید، باری بدانید که بامداد شما را از آسمان عذاب آید وآنگه سه روز آن عذاب درپیوندد. ایشان بایکدیگر گفتند: **یونس** هرگزدروغ نگفته است این یك امشب اورا بیازمائید بنگرید که امشب ازمیان مابیرون شود یانه، اگر بیرون شود و برجای خویش نماند پس بدانید که راست میگوید. بامداد چون اورا طلب کردند نیافتند که ازمیان ایشان بیرون شده بود، دانستند که وی راست گفت، همان ساعت امارات ودلائل عذاب پیدا گشت، ابری سیاه برآمد، ودخانی عظیم درگرفت، چنانکه درودیوار ایشان سیاه گشت، ایشان بترسیدند، واز کردها و گفتهای خویش پشیمان شدند، ورب العزّة جلّ جلاله دردلهای ایشان توبت افکند همه بیك بار بصحرا بیرون شدند، مردان وزنان و کودکان وچهار پایان نیز بیرون بردند، و پلاسها درپوشیدند، زبان زاری وتضرّع بگشادند، وبه اخلاص وصدق این دعا گفتند: یاحیّ حین لاحیّ یاحی محیی الموتی یاحیّ لا آله الاانت. فعرف الله صدقهم فرحمهم واستجاب دعاءهم وقبل توبتهم و کشف العذاب عنهم، و کان ذلك یوم عاشوراءَ. و کان **یونس** قد خرج و اقام ینتظر العذاب فلم یر شیأ و کان من کذب ولم یکن له بیّنة قتل، فقال **یونس**: کیف ارجع الی قومی وقد کذبتهم، فذهب مغاضباً لقومه ورکب السفینة. فذلك قوله: «و **ذاالنون**

۱ ـ منحصر به نسخه الف است (۲) تنجیس (ج)

اذ ذهب مغاضباً » و یأتی شرحه فی موضعه ان شاءالله .

ولو شاءَ ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً » ای وفّقهم للهدایة « افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین » قال **ابن عباس** : کان **النبی** (ص) حریصاً علی ایمان جمیع الناس . وقیل : نزلت فی **ابی طالب** فاخبره سبحانه انه لایؤمن الا من سبق له من الله السعادة ولایضل الا من سبق له الشقاوة . « افانت تکره الناس » اکراه الهدایة لااکراه الدعوة ، یا **محمد** تو نتوانی که ایشان را تاکام راه نمائی ، باز خواندن توانی اما راه نمودن نتوانی «لیس علیك هدیهم ، انك لاتهدی من احببت»

« وماکان لنفس » وما ینبغی لنفس ، وما کانت النّفس « لتؤمن الا باذن الله » ای ـ بارادته و توفیقه وماسبق لها من قضائه ومشیّته فلا تجتهد نفسك فی هدیها فانّ ذلك الی الله و هذا الحدّ الدلایل علی انّ استطاعة العبد مع فعله لاقبل فعله . قال بعض المحققین : لایمکن حمل الاذن فی هذه الآیة الا علی المشیّة لانه امر الکافة بالایمان والذی هو مامور بالشیء لایقال انه غیر ماذون فیه و لایجوز حمل الآیة علی ان معناه لایؤمن احد الا اذاالجاءه الحق الی الایمان واضطره ، لانه یوجب اذاً ان لایکون احد فی العالم مؤمناً بالاختیار وذلك خطاء فدل علی انه ارادبه الا ان یشاءالله ان یؤمن هو طوعاً ولایجوز بمقتضی هذا ان یرید من احد ان یؤمن طوعاً ثم لایؤمن لانه تبطل فائدة الآیة ، فصحّ قول **اهل السنة** انّ ماشاءالله کان ومالم یشاء لم یکن .

قوله : « ویجعل الرجس » ای ـ یجعل الله الرّجس . وقرأ **ابوبکر** و نجعل بالنون ای ـ نجعل العذاب الالیم . و قیل : **الشیطان** . و قیل : الغضب والسخط « علی الذین لایعقلون » دلائله واوامره ونواهیه .

« قل انظروا » ای ـ قل للمشرکین الذین یسئلونك الآیات « انظروا ماذا فی السموات والارض » من الایات والعبر التی تدل علی وحدانیّة الله سبحانه فتعلموا انّ ذلك کلّه یقتضی صانعاً لایشبه الاشیاء ولایشبهه شیٔ . ثم بیّن انّ الایات لاتغنی عمن سبق فی علم الله سبحانه انه لایؤمن ، فقال : « وماتغنی الآیات والنّذر » درین « ما » مخیّری ، خواهی باستفهام گوی ، خواهی بنفی ، اگر باستفهام گوئی معنی آنست که چه سود دارد آیات ومعجزات . واگر بنفی گوئی معنی آنست که سود ندارد آیات ومعجزات

وانذار آگاه کنندگان وبیم نمایندگان قومی را که درعلم خدای کافرانند که هرگز ایمان نیارند. «فهل ینتظرون» مشرکان **مکه** را میگوید: ماینتظرون «الا» ایّاماً یقع علیهم فیها العذاب و «مثل ایام الذین مضوا من قبلهم» وایّام‌الله عقوباته وایّام **العرب** وقایعها. منه قوله: «وذکّرهم بایّام‌الله» وکل ما مضی علیك من خیر وشر فهو ایّام. میگوید: مشرکان **قریش** بعدازان که ترا دروغ زن گرفتند چه انتظار کنند وچه چشم دارند مگر مثل آن عقوبات و وقایع که ایشانرا رسید که گذشته‌اند از پیش از(۱) دروغ زن گیران پیغامبران چون **عاد** و **ثمود** وامثال آن.

«قل» یا **محمد** «فانتظروا» مثلهاان لم‌تؤمنوا «انی معکم من‌المنتظرین» لذلك. وقیل: انتظروا هلاکی انی معکم من‌المنتظرین‌هلاککم، هذا جواب لهم‌حین قالوا: نتربص بکم الدوائر.

«ثم ننجی رسلنا» قرأ **یعقوب** ننجی بالتخفیف وهو مستقبل بمعنی الماضی ای ـ کما اهلکنا الذین خلوا ثم نجّینا الرسل والمؤمنین «کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین» ای ـ ننجی **محمد** اومن آمن معه. قرأ **الکسائی** و **حفص** و **یعقوب** «ننجی المؤمنین» ای ـ ننجی بالتخفیف والاخرون بالتشدید وانجی ونجّی بمعنی واحد. «حقاً علینا» یعنی ـ منّافان‌الاشیاء تجب من‌الله اذااخبر انها تکون فیجب الشیٔ من‌الله لصدقه ولایجب علیه لعزّه.

«قل یا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی» این خطاب بامشرکان **قریش** است میگوید: ان کنتم لاتعرفون ما انا علیه فانا ابیّنه لکم، اگر شما نمی‌شناسید و نمیدانید این دین که من آورده‌ام، من شما را روشن کنم ودلایل درستی وراستی آن شمارا پیدا کنم، همانست که گفت: «وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم» وقیل: معناه «ان کنتم فی‌شك من‌دینی» الذی ادعوکم الیه فانا علی یقین، اگرشما درگمان‌اید ازین دین که من‌آوردم و شما را بدان دعوت کردم، من باری بریقین‌ام بی هیچ گمان درستی وراستی آن‌میدانم، وحقّی وسزاواری آن می‌شناسم. همانست که گفت: «علی بصیرة اناومن‌اتبعنی» آنگه گفت: «فلا اعبدالذین تعبدون من‌دون‌الله»

۱ ـ فادروغ زن گیران (الف).

بآنکه شما در گمان اید من نخواهم پرستیدن ایشان را که می پرستید شما فرود از خدای، آنکه ایشانرا تهدید کرد بآنچه گفت: «اعبدالله الذی یتوفیکم» که وفات ایشان میعاد عذاب ایشان است، میگوید: آن خدایرا پرستم که شمارا میراند وشمارا عذاب کند که دیگری را بباطل می‌پرستید نه اورا بحق، ونیز اشارت است که سزای خدایی اوست که قدرت آن دارد که شما را میراند و قبض ارواح شما کند نه آن بتان که ایشان را قدرت نیست و در ایشان هیچ ضرونفع نیست « وامرت ان اکون من المؤمنین » بما اتی به الانبیاء علیهم السلام قبلی . فان قیل: کیف قال ان کنتم فی شك، وهم کانوا یعتقدون بطلان ماجاء به، قیل: لانهم لمارأوا الآیات والمعجزات اضطربوا وشکوا فی امرهم وامر النبی ص . وقیل: کان فیهم شاکون فهم المراد بالآیة کقوله حکایة عن الکفار «وانالفی شك مماتدعوننا الیه مریب» «وان اقم وجهك» عطف علی المعنی تقدیره، وامرت ان اکون من المؤمنین، کن مؤمناً ثم اقم وجهك. وقیل معناه، وامرت ان اکون من المؤمنین واوحی الیّ ان اقم وجهك للدین ای ـ استقبل **الکعبة** فی الصلوة وتوجه نحوها . وقیل استقم مقبلا بوجهك علی ماامرك الله «حنیفاً» علی «**ملة ابراهیم**» « ولا تکونن من المشرکین » .

«ولا تدع من دون الله مالا ینفعك» ان دعوته «ولا یضرك» ان خذلته، لا ینفعك ان اطعته ولا یضرك ان عصیته . سیاق این سخن تحقیر بتان است، ومذلت وخواری ایشان، که درایشان هیچ چیز از نفع و ضر و خیر و شرّ نیست وضار و نافع بحقیقت جز الله نیست « فان فعلت فانك اذا من الظالمین » الذین وضعوا الدعا غیر موضعه، آنکه تحقیق وتأکید این سخن را گفت .

« وان یمسسك الله بضر » فلا یصبك بشدّة و بلاء مرض اوفقر « فلا کاشف له » ای لادافع له « الا هو » « وان یردك بخیر » رخاء ونعمة وسعة «فلاراد لفضله» ای ـ لامانع لرزقه لامانع لما یفضل به علیك من نعمة « یصیب به » بکل واحد من الضرو الخیر « من یشاء من عباده وهوالغفور الرحیم » فلاتیاسوا من غفرانه ورحمته .

« قل یاایها الناس » خطاب با **قریش** است و با **مکیان** « قدجآءکم الحق من ربکم» حق اینجا **مصطفی** است و **قرآن** « فمن اهتدی » یعنی ـ آمن بـ : **محمد**

وعمل بما فی الکتاب« فانما یهتدی لنفسه » ای ـ فلنفسه ثواب اهتدایه« ومن ضل» ای ـ کفر بهما «فانما یضل علیها» ای ـ علی نفسه وبال الضلالة «وما انا علیکم بوکیل» ای ـ بکفیل احفظ اعمالکم، وقیل: بحفیظ من الهلاك حتی لاتهلکوا . مفسران گفتند: درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت قتال، یکی آنکه گفت :«فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین» دیگر « وان کذبوك فقل لی عملی ولکم عملکم» سه دیگر « واما نرینّك بعض الذی نعدهم» چهارم « افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین » پنجم « فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم » ششم « ومن ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم بوکیل » هفتم « و اصبر حتی یحکم الله » نسخ الصبر منها بآیة السیف « و اتبع مـا یوحی الیك » من التبلیغ و التبشیر والاعـذار والانذار « و اصبر » علی تبلیغ الرسالة وتحمل المکاره « حتی یحکم الله » من نصرك وقهر اعدائك واظهار دینه ففعل ذلك یوم بدر « وهو خیر الحاکمین » حکم بقتل المشرکین وبالجزیة علی اهل الکتاب یعطونها «عن ید وهم صاغرون» وقیل :«خیر الحاکمین» لانه المطلع علی السرائر فلایحتاج الی بیّنةٍ وشهود .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی :«فلولا کانت قریة آمنت» بزرگست وبزرگوار خداوند کردگار، نامدار رهی دار، کریم ومهربان، خدای جهان وجهانیان، دارندهٔ ضعیفان، نوازندهٔ لهیفان، نیوشندهٔ آواز سایلان، پذیرندهٔ عذر عذرخواهان، دوستدار نیاز وسوز درویشان ونالهٔ خستگان، دوست دارد بنده‌یی را که دروزارد، واز کرد بد خویش بدو نالد، خودرا دست آویزی نداند، دست ازهمهٔ وسائل وطاعات تهی بیند، اشك ازچشم روان، و ذکر برزبان، ومهر درمیان جان، نبینی که باقوم **یونس** چه کرد؟ آنکـه که درماندند و عذاب بایشان نزدیك گشته، و **یونس** بخشم بیرون شده، وایشانرا وعدهٔ عذاب داده، بامداد ازخانها بدر آمدند، ابرسیاه دیدند ودود عظیم، آتش از آن پاره پاره می‌افتاد، بجای آوردند که آن عذاب است که **یونس** مرایشانرا وعده داد **یونس** راطلب کردند ونیافتند، جمعی عظیم بصحرا بهم آمدند طفلکان را ازمادران جدا کردند، کودکان را

از پدران باز بریدند، تا آن کودکان و طفلکان بفراق مادر و پدر گریستن و زاری در گرفتند، پیران سرها برهنه کردند و محاسن سپید بر دست نهادند همی[(۱)] بیك بار فغان بر آوردند، و بزاری و خواری زینهار خواستند، گفتند: اللهم ان ذنوبنا عظمت وجلّت وانت اعظم منها واجلّ، خداوندا گناه ما بزرگست وعفو تو از آن بزرگتر، خداوندا بسزای ما چه نگری بسزای خود نگر. آنگه سه فرقت شدند به سه صف ایستاده صفی پیران وصفی جوانان و صفی کودکان. عذاب فرو آمد برسر پیران بایستاد. پیران گفتند، بارخدایا تومارا فرموده‌ای[(۲)] که بندگانرا آزاد کنید ماهمه بندگانیم، و بردرگاه تو زارندگانیم، چه بود که مارا ازعقوبت و عذاب خود آزاد کنی؟ عذاب ازسر ایشان بگشت برسرجوانان بایستاد. جوانان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنید و گناه ایشان درگذارید ما همه ستمکارانیم برخویشتن، عفو کن و از ما درگذار. عذاب ازایشان درگذشت برسرکودکان بایستاد. کودکان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که سایلان‌را رد مکنید و بازمزنید ماهمه سایلانیم[(۳)] مارا ردّ مکن ونومید بازمگردان، ای فریادرس نومیدان، وچارهٔ بیچارگان، وفراخ بخش مهربان. آن عذاب از ایشان بگشت وتوبهٔ ایشان قبول کرد. اینست کـه رب العالمین گفت: «کشفنا عنهم عذاب‌الخزی فی‌الحیوة‌الدّنیا ومتّعناهم الی‌حین» قوله: «وماکان لنفسٍ ان تؤمن الّا باذن‌الله» بی آیینهٔ توفیق‌کس روی ایمان نبیند، بـی عنایت حق کس بشناخت حقّ نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش‌کی تواند، تا بادل بنده تعریف نکنند، وشواهد صفات ونعوت خود دردل وی مقرّرنکنند، بنده هرگز بشناخت اوراه نبرد. والله لولاالله مااهتدینا ولا تصدّقنا ولا صلّینا، آب وخاك را نبود پس بود را چه رسد که بدرگاه قدم آشنائی جوید اگر نه عنایت قدیم بود، دعوی شناخت ربوبیّت چون کند اگر نه توفیقش رفیق بود.

دل کیست که گوهری فشاند بی‌تو یا تن که بود که ملك راند بی تو
والله کـه خرد راه نداند بی تو جان زهره ندارد که بماند بی تو.

«قل انظروا ماذا فی‌السّموات والارض» همه عالم آیات و رایات قدرت اوست،

---

(۱) بجای: همگی (۲) فرموده‌ئی (ج) (۳) سائلان ایم (ج)

دلایل وامارات وحدانیّت اوست، نگرنده می در باید، ازهمه جانب بساحت او راه است رونده می‌باید، بستان حقایق پر ثمار لطائف‌است، خورنده می‌باید.

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست.

«وما تغن الآیات والنّذر عن قوم لایؤمنون» الادلّة وان کانت ظاهرةً فماتغنی اذاکانت البصائر مسدودة کما انّ الشّموس و ان کانت طالعة فما تغنی اذا کانت الابصار عن الادراك بما عمی(۱) مردودة.

وما انتفاع اخی الدّنیا بمقلته اذااستوت عنده الانوار والظّلم.

«ثم ننجّی رُسلنا والّذین آمنوا کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین» تشریف ونواخت مؤمنان‌است که‌رب‌العزّة به‌نعت‌اعزاز واکرام‌نجات ایشان برنجات پیغامبران بست، ودرنعت تخصیص وتشریف ایشانرا درهم پیوست. گفت حق است ازما، واجب است از کرم ولطف ما، که مؤمنان‌را رهانیم‌، چنانکه پیغامبران‌را رهانیدیم، تاچنانکه برهیچ پیغامبر روانیست‌که فردا درآتش شود وعذاب چشد، هیچ مؤمن را روانیست که در دوزخ و در عذاب جاوید بماند، فانّه جلّ جلاله اخبر انّه ینجی الرّسل والمؤمنین جمیعاً. «وان اقم وجهك للدّین» ای ـ اخلص قصدك للدّین وجرّد قلبك عن اثبات کل مالحقه قهرالتّکوین. میگوید: دین خویش ازشوب ریاپاك دار، وقصد خویش درجستن کیمیای حقیقت درست کن دل ازعلایق بریده، وکمربندی برمیان بسته، وحلقه خدمت در گوش وفا کرده، وخواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، ودل فدای وفا، وچشم فدای بقا.

نفسم همه عمر دروصالت خواهد روحم راحت ز اتّصالت خواهد

گوشم‌سمع ازبهر مقالت‌خواهد چشمم بصرازشوق‌جمالت خواهد.

ازینجا نورحقیقت‌آغاز کند، بازمحبّت برهوای تفرید پرواز کند، جذبهٔ الهی دررسد، رهی را ازدست‌تصرّف بستاند، نه‌غبار زحمت‌آرزوی بهشت بروقت وی‌نشیند، نه بیم دوزخ اورا راه گیری کند. بزبان حال گوید:

عاشق بره عشق چنان می‌باید کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

(۱) بما لیعمی (ج)

رهی تاا کنون طالب بود . مطلوب گشت، عاشق بود معشوق شد، مرید بودمراد گشت، بساط یگانگی دید بشتافت، تاقرب دوست بیافت، خبرعیان گشت، ومبهم بیان شد، رهی درخود میرسید(۱) که بدوست رسید، خود را ندید او، که درست دید.

**پیر طریقت** گفت : الهی تا آموختنی را آموختم، وآموخته را جمله بسوختم، اندوخته‌را برانداختم، وانداخته را بیندوختم، نیست‌را بفروختم، تاهست رابیفروختم، الهی تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد که گویم پیمانه بینداختم، واز علائق وا پرداختم، وبود خویش جمله درباختم.

کی باشد کین قفس بپردازم      در باغ الهی آشیان سازم .

(۱) برسید (ج)

# ١١ - سورة هود (مكية)

## النوبة الاولى

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان **«الر کتاب»** این حروف نامه‌ایست **«احکمت آیاته»** درست وراست و بی‌غلط گفته وفرستاده سخنهای او ومعنیها درو. **«ثم فصلت»** پس آنکه گشاده و روشن و پیدا بازنموده **«من لدن حکیم خبیر(١)»** از نزدیك دانای راست‌دان آگاهی نهان دان.

**«الا تعبدوا الا الله»** آنرا که نپرستید مگرالله **«اننی لکم منه نذیر و بشیر(٢)»** که من رساننده‌ام شما را ازو آگاهی دهنده و بیم نمایم شاد کننده ورامش رسانم.

**«وان استغفروا ربکم»** و آنرا کـه آمرزش خواهیـد از خداوند خویش **«ثم توبوا الیه»** وباز گردید باو **«یمتعکم متاعاً حسناً»** تا شما را برخورداری‌دهد [وروزی برسازد وبهره‌سپارد] برخورداری نیکو [دردرنگ روزگار] **«الی اجل مسمی»** تا آن هنگام که نام زد کرده در رسد **«ویوت کل ذی فضل فضله»** و هر خداوند فضل‌را وافزونی را درکردار وخدمت فضل او و ثواب‌آن افزونی او باودهد.

**«وان تولوا»** و اگربر گردید **«فانی اخاف علیکم»** من‌می‌ترسم برشما **«عذاب یوم کبیر(٣)»** از عذاب بزرگ در روزی بزرگ

**«الی الله مرجعکم»** باخدای‌است‌بازگشت‌شما **«وهو علی کل شی قدیر (٤)»** و او برهمه‌چیز تواناست.

**«الا»** آگاه باشید[1] و[بدانید] **«انهم یثنون صدورهم»** [ایشان کـه دشمنان‌اند و بیگانگان] فراهم میگیرند نهانی خویش برنهانهایی **«لیستخفوا منه»** تاآنرا پنهان دارند از الله **«الا»** آگاه باشید [وبدانید] **«حین یستغشون ثیابهم»** آنگه که جامها در سر میکشند[2] [ با فراهم داشتن دل پوشیدن راز را در آن ]

١ - بید (الف)   ٢ - که می در کشند (الف)

«**یعلم مایسرون وما یعلنون**» میداند الله هرچه نهان میدارند [از کژی] و آشکارا می‌نمایند [از راستی] «**انه‌علیم بذات‌الصدور(٥)**» که الله داناست بهرچه در دلها است .

**الجزء الثانی عشر**

«**وما من دابة فی‌الارض**» ونیست هیچ جنده‌یی[۱] درزمین «**الا علی‌الله رزقها**» مگر برخدا است روزی آن «**ویعلم مستقرها و مستودعها**» و میداند [الله] جای آرام آن و جای سپنچگانی[۲] آن . «**کل فی کتاب مبین(٦)**» همه در لوح است درنسختی پیدا روشن .

«**وهو الذی خلق‌السموات والارض**» او آنست که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین «**فی ستة ایام**» در شش روز «**وکان عرشه علی الماء**» و عرش او برآب بود [چنانکه اکنون] «**لیبلوکم**» تا بیازماید شما را «**ایکم احسن عملا**» که‌کیست‌ازشمانیکوکارتر «**ولئن‌قلت**» واگرگویی [مشرکان‌را] «**انکم‌مبعوثون من بعدالموت**» که شما انگیختنی‌اید از خاك [رستاخیز را] از پس مرگ «**لیقولن الذین کفروا**» خواهند گفت کافران «**ان هذا الا سحرمبین(٧)**» که‌نیست این سخن مگرجادوئی آشکار [دروغی آشکار]

«**ولئن اخرناعنهم‌العذاب**» واگروا[۳] پس داریم ازایشان عذاب «**الی امة معدودة**» تا هنگامی شمرده «**لیقولن**» خواهند گفت «**مایحبسه**» چه چیز آن عذاب را باز می‌برد[٤] «**الایوم یاتیهم**» آگاه باشد آن روز که [عذاب] بایشان آید«**لیس‌مصروفاعنهم**» [عذاب‌آن‌روز]ازایشان‌بازداشتنی نیست «**وحاق بهم**» وفرا سرایشان‌نشیند «**ماکانوا به یستهزؤن(٨)**» آنچه‌برآن می‌خندیدند وافسوس میکردند برآن .

«**ولئن‌اذقنا الانسان**» واگر مردم را بچشانیم «**منا رحمة**» از خود مهربانی «**ثم نزعناها منه**» آنگه بازستانیم ازو «**انه‌لیؤس کفور(٩)**» مردم براستی نومید

---

۱ ـ در همه نسخه‌ها چنین است . ۲ ـ ترجمه مستودع است که در تازی بمعانی : جای حفظ و جایگاه کودك از شکم است و معنی اخیر مرادف باسرای سپنج یا سپنجگانی‌است درین کتاب .

۳ ـ با پس (الف) ٤ ـ می‌باز برد (الف)

است ناسپاس.

**«ولئن اذقناه نعماء»** واگر چشانیم اورا نیك روزی و تن آسانی **«بعد ضراء مسته»** پس گزند و بد روزگاری که رسیده بود باو **«لیقولنّ»** براستی که او گوید **«ذهب السیات عنی»** آن بدروزی و بدحالی وآن بیماری و درویشی همه رفت از من **«انه لفرح فخور (۱۰)»** براستی که اوشاداست خویشتن دوست لاف زن نازنده.

**«الا الذین صبروا»** مگرایشان که[ببدروز]شکیباانده **«وعملوا الصالحات»** ودرتنگ روزنیکوکار **«اولئك لهم مغفرة و اجر کبیر (۱۱)»** ایشانند که ایشانرا است آمرزش و مزد بزرگوار.

## النوبة الثانیة

این سوره بعدد کوفیان صدوبیست وسه آیت است وهزاروهفتصد وبیست‌وپنج کلمه و هفت هزار و پانصدو سیزده حرف جمله بـ **مکة** فرو آمد از آسمان بقول **ابن‌عباس** مگر یك آیت «اقم الصلوة طرفی النّهار» که این‌یك آیت **مدنی** است. ودرخبر است که **بوبکرصدیق** گفت: یا رسول‌الله عجلّ الیك الشّیب. قال: شیّبتنی **هود** واخواتها **الحاقه** و **الواقعة** و **عم‌یتساءلون** و **هل اتیك حدیث الغاشیة**»: قال **یزید بن ابان** رأیت **النبی**ص فی المنام فقرأت علیه سورة **هود** فلمّا ختمتها قال یا: **یزید** قرأت فاین البکآء. وعن **ابی بن کعب** قال قال **رسول‌الله**ص: «من قرأ سورة **هود** اعطی من‌الاجر عشرحسنات بعدد من‌صدق بـ **هود** و کذّب به و **نوح** و **شعیب** و **صالح وابراهیم** و کان یوم‌القیامة عندالله تعالی من السعداءِ. و درین سوره سه آیت منسوخ است یکی «انّما انت نذیرٌ والله علی کلّشی و کیلٌ» نسختها آیة السیف دوم «من کان یریدالحیوة الدنیا و زینتها» الایة، نسخها قوله تعالی «من کان یرید العاجلة عجلّنا له فیها مانشاء لمن نرید» سوم قوله تعالی: «اعملوا علی مکانتکم انّا عاملون و انتظروا انّا منتظرون» نسختها آیة السیف.

قوله: «آلر» روایت کنندازا **ابن عباس آلر وحمٓ ونون**(۱) **الرحمن**متفرقة.

---

(۱) ون (ج)

قال **الضحاك** : معناه انااللّٰه اری . وقال **الحسن** هو اسم من‌اسماءاللّٰه عزوجل. وگفته‌اند: « آلر کتاب » ای ـ هذه الحروف الثمانیة والعشرون مجموعة کتاب ، میگوید: این حروف تهجی که عدد آن بیست و هشت است کتاب خداوند است ، نامهٔ وی ، سخن وی، برین‌معنی «الر» ابتداست وما بعدخبرابتدا ، آنکه صفت نامه کرد «احکمت آیاته » ای ـ احکمهااللّٰه عن التناقض و الکذب والباطل و اتقنها بالنظم العجیب و اللفظ الرصین و المعنی البدیع فما یقدر ذو زیغ ان یطعن فیها . وقیل : احکمت بالحجج والدلایل . وقیل : احکم **القرآن** من ان ینسخ بکتاب سواه کما نسخ سایر الکتب به « ثم فصلت» ای ـ فصلهااللّٰه یعنی ـ بینها بالاحکام من‌الامر والنهی والحلال والحرام والوعد والوعید والثواب والعقاب . وقیل : **القرآن** مفصل یکون کل معنی من معانیه منفصلا عن غیره . وقیل : « فصلت » ای ـ انزلت فصلاً فصلاً و نجماً نجماً فی عشرین سنةً کما دعت الحاجة الیه . « من لدن حکیم » ای ـ هذا الکتاب من عنداللّٰه الحکیم العدل فی قضائه‌یضع الشیء موضعه «الخبیر» باعمال عباده‌یعلم ماکان ومایکون.

« ان لاتعبدوا الااللّٰه » محل « ان » رفع است بر ضمیر محذوف ای ـ فی ذلك الکتاب «ان لاتعبدوا الااللّٰه» ورواباشد که محل ان خفض بود ای ـ فصلت و احکمت آیاته بان لاتعبدوا الااللّٰه وبان‌استغفروا ربکم « انّنی لکم‌منه » ای ـ من‌اللّٰه «نذیر» من‌النار لمن عصاه «بشیر» بالجنة لمن اطاعه .

« وان استغفروا ربکم » کفّار **مکه** را میگوید :

« استغفروا ربکم » من‌الشرك « ثم توبوا » ای ـ ثم ارجعوا الیه بالطاعة و العبادة ـ این «ثم» را درین‌موضع‌حکم تعقیب نیست که این‌درموضع واو عطف‌است چنانکه تو گوئی : فلان حکیم فصیح ثم هو فی‌نصاب مجد وبیت شرف ، استغفارفرا پیش داشت که مقصود ومطلوب بنده مغفرت‌است وتوبه وسیلت است وسبب ، یعنی ـ سلوااللّٰه المغفرة وتوسلوا الیهابالتوبة ، فالمغفرة اول‌فی‌الطلب‌وآخرفی‌السبب . وقیل: استغفروا ربکم لمامضی من‌الذنوب ثم‌توبواالیه لما عسی‌یقع من‌الذنوب فی‌المستأنف « استغفروا » این سین طلب است و معنی آنست : اطلبوا الی‌اللّٰه ان یغفر کفرکم و

معاصیکم « یمتعکم متاعاً حسناً » یعمر کم ولایهلککم ویحییکم حیوةً طیبةً واصل الامتاع الاطالة . یقال: امتع‌الله بکم‌ومتع بکم‌وقال‌بعضهم: العیش‌الحسن‌الرضا بالمیسور والصبر علی‌المقدور ، وفیه دلیل‌علی استنزال‌الرزق والعیش الطیب بالاستغفار والتوبة ومثله اخباراً عن نوح‌ع « فقلت استغفروا ربکم » الآیة « الی اجل مسمی » ای ـ الی حین‌الموت . وقیل : الی یوم القیامة . وقیل : الی وقتٍ لایعلمه الاالله . « ویؤت کل ذی فضلٍ فضله » ای ـ ویعط کل ذی عمل صالح فی الدنیا اجره وثوابه فی الآخرة . قال : **ابوالعالیة** : من کثرت طاعاته فی‌الدنیا زادت درجاته فی‌الجنة ، لان الدرجات تکون بالاعمال. وقال **ابن عباس** : من‌زادت حسناته علی سیّآته دخل‌الجنة ومن زادت سیّآته علی حسناته دخل النار ، ومن استوت حسناته وسیّآته کان من‌اهل **الاعراف** ، ثم یدخلون الجنّة بعد . وقیل «ویؤت کل ذی فضل‌فضله» یعنی ـ من عمل‌لله وفقه‌الله فیما یستقبل علی‌طاعته . قال **الزجاج** : من کان‌ذافضل فی‌دینه فضله‌الله فی‌الدنیا بالمنزلة کما فضل اصحاب نبیّه‌ص وفی‌الآخرة بالثواب الجزیل «وان‌تولوا» اصله تتولوا فحذف احدی التائین تخفیفاً و الدلیل علیه قرائة **ابن کثیر** وان تولوا بتشدید التاءِ . و قیل : و«ان تولوا» ماض یعنی ـ ان اعرضوا عن الاستغفار ، «فانی اخاف » ای ـ فقل انی اخاف علیکم « عذاب یوم کبیر » وهو یوم القیمة « الی الله مرجعکم » ای ـ مصیر کم فی الاخرة ، فاحذروا عقابه ان تولیتم عما ادعوکم الیه . « وهو علی کل شیءٍ » من‌الاحیاءِ بعدالموت‌والعقاب علی المعصیة وغیر ذلک«قدیر»

«الا انّهم یثنون صدورهم » **کلبی** گفت : این آیت درشأن **اخنس‌بن شریق** آمد ، مردی‌منافق بود، ازین‌خوش سخنی، شیرین منظری، **مصطفی** (ص) را دیدی بروی‌وی‌تازه وخندان، باوی‌دوست‌وارسخن گفتی، وبدل‌اورادشمن‌داشتی،(۱) و کافروار زندگانی کردی : «یثنون‌صدورهم» ای ـ یخفون مافی‌صدورهم من‌الشّحناء‌والعداوة واصله من‌ثنیّت الثوب‌وغیره اذاعطفت بعضه علی بعض‌حتی یخفی داخله «لیستخفوا» بما اسرّوا منه» ای ـ من‌**النبی** (ص) وقیل: من‌الله ان‌استطاعوا. **عبدالله‌شداد** گفت : مردی منافق برسول خدا بر گذشت فثنی صدره وظهره و طأطأ رأسه وغطی وجهه

(۱) بودی (الف)

کی لا یراه النبی (ص) آن منافق پشت بر گردانید، وسر درپیش افکند، وروی خویش بپوشید، تا رسول خدا اورا نبیند این آیت بشأن وی فرو آمد. وقیل: کان الرجل من الکفار یدخل بیته ویرخی ستره و یحنی ظهره ویتغشی بثوبه ویقول: هل یعلم الله مافی قلبی. فانزل الله تعالی «الا حین یستغشون ثیابهم» یغطّون رؤسهم بثیابهم «یعلم مایسرّون» فی قلوبهم «ومایعلنون» بافواههم. وقیل: «مایسرّون» یعنی عمل اللیل و «مایعلنون» عمل النّهار. وقیل: یرید اللیل والوقت الّذی یاوی الی فراشه فی الظلمة و یتغطی بثیابه ویستخفی بسرّه وذلك النهایة فی الخفاء وهو لله ظاهرٌ جلیٌ. اعلم الله سبحانه فی الآیة، انّهم حین یستغشون ثیابهم فی ظلمة اللیل فی اجواف بیوتهم یعلم تلك الساعة «مایسرّون وما یعلنون» [نظیره](۱) «مایکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم» «انه علیم بذات الصّدور»، بما فی النفوس من الخیر والشرّ.

«و ما من دابّة فی الارض» یقال لکلّ مادبّ من الناس و غیرهم دابة، والهاء للمبالغة. یقول: لیس من حیوان دبّ علی وجه الارض «الّا علی الله رزقها» غذاؤها وقوتها وما تحتاج الیه وهو المتکفل بذلك فضلا منه ورحمةً لاوجوباً. روی سلام بن شرحبیل قال: سمعت حبة و سوا ابنی خالد یقولان اتینا رسول الله (ص) وهو یعمل عملاً یبنی بناء فاعنّاه علیه فلمّا فرغ دعا لنا وقال لاتأیسا من الرزق ماتهززت رؤسکما فان الانسان ولدته امّه احمر لیس علیه قشره ثمّ یعطیه الله ویرزقه. وقیل: «علی» بمعنی من. ای من الله رزقها ان شاء وسعه وان شاء ضیّقه ان شاء رزق وان شاء لم یرزق فذلك الی مشیّته. قال مجاهد: ماجاء ها من رزق فمن الله، وربما لم یرزقها حتی تموت جوعاً. «ویعلم مستقرّها» حیث تأوی الیه وتستقرّ فیه لیلاً ونهاراً «ومستودعها» الموضع الّذی یدفن فیه اذامات. وقیل: «مستقرّها» فی الآخرة للابد، و «مستودعها» فی الدنیا(۳) للاجل. قال مجاهد: مستقرها فی الرحم ومستودعها فی الصّلب، لقوله تعالی: ونقرّ فی الارحام» وقوله: «جعلناه نطفة فی قرار مکین» وقیل: المستقر الجنّة اوالنّار. والمستودع القبر، لقوله فی صفة اهل الجنّة: «حسنت مستقراً ومقاماً» وفی صفة اهل النّار: «ساءت مستقراً ومقاماً». وقری «ویعلم مستقرها ومستودعها» فالمستقرّ الجنین والمستودع

(۱) منحصر به نسخه الف است. (۲) درنسخه ج: رزقها نیست (۳) درنسخه ج: فی الدنیا نیست

النطفة «کلّ فی کتاب مبین» ای - کلّ مثبت فی اللوح المحفوظ قبل ان خلقها و مثبت فی علم الله سبحانه قبل وقوعها والفایدة فی کتابة اللوح التقریر فی الفهوم ان الله عزّ وجلّ قد احاط بالاشیاء کلّها ونعوتها واماکنها واحاطتها علماً.

قوله: «وهو الّذی خلق السّموات والارض» یعنی - ومابینهما «فی ستّة ایام» ای - فی ستّة ایّام لانّ الیوم من لدن طلوع الشمس الی غروبها ولم یکن یومئذ یومٌ ولا شمس ولا سماء فی ستّة ایّام. قال **ابن عباس** من ایّام الآخرة کلّ یوم الف سنة وقال **الحسن** کایّام الدنیا وقد سبق شرحه «وکان عرشه علی الماءِ» ای - فوق الماء، قبل ان خلق السّماء والارض وکان المآءُ علی متن الریح وفی وقوف العرش علی المآءِ والمآء علی غیر قرار اعظم الاعتبار لاهل الانکار. قال **کعب**: خلق الله عزّ وجلّ یاقوتة خضراءَ ثمّ نظر الیها بالهیبة فصارت مایرتعد ثمّ خلق الرّیح فجعل المآء. علی متنها ثـمّ وضع العرش علی المـاءِ قال **ضمرة**: انّ الله عزّ وجلّ کان عرشه علی المآء ثمّ خلق السموات والارض وخلق القلم فکتب به ما هو خالق و ما هو کائن من خلقه ثمّ انّ ذالـك الکتاب سبّح الله و مجّده الف عام قبل ان خلق شیئاً من خلقه. و روی انّ الله عزّوجلّ کتب الکتاب و قضی القضیّة و عرشه علی المـآءِ و العرش اسم لسریر الملك، قال **رسول** الله (ص): ا: **سعد بن معاذ** یوم حکم حکمه فی **بنی قریظة** لقد حکمت فیهم بحکم الملك علی سریره. و قال **امیة بن ابی الصلت** ثمّ سوّی فوق السّماء سریراً. «لیبلوکم» یعنی - وخلقکم و «لیبلوکم» ای - لیختبرکم اختبار المعلم لااختبار المستعلم یقول: خلقکم لیتعبدکم فیظهر الاحسن منکم عملا فیجازیه بقدره. وقیل: «احسن عملا» ای - اورع عن محارم الله واسرع الی طاعته وازهد فی الدّنیا واشدّ تمسّکاً بالسنّة.

«ولئن قلت» این «ان» را درین موضع هیچ حکم شرط نیست و بمعنی کلّما است. میگوید: هر گاه که گوئی ای **محمد** اهل **مکه** را «انّکم مبعوثون» احیاء «بعدالموت» شما پس مرگ قیامت را انگیختنی اید وهرچند که برایشان خوانی بدرستی وراستی این وحی وتنزیل من وسخنان من، ایشان جواب دهند که آنچه **محمد** میگوید باطل است و دروغ، و **محمد** خود ساحراست، دروغ را سحر گویند، ازبهر آنکه سحر آن باشدکه چیزی نمائی که آن نبود قرأ **حمزة و الکسائی**

« ساحر » بالالف والمراد به محمد (ص) و قرأ الباقون « سحر » بغير الف والمراد به‌القول .

«ولئن اخّرنا عنهم» یعنی- عن کفار مکة العذاب «الی امّة معدودة» ای ـ الی اجل معدود ومدّة معلومة ـ اگر ما عذاب از کافران ومشرکان مکة بـاپس داریم تـا روزگاری شمرده وهنگامی معلوم ، ایشان خواهند گفت برطریق استهزا وتکذیب «مایحبسه» چیست آن که عذاب ازما بازمیدارد وبازمی‌برد یعنی ـ که ایشان تعجیل عذاب میکنند چنانکـه جائی دیگر گفت : « یستعجلونك بالعـذاب ولولا اجل مسمی لجآءهم‌العذاب » واین تعجیل واستهزاء بآن‌میکردندکه آنرادروغ‌میشمردند، رب العالمین گفت : « الا یوم یاتیهم‌العذاب » یعنی بـ : بدر « لیس مصروفاً عنهم » آگاه باشید وبدانید آن روز کـه عذاب فرو گشائیم بایشان آن عذاب از ایشان بازنگردانند [وقیل: لیس‌الیوم مصروفاً عنهم، ایشانرا روزی‌است که آن‌روز ازایشان باز نگردانند](۱) وبازنبرند «وحاق‌بهم» احاط بهم‌وتزل بهم «ماکانوا به یستهزؤن» جزاء استهزائهم . و گفته‌اند :«الی امة معدودةٍ » ای ـ قلیلة . مدت عذاب دنیا اندك شمرد از بهرآن که مدت دنیا وبقای دنیا باضافت باعقبی اندك است وهمچنین عذاب دنیا در مقابل عذاب جاودانه که در عقبی خواهد بود اند کی است ، اما لفظ امت در قرآن برهشت‌وجه آید : یکی‌از آن‌بمعنی‌عصبة‌است وجماعت، چنانکه درسورة البقره گفت : « ومن‌ذریتنا امةً مسلمةً لك» ای ـ عصبةً مسلمة لك ، « تلك امةٌ قدخلت» ای ـ عصبة . ودر آل‌عمران گفت : «امة قائمة» ای ـ عصبة قایمة . و درسورة المایدة گفت : « امـة مقتصدة » ای ـ عصبة . ودر سورة الاعراف گفت : «وممن خلقنا امـة یهدون بالحق» ای ـ عصبة . وجه‌دوم امّت‌است بمعنی‌ملت ، کقوله :«انا وجدنا آباءنا علی‌امةٍ» ای- علی‌ملة «وان‌هذه امتکم‌امة واحدة» ای- ملتکم‌ملة الاسلام وحدها ، جائی‌دیگر گفت :«ولوشاءالله‌لجعلکم‌امة واحدة» یعنی- ملة الاسلام . وجه سوم‌امّت بمعنی‌مدت‌است. کقوله:«ولئن اخرناعنهم‌العذاب‌الی‌امة» ای- الی‌مدةٍ و کقوله : وادّ کر بعدامّة. ای- بعدمدّةٍ . وجه‌چهارم‌بمعنی‌امام‌است‌کقوله:«ان‌ابراهیم کان‌امةقانتا» یعنی-

(۱) قسمت داخل کروشه درنسخه (ج) نیست .

كان اماماً يقتدى به فى الخير. وجه پنجم امت است بمعنى جهانيان گذشته و جهانداران از كافران وغير ايشان. كقوله: «ولكل امة رسول» «وان من امة الا خلا فيها نذير» يعنى- الامم الخالية. وجه ششم امت محمد اندصم مسلمانان برخصوص. كقوله: «كنتم خير امة» وقوله: «كذلك جعلنا كم امة وسطاً». وجه هفتم كافران امت محمد اند بر خصوص. وذلك قوله: «كذلك ارسلناك فى امة قدخلت من قبلها امم» يعنى - الكفّار خاصة. وجه هشتم امّت است بمعنى خلق. كقوله فى سورة **الانعام**: «ولا طاير يطير بجناحيه الا امم امثالكم» يعنى الا خلق مثلكم.

«ولئن اذقنا الانسان منا رحمة» انسان اينجا **وليد مغيرة** است يعنى- اعطيناه نعمة وصحة وسعة، واذقناه حلاوتها ومكنّاه من التلذذ بها «ثم نزعناها منه انه ليؤس كفور» يعنى- ثمّ سلبناه اياها يئس من النعمة و كفرها لانّه لاثقة له بالله بل وثوقه بما فى كفه من المال.

«ولئن اذقناه نعمآء» اى - وسعنا عليه الصحة والمال والعافية «بعد ضرآء مسته» اى - بعد الفقر الذى ناله «ليقولن ذهب السيّات عنى» ظن انه زايله كل مكروه فلا يعاوده وظنّ ان البلاء لسوء ولعله خير له «انه لفرح» بزوال الشدة «فخور» بالنعمة من غير شكرلها. معنى آيت آنست كه اگر مردم را بعد از بلا وشدت وبى كامى و درويشى، نعمت وعافيت دهيم و آسانى وراحت چشانيم واورا در آن نعمت بطر بگيرد آن رنج وبى كامى وبى نوائى همه فراموش كند شكر منعم بگزارد وحق نعمت نگزارد(١) وبازبردن بلا ومكروه نه از حق بيند، در آن نعمت مى نازد وشادى ميكند وميگويد: «ذهب السيّآت عنى» فارقنى الضر والفقر، از نقمت وغضب حق ايمن نشيند واز مكر وى نترسد «ولا يأمن مكرالله الا القوم الخاسرون» رب العالمين گفت: «انه لفرح فخور» اوست آن لاف زن نازنده بطر گرفته. فرح وسرور هردو در **قرآن** بيايد. اما فرح بذم آيد ناپسنديده ونكوهيده چنانكه گفت: «لاتفرح ان الله لايحب الفرحين» «فرح المخلفون» و سرور بمدح آيد ستوده و پسنديده چنانكه گفت: «ولقاهم نضرة و سروراً» و الفخوز - المتكبّر المتطاول. وقيل: «فرح(٢) فخور» اى - اشر

(١) بنه گزارد (الف) (٢) فرح در (ج) نيست.

بطر، يفاخر المؤمنين بماوسّع‌الله عليه.

ثمّ ذكر المؤمنين فقال: «الاالذين صبروا» اين استثناء منقطع است يعنى ـ لكن «الذين صبروا» على‌الشدّة والمكاره «وعملوا‌الصالحات» فى السرآءِ والضرآءِ «اولئك لهم مغفرةٌ» لذنوبهم «واجر كبير» يعنى ـ الجنة.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم» «بسم‌الله» اخبارٌ عن وجود الحقّ بنعت القدم «الرحمن‌الرّحيم» اخبارٌ عن بقائه بوصف العلا والكرم كاشف‌الارواح باسم‌الله فهيّمهم(۱)، و كاشف‌النفوس‌بالرحمن‌الرحيم‌فتيّمهم(۲)، فالارواح‌دهشى‌فى‌كشف‌جلاله، والنّفوس عطشى الى لطف جماله.

يا نزهتى فى حيوتى و راحتى بعد دفنى مالى بغيرك انس‌من‌حيث‌خوفى‌وامنى.

صد سال برآيد و بريزد دل من هم بوى وصال تو دمد از گل‌من.

اى خـداى كريم مهربان، اى نامدار(۳) رهى‌دار نگهبان، عالم توئى باسرار بندگـان، مطلع‌خودى بردلهاى دوستان، بارخـداى همهٔ بار خدايان، خداوند همهٔ خداوندان، پيش از هرزمان وپيش ازهر نشان، درملك بى‌دربايست، ملكى درذات بى‌هامانست، خداوندى پاك ازدريافت چون، منزّه از گمان و پندار وايدون، بينندهٔ هرتاريك، دانندهٔ هرباريك، نزديك‌تر ازهرنزديك، نزديك است ببر، تا دوست از شادى شود مست، دوراست بقدر تا دشمن نداند كه هست، از دوست بجنايت نبرد كه بردبار است و وفادار، ازدشمن بخدمت فرهيب(٤) نگيرد كه جبّار است و كردگار، نه‌عدل ويرا چرا پيدا، نه فضل ويرا منتهى پديد، نه عدل ويرا درمان، نه فضل ويرا كران، عدل پيش فضل خاموش، و فضل‌را حلقهٔ وصال درگوش، نبينى(٥) كه عدل نهانست وفضل پيدا، تادشمن مغروراست و دوست شيدا، خداوندا آرام دل‌غريبانى، يادگار جان عارفانى، زندگانى جان و آيين زبانى، بخود از خود ترجمـانى، بحقّ

(۱) هيّمه‌الحب، جعله ذاهيام. (المنجد) وهيام بمعنى جنون ازعشق و شدّت عطش است.
(۲) تيمه الحب، عبّده و ذلّله (المنجد).
(۳) نام دار (الف) (٤) فريب (ج) (٥) نه‌بينى (الف)

توبر تو کـه ما را بوصال خود رسانی .

« آلر » الالف يؤلّفهم على نعمه ويامرهم بالتوحيد، واللام يلومهم على تخلفهم ويأمرهم بالتّجريد، والراء يرفقهم بلطفه ويحملهم على التفريد، الف خلق را بانعمت منعم مألوف میکرداند ، آنکه ایشانرا و امنعم میخواند ، که بنعمت چه نازید ، راز ولینعمت خواهید، بانعمت آرام چه گیرید، دلارام مهین جوئید، مهرهٔ مهرفانی تاکی زنید، دست درچنگک وصل لم یزل زنید .

**پیر طریقت** گفت : الٓهی! گاه میگوئی که فرود آی، وگاهی گوئی که گریز، گاه فرمائی که بیا ، و گاه گوئی کـه پرهیز ، خدایانشان قربت است این ؟ یـا محض رستاخیز ؟ هرگز بشارت‌ندیدم تهدیدآمیز، ای‌مهربان بردبار ، ای لطیف ونیک‌یار، آمدم و ادرگاه خواهی بنازدار ، و خواهی خوار .

الله يعلم انني بك واجد ما ان اريد على هواك بديلا

واللام يلومهم على تخلفهم ويامرهم بالتجريد - لام ایشانرا ملامت میکنند که هان تا بنکارستان و بوستان مشغول نشوید ، که آنکه از دوستان وایس مانید، وبه ایشان درنرسید. درخبر است که سیروا سبق المفردون . والله عزّوجلّ يقول : والسابقون السابقون اولئك المقربون » «را» اشارت است برهـا شدن جوانمردان ، ازخویشتن بسان والهان در میدان هیمان ، تا خود کجا فرا راه(١) آیند ، و ازین دریای مغرق کجا و اکران(٢) افتند ، و شب انتظارشان کی بسرآید ، وصبح دولت از افق سعادت کی پدید آید .

**پیر طریقت** کفت : حقیقت این کارهمه نیاز است ، حسرتی بی کران ، ودردی مادرزادست ، درآن هم ناز است وهم‌گدازاست ، هم رستخیزنهان ، و هم زندگانی(٣) جاودان است بی‌قراری دل واجدان است ، بلای جان مقربان است ، حیرت‌علم‌محققان است ، احتراق عشق عارفان، وهیمان قصد دوستان وسر گردانی جوانمردان(٤) است سر گردانی ایشان درین راه چنان است ، که کسی در چاهی بی قعر افتد ، هرچند که

---

١- واراه (ج) . ٢- باکران (ج) . ٣- زندگی ( الف ) . ٤- جوان مردان (الف) .

درآن چاه می شود آن چاه بی قعرتر که هرگز اورا پای بر زمین نیاید، همچنین(۱) روندگان درین راه همیشه روان‌اند، افتان وخیزان، که هرگز ایشانرا وقفتی نه، و درین اندوه سلوتی نه، واین دریا را قعری نه، واین حدیث را غایتی نه.

درین ره گرم رو می باش تا از روی نادانی

نگر نندیشیا هرگز که این ره‌را کران‌بینی

«و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» استغفار توبـه است و توبه استغفار و برهم داشتن هردو لفظ اشارت است که از گناهان بیرون آیی چنانکه مارازپوست، آنگه اعتقاد کن که نجات تو نه بتوبه است که بکرم و فضل اوست جلّ جلاله، اول استغفار کن تا از گناه پاك شوی، پس‌توبه‌کن ازین اعتقاد تادرست شوی، اول‌برخیز بر گزارد طاعت و خدمت بفرمان شریعت، پس ازین برخاستن خود برخیز باشارت حقیقت. آن، یکی راه عابدان است واین یکی طریق عارفان، آن یکی حق‌خدمت از روی شریعت، این یکی نشان صحبت درمنهج حقیقت. حاصل خدمت آنست‌که گفت: «یمتعکم متاعاً حسناً» ثمرهٔ صحبت آنست که گفت: «و یؤت کل ذی فضلٍ فضله».

قوله: «و ما من دابة فی‌الارض الا علی الله رزقها» خداست کـه آفریدگار است، و روزی گماراست، می‌آفریند بقدرت فراخ، روزی میدهد از خزینهٔ فراخ، نه از صنع در قدرت او وهن آید، نه از بذل در خزینـهٔ وی نقص آید. و فی‌الخبر الصحیح: «یدالله ملای لا تغیضها نفقة سحّاءاللّیل والنّهار» سزای بنده آنست که چون عزّو علا حوالت روزی بر خود کرد، هرگز بر روزی غم نخورد، و بر ضمان الله تکیه کند، **مصطفی** (ص) گفت: «اذا احیل احدکم علی ملیٔ فلیحتل» اگر کسی را حوالت کنند بر مردی ملیٔ که مال دارد و توان آن دارد که کارگزارد، حوالت پذیرد، و بران ضمان وی اعتماد کند. پس چه گوئی در آفریدگاربندگان و دارندهٔ همگان، که حوالت روزی بندگان برخودکرد و بفضل خود ایشانرا بجای آن کرد چون روا باشد که دل در دیگری بندند، یا از دیگران جویند. وفی‌بعض

۱ـ هم چنین (الف).

کتب الله : « عبادی انتم خلقی و انا ربکم ارزاقکم بیدی لا تتعبوا فیما تکلفت لکم به فاطلبوا منی ارزاقکم و الیّ فارفعوا حوائجکم » .

وقال **النبی**(ص) «ان روح القدس نفث فی روعی ان نفساً لن تموت حتی تستکمل رزقها، الافاتّقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء الرزق ان تطلبوه بمعاصی الله فانه لا یدرك ما عندالله الا بطاعته .

« و یعلم مستقرها و مستودعها » مستقر العابدین المساجد ، ومستقر العارفین المشاهد، ومستقر المحب رأس سکة محبوبه ، لعلّه یشهده عند عبوره . ویقال لکل احد مثوی و مستقر الاالموحد، فانه لامأوی له ولا منزل . کذا قال **عیسی بن مریم**(ع) : ان لابن آدم مأوی و لیس لابن مریم مأوی، فاجابه الجلیل جل جلاله: انا ماوی من لا ماوی له . **رابعه عدویه** را می آید که از قافله منقطع شد در بادیه‌ای حیران و سرگردان در آن بیابان زیر مغیلانی فرو آمده ، سر بر زانوی حسرت نهاده ، همی گوید : الٓهی ، غریبم و بیمار و درویش ، غمگین وتنها و دل ریش ، ازغیب آوازی شنید که : تستوحشین وانا معك ؟ چه اندوه بری ، وچون تنهائی؟ نه من باتوام حاضر دل ومونس جان توام ؟ غریب کی باشی؟ و من وطن توأم درویش چون باشی؟ و من وکیل توأم ، زبان حال آن ضعیفه از سر ناز و دلال خبر میدهد .

گر شوند این خلق عالم سر بسر خصمان من
من روا دارم نگارا چون تو باشی آن من

## ۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **فلعلك تارك** » مگر که فروخواهی گذاشت [ونهان خواهی کرد] « **بعض مایوحی الیك** »چیزی از آنچه بتو فرستاده‌اند از پیغام ، « **وضائق به صدرك** » ودل تواز آن تنگ می خواهدبود، «**ان یقولوا**» که [دشمنان]میگویند «**لولا انزل علیه کنز** » که چرا برو گنجی [از مال دنیا] فرونفرستادند ، « **اوجاء معه ملك** » یا [ گویند] که چرا با او [ پیغام رسانیدن را ] فریشته‌یی نیامد « **انما انت نذیر** » نه ای تو مگر آگاه کنندهٔ بیم نمای ، « **والله علی کل شی**

**وکیل (۱۲)** » والله بر همه‌چیز گواه است و همه‌چیز را خداوند.

« **ام یقولون افتریه** » میگویند که این پیغام این‌مرد از خود ساخت، «**قل فاتوا**» بگو ایشانرا که بیارید «**بعشر سور مثله**» ده سورت مانند این. « **مفتریات** » فرا ساختهٔ شما، «**وادعوا من استطعتم من‌دون‌الله**» و آنکه اگر توانید که بیارید هر کرا خواهید و هر چه توانید فرود از الله خدای میخوانید «**ان کنتم صادقین (۱۳)**» اگرراست میگوئید[ که اگرخواهیم‌چنین قرآن گوئیم].

«**فان لم یستجیبوا لکم**» اگرچنانست که آنچه گوئید و از ایشان خواهید نکنند و نتوانند « **فاعلموا** » پس بدانید «**انما انزل بعلم‌الله**» که آنچه فرو فرستاده آمد [برسول] بعلم خدای است بدانش او [سخن بقدر او و پیغام بعلم او] « **وان لااله الاهو** » وبدانید که نیست خدائی جز او[1]« **فهل انتم مسلمون (۱٤)** گردن نهادن را هستید.

« **من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها** »هر که‌زندگانی‌این جهان‌میخواهد وآرایش آن [بکردار خویش] « **نوفّ الیهم‌اعمالهم فیها** » بایشان گزاریم تمام مزد کردار ایشان‌هم درین‌جهان « **وهم‌فیها لایبخسون (۱۵)** » ومزد کردار ایشان درین‌جهان چیزی بکاسته نیامد.

«**اولئك الذین**» ایشان آنند، « **لیس لهم فی‌الاخرة** » که نیست ایشانرا درآن‌جهان « **الاالنّار** » مگر آتش «**وحبط ماصنعوافیها**» وتباه گشت هر کردار که‌میکردندددردنیا« **وباطل ماکانوا یعملون (۱٦)** » ونیست گشت‌هرچه‌میکردند از کردار.

«**افمن کان‌علی بیّنة من‌ربّه**» کسی که بر درستی‌وپیدائی‌است‌ازخداوندخویش، «**ویتلوه شاهد منه**» وزبان او آنرا میخواند آن زبان که گواه الله است [ برخلق، ] « **ومن قبله کتاب موسی اماماً ورحمة** » و پیش از **قرآن‌تورات موسی** راهی در پیش رونده وازالله مهربانی « **اولئك یؤمنون‌به**» اینان گرویده‌اند بآن«**ومن‌یکفر به من الاحزاب**» وهر که ب: **محمد** کافرشود [ازجوکهای[2] **جهود** وترسا وگبر و

---

۱ ـ جذزو (الف) ۲ ـ جوقها (ج).

ومشرك و دهری ومنافق] ، «**فالنار موعده**» آتش وعده جای او ، «**فلاتك فی مرية منه**» نگر که در گمان نیفتی ازاین قرآن ، «**انه الحق من ربك**» که آن سخن راست و درست است ازخداوند تو ، «**ولكنّ اكثرالناس لايومنون (۱۷)**» لكن بیشتر مردمان بنه می گروند .

«**ومن اظلم**» وكيست افزونی جوی تروستم كارتر «**ممّن افتری علی الله كذباً**» از آن کس کـه دروغ سازد برخداوند خویش ، «**اولئك يعرضون علی ربهم**» مفتريان ايشان اند که فرداشان عرضه میکنند برخداوندایشان [پیش دیدار اومی آرند ایشانرا] ، «**و يقول الاشهاد**» و گویند گوایان(۱) الله ، «**هولاء الذين كذبوا علی ربهم**» اینان ایشانند که دروغ گفتند برخداوند خویش ، «**الالعنة الله علی الظالمين (۱۸)**» آگاه باشید(۲) و بدانید که لعنت خدا برظالمان است .

«**الذين يصدون عن سبيل الله**» ایشان کـه می گردانند از راه خدای ، «**ويبغونها عوجاً**» و در آن عیب بینند و راستی آنرا می کژی جویند ، **وهم بالاخرة هم كافرون (۱۹)**» وایشان برستاخیز نا گرویده .

«**اولئك لم يكونوا معجزين فی الارض**» ایشان آن نیستند که از الله بیش شند(۳) در زمین زمین ازو باز گیرند یا خویشتن را در زمین ازو کوشند «**وماكان لهم من دون الله من اولياء**» ونیست ایشانرا فرود ازالله یاران «**يضاعف لهم العذاب**» ایشانرا برعذاب دنیا عذاب آخرت افزایند «**ماكانوا يستطيعون السمع**» حق شنیدن نمی توانستند [از زشتی آن] «**وماكانوا يبصرون (۲۰)**» وحق بنمی توانستند دید [اززشتی آن] .

«**اولئك الذين خسروا انفسهم**» ایشان آنند کـه بخویشتن زیان کردند [از خویشتن درماندند و نومید گشتند] . «**وضل عنهم ماكانوا يفترون (۲۱)**» و گم گشت [بوقت حاجت از ایشان] آنچه بدروغ خدا می خواندند «**لاجرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون (۲۲)**» براستی وسزا ایشان در آن جهان زیان کارتر همهٔ زیان کاران اند .

---

۱ - درهمه نسخه چنین است ۲ - يد (الف) . ۳ - شوند (ج)

# النوبة الثانية

قوله تعالى : « فلعلك تارك » سبب نزول این آیت آن بود که کفّار **مکه** گفتند: یا **محمد** أیتنا بکتاب لیس فیه سبّ آلهتنا ولاعیبها حتّی نتبعك و نجالسك ـ مارا کتابی آر بیرون ازین **قرآن** که در آن عیب بتان وخدایان ما نباشد تا آنکه ما با تونشینیم و ترا پس رو باشیم . ونیز قومی گفتند : هلاّ انزل الیك ملك یشهدُ لك بالصدق اوتعطی کنزاً تستغنی به انت واتباعك ، چرا فریشته‌ای از آسمان فرونیایدبتو آشکارا تا بصدق تو گواهی دهد وچرا مالی فراوان بتوندهند و گنجی برتونگشایند تا برخویشتن نفقه کنی وبرین درویشان پس روان تو ؟ و این سخن ایشان بر طعن وتمنّت می گفتند واز ایشان که این‌سخن‌میگفتند ، یکی **عبدالله‌بن امیة‌المخزومی** بود و **رسول** خدا، از آنکه برایمان‌ایشان سخت‌حریص بود وخواهان، همت کرد که طعن بتان وسبّ ایشان وقتی بگذارد وآنچه ایشان شنیدن آن کراهیّت میدارند بر ایشان نخواند تا ایشان بایمان درآیند واز آنچه گفتند : « لولا انزل علیه کنز اوجاء معه ملك » دلتنگ و اندوهگن گشت ، تا رب‌العالمین آیت فرستاد : « فلعلك تارك » بلفظ خبر گفت اما بمعنی‌نهی‌است، ای ـ « لاترکن الی کلامهم ولایضق صدرك باقتراحهم ولاتهتّم ان لم تؤت ماسألوك ، والضمیر فی « به » یرجع الی‌التکذیب، وقیل یرجع الی « بعض مایوحی‌الیك » ای لایضیقن صدرك ببعض مایوحی‌الیك خوفاً من‌ان یکذبوا به. وقیل : معنی‌قوله : « فلعلك تارك بعض مایوحی‌الیك » ای ـ لعظم مایرد علی‌قلبك من تخلیطهم تتوهم انهم یزیلونك عن‌بعض ما انت علیه من امرربك « وضائق‌صدرك » بان یقولوا « لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملك » نظیره فی‌سورة **الفرقان** : « لولا انزل الیه ملك فیکون معه نذیراً او یلقی الیه کنز » الآیة.

« انما انت نذیر » ای ـ علیك ان تنذرهم ولیس‌علیك ان تأتیهم بمایقترحون « والله علی کل شیء وکیل » حافظٌ لکل شیء . الوکیل المطلق هوالذی الامور موکولة الیه وهو ملیٌ بالقیام بها وفیّ باتمامها و ذلك هوالله جلّ جلاله .

« ام یقولون افتریه » این « ام » درموضع واوعطف است یا الف استفهام‌یعنی ـ ویقولون اختلقه **محمد** . میگویند این کافران که **محمد** این **قرآن** از خودساخت.

جائی دیگر گفت : « ان هـذا الا افك افتریه و اعانه علیه قوم آخرون » این پیغام که می‌رساند محمد دروغی‌است‌که‌بر‌الله‌می‌بندد و سخنی‌است‌که خود می‌سازد، وقومی دیگر از جهودان ، که ویرا در آن یاری می‌دهند. رب العزّة گفت بجواب ایشان : «قل» یا محمد « فاتوا بعشر سورٍ »مثل القرآن فی البلاغة والاخبار عمّا کان ویکون « مفتریاتٍ » بزعمکم ، گوی ایشانرا اگر آنچه من آوردم مـردم ساخت پس شما که مردمان اید بیارید ده سورت مانند این فراساختهٔ شما . این جاده سورت گفت و در سورت یونس گفت «بسورةٍ مثله» اگر نزول سورهٔ هود پیش از سورهٔ یونس بـوده پس در معنی آن اشکال نیست که اوّل گفت ده سورة بیارید چون عاجز بودند از آن واکم کرد گـفت یکـی بیارید و این سخن بنظم خویش راست است وقول مفسران اینست ، امّاقومی گفتندکه: اوّل سورت یونس فروآمد پس معنی آنست که : «فأتوا بسورة مثله» فی الخبرعن الغیب والاحکام والوعد والوعید ، فلماعجزو قال لهم فی سورة هود ان عجزتم عن الاتیان بسورة مثله فی الاخبار عن الغیب والاحکام والوعد والوعید « فاتوا بعشر سورٍ مثله » من غیر خبرٍ ولاوعدٍ ولا وعیدٍ و انماهی مجرّدالبلاغة .

«وادعوا من استطعتم من دون‌الله» الی المعاونة علی المعارضة . ای ـ ادعوا کل مخلوقٍ یقدرمعاونتکم فی هذا . میگوید: هر که توان آن‌دارد که سخن گوید بعربیّت او را بیاری گیرید درین معارضه اگر توانید و راست میگوئید که « لونشآء لقلنا مثل‌هذا» پس گفت :«فان لم یستجیبوا لکم » ای ـ فان لم یستجب لکم من‌تدعونهم الی المعاونة ولم یتهیاء لکم المعارضة فقد قامت علیکم الحجة . « فاعلموا انما انزل بعلم‌الله » انزله جبرئیل باذن الله و بعلمه ای ـ والله عالم بانزاله و عالم انه من عنده . و گفته‌اند :این : باء، اینجا بمعنی‌من‌است . ای ـ من‌علم‌الله ، میگوید: اکنون که هیچ کس شما را معاونت ندارد ومعارضه‌راست نشد و عجز جملهٔ عرب درین ظاهر گشت پس حجّت حق برشما قائم شد و روشن گشت باری بدانید که این قرآن ازخداست از نزدیك او و از علم او . در قرآن چند جایگه میگوید کـه این قرآن از علم خدا است « من بعد ماجاءهم العلم » یعنی ـ القرآن .

ثم‌قال : «وان لااله الاهو» یعنی ـ و اعلموا ان‌لااله الاهو منزل **القرآن** علی **محمد** «فهل انتم مسلمون» استفهام‌معناه‌الامر کقوله :«فهل انتم منتهون» والمعنی اذا رایتم‌العرب قاطبة عجزت عن‌الاتیان بمثل شیٔ من **القرآن** فاسلموا . مفسران را دوقول است دراین آیت یکی آنست که این خطاب باکافران است چنانکه بیان کردیم دیگرقول آنست که‌خطاب بارسول وبا مؤمنان‌است یعنی ـ «فان لم‌یستجیبوا» لکم یا معشرالمؤمنین فقولوالهم « فاعلموا انما انزل بعلم‌الله » .

قوله : «من کان یرید الحیوة الدنیا» این « کان» کون حال‌است نه کون‌قدم ، و آیت درشان اهل ریا است که در دنیا طاعت‌بریا کنند بردید ار مردم ، نه براخلاص ، **رسول خدا** ص گفت :«ان اخوف مااخاف علیکم الشرك‌الاصغر» قالوایا **رسول‌الله** وما الشرك الاصغر؟ قال : «الریاء» . وقال (ص) :«اذا جمع‌الله الناس یوم القیمة لیوم لاریب فیه ، نادی مناد من کان اشرك فی‌عمل عمل‌لله احداً فلیطلب‌ثوابه من‌عند غیرالله فان‌الله اغنی الشرکاء عن‌الشرك» . **ضحاك** گفت : این آیت درشأن کافرانست که در دنیا نیکیها کنند ، گرسنگان‌را طعام دهند ، و برهنگانرابپوشند ، و مظلومان‌مسلمانان را نصرت کنند ، ودر جمله بابواب خیر کوشند ، رب‌العالمین هم در دنیا جزای کردار نیکوی ایشان بایشان‌دررساند ، درمال ونعمت و روزی‌ایشان بیفزاید وتن‌درستی دهد تابکام ومراد وهوای خود زندگی کنند تامزد کردار ایشان در دنیا بتمامی بایشان رسد چنانکه گفت :«وهم‌فیها لایبخسون» ـ ای ـ لاینقصون‌ثوابهابل‌یوفونه، اما ایشان را از ثواب ونعیم آخرت هیچ نصیب نباشد چنانکه گفت : « اولئك الذین لیس‌لهم فی‌الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوافیها» ای ـ فی‌الدنیا لانهم لم‌یریدوا به وجه‌الله ولم یؤمنوا به «وباطل ماکانوایعملون» این حکم کافرانست و منافقان ، اما مؤمن (۱) که در دنیا عمل نیکوکند ودر آن عمل صدق واخلاص بجای آرد اگر چه رزق دنیا و معیشت دنیا خواهد اما ارادت آخرت بردل وی غالب بود .

رب‌العالمین به نیت نیکوئی او را ، هم در دنیا رزق حلال برو موسع دارد هم در عقبی بسعادت ابد و نعیم جاودانه رساند ، اینست که **مصطفی** ص گفت : « ان‌الله لایظلم المؤمن حسنة یثاب علیها الرزق فی‌الدنیا ویجزی بها فی‌آلاخرة و اماالکافر

۱ ـ مؤمنان . (الف)

فیطعم بحسناته فی‌الدنیا حتی‌اذا افضی الی‌الآخرة لم‌تکن له‌حسنة یعطی بهاخیراً»

«افمن کان علی‌بینة» این «کان» همچنانکه «کان» (۱) پیشین است‌یعنی - افمن‌هو علی‌بینة وهوالرسول(ص) «علی بینة» ای - بیان وحجة، وهو **القرآن** «من ربه ویتلوه» ای - یقرأه «شاهدمنه» یعنی- لسان **محمد** (ص) قال **محمدبن‌الحنفیة**: قلت لابی انت‌التالی، قال: وماتعنی‌بالتالی. قلت: قوله سبحانه: «ویتلوه شاهدمنه» قال وددت انی هوولکنه لسان **النبی** (ص): «ویتلوه شاهدمنه» سخن اینجا تمام‌شد وجواب محذوف است. میگوید: که کسی برچیزی روشن و برپیغامی راست درست است از خداوند خویش وزبان او آنرا میخواند آن زبان که گواه خدا است برخلق این کس چنان کسی‌است که اورا ازاین هیچ چیز نیست؟ و گفته‌اند: جواب محذوف آنست که «افمن‌هوعلی‌بینة من‌ربه کمن یرید الحیوةالدنیا وزینتها» وگفته‌اند: شاهد اینجا **جبرئیل** است ومعنی «یتلوه» یتبعه، می‌گوید: کسی که او بردرستی وراستی وپیدائی‌بود ازخداوند خویش‌و گواهی ازالله‌ایستاده برپی آن کس‌وآن **جبرئیل**‌است که درپی **محمد** نشسته بپیغام‌افزایی وسخن‌رسانی ودین‌آرایی این کس‌چنان‌دیگر است‌که اورا ازاین هیچ‌چیز نیست؟ وعن **الحسین‌بن‌علی**(ع)«شاهدمنه» **محمد**(ص) فیکون افمن‌کان هوالمؤمن‌علی‌بینة ای - بیان وبصیرة من‌ربه ویتلوه شاهدمنه یعنی- ویشهدله **محمد**ص یوم‌القیمة لقوله: «وجئنابك علی‌هولا شهیداً». وقیل: یتلوه ای- یتبع **محمدا**ص شاهدمنه وهو**علی بن ابی‌طالب** (ع)وقیل: هو **ابوبکر**. قال **النحاس**: الهاء فی‌ربه للنبی‌ص وفی‌یتلوه تعودعلی‌البینة‌لان‌البینة والبیان‌واحد وفی «منه» تعود علی اسم‌الله عزوجل «ومن قبله» ای - من قبل نزول **القرآن** و مجیٔ **محمد** ص کان «کتاب موسی اماماً ورحمة» لمن اتّبعها یعنی - **التوریة** وهی مصدّقة **للقرآن** شاهدة للنبیّ (ص) اماماً نصب علی‌الحال. و **عرب** راه را امام خوانند از بهر آنکه درپیش رونده‌است وحاجت را امام خوانند ازبهر آنکه در پیش جوینده است، ومنه قول بعضهم:

| | |
|---|---|
| جئتك مسترفداً بلا سبب | الیك الّا بحرمة الادب |
| فاقض امامی فانّنی رجل | غیر ملحّ علیک فی الطّلب |

(۱) همچنان، که آن پیشین است. (ج)

« اولئك » يعني ـ اصحاب **محمد** (ص) و قيل : اراد به مسلمة اهل الكتاب **عبدالله بن سلام** واصحابه« يؤمنون به» يعني ـ بالقرآن وقيل : بالتورية . ميگويد: مسلمانان اهل كتاب گرويده اند به **تورات** و گرويدگان ايشان به **تورات** ازبهر آن گفت كه ايشان در **تورات** نبوّت **محمد** (ص) مثبت يافتند وبپذيرفتند «ومن يكفر به »اي ـ بـ : **محمد** (ص) و **القرآن** «من الاحزاب»من الكفار الّذين تحزّبوا واجتمعوا علي **رسول الله** وعدوانه من **اليهود** و**النصاري** و**المجوس** وساير الملل « فالنّارموعده» ميگويد: هر كه به **محمد** كافر شود و به **قرآن**، از هرجو كي ازجو كهاي **جهود** و**ترسا** و**گبر** ومشرك و**دهري** ومنافق آتش دوزخ وعده جاي اوست . اين آيت دليل استبر بطلان مذهب جماعتي **متكلمان** كه گفتند كافران بحقيقت **دهريان**اند و**زنادقه** امّا **جهود** و**ترسا** و**گبر** وجملهٔ اصناف كفره بيرون از **دهري** ايشانرا كافران بحقيقت نگويند منزلت ايشان منزلت **مبتدعان**است جاويد درآتش نمانند واين مذهب باطل است و اين سخن كفر وگويندهٔ آن كافر و اوّل من قـاله واعتقده **احمد بن حمدان الهروي** و قال : **سعيدبن جبير** : كنت اذا وجدت الحديث عن **النبي** (ص) صحيحاً اصبت مصداقه في كتاب الله فافكرت في قول **النبي** (ص) ليس يسمع بي احد فلا يؤمن بي ولا **يهوديّ** ولا **نصرانيّ** الاّ دخل النّار فطلبت مصداقه في كتاب الله فاذا هو «ومن يكفر به من الاحزاب فالنّار موعده» .

«فلا تك في مرية منه» اي ـ من انّ موعده النّار . وقيل : من **القرآن** فيكون الخطاب للنبيّ صم والمراد غيره ، يحتمل انّ التقدير ، قل للشاك في ذلك : «فلا تك في مرية منه انه الحقّ» منزل «من ربّك ولكنّ اكثر النّاس لايؤمنون» لايصدّقون بانّ ذلك كذلك .

«ومن اظلم» اي ـ من اعني واشدّ كفراً «ممّن افتري علي الله كذباً» انّ لـه ولداً وشريكاً ووصفه بغير صفته وافتري عليه مالم ينزله ، «اولئك يعرضون علي ربّهم» اين همچنانست كه جائي ديگر گفت «الينا مرجعهم» ميگويد: هيچ كس عاصي تر وكافرتر وشوخ تر از آن كس نيست كه خدايرا ناسزا گويد وبرو دروغ بندد و آنچه ازبرخويش نهد وخود گويد كلام حق شمرد . اين جواب ايشان است كه ميگفتند:

«افترى **محمد القرآن** «من تلقآءِ نفسه»، آنگه گفت: «اولئك يعرضون على ربّهم» ناچار مرجع ايشان باحقّ است وانتقام را برو عرض دهند تا ايشانرا بآن دروغ که گفتند جزا دهد، «ويقول الاشهاد» وفريشتگان و پيغامبران وجملهٔ مؤمنان که حاضر باشند در آن مجمع عظيم وموقف حساب گويند آنگه که ايشانرا فرا ديدار الله برند تا از ايشان سؤال کنند «هؤلآءِ الّذين كذبوا على ربّهم» اينان اند که بر خداوند خويش دروغ ميگفتند و پيغامبران را دروغ زن ميگرفتند، «اشهاد» جمع شاهد بمعنى حاضر کصاحب واصحاب، وروا باشد که اين اشهاد اعضاى ايشان باشد، چنانكه گفت: «يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم» الآية.

«الا لعنة الله» خواهى اين سخن مستأنف گير خواهى معطوف بر قول اشهاد.

آورده اند که مظلومى مستغيث پيش **عبدالملك مروان** بپاى ايستاد و **عبدالملك** برمنبر بود ويرا گفت: ياامير المؤمنين اتّق يوم النّدوة، وى گفت: وما يوم الندوة؟ مستغيث گفت: يوم «يقول الاشهاد الا لعنة الله على الظّالمين». فارتعد **عبدالملك** وامر بردّ مظلمته وتوفير حقّه عليه. وروى **عبدالله بن عمر** عن **رسول الله** (ص) انّ الله يدنى المؤمن يوم القيمة يستره من النّاس فيقول: اى عبدى تعرف ذنب كذا و كذا؟ فيقول: نعم. حتى اذا قرّره بذنوبه قال فانّى سترتها عليك فى الدّنيا وقد غفرتها لك اليوم ثم يعطى كتاب حسناته. وامّا الكافرون والمنافقون فيقول «الاشهاد هؤلآءِ الّذين كذبوا على ربّهم الا لعنة الله على الظّالمين».

«الّذين يصدّون عن سبيل الله» يمنعون عن دين الله، «ويبغونها» اى ـ يبغون لها «عوجاً» اى ـ يطلبون للاسلام ميلا عن الحقّ وعن الاستقامة. وقيل: «يبغونها عوجاً» اى ـ يتاوّلون **القرآن** تأويلا باطلا. ـ العوج فيما لايرى بالعيون [من الكلام والعهد والخلق وماشبهها. والعوج بفتح العين فيما يرى بالعيون](١) من العيدان والحيطان وما اشبهها، قال الله تعالى «قرآناً عربيّاً غير ذى عوج» «فهم بالآخرة» اى ـ بالبعث بعد الموت «هم كافرون».

«اولئك لم يكونوا معجزين» اين هم كون حال است يعنى ـ «اولئك» ليسوا

(١) منحصر به نسخه الف است.

بمعجزين فی‌الارض، ای- لم‌یعجزونا ان‌نعذّبهم فی‌الدّنیا ولکن‌اخرّنا عقوبتهم.وقیل: «معجزین» ای - سابقین فایتین هرباً « وما کان لهم من دون‌الله من‌اولیاء» یمنعونهم من عذابه، «یضاعف لهم العذاب» قرأ **مکی و شامی ویعقوب** «یضعّف» مشدّدةالعین بغیر الف وقرأ الباقون «یضاعف» بالالف مخفّفة العین، وقد مضی الکلام فی‌هذه‌اللفظة فیما سبق. وتضعیف العذاب‌لهم لاضلالهم الغیر واقتداءالاتباع بهم «ما کانوا یستطیعون السّمع» این دلیل است که بنده را پیش از فعل استطاعت نیست، جائی دیگر گفت «وکانوا لایستطیعون‌سمعاً». قال **قتادة**: «ما کانوایستطیعون السّمع» صمّ عن سماع الحقّ فلایسمعونه«وما کانوا یبصرون»الهدی قال‌الله تعالی: «انّهم‌عن‌السّمع لمعزولون» وقال «صمّ بکم عمی فهم لایعقلون» قال **ابن عباس**: اخبرالله‌تعالی انّه حال بین اهل الشّرك وبین طاعته فی‌الدّنیا والآخرة قال: «فلا یستطیعون» «خاشعة ابصارهم» وروا باشد که این نفی استطاعت از بتان بود که بتان نشنوند ونبینند و نتوانند که شنوند یابینند، همانست که جائی دیگر گفت «ام لهم اعین یبصرون بها املهم آذان یسمعون بها». «اولئك الّذین خسروا انفسهم» ای- خسرو راحة انفسهم وسعادتها «وضلّ عنهم ما کانوایفترون» ای- ما کانوا یزعمون من‌شفاعةالملئکة والاصنام. وقیل: بطل‌سعیهم وخاب رجاؤهم ولم ینتفعوا بکذبهم.

«لاجرم» معناه حقّاً. وقیل‌معناه: حقّ له. وقیل: لابدّ ولامحالة، وذهب‌بعض النّحویین الی ان«لا» نفی لما ظنّوا انّه ینفعهم یعنی- لاینفعهم ذلك، ومعنی «جرم» کسب، وفاعله مضمرتقدیره: کسب فعلهم «انّهم فی‌الاخرة هم‌الاخسرون» یعنی- من غیر هم و ان کان الکلّ فی‌الخسار.

## النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: «فلعلك تارك بعض مایوحی‌الیك...» الایة. فرمان‌آمد لزدرگاه احدیّت وجناب صمدیّت بمهتر کائنات، وسیّد سادات، شمس‌هدایت، و کیمیای دولت، سهیل سعادت، و بحرطهارت، که ماترا بخلق فرستادیم تا طبیب دلهای اندوهگنان باشی، مرهم دردسوختگان، وآسایش جان مؤمنان‌باشی، این‌نامهٔ مابرایشان‌خوانی، و آن لهیب آتش عشق ایشان و سوز دل ایشان در آرزوی دیدار ما امروز بر

بنشانی، و فردا را وعدهٔ وصال ودیدار دهی، پس بدانکه تنی چند ازین مهجوران عدل ما، ورنجوران داغ قطیعت ما، شنیدن آن می نخواهند که ذوق آن نمیدانند، وحوصلهٔ آن ندارند، و آنکه از تو ترك آن می درخواهند آنرا می بگذاری، وبرامید صلاح و ایمان ایشان مراد ایشان می‌جویی، مکن ای **محمد**، مراد ایشان مجوی، ودل در ایشان مبند، که ما ایشانرا در ازل براندیم، وداغ حرمان وخذلان برایشان نهادیم. ای **سید** ایشان ترا دشمنان وبدخواهانند اگر سخنی بطعن گویند یا تعنّتی جویند دل‌خویش بتنگ میار، واگر ایمان نیارند غم مخور، ایشان خبیث‌اند وحضرت عزّت ما پاك است جزپاکان را بخود راه ندهد «ان‌الله تعالی طیّب لایقبل الّا الطیّب» هر که نه آن ما است اگرچه عین طهارت است اورا پلیددان چه‌آدمی وچه سگ. یقول‌الله عزّوجلّ: «انّما المشرکون نجس» وهر که‌آن ماست اگرچه عین‌نجاست است اورا پاك شمر چه‌آدمی وچه سگ. یقول‌الله تعالی: «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» سگی‌بروفای دین قدمی بر داشت ما **جبرئیل** را بخدمت او فرستادیم، ودردنیا باآن جوانمردان بداشتیم، واز آفات نگه داشتیم، نجاست او بطهارت برداشتیم، دردنیا با ایشان، ودرغار باایشان، و درقیامت با ایشان، و دربهشت باایشان. پس بندهٔ مومن که هفتاد سال بربساط **اسلام** بوده و ذوق ایمان چشیده وقدم برقدم **رسول** نهاده و خداوند عالم اورا پاك خوانده، ومهر خود دردل وی نهاده، کجا روا دارد که درقیامت اورا نومید کند.

ما را بمران چو سایلان از در خویش بنگر صنما که عاشقم یا درویش

«من کان یرید‌الحیوة الدّنیا وزینتها...» الآیة ـ من قنع‌منّا بالدّنیا مع‌دناءة صفتها ماضنّنّا علیه بامتاع ایّام، لکن یعقب اری کمالها شری زوالها ویتلوطعم عسلها سم حنظلها. هر که ازما دنیا خواهد دنیا از وی دریغ نیست لکن ازآخرت درماند وآن دنیا با وی‌هم بنماند.

درآثار بیارند که هر که روی دردنیادارد پشت برخدای دارد وپشت برخدای داشتن آنست که پیوسته باندیشهٔ دنیا خسبد، و براندیشهٔ دنیا خیزد، و اوقات وی بدان مستغرق بود، نداند آن مسکین که این دنیا متاع الغرور است، و بساط لعب

ولهو جای بازیچهٔ نادانان ، وسبب فریب ایشان، دنیا دار بسان مسافر است در کشتی نشسته ودنیا زاد وی، اگر زاد افزون از آن بر گیرد که باید کشتی غرق شود وسبب هلاك وی گردد .

آورده‌اند که **ذوالقرنین** در بلاد **مغرب** رفت ملك آن دیار زنی داشت ، **ذوالقرنین** گفت: این ملك بمن تسلیم کن . گفت : لاولا کرامة ، خواست که بقهر ملك بستاند عارش آمد که بازنی جنگ کند، زن گفت: ترا مهمان کنم چون ازدعوت فارغ شوی ملك بتو تسلیم کنم چون بخوان آمد خوانی دید زرّین نهاده ، همه کاسه‌های زرین و بجای طعام مروارید و جواهر درآن کرده . **ذوالقرنین گفت**: چه خورم طعام باید ، که این هیچ خوردن را نشاید ، آن زن گفت: چون نصیب تو ازدنیا نان بیش نبود ملك زمین کجا بری شاید که نبود ترا ملکی که نصیب تو از دونانان بیش نیست دیگر همه وبال است و نکال ، **ابوبکروراق** گفت حیات دنیا دیگرست، و زینت دنیا دیگر، زینت دنیا آنست که درآن آیت گفت : « زیّن للنّاس حبّ الشهوات » الی آخرها . و حیات دنیا کراهیت مرگ است . هر که دنیا دوست دارد ، ازخدا خبر ندارد، وهر که از خدا خبر ندارد هرگز آرزوی مرگ نکند، و زندگانی همین داند ، که زندگانی دنیا است شهوتی بر کمال و غفلتی بی‌نهایت ، و از آن « حیوة طیبة » که دوستان درآن‌اند بی‌خبر ، اشارت **قرآن مجید** وعزت کلام بار خدا اینست که « افمن کان علی بیّنةٍ من ربّه » هرگز برابر کی بود حیات غافلان و حیات عارفان . حیات غافلان آنست که گفت : « من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها » و حیات عارفان « افمن کان علی بینةٍ من ربه » میگوید : عارفان در روشنایی آشنایی‌اند برنور دین، وروح یقین ، براه توفیق رفته ، وبمقصد تحقیق رسیده ، دلهاشان از تجرید و تفرید عمارت یافته ، این بیّنت بر لسان اهل اشارت آن تخم‌درد عشق است که روز اول درعهد ازل دردلهای دوستان خودریخت چنانکه درخبر است : « ثم رشّ علیهم نوراً من نوره » نهادایشان خاکی خوش بود که در عهد خلقت آدم از قسم طیب برآمده بود ، قابل تخم درد عشق آمده پس آفتاب « واشرقت‌الارض بنور ربّها » برآن تافت، پرورشی تمام بیافت ، تا عبهر عهد

برآمد گل انس بشکفت، مهب ریاح سعادت گشت، و محل نظر الهیت شد، بروزی و شبی سیصد و شصت بار آن بنده همه شب در خواب و این نظر بـدل وی روان، او خفته و نظر الله ویرا کوشوان(۱)، واگر از جاده حقیقت یك بار میلی کند یـا در هوای بشریت پروازی کند از عالم غیب ندا آید که «و انیبوا الی ربکم».

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو
کز رشتهٔ تو سری در انگشت من است.

# ۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی ـ: «**انّ الّذین آمنوا و عملو الصّالحات**» ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند، «**واخبتوا الی ربّهم**» و با خداوند خویش آرمیدند و خویشتن را بفروتنی فراوی‌دادند، «**اولئك اصحاب الجنّة هم فیها خالدون (۲۳)**» ایشان آن بهشتیان‌اند که جاویدی جاویدان(۲) در آن‌اند.

«**مثل الفریقین**» مثل و سان این دو گروه [گرویدگان و ناگرویدگان]، «**کالاعمی والاصمّ** راست چون نابینا است و کر، «**والبصیر والسّمیع**» و بینا و شنوا «**هل یستویان مثلا**» در صفت هرگز یکسان بـاشند؟ «**افلا تذکّرون (۲۴)**» در نمی‌یابید [که چنین است؟]

«**ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه**» فرستادیم **نوح** را بقوم خویش، «**انّی لکم نذیر مبین (۲۵)**» که من شمارا آگاه کننده‌ای ام بیم نمای آشکارا.

«**الّا تعبدوا الّا اللّه**» که مپرستید مگر الله را، **انّی اخاف علیکم عذاب یوم الیم (۲۶)**» که من می‌ترسم برشما از عذاب روزی که عذاب آن دردنمای‌است.

«**فقال الملاء الذین کفروا من قومه**» سران وسر افرازان گفتند آن کافران قوم او «**مانریك الّا بشراً مثلنا**» نمی‌بینیم ترا مگر مردمی [هم‌چون‌ما]، «**ومانریك اتّبعك**» ونمی‌بینیم ترا که بتو پی‌برد «**الّا الذین هم اراذلنا**» مگرایشان که رذالهٔ ما‌اند [بنگرود آن‌ما]، «**بادی الرأی**» پیشین دیدار [نااندیشیده و ترا ناشناخته]،

---

۱ـ نگهبان. (ج). (۲) جاودان (ج).

**«وما نری لکم علینا من فضل»** ونمی‌بینیم شمارابرما افزونی ازمهتری، **«بل نظنّکم کاذبین(۲۷)»** نه جز از ان که شمارا دروغ زنان می پنداریم.

**«قال یاقوم»** [نوح] گفت ای قوم، **«ارایتم»** چه بینید **«ان کنت علی بینة من ربّی»** اگر من بربیداری وراستی‌ودرستی‌ام ازخداوندخویش، **«و آتانی رحمة من عنده»** ودادمرا بخشایشی از نزدیك خویش، **«فعمیت علیکم»** آن بر شما پوشیده‌ماند، **«انلزمکموها»** درشمابندیم آن‌بیّنت را، **«و انتم لها کارهون(۲۸)»** وشما آنرا ناخواهان ودشواردار.

**«ویاقوم لا اسئلکم علیه مالا»** وای قوم از شما مالی نمی خواهم برتبلیغ رسالت، **«ان اجری الّا علی اللّه»** نیست مزدمن مگر براللّه، **«وما انابطاردالذین آمنوا»** ومن نه رانندهٔ ایشانم که گرویده‌اند باللّه، **«انّهم ملاقوا ربّهم»** که ایشان هم دیدار خداوند خویش خواهند بود، **«ولکنّی اریکم قوماً تجهلون(۲۹)»** لکن من شمارا قومی می‌بینم که ندانید.

**«ویاقوم من ینصرنی من اللّه»** وای قوم که [رهاند مرا و] یاری دهد از اللّه **«ان طردتهم»** اگر من گرویدگانرا رانم، **«افلا تذکّرون(۳۰)»** درنمی‌یابید.

**«ولااقول لکم عندی خزاین اللّه»** ونمی گویم‌شمارا که‌نزدیک‌من‌خزائن‌اللّه است[ که هرچه خواهم‌دارم وهرچه خواهیدنمایم]، **«ولا اعلم الغیب»** ونمیگویم که من‌نیامده وپوشیده دانم، **«ولا اقول انّی ملك»** ونمیگویم که من‌فرشته‌ام،(۱) **«ولا اقول للّذین تزدری اعینکم»** و نمی گویم ایشانرا کـه بخواری و سستی و نکوهش فرا می‌نگرد چشمهای شما فرا ایشان، **«لن یؤتیهم اللّه خیراً»** کـه اللّه ایشانرا نیکی(۲) نداد [و بایشان نیك نخواست]، **«اللّه اعلم بما فی انفسهم»** اللّه داناتر است که درنفسهای ایشان چیست، **«انّی اذا لمن الظالمین(۳۱)»** [ اگرمن ایشانرا رانم ] آنکه من از ستمکاران باشم.

**«قالوا یا نوح قد جادلتنا»** گفتند : ای نوح باماباز‌پیچیدی، **«فاکثرت جدالنا»** و این پیچیدن باما فراوان ودراز کردی، **«فأتنا بما تعدنا»** بیاریك راه

---

۱ فریشته (الف). (ج)     ۲ ـ نشید (الف)

آنچه می‌وعده دهی(۱) ما را، «**ان کنت من الصادقین**(۳۲)» اگر می‌راست گوئی(۲).

«**قال انّما یأتیکم به‌الله ان شاء**» **نوح** گفت: آنکه میخواهید آنست که الله آنرا بشما آرد اگر خواهد، «**وما انتم بمعجزین** (۳۳)» وشما از و پیش نشوید و اورا درخود عاجز نیارید.

«**ولا ینفعکم نُصحی**» و سود ندارد نیك خواهی من و پند دادن من، «**ان اردت ان انصح لکم**» اگر من خواهم که شما را نیك خواهم و پند دهم، «**ان کان الله یرید ان یغویکم**» اگرالله خواهد که شمارا تباه وبی‌راه کند، «**هو ربّکم والیه ترجعون** (۳٤)» اوست خداوند شما و با حکم وی میگردید و با مشیّت وی

«**ام یقولون افتریه**» میگویند که این مرد قصه نهاد از خویشتن، «**قل ان افتریته**» بگوی اگر من نهادم این را، «**فعلیّ اجرامی**» بد کرد من‌برمن، «**وانا بریءٌ مما تجرمون** (۳۵)» و من‌هم بیزارم از بد که شما کنید.

«**واوحی الی نوح**» و پیغام دادند بـ: **نوح** «**انّه لن یؤمن من قومك**» که نخواهد گروید از قوم تو، «**الّا من قد آمن**» مگر آنکه(۳) بگروید تا اکنون، «**فلا تبتئس بما کانوا یفعلون** (۳٦)» رنجه‌مباش وتیمارمدار بآنچه ایشان میکنند.

## النوبة الثانیة

قوله تعالی: «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم» ای ـ تواضعوا لربّهم و خشعوا. و قیل: انابوا و اطمأنّوا و سکنت جوارحهم، واشتقاقه من الخبت وهی الارض المستویة کما تقول: انجد واتهم، این «الی» بموضع لام افتاده است که درمعنی هردو متقارب‌اند، و روا باشد که «الی» بمعنی «من» باشد، ای ـ اخبتوا من خوف ربّهم. وقیل: قصدوا باخباتهم الی ربّهم، حقیقت اخبات آرام دل است وسلوت‌جان وسکون جوارح درطاعات، رسته‌ازتراجع و دور از تردّد ونزدیك بحق، «اولئك اصحاب الجنّة» الواصلون الی الرّضوان الاکبر، «هم فیها خالدون».

آنکه مثل زد مؤمنان و کافران را: «مثل الفریقین» فریق المسلمین و فریق

---

۱ ـ وعده میدهی (ج)  ۲ ـ راست میگویی (ج)  ۳ ـ آنچه (الف)

الکافرین، همانست که جائی دیگر گفت: «فایّ الفریقین احقّ بالامن» میگوید: سان وصفت کافران و مؤمنان همچون دو فریق است یك فریق نابینا و کر، ودیگر فریق بینا وشنوا، کافر درنابینائی و کریّ دل، راست چون کسی است بچشم نابینا وبگوش کر، و مسلمان در بینائی وشنوائی دل، راست چون کسی‌است بچشم سربینا و گوش سرشنوا، آنکه گفت: «هل یستویان مثلا» ای ـ هل یتشابهان فی‌المثل؟ وهونصب علی‌التّمییز، درصفت هرگز کی یکسان باشند و چون‌هم؟ ثمّ قال: «افلا تذکّرون» افلا تتّعظون؟ یااهل **مکه** فتنتفعوا بضرب المثل.

«ولقد ارسلنا» این «واو» عطف است ولام تأکید قسم، تقدیره: والله «لقد ارسلنا **نوحاً**» کان‌اسمه **ساکتاً** (۱)فسمّی **نوحاً** لانّه کان‌ینوح‌علی‌نفسه. والجمهورعلی انّه اسم اعجمّی الی، قومه المعبوث الیهم، «انّی لکم نذیر مبین» بفتح الف قرائت **مکی** و **بصری** و **کسائی** است یعنی ـ بانّی لکم، ای ـ ارسلناه بالانذار. باقی بکسر الف خوانند براضمار قول، یعنی ـ فاتاهم فقال «انّی لکم نذیر» انذرکم عذاب‌الله «مبین» ابیّن لکم مصالحکم.

«ان لاتعبدوا الّاالله» یجوز ان یکون نصباًعلی‌تقدیر ارسلناه ب: «ان‌لاتعبدوا الّاالله». وقیل: ابیّن لکم «ان لاتعبدوا» و یجوز ان‌یکون جزماً علی النّهی و «ان» هی‌المفسّرة «انّی اخاف علیکم عذاب یوم‌الیم» یریدالفرق و «یوم‌الیم» کقول‌القائل: نهاره صائم، لان‌الالم والایلام یقعمان فیه. وقال **مقاتل**: بعث **نوح**(ع) بعد مأیة سنة و لبث یدعو قومه تسع‌مأیة وخمسین سنة وکان‌عمره الفاً وخمسین سنة. وعن **وهب** قال: اوحی الیه و هو ابن خمسین سنة ولبث فی قومه تسع مائة و خمسین سنة و عاش بعد هلاك القوم خمسین سنة وکان عمره الفاً وخمسین سنة. وعن **ابن‌عباس** قال: اوحی‌الیه وهوابن اربع مایة و ثمانین سنة ودعا قومه مائة و عشرین سنة ورکب السّفینة و هو ابن ستمائة سنة و بقی بعد هلاك قومه ثلثمائة و خمسین سنة، فذلك الف سنة الاّ خمسین عاماً.

«فقال‌الملاء الذین کفروا من قومه» ای ـ الاشراف من قومه «ما نریك» یا **نوح** «الا بشراً مثلنا» سمی‌الانسان بشراً لظهور بشرته خلافا للبهائم والطیور

۱ ـ درهمهٔ نسخه چنین است ظ: سکناً

والصدف . چون نوح ایشانرا دعوت کرد بر عبادت الله و ایشانرا از عذاب بیم داد ، مهتران وسروران ایشان جواب دادند که : ای نوح ما ترا آدمیی همچون خوددانیم بصورت و پیکر ما و هیچ افزونی نیست ترا بر ما ، و این سخن بر انکار صحت نبوت وی گفتند « و ما نریك اتّبعك الا الذین هم اراذلنا » همانست که جای دیگر گفت : « انومن لك واتّبعك الارذلون » اراذل جمع جمع است رذل و ارذل و اراذل مثل کلب واکلب واکالب . وگفته‌اند : جمع ارذل است وهو الناقص القدر ، یعنی ، فرومایه و بی‌قدر نه خواجه و رئیس « بادی الرّأی » قرأ ابو عمرو بادئ بالهمز بعدالدال « الرّای » بغیر همز ، والمعنی « اراذلنا » فی مبتدأ الرّای اتّبعوك ولم یفکروا ولم ینظروا ولوفکروا ما اتبعوك . وقرأ الباقون بادی بالیاء غیرمهموزة . فمن قرأ بادئ الرای بالهمز ، فمعناه اوّل الرّای من بدأت الشی و ابتدأت ، و من قرأ بادی الرّای بغیرالهمز فمعناه : ظاهر الرّأی من بدا الشی یبدو اذا اظهر ، چون بهمزخوانی معنی آنست که ترا پس روی نکرد و نپذیرفت مگر این اراذل که نفایهٔ ما اند که پیشین دیدار که ترا دیدند بپذیرفتندو بتو پی بردند ، و اگر در کار تو اندیشه کرد ندید تا ترا بشناختندید ، هرگز ترا نپذیرفتندید ، وپس روی نکردندید ، واگر به « یا » خوانی بی همز ، معنی آنست که پی نبرد بتو مگر ایشان که نفایهٔ ما اند چنانکه پیداست و چنانکه فرامی نگریم ، یعنی - ظاهر رأی و اول رای نماید ومعلوم شود که ایشان اراذل و سفله‌اند و در کار ایشان حاجت بتأمل نیست . و قیل : معناه : اتّبعوك فی ظاهر الرّای و باطنهم علی خلاف ذلك . وفی الرّای قولان : احدهما من الرؤیة کقوله : رأی العین . والثانی من التفکر ، وهذا اظهر . وانتصاب بادی علی المصدر کما تقول ضربته اوّل الضرب . وقیل : علی الظرف وانما حمل علی الظرف ولیس بزمان ولامکان لان « فی » مقدّر معه ای - فی ظاهر الامر وفی اوّل الرّای .

« و ما نری لکم علینا من فضل » نوح را میگفتند و اتباع وی را که شمارا بر ما فضلی نیست و افزونی ، نه در مال و نه در نسب و نه در دین ، که در آنچه می گوئید دروغ‌زنان‌اید ، نوح در دعوی که میکنند ، و اتباع وی در تصدیق .

« قال یا قوم ارایتم ان کنت » این کون حال است « علی بیّنة من ربّی »

ای ـ علی بیان و یقین من ربّی، و معرفة مایجب له علیّ «و آتانی رحمةً من عنده» رحمنی بها فجعلنی نبیّاً. «فعمیت علیکم» تلك البینة، ای ـ خفیت علیکم فعمیتم عنها، لانّ الله سلبکم علمها و منعکم معرفتها لعنادکم الحق. بیّنة اینجا دلایل نبوت است از معجزات و آیات، و رحمت نبوت است که سبب نجات خلق است و سعادت ایشان در دو جهان، ازین جهت آنرا رحمت نام کرد، قرأ **حمزة والکسایی وحفص** «فعمیت علیکم» مضمومة العین مشددة المیم من عمّی یعمی تعمیة، ای ـ عماها الله علیکم لاعراضکم عنها، کما قال الله تعالی: «اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم» وقیل: عماها **الشیطان** بوسوسته لکم وتزیینه، کقوله: «وزیّن لهم **الشیطان** ما کانوا یعملون» والفعل فی هـذه القراءة مبنی لما لم یسم فاعله، وعمیت، ای ـ اخفیت والتاء ضمیر الرحمة من قوله: «و آتانی رحمة من عنده» و قرأ **الباقون** فعمیت بفتح العین و تخفیف المیم، والوجه ان الفعل مبنی للفاعل وهو ضمیر الرحمة، وعمیت، بمعنی خفیت ویجوز ان یکون علی القلب، والمعنی: عمیتم عنها کما تقول، ادخلت الخاتم فی اصبعی و کقوله: «ولا تحسبنّ الله مخلف وعده رسله» ویقال: عمی علی هذا الامر وعمیت عنه اذا لم افهمه «انلزمکموها وانتم لها کارهون» یعنی ـ انلزمکم قبولها و نضطرّکم الی معرفتها اذ کرهتم، قال **ابن جریر**: ای ـ لانجبرکم علی الایمان بالله وانتم کارهون لذلك ولکن نکل امرکم الی الله حتی یقضی فی امرکم مایشاء. قال **مقاتل**: لو استطاع **نبی الله** لالزمها قومه، ولکن لم یملك ذلك.

«و یا قوم لا اسئلکم علیه» ای ـ علی تبلیغ الرسالة کنایة عن غیر مذکور، «مالا» ای ـ جُعلا «ان اجری الا علی الله» ای ـ ما ثوابی الا علی الله «و ما انا بطارد الذین آمنوا» این جواب آنست که گفتند: «هم اراذلنا» ایشان که بتو پی برده‌اند نزدیك ما سفله و رُذال‌اند نه اشراف و رؤسا، وما ننگ داریم که باایشان باشیم، ایشانرا از بر خویش بران تا بتو ایمان آریم. **نوح** بجواب ایشان گفت: «ما انا بطارد الذین آمنوا» من ایشانرا نرانم که ایشان گرویدگان‌اند «انّهم ملاقوا ربّهم» ایشان ببعث و نشور ایمان دارند، و ایشان خداوندخویش را خواهند دید، وجزای ایمان و کردار خویش ببینند، وهر که ایشانراراند وبرایشان ظلم کندبجزای خویش

رسد « ولکنی اریکم قوماً تجهلون » لکن شما قومی نادانان‌اید نمیدانید که اینان به از شمااند که اینان مؤمنان‌اند وشما کافران.

« و یا قوم من ینصرنی من الله » ای - من ینجینی من عذاب الله « ان طردتهم افلا تذکّرون » افلا تتّعظون و تتفکّرون ان طرد من قرّبه الله یوجب سخط الله.

« ولا اقول لکم عندی خزائن الله » ای - خزائن امواله فاعطیکم علی الایمان، و قیل: خزائن المطر فاسوقها الیکم. و قیل: مفاتح الغیب، وهو جواب لقولهم اتّبعوك فی ظاهر ماتری منهم وهم فی الباطن علی خلافك، فقال مجیباً لهم: « لااقول لکم عندی خزاین » غیوب الله « ولااعلم » مایغیب عنی مما یستسرّونه فی نفوسهم فسبیلی قبول ما ظهر منهم.

« ولااقول انّی ملك » این جواب ایشان است که گفتند: « ما نریك الا بشراً مثلنا » ما ترا بشری، آدمیی هم چون خود می‌بینیم نوح گفت: من خود نمی گویم که من ملکی‌ام که من همان آدمی وبشرام که شما میگوئید « ولا اقول للذین تزدری » ای- تستصغر وتستخسّ اعینکم یعنی- المؤمنین « تزدری » تفتعل، من قولهم زریت علی الشی اذاعبته وخسّست فعله وازریت به اذا قصّرت به « لن یوتیهم الله خیراً » توفیقاً و ایماناً « الله اعلم بما فی انفسهم » من الخیر والشر و لیس لی ان اطلع علی ما فی نفوسهم وضمائرهم « انّی اذاً لمن الظالمین » ان طردتهم تکذیباً لهم بعدماظهر لی منهم الایمان. این سخن جواب ایشان است که گفتند: اتّبعوك فی ظاهر الرّای وباطنهم علی خلاف ذلك، نوح گفت: برمن آنست که دعوت کنم بر توحید وایمان هر که اتّباع من کند بظاهر او را قبول کنم وبر دلهای ایشان مطلع نه‌ام الله داند که دردلها و ضمیرها چیست اگر در ایشان عیبی است او به داند او داناتر است که درایشان چه بود که بآن راه نمودن را شایستند اگر من ایشانرا برانم پس آنکه بظاهر ایمان آوردند، آنگه من از ستمکاران باشم.

« قالوا یانوح قدجادلتنا » ای - بالغت فی خصومتنا، ومعنی الجدال فتل الخصم عن رأیه بالحجاج، جدل درلغت عرب بر پیچیدن است، جدیل مهار (۱) پیچیده است، ودر

۱ - ماهار (الف)

شواذ خوانده‌اند: «یانوح قدجدلتنا فاکثرت جدلنا» برین قرائت مقدم مؤخر است یعنی-
قداکثرت جدلنا فجدلتنا. ای نوح چندان با ما باز پیچیدی و پیکار کردی تا ما را
بجدال ببردی و به پیکار بشکستی، یقال: جادلنی فجدلنی وخاصمنی فخصمنی وغالبنی
فغلبنی. «فاتنا بما تعدنا» من العذاب «ان کنت من الصادقین» فی وعیدك.

«قال انما یأتیکم به الله» ای - لیس الذی تستعجلون به من العذاب الیّ انما
ذلك الی الله و هو الذی یاتیکم به «ان شاء وما انتم بمعجزین» ای - لستم بمعجزیه
ولا فائتیه اذا اراد تعذیبکم. «ولا ینفعکم نصحی» ای- دعائی الی التوحید «ان اردت
ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم» اینجا سخن تمام شد و در آیت تقدیم
و تأخیر است تقدیره: ان کان الله یرید ان یغویکم لا ینفعکم نصحی «ان اردت ان
انصح لکم» میگوید: اگر الله خواسته‌است که شمارا بی راه(۱) کند وحکم شقاوت که در
ازل کرده برسرشما براند نصیحت من امروز شمارا چه سود دارد ونیك خواست من
چه بکار آید. من لم یساعده تعریف الحق بحکم العنایة، لم ینفعه نصح الخلق فی النهایة،
من لم یؤهله الحق للوصال فی آزاله، لم ینفعه نصح الخلق فی احواله، حجّتی محکم است
این آیت بر معتزله و قدریه، که اضافت ضلالت وغوایت باخود میکنند، وارادت خود
فراپیش ارادت حق میدارند، واین مایه ندانند که هادی ومضل خدا است، سعادت و
شقاوت، هدایت وضلالت بحکم اوست، و بارادت ومشیّت اوست، لاتجری فی الملك
والملکوت طرفة عینٍ ولافلتة خاطرٍ ولالفتة ناظرٍ الابقضاء الله وقدره وبارادته ومشیّته
فمنه الخیر والشرّ والنفع والضرّ والاسلام والکفر والرشد والغوایة، لارادّ لقضائه «ولا
معقّب لحکمه» «یضلّ من یشآء ویهدی من یشاء» «لایسئل عما یفعل وهم یسئلون»
«هو ربکم» ای - خالقکم ومالککم وسیدکم فیتصرف فیکم علی قضیة ارادته «و
الیه ترجعون» ای - الی حکمه ترجعون والی مشیته تمضون، وقیل: «الیه ترجعون»
بالموت والبعث فیجازیکم علی اعمالکم، قال اهل اللغة: «الغیّ» فوق الضلال، والغیّ
لایقال، الّا للانسان فانّه یقال ضلّ اللّبن فی الماء وضلّ التبن فی الطّین ولایقال غوی الاّ
للنّاکب عن الصواب.

---

۱ - بیراه (ج)

« ام يقولون افتريه » اين آيت عارض است درميان قصّهٔ **نوح** و مخاطب باين **مصطفى** است ( ص ) ومعنی آنست که ایشان میگویند یعنی ـ کافران قریش که این **محمد** قصّهٔ **نوح** از بر خویش نهاد وخود ساخت « قل‌ان افتريته » ای **محمد** گوی اگر من نهادم « فعلىّ اجرامى » وبال جرم من و جزای بد کرد من‌برمن نه برشما . يقال : اجرم‌الرجل اذا اذنب ، والاسم الجرم . **ابوعمرو** خواند بروایت **عبدالوارث** « فعلىّ اجرامى » بفتح الف، میگوید: بد کردهای من‌برمن . آنکه گفت : « وانابرىءٌ ممّا تجرمون » این ازبهر آن گفت که در « علىّ اجرامى » تبرئت قوم است پس تبرئت خود را گفت : « و انا برىءٌ ممّا تجرمون » ومن هم بیزارم از آن بد که شما کنید. وقيل : « اميقولون افتريه » يعنى به **نوحاً** ع فيحتاج الى اضمارٍ يعنى ـ فقلنا لـ : **نوح** « قل ان‌افتريته » والاول اظهر. قوله: واوحى الى **نوح** انه لن‌يومن من‌قومك الاّ من قد آمن » حقّ عزّ وجلّ(۱) درین آیت استدامت کفر ایشان بیان کرد و **نوح** را ازایمان ایشان نومید کرد تا نزول عذاب بایشان اورا محقق شد، از اینجا رواداشت که بریشان دعای‌بد کرد گفت : « ربّ لاتذر على‌الارض من‌الكافرين ديّاراً ، انك ان تذرهم يضلّوا عبادك ولا يلدوا الاّ فاجراً كفّاراً » . قال: اهل التفسير كان **نوح** (ع) يضرب ثم يلف فى‌لبد فيلقى فى‌بيته يرون انه قدمات فيخرج فيدعوهم حتى اذا ايس من‌ايمان قومه دعا عليهم . وقيل : جاءه رجل‌معه ابنه وهو يتوكّاء على عصاه فقال: يا بنىّ انظر هذا الشيخ لا يغرّنك . قال : يا ابت مكنّى من‌العصا فناوله ايّاها فشجه شجّةً فى رأسه « فلاتبتئس بما كانوا يفعلون » اى لا تغتم ولا تحزن . والابتياس افتعال من البؤس والبؤس‌الحزن، وقيل: الابتياس‌حزن معه استكانة . قيل : هذا خطاب‌له‌بعدالدعاء لانّه لمّا دعا عليهم‌حزن واغتمّ . وقيل: هومتّصلّ بالاول ، اى ـ لاتحزن ولاتستكن‌بما كانوا يفعلون فانى مهلكهم ومنقذك منهم فحينئذ دعا عليهم فقال : « رب لاتذر على ـ الارض من‌الكافرين ديّاراً » .

## النوبة الثالثة

**قوله تعالى** : ان الذّين آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الى ربّهم » الاية .

۱ ـ جلّ جلاله (ج) .

ازروی اشارت برذوق جوانمردان طریقت میگوید : فردا ساکنان حظیرهٔ قدس وملوك مقعد صدق و اشراف درجات علیّین ایشان خواهند بود که امروز حلقهٔ فرمان ما در گوش بندگی دارند ، درسرای اخبات آرام گرفته ، درشاهراه رضا بحکم بندگی گوش بفرمان داشته ، وازراه معارضه برخاسته . گفته‌اند : حقیقت بندگی دو خصلت است : آن کنی که او پسندد ، و آن پسندی که او کند ، ای مسکین ، **نمرود** طاغی در کافری یك بار(۱) تیر انکار درروی ایمان زد ، تودرمسلمانی بروزی چندین بار تیرانکارواعتراض برروی احکام تقدیر زنی ، صفت(۲) بندگیت کجا درست آید ، رضا وتسلیم چون بود؟ بندگی آنست که درکوی حقیقت کمروفا برمیان بندی ، ودست دربند شریعت دهی ، که تا دست دربند می‌بود هرگز بگشادن کمر نرسد توبنده‌ای و راه آزادان میروی ، توبنده‌ای ومراد خداوندان میجویی ، بنده هرگزچون خداوند نبود ، آزادی وبندگی هردو بهم نیایند .

راحت مشرّقةً و رجت مغرّباً ومتی التقاء مشرّقٍ و مغرّبِ

اینست که ربّ العالمین میگوید : «مثل الفریقین کالاعمی و الاصمّ و البصیر و السّمیع هل یستویان مثلاً » نابینای بحقیقت اوست که نه دیدهٔ عبرت دارد ، تاازروی استدلال بآیات آفاق نظر کند ، نه‌دل فکرت دارد تادرآیات انفس تأمّل کند ، نه بصیرت حقیقت دارد تا بنور فراست مکاشفات اسرار غیبی بیند ، و بینای بحقیقت اوست که بعلم‌الیقین شواهد افعال نگرد . که «اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» باز بعین‌الیقین حقائق صفات بیند که «افلا یتدبّرون **القرآن** » باز بحق‌الیقین جلال ذات بیند . که «الم تر الی ربّك» علم الیقین بشرط برهانست ، عین‌الیقین بحکم بیانست ، حق الیقین بنعت عیانست ، علم الیقین مؤمنان راست ، عین‌الیقین پیغامبران راست ، حق‌الیقین **مصطفی** راست ص ، از آن است که عالمیان باخبراند و او باعیان . همهٔ عالم صدف‌اند واو جوهر ، همهٔ عالم طفیل‌اند واو مقصود .

گرنه سبب توبودی ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب

« و لقد ارسلنا **نوحاً** الی قومه » الآیة . آورده‌اند که **نوح** ع روزی بسگی

---

۱ ـ یکبار (ج) ۲ ـ صفت در (ج) نیست

برگذشت برزبان وی‌برفت که : ما اقبحه ، چه‌زشت است این سگ وچه ناخوش این صورت سگ . ربّ‌العزّة آن ازوی در نگذاشت ، تازیانهٔ عتاب آمد ، که ای **نوح** می عیب کنی(۱) برآفریدهٔما ؟ اخلقت‌احسن‌من‌هذا ؟ **نوح** ازسیاست‌این‌عتاب‌بگریست، روزگار دراز برخود نوحه کرد ، تا نام وی **نوح** نهادند، وحی آمد که : یا **نوح** کم تنوح ؟ ای‌مسکین ! **نوح** با درازی عمر یک‌بار کلمه‌ای گفت نه‌پسند خالق ، بنگر که چه زاری کرد و چند گریست ؟ پس ترا با این زلّات نهمار ، ومعصیت بی‌شمار ، خود چه بایدکرد ، وحالت‌گویی چون بود و سرانجام بچه رسد . **نوح** پدر عالمیان بود ، ومایهٔ جهانیان بود ، و پیر پیغامبران بود ، ونواختهٔ خدای جهان بود ، بااین همه کان حسرت و مایهٔ درد و معدن اندهان بود .

**پیر طریقت** گفت : الهی ! کان حسرت است این دل من ، مایهٔ درد و غم است این تن من ، الهی ! نیارم گفت که این همه چرا بهرهٔ من ، نه دست رسد مرا بمعدن چارهٔ من ، نهصد و پنجاه سال برزخم و ضرب و بلا و عناء قوم خویش صبر همی کرد و خدایرا شکر همیگفت ، نه آن بلا ورنج ازو بکاست ، نه وی از سر آن صبروشکر برخاست ، دانست کـه بلا بستر انبیاست ، و قرین اولیاست ، و هرکه درو صبر کند ، دوستی‌را سزاست : **مصطفی** صم گفت : «انّ‌اللّٰه تعالی اذا احبّ عبداً ابتلاه ، فان صبر اقتناه» چون الله تعالی بنده‌ای را دوست دارد ، بلاها بدوفرستد ، تاپروای دیگرانش نبود ، اگر صبر کند بربلا ، ازخاصگیان حضرتش‌کنند . **نوح** آن همه بار بلای قوم خویش همی کشید که اورا گفته بودند هرکه لباس جوانمردی پوشد ، ناچار تیرجفای ناجوانمردان خورد ، و در راه ریاضت زخمهای زهرآلود چشد و ننالد .

در عشق تو از ملامت بی‌خبران درجان وجگرخدنگها دارم من

**پیر طریقت** گفت : چون بنده‌ای را بدوستی خود بپسندد و شایستهٔ حضرت عنایت(۲) گرداند ، نخست بار بلا بروی نهد تا بنده رام شود در زخم بلا ، پس آنکه قوت خورد از حقیقت رضا ، پس چنان گردد که خود شود عـاشق بلا . چنانکه **بویزید بسطامی** [قدّس‌اللّٰه‌روحه](۳) روزی که بلایی بدو نرسیدی گفتی: بارخدایا طعام

---

۱ - عیب میکنی (ج) ۲ - عندیت . (ج) ۳ - در (ج) نیست .

بی‌ادام چون خورند؟ خلق می‌پنداشتند که اوطعام وابلا میخورد ، خود ندانستند که وارضا میخورد ، وخود رضا میجوید که در منازل دوستی منزلی برتر ازمنزلت رضا نیست ، وثمره‌ای بزرگوارتر ازثمرهٔ رضا نیست. وذلك قوله: «ورضوان من‌الله اکبر»

# ٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: « **واصنع الفلك با عيننا ووحينا** » وکشتی کن بردیدار دوعین ما وبه پیغام ما ، « **ولاتخاطبنی** » وباما سخن مگوی ، « **فی‌الّذین ظلموا** » در کار قوم بشفاعت کردن یا مهلت خواستن ، « **انّهم مغرقون (٣٧)** » که ایشان بآب کشتنی‌اند.

« **ویصنع الفلك** » وکشتی میکردید(١) ، « **وکلما مرّعلیه** » وهرگاه که بر گذشتید(٢) برو ، « **ملاء من قومه** » گروهـی از قوم او ، « **سخروا منه** » افسوس میکردند برو « **قال ان تسخروا منّا** » [نوح] گفت: اگرمی افسوس(٣) دارید ازما « **فانّا نسخرمنکم کما تسخرون** » ماهم افسوس داریم هنگامی از شما چنانکه شما افسوس میدارید ازما « **فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه** » آری آگاه شوید که آن کیست که عذاب آید و رسد باو عذابی کـه رسوا کند او را « **ویحلّ علیه عذاب مقیم(٣٨)** » و[بدانید] که آن کیست که فرو آید ازخداوند برو عذابی پاینده جاودانه

« **حتی اذا جاء امرنا** » [افسوس میکردند برو] تا آنگه که فرمان ما آمد ، « **وفار التّنور** » واز تنور تافته آب برجوشید ، « **قلنا احمل فیها** » [نوح] را گفتیم برگیر در کشتی ، « **من کلّ زوجین اثنین** » از هر چیز که ویرا جفت بود نرینه ای ومادینه‌ای « **واهلك** » وکسان خویش ، « **الّا من سبق علیه القول** » مگر اوکه سخن حقّ بکفر وی در ازل برفت ، « **ومن آمن** » وهر که گرویده است [در کشتی نشان] « **وما آمن معه الّاقلیل (٣٩)** » و بنگروید با او مگر اند کی.

« **وقال ارکبوا فیها** » [الله] گفت: درنشینید درکشتی [و بگوئید] « **بسم‌الله مجریها ومرسیها** » بنام خدا راندن آن وبازداشتن آن ، « **انّ ربّی لغفور رحیم(٤٠)** » [وگوی](٤) خدای من براستی که گناه آمرز است مهربان.

١ ـ میکردی (ج) ٢ ـ بر گذشتی (ج) ٣ ـ افسوس میدارید (ج) ٤ ـ وبگو (ج)

« **وهی تجری بهم** » و می بردی کشتی روان ایشانرا « **فی موج کالجبال** » درموج موج چون کوه کوه ، «**ونادی نوح ابنه** » وخواند بآواز **نوح** پسر خویش را [**کنعان**] ، «**وکان فی معزل**» وبا یکسو شده بود کران گرفته [از پدر وبرادران و اصحاب کشتی] « **یا بنی ارکب معنا**» ای پسر بیا ودرنشین باما. « **ولاتکن مع الکافرین** (٤١)» وباکافران مباش .

«**قال ساوی الی جبل**» پسر گفت: من با کوهی شوم، «**یعصمنی من الماء**» که مرانگاه‌دارد از آب، «**قال لاعاصم الیوم من امر الله** »[**نوح**] گفت هیچ نگاه‌دارنده نیست امروز از فرمان خدای ، « **الّا من رحم** » مگرالله که هم او بخشاید ، «**وحال بینهما الموج** »[تادرسخن بودند] موج میان‌ایشان‌در آمد، **فکان من المغرقین**(٤٢)» [وپسر را ببرد] واز غرق کرد گان گشت .

«**وقیل**» و گفتند [پس ازهلاك غرق شد گان] : « **یاارض ابلعی ماءك**» ای‌ زمین فروبر توآن آب خویش که برانداخته‌ای «**ویا سماء اقلعی**» وای آسمان تو بازگیر آن‌آب که فروگذاشته‌ای ، «**وغیض الماء**» وآب زمین درزمین فرو بردند، «**وقضی الامر** » و کاربر گزاردند، «**واستوت علی الجودی** » و کشتی آرام گرفت برسر کوه **جودی** ،« **وقیل بعداً للقوم الظّالمین** (٤٣) » والله گفت: دوری و لعنت باد این گروه ستمکاران را برخویشتن .

«**ونادی نوح ربّه** » **نوح** [ چون خواست کـه از کشتی فروآید ] خداوند خویش را خواند بآواز ، « **فقال ربّ انّ ابنی من اهلی** » گفت خداوند من پسر من از کسان من بود ، « **وانّ وعدك الحق** » و وعـدهٔ تو راست است ، « **وانت احکم الحاکمین** (٤٣)» وتوراست حکم ترحا کمانی و باداد‌تر داوران .

« **قال یا نوح انّه لیس من اهلك** » گفت : ای **نوح** آن پسر از کسان تو نبود ، «**انّه عمل غیر صالح**» که او کسی بود کـه کار نه‌نیك میکرد ، « **فلا تسئلن مالیس لك به علم**» هان نگر که از من چیزی نخواهی کـه ترا بآن دانش نیست [و ندانی که چه میخواهی] ، « **انّی اعظك ان تکون من الجاهلین** (٤٥) » من ترا پند می‌دهم تا از نادانان نباشی .

«**قال ربّ انّی اعوذ بك**» **نوح** گفت خداوند من فریاد خواهم بتو، «**ان اسئلك مالیس لی به علم**» که چیزی خواهم از تو که مرا بآن دانش نیست و ندانم که چه میخواهم، «**والا تغفرلی و ترحمنی**» واگر بنه آمرزی مرا و بنه بخشایی برمن، «**اکن من الخاسرین**(۴۷)» اززیان کاران یکی باشم.

«**قیل یا نوح اهبط**» الله گفت ای **نوح** فرود آی [ازنردبان کشتی] «**بسلام منّا**» بسلامی وتحیّتی ازما [برتو] «**و برکات علیك**» وبرکات از ما برتو، «**وعلی امم ممن معك**» و برگروهانی که از پشت این پسران بود نیائد که با تواند، «**وامم سنمتّعهم**» و گروهانی خواهند بود که ایشانرا برخورداری این جهان دهیم «**ثم یمسّهم منّا عذاب الیم**(۴۸)» وآنکه بایشان رسد از ما عذابی دردنمای.

## النوبة الثانية

**قوله تعالی**: «واصنع الفلك باعیننا» ای ـ اعمل السفینة «باعیننا» ای بمرئی منّا و بمنظر منّا. و قیل: علی اعیننا کقوله: «و لتصنع علی عینی» یقال: ما زال فلان بعینی حتی واراه عنّی الجدار، و درین آیت «اعین» گفت و در جای دیگر در **قرآن** «باعیننا» و آن بمعنی عینین است، **بوموسی اشعری** گوید: که **مصطفی** (ص) گفت: «الاثنان فما فوقهما جماعة» واین درعربیت سائر است وسائغ «و وحینا» یعنی ـ علی ما اوحینا الیك من صفتها وذلك انّه لم یدر کیف یصنع فاوحی الله الیه ان اصنعه مثل جوجوء(۱) الطائر لیشقّ الماء. و قیل: بوحینا الیك ان اصنعها «ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا» ای ـ لا تراجعنی فی امهالهم نهی ان یشفع لهم، «انّهم مغرقون» بالطوفان، وقیل: المراد بقوله: «فی الّذین ظلموا» زوجته **واغلة** و ابنه **کنعان**. **ابن عباس** گفت: **جبرئیل** آمد و تخم ساج آورد و گفت این را بکار تا درخت روید و از آن کشتی ساز پس چون آن درخت برآمد و ببالید و ببرید و خشك گشت مزدوران را بدست یاری گرفت تا آن کشتی بساختند هزارو دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع آن. وقیل: کان طولها ثلثمایة ذراع وعرضها خمسین ذراعاً وبابها فی عرضها. بدانکه(۲) سه طبقه

۱ـ الجؤجؤ، من الطائر والسفینة: الصدر. (المنجد). ۲ ـ وآنکه (الف)

ساخت : طبقهٔ علیا مردمان را و طبقهٔ وسطی چهارپایان و مرغان را و طبقهٔ سفلی وحوش و سباع و هوام را . و از ابتدای درخت کشتن تا پرداختن کشتی صدسال در آن شد ، اما کشتی بدو سال بپرداخت .

« و کلّما مرّعلیه ملاءٌ من قومه سخروا منه » ربّ‌العزّة میگوید جلّ جلاله: هر گاه که بر گذشتید[1] بدو نفری از قوم وی چون کشتی میکرد برو افسوس‌می کردند و می گفتند[2] : یا نوح صرت نجاراً بعدالنبوة ، پس از آنکه پیغامبر بودی درود گر کشتی ؟ و از میان پیغامبران دو کس درودگر بود یکی **نوح** دیگر **زکریا** و افسوس کردن ایشان آن بود که می گفتند: ای **نوح** چیست این که می‌کنی ؟ گفت: کشتی که برسر آب رود ، گفتند : کیف تجری‌السفینة فی‌البرّ ؟اینجا خشك زمین‌است برخشك زمین[3] کشتی‌چون رود ؟ همچنان افسوس میداشتند وبا یکدیگر می‌خندیدند ، **نوح** گفت : « ان تسخروا منّا الیوم فانّا نسخر منکم »عند نزول‌العذاب « کما تسخرون » الان ، قیل : معناه نجازیکم علی سخریّتکم ،وقیل: نستجهلکم کما تستجهلون . آنکه ایشانرا خبر کرد که عاقبت ایشان چه خواهد بود ، گفت :

« فسوف تعلمون من‌یأتیه عذاب یخزیه » من، استفهام‌است بمعنی: ایّ ،وموضع آن رفع ، والتقدیر «فسوف تعلمون» فیما بعد ایّنااولی بالاستهزاء و ایّنا احمدعاقبة و ایّنا « یـاتیه عذاب یخزیه » یهلکه و یفضحه « و یحلّ » ینزل « علیه عذاب مقیم » دایم علیه .

« حتی اذا جاء امرنا » بعذابهم و بهلاکهم « و فارالتّنور » یعنی جعل علامة ا : **نوح** مبتدأ الغرق فوران تنّورملای ناراً . **حسن** گفت: تنوری‌بود ازسنگ ساخته در خانهٔ **نوح** که اهل وی در آن نان می‌پخت . ربّ‌العزة بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن‌علامتی ساخت نزول‌عذاب را، میگویند: روزشنبه بود که زن **نوح رحما** نام وی، آن تنور تافته بود تـا نان پزد ناگاه آب برآمد و **نوح** را خبر کرد، **نوح** در کشتی نشست بااصحاب وی. **شعبی** گفت : اتّخذ **نوح**السفینة فی

---

۱- بر گذشتی (ج) . ۲- میگفتند (ج) . ۳ - زمین خشك (ج)

جوف مسجد **الكوفة** و كان التنور على يمين الداخل(۱) ممّا يلى باب **كندة**، و قيل: كان فى ارض **الهند**، وقيل: كان بـ: **الشام** فى موضع يدعى **عين وردة**. وقيل: «فار التنور» كناية عن اشتداد الامر و صعوبته كما يقال: حمى الوطيس اذا اشتد الحرب، وقيل: التنور ـ وجه الارض. يعنى ـ اذا رأيت الماء قد فار على وجه الارض فاركب انت و اصحابك السفينة، و قيل: «فار التنور» اى ـ طلع الفجر. والاكثرون على انه تنور الخابزة كما ذكرنا.

«قلنا احمل فيها» اى ـ فى السفينة «من كلّ زوجين». قرأ **حفص**: «من كلٍ زوجين» بتنوين لامِ كلّ، و كذلك فى **المؤمنين**، والمعنى: من كل شىء فحذف المضاف اليه و نوّن كلا بعد حذف المضاف اليه، و زوجين نصب مفعول «احمل» والمراد احمل فى السفينة من كل شى او من كل صنف من الحيوان «زوجين» ذكراً وانثى، ثم قال: «اثنين» على سبيل التأكيد والتحقيق. وقرأ الباقون: «من كل زوجين» مضافاً غير منون فى السورتين.(۲) والوجه ان كلا اضيف الى الزوجين وجعل قوله: «اثنين» مفعول «احمل» والمعنى: احمل اثنين من كل زوجين، اى ـ احمل من كل شىء له زوج اثنين ذكراً وانثى، والزوج فى كلام **العرب** كل واحد معه قرين، والاثنان زوجان، يقال: عليه زوجا نعل اذا كان عليه نعلان و كذلك عنده زوجا حمام. قال الله تعالى: «وانّه خلق الزّوجين الذكر والانثى» فالذّكر زوج الانثى والانثى زوج للذّكر. «واهلك» يعنى ـ ولدك و عيالك «الّا من سبق عليه القول» يعنى ـ تقدّم قولى لك «لاتخاطبنى فيه» وهو ابنه **كنعان** و امرأته **واغلة**. و قيل: «الا من سبق عليه القول» يعنى ـ من كان فى علم الله انّه يغرق بكفره. «ومن آمن» اى ـ واحمل من صدّقك من المؤمنين.

«وما آمن معه الا قليل» مفسران گفتند: این قلیل هشتاد بودند، چهل مرد وچهل زن، وهشتاد در کثرت امّت **نوح** اندك باشد ودرست تر(۳) آنست که درکشتى کم ازده تن بودند، **نوح** بود وزن وى وسه پسر [**نوح**](٤): **سام** و **حام** و **يافث** وزنان ایشان. واصاب **حام** امرأته فى السّفينة فدعا **نوح** ان تغيّر نطفته فجاء بالسّودان. هرچه

۱ـ الداخلى (ج). ۲ـ یعنى درین سوره و در سورهٔ مؤمنین. ۳ـ درستر (الف).
٤ـ منحصر به نسخه الف است.

در کشتی بودند از آدمی همه عقیم گشتند بی‌فرزند مگر این سه‌پسر **نوح** که عالمیان امروز همه از فرزندان ایشان‌اند **یافث** پدر **ترك** است و **خزر** و**صقلاب** و **تاریس** و **منسك** و **کماری** و **صین**، ساکنان حدود مشرق تا‌یمهبّ شمال‌ایشان‌اند. و**حام** پدر سیاهان است. **سند** و **هند** و **زنج** و **قبط** و **حبش** و **نوبه** و **کنعان**. ومسکن ایشان میان جنوب و دبور و صباست باقی همه فرزندان **سام** اند و **سام** را پنج پسر بود: **ارم** مهینهٔ ایشان پدر **عاد** و **ثمود** و **عالم** پدر **خراسان** و **یفر** پدر **روم**(۱) و **اسود** پدر **فارس** و نزل کل رجل منهم مع ولده فی‌الارض الّتی سمیّت و نسبت‌الیه، و گفته‌اند: ششم پسر وی **ارفخشد** (۲) و هوالذّی ینتهی‌الیه نسب **الرسول**ص و بعد از **نوح** خلیفهٔ وی بر فرزندان **نوح**،**سام** بود و بعد از **سام**، **ارفخشد** والذّی تسمیّه **العجم**، **ایران**. وهوالذّی بنی‌ارض **العراق** فاختصها لنفسه‌فسمّی **ایران شهر** و بعد از **ارفخشد**، **شالخ** بود پسر وی‌وبعدازو برادرزادهٔ‌وی **جم‌بن ویونجهان بن‌ارفخشد** و هوالذّی ثبت ارکان‌الملك وبنی معالمه و اتخذ **یوم‌النوروز** عیداً و فی زمان **جم** تبلبلت الالسن بـ: **بابل** وذلك انّ ولد **نوح** کثروابها فشحنت بهم و کان کلام‌الجمیع **السریانیة** وهی لغة **نوح** فاصبحوا ذات یوم و قد تبلبلت السنتهم و تغیّرت الفاظهم و ماج بعضهم فی‌بعض فتفرّقت کلّ فرقةجهة من جهات العالم باللّسان الّذی‌علیه اعقابهم الی الیوم. وعن **ابن‌عباس** قال: قال **الحواریون**، ا: **عیسی**ع لو بعثت من‌شهدالسّفینة فحدّثنا عنها، فانطلق بهم حتّی انتهی الی کثیب من تراب فاخذ کفّا من ذلك‌التّراب بکفّه قال: اتدرون ما هذا؟ قالوا الله ورسوله اعلم، قال: هذا قبر **سام بن نوح** فضرب الکثیب بعصاه فقال قم باذن‌الله فاذا هو قائم ینفض التّراب عن راسه قدشاب. قال له **عیسی**ع: هکذا اهلکت؟ قال: لا، متّ واناشاب ولکنّی‌ظننت‌انّها السّاعة فمن‌ثمّ شبت. قال: حدّثنا عن سفینة **نوح**. قال: کان طولها الف‌ذراع ومایتی‌ذراع وعرضها ستّمائة ذراع و کانت ثلاث(۳) طبقات فطبقة فیها الدّوابّ والوحش و طبقة فیها الانس وطبقه فیها الطیّر، فلمّا کثرت فیها ارواث الدّوابّ اوحی‌الله الی **نوح** ان اغمز ذنب الفیل فغمزه فوقع منه خنزیر و خنزیرة فاقبلا علی‌الرّوث. فلّما وقع‌الفار فی‌السّفینة جعل

۱ - وژم (الف) ۲ - آرفخشد (الف) ۳ - ثلاثمائه (الف)

یقرضها و حبالها و ذلك انّ الفار توالدت فی السّفینة فاوحی الله الی **نوح** ان اضرب بین عینی الاسد فضرب فخرج من منخره سنّور و سنّورة فاقبلا علی الفارة، فقال له: یا **عیسی**ع کیف علم **نوح** ان البلاد قد غرقت؟ قال: بعث الغراب یاتیه بالخبر فوجد جیفة فوقع علیها فدعا علیه بالخوف، فلذلك لا یالف البیوت ثم بعث الحمامة فجاءت بورق زیتون بمنقارها وطین برجلیها فعلم انّ البلاد قد غرقت قال فطوّقها الحمرة الّتی فی عنقها ودعالها ان تکون فی انس وامان فمن ثمّ تالف البیوت. قال: فقالوا یا **رسول** الله: الانطلق به الی اهلنا فیجلس معنا و یحدّثنا، قال: کیف یتبعکم من لا رزق له. قال فقال له: عد باذن الله فعاد تراباً.

«وقال ارکبوا فیها» ای ـ قال الله ارکبوا فیها. و قیل: قال لهم **نوح** ارکبوا فی السّفینة. یقال: رکب الدّابّة ورکب فی الفلك. قال **ابن عباس**: اوّل ما حمل **نوح** فی الفلك من الدّواب الذّرة، و آخر ما حمل الحمار، فلمّا دخل الحمار و دخل صدره تعلّق ابلیس بذنبه فلم یستقلّ رجلاه فجعل **نوح** یقول: و یحك ادخل فینهض فلا یستطیع حتّی قال **نوح**: ویحك ادخل وان کان **الشیطان** معك. کلمة سبقت علی لسانه. فلمّا قالها **نوح**، خلی **الشیطان** سبیله فدخل و دخل **الشیطان** معه فقال له **نوح**: ما ادخلك علیّ یا عدوّالله؟ فقال: الم تقل ادخل و ان کان **الشیطان** معك؟ قال: اخرج عنّی یا عدوّالله قال: لابد من ان تحملنی معك. فکان فیما یزعمون فی ظهر الفلك. وقیل: انّ ابلیس واولاده صاروا ریاحاً فطاروا فی الهواء الی ان نضب الماء عن وجه الارض. و گفته‌اند که مار و کژدم آمدند، گفتند: یا **نوح** ما را در نشان در کشتی **نوح گفت**: ننشانم که سبب مضرّت و بلیّت اید، ایشان گفتند: مارا در نشان که با تو عهد کردیم که هر که نام تو برد، اورا نگزیم و نرنجانیم اکنون هر که از مضرّت ایشان ترسد تا این آیت برخواند: «سلام علی **نوح** فی العالمین انا کذلك نجزی المحسنین انّه من عبادنا المؤمنین»، فانّهما لاتضرّانه. «وقال ارکبوا فیها» **نوح** گفت: درنشینید در کشتی بنام خدای گوئید: «بسم الله مجریها و مرسیها» ـ قرائت **حمزه** و **کسائی** و **حفص** «مجریها» بفتح میم است، ای ـ جریها ـ بنام خدا است رفتن آن. باقی «مجریها» خوانند، ای ـ اجراؤها و ارساؤها بنام خدای راندن آن و بازداشتن آن وبرضمّ میم، «مرسیها» همه متفق‌اند

ودرشواذّ خوانده‌اند «مجریها و مرسیها» بنام خدای که روانندهٔ آنست و بدارندهٔ آن زجاج گفت: بالله تجری وبه‌تستقرّ، بنام الله کشتی می‌رفت وبنام وی قرارمی گرفت و هر که که نوح خواستی تا کشتی روان شود گفتی: «بسم‌الله» روان گشتید و چون خواستی که بایستد گفتی «بسم‌الله» بایستادید.

«انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» لمن آمن منهم «رحیم» حین خلصهم. وعن ابن‌عباس قال: قال رسول‌الله (ص) «امانٌ لامتّی من الغرق اذا رکبوا السّفن فی‌البحران یقولوا بسم‌الله الملك و ما قدروا‌الله حق قدره»، «بسم‌الله مجریها و مرسیها انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» چون نوح درکشتی نشست‌واصحاب‌وی، فرمان‌دادند‌تا آسمان آب فروگذاشت چنانکه‌الله گفت: «ففتحنا ابواب السّماء بماءٍ منهمرٍ» وزمین آب خویش برانداخت از هفتم طبقهٔ زمین و چشمه ها روان گشت چنانکه گفت: «وفجّرنا الارض عیوناً» چون هر دو آب بهم رسید و درهم شد، باد های عواصف فروگشادند تا درمیان آب افتاد و آنرا موجها کرد همچون کوههای عظیم، اینست که ربّ‌العزّة گفت: «وهی تجری بهم فی موجٍ کالجبال» الموج جمع موجةٍ کتمرٍ وتمرة، والموج حرکة الماء الکثیر بدخول الرّیاح الشّدیدة فی خلاله.

«و نادی نوحٌ ابنه» و اسمه کنعان و قیل یام، و قیل عرویا، «و کان فی معزلٍ» من‌السّفینة، وقیل: بمعزلٍ عن‌دین‌الله، والعزلة البعد. «یابنّی» قرائت عامّهٔ قرّاء کسر «یا» است مگر عاصم که بفتح یاخواند، فمن کسر فلانّه حذف یاء المتکلّم فبقیت الکسرة قبلها لیدلّ علیها، کما تقول: یاغلامِ، ومن فتح فلانّه قلب یاء الاضافة الفاً لخفّة الفتحة ثمّ حذف الالف کما تحذف الیاء من یاء غلام.

«ارکب معنا» باظهار، قرائت نافع است و ابن‌عامر و حمزه و یعقوب و بزی از ابن‌کثیر، و ترك الادغام فی مثل هذا اصل لانّ الحرفین من کلمتین وهما متقاربان لامثلان. باقی بادغام خوانندلانّهما حرفان متقاربان من مخرج واحد فلمّا کانا من مخرج واحد اشبها المثلین فحسن ادغام احدهما فی الآخر. نوح گفت مر پسرخویش را: «ارکب معنا» یعنی ـ اسلم و ارکب، اورا برکشتی میخواند بشرط ایمان. و گفته‌اند: این پسرمنافق بود اظهار ایمان می‌کرد ازین جهت نوح اورا میخواند، و اگر نوح

آن نفاق از وی شناختید، و از ایمان وی نومید بودید او را نخواندید.

«قال: سآوی الی جبلٍ» گفته‌اند: آن پیشین کشتی بود که خلق دیده بودند در جهان، راوی‌ پسر نوح ندید که درآن نشیند گفت: من درکشتی نیارم آمد، آنکه گفت: «سآوی الی جبلٍ یعصمنی من الماء» ای ـ من الغرق «قال لاعاصم الیوم من امرالله» گفته‌اند: این عاصم بمعنی معصوم است، کماء دافقٍ و عیشةٍ راضیةٍ، میگوید: هیچ نگاه داشته نیست امروز از فرمان خدای و عذاب او «الاّ من رحم» استثنا منقطع است یعنی ـ لکن من رحمه‌الله معصوم، موضع «من» نصب است برین قول. و اگر گوئیم استثنا صحیح است موضع «من» رفع باشد، یعنی ـ من رحم هوالله عزّوجلّ، ای ـ لاعاصم الاّ الله «وحال بینهم الموج» ای ـ بین نوح و ابنه، و قیل: بین ابنه و الجبل «فکان من المغرقین» ای ـ صار من المهلکین بالماء. روی انّ ابن نوح بنی من الزّجاج بیتاً وقت اتّخاذ ابیه السّفینة فلمّا رکب نوح السّفینة دخل ابنه فی البیت الّذی اتّخذه من من الزّجاج ثمّ انّ الله تعالی سلّط علیه البول فأخذ یبول حتّی امتلأ ذلك البیت الزّجاجیّ من بوله نفرق کلّ فی ماء البحر و غرق ابن نوح فی بوله لیعلم انّه لامفرّ من القدر. مفسّران گفتند: شش ماه نوح و اصحاب وی درکشتی بودند دهم رجب درکشتی بودند، و روز عاشورا از کشتی فرو آمدند، و در ستر آنست که هفت ماه در کشتی بودند و ارتفاع آب در زمین چندان بود که بهمهٔ کوههای عالم سی گز آب برگذشته بود و بروایتی پانزده گز، و روی انّه کان لامراة صبیّ صغیرٌ و کانت تحبّه فحملته الی الجبل وقت الغرق فلمّا غشیها الماء، رفعته فوق صدرها ثمّ فوق منکبیها ثمّ شالت به نحو السّماء بیدیها فلمّا الجمها الماء طرحته فقال‌الله لـ: نوح: لورحمت احداً لرحمت المرأة و ابنها. و قیل: رکب نوح السّفینة فی اوّل یوم من رجب فمرّت بالبیت وطاف به سبعاً و قد رفعه الله من الغرق وجرت السّفینة بهم الی یوم النحر «واستوت علی الجودی» یوم النحر (۱) فمکثت علیه شهراً حتی جفّت الارض وخرجو امنها یوم عاشوراء فصام نوح و من معه شکرا لله عزّوجل.

«و قیل یا ارض ابلعی» یعنی ـ قال‌الله للارض بعد تناهی الامر فی هلاك قوم نوحٍ «یا ارض ابلعی ماءكِ» ای ـ تشرّبیه وتنشفیه، الله تعالی فرمان داد بزمین که آب

---

۱ ـ یوم النحر دهم ذیحجّة (منتهی الارب).

خویش در اجزای خویش فروبر، میگویند: لختی از آن بقاع زمین استعصا نمود وسروازد ازین فرمان، تا ربّ العالمین آب وی تلخ وشور گردانید و آن زمین شورستان کرد. «و یا سماءُ اقلعی» ای - یا سحاب امسکی عن انزال المیاه. «وغیض المآء» ای - ونقص المآء فذهب ونضب ومصدره الغیض والغیوض، یقال: غاض الماء یغیض، اذا غار فی الارض، وغاضه الله ای - نقصه، لازمٌ ومتعدّ کما یقال: زاد الشیئُ وزدته. «وقضی الامر» ای - فرغ من مجازاة الاعداء، کقوله: «و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر» یعنی - فرغ من محاسبة الاعداءِ ومجازاتهم «واستوت علی **الجودی**» یعنی - استقرّت السّفینة علی جبل **الجودی** وهو جبل معروف بناحیة **الموصل** و قیل: فی جزیرة **الشام** من وراء **آمد**. «وقیل بعداً للقوم الظّالمین» بعداً مصدرٌ موضوع موضع الامر - میگوید: دوری بادا و لعنت این گروه ظالمان را، این از کلمتهای نفی ندامت است که الله بآن خویشتن را ازپشیمانی تنزیه کرد چنانکه جایی دیگر گفت: «الا بعداً لـ: **عاد**» «الا بعداً لـ: **ثمود**» «الا بعداً لـ: **مدین**» «ولا یخاف عقباها» هم ازاین باب است. آنچه **موسی** را گفت: «فلاتأس علی القوم الفاسقین» و از **شعیب** باز گفت: «فکیف آسی علی قومٍ کافرین» ولیس ربنّا بجبّارٍ یبدوله ندامة اویخاف عاقبة، اجمع المعاندون علی ان طوق البشر قاصرٌ عن الاتیان بمثل هذه الآیة، بعد ان فتشوا جمیع کلام **العرب والعجم** فلم یجدوا مثلها فی فخامة الفاظها و حسن نظمها وجودة معانیها فی تصویر الحال مع ایجاز من غیر اخلالٍ.

«ونادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی» وقد وعدتنی ان تنجینی واهلی، وذلک فی قوله تعالی: «واهلك» بارخدایا تومرا گفته‌ای که تراو کسان ترا ازغرق برهانم واین پسراز کسان من بود، «وانّ وعدك الحقّ وانت احکم الحاکمین» ربّ العالمین اورا جواب داد که: «انّه لیس من اهلك» ای - من اهل دینك. وقیل: لیس من اهلك الّذین وعدتك انجاءهم. روایت کنند ازعلی [مرتضی][1] (ع) که گفت لم یکن ابنه وانّما کان ابن امرأته من زوج آخر، ولهذا قال: من اهلی ولم یقل: منّی. وقیل: کان لغیر رشده وهذا غیر صحیح لانّ الله تعالی عصم انبیاءه من مثله، وحمل المفسّرون. قوله «فخانتاهما» علی -

۱ - (ج)

الدّین لاعلی‌الفراش یعنی- احدیهما کانت تخبرالنّاس انّه مجنون والاخری کانت تدلّ علی‌الاضیاف . وقال **ابن عباس** : مابغت‌امراة نبیّ قط . یکی از **سعید جبیر** پرسید که «انّ ابنی من‌اهلی» این پسر **نوح** بود یانبود . **سعید** خشم گرفت، گفت : سبحان‌الله لااله الّاالله» خدای میگوید جلّ‌جلاله بارسول‌خویش که پسر وی بود وتومی گویی که نبود ، آنکه گفت : کان ابنه ولکنّه کان مخالفاً فی النیّة والعمل والدّین فمن ثمّ قال:«انّه لیس من‌اهلك انّه عمل‌غیر صالح» بکسرالمیم وفتح اللاّم ونصب«غیر»قرأها **الکسایی** و **یعقوب**، والوجه انّ‌الضمیرفی«انّه»لابن **نوح** والمعنی : انّ‌ابنك عمل‌غیر صالح، والتقدیر: عمل‌عملا غیرصالح فحذف‌الموصوف واقیم(1) الصّفة مقامه . میگوید: ای **نوح** او از کسان تو نبود که کارنیك نمیکرد(2) یعنی ـ که در دین ونیّت‌وعمل مخالف تو بوذ . وقرأ الباقون«عمل»بفتح المیم ورفع اللاّم منوّنة ورفع«غیر»والوجه انّه یجوزان‌یکون‌الضّمیرفی«انّه»لابن **نوح** ایضاًفیکون علی‌حذف‌المضاف،والتقدیر انّ ابنك ذوعمل غیرصالح فحذف‌المضاف واقیم المضاف الیه مقامه، ویجوزان‌یکون الضّمیر فی «انّه» للسّؤال ، والتّقدیر انّ سؤالك ، مالیس لك به علم عمل غیر صالح . یعنی ـ این گفت که تو مرا گفتی ای **نوح** کاری نه‌نیك است وآن گفت وی خلاص خواستن پسر بود پس از آنکه کفر وی شناخته بود ودانسته . و گفته‌اند خلاص وی خواستن بود پس از آنکه گفت « لاتذر علی‌الارض من الکافرین دیّاراً»

«فلا تسئلنّ» درین کلمت سه قرائت است «تسئلن» بفتح لام ونون و نون مشدّد قرائت **ابن کثیر** است وبفتح لام و کسر نون و نون مشدد قرائت **نافع** و **ابن عامر** است‌ولکن **ورش** و **اسمعیل** از **نافع** اثبات یاء روایت کرده‌اند درحال‌وصل نه‌در حال وقف، و**قالون** حذف یاء روایت کرده درهر دوحال، و **بصریان** و **کوفیان** «تسئلن» خوانندبسکون‌لام‌وکسر نون مخفّف، واز**بصریان ابو عمرو** یاء اثبات‌کند درحال وصل دون الوقف، و **یعقوب** درهردو حال اثبات کند و **کوفیان** در هردو حال حذف کنند واصل کلمه «لاتسئلن»(3) بجزم لام است‌برمعنی نهی ودخلته‌النّون‌الثقیلة للتّوکید، معنی آنست که مپرس آنچه علم آن برتو پوشیده کرده ام و ندانی که در حکم من

1ـاقیمت(ج) 2 ـ کار نه نیك کرد (الف) 3 ـ لاتسئل (ج)

جائز است « انّی اعظك ان تکون من الجاهلین » اینجا « لا » مضمر است یعنی ـ ان لاتکون من الجاهلین. وقیل : معناه: ان تکون من الجاهلین فتظنّ انی لاافی[1] بوعدی وعدته .

پس **نوح** بزلّت خویش معترف شد، گفت: « رب انّی اعوذ بك » ای ـ استجیر بك « ان اسئلك ما لیس لی به علم » ای ـ ان اتکلف مسئلتك مالا اعلم ممّا استاثرت بعلمه « والاتغفرلی » ذنبی بسئوالی « وترحمنی » بفضلك وتنقذنی من غضبك « اکن من الخاسرین » الهالکین .

« قیل یا **نوح** اهبط » انزل من السفینة الی الارض « بسلام منّا » ای ـ بسلامة وخلاص من المکاره والهلاك . قال: **عمربن الخطاب** لمّا استقرّت السفینة علی **الجودی** لبثت ماشاءالله ان یلبث ثمّ انه اذن له فهبط علی الجبل فدعا الغراب فقال ائتنی بخبر الارض فانحدر الغراب علی الارض وفیها الغرقی من قوم **نوح** فوقع علی جیفة من قوم **نوح** فابطاء علیه فلعنه ، ودعا الحمامة فوقعت علی کف **نوح** فقال: اهبطی فائتینی بخبر الارض فانحدرت فلم تلبث الّا قلیلا حتی جاءت . تنفض ریشة فی منقارها .

وروی انها اتته بورق الزیتون فی منقارها والطّین فی رجلیها ، فقالت : اهبط فقد انبتت الارض. قال **نوح**: بارك‌الله فیك وفی بیت یؤویك وحبّبك الی النّاس لولاان یغلبك النّاس علی نفسك لدعوت الله ان یجعل رأسك من ذهب. وقیل: « بسلام » ای ـ بتحیّة وبتسلیم « منّا وبرکات علیك » یعنی ـ زیادات فی نسلك حتّی صار اباالبشر بعد **آدم** وان بنی آدم کلّهم من ذلك الیوم من بنیه الثلثة ، البیض من **سام** ، والحمر من **یافث** ، والسّود من **حام** . اینست که رب العالمین گفت : « وجعلنا ذرّیته هم الباقین » ادرکت البرکة کلّهم فتنا سلوا وادرك السلام بعضهم فاسلموا . ذلك قوله : « وعلی امم ممّن معك » ای ـ و علی قرون من ذرّیّة من معك من ولدك وهم المؤمنون منهم ، ثمّ استأنف الکلام فقال : « وامم سنمتّعهم » فی دنیاهم ، یعنی ـ الامم الکافرة من ذرّیته « ثمّ یمسّهم منّا عذاب الیم » امّا عاجلا وامّا آجلا ، قال: **محمدبن کعب‌القرظی** : دخل فی ذلك السلام کل مؤمن ومؤمنة الی یوم القیمة و کذلك فی ذلك العذاب و الامتاع کلّ کافر و کافرة الی یوم القیامة .

---

۱ ـ اوفی ( الف )

# النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اصنع الفلك باعيننا » نوح را فرمان آمد از روی شریعت بظاهر حکم که از چوب ساج کشتی ساز و درو نشین تا از طوفان برهی و از روی حقیقت بحکم تخصیص و نعت تقریب بسر وی ندا آمد که دریای نفس درپیش‌داری دریای مغرق مهلك در آن گردابها است پر خطر . و نهنگان جان ربای بر رصد ، وناچار بر آن عبره می‌باید کرد تابساحل امن رسی ، از اخلاص کشتی ساز بسه طبقه یکی خوف ودیگر رجا وسوم(۱) رضا ، وانکه بادبان صدق بر آن بند وبرمهبّ صبای اطلاع‌ما بدار . اینست که گفت : « باعیننا و وحینا » که ماخود چنانکه باید راند و آنجا که باید راند خود رانیم « هوالذی یسیّرکم فی البرّ والبحر » « وحملناهم فی‌البّر و البحر » ازروی اشارت میگوید بدبندهٔ من‌تدبیر کارخود وامن گذار وخویشتن‌را یکسر بمن سپار و تصرف خود دوردارتو(۲) محمول لطف مایی و محمول الکرام لایقع فان وقع وجدمن یأخذ بیده . این‌همانست که مصطفی صم گفت : « الا فتسلکون جسراً من‌النّار یطاء احد کم الجمرة فیقول الجسر ، یقول ربّك عزّوجلّ اوانه » کرامتی بزرگوار است ولطفی بی نهایت که فردا ربّ العزّة بر گذرگاه صراط با بندهٔ عاصی کند ، فمّرة یقف و مرّة یعثر . می‌افتد و می خیزد و رب‌العزّة داند که بنده را جزوی فریادرس ودستگیر(۳) نیست بجلال تعزّز خود وبنعت رحمت اورا فریاد رسد و دستگیری(٤) کند . درخبرمی آیدکه رحمت‌الله بربنده بیش ازرحمت‌مادراست برفرزند ، واگر(٥) تقدیراً فرزندی هزاربار پایش بگل فرو رود ، هربار مادر گوید برخیز جان مادر و هربار مادر برو مشفق‌تر و مهربان‌تر بود .

**پیرطریقت** گفت : الهی ! تامهر تو پیدا گشت همهٔ مهرها جفا گشت ، وتابرّتو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت ، الهی ! ما نه ارزانی بودیم تا ما را بر گزیدی ، و نه نا ارزانی بودیم که بغلط گزیدی ، بلکه(٦) بخود ارزانی کردی تا بر گزیدی و بپوشیدی عیب ، که می‌دیدی .

---

۱ ـ سیوم (الف) ۲ ـ در دوردار (الف) ۳ ـ دست گیر (الف) ٤ ـ دست گیری (الف)
۵ ـ [illegible] (ج) ۶ ـ بل که (الف)

« حتّی اذا جاء امرنا و فارالتّنور » چون سلطان عظمت و بی نیازی و جلال عزت قهاری بنعت سیاست کمین گاه مکر بـر آن بی حرمتان و بیگانگان گشاد و طوفان عقوبت وعذاب فراسرایشان نشست، فرمان آمد از جبار کاینات به **نوح** پیغامبر که : « احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلك الّا من سبق علیه القول » هن که مادر ازل او را در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم ، امروز تو اورا واپناه خود گیر و در کشتی نشان که وی امروز از رستگارانست(۱) و فردا از نواختگان ، و در ازل ازخواندگان . **ابلیس** آمد در آن حال تا خود را در کشتی افکند **نوح** سر وازد که این جای خواندگان است ، نه جای راندگان . **ابلیس** گفت : اما علمت انّی « من- المنظرین الی یوم الوقت المعلوم » ولا مکان الیوم الا فی سفینتك . ندا آمد کـه ای **نوح** ، **ابلیس** را درنشان که اوشبه سیاه است درعقد مروارید :

در رشته کشند با جواهر شبهی .

عجب آنست که **نوح** پسر خودرا میخواندکه « ارکب معنا » و **ابلیس** دشمن را میراند ، تا فرمان آمد که ابلیس دشمن را بردار و پسر خودرا بگذار ، تـا بدانی که اسرار تقدیر برقیاس خلق نیست میگوید: من آن کنم که خود خواهم و کس را بر حکم من اعتراض نیست « لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون » .

« و قال ارکبوا فیها بسم‌الله مجریها و مرسیها » بسم‌الله سلامة‌الخلق ، و بالله نجاة‌الخلق ، بسم‌الله شفاءٌ عند کلّ بلیّةٍ ، و سلوةٌ عند کلّ حسرةٍ ، وحبرةٌ عند کلّ فرحةٍ ، بنام خداست آرام دل مؤمنان ، بنـام خداست شفاء درد بیمار دلان ، بنـام خداست آسایش اندهگنان ، خداوندا نامت نور دیدهٔ آشنایـان ، یادت آیین منزل مشتاقان ، یافتت فراغ دل مریدان ، مهرت انس جان دوستان .

« و نادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی » **پیر طریقت** گفته که درگاه حق عزیز است ، و فنای قدس او عظیم ، سراپردهٔ قهر زده ، وایوان کبریا برکشیده ، و بساط عظمت گسترانیده ، کس را نیست و نرسد کـه بستاخی کند برآن بساط عظمت جز بفرمان . نبینی **نوح** را که بستاخی کرد ، گفت : « انّ ابنی من اهلی » تا

۱- رستگان (الف) .

او را جواب دادند که « انّه لیس من اهلك » **موسی** (ع) همچنین[1] بر بساط جلال و عظمت انبساطی نمود ؛ بی دستوری دیدار خواست ، گفت : « ارنی » جواب آمد که : « لن‌ترانی » ، باز **مصطفی** (ص) شب الفت و زلفت ، شب قرب و کرامت کـه بحضرت اعلی رسید ، وبساط جـلال وعظمت دید ، سر در پیش افکند وهیچ نگفت حرمت حضرت احدیت را و اجلال درگاه صمدیت را خاموش گشته ، و گوش فرا داشته که تا فرمان چه آید ، و دستوری چه دهد ، ندا آمدکه یا **محمد** « سبّح اسم ربّك الاعلی » دستوری دادیم ترا زبان دعا و ثنا بگشای ، و مـا را بپاکی بستای ، **مصطفی** (ص) درنگرست جلال و عظمت و کبریای الوهیّت بی نهایت دید ، دانست که کمال ثنای مخلوق هرگز ببدایت جلال لم یـزل نرسد ، ثنای خود همچون[2] چراغ دید در آفتاب و قطره در دریا ، چراغ درآفتاب چه روشنایی دهـد ، و قطره در دریاچه افزاید ، همین کلمت[3] گفت : «لا احصی ثناءً علیك انت کما اثنیت‌علی نفسك » فرمان آمد که ای **محمد** بستاخی کن بخواه تا بخشم ، بگوی تا نیوشم ، سل تعطه اشفع تشفع .

من آن توام تو آن من باش ز دل　　　بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

# ۵ ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی ـ . «**تلك من انباء الغیب**» این قصّه ازخبرهای پوشیده [بر **عرب**] است «**نوحیها الیك** » که پیغام دهیم[4] آنرا بتو ، «**ماکنت تعلمها انت**» هرگز ندانستی تو آنرا ، « **ولا قومك من قبل هذا** » و نه قوم تو [ عرب ] دانستند پیش ازین‌وقت ، «**فاصبر** »شکیبایی‌کن [تو برادای قوم‌خویش] «**انّ‌العاقبة للمتّقین**(۴۹)» که [پیروزی] سرانجام خداوندان راستی راست .

« **والی عاداخاهم هوداً** » وفرستادیم به **عاد** کس‌ایشان **هود** ، «**قال یاقوم**» [**هود**]گفت [ **عاد** را] که ای قوم «**اعبدوا اللّه مالکم من اله غیره** » خدای پرستید نیست شمارا خدایی جز از وی[5] « **ان انتم الّا مفترون**(۵۰) » نیستید مگر دروغ

۱ ـ هم چنین (الف) . ۲ـ هم چون (الف) . ۳ـ کلمه (ج) .
٤ ـ میدهم (ج) ۵ ـ جذز وی (الف)

سازان(۱) ودروغ گویان .

«یاقوم لااسئلکم علیه اجراً» ای گروه نمی‌خواهم از شما بر پیغام رسانیدن مزدی «ان اجری الّا علی الّذی فطرنی» نیست مزد من مگر بر او که بیافریدمرا [ پس آنکه نبودم ] ، «افلا تعقلون(۵۱)» در نمی‌یابید [ که من یگانه بی‌طمع با اهل اقلیم باز نهاد نجویم به بیهوده(۲) . ]

«و یا قوم استغفروا ربّکم» وای قوم آمرزش خواهید از خداوند خویش ، «ثمّ توبوا الیه» وبوی‌باز گردید ، «یرسل السماء علیکم مدراراً» تافرو گشاید برشما ازآسمان بارانی پیوسته تیزبار ، «ویزدکم قوّة الی قوّتکم» و شما را نیروئی افزاید بانیروی شما ، «ولا تتولّوا مجرمین(۵۲)» وبرمگردید [ از پذیرفتن پیغام هم] بااین جرمهای خویش .

«قالوا یاهود» گفتند: ای هود «ماجئتنا ببیّنة» نیاوردی بماپس کاری روشن ویس‌پیغامی درست ، «ومانحن بتارکی آلهتنا عن قولك» ومادست بدارندهٔ خدایان خویش نیستیم ازبهر گفت تو ، «ومانحن لك بمؤمنین(۵۳)» وماترا استوار گیرندگان نه ایم .

«ان نقول» نمیگوئیم ما بتو «الّا اعتراك بعض آلهتنا بسوء» مگر این که بتو رسانید یکی از خدایان ما گزندی « قال انّی اشهد الله واشهدوا » گفت: من الله گواه خواهم و شما گواه باشید(۳) انّی بریء ممّا تشرکون(۵۴) من دونه » که من بیزارم از آنچه شما انباز می‌خوانید(۴) باالله « فکیدونی جمیعاً » با من کارید و بکوشید(۵) [بهر کوشش که توانید و بهر ساز که دارید] همه بهم یار و همدست ، «ثمّ لاتنظرون(۵۵)» آنکه مراهیچ درنك مدهید .

«انّی توکّلت علی الله» من پشت باالله(۶) باز کردم «ربّی وربّکم» خداوندمن وخداوندشما «ما من دابّة الّاهو آخذ بناصیتها» نیست هیچ جنبنده‌ای مگراو ناصیت آن گرفته دارد «انّ ربّی علی صراط مستقیم(۵۶)» خداوند من است برراهی راست .

۱ - دروغ زنان (الف) ۲ - نجویم بیهوده (ج) ۳ - من الله می گواهی به (ج) .
۴ - می‌انباز خوانید (لف) ۵ - بامن کاوید و بامن کوشید (الف) ۶ - باالله (ج)

«**فان تولّوا**» اگر بر گردید، «**فقد ابلغتكم**» من بشما رسانیدم، «**ماارسلت به اليكم**» آنچه مرا بآن فرستاده‌اند بشما، «**ويستخلف ربى قوماً غيركم**» و خداوند من ازپس شما گروهی جزازشما خلیفت‌نشاند[درزمین] «**ولا تضرّونه شيئاً**» وشما بسر کشیدن ازطاعت‌وی ویرا نگزائید؛ «**انّ ربّى على كلّشىء حفيظ**(۵۷)» خداوند من برهمه‌چیز نگهبان(۱) است [بآن دانا و آنرا یاددار ونگه‌دار].

«**ولمّا جاء امرنا**» و آنگه که فرمان ما آمد، «**نجّينا هوداً**» برهانیدیم **هود** را، «**والذين آمنوا معه**» و ایشان که گرویده بودند با او، «**برحمةمنّا**» بمهربانی ازما؛ «**ونجّيناهم من عذاب غليظ**(۵۸)» وبرهانیدیم ایشانرا ازعذابی بزرگ.

«**وتلك عاد**» و این **عاد** آنست، «**جحدوابآيات ربّهم**» که شنیدند ونمیوشیدند، دیدند ونمنگریستند؛ یافتند ونپذیرفتند، آگاه شدند وباراه نیامدند. «**وعصوا رسله**» وسر کشیدند دررسولان(۲) او، «**واتّبعوا امر كلّ جبّارعنيد**(۵۹)» و پی بردند فرمان هر گردن کشی ناپاك ستیز کش را.

«**واتبعوا فى هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة**» وبرپی [عاد] بادا درین جهان لعنت وراندن الله وروز رستاخیز همچنان، «**الا انّ عاداً كفروا ربّهم**» آگاه‌باشید که **عاد** کافر شدند بخداوند خویش، «**الا بعداً لعاد قوم هود**(۶۰)» آگاه باشید که دوری بادا و لعنت فزایا **عاد** را قوم **هود**.

## النوبة الثانية

قوله تعالی ـ : «تلك من انباءِ الغيب» ای ـ تلك الاقاصيص فی خبر **نوح**ع. من اخبار الغيب عنك ينزل بها **جبرئيل** عليك معجزة و صحّة لنبوّتك يا **محمد**، «ما كنت تعلمها انت ولاقومك» **العرب** «من قبل هذا» الوقت. و قيل: من قبل **القرآن** ای ـ لولا انّا اوحينا اليك ما كنت تعرفها «فاصبر» ای ـ علی تكذيبهم لك كما صبر **نوح**. «انّ العاقبة» ای ـ حسن العاقبة من الظفر والنّصر «للمتّقين» كما كان لمؤمنی قوم **نوح** وساير من آمن بالانبياء والرسل.

---

۱ ـ کوشوان (الف) ۲ ـ درّسولان (الف).

«والی عاد اخاهم هوداً» ارسال در آن مضمر است، یعنی- ارسلنا الی عاد اخاهم هوداً و این عاد اوّل است، و هو عادبن ارم بن سام‌بن نوح. نژاد این عاد همه جبّاران بودند وطاغیان، و درعصرخویش جهانداران، و درزمین یمن مسکن‌داشتند و اولاد سام و حام و یافث درآن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند، و مهینهٔ ایشان و ملك ایشان شدید بن عملیق بن عاد بن ارم بود، این ملك برادرزادهٔ خود را ضحاك بن علوان بن عمليق بن عاد که عجم اورا بیوراسف گویند بزمین بابل فرستاد تا اولاد سام را مقهور کرد و جم‌بن ویونجهان بن ارفخشد بن‌سام که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد وابن عم خویش را الولید بن الریان بن عاد بن‌ارم بزمین مصر، فرستاد و اولاد حام را مقهور کرد، مصربن القبط بن حام که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد و می گویند که الریان بن الولید ملك مصر که صاحب یوسف بود و الوليد بن مصعب، فرعون موسی و جالوت‌الجبّار که داود اورا کشت، این هرسه ازفرزندان ولید بن الریان بن عاد اند و شدید بن‌عملیق برادرزاده‌یـی دیگرداشت، غانم بن علوان بن عملیق، برادرضحاك اورا بزمین ترك فرستاد و اولاد یافث را مقهور کرد و افراسیاب(۱) کـه ملك ایشان بود بدست وی کشته شد، ویقال: ان رستم‌الشدید من ولد غانم. پس شدید بن عملیق هلاك‌گشت و برادر وی شداد بن عملیق بن عاد بن ارم بجای وی‌نشست همچنان کافر وطاغی و متمرّد با قوم خویش، تا ربّ العالمین درآن عصر هود پیغامبر بایشان فرستاد و ایشانرا بردین‌حقّ دعوت کرد، فذلك قوله: «والی عاد اخاهم هوداً» وهو هود بن خالدبن الخلود بن عیص بن عملیق بن عاد. و قیل: هود بن‌عبدالله بن‌عوص بن‌ارم، و هو الاصح. وسمّاه اخاهم لانه کان من‌نسبهم. قال الزّجاج: هوا خوهم من حیث انّه من‌ولد آدم وهم اولاده.

«قال یاقوم اعبدوا الله» ای- وحّدوه «مالکم» «من معبود» «غیر» «الله» «ان انتم الاّ مفترون» کاذبون فی‌اشراککم مع‌الله الاوثان.

۱ - فراسیاب (الف)

«یا قوم لا اسئلکم» علی ما ادعوکم الیه من اخلاص العبادة «اجراً» ای ـ ثواباً ورزقاً «ان اجری» ای ـ ماجزائی وثوابی. «الّا علی الذی فطرنی» ای ـ ابتدأ خلقی ولم‌اك شیئاً «افلاتعقلون» انّی لااطلب منکم علی ذلك عرض الدنیا وانّما قال هذا لانّ الامم قالت للرّسل ماتریدون الّا ان تتملّکوا اموالنا.

«ویا قوم استغفروا ربّکم» این استغفار درقرآن کفّار را جایها است «ولولا تستغفرون الله» آن قوم **صالح** ازین جنس است، «وما کان الله معذّبهم وهم یستغفرون» «فقلت استغفروا ربّکم» همه ازین جنس است و قول **مصطفی** ص که **عدی حاتم** او را گفت: انّ ابی کان یقری الضّیف ویفعل و یفعل فهل نفعه ذلك و قالت له **عایشة** لـ: **عبدالله بن جدعان التیمی** کذلك فقال ص لهما ومایغنی ذلك عنهما ولم یستغفر الله قط، فاستغفار الکافر رجوعه الی الاسلام بالتّوحید لانّه اذا شهد بالتّوحید استحقّ المغفرة فتوحیده استغفار. «ثمّ توبوا الیه» «ثمّ» درجای عطف است نه درجای تعقیب. «یرسل السّمآء علیکم مدراراً»، **هود** این سخن ازبهر آن میگفت که ایشان اصحاب زروع وارباب عمارت بودند وخشك سال ایشانرا پیش آمد، هفت سال پیوسته قحط بود و باران نمی آمد **هود** ایشانرا گفت: «استغفروا ربّکم» من کفرکم بان تؤمنوا «ثمّ توبوا الیه» من ذنوبکم «یرسل السّماء» سمآء اینجا مطراست. «**زید بن خالد الجهنی** گفت درصحاح خطب رسول الله ص: فی اثر سماء کانت من اللّیل یعنی ـ فی اثر مطر. «مدراراً» یعنی ـ دائما ساکناً وذلك انفع مایکون، واصله من درّ اللبن اذا نزل متتابعاً، و مفعال من بناء المبالغة یستوی فیه المذکّر والمؤنّث.

«ویزدکم قوّةً الی قوّتکم» این ازبهر آن گفت که ایشان درروزگار قحط و شدّت ضعیف و نزار شده بودند لقلّة غذائهم فی الجدب. و قیل: معناه ویزدکم عزّاً الی عزّکم بکثرة عددکم و اموالکم و اولادکم و ذلك انّ الله حبس عنهم القطر واعقم ارحام نسائهم فوعدهم **هود** ع المطر والاولاد علی الایمان والاستغفار والتوبة، «ولاتتولّوا مجرمین» ای ـ لاتعرضوا عمّا ادعوکم الیه من التّوحید مقیمین علی الکفر

«قالوا یا هود ماجئتنا ببیّنة» ای ـ برهان وحجة، «وما نحن بتارکی آلهتنا» ای ـ لانترك عبادة آلهتنا «عن» جهة «قولك»، «ومانحن لك بمؤمنین» مصدقین

«ان نقول» ای ـ ما نقول فیک «الّا» قولنا «اعتراك» اصابک «بعض آلهتنا بسوءٍ» یعنی ـ بجنون وخبل بسبب سبّک ایّاها فصرت تتکلم بما نسمع، یقال عراه و اعتراه اذا المّ به.

«قال» لهم **هود**: «انّی اشهدالله» علی نفسی «واشهدوا» یاقوم «انّی بریءٌ» من آلهتکم الّتی یخوّفوننی بها فسمّونی ماشئتم، «فکیدونی جمیعاً» **هود** گفت: من خدای ترا بر گواه میگیرم وشما نیز گواه باشید که ازبتان شما بیزارم وایشانرا عیب جویم سخن من اینست، شما هرچه خواهید کنید، وهرکید که توانید سازید، وبهر نام که خواهید مرا نام نهید و گر بتان شما بمن بدی و کیدی توانند ایشانرا در کید وحیلت بیاری گیرید، «ولاتنظرون» ومرازمان مدهید اگر توانید، همانست که از **نوح** پیغامبر حکایت کرد.

«فاجمعوا امرکم وشرکاءکم» الآیة. واین معنی در **قرآن** از چند پیغامبر حکایت است برالفاظ مختلف، واین عظیم‌تر برهانی است پیغامبران را برصحت نبوّت که ایشان اندك بودند یا یگانه، ودشمنان انبوه بودند یا بی‌عدد، خاصه **نوح وهود**.

«انّی توکّلت علی‌الله» این آیت حرزی عظیم است مستمیذان را از جبابره. «مامن دابّة الّا هو آخذٌ بناصیتها» یعنی ـ نواصی الجبابرة بیده والاخذ بالنّاصیة کنایة عن الاقتدار. و روی فی بعض الدعآء فی‌الخبر: اللهم انت ربی و انا عبدك ناصیتی بیدك» ومنه قوله: «لنسفعاً بالنّاصیة» کلّ ذلک مأخوذ من فعل **العرب** انّهم اذا ظفر احدهم بمن یبارزه واستولی علیه اخذ بناصیته عنفاً واذا ارادتنکیله جزّ ناصیته. ومنه قوله: «یؤخذ بالنّواصی والاقدام» یعنی ـ تاخذالزّبانیة بنواصی الکفّار: یقال: اخذت بناصیته، وبناصاته وانشدوا:

فما الدّنیا بباقیة لحیّ ... وماحیّ علی الدّنیا بباق.

«انّ ربّی علی صراط مستقیم» هذا کقوله: «انّ ربّک لبالمرصاد» وقیل معناه: انّ ربّی علی طریق الحق یجازی المحسن باحسانه والمسیئی باسائته لایظلم احداً. وقیل: یحملنّکم «علی صراط مستقیم» وهو **الاسلام**، وقال: **ابن عباس** یرید انّ الّذی بعثنی‌الله به دین مستقیم، والمعنی علی هذا: انّ دین ربّی علی صراط مستقیم «فان

تولّوا » يعنى ـ ان تتولّوا ، اى ـ تعرضوا ولم تؤمنوا « فقدابلغتكم» الزمتكم الحجة بتبليغ الرّسالة » ويستخلف ربّى قوماً غيركم » هذا تهديدٌ خفىّ لانّ الله لايستخلف قوماً الّا بعد اهلاك الّذين قبلهم، يعنى ـ ان لم تؤمنوا اقام خلفآء يكونون سكّان الارض بعدكم يعبدونه ، «ولاتضرّونه شيئاً» بتولّيكم واعراضكم انّما تضرّون انفسكم «انّ ربّى على كلّ شيئٍ حفيظٌ » يحفظنى من ان تنالونى بسوءٍ، وقيل : حفيظ على اعمال العباد فيجازيهم عليها .

« ولمّاجآء امرنا» اى ـ عذابنا . وقيل: امرنا بهلاك **عاد** «نجيّنا **هوداً** والذين آمنوا معه» وهم اربعة آلاف «برحمة منّا» بما اريناهم من البيان ، وهديناهم للايمان، وعصمناهم من الكفر . وقيل: «برحمة منّا» انّه لاينجو احدوان اجتهد الّا برحمةالله ، « و نجّيناهم من عذاب غليظ » وهوالرّيح التى اهلكت **عاد** بها، وقيل : عذاب يوم القيمة ، يعنى ـ كمانجيّناهم فى الدنيامن العذاب ، كذلك نجيّناهم فى الآخرة من العذاب.

« وتلك **عادٌ** جحدوا» جحدِمهْ ازانكار است، جحد آنست كه چيزى بدانى و نپذيرى، ميگويد: قبيلهٔ **عاد** و وفد **عاد**حق نپذيرفتند و سر كشيدند و تمردنمودند « و عصوا رسله » مراد باين رسل **هود** است يگانه ، چنانكه جائى ديگر گفت : « كذّبت **عادٌ** المرسلين » باين مرسلين مراد **هود** است و هر پيغامبرى را كه اين لفظ در **قرآن** بيايد معنى هم اينست، و گفته‌اند: هر پيغامبرى كه بقوم خويش آمد ايشانرا گفت گواهى دهيد كه الله يكى و من و **محمد** رسولان او ، از بهر آنكه همهٔ پيغامبران را گفته بودند كه « لتنصرنّه » آن مرسلون و اين رسل **هود** است و **محمد** ، و آنجا كه گفت : « كذّبت قوم **نوح** المرسلين» **نوح** است و **محمد** و آنجا كه گفت : « كذّبت **ثمود** المرسلين » **صالح** است و **محمد**. و گفته‌اند: انما جُمع لانّ من كذّب رسولا واحداً فقد كفر بجميع الرسل « واتبعوا امر كل جبار عنيدٍ » متكبر كافرٍ قهارٍ يجبر غيره على ما يريد و باب فعّال فَعل و قد جآء من افعل اجبر، فهوجبارٌ وادرك فهو درّاك ، والجبّارُ فى حقّ الله من الجبر وهوالاصلاح، و يجوز ان يكون من اجبر ايضاً «عنيد» اى ـ طاغٍ باغٍ ، تقول ، عند عنوداً و عنداً ، اذاتجبر وطغا ، و عَند عن الحق . مال، وقيل : هو فعيلٌ من لفظ عندى كانّ فيه معنى

الاعجاب و حسن الظّن بنفسه و ما عنده، والمعنی : عصوا من فی طاعته سعادتهم واطاعوا من فی طاعته شقاوتهم .

« واتبعوا فی هذه‌الدنیا لعنة » ای - بعد هلاکهم یلعنهم‌الملائکة والمؤمنون.

«ویوم‌القیمة» ، یعنی- وفی‌یوم‌القیمه یلعنون ایضاً کما قال: لعنوا فی‌الدنیا والآخرة، تمّ‌الکلام هاهنا ثمّ استانف فقال :«الا انّ عاداً کفروا ربّهم » نزّه نفسه فی هذه الایة عن‌النّدم والظّلم « کفروا ربّهم » ای - نعمة ربهم ، وقیل : ربهم کفروا، ای - بربّهم ، کما تقول : نصحته و نصحت له و شکرته و شکرت له .

«الابعداً لـ : عادٍ قوم هودٍ » انتصاب« بعداً » علی‌انه مصدرٌ اقیم‌مقام‌فعل‌الدعاء کما یقال : سقاه‌اللّه و یوضع مکانه سقیاً له ، ایْ - ابعدهم‌اللّه من خیره فبعدوا بعداً .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی : « تِلْکَ مِن انباءِ الغیبِ نوحیها اِلیك » اشارت است بجلال قدر مصطفی (ص) ، و کمال عزّوی لطف ایزدی‌است که گوهر فطرت محمد مرسل را جلوه میکند، میگوید: ماقصّهٔ پیشینان(۱) ، وآیین‌رفتگان ، وسرگذشت‌جهانیان از قوم نوح و عاد و ثمود وامثال ایشان همه برتو کشف کردیم ، ومشکلهای غیبی‌و نکتهای علمی خلق را برزبان توبیان‌کردیم دومعنی را ، یکی‌اجلال قدرتوخواستیم، و کمال امانت و دیانت تو واخلق نمودیم ، تا جهانیان بدانند که مفتی عالم جبروت و منهی خطّه ملکوت توئی ، محلّ کشف اسرار ازل و ابد توئی ، آن اسرار که باتو بگفتیم باکس نگفتیم ، و آن انوار که بدل تو راه دادیم بکس ندادیم ، ای محمد ما جان تو از خزینهٔ قدس بیرون آوردیم و درصورتی شیرین و پیکری نگارین بیرون دادیم ، تا بزبان خویش واجب شرع ما را وابندگان ما شرح دهی ، و قصّهٔ عالمیان و سرگذشت ایشان از مبدأ کاینات تا مقطع دائرهٔ حادثات برایشان خوانی، تا ببرکت رسالت تو و بشیرین سخنان تو خلقی را از غشاوهٔ بیگانگی بنور آشنائی رسانیم که ما درعزیز کلام خویش گفته‌ایم « و ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین » . دیگر معنی آنست کـه ما خواستیم تا ببیان این قصها و سرگـذشتها آرامی در دل تو آریم ،

۱ - پیشینیان (ج) .

و دران سکون افزائیم، وتا بدانی که برادران تو آن پیغامبران که گذشتند از قوم خویش چه بار رنج کشیدند و بعاقبت اثر نصرت ما چون دیدند، سنت ما باتو همانست «فاصبر ان العاقبة للمتّقین» صبر کن، هیچ منال، و اندوه مدار، که هر آن گل که اینجا خار در دست تو بیش نشاند، در قیامت بوی خوش بدماغ تو خوشتر رساند.

پیری را پرسیدند که تقوی چیست؟ گفت: تقوی آنست که چون باتو حدیث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنانکه دود خوف برظاهر تو بنماید، و چون حدیث بهشت گویند نشاطی گرد جان تو برآید چنانکه از شادی رجاء هر دو خدّ تو مورّد گردد، چون‌خواهی که متقی بر کمال باشی، بدل بدان، وبتن‌درآی، و بزبان بگوی، و آنچه گوئی از مایهٔ علم و سرمایهٔ خرد گوی، که هرچه نه آن بود بر شکل سنگ آسیا بود، عمری میگردد و یك سر سوزن فراتر نشود، بشنو صفت متقیان و سیرت ایشان، **بوهریره** گفت: روزی رسول خدا (ص) نماز بامداد کرد و گفت هم اکنون مردی از در مسجد درآید که منظور حق است نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است. **بوهریره** برخاست، بدر شد وباز آمد **سیّد** گفت: یا **باهریره** زحمت مکن آن نه توئی، تو خود می آئی و اورا می‌آرند، تو خود میخواهی و اورا میخواهند، خواهنده هرگزچون خواسته نبود، رونده‌هرگز چون ربوده نبود، رونده مزدور است و ربوده مهمان، مزد مزدور در خور مزدور، و نزل مهمان در خور میزبان، در ساعت سیاهکی از در درآمد جامهٔ کهنه پوشیده و از بس ریاضت و مجاهدت که کرده پوست روی او بر روی او خشك گشته، و از بیداری و بیخوابی شب، تن وی نزار وضعیف وچون خیالی شده.

زین گونه که عشق را نهادی بنیاد ای بس که چومن بباد برخواهی‌داد.

**بوهریره** گفت: یا **رسول‌الله** آن‌جوانمرد اینست؟ گفت: آری اینست، غلام **مغیره** بود نام وی **هلال** در مسجد آمد و در نماز ایستاد **سیّد** گفت: ان‌الملائکة لتأتمّ به(۱)، فریشتگان آسمان‌برموافقت ومتابعت وی‌درخدمت‌نماز ایستاده‌اند، چون سلام باز داد**رسول**خدای‌اشارت‌کرد، اورا نزدیك‌خودخواند دست دردست**رسول**(ص) نهاد **رسول** گفت: مرا دعائی‌گوی **هلال** بحکم فرمان‌گفت: اللهمّ صلّ‌علی **محمد** و

۱ ـ ائتمّ به، ای اقتدی. (المنجد).

علی آل محمد، رسول گفت: آمین، پس برخاست ورفت رسول خدا دودیدهٔ مبارك خود در آن شخص و نهاد وی گماشته و تیز دروی می‌نگرد و میگوید: ما اکرمك علی‌الله، ما احبّك الی‌الله، چه گرامی‌بنده‌ای برخدا که توئی، چه عزیز روزگاری و صافی وقتی کـه در خلوت «وهو معکم» توداری، دل درنظر حق شادان، وجان بمهر ازل نازان.

**پیرطریقت** گفت: حبّذا روزی که خورشید جلال تو بما نظری کند، حبّذا وقتی که مشتاقی از مشاهدهٔ جمال تو مارا خبری دهد، جان خود طعمه سازیم بازی را، که درفضای طلب تو پروازی کند، دل‌خود نثار کنیم محبّی را، که برسر کوی تو آوازی دهد.

چون **هلال** ازمسجد بدرشد **رسول** خدا صم گفت: لم‌یبق من‌عمره الّا ثلثةایّام، **بوهریره** گفت: چرا خبرش نکنی‌گفت: براندوه وی اندوهی دیگر نیفزایم هرچند که وی‌مرگ باندوه ندارد، روزسیوم **رسول** برخاست بایاران‌وبسرای **آل‌مغیره** رفت گفت: یا **آل المغیرة** هل‌مات‌فیکم احد؟ فقالوا لا، فقال: بلی، والله اتاکم طارق فاخذ خیراهلکم. فقال **المغیرة** : یا **رسول‌الله** هواقلّ‌ذکراً واخمل‌قدراًمن‌ان‌یذکره مثلك. فقال **رسول‌الله**صم کان‌معروفاً فی‌السّمآءِ، مجهولاًفی‌الارض، دوستان‌خدا درزمین‌مجهول باشند ودرآسمان معروف، غیرت حق‌نگذارد ایشانرا که از پردهٔ عزّت بیرون‌آیند، «اولیآئی فی قبابی(1) لایعرفهم غیری» **رسول** خدا درچهرهٔ آن دوست‌خدانگرست، قفس خالی دید ومرغ امانت باآشیان ازل بازرفته.

بدوستیت بمیرم بذکر زنده شوم شراب وصل توگرداندم زحال‌بحال.

**رسول** خدا صم چون دروی نگرست‌دوچشم نرگسین‌خود پرآب کرد، آنگه گفت: یا**مغیرة** انّ‌الله تعالی‌سبعة نفرفی‌ارضه بهم یمطر، وبهم‌یحیی، وبهم یمیت، وهذا کان خیارهم، ثم قال: یامعشرالموالی خذوا فی‌غسل اخیکم. **عمر** خواست تافراپیش شود واورا غسل دهد، **سید** گفت: یا **عمر** امروز روزغلامان‌است و کارکار مولایان، **سلمان** و **بلال** درپیش‌رفتند تااورا بشویند **عمر** دلتنگ‌شد، **رسول** گفت: دلخوشی

---

۱ - فی قبابهم (ج)

عمر را: خذوه عوناً لکم، **عمر** را نیز بیاری گیرید. آری خوش بود داستان دوستان گفتن، ودل افروزد قصّهٔ جانان خواندن.

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّهٔ عشق تو سراید صنما.

# ٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : « **والی ثمود اخاهم صالحاً** » فرستادیم ب: ثمود کس ایشان **صالح**، « **قال یاقوم اعبدوا اللّه** » گفت ای قوم خدایرا پرستید، « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز او، « **هو انشأکم من الارض** » او آفرید و کرد شما را از خاك زمین، « **واستعمرکم فیها** » وشمارا درزمین نشاند، « **فاستغفروه** » آمرزش خواهید ازو، « **ثمّ توبوا الیه** » وبااو گردید، « **انّ ربّی قریب مجیب(٦١)** » که خداوند من نزدیك است پاسخ کننده.

« **قالوا یاصالح** » گفتند: ای صالح « **قد کنت فینا مرجوّا قبل هذا** » ما از تو جز ازین می بیوسیدیم پیش ازین، « **اتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا** » باز می زنی مارا که پرستیم آنچه پرستیدند پدران ما، « **واننا لفی شكّ ممّا تدعونا الیه** » وما درگمانیم از آنچه مارا با آن میخوانی، « **مریب(٦٢)** » دل را وخرد را شورنده.

« **قال یاقوم ارایتم** » گفت: ای قوم چه بینید [وچه گوئید]، « **ان کنت علی بیّنة من ربّی** » اگر من بر کاری روشن وراهی راست وپیغامی درست ام از خداوند خویش « **وآتانی منه رحمة** » واومرا پیغام داد بمهربانی، « **فمن ینصرنی من اللّه ان عصیته** » که رهاند مرا ازو اگر من درو عاصی شوم و کی یاری دهد؟ « **فما تزیدوننی غیر تخسیر(٦٣)** » نمی فزائید مرا درپاسخ [اگر فرمان شما برم وبا رأی شما آیم] مگر زیان کاری.

« **ویا قوم هذه ناقة اللّه لکم آیة** » وای قوم این ناقهٔ خدا شمارا نشانی است [وبرهانی بر نبوّت من]، « **فذروها تأکل فی ارض اللّه** » بازشوید[1] از آن و گذارید آنرا تا روزی می خورد در زمین خدای، « **ولا تمسّوها بسوء** » و بآن هیچ بدی

١ - بازشید (الف)

مرسانید «**فیأخذکم عذاب قریب**(٦٤)» که شما فرا گیرد عذابی نزدیك.

«**فعقروها**» پی کردند آن ناقه را وبکشتند، «**فقال تمتّعوا فی دارکم ثلثة ایّام**» **صالح** گفت: برخوزید وفرا گذارید سه روز ازجهان [وزندگانی خویش]، «**ذلك وعد غیر مکذوب**(٦٥)» آن وعده‌ایست که درآن دروغ نیست.

«**فلمّا جآء امرنا**» چون فرمان ما آمد [بعذاب وهلاك ایشان] «**نجّینا صالحاً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **صالح** را و ایشان که گرویدگان بودند با او، «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما، «**ومن خزی یومئذ**» از رسوائی آن روز [عذاب آشکارا]، «**انّ ربّك هو القویّ العزیز**(٦٦)» خداوند تو اوست آن تاوندهٔ با نیروی وکم آورندهٔ سخت گیر.

«**واخذ الّذین ظلموا الصّیحة**» وفرا گرفت آن ستمکاران را بانگ فریشته که برایشان زد، «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین** (٦٧)» تا درسرایهای خویش [و منازل و اقلیم خویش] افتاده مرده گشتند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه گویی هرگز در آن نبودند، «**الا انّ ثموداً کفروا ربّهم**» آگاه باشید(۱) که **ثمود** کافرشدند بخدای خویش و ناسپاس آمدند درو، «**الا بعداً لثمود**(٦٨)» آگاه باشید که دوری بادا [و لعنت افزایا] **ثمود** را.

«**ولقد جاءت رسلنا ابراهیم**» وآمد فرستادگان ما به **ابراهیم**، «**بالبشری**» بیشارت دادن [بفرزند]، «**قالوا سلاماً**» گفتند: درود برتو «**قال سلام**» **ابراهیم** گفت: درود برشما «**فمالبث**» هیچ درنگ نکرد [ابراهیم]، «**ان جاء بعجل حنیذ**(٦٩)» که گوسالهٔ آورد بریان کرده در سنگ.

«**فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه**» چون **ابراهیم** دستهای ایشان دید که فرا گوساله نمی‌شود، «**نکرهم**» ایشانرا بانکارفراز آمد، «**واوجس منهم خیفة**» وازایشان می‌ترسید وترس دردل می‌پوشید، «**قالوا لاتخف**» ایشان گفتند: [ابراهیم را] که مترس، «**انّا ارسلنا الی قوم لوط**(٧٠)» ما فریشتگانیم که ما را فرستادند بقوم **لوط** [تا ایشانرا هلاك کنیم].

۱ ـ بید (الف)

**«و امرأته قائمة»** وزن **ابراهیم** برپای بود، **«فضحكت فبشّرناها باسحق»** آن زن چون برزبان فریشتگان او را بشارت دادیم به پسر، بخندید ازشگفتی، **«و من وراء اسحق یعقوب(۷۱)»** و از پس **اسحق**، **یعقوب**.

**«قالت یا ویلتی»** گفت آن زن ای ویـل بمن، **«ءَالدُ و انا عجوز»** من فرزند زایم و من پیر زن. **«و هذا بعلی شیخاً»** و این که شوی منست پیر است، **«انّ هذا لشیئٌ عجیب(۷۲)»** اینت چیزی شگفت.

**«قالوا اتعجبین من امرالله»** [ فریشتگان ] گفتند : شگفت میداری از کار خدای، **«رحمة‌الله و برکاته علیکم اهل البیت»** بخشایش‌خدا و برکات او برشما ای خاندان، **«انّه حمید مجید(۷۳)»** او خداوندی است ستودهٔ بزرگوار.

**«فلمّا ذهب عن ابراهیم الروع»** چون بیم از **ابراهیم** برفت، **«وجاءته البشری»** و آمد بوی بشارت به فرزند، **«یجادلنا فی قوم لوط (۷۴)»** با ما باز پیچیدن در گرفت [و الحاح در طلب سبیل شفاعت] در حقّ قوم **لوط**.

**«انّ ابراهیم لحلیم»** **ابراهیم** زیرك است بردبار، **«اوّاه»** آوه کننده ازبیم خدای، **«منیب(۷۵)»** باز گراینده ودل با خدا آرنده.

**«یاابراهیم اعرض عن هذا»** **ابراهیم** را گفتیم روی گـردان ازین سخن، **«انّه قدجاء امر ربّك»** که فرمان خداوند تو آمد، **«وانّهم آتیهم»** و بایشان آمدنی است **«عذاب غیرمردود(۷۶)»** عذابی نه باز بردنی.

## النوبة الثانية

**قوله تعالی** : «والی ثمود» یعنی - وارسلنا الی **ثمود** «اخاهم **صالحاً**»، **ثمود** و **عاد** نام جدّ ایشان‌است همچون **قریش** و **ربیعه** و **مضر** نامهای اجداد عرب، و **ثمود** **عاد** آخراست برادرزادهٔ **عاد** اول، وهو **ثمودبن عابربن ارم‌بن سام‌بن نوح** دو برادر دیگر داشت یکی **فالغ بن عابر** و هو جدّ **ابراهیم**(ع) دیگر **قحطان بن عابر وهو ابوالیمن** و میان مهلك **عاد** و مهلك **ثمود** پانصد سال بود وکان ذلك فی آخر ملك **نمرود بن کنعان بن جم** الملك الّذی تسمّیه **العجم افریدون** و نژاد این **ثمود** که

در آن عصر بودند همچون **عاد** اوّل متمرد وطاغی و کافر بودند ومسکن به **وادی القری** داشتند زمینی است میان **مدینه** و **شام** و بر روی زمین تباه کاری میکردند و کفر می برزیدند تا از ربّ العزة از نسب ایشان وقبیلهٔ ایشان **صالح** فرستاد پیغامبری بایشان، اینست که ربّ العالمین گفت: «والی **ثمود** اخاهم **صالحاً**» **صالح** و **هود** را در پیغامبران عربی شمارند که ایشان ازفرزندان **ارم** بودند و **عاد** و **ثمود** همچنان، وذکر انّ ولد **آدم** خص باللّسان العربی عند تبلبل الالسن وهم **العرب** الاولی الذین انقرضوا عن آخر هم.

«قال یاقوم اعبدوا الله» اخلصوا العبادة لله دون ماسواه «مالکم من آله» یستوجب علیکم العبادة «غیره هوانشأ کم من الارض» ای ـ خلقکم من **آدم** و **آدم** خلق من تراب الارض. وقیل: انشأ کم فی الارض. وقیل: انشأ کم بنبات الارض. «واستعمر کم فیها» یعنی ـ و استسکنکم فیها، وعمّار الدار سکانها. وقیل: اقدر کم علی العمارة وجعلکم عمّارها، باین قول «استعمر کم» مشتق ازعمارت است و روا باشد که مشتق ازاعمر بود فیکون استعمر واعمر بمعنیٍ واحدٍ، نحو: استحیاه واحیاه اذا ترکه حیّاً، ومثل ذلك استهلکه واهلکه و استغواه و اغواه.

«فاستغفروه ثمّ توبوا الیه» معنی این استغفار ازپیش رفت «انّ ربّی قریب» لراجیه «مجیب» لداعیه، القریب والبارّ العطوف.

«قالوا یا **صالح** قد کنت فینا مرجوّاً قبل هذا» مرجو کسی بود که او کاری بزرگ را شاید وازو نیکی بیوسند ومرجّا ازبهر آن نام کنند، گفتند: ای **صالح** پیش ازین روز واین گفت که میکنی ما بتو امیدداشتیم که ما را پیشرو و کار گزار وسید باشی که ترا بجوانی باعقل وزیرك و دانائی ورأی متین دیدیم و نیزظن می بردیم که بدین ما باز گردی، واین از آن گفتند که ایشانرا تا آنروز مخالفت میکرد در عبادت بتان، امّا ایشانرا ازآن نهی نمیکرد، پس چون ایشانرا نهی کرد این سخن بگفتند: «اتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا» یرید الاصنام «وانّنا لفی شكٍّ» ای ـ تهمةٍ و حیرةٍ «ممّا تدعونا الیه» من عبادة الله وحده «مریب» ای ـ موجب للتّهمة، یقال: اراب فلان، اذا فعل فعلاً یوجب الریبة.

« قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بیّنةٍ من ربّی » این جواب ایشان است که گفتند: « قد کنت فینا مرجواً قبل هذا ».قوله: علی بینة من ربی ای- علی یقینٍ وبصیرةٍ من ربّی « و آتانی منه رحمةً » ای ـ نبوة « فمن ینصرنی من الله » من یمنعنی من عذاب الله « ان عصیته » فی تبلیغ رسالته ومنعکم عن عبادة الاوثان « فما تزیدوننی » باحتجاجکم بقولکم :« اتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا » « غیر تخسیرٍ » ای- غیر تخسیر لکم حظوظکم من رحمة الله ، فالتخسیر لهم ، لاله ، (ع) هذا کما تقول لمن تدعوه الی رشدٍ فیابی ماتریدنی الامضرةً یعنی- لنفسك . وقیل: خسّره ، ای- نسبه الی الخسران ، ای ـ فیما تزیدوننی غیر نسبتی ایاکم الی الخسران . و قال **ابن عباس** : « غیر تخسیر » ای ـ غیر بصارتکم فی خسارتکم .

« و یا قوم هذه ناقة الله لکم آیة » ناقة الله خوانند تعظیم را کالکعبة التی اضافها الله تعالی الیه تشریفاً وتعظیماً ، فقال: « طهّر بیتی » و « آیةً » نصب است برحال ، والعامل فیها معنی الاشارة فی هذه ، می گوید: اینست ناقهٔ خدا که الله شمارا نمود نشانی روشن ، و معجزتی ظاهر ، ودلیلی قاطع برصحت نبوت من . وقیل :« لکم آیةً » ای ـ عبرة لانّها خرجت من صخرة صماء ، وسبق شرحه فی سورة **الاعراف** ، « فذروها تاکل » من العشب « فی ارض الله » فلیس علیکم مؤنتها ولا علفها ، « ولا تمسّوها بسوءٍ » ولا تصیبوها بعقرٍ اونحرٍ « فیاخذکم عذاب قریب » فی الدنیا ای ـ لاتمهلون ، یقال: عقر الناقة وعرقبها اذا نحرها ، لانّ الناحر یعقرها اوّلا ثم ینحرها اذا وجبت .

« فعقروها فقال »: **صالح** « تمتعوا فی دارکم ثلثة ایّامٍ » ای- عیشوا فی منازلکم . وقیل: المراد بدارکم دارالدّنیا . وقیل : انّما وحّد لانّ المراد بها البلد ، « ذلك » ای- ذلك الاجل الّذی اجلتکم « وعد » من الله « غیر مکذوب » لیس فیه کذب ، ای- انّ العذاب نازل بکم بعد ثلثة ایّام حقیقة ، وقیل: مکذوب مصدر کالمعقول والمحصول ، یقال ماله معقول ، ای ـ عقل .

« فلمّا جآء امرنا » ای ـ العذاب . وقیل: امرنا بالعذاب « نجّینا صالحاً والّذین آمنوا معه برحمة منّا ومن خزی یومئذ » این « واو » زائد است دراین موضع تدخلها **العرب** مرّة وتحذفها اخری ، کقوله : « والنّاهون عن المنکر » « وفتحت ابوابها » وفتح

و کسر درمیم « یومئذ » اینجا هردو رواست، فتح قرائت **کسائی** است **و ورش و قالون**، وکسر قرائت باقی «ومن خزی یومئذ» یعنی- «نجّینا **صالحاً** والّذین آمنوا معه» بنعمة علیهم منّا «من خزی» الیوم الّذی اتاهم فیه‌العذاب. والخزی، العیب‌الّذی تظهر فضیحته‌ویستحیی من مثله «انّ ربّك‌هوالقویّ» فی بطشه «العزیز» فی‌سلطانه لایغلبه غالب.

«واخذ الّذین‌ظلموا الصّیحة» صاح‌بهم **جبرئیل**، وقیل: الصّیحة، العذاب، کما تقول: صاح فلان بفلان، اذا زجره و ردعه. وقیل: لمّا ایقنوا بالعذاب تحنّطوا وتکفّنوا والتفّوا فی الانطاع والقوا نفوسهم بالارض یقلّبون ابصارهم نحو السّمآءِ لایدرون من این یأتیهم‌العذاب، فلمّا اصبحوافی‌الیوم الرّابع اتتهم صیحة من‌السّمآءِ فیها صوت کلّ صاعقة وصوت کلّ شیء فی‌الارض تقطّعت منها قلوبهم فی صدورهم « فاصبحوا فی » مساکنهم وبلادهم «جاثمین» میّتین‌صرعی، والجثوم، السّقوط علی‌الوجه فاماتهم‌الله الا رجلاکان فی‌حرم‌الله فمنعه حرم‌الله من‌عذاب‌الله وجآء فی‌الخبر انّه **ابو ثقیف**.

« کان لم یغنوا فیها » کان لم یقیموا فیها لانقطاع آثارهم بهلاکهم باجمعهم‌الّا مابقی من‌اجسادهم الدّالة علی‌الخزی النّازل بهم «الا انّ **ثموداً** کفروا ربّهم» قرائت **حمزة و یعقوب و حفص** « **ثمود** » بغیر تنوین، والباقون « **ثموداً** » منوّناً. قال **سیبویه**: انّ **ثمود** قدیصرف فیجعل اسماً للحیّ ولایصرف فیجعل اسماً للقبیلة «الا بعداً لـ: **ثمود**» ای - بعداً من‌الله و رحمته لـ: **ثمود**.

«ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری» گفته‌اند: کـه این‌فریشتگان سه کس بودند **جبرئیل و میکائیل و اسرافیل. سدی** گفت: یـازده بودند بـرصورتهـای جوانان ونیکورویان. وقیل: علی‌صورة الاضیاف. **ابن عباس** گفت: **جبرئیل** بود وبا وی دوازده فریشتهٔ دیگر آمدند و **ابراهیم** را بفرزند **اسحق** بشارت دادند. وقیل: بشّروه بهلاك قوم **لوط**، والقری المؤتفکات لخلاص ابن‌عمّه **لوط** منهم «قالوا سلاماً» سلام گفتند یعنی کـه: بر **ابراهیم** رسیدنـد و سلام کـردنـد « سلام » نصب علی المصدر ای- سلّموا سلاماً، کمـا یقال: کلّموا کلاماً، واعطوا عطاءً وانبت نباتاً، وقیل: نصب لانّه مفعول القول قال: «سلام» ای - و علیکم سلام. فریشتگان

سلام کردند و **ابراهیم** جواب داد. **حمزه** و **کسائی** «سلم» خوانند بکسر سین بی الف، والسلم هو الصلح، والمعنی نحن سلم لکم و لسنا بحربٍ فتمتنعوا من تناول طعامنا و هو خبر مبتداءٍ محذوفٍ چون فریشتگان ویرا دیدند که بترسید، گفتند: آشتی وصلح، **ابراهیم** جواب داد که: آشتی وصلح یعنی که ـ ازیك دیگرایمن ایم. و نیز گفته‌اند که: سلم از بهر آنست که زبان **ابراهیم عبری** بود و در زبان **عبری** سلام نیست. و روا بود که سلم بمعنی سلام است فان السلم والسلام واحد، کما یقال: حرمٌ وحرامٌ و حلٌّ و حلالٌ، والتقدیر، امرنا سلامٌ، او علیکم سلامٌ، وقرء الباقون سلام، بالالف و فتح السین، والوجه انه جواب تسلیمهم، فقوله: «سلام» ای ـ علیکم سلام فحذف الخبر، او امرنا «سلام» فحذف المبتداء. درخبراست که خصصنا ایّتها الامة بثلاث: بالسلام والتأمین والصف فی الصلوة. این خبر دلیل است که در زبان **عبری** سلام نیست «فما لبث» ای ـ ما مکث **ابراهیم** «ان جاء» ای ـ عن «ان جاءَ» فیکون محلّه نصباً علی نزع الخافض «بعجلٍ حنیذٍ» محنوذٍ و هو المشویّ بالحجارة المحماة. و قیل: «حنیذ» ای ـ مشوی یقطر ودکه، من قولهم: حنذت الفرس ای ـ جعلت علیه الجلّ حتی یقطر عرقاً. ویقال: الحنیذ السمیط. وقیل: السمین، درین آیت حث است بر تعجیل مهمان داری که رب العزة **ابراهیم** را بستود بآنکه زود طعام فرا پیش مهمان آورد و تعلیم است امّت **احمد** را بنواختن مهمانان و طعام دادن ایشان؛ و انشد بعضهم:

رسم جری فی الناس لیس بقاصد　　حبس الجماعة لانتظار الواحد

**حسن** گفت فریشتگان بر صورت مهمانان در **ابراهیم** شدند که دانستند که **ابراهیم** مهمان دوست دارد، پس چون طعام فرا پیش ایشان برد ایشان نخوردند فان الملائکة لا یأکلون ولا یشربون. **ابراهیم** چون ایشانرا دید که دست بطعام وی نمی‌بردند، بانکار فرا پیش ایشان آمد وبخود در بترسیدکه نباید که ایشان دشمنان‌اند یا دزدان‌اند که ببدی و ببلائی آمده‌اند، و طعام از آن نمی‌خورند تا حرمت‌داشت برایشان بطعام واجب نگردد، و آن ترس در دل میداشت پنهان، اینست که الله گفت: «نکرهم و اوجس منهم خیفةً» یقال: نکر و انکر واستنکر بمعنی واحدٍ

«و اوجس منهم خیفةً» یعنی - خاف منهم خیفةً فاوجسها فی نفسه یعنی - اخفاها کقوله: «فاوجس فی نفسه خیفةً موسی» وقیل: الایجاس الادراك: ای - ادرك راجس بخوف حدث فی نفسه، چون فریشتگان ابراهیم را دیدند که بترسید گفتند: «لاتخف» مترس که ما فریشتگانیم. ابراهیم را ترس بیفزود که اگر فریشتگان‌اند نباید که عذاب را آمده‌اند بمن و بقوم من، که فریشتگان آنگه چون بزمین آمدندید (۱) عذاب را آمد ندید (۲) چنانکه الله گفت: «ماتنزّل الملائکة الا بالحق» ای - بالعذاب فریشتگان گفتند: «انّا ارسلنا الی قوم لوط» مترس کـه ما را با هلاك قوم لوط فرستاده‌اند، همانست که جائی دیگر گفت: «انا ارسلنا الی قوم مجرمین لنرسل علیهم حجارة من طین». و جاء فی الخبر ان ابراهیم (ع) قال لهم: الا تأکلون؟ قالوا: یا ابراهیم لانطعمه الابثمن، قال ابراهیم: فانّ ثمنه ان تسمّوا الله علیه فی اوّله وتحمدوا الله فی آخره، فنظر جبرئیل الی میکائیل فقال: حق لهذا ان یتخذه ربه خلیلا.

«و امرأته» و هی سارة بنت هاران بن ناحور بن شاروع بن ارغوا بن فالغ و هی ابنة عم ابراهیم «قائمة» من وراء الستر تسمع کلام الرسل وکلام ابراهیم «فضحکت» لانها کانت قالت لابراهیم اضمم لوطاً ابن اخیك الیك فانی اعلم انه سینزل بهولاء القوم العذاب فضحکت سروراً لما اتی الامر علی ما توهمته.

سارة با ابراهیم گفته بود که برادر زادهٔ خود را لوط و اینها خود گیر و از میان آن قوم بیرون آر که من می‌پندارم که ایشانرا عذاب رسد، پس چون آن فریشتگان آمدند و خبر دادند که ما بعذاب قوم لوط آمده ایم ساره در پس پرده استاده بود و گوش فرا سخن ایشان داشته چون آن سخن بشنید بخندید بشادی، آنکه آنچه وی گفته بود فرا ابراهیم راست آمد و درست. و گفته‌اند: «قائمة» آنست که ساره بخدمت مهمانان ایستاده بود و ابراهیم باایشان نشسته ودر آن وقت زنان در حجاب نبودند و ایستادن ایشان بخدمت مهمانان عیب نمی داشتند کعادة الاعراب و نازلة البوادی والصحرا. پس چون فریشتگان طعام نمی خوردند وی بخندید بتعجب، که این شگفت کاری است که ما بنفس خویش خدمت مهمانان

۱ - و ۲ - آمدندی (ج)

کنیم و ایشان طعام نخورند و پیش از آن ندیده بودند که مهمانان طعام نخوردند، و گفته اند: آن ساعت که گوسالهٔ بریان کرده در پیش نهادند جبرئیل پرّ خویش بوی فرو آورد و دعا کرد تا الله تعالی آنرا زنده کرد و برخاست ودر رفتن ایستاد **ساره** آن کار شگفت داشت بخندید. واصح الاقوال آنست که آن تبسم و شادی وی ببشارت فرزند بود به پیرانه سر، وباین قول درآیت تقدیم و تأخیر است یعنی - فبشرناها باسحق، فضحکت تعجباً من ان یکون من شیخین کبیرین ولد. و یقال: الضحك خاصة للانسان اذا رأی العجیب البدیع حصل من مادة البدن هیئة الضحك و گفته اند: «ضحکت» ای - حاضت یعنی - رأت امارة ذلك بعد البشارة اوقبلها، وهذا قول **مجاهد** و **عکرمة** تقول **العرب**: ضحکت الارنب ای - حاضت.

«فبشرناها ب: **اسحق**» انما خصت بالبشارة جزاء علی خدمتها للضیف. وقیل: لان النّساءَ اعظم سروراً بالولد من الرجال، وقیل: لان **ساره** لم یکن لها ولدٌ وکان ل: **ابراهیم** ولد وهو **اسمعیل**(ع). و گفته اند: بشارت دادن فریشتگان ساره را آن بود که گفتند: ایّتها الضاحکة ستلدین غلاماً، و «من وراءِ **اسحق یعقوب**» ای - وبعد بشارة **اسحق** ب: **یعقوب**. **شامی** و**حمزه** و**حفص** «**یعقوب**» بنصب خوانند بر تقدیر فبشرناها ب: **اسحق** و **یعقوب** من وراءِ **اسحق** ای - من بعد **اسحق** وموضعه الجر الا انه لا ینصرف فیکون فی حال الجر مفتوحاً وقیل: انتصابه بفعل مضمر والتقدیر فبشرناها ب: **اسحق** ووهبنا لها **یعقوب**، باقی **یعقوب** برفع خوانند وهو مرفوع بالابتداءِ وخبره من وراء **اسحق** مقدم علیه فیکون المعنی: فبشرناها ب: **اسحق** و **یعقوب** یحدث لها من وراءِ **اسحق**، قال: **ابن عباس** و **الشعبی** و جماعة من المفسرین واهل اللغة: الوراء ولد الولد تقول **العرب**: هذا ابنی من الوراءِ: ای - ابن ابنی. یقول بشرناها بانها تعیش الی ان تری ولد ولدها فکانت سن **ابراهیم** یومئذ مایة سنةٍ و **ساره** اصغر منه بسنةٍ.

«قالت یا ویلتی» نداء ندبة وهو ایذان بورود الامر الفظیع «أألد وانا عجوزٌ» همانست که جائی دیگر گفت: «فصکّت وجهها وقالت عجوز عقیم» دست بروی همیزد چنانکه عادت زنان باشد بوقت تعجب که چیزی شگفت بینند یاشنوند میگفت: **من** فرزند چون زایم ومن پیرزن، سال من به نودونه رسیده واین که شوی منست سالش

بصد رسیده. وقیل: انّها ابنة تسعین سنةً وهو ابن مایة و عشرین سنة، «و هذا بعلی شیخاً» نصبٌ علی‌الحال ای ـ ما تذکرون من ولادتی علی کبرسنّ ابرهیم و ترکه غشیان‌النساء لشیءٌ عجیب، استبعاد واستنکار وی‌ازجهت عرف وعادت بود نه ازجهت انکار قدرت حق جلّ‌جلاله.

آنکه فریشتگان گفتند: «اتعجبین من امرالله»؟ استفهام است بمعنی تنبیه، وامرالله حکمه وقضاؤه «رحمةالله وبرکاته علیکم اهل‌البیت» این دعائی است که فریشتگان گفتند خاندان ابراهیم را، و این دعا در شریعت **مصطفی** صم بماند تا آخرالابد تا در تشهد نماز میگویند «کماصلّیت و بارکت علی **ابراهیم** و علی آل **ابراهیم**» وآن برکات نبوّت‌است درخاندان **ابراهیم** که هرچه پیغامبران‌بودند بعد از **ابراهیم** ازنسل **اسحق و اسمعیل** بودند. قیل: انّماوحدالرحمة لان‌الرحمة مصدر فصلحت للجمع البرکة لان‌المراد به‌بقاء کلّ‌خیر «انّه‌حمیدٌ مجید» ای ـ محمود علی کل نعمة، مجید ذومجد وثناء. و قیل: «مجید» ای ـ کریم جواد یکثر الخیر من قبله و المجد نیل الشرّف، یقال: مجد فهو ماجد و مجد فهو مجید.

«فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع» ای ـ الفزع «وجاءته‌البشری» بالولد، البشری البشارة مصدر کالرّجعی «یجادلنا» ای ـ اخذیجادلنا فحذف للدّلالة علیه، و المعنی: یجادل رسلنا. این مجادله آن بود که چون فریشتگان گفتند: «انا مهلکوا اهل‌هذه القریة» **ابراهیم** گفت با فریشتگان: ارایتم ان کان فیها خمسون من‌المسلمین اتهلکونهم؟ قالوا: لا، قال: اربعون؟ قالوا لا، قال: عشرة؟ قالوا: لا، حتّی‌بلغ‌الواحد قالوا: لا، قال: «انّ فیها **لوطاً**» وهومؤمن، «قالوا نحن‌اعلم بمن‌فیها» الایة. «ان **ابراهیم** لحلیم» ای ـ رزین عاقل وقور «اوّاه» یعنی ـ رحیم «منیب» ای ـ راجع الی الطّاعة «حلیم» در **قرآن**، **ابراهیم** راست وپسر اورا و **یحیی** را آنجا که گفت: «وسیّداً» یعنی ـ حلیماً و **مصطفی** صم **یوسف** را گفت: ان کان لحلیماً ذااناة.

پس فریشتگان گفتند: «یا **ابراهیم** اعرض عن‌هذا» الجدال ودع‌الخصومة فی امرهم «انّه قدجآء امر ربّك» باهلاکهم «وانّهم آتیهم عذاب غیر مردود» غیرمصروف عنهم بشفاعة ولا غیرها، یروی ان **ابراهیم** لمّا جاءته الملائکة کان یعمل فی ارض له

فکلّما عمل دیرة من الدّیار غرز بالّة و صلّی. فقـالت الملائکة : حقیق علی الله ان یتّخذالله ابراهیم خلیلاً .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی : « والی **ثمود** اخاهم **صالحاً** » کردگـار قدیم جبّار نام‌دار عظیم خداوند حکیم، جلّ جلاله و عزّ کبریاؤه و عظم شأنه دربیان قصهٔ **عاد** و **ثمود** اظهار جلال‌وتعزّز واستغنای ازلی‌میکند، سیاست جبّاری وعظمت‌قهاری‌خود بخلق‌مینماید، تابدانند که‌او بی‌نیازاست ازجهان وجهانیان، نه‌ملك وی بطاعت مطیعان، نه عزّت وی بتوحید موحدان، نه درجلال وی نقص آید از کفر کافران، درگاه عزّت را چه‌زیان، اگر همه‌عالم زنّار بربندند : در باغ جلال گو خلالی کم باش .

فرمان آمد کـه ای **هود** تو **عاد** را بخوان ، ای **صالح** تو **ثمود** را بخوان ، ای **ابراهیم** تو **نمرود** را بخوان ، شما میخوانید و من آنکس را بار دهم کـه خود خواهم کارها بارادت و مشیّت ماست ازل و ابد مرکب قضا وقدر ما است .

**پیر طریقت** گفت: آدمی هرچند کوشید با حکم خدا برنامد ، کوشش رهی باردّ ازلی برنامد، عبادت با داغ خدای برنامد، وایست ما بانوایست حقّ برنامد، جهد ما با مکر نهانی برنامد، مفلس گشتیم کس راور ما رحمت نامد، دنیا بسر آمد واندوه بسر نامد .

« هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه » ای قوم ! الله شمارا بیافرید و ساکنان زمین کرد ، تا بنظر عبرت درآن نگرید، وکردگار و آفریدگار آن بشناسید، ودرین دنیا کارآخرت بسازید ، نه بدان آفرید تایکبارگی روی بدنیا آرید، وطاغی و یاغی‌شوید . آورده‌اند که جوانی زیبا دست ازدنیا بداشته بود یاران وی اورا گفتند: چرا ازدنیا نصیبی برنداری ؟ گفت : اگر از شما کسی شنود که ما با عجوزی فرتوت وصلتی کرده‌ایم شما چه گوئید ناچار گوئید دریغا چنین جوانی که سربچنین عجوزی فرتوت فروآورد و جوانـی خود ضایع کرد، پس بدانید که این دنیا آن عجوز گنده پیر است و تا امروز هزاران هزار شوهر کشته هنوز عدّت یکی

تمام بسر نابرده، که با دیگری درپیوسته، ودر حجلهٔ جلوهٔ وی آمده، کسی که خرد دارد چگونه با وی عشق بازی کند، ودل در روی بندد؟ آن بیچاره بدبخت که باوی آرام دارد، و اورا به عروسی خود می‌پسندد، از آنست که عروس دین مرورا جلوه نکرده‌اند، و جمال وی هر گز ندیده.

اگر در قصر مشتاقان ترا یکروز بارستی
ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی؟
وگر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو
بچشم تو همه گلها که در باغ است خارستی.

«لقد جآءت رسلنا ابراهیم بالبشری» ابراهیم پیغامبری بزرگوار بود شایستهٔ کرامت نبوّت و رسالت بود، سزای خلّت و محبّت بود، بتخاصیص قربت وتضاعیف نعمت مخصوص بود، صاحب فراستی صادق بود، با این همه چون فریشتگان آمدند ایشانرا نشناخت، ودرفراست بروبسته شد دومعنی را، یکی آنکه تا بداند که عالم الخفیّات بحقیقت خدا است، درهفت آسمان وهفت زمین نهان‌دان دوربین خود آن یگانهٔ یکتاست «لا یعزب عنه مثقال ذرّة فی‌الارض ولا فی‌السمآء». دیگر معنی آنست که وی جلّ‌جلاله چون حکمی کند، وقضائی راند بران کس‌که خواهد، مسالك فراست بربندد، تا حکم براند، و قهر خود بنماید، وخدائی خود آشکارا کند، و اورا رسد هرچه کند، و سزد هرچه‌خواهد، بحجّت خداوندی و کردگاری و آفریدگاری، «فله الحجّة‌البالغة» «ولله‌المثل الاعلی» و گفته‌اند: رب‌العزة فریشتگانرا فرستاد کرامت خلیل را تا اورا بشارت دهند بدوام خلّت و کمال وصلت ازاول اورا بنواخت و خلیل خودخواند، گفت: «واتّخذالله ابراهیم خلیلاً» آنکه اورا بدوام خلّت بشارت‌داد، واز قطیعت ایمن کرد، گفت: «قالوا سلاماً» وایّ بشارة اتمّ من سلام‌الخلیل علی‌الخلیل. وانّ صباحاً یکون مفتتحاً بسلام‌الحبیب لصباح مبارك «فما لبث ان‌جآء بعجل‌حنیذ» ابراهیم اول پنداشت که مهمانان‌اند شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست وماحضر پیش‌نهاد، رب‌العزّة آن تعجل از وی بپسندید و از وی آزادی کرد، گفت: «مالبث ان جآء بعجل حنیذ» جائی دیگر گفت «جآء بعجل‌سمین» والمحبّة توجب

استکثار القلیل من الحبیب واستقلال مامنك للحبیب. **مصطفی** ص گفت: «الجهول السخی احبّ الی الله من العابد البخیل» **پیر طریقت جنید** گفته: بنای تصوّف بر شش خصلت نهادند، اوّل سخا، دیگر رضا، سیوم صبر، چهارم لبس صوف، پنجم سیاحت، ششم فقر. فالسخاء ل: **ابراهیم** والرضا ل: **اسمعیل** والصبر ل: **ایوب** ولبس الصوف ل: **موسی** و السیاحة ل: **عیسی** والفقر ل: **محمد** ص مردی بود اورا **نوح عیار** میگفتند **پیر خراسان** بود درعصر خویش بجوانمردی ومهمان‌داری معروف نفری از مسافران **عراق** بوی فرو آمدند اشارت به‌خادم کرد که قدّم السّفرة، خادم رفت ودیرباز آمد ومسافران در انتظار مانده و دربعضی ازایشان انکاری پدید آمد که این نه‌نشان فتوت‌است ونه‌عادت جوانمردان، پس‌ازان که انتظار دراز گشته‌بود سفرهٔ آورد **نوح** گفت: لم تانّیت فی تقدیم السفرة؟ فقال: یا سیّدی کانت علیها نملة فلم‌ارفی الفتّوة ان اوذیها اوذبها ولافی الادب ان اقدّمها مع النّملة الی الاضیاف فلمّا صعدت النّملة منها الی الجدار، قدّمتها. فقالوا باجمعهم: احسنت، و قاموا وقبّلوا رأس **نوح**.

«فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه نکرهم» تمام احسان الضّیف تناول الید الی مایقدّم الیه من الطّعام والامتناع من اکل ماقدّم الیه معدود فی جملة الجفا والاکل فی الدّعوة واجب علی احد الوجهین «فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم **لوط**» مراجعتی که **ابراهیم** میکرد در کار **لوط** وباز پیچیدن که میرفت لله وفی الله میرفت ازشوب ریا پاك، وازحظّ نفس دور، لاجرم آن جدال اورامسلّم داشتند، وازو درگذاشتند، ودر نواخت وکرامت بیفزودند، که بروی این ثنا گفتند: «ان **ابراهیم** لحلیم اوّاه منیب» برخدای هیچ کس زیان نکند، وهرچه برای خدابود جز درشرف و کرامت نیفزاید، جوانمردی مهمان داری کردجمعی را که رسیده‌بودند، ودر آن ضیافت فرمود تاهزار چراغ بیفروختند، یکی مرورا گفت: که اسراف کردی که این همه چراغ بیفروختی، گفت: درخانه رو وهر آنچه نه از بهرحقّ ونه درطلب رضا برافروخته‌ام آنرا بکش که رواست، مرد درخانه گرد آن چراغها بر آمد تایکی فروکشد نتوانست ونه دستش بآن رسید.

هر آن شمعی که ایزد بر فروزد　　　گرانرا پُف کنی سبلت بسوزد

# ۷ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**ولمّا جاءت رسلنا لوطاً**» و چون فرستادگان ما **بلوط** آمدند [**جبرئيل** و یاران او] «**سیئى بهم**» اندوهگن شد بایشان «**و ضاق بهم ذرعاً**» وتنگ دل شد بایشان «**وقال**» و گفت: [**لوط** چون ایشانرا دید] «**هذا یوم عصیب (۷۷)**» این روزی است سخت برمن گران وصعب.

«**وجائه قومه**» وقوم او باو آمدند [بقصد ایشان] «**یهرعون الیه**» می‌شتافتند باو «**ومن قبل کانوا یعملون السیّآت**» وپیش(۱) از آن قوم بدیها میکردند «**قال یا قوم**» [لوط] گفت: ای قوم، «**هؤلاء بناتی**» آنکه اینان دختران من اند، «**هنّ اطهر لکم**» ایشان شما را حلال تر باشند «**فاتّقوا اللّه**» بترسید از خدای «**ولا تخزون فی ضیفی**» ومرا خجل مکنید در مهمانان من «**الیس منکم رجل رشید (۷۸)**» درمیان شما مردی نیست برراه راست.

«**قالوا**» [قوم] گفتند [**لوط** را] «**لقد علمت**» تودانسته‌ای «**مالنا فی بناتك من حق**» که مارا فرا دختران توراه نیست و در ایشان دست نیست «**و انّك لتعلم مانرید (۷۹)**» وتودانی که آن چیست که ما میخواهیم.

«**قال لو انّ لی بکم قوّة**» [**لوط**] گفت: کاشك مارا بشما قوّتی بودی(۲) «**او آوی الی رکن شدید (۸۰)**» یا کاشك من رکنی محکم وخاندانی روشناس داشتید که باآن گرائیدید.(۳)

«**قالوا یالوط**» [فریشتگان] گفتند: ای **لوط**، «**انّا رسل ربّك**» ما فرستادگان خداوند توایم «**لن یصلوا الیك**» بهیچ بد بتو نرسند آن قوم «**فاسر باهلك**» کسان خویش را بر «**بقطع من اللّیل**» پس پاسی از شب «**ولایلتفت منکم احد**» ومباد که یکی ازشما باپس نگرد(۴) «**الّا امرأتك**» مگرزن تو که باز خواهد نگرست(۵) «**انّه مصیبها ما اصابهم**» که باو رسیدنی است آنچه بایشان

---

(۱) وپیش فا آن قوم (الف) (۲) بودید (الف) (۳) خاندانی روشن داشتمی که باآن گرائیدمی (ج) (۴) باپس نگرا (الف ، ج) (۵) نگرید (ج).

خواهد رسید « **انّ موعدهم الصّبح** » هنگام عذاب دیدن ایشان هنگام بام است «**الیس الصبح بقریب**(٨١)» هنگام بام نزدیك نیست ؟

«**فلمّا جاء امرنا**» چون فرمان ما آمد [ بعذاب ] « **جعلنا عالیها سافلها** » زبر آن شارستانها زیر آن کردیم «**وامطرنا علیها حجارة من سجّیل**» و فروبارانیدیم بایشان سنگهای سخت در دیدار گل و درتاشش سنگ و اندرون آتش آکنده «**منضود** (٨٢)» برهم نشانده وبرهم داشته پیاپی .

« **مسوّمة عند ربّك** » نشان بر کرده [هرسنگی آنکس را که ویرا آفریده بودند پیش از آن شب در آسمان ] نزدیک خداوند تو « **وما هی من الظّالمین ببعید**(٨٣) » آن ومانندهٔ آن ازین ستمکاران [قوم تو] دور نیست .

«**والی مدین اخاهم شعیباً**» وفرستادیم به: **مدین** کس ایشان **شعیب**، « **قال یاقوم اعبدوا اللّه** » گفت: ای قوم خدایرا پرستید ، «**مالکم من اله غیره**» که نیست شمارا خدایی جزاو(١) « **ولاتنقصوا المکیال والمیزان** » و مکاهید پیمانه و ترازو ، « **انّی اریکم بخیر** » من بشما نیکورایم بنیکویی فراشما می نگرم [وچشم عنایت فراشمامیدارم] ، «**وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط** (٨٤)» ومن برشمامی ترسم از عذاب روزی که آن روز عذاب گرد شما درآید .

«**ویاقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط**» ای قوم تمام برپیمائیدوبرسنجید براستی و داد «**ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم**» وهیچ چیز(٢) از چیزهای مردمان بمکاهید ، « **ولا تعثوا فی الارض مفسدین** (٨٥) » وبتباهی در زمین تباه کارمباشید «**بقیّة اللّه خیر لکم**» آنچه ماند [دردست حلال جویان ورچه اندك بود] آن به است شمارا وبابرکت تر ، « **ان کنتم مؤمنین** » اگرگرویدگانید(٣) «**وماانا علیکم بحفیظ**(٨٦) » ومن برشما کوشوان(٤) نیستم که من پیغام رسانم .

## النوبة الثانیة

قوله تعالی : « ولمّا جآءت رسلنا **لوطاً** » چون از نزدیك **ابراهیم** بیامدند روی نهادند بشارستان قوم **لوط** واز آنجا که **ابرهیم** بود تابشارستان **لوط** چهار

١ـ جنزو (الف) ٢ـ هیچیز . (الف) (ج) ٣ ـ گرویدگان اید (الف) ٤ ـ نگهبان (ج)

فرسنگ بود، چون آنجا رسیدند در نیمهٔ روز **لوط** را دیدند درصحرا کشاورزی میکرد، **لوط** درایشان نگرست قومی را دید بصورت جوانان نیکورویان سیاه‌چشمان خوش بویان جامهای نیکو برتن ایشان و فراز آمده بصورت مهمانان، **لوط** چون ایشانرا برآن صفت دید از آمدن ایشان و بسبب ایشان اندوهگن و دل تنگ گشت دانست که قوم وی قصد ایشان کنندواورا دفع باید کرد ورنج باید کشید اینست که ربّ‌العزّة گفت «سیئ بهم» ای ـ ساء مجیئهم واحزن بسببهم، یقال: سؤته فسئی، نظیره: سررته فسرّ. **مدنی و شامی و کسائی و رویس** «سیئ» باشمام ضم‌خوانند اشارةً الی‌الاصل فانّ اصله‌سوی بهم من‌السّوء، غیر انّ الواو اسکنت ونقلت کسرتها الی‌السّین تخفیفاً، «وضاق بهم ذرعاً» ای‌ـ ضاق‌بمکانهم صدره لمایعرف‌من‌قومه، یقال: ضاق بامره ذرعاً، اذا لم یجد من‌المکروه سبیلا. و نسب الی‌الذرع علی عادة**العرب** فی وصف‌القادر علی‌الشیئ المنبسط فیه بالتذرع والتبوع و طول‌الید والباع‌والذراع ثم یوضع ضیق‌الذرع مکان ضیق‌الصدر وهو نصب علی‌التمییز «وقال هذا یوم‌عصیب» ای ـ ثقیل و شدید فی‌الشر و کذلك‌العصبصب واصله من‌العصب و هوالشد.

گفته‌اند **لوط** چون فریشتگان دید بترسید، همچنانکه **ابراهیم** بترسیدپس گفت: شما که باشید، ایشان گفتند ما مهمانان‌ایم، **لوط** با فریشتگان فرا راه بود تا بخانه روند و ایشانرا مهمانی کند، و رب‌العزة با فریشتگان گفته که: لاتهلکوهم حتی یشهد علیهم **لوط** اربع شهاداتٍ، براه در چون می آمدند **لوط** ایشانرا گفت ما بلغکم امر هذه‌القریة، بشماچه رسید کار وخبر این شارستانها؟ گفتند: ومالمرهم؟ و کار و خبر ایشان چیست و درچه‌اند ایشان؟ **لوط** گفت: اشهد باللّه انها لشرّ قریة فی‌الارض عملا، چهار بار این سخن باز گفت تا چهار بار برایشان گواهی بداد ببدی و پلیدکاری تا مستوجب عقوبت گشتند، پس همی رفتند تا درخانه شدند و کس خبر نداشت از حال ایشان مگر زن **لوط** آن عجوز بد که از خانه بدر شد و قوم **لوط** را گفت که جمعی رسیده‌اند نکو رویان و جوانان وهرگز از ایشان نیکو روی‌تر و زیباتر ندیده‌ام. اینست معنی آن که رب‌العزة گفت «فخانتا هما» خیانت وی‌این بود که مهمانان را بقوم می‌سپرد نه آنکه از وی فجور می‌آمد که در خبر است که: «ما

فجرت امرأة نبی قط». قوم **لوط** چون آن خبر شنیدند بشتاب آمدندند، فذلك قوله تعالی: «و جائه قومه یهرعون الیه» ای ـ لطلب الفاحشة منهم. والاهراع، الاسراع مع رعدةٍ. وقیل: هو السوق العنیف وجاء علی لفظ المجهول، کقولهم: عنیت بکذا. و قیل: کان یسوق بعضهم بعضاً و یحث بعضهم بعضا. «ومن قبل» یعنی ـ من قبل مجیء الملائکة «کانوا یعملون السیآت»، کنایة عن اتیان الذکران. و قیل: کانوا تأتون النساءَ فی ادبارهنّ، والمعنی الفوا الفاحشة فجهروا بها ولم یستحیوا منها. و قیل: کانوا یتضارطون فی المجالس و یتنابزون بالالقاب و یتصافعون.

«قال یاقوم هؤلاءِ بناتی» یعنی ـ بنات صلبه وهما اثنتان **زعورا وریسا**، تزویج دختران خود برایشان عرضه کرد، یعنی ـ ان اسلمتم زوّجتکم «هنّ اطهر لکم» ای ـ هن احلّ لکم، میگوید: اگر مسلمان شوید ایشانرا بزنی بشما دهم که شمارا ایشان حلال‌تر باشند و تزویج ایشان پاك‌تر و بپرهیز کاری نزدیك‌تر، و دلیل‌بر‌ین قول آنست که بر عقب گفت: «فاتقوا الله» و گفته‌اند: روا باشد، که در آن عصر نکاح میان کافر ومسلمان روا بود چنانکه درعصر **رسول** خدا پیش از وحی، که از دختران‌خویش یکی بزنی به **عتبة‌بن‌ابی‌لهب** داد ویکی به **ابوالعاص بن الربیع** و ایشان هردو کافر بودند همچنین رؤسای قوم **لوط** دختران ویرا پیش از آن حال به زنی میخواستند و **لوط** اجابت نمی کرد تا آن ساعت که کار بروی تنگ شد گفت: اسعفکم بما کنتم تطلبون. یعنی ـ آنچه تا اکنون نمی کردم اکنون می کنم و دختران را بزنی بشما می‌دهم. **مجاهد** گفت: بنات امّة میخواهد نه بنات صلب، و کل نبی ابو امّته، و منه قراءة من قرأ: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» هو ابوهم و ازواجه امهاتهم، فان قیل: فای طهارةٍ فی نکاح الرجال حتی قال لبناته «هن اطهر لکم»، قیل: هذا لیس بالف زیادة الفعل کقولهم: فلان غنی و فلان اغنی منه و انما هو الف التفضیل وهو سائغ فی کلام **العرب**، کقولنا: والله اکبر، وما کابر الله احد حتی یکون هو اکبر منه، و قد یقول الرجل لولده، الاعز ولیس له ولد غیره. ومنه قول **النبی**(ص) فی جواب **ابی سفیان** (۱)، قل یا **عمر** الله اعلی واجلّ، لما قال: اعل هبل. ولم یکن هبل قطّ عالیاً.

---

۱ ـ سفین (ج)

« فاتّقوا الله ولا تخزون فی ضیفی » ای ـ لا تـذلّونی ولا تشوّرونی فیهم، من الخزایـة و هو الاستحیاء. و قیل: لا تفضحونی فیهم لانّهم اذا هجموا علی اضیافه بالمکروه لحقته الفضیحة. و قوله: « فی ضیفی » یعنی ـ فی اضیافی، یقال: هذا ضیفی و هؤلاء ضیفی، « الیس منکم رجلٌ رشیدٌ » ای ـ صالحٌ سدیدٌ یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر، استفهام بمعنی الانکار.

« قالوا لقد علمت یا **لوط** ما لنا فی بناتك من حقٍّ » حق اینجا بمعنی حاجت است ای ـ لا حاجة لنا فی بناتك. و قیل: معناه بناتك لسن لنا بازواج فیکون لنا فیهن حقٌّ، « و انّك لتعلم ما نرید » یعنی ـ اتیان الذکور.

« قال لو انّ لی بکم قوّةً » این « لو » بمعنی لیت است، ای ـ لیتنی کان لی فیکم عشیرة تحمینی و تنصرنی. و قیل: معناه لو قدرت علی دفعکم ببدنی وقوّتی او انضمّ وارجع الی عشیرةٍ منیعةٍ ینصروننی لدفعتکم، فحذف الجواب لدلالة الکلام علیه، قال **زید بن ثابت**: لو کان لـ **لوط** مثل رهط **شعیب** لجاهدبهم، وعن **ابن عباس** قال: ما بعث الله بعد هذه الکلمة من **لوط**، نبیـاً الا فی عزّ و ثروةٍ و عشیرةٍ و منعة من قومه.

« او آوی الی رکنٍ شدیدٍ » قال **النبی** (ص) عند قرائة هذه الایة: رحم الله اخی **لوطاً** لقد کان یأوی الی رکنٍ شدیدٍ، یعنی ـ الی الله عزوجلّ، و نصره. وگفته‌اند که: **لوط** این سخن باقوم خویشتن از پس دیوار ودر میگفت که در سرای بایشان دربسته بود، وایشان آهنك آن کردند که بدیوار بر آیند فریشتگان چون دیدند، که **لوط** اندوهگن است بسبب ایشان، ودر رنج ومشقت، گفتند: « یا **لوط** انّا رسل ربّك لن یصلوا الیك » بمکروهٍ لانّـا نحول بینهم وبین ذلك فهوّن علیك، یا **لوط** کار آسانتر از آن است که تو می‌پنداری، ما رسولان خداوندتوایم، آمده‌ایم تا ایشانرا هلاك کنیم، در سرای باز نه تا در آیند، وآنگه عجایب قهر وبطش حق بین بایشان، **لوط** چون سخن ایشان بشنید در سرای باز نهاد وایشان در آمدند، **جبرئیل** پرخویش برروی ایشان زد همه نابینا گشتند، هیچ کس را نمی‌دیدند وراه فرا درنمی‌بردند، همی گفتند: « النجا النجا » فانّ فی بیت **لوط** سحرةً سحرونا. آنگه **لوط** را تهدید

دادند که توجادوان را بخانه آورده‌ای چون‌خویشتن ، وآنگه می‌گوئی که‌مهمان‌اند، کما انت یا **لوط** حتی یصبح ، تا بامداد که برما روشن شود بینی که با تو چه‌کنیم، ازینجا گفت **لوط** : متی موعد هلاکهم؟ قالوا: الصبح ، فقال: ارید اسرع من‌ذلك لو اهلکتموهم الآن . فقالو : «الیس‌الصبح بقریب» ؟

آنگه **جبرئیل** گفت :« فاسر باهلك » قرأ **مکی و مدنی** « فاسر » موصولة الالف وقرأ‌الباقون فأسر مقطوعة‌الالف ، والوصل والقطع‌لغتان، یقال: سریت‌واسریت اذا سرت لیلا ، و نطق‌**القرآن** بهما . قال‌الله تعالی : « اسری بعبده لیلا » ، و قال : « واللیل اذا یسر » قوله : « بقطع من‌اللیل» القطع والقطیع هوی[1] من‌اللیل ، فریشتگان گفتند : ای **لوط** اهل و مال و مواشی خویش بشب بیرون بر ، یك نیمهٔ شب گذشته، شو به : **صاعورا** ، دهی‌بود‌بچهارفرسنگی **سدوم**«ولا یلتفت‌منکم‌احد» ای ـ لا یتخلّف منکم احد ، و قیل : لا ینظرالی ماورائه . و قیل : لا یلتفت الی‌ماله هناك ، ای ـ لا یبال به «الّاامرأتك» قرأ **مکی و ابوعمرو** بالرفع، والباقون بالنصب، فمن رفع فعلی‌البدل من‌احد علی‌ان یکون‌الاستثناء من‌الالتفات‌لامن‌الاسراء وتکون المرأة مخرجةً ملتفتةً ای ـ ناظرةً الی ورائها، فالاستثناء علی‌هذا لیس من‌الموجب فلذلك رفعت‌امرأتك ، کما تقول: ماجائنی احد الا زید . ومن‌نصب فعلی انه مستثنی من قوله : «فاسر باهلك» فالاستثناء علی‌هذا من‌الموجب‌فلذلك‌صارنصبا ، کماتقول: قام‌القوم‌الازیداً والمعنی « فاسر باهلك الا امرأتك » فیکون **لوط** ماموراً بان لا یخرج امرأته لأنّها کافرة ، قیل : نهوا عن‌الالتفات فخالفت‌المرأة فالتفتت فجاءحجر من‌السماء فقتلها .

« انه مصیبها ما اصابهم » یعنی ـ ان‌المرأة تهلك کما یهلك‌القوم « انّ موعدهم‌الصّبح » ای‌ـ موعد هلاکهم وقت‌الصّبح، فقال **لوط** : ارید اعجل من ذلك، فقالوا «الیس الصبح بقریب » ای ـ الوقت الذی امرنا فیه باهلاکهم قریب وهواول‌الفجر.

« فلمّا جاء امرنا » ای ـ قضاؤنـا فیهم بالهلاك و بلغ‌الکتاب اجله « جعلنا عالیها سافلها» میگوید: چون حکم وقضای ما کـه در ازل کردیم بایشان رسید ، و

---

١ ـ هوی : بضم یا بفتح ها ، پاره‌یی ازشب (از المنجد)

هنگام هلاك ایشان آمد، **جبرئیل** را فرمودیم تا پر خویش زیر چهار شارستان ایشان فرو کرد: **سدوم و عامورا و داذوما و صبوآئیم** و هی المؤتفکات(۱)، و آنرا از قعر زمین بر آورد و بعنان آسمان برد چنانکه اهل آسمان بانگ سگ و خروه(۲) می‌شنیدند، در گردانید و زیر آن زبر کرد. روی ان **النبی**(ص) قال لـ **جبرئیل** ان الله تعالی سمّاك باسماء ففسرها لی، قال الله تعالی فی وصفك: «ذی قوة عند ذی العرش مکین» «مطاع ثم امین» فاخبرنی عن قوّتك. فقال: یا **محمد** رفعت قری قوم **لوط** من تخوم الارض علی جناحی فی الهواء حتی سمعت ملائکة السماء اصواتهم و اصوات الدیکة ثم قلبتها ظهراً لبطن. قال: فاخبرنی عن قوله: «مطاع» قال ان رضوان خازن الجنان و مالکا خازن النیران متی کلّفتهما فتح ابواب الجنّة والنّار فتحاهما لی. قال: فاخبرنی عن قوله: «امین» قال: انّ الله عزوجل انزل من السماء مایة و اربعة کتب علی انبیائه لم یاتمن علیها غیری.

قوله: «وامطرنا علیها» یعنی- علی المدن. وقیل: علی شذّاذها و مسافریها، میگوید: سنگ باران کردیم بر مسافران قوم **لوط** ایشان که در وقت عذاب بغربت بودند آنجا که بودند سنگ بارید بر سر ایشان تا هلاك شدند. **مجاهد** گفت: مردی از ایشان در حرم **مکه** بود ببازرگانی، قال: فجاء حجر لیصیبه فی الحرم، فقامت الیه ملائکة الحرم، فقالوا: للحجر ارجع من حیث جئت فان الرجل فی حرم الله فخرج الحجر فوقف خارجاً من الحرم اربعین یوماً بین السماء والارض حتّی قضی الرجل تجارته، فلمّا خرج اصابه الحجر خارجاً من الحرم. وعن **مقاتل** عن **ابی نضرة** عن **ابی سعید** قال: من عمل ذلك من قوم **لوط** انما کانوا ثلاثین رجلاً ونیفاً لا یبلغون الاربعین فاهلکهم الله عزوجل جمیعاً، یؤید ذلك قول **النبی** (ص): لتأمرن ولتنهون عن المنکر اولیعمنّکم العقوبة. وعن **ابی بکر بن عیاش** قال: سألت **اباجعفر** اعذّب الله نساء قوم **لوط** بعمل رجالهم؟ فقال: الله تعالی اعدل من ذلك استغنی الرجال بالرجال والنّساء بالنّساء.

قوله: «وامطرنا علیها حجارة» ای- جعلنا الحجارة بدل المطر حتی اهلکهم من آخرهم «من سجّیل». **ابن عباس** گفت: «سجّیل» پارسی معرّب است یعنی-

۱ - مؤتفکات: شهرهایی که بر گردانده شدند بر قوم لوط (ع) (منتهی الارب)
۲ - لهجه‌ایست در خروس.

سنگ و گل، بدلیل قوله: «لنرسل علیهم حجارةً من طینٍ» سنگها بود درديدار گل و در تا شش سنگ سخت، و گفته‌اند: «سجیل» سجّین است فابدلت نونه لاماً و سجّین جهنم است. یعنی- امطرنا علیها حجارة من جهنم. **ابن زید** گفت: السجّیل اسمٌ للسماءِالدنیا، **عکرمه** گفت: بحرٌ معلّق بین‌الارض والسماء منه انزلت‌الحجارة، وقیل: سجیلٌ فعیلٌ من‌اسجلته، اذا ارسلته فکانها مرسلة علیهم. وقیل: حجارة من مثل السّجل‌فی‌الارسال، والسجل‌الدلو. وقیل: من‌سجّیل کقولك:من‌سجلٍ ای- مما کتب لهم، والمعنی‌انهاحجارة ممّا کتب‌الله ان یعذّبهم‌بها «منضود» نضد بعضه علی‌بعضٍ حتی صارحجراً، یقال: نضدت‌اللبن اذا جعلت‌بعضه علی‌بعضٍ. وقیل:«منضود» ای‌مصفوفٍ فی تتابعٍ یتلو بعضه بعضاً کالمطر قطرة بعد قطرة «مسوّمةً» ای- معامةً ببیاض و حمرةٍ. یقال: سوّمت‌الشیئی(۱) اذا اعلمته. وقیل: «مسومة» بعلامة یعلم بها انّها لیست من حجارة اهل‌الدنیا و یعلم بسیماها انها مما عذّب‌الله عزوجل به. و قیل: مکتوبٌ علیها اسم من اهلك بها عند ربّك فی‌خزائنه وفی علمه. **وهب‌منبه** گفت: آتش و کبریت بود که برایشان بارانیدند. آنگه ربّ العزة کفار **مکه** را باین عذاب و این عقوبت بیم داد گفت: «و ما هی من‌الظالمین ببعید» ای- لیست هذه‌الحجارة والعذاب عن مکذّبیك ببعیدٍ، ان اصرّوا علی ذلك. و قیل: ماهی ممّن عمل، عمل قوم **لوط** ببعیدٍ. قال **انس‌بن مالك**: سأل **رسول‌الله** (ص) **جبرئیل** عن قوله: «وما هی من‌الظالمین ببعیدٍ» فقال یعنی- عن‌ظالمی امتك‌مامن ظالم منهم الا وهوبعرض حجرٍ یسقط من ساعهٍ الی ساعهٍ.

«والی **مدین**» یعنی- وارسلنا الی‌اهل **مدین** فحذف‌اهل واقیم **مدین** مقامه. **مدین** نام آن زمین است که **شعیب** آنجا مسکن داشت نزدیك **طور** است: و قیل: هی اسم للقبیلة. وقیل: اسم لقریةبناها ابن ل: **ابراهیم** (ع)، اسمه **مدین** فسمّیت‌به و **شعیب** صهر **موسی** است، **شعیب‌بن یثرون‌بن بویب‌بن مدین بن ابرهیم**. «قال یاقوم اعبدواالله‌مالکم‌من‌آله غیره ولاتنقصواالمکیال» ای- المکیل‌بالمکیال‌والموزون بالمیزان، «انّی اریکم بخیر» ای- فی نعمة وخصب وسعة یعنی- فایّ حاجة بکم

۱- ای- اعلمته (ج).

الی التّطفیف مع ماانعم‌الله سبحانه علیکم من المال ورخص السّعر، «وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط» یعنی - یوم‌یحیط عذابه بکم. قیل: هو غلاءالسّعر. وقیل: اراد به القیامة. روی **عکرمة** عن **ابن عباس** قال قال **رسول‌الله** (ص): «یا معشر التّجار انّکم قدو لیتم امراً اهلکت فیه الامم السّالفة المکیال والمیزان». و روی **طاوس** عن **ابن‌عباس** قال قال رسول‌الله(ص): مانقض‌قوم‌العهد الّا سلّط علیهم**عدوّهم** ولا طفّفوا الکیل الّامنعوا النّبات‌واخذوا بالسّنین. وقال (ص): «مانقص قوم‌المکیال والمیزان الّا سلّطالله علیهم الجوع.

«ویاقوم اوفواالمکیال والمیزان» انّ الوفاءتمام الحقّ والایفاء اتمامه. یقول: اجعلو ها و افیة. «بالقسط» ای - بالعدل مصدر امیت فعله والفعل منه بالزّیادة. «ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم» ای - جقوقهم ذکر باعمّ الالفاظ یخاطب به القایف(۱) والنّخاس(۲) والخرّاص وصاحب‌القبّان والمسّاح والذّراع والمحصی. میگوید: هیچ چیزازحقوق‌مردمان‌مکاهید «ولاتعثوا فی‌الارض مفسدین» العثی والعیث اشدّالفساد، یقال: عاث یعیث وعثی یعثی واحد.

«بقیةالله خیر لکم» ای - ماابقی‌الله لکم بعد ایفاء الکیل والوزن خیر لکم من‌التّطفیف لانّ‌الله تعالی یجعل فیه‌البرکة. وقیل: طاعةالله خیر لکم لانّ ثوابهایبقی ابداً. وقیل: رزق‌الله ورحمةالله، من‌قوله «وما عندالله خیر وابقی». قال **ابن زید**: الهلاك فی العذاب، والبقیّة فی‌الرّحمة، یعنی - اذا اطعتم فبقیتم خیر من ان عصیتم فهلکتم «ان کنتم مؤمنین» شرط الایمان لانّهم انّما یعرفون صحة مایقول اذا کانوا مؤمنین. «وما انا علیکم بحفیظ» ای - لم اومربقتا لکم و اکراهکم علی الایمان ماعلیّ الّاالبلاغ وقد بلغت، وقیل: «وما انا علیکم بحفیظ» یحفظ علیکم نعمکم فاحفظوها بترك المعصیة.

## النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و لمّا جاءت رسلنا **لوطاً** سیئی بهم وضاق بهم ذرعاً» الآیة.

---

۱ - القایف. الذی یعرف النسب بفراسته ونظره الی اعضاءالمولود. ج قافه. (المنجد)
۲ - نخاس در نسخه الف غلط است. النخاس، بیاع الرقیق، بیاع الدواب. دلالها. (المنجد).

اشارت است بکمال حزن **لوط** وغایت درد واندوه وی در راه دین ، هم تشریف‌است اوراهم بشارت، تشریف‌است ازآن روی که عزّت **قرآن** اورا جلوه میکند ، وازاندوه وی عالمیان را برآتش اندوه می‌نشاند ، وخلعت مثوبت روز دولت ایشانرا میدوزد ، وبشارت ازآن است که هر کرا برآمدن مراد درطالع وی بود، نخست تیر بی‌مرادی درکام وی نشانند ، وبردرد واندوهش‌اندوه فزایند ، آنکه‌چون یکبارگی دل‌خویش باندوه سپرد، واز راه مراد خود برخاست، محبّت حقّ اورا درپردهٔ عصمت خویش‌گیرد که : «انّ‌الله یحبّ کلّ قلب‌حزین» دوست دارد الله دلی که همه غم نادیدن وی‌خورد، همه بار دردنایافت وی کشد ، اندوهش بدان‌دهد تاروزی گوید ، که:«لاتحزن»ترس وبیم دردلش‌افکنند، تادروقت نزع‌اورا گوید که :«لاتخف» آن ساعت که بندهٔ مؤمن را درخاك نهند، وآن خریشتهٔ گور برسینهٔ عزیز اونصب کنند، دوستان متفکّرحال او ، خویشان متحیّر انتقال او ، دل وی پراز اندوه وبیم گشته ، میان نواخت وسیاست درمانده ،گوش برغیب نهاده ، تاخود چه خطاب آید وباوی چه کنند ، بنده درین سوز وحسرت بود ، که فضل الهی دررسد ، لطف ایزدی درپیوندد ، خطاب آید ، بنعت‌اکرام وافضال ، عبدی ترکوك وعزّتی وجلالی لانشرنّ علیك رحمتی ، بندهٔ من دوستان مجازی ترا رها کردند غم مخور واندوه مدار که ما ترا واپناه رحمت خویش گرفتیم ، ودر روضهٔ رضوان جای‌تو ساختیم ، همانست که ربّ‌العزّة گفت : «لاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة » اینست بار درخت اندهان ، و غایت درد دوستان، نه از گزاف گفت‌آنچه **پیر طریقت** گفت : الهی ! نصیب‌این بیچاره ازین کارهمه‌درداست، مبارك باد که مرا این‌درد سخت درخورداست ، بیچاره آنکس که ازین درد فرداست، حقّا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

هردرد که زین دلم قدم بر گیرد    دردی دگرش بجای دربر گیرد
زان باهردرد صحبت ازسر گیرد    کآتش‌چورسدبسوخته‌اندرگیرد.(۱)

«قال لوانّ‌لی بکم قوّة اوآوی الی رکن شدید» قال **ابن عطاء** لوانّ‌لی بکم قوّة من نفسی لمنعتکم من معصیة ربّی ولو انّ المعرفة بیدی لاوصلتها الیکم ، آن مهجوران درگاه عزّت و زخم خوردگان عدل ازل گرد سرای **لوط** برآمدند بقصد

۱ ـ ظ ، کآتش چو بسوخته رسد درگیرد .

آن عزیزان، بر مخالفت فرمان، وآن کار بر **لوط** دشخوار شد ورنج دل وی درحق آن مهمانان بغایت رسید، وبی آرام گشت ازسر تحیّر گفت: «لو انّ لی بکم قوّة» با آن همه رنج که از ایشان دید شفقت از ایشان هم باز نگرفت و آرزوی توفیق وهدایت ایشان دردل خود راه داد، گفت: اگر کلید معرفت وهدایت بدست من بودی، بر دلهای ما درمعرفت گشادمی، وشما را باین عصیان وخذلان فرونگذاشتمی لکن چه سود که این کار بدست من نیست، وهدایت بخواست من نیست، همانست که مصطفی (ص) را گفتند: «لیس علیك هدیهم ولکنّ الله یهدی من یشآء» یا **محمد** هدایت وغوایت خلق حقایق تعزّز ماست، وخصایص تفرّد ما، برتو جزاز دعوت نیست، وراه نمودن جز کار الّهیّت ما نیست.

«فلما جآء امرنا جعلنا عالیها سافلها» سنّة الله فی عباده قلب الاحوال علیهم، و الانقلاب من سمات الحدوث، والّذی لایزول ولا یحول فهو الّذی لم یزل و لایزال بنعوت الصّمدیّة، گردش احوال وتیرگی روزگار نعت حدثان است، وسرانجام بندگان است، روزی ایشانرا نعمت، وروزی غمانست، یکی بی کام وبی نوا یکی شادان ونازان است، از آن که چنین وکه چنان است، که ازخاك مختلط آفریده، وبآب تغیّر سرشته، و تا بدانی که یکتا و یگانه خداست که در صفت او تغیّر نه، و در نعت او تبدّل نه، وبا اوهیچ منازع ومشارك نه، آنرا که خواهد بفضل خود نوازد، واورا به وی حاجت نه، و آنرا که خواهد بعدل خود راند، واز کس بیم نه، آنکه در آخر آیت گفت: «وماهی من الظالمین ببعید» این چنان است که گفتند:

و من یرنی فلایغترّ بعدی فانّ لکلّ معصیةٍ عقاباً

## ٨ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قالوا یا شعیب**» گفتند: ای **شعیب** «**اصلوتك تأمرك**» این نماز های فراوان تو [میفرماید مار او] میفرماید ترا، «**ان نترك ما یعبد آباؤنا**» که ما را فرمایی تادست بداریم پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند، «**اوان نفعل فی اموالنا ما نشاء**» یادرمالهای خویش آن کنیم که ما خواهیم، «**انّك لانت الحلیم**

**الرشید** (۸۷) » توئی تو آن زیرك راست آهنگ.

« **قال یاقوم** » [ **شعیب** ] گفت: ای قوم : « **ارایتم** » چه بینید وچه گوئید «**ان کنت علی بیّنة من ربّی**» اگر من بر چیزی راست و کاری درست روشن ام ازخداوند من « **و رزقنی منه رزقاً حسناً** » وخداوند من مرا ازخود روزی داد نیکو « **وما ارید ان اخالفکم** » ونمی خواهم که شوم مخالفت کنم[1] ازشما « **الی ما انهیکم عنه** » [وبا پس شما آن کنم] که [پیش شما] شمارا می باززنم از آن « **ان ارید الاّالاصلاح** » نمی خواهم مگر باصلاح آوردن و نیك کردن کار شما و کار خویش «**ما استطعت**» تاتوانم ، «**و ما توفیقی الاّبالله**» ومرا توان راست داشتن وموافق کردن گفت و کرد و آهنگ نیست مگر بخدای [وخواست ویاری او] «**علیه توکّلت**» پشت باو بازکردم وکار باو سپردم ، «**والیه انیب**(۸۸)» و با اوگشتم و با او گرائیدم .

« **ویا قوم لایجرمنّکم شقاقی** » ای قوم شما را بر آن مداراد خلاف کردن با من وستیز جستن با من « **ان یصیبکم** » که بشما رسد « **مثل ما اصاب قوم نوح** » همچنان عذاب که بقوم **نوح** رسید [از آب] ، «**اوقوم هود**» یابقوم **هود** رسید [از باد] «**اوقوم صالح**» یا بقوم **صالح** رسید [ازبانك] «**وماقوم لوط منکم ببعید**(۸۹) » و قوم **لوط** [و آنچه بدایشان رسید] از شما نه دور است .

«**واستغفروا ربّکم**» وآمرزش خواهید از خداوند خویش ، «**ثمّ توبوا الیه**» وبا او گردید ، «**انّ ربّی رحیم ودود** (۹۰) خداوند من بخشاینده است دوست دار .

« **قالوا یا شعیب** » گفتند: ای **شعیب** « **مانفقه کثیراً ممّاتقول** » درنمی یابیم مافراوان ازین که تو میگویی [ازاخبارغیب] «**وانّا لنریك فینا ضعیفاً**» وترا درمیان خویش بیچاره می بینیم «**ولولا رهطك لرجمناك**» وگرنه خاندان تو بودی ماترابیرون کردیمی و براندیمی[2] ، « **وما انت علینا بعزیز**(۹۱) » و تو برما گرامی نه ای و نه دریغ .

« **قال یاقوم** » گفت: ای قوم « **ارهطی اعزّ علیکم من الله** » خاندان من برشما گرامی تراند و بنزدیك شما دریغ تر ازالله « **واتّخذ تموه ورآءکم ظهریا** »

---

(۱) وجذ کنم (الف) . (۲) کردید و براندید (الف) .

و شما الله را پس پشت گرفته‌اید، **«انّ ربّی بما تعملون محیط (۹۲)»** خداوند من بکرد شما دانا است.

**«ویاقوم اعملوا علی مکانتکم انّی عامل»** ای قوم همچنان می‌باشید[1] و همچنان می‌زئید و همه کار می کنید و من همچنان می باشم و همچنان می‌زیم و همه کار می کنم **«سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه»** آری بدانید و آگاه شوید[2] که آن کیست که باو آید عذابی که اورا رسوا کنند **«ومن هو کاذب»** و بدانید که دروغ‌زن کیست **«وارتقبوا انّی معکم رقیب (۹۳)»** چشم میدارید تا من باشما میدارم.

**«ولمّا جاء امرنا»** چون عذاب ما آمد بفرمان ما، **«نجّینا شعیباً والّذین آمنوا معه»** رهانیدیم **شعیب** را و ایشان را که گرویده بودند با او **«برحمة منّا»** ببخشایشی ازما **«واخذت الّذین ظلموا الصیحة»** وفرا گرفت آن ستمکارانرا بانك كه فریشته زد برایشان **«فاصبحوا فی دیارهم جاثمین (۹۴)»** تا در سرایهای خویش مرده بیفتادند.

**«کان لم یغنوا فیها»** چنانکه گوئی هرگز نبودند، **«الا بعداً لمدین»** دوری بادا و لعنت افزایا[3] **مدین** را، **«کما بعدت ثمود (۹۵)»** چنانکه دوری دید و لعنت شنید **ثمود**.

**«ولقد ارسلنا موسی بایاتنا»** وفرستادیم **موسی** را بسخنان ونشانهای خویش **«وسلطان مبین (۹۶)»** و حجّت آشکارا.

**«الی فرعون وملائه»** بفرعون و کسان وی **«فاتّبعوا امر فرعون»** فرمان **فرعون** را پی بردند **«وما امر فرعون برشید (۹۷)»** و فرمان **فرعون** بر راه راست نبود.

**«یقدم قومه یوم القیمه»** در پیش قوم خویش می‌آید روز رستاخیز **«فاوردهم النّار»** تا ایشانرا باآتش رساند **«وبئس الورد المورود (۹۸)»** و بدرسیدن جای که بآن رسند.

**«واتّبعوا فی هذه لعنة ویوم القیمة»** بر پی ایشان کردند لعنت درین جهان

۱ ـ می‌بید (الف). ۲ ـ شید (الف) ۳ ـ افزا (الف)

وروز رستاخیز ، «**بئس الرفدالمرفود** (۹۹)» بد چیز دادندآنکس‌را که لعنت‌دادند «**ذلك من انباء القری** » آن‌ازخبرهای‌شهرهااست[که پوشیده‌بودبر **عرب**] «**نقصّه علیك**» میگوئیم و میخوانیم آنرا برتو «**منها قائم**» هست از آن شهرها که برپای هست اینز[1] « **وحصید** (۱۰۰) » و لختی ازآن دروده و کنده و نیست کرده .

«**وما ظلمناهم**» و ستم نکردیم ماور[2] ایشان « **ولکن ظلموا انفسهم** » لکن ایشان ستم کردند برخویشتن « **فما اغنت عنهم** » پس‌بکار نیامد وسود نداشت ایشانرا « **آلهتهم التی یدعون من دون‌اللّٰه من شیء**» آن خدایـان ایشان کـه میخواندند فرود ازاللّٰه بهیچ‌چیز،[2] «**لمّاجاءامر ربّك**» آنکه که عذاب آمد بفرمان خداوند تو «**وما زادوهم**» ونفزودآن خدایان ایشان‌ایشانرا «**غیر تتبیب** (۱۰۱)» مگر زیان کاری نمودن .

«**وکذلك اخذ ربك**» و چنان است گرفتن خداوند تو « **اذا اخذالقری** » که شهر های دشمنان بعذاب فراگرفت « **وهی ظالمة** » و ایشان برخود ستمکار واللّٰه نه بیداد کر،« **انّ اخذه الیم‌شدید**(۱۰۲) » گرفتن‌خداوندتودردنمای‌است‌سخت

## النوبة الثانیة

قوله تعالی : «قالوا یا شعیب اصلوتك تأمرك» . **ابن‌عباس** کفت: **شعیب** نماز بسیار کردید[3] ازآن‌جهت این‌سخن کفتند یعنی این‌نمازهای فراوان تو میفرماید ترا که مارا ازپرستش بتان بازداری . **حمزه** و **کسایی** و **حفص** «اصلوتك» خوانند برلفظ واحد، یعنی- اقراءتك التی‌تقرأها فی‌صلوتك تامرك ، وقیل ؛ دینك یامرك ان نترك ما یعبد آباؤنا من الاصنام، «اوان نفعل» این «او» بمعنی واو است، همچنانکه فلان کویند یرکب البغل اوالفرس یعنی مرة هذا و مرة ذاك «ان نفعل» عطف‌است بر«ما یعبد»نه عطف‌است بر«ان‌نترك» یعنی- اصلوتك تامرك ان‌نترك مایعبدآباؤنا وفعلنا فی اموالنا مانشاء . وآنچه ایشان در مال خویش‌میکردند بخس بود در کیل

---

۱ ـ دربعض‌نسخ ناخواناست وظاهرالهجه‌یی درکلمهٔ «هنوز» است ۲ ـ بر (ج) بهیچیز (الف-ج)
۳ ـ کردی (ج)

ووزن وتکسیر الدّراهم والدّنانیر ، یعنی - اذا تراضینا فیما بیننا بذلک فلم تمنعنا منه ، میگوید : ما خود رضا دادیم و پسندیدیم آنچه میکنیم از بخس و تکسیر ، تو چرا ما را باز میداری . و در شواذّ خوانده‌اند « ماتشاء » بـه تاء ، و برین قرائت «ان نفعل» عطف بر « ان نترك » باشد و معنی آنست که **سفیان ثوری** گفت : کان یأمرهم بالزّکوة فاجابوه بذلك. «انک لانت الحلیم الرشید» این سخن بروجه استهزا گفتند و بوی ضدّ این خواستند یعنی انك لانت السّفیه الغاوی. این همچنان است که خزنهٔ آتش **بوجهل** را گویند : «ذق انّك انت العزیز الکریم» وروا باشد کـه این سخن بتحقیق گفته باشند یعنی - انّك فینا حلیمٌ رشیدٌ فلیس یحمل بك شقّ عصا قومك ولا لمخالفة دینهم. همچنانکه قوم **صالح** گفتند : «یاصالح قد کنت فینامرجوّاً قبل‌هذا» والرّشید یصلح للفاعل والمفعول، تقول: رشدرشداً ورشد فهورشیدٌ وارشده الله فهو رشیدٌ مرشد ومرشد فیهما جمعاً .

قال : « یاقوم ارایتم ان کنت علی بیّنة من ربّی » ای - اخبرونی عماترون فیما اقول ان کنت علی بیان من ربی و برهان فیما ادعوکم الیه . « ورزقنی منه » ای - من‌الله ، وقیل : من‌البیان . «رزقاً حسناً» حلالاً طیّباً من غیربخس و تطفیف وذلك انه کان کثیرالمال . وقیل : رزقاً حسناً ، علماً ومعرفة ونبوة . جواب شرط محذوف است و «ان کنت» این کون حال‌است میگوید: من که بربیان وبصیرت تمامم و برحجّتی روشن و روزی فراخ فراوان ازمال و نعمت حلال و ازعلم و معرفت و نبوّت ورسالت وتوفیق طاعت ، افاعدل عنها واتّبع الضلال ؟ چه بینید شما وچه گوئید ازین بر گردم وبر پی ضلالت روم ؟

«وما ارید ان اخالفکم الی ماانهیکم عنه» یعنی - لاانهاکم عن شی ثمّ آتیه . میگوید : من شما را از چیزی نهی نکنم کـه پس خود کنم بخلاف آنچه میگویم واین از نکوترین خطابهاست در **قرآن** وپندها که علما را داده‌اند وآن‌سه آیت‌اند در **قرآن** یکی اینست ، دیگر « اتأمرون‌النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم » سه دیگر «لم تقولون مالا تفعلون» برعلما واجب‌است نظر درین آیات کردن وحقّ آن‌بجای آوردن و کار بندآن بودن ، خود درآن پند پذیرفتن ، و آنکه دیگران را در آن

پنددادن ، وباین معنی گفته‌اند :

لا تنه عن خلق و تأتی مثله عار علیك اذا فعلت عظیم .

وقال آخر :

و غیر تقی یامر النّاس بالتّقی طبیب یداوی و الطّبیب مریض .

وگفته اند : یحیی معاذ هر که که برسریر نشستی تا خلق راپند دهد، نخست این بیت گفتید :(۱)

مواعظ الواعظ لن تقبلا حتّی یعیها قلبه اوّلا
یا قوم ما اقبح من واعظ خالف ماقد قاله فی الملا
اظهر للنّاس من احسانه و بارز الرّحمن لمّا خلا.

«ان ارید الا الاصلاح» ای- ما ارید فیما آمرکم به وانها کم عنه الّا الاصلاح فیما بینی و بینکم بان تعبدوا الله وحده وتفعلوا ما یفعل من یخاف الله. میگوید : من بآنچه میفرمایم شما را جز صلاح کار شما نمی خواهم که صلاح کار شما در آنست که خدایرا پرستید ، واورا طاعت دار باشید ، و کارنیکان وپرهیز گاران کنید، آنگه گفت . « ما استطعت » یعنی ـ این پند که دادم ، وصلاح شما که خواستم ، بقدرطاقت خویش کردم ، و طاقت و وسع من بیش از ابلاغ و انذار نیست . امّا شما را برطاعت داشتن در قدرت من نیست ، که آن جز بتوفیق الله نیست « وما توفیقی الّا بالله » یعنی وما توفیقی لدعائکم الی الاسلام وترك التّطفیف «الّا بالله علیه توکلت » ای ـ فوّضت امری الیه و استعنت به و وثقت به « والیه انیب » ارجع فی السراء و الضّراء والیه ارجع فی المعاد .

« ویا قوم لایجرمنّکم » ای ـ لایکسبنّکم ولا یحملنّکم کقول الشاعر :

ولقد طعنت اباعیینة طعنة جرمت فزارة بعدهاان تغضبا .

وهو متعدّ الی مفعولین احدهما الکاف و المیم و الثانی «ان یصیبکم» والشّقاق المخالفة والمعاداة وان یکون فی شقّ غیرشقّه . ومعنی الآیه : لایحملنّکم معاداتکم ایّای« ان یصیبکم » عذاب العاجلة «مثل ما اصاب قوم نوح من الغرق « اوقوم هود »

---

۱ ـ گفتی (ج )

من‌الریح‌العقیم ، «اوقوم **صالح** » من‌الرجفة‌والصّیحة ، «وما قوم‌لوط منکم ببعید» این از بهر آن گفت که ایشان قریب العهد بودند باهلاك قوم **لوط** که **شعیب** را بر اثر **لوط** فرستادند . میگوید : نه دیراست تا ایشانرا هلاك کردند، چرا بهلاك ایشان پند نپذیرید ، وعبرت نگیرید ، وگفته اند : دیار ووطن قوم لوط نزدیك بودبایشان میگوید : چرا در آن دیار و وطن ننگرید ، وعبرت نگیرید ، که رب العزّة آنرا چنان زیرو زبر کرده ، ودمار بر آورده ؟

« واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه » معنی استغفار و موضع این« ثمّ » از پیش رفت ، « انّ ربی رحیم ودود » رحیم بالمؤمنین ودود متحبب الی عباده وبالاحسان علیهم . میگوید : خداوند من مهربانست . وبخشاینده برمؤمنان ، سخت دوست دار ایشان . ومهراو کننده(۱) میان‌خود و بندگان ، بنیکو کاری کردن باایشان.«ودود» بناء مبالغة است فعول بمعنی فاعل ، ورروا باشد که فعول بمعنی مفعول بود ، وبهردو معنی‌صفت خداست ، واورا سزاست ، فانّه تعالی یودّالمؤمنین ویودّونه ، کما قال جلّ وعزّ : « یحبّهم ویحبّونه » وقال : « والذین آمنوا اشد حباً لله » . و قال : « سیجعل لهم‌الرحمن ودّاً » .

« قالوا یا شعیب مانفقه کثیراً مما تقول » ای ـ مانفهم الاالیسیر مما تقول من التوحید والبعث والنشور ووفاءالکیل والمیزان. «واّنالنریك فیناضعیفاً» ای‌ـضعیف البدن . و قیل : قلیل البصر بمصالح الدنیا و عمارتها و الانتفاع بها . وقیل : ضعیفاً ، ای ـ ضریراً ، یعنی ـ ضعیف البصر . وفی لغة **حمیر** : یسمی الضریر ضعیفاً ، و کان **شعیب** (ع) ضریراً ویسمّی‌الاعمی ضریراً لانه ضرّ بذهاب بصره ، ویسمّی‌ایضاً مکفوفاً لانه کف عن التصرف بذهاب بصره . گفته اند : **شعیب** (ع ) ضریر بود ، از بس که بگریسته بود از بیم خدا ضریر گشت ، و اورا خطیب پیغامبران میگفتند ، شیرین سخن بود وخوش نطق وپاك عبارت، وعشیره وقبیلهٔ وی فراوان بودند ازینجابود که قوم وی گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » میگویند ،رهط وی چهار هزار بارهزار بودند همه بر ملّت ایشان نه بر ملّت **شعیب** ، ازین جهت بایشان میل داشتند واکرام

۱ ـ افکننده (ج)

ایشانرا میگفتند ؛ « لولا رهطك لرجمناك » ای ـ اولا عشیرتك و اقرباؤك لقتلناك بالرجم و هو من شرالقتلات . وقیل : رجمناك ـ سببناك و شتمناك ، « وما انت علینا بعزیز » لست عندنا من اهل‌الکرامة و التوقیر . و قیل : وما انت علینا بذی غلبة و ملك ، و کانوا یسمون‌الملك عزیز .

قال یاقوم ارهطی اعزّ علیکم من‌الله » الرهط والعصبة والنفر لایقع الا علی الرجال ، چون ایشان گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » **شعیب** بر ایشان انکار نمود گفت : تتر کون قتلی لرهطی والله عزّ و جلّ اولی بان تتّبع امره اعشیرتی اعظم فی قلوبکم من‌الله والله خالقکم ورازقکم ؟ مرا در عشیرت من آزرم میدارید ، وایشانرا در دل خویش بزرگ میدانید ، و در خداوند بزرگوار ، و کردگـار ذوالجلال کـه آفریدگار ، و روزی گمار ، شماست می آزرم نمی‌دارید ؟ سزاتر و نیکوتر آن بودکه مرا در الله نگه دارید واز بهر وی آزرم دارید نه از بهر عشیرت .

« واتّخذ تموه وراء کم ظهریا » این در نسق استفهام است ، یعنی ـ که شما الله را پس پشت گرفته اید ، و فرمان وی بگذاشته اید . الظهری ، من ولّیت علیك ظهرك ، یقال : فلان جعل فلاناً ظهریّاً والقی حاجته وراء ظهره وجعل حاجته منه بظهر ، قال‌الله عزّ و جلّ « فنبذوه وراء ظهورهم » و امّا قوله : « و کان الکافر علی ربّه ظهیراً » یعنی ـ عوناً لاعدائه‌علیه ، ویقال : مولیاًعلیه ظهره « ان ربّی بماتعملون محیط » عالم به مجازٍ علیه .

« ویاقوم اعملوا علی مکانتکم » قرأ **ابوبکر** مکاناتکم بالجمع ، والمکانةالمنزلة. وقیل : مصدر ، مکن‌مکانة اذا تمکن من‌الشی « ویا قوم اعملوا » این آیت‌ونظایراین درقرآن تهدیداندواظهار غنااز خلق. والمعنی: اعملوا علی‌ماانتم علیه « انّی عامل » علی ماانا علیه‌من‌طاعةالله وسترون منزلتکم‌بمنزلتی « سوف‌تعلمون » ایّنا الجانی علی نفسه والمخطی فی‌فعله « من یأتیه عذاب یخزیه » یذلّه و یفضحه « ومن هو کاذب » قیل : « من » فی محلّ‌النّصب . ای ـ سوف تعلمون من‌هو کاذب. وقیل : ویخزی من‌هو کاذب. وقیل : محلّه رفع تقدیره ، ومن‌هو کاذب فیعلم کذبه ویذوق وبال امره « وارتقبوا » ای ـ انتظروا ماوعدتکم من العذاب « انّی معکم‌رقیب » ای ـ منتظر لکم العذاب‌فی‌الدّنیا

وقيل: انّى مرتقب الرّحمة من الله.

«ولمّا جآء امرنا» اى ـ قضاؤنا فى قوم **شعيب** بالعذاب « نجّينا **شعيباً** والّذين آمنوا معه برحمة منّا واخذت الّذين ظلموا الصّيحة» قيل: الصّيحة الصّياح، صاح بهم **جبرئيل** فماتوا. وقيل: الصّيحة هاهنا العذاب وانّما اهلكوا بالحرّ وهم اهل «يوم الظّلّة» وقيل: بعث الله **شعيباً** الى **مدين** والى **اصحاب الايكة** فاهلك اصحاب **مدين** بالصّيحة كما فى الآية، واصحاب **الايكة** بالحرّ و يقويّه مابعده « الابعداً ل: **مدين** كما بعدت **ثمود** » و **ثمود** اهلكوا بالصّيحة «فاصبحوا فى ديارهم جاثمين» ميّتين صرعى هلكى، « كان لم يغنوا فيها» اى ـ كأن لم يكونوا فيها، اى ـ فى ديارهم. وقيل: فى الدّنيا، اى ـ كان لم يعيشوا فى الدّنيا ولم يكونوا من عمّارها. وقيل: كأن لم ينزلوها، يقال: غنينا بالمكان، اذا نزلنا به «الا بعداً ل: « **مدين** » اى ـ انّهم قد بعدوا من رحمة الله عزّوجلّ. وهو منصوب على المصدر، اى ـ ابعدهم الله فبعدوا بعداً. بعد بالضّمّ ضدّ قرب، وبعد بالكسر هلك.

«ولقد ارسلنا **موسى** بآياتنا» وهى **التورية** وماانزل فيها من الاحكام «وسلطان مبين» حجّة واضحة نيّرة وهى العصآء والجراد والقمّل والضّفادع و غيرها. والسّلطان من التّسليط. والسّليط: مايستضاءُ به، و من هذا قيل للزّيت سليط. والمبين الواضح والموضح ايضاً لانّ، ابان، يجئى لازماً و متعدّياً. وقيل: السّلطان، الّذى خصّه الله به استيلاؤه على قلب من رآه، كماقال: « والقيت عليك محبّة منّى» لم يره احد الّا احبّه ثمّ لم يأخذه فى الله ضعف ولافشل، لطم وجه **فرعون** وهو رضيع كما فى القصّة ولطم وجه **ملك الموت** كما فى الخبر «واخذ برأس اخيه يجرّه اليه» و قتل **القبطى** واقدم بالجسارة على سؤال الرّؤية ففى جميع هذا تجاوز الله عنه لما اعطاه من السّلطان والقوّة «الى **فرعون** وملائه فاتّبعوا» اى ـ الملاء اتّبعوا «امر **فرعون** ومامر **فرعون** برشيد» هذا جواب ل: **فرعون** فى قوله: « وما اهديكم الّا سبيل الرّشاد » و قيل: ما امره ذاصلاح و قيل الرّشيد هيهنا بمعنى المرشد « يقدم قومه يوم القيمة» يعنى يتقدّمهم فيقودهم الى النّار، يقال: قدمه يقدمه قدماً اذا تقدّمه «فاوردهم النّار» ذكره بلفظ الماضى يحتمل وجهين: احدهما: فاوردهم فى الدّنيا النّار، اى ـ موجبها وهو الكفر

والثانی : انّ الفاظ القیمة اکثرها جآء بلفظ الماضی تحقیقاً فیکون المعنی یقودهم الی ان یوردهم فیدخل قبلهم وهم خلفه «وبئس الورد المورود» ای ـ بئس المدخل المدخول فیه النّار وهو ذمّ للنّار . وقیل : للواردین واصله من الورد وهو اتیان المآء. وقیل : الورد، الدّخول .

« واتّبعوا فی هذه » ای ـ فی هذه الدّنیا «لعنةً» نزّه الجبّار عزّوجلّ نفسه عن النّدم فی هذه الآیة . درین آیت اظهار جلال و عزّت خود میکند و پاکی و تقدّس خود از ندم و پس آورد بخلق می نماید یعنی پاکست و منزّه خداوند ذوالجلال ، و کردگار بر کمال ، از آنچه برکرد وی پشیمانی رود ، یا فعل وی بروی تاوان آید ، یا ازپس آورد اورا بیم بود . «واُتبعوا فی هذه لعنةً» میگوید : درین جهان لعنت بریی ایشان داشتند ، کس را نبینی که ایشانرا یاد کند ، که نه لعنت برایشان کند ، هم مؤمنان برایشان لعنت میکنند درزمین ، وهم فریشتگان در آسمان ، «ویوم القیمة» و همچنین فردا در قیامت فریشتگان برایشان لعنت کنند « بئس الرّفد المرفود » ای ـ بئس العطاء المعطی اللّعنة بعداللّعنة وکلّ شیءٍ جعلته عوناً لشیءٍ واسندت به شیئاً فقد رفدته به ، یقال : عمدت الحائط واسندته ورفدته بمعنی واحد . معنی آنست که : فردا درقیامت که مؤمنانرا بهشت عطا دهند عطای کافران لعنت بود پس لعنت ، و بد عطائی است ایشانرا لعنت «ذلك من انباء القری» این همچنانست که در عقب خبر نوح گفت : «تلك من انبآء الغیب» ، «ذلك» ای ـ هذا الّذی اخبرت من اخبار القری والامم « نقصّه علیك » نبیّنه لك و نتلوه علیك ، فحذّر قومك من مثل عذاب الامم الخالیه . میگوید : اینست خبر شهرها و امّتها و سرگذشت ایشان ، وعذاب و هلاك که فرو گشادند بر ایشان ، یعنی که قوم خود را و **عرب** را بترسان ، و بیم نمای ایشانرا از مثل آن عذاب ، آنکه گفت : «منها قائم» از آن شهر ها هست که اینز بر پای است(۱) و خراب نگشته چون **قسطنطنیه** و **هرمین مصر** و **کنیسهٔ رها** « وحصید » و هست از آن که خراب شده و نیست گشته چون **خورنق** و **سدیر** و **غمدان** و **سیلجین** و **بارق**(۲) و **مارب** و **عماد عاد** وامثال آن . و گفته‌اند : «قائم»

۱ ـ که آن بر پای است (ج) . ۲ ـ سیلحین (ج) بازق (الف)

دیارقوم **هود** است و قوم **صالح** که آثار و اطلال آن پیدا است و «حصید» دیار قوم **نوح** وقوم **لوط** که آنرا هیچ اثر وطلل نیست.

«وماظلمناهم» بالعذاب «ولکن ظلموا انفسهم» بالکفروالمعصیة. انّی یجوز الظّلم فی وصفه و تصرّفه فی ملکه بحق آلهیّته و المتصرّف فی مطلق ملکه متحکّم بحسب ارادته و مشیّته واذالم یتوجّه لخلق علیه حق فکیف یجوز الظّلم فی صفته، «فما اغنت عنهم» ای ـ ما نفعتهم ولا دفعت عنهم «آلهتهم الّتی یدعون من دون‌الله من شیءٍ» ای ـ شیئاً من العذاب «لمّاجآء امرربك» ای ـ قضاؤه بعذابهم فنزل بهم عقابه «ومازادوهم» ای ـ مازادتهم عبادتها «غیرتتبیب» ای ـ غیرتخسیر وهلاك، التّباب **الخسار**، یقول تعالی: «وما کید **فرعون** الاّ فی‌تباب» ومنه‌قوله: «تبّت یدا **ابی‌لهب** ای ـ خسرت.

«و کذلك اخذ ربّك» ای ـ هکذا یعذّب کفّار **مکة** کما عذب‌الامم الخالیة، ای ـ مثل هذاالاخذ الّذی اخذ اولئك یأخذ القری یعنی ـ اهل القری اذا کفروا، والمراد بالاخذ العقوبه: «انّ اخذه الیم» ای ـ مؤلم «شدیدٌ» یعسرزواله، کقوله: «انّ بطش ربّك لشدیدٌ»، روی **ابوموسی** قال قال **رسول‌الله**ص: ان‌الله یمهل‌الظّالم و روی یملی الظالم، فاذا اخذه لم یفلته. ثم قرأ «و کذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة انّ اخذه الیم شدید».

## النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: «قالوایاشعیب اصلوتك‌تامرك» الآیة. **شعیب** ص متعبّد بود، براداء طاعات وتحصیل عبادات‌پیوسته حریص وبرآن مواظب‌بود، ساعت‌شب بنماز مستغرق داشتید (۱) و هنگـام روز بلفظ شیرین و بیان پرآفرین پیغام حق با قوم خویش گزاردید(۲)وازین‌سخنان که ربّ‌العزّة ازوی‌حکایت میکند کمال کفایت ووفورعقل و نور بصیرت وحصول‌سکینه دردل وی پیداست، وذلك قوله: «ان کنت علی‌بیّنة من ربّی» این بیّنت کـه نوریست که‌دردل‌تابد، تا خاطر ازحرمت پر کند، و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند، نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند

۱ ـ داشتی (ج) ۲ ـ گزاردی

نه‌پیش امید دیوار ، از اینجا آغاز کند علم ربّانیان ، ویقین عارفان ، و ناز دوستان .
«ورزقنی منه رزقاً حسناً» بازنمود وبیان کرد که آنچه‌یافتم ودیدم ، نه‌ازخودیافتم ،
ونه‌بمردی وقوّت‌خودبآن‌رسیدم، بلکه‌آن‌رزق‌الهی‌است، موهبت‌ربّانی ولطف‌ایزدی،
همانست که مصطفی‌ص گفت : « انا سیّد ولد آدم ولافخر » کرامتی عظیم ، ونواختی
کریم ، ازخدای کریم ، وبدان فخرمی نیارم ، که نه‌مکتسب منست ، ونه بجلادت و
قوّت من ، تا بآن فخر توانم کرد ، موهبت ا لٓهی است ، و عطاء ربّانی ، بفضل خود
کاری ساخته وپرداخته ، وبی‌ماراست کرده . و گفته‌اند : رزق حسن، دوام‌نعمت است
بی‌مؤنت ، و کمال صفاوت بی‌وسیلت ، دوام نعمت غذای نفس است مرکب خدمت را،
و کمال صفاوت غذای روح است مرکز مشاهدت را ، و ازرزق حسن است که کردار
مخالف گفتار نبود، چنانکه **شعیب** گفت :«وما اریدان اخالفکم الی ما انهاکم عنه».
**بوعثمان** گفت : واعظ نیست‌او که بزبان خلق‌را پندده‌د ، وآنچه گوید خود نکند،
حکیم نیست او که برزبان حکمت راند ، واعمال و سیرت وی بروفق حکمت نبود،
ودراخبار‌بیارند که‌الله تعالی به‌**عیسی** وحی‌فرستاد که: یا **عیسی** عظ نفسك فان‌اتّعظت
فعظ النّاس ، والا فاستحی منّی . و یقال : من لم‌یکن له‌حکم علی نفسه فی‌المنع عن
الهوی ، لم یمض له حکم علی غیره فیمایرشده الیه من‌الهدی . وفی‌الخبر: «من‌ازداد
علماً ولا یزددهدی، لم یزدد من‌الله الابعداً» هر که ویرا علم افزاید، وآنکه راه‌هدی
برونگشاید ، ازحقّ اورا جز(۱) دوری نیفزاید. اما میدان بیقین که کلید گنج هدی
توفیق است ، کوشش بطاعات ، و یافت درجات بتوفیق است ، طوبی آنکس که توفیق
اورا رفیق است ، بنده بجهد خود کجا رسد اگر توفیق نبود ، نجات خود کی تواند،
بی‌مرکب توفیق‌راه بحقّ چون برد . ربّ‌العزّه حکایت میکند ازقول **شعیب** که گفت :
«وما توفیقی الاّ بالله علیه توکلت والیه‌انیب» توفیق چوگانست، و بنده گوی وانابت
میدان ، ذکربرزبان ، وآوای برّ در گوش و ثمرهٔ وعددردل وتازگی منّت در جان .

**پیر طریقت** گفت : تا جان درتن است ، و نفس را برلب گذراست ، وهشیاری
حاصل است ، از عبودیت چاره نیست . راست است که طاعت بتوفیق است ، امّا جهد

۱ - جزدوری (ج)

بگذاشتن روی نیست، راست است که معصیت بخذلان است، امّا جنز(۱) فرو گذاشتن شرط نیست، اندیشیدن که رهی توانستی که گناه نکردید،(۲) سر همه گناه است، واین سخن گناه کار(۳) را عذر پنداشتن هم از گناه است، الّهی! عزّت ترا گردن نهادیم، وحکم ترا جان فدا کردیم، ما را میگوئی که مکن و درمی افکنی، و میگوئی که کن و فانمیگذاری، مارا جای خصومت وترا جای عزّت، پس مارا چه ماند مگر گردن نهادن بطاعت.

«واستغفروا ربکم ثمّ توبوا الیه» میگوید: آمرزش خواهید از خداوند خویش که وی آمرزگار است، ورهی نواز نه بسزای رهی بل بسزای خویش هرچند که رهی را جرم بسیار است، آخر فضل مولی پیش الطاف ربوبیّت است، که کرم خود برصفت عبودیّت عرضه میکند، که هرچه ازرهی تقصیر است، بی نیازی من برابر آنست، وهرچه ازو ناپسندیده است، مهربانی من برسر آنست، وهرچه رهی را امید است، فضل من برتر از آنست. «انّ ربّی رحیم ودود» الودود الّذی یتحبّب الی عباده بالاحسان الیهم. ودود اوست که بمهربانی نواخت خود بربنده نهد، ونعمت بروی پیاپی ریزد، تابنده اورا دوست شود. ازینجا بود که با داود (ع) گفت که: «یاداود حبّب الّی عبادی» راه ما بربندگان ما روشن دار، ودوستی ما در دل ایشان افکن، و نعمت ما بایاد ایشان ده، و سخنان ما در دل ایشان شیرین کن، و بگوی من آن خداوندم که باجودم بخل نه، وباعلمم جهل نه، وباصبرم عجز نه، وباغضبم ضجر نه، در صفتم تغیّر نه، ودر گفتم تبدّل نه، «مایبدّل القول لدّی وما انا بظلاّم للعبید» پس اگر بنده تقصیر کند، وحقّ این کرامت بنشناسد، وشکر نعمت بنگزارد او را عتاب کند وگوید: یابن آدم ماانصفتنی اتحبّب الیك بالنّعم، وتتمّقت الیّ بالمعاصی، خیری علیك نازل و شرّك الیّ صاعد، رواه علی بن ابی طالب (ع) عن النبی (ص) عن الله عزّ وجلّ: یابن آدم ... وذکر الحدیث.

## ۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی -: «انّ فی ذلك لآیة» درین [حدیث] نشانی است، «لمن خاف»

۱ - حذر(ج) ۲ - نکردی (ج) ۳ - گنه کار (ج)

**عذاب الآخرة»** اورا کـه از عذاب آن جهانی ترسان است ، **«ذلك یوم مجموع له الناس»** آن روز روزی است که آنرا مردمان فراهم خواهندآورد ، **«وذلك یوم مشهود(۱۰۳)»** وآن روز روزی است که داور وداده ودادخواه حاضر .

**«وما نؤخره»** باپس نمیداریم آن روزرا ، **«الا لاجل معدود(۱۰٤)»** مگر هنگامی شمرده را .

**«یوم یأت»** آن روز آید ، **«لاتکلّم نفس الاّ باذنه»** سخن نگوید هیچ کس مگر بدستوری الله ، **«فمنهم شقیّ وسعید(۱۰۵)»** از ایشان بود بدبخت و از ایشان بود نیکبخت(۱)

**«فامّا الذین شقوا»** امّا ایشان کـه بدبخت آیند ، **«ففی النّار»** ایشان در آتش‌اند . **«لهم فیها زفیر وشهیق(۱۰٦)»** ایشانرا در آن ناله‌یی زار وخروشی سخت

**«خالدین فیها»** ایشان اند جاویدان در آن ، **«مادامت السّموات والارض»** همیشه تاآسمانهاوزمینهابرپایست ، **«الاّ ماشاء ربّك»** مگرآنچه خداوند توخواست

**«انّ ربّك فعّال لما یرید(۱۰۷)»** خداوند تو همه آن کند که خود خواهد .

**«واما الذین سعدوا»** وامّا ایشان کـه نیکبخت آیند ، **«ففی الجنّة»** در بهشت اند ایشان [ فردا ] **«خالدین فیها»** جاویدان در آن ، **«ما دامت السّموات والارض»** همیشه تاآسمان بود وزمین ، **«الاّ ما شاء ربّك»** مگر آنچه خداونـد تو خواست ، **«عطاء غیر مجذوذ(۱۰۸)»** [آن نیکبخت کردن وبه بهشت‌رسانیدن] عطای است وبخشیدنی هر گز نه بریدنی .

**«فلا تك فی مریة»** نگر کـه درگمان نباشی ، **«ممّا یعبد هؤلاء»** از ینچه ایشان می‌پرستند [که روزگار بر آن دراز گشت وبرایشان] ، **«مایعبدون الاّ کما یعبد آباؤهم من قبل»** نمی‌پرستند مگر همچنانکـه پـدران ایشان می‌پرستیدند پیش فا(۲) **«وانّا لموفّوهم نصیبهم»** وما بایشان‌خواهیم‌سپرد بهرهٔ ایشان[ازعذاب]، **«غیر منقوص(۱۰۹)»** بهره‌ای ناکاسته .

**«ولقد آتینا موسی الکتاب»** موسی رادین‌دادیم‌ونامهٔ تورات ، **«فاختلف**

---

(۱) نیك بخت . (الف) (۲) از پیش (ج)

**فیه** » درآن دو گروه گشتند ، « **و لولا کلمة سبقت من ربّك** » و اگر نه سخنی پیش‌شده بودید(۱) ازخداوند تو [که هیچ کس‌را برعمر ورزق‌نفزایند(۲) ونکاهند،] «**لقضی بینهم**» [میان تو که رسولی و] میان ایشـان [بعذاب عاجل] کار برگزارد آمدید(۳)» **وانّهم لفی شكّ منه مریب (۱۱۰)** » و مشرکان [در میان این دو گروه مختلف از اهل کتاب] درگمان می‌باشند از کار[**محمد**] گمانی دل شورنده .

« **وان کلّا** » و نیست هیچ کس از همهٔ [ دشمنان هم کتابی و هم مشرك ] « **لما لیوفینّهم ربّك اعمالهم** » مگر بایشان خواهد سپرد [ پاداش ] کردار هـای ایشان خداوند تو « **انّه بما یعملون خبیر (۱۱۱)** » که او بآنچه ایشان میکنند دانا است و ازآن آگاه .

« **فاستقم کما اُمرت** » می پـای و یکسان می‌باش برراستی و درستی چنانکه فرمودند ترا ، « **ومن تاب معك** » [ ترا میگویند این سخن ] و هـرکس را که با مسلمانی آمد با تو ، « **ولاتطغوا** » و نافرمان و اندازه درگذراننده مبید(٤) « **انّه بما تعملون خبیر (۱۱۱)** » که او بآنچه شما میکنید بینا و داناست .

« **ولاترکنوا الی الّذین ظلموا** » و بـا ستم کاران مچسبید(٥) و مگرائیـد « **فتمسّکم النّار** » که‌آتش بشما رسد باایشان « **و ما لکم من دون‌اللّه من‌اولیاء** » ونه شمارا یاربود فرود ازاللّه ، « **ثمّ لاتنصرون(۱۱۳)** » و نه‌آنکه شما را یاری دهند.

«**واقم الصلوة طرفی النّهار**» بپای‌دار نماز برد و گوشهٔ روز ، « **وزلفاً من اللّیل** » و دو نماز شب فراهم نزدیك شام و خفتن ، « **انّ الحسنات یذهبن السیّات** » که کارهای نیکوناپیدا کنند وببرد کارهای‌زشت ، «**ذلك ذکری للذّاکرین (۱۱٤)**» این فرمان و این وعد یادگاری است یادداران را .

«**واصبرفان‌اللّه لایضیع اجرالمحسنین(۱۱۵)**» و شکیبایی کن که اللّه ضایع نکند مزد نیکو کاران .

---

(۱) بودی (۲) نیفزایند (ج) (۳) آمدی (ج) (٤) مباشید (ج) .
(٥) مخسپید (الف) رکن‌الیه ، مال‌الیه و سکن . (المنجد) رکن‌الیه ، میل کرد بسوی وی وآرمید . ( منتهی‌الارب ) چسبیدن ... میل کردن . ( برهان ) . برحسب صورت نسخهٔ ( ج ) که در متن است مرادف مگرایید ، و برحسب نسخهٔ الف ظاهراً ترجهٔ «سکن» یا آرمید است .

« **فلولاكان من‌القرون من‌قبلكم** » چرا نبود از گروهان که پیش از شما بودند، « **اولوا بقيّة** » هشیاران وزیرکان ودانایان، « **ينهون عن‌الفساد فی‌الارض** » که باز زدند(۱) از تباهی کردن د زمین ، « **الّا قليلا ممّن انجينا منهم** » مگراندکی که بودند از آنکه ما رهانیدیم [از عذاب از پیشینیان] « **واتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه** » و بیدادگران را برپی فراخ جهانی و فراخ توانی و توانگری کردند تا برپی آن ایستادند، « **و كانوا مجرمين(۱۱۶)** » بدان بودند و در عذاب جرم ایشان را بود .

« **وماكان ربّك ليهلك القرى بظلم** » وخداوند توهرگز آنرانبود ونخواست شهرهایی را که هلاك کرد که آنرا ببیداد هلاك کند ، « **واهلها مصلحون(۱۱۷)** » و اهل آن شهرها نیك فعل و نیکوکار و بصلاح .

« **ولو شاء ربّك** » و اگرخداوند توخواستید(۲) « **لجعل الناس امّة واحدة** » مردمان را همه یك دین ویك دل ویك راه کردید(۳) « **ولايزالون مختلفين(۱۱۸)** » و همیشه جداجد(٤)خواهند بود .

« **الّا من رحم ربّك** » مگرایشان که الله ایشانرابرزاه راست‌بداشت ببخشایش خویش ، « **ولذلك خلقهم** » وایشان‌آنرا آفرید ، « **وتمّت كلمة ربّك** » وسپری گشته‌برفت[وبراستی‌بیلشی کرد] سخن‌خداوندتو[بحکم] ، « **لاملانّ جهنّم** » که حقا که(۵) پر کنم ناچاره دوزخ ، « **من‌الجنّةوالنّاس اجمعين(۱۱۹)** » از پری و آدمی اهل آن همه از ایشان .

« **وكلاّ نقصّ عليک من‌انباء الرسل** » و همه که برتومیخوانیم از خبرهای پیغامبران ، « **ما نثبّت به فؤادك** » آنست که دل ترا [از تنگی وضعف و اندوه] بآن با جای می‌آریم و برجای بمیداریم ، « **و جاءك فی هذه الحقّ** » و درین پیغام که بتو فرستادیم بتو همه راستی آمد و درستی ، « **وموعظة وذكرى‌للمؤمنين(۱۲۰)** » و پندی و یادکاری گرویدگان را .

---

۱ ـ باز زدندید (الف) . ۲ ـ خواستی (ج) . ۳ ـ کردی (ج) . ٤ ـ جدا جدا (ج) .
۵ ـ که حق پر کنم (الف) .

«**وقل للّذين لایؤمنون**» و گوی[1] ایشانرا که بەنمی گروند، «**اعملوا علی مکانتکم**» که بر همان عادت خویش میکنید آنچه میکنید و برهمان خوی خویش می زئید ومی باشید[2] «**انّا عاملون (١٢١)**» تامادر آن خویش می باشیم[3] ومی کنیم. «**انتظروا انّا منتظرون(١٢٢)**» وبودنی را بشما و بما[4] چشم میدارید تاما میداریم.

«**وللّه غیب السّموات والارض**» و خدایراست علم همهٔ گذشتها و بودنیها و نهانیها[5] در آسمان وزمین، «**وللّه یرجع الامر کلّه**» وبا او خواهند گردانید همه کارها با او گردد [همه آن بود که او خواهد آنگه که او خواهد] «**فاعبده وتوکّل علیه**» او را پرست و کار با او[6] سپار وپشت با او[7] بازکن، «**ومارّبک بغافل عمّا یعملون(١٢٣)**» و خداوند تو ناآگاه نیست از آنچه [دشمنان] میکنند.

# النوبة الثانية

قوله تعالی: «انّ فی ذلك لآیةً» ای ـ انّ فی ذلك الّذی نزل بالامم المهلکة من انواع العذاب، لعبرة «لمن خاف عذاب الآخرة» اعتقد صحته و وجوده. و قیل: «لآیة» ای ـ علامة انّ الله ینجز وعده للمؤمنین وللانبیاءِ ان ینصرهم «ذلك یوم مجموع له النّاس» یحشر الخلایق کلهم فیه ولیس یوم بهذه الصفة الا یوم القیمة «وذلك یوم مشهود» یشهده اهل السموات و الارضین. وفی تفسیر شاهد ومشهود ان الشاهد **محمد** (ص) والمشهود یوم القیامة قال **مقاتل**: یشهده الربّ عزوجلّ فی ملائکته لعرض الخلائق وحسابهم. وفی الخبر الصحیح عن **ابی هریرة** قال قال **رسول الله** (ص):
«یجمع الله الخلق یوم القیمة فی صعید واحد ثم یطلع علیهم رب العالمین فیقول یتّبع کل انسان ما کان یعبد ویبقی المسلمون فیطلع علیهم ویعرفهم نفسه، ثم: یقول انا ربکم فاتبعونی.

«ومانؤخرة» الی الیوم المذکور «الا لاجل معدود» سنوه وشهوره وایامه وساعاته میگوید: ما روز قیامت با پس نمی داریم مگر هنگامی شمرده را یعنی که:

---

١ ـ وبگو (ج). (٢) می یید (الف). ٣ ـ می بیم (الف). ٤ ـ وما (ج). ٥ ـ ونهانها (ج). ٦ و ٧ ـ باو (الف).

سالها و ماهها و روز ها و ساعتها از آن روز که دنیا بیافریدیم تا وقت قیامت همه شمرده‌ایم و دانسته، ودرعلم قدیم خود مقرر کرده، ونام زد شده، واز خلق پوشیده داشته، که چند سال وچند ماه وچند روزوچند ساعت بخواهد گذشت تا پس قیامت بود، چون آن روز گار بسر آید قیامت بود که یك ساعت در پیش نیفتد وباپس(۱) نبود. و قیل: ان ذلك الوقت **سبعة آلاف** سنة منذ خلق الله الدنیا الی ان تنقضی.

«یوم یأتی» اثبت(۲) الیآء **مکی** و **یعقوب** وصلا و وقفاً، **مدنی** و **ابوعمرو والکسائی**، وصلا وحذفها الباقون فی الحالین، واثباتها وحذفها لغتان، تقول **العرب**: لاادر، فتحذف الیآء وتجتزی بالکسرة وذلك لکثرة الاستعمال، والاجود فی النحو اثبات الیای. گفته‌اند «یوم یأت» این «یوم» بمعنی حین است، ای ـ حین یاتی ذلك الیوم الذی یجمع فیه الخلائق «لاتکلم نفس» ای ـ لاتتکلم نفس فیه ولاتنفع من شفاعة اووسیلة «الا باذنه» تبارك وتعالی. میگوید: روز رستاخیز روزی صعب است، وهول آن عظیم، هیچ کس زهره ندارد که سخن گوید در آن روز، ونه هیچ کس شفاعت کند، یا وسیلتی برسازد مگر بدستوری الله. همانست که جایی دیگر گفت: «لایتکلّمون الاّ من اذن له الرحمن» و رواباشد که از درازی روز قیامت در آن مواطن و مواقف بود در بعضی مواقف سخن گویند چنانکه گفت: «واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون» ودر بعضی نگویند چنانکه گفت «لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون».

«لاتکلم نفس الاّ باذنه» وآنکه در آن روز خلق دو گروه باشند گروهی اهل شقاوت که در ازل شقی بودند و گروهی اهل سعادت که درازل سعید آمدند «فمنهم شقی» کتبت علیه الشقاوة ومنهم سعید کتبت علیه السعادة. روی عن **عمر** قال: لمّا نزلت: فمنهم شقی و سعید، قلت: یا **رسول الله** فعلام نعمل اذاً علی شیءٍ قد فرغ منه ام علی شیءٍ لم یفرغ منه؟ قال: بل علی شیءٍ قدفرغ منه یا **عمر** وجرت به الاقلام ولکن کلّ میسّر لما خلق له.

«فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق» الزفیر اول نهیق الحمار والشهیق آخره، شبّه اصواتهم فیها بانکر الاصوات قال **ابوالعالیة**(۳) الزفیر فی الحلق

۱ـ وابس (ج) ۲ـ اثبات (الف) ۳ـ ابوالمعالیه (الف)

والشهیق فی الصدر والزفیر اصله من المزفور و هو الشدید الخلق، والشهیق اصله الطول من الجبل الشاهق.

« خالدین فیها مادامت السموات والارض » و گفته اند سموات اینجا اطباق دوزخ است و ارض ادراك آن. ودر دیگر آیت سموات اطباق بهشت است و ارض تربت آن، و مستقیم تر وجه آنست در هردو که آن کنایت است از تابید بر مذهب عرب که گویند: لا اکلّمك ولا افعل ذلك ماذرّ شارق، وطلع کوکب، و هبّت ریح، وحتی یعود اللبن فی الضرع، وحتی یعود امس، و یبیض الغراب، وحتی یرجع السهم علی فوقه. و منه قول الشاعر:

ترجّی[1] الخیر وانتظری ایابی اذا ما القارظ العنزی آبا

وقال امرؤ القیس: و انی مقیمٌ ما اقام عسیب

باین همه درازی روزگار خواهند ومعنی ابد. آنکه گفت: «الّا ماشاء ربك» این « ما » بمعنی من است یعنی - الّا من شاء ربك، و هم قوم موحدون یخرجون من النّار ویدخلون الجنة. میگوید: جاوید دردوزخ باشند همیشه مگر قومی موحدان گنه کاران که پس از آن که عذاب چشیدند الله خواست که ایشانرا از دوزخ بیرون آرد و ببهشت فرستد که شقاوت ایشان بحکم ازل ابدی نبود و بر وفق این خبر مصطفی است (ص). روی جابر بن عبدالله قال قرأ رسول الله (ص): « فامّا الّذین شقوا » الی قوله: « الّا ما شاء ربّك » فقال (ص): «ان شاء الله ان یخرج اناساً من الّذین شقوا من النّار فیدخلهم الجنة فعل » و قال(ص): « یخرج قوم من النّار بعدما یصیبهم منها سفع فیدخلون الجنة فیسمیهم اهل الجنة الجهنمیین » و در دیگر آیت باین قول معنی آنست که: نیکبختان جاوید در بهشت باشند « الا ما شاء ربك » من قدر مکث المعذّبین فی النّار من الموحدین من لدن دخولها الی ان دخلوا الجنّة، مگر قومی از موحّدان که مدتی در آتش باشند و خداوند تو خواست که ایشانرا بیرون آرد و ببهشت فرستد فهؤلاءِ لم یشقوا اشقاء من یدخل النار علی التابید ولا سعدوا سعادة من لا تمسّه النّار. و فی ذلك ما روی عن ابن عباس قال: قوم من اهل الکبائر

---
۱ - فرجی (الف)

من اهل هذه القبلة یعذّبهم الله بالنار ما شاء بذنوبهم ثم یأذن لهم فی الشفاعة فیشفع لهم المؤمنون فیخرجهم من النار فیدخلهم الجنة فسماهم اشقیاء حین عذّبهم فی النار. فقال: «فامّا الّذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك» حین اذن لهم فی الشفاعة اخرجهم من النّار وادخلهم الجنّة و هم، هم قال:

«و امّا الذین سعدوا» یعنی ـ بعد الشقاء الّذی کانوا فیه «ففی الجنة خالدین فیها الا ما شاء ربك» یعنی ـ الّذین کانوا فی النّار. قولی دیگر گفته‌اند که آسمانها و زمین آسمان دنیا و زمین دنیا است و «الا» بمعنی سوی است چنانکه کسی گوید لو کان معنا رجلٌ الا زید یعنی ـ سوی زید لقاتلنا، اگر با ما مردی بودی بیرون از زید ما قتال کردیمی[1] همچنین معنی آیت آنست که ایشان جاوید در آن باشند مادام که این آسمانها و زمین بر پای است که نهایت دیدار شما است که از ابد خود همین دیدید بیرون از آن ابد جاودانه که در علم ما است و بخواست ما است که علم مخلوق بدان نرسد وهرگز منقطع نشود. وقال **قتاده**: تبدل هذه السماء و هذه الارض فالمعنی: خالدین فیها مادامت السموات تلك السماء وتلك الارض المبدلتان من هاتین. وقیل: «الا ما شاء ربك» من زیادة اهل النار فی العذاب واهل الجنة فی النعیم. وقیل: «الا ما شاء ربك» من کونهم فی مهلة الدنیا و فی التراب علی طول البلی و فی الموقف حتی تظهر النّار. و قیل: «الا ما شاء ربك» و هو لا یشاءُ ان یخرجهم، یعنی ـ لوشاء ان یرحمهم لقدر ولکنه، لکنّه اعلمنا انهم خالدون ابداً. روی **ابو هریرة** قال، قال **رسول الله** (ص): «یؤتی بالموت یوم القیمة فیوقف علی الصراط فیقال یا اهل الجنة فیطلّعون خائفین وجلین بان یخرجوا من مکانهم الذی، هم به، ثم یقال: یا اهل النّار فیطلعون فرحین مستبشرین ان یخرجوا من مکانهم الذی هم به، فیقال لهم: هل تعرفون هذا؟ فیقولون: نعم، ربنا هذا الموت فیامر به فیذبح علی الصراط، ثم یقال للفریقین خلود لا تجدون فیها موتاً ابداً.

«و اما الذین سعدوا» قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **حفص** عن **عاصم**: «سعدوا»

---

۱ـ کردید (الف)

بضم السين، والوجه انه مبنى للمفعول به من قولهم: سعدت الرجل اسعده سعداً فهو مسعود، و يكون متعدياً لسعد كما يقال: خزنته فخزنِ هو، و قرأ الباقون «سعدوا» بفتح السين، والوجه انه فعل لازم مبنى للفاعل على وزن فعل يقال سعد فلان يسعد سعادة فهو سعيد، كما يقال شقى يشقى فهو شقى و السعد سبب الخير كما ان ضده من النحس سبب الشر «خالدين فيها مادامت السموات والارض الا ما شاءَ ربك عطاءغير مجذوذ» اى - غيرمقطوع عنهم. عطاء نصب على المصدر، اى- اعطوا عطاء، قال وكيع كفرت الجهمية باربع آياتٍ من كتاب‌الله عزوجل فى وصف نعيم الجنة قوله: «لا مقطوعةٍ ولا ممنوعةٍ» قالوا تُقطع و تُمنع. وقوله: «اكلها دايم و ظلها» قالوا: لا يدوم. و قوله: «ما عندكم ينفد و ما عندالله باقٍ» قالوا: لا يبقى. و قوله: «عطاء غير مجذوذ» قالوا: يجذ ويقطع.

«فلاتك فى مريةٍ» المرية، الشك، والفعل منه: امترى وتمارى ومارى غيره مماراةً و مراءً، در معنى اين آيت سه قول گفته‌اند: يكى آنست كه لا تشك ان‌عبادة ما يعبدونه ضلال، اى محمد نگر بگمان نباشى كه پرستش اين بتان كه قريش آنرا مى‌پرستند ضلال است و گم راهى. ديگرمعنى لا تشكّ انها تقليد لآبائهم و اقتداء منهم بهم، بگمان مباش كه ايشان باين عبادت بتان تقليد پدران خويش ميكنند و بر پى اسلاف خويش مى‌روند. قول سوم(١) آنست كه كفار دو فرقت‌اند، فرقتى نفى صانع ميكنند، و بوجود صانع بهيچ حال اقرار نمى‌دهند، و فرقتى بوجود صانع اقرار ميدهند اما با وى انباز مى گيرند و بتان و طواغيت را مى پرستند، ميگويد: لا تشك فى انّ هؤلاءِ فى الكفر كهؤلاءِ - نگر بگمان نباشى كه ايشان همه در كفر يكسان‌اند و هر دو فرقت گمراهند(١) «ما يعبدون الا كما يعبد آباؤهم من‌قبل» اى - هم كآبائهم فى‌الكفروالتقليد. و قوله: «كما يعبد» يعنى - كما كان يعبد فحذف لانّ «قبل» يدل عليه «و انـا لموفوهم نصيبهم» حظّهم «غير منقوص» يعنى - حظهم من‌الرزق. وقيل: من‌الخيروالشرّ. وقيل: من‌العذاب. روى اوسط‌بن عمروالبجلى قال: قدمنا المدينه فالفيت ابابكرعلى‌المنبر يخطب‌الناس فسمعته يقول

---

١- سيوم (الف)  ١- گم راهند (الف)

قام فینا رسول‌اللّه (ص) قال سألوا اللّه‌العافیة فانّه لم یعط احدٌ افضل من معافاةٍ بعد یقین و ایاکم والریبة فانه لم یؤت احدٌ اشد من ریبةٍ بعد کفر.

«ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه» هذا تسلیة للنّبی (ص) بـ: موسی وما کان یلقاه من قومه من تکذیبهم ایّاه واختلافهم فی التوریة ـ میگوید: موسی را تورات دادیم و اهل تورات در آن دو گروه گشتند قومی بوی ایمان آوردند واستوار گرفتند وقومی کافر شدند ودروغ زن گرفتند، ایشان با تورات همان کردند که قوم تو با قرآن. گفته‌اند: این اختلاف ایشان بعد ازبعثت مصطفی است یعنی ـ اختلف من بعد ما اتاهم محمد، فی تصدیق ما نزّل فیها من خبر نبوّة محمد «ولولا کلمة سبقت من ربّك» بتأخیر العذاب عن امّة محمد الی یوم القیامة «لقضی بینهم» یعنی ـ لاهلکوا فی الدّنیا وفرغ من عذابهم. وقیل: «ولولا کلمة سبقت من ربّك» بتأخیر العذاب عن اهل الکتاب لاهلکوا حین اختلفوا فی التوریة «وانّهم لفی شكّ منه» ای ـ من التوریة. وقیل: من القرآن «مریب» ذی ریب موقع فی الرّیب والتّهمة

«وانّ کلا لما» بتشدید «انّ» وتخفیف «لما» قرائت بوعمر و کسائی و یعقوب است وباین قرائت «ما» بمعنی من است چنانکه اهل حجاز گویند: سبحان ما سبّح له الرّعد، ای ـ من سبّح الرّعد ولام در «لما» لام تاکید است که در خبر «انّ» شود ولام «لیوفینّهم» لام قسم محذوف مضمر است، والتقدیر: واللّه لیوفینّهم. میگوید: همه که دشمنان اند کتابی ومشرك همه آنست کـه حقّا که بایشان خواهد سپرد جزای کردارهای ایشان خداوند تو. وروا باشد که «ما» زیادت باشد زیدت بین اللاّمین لیفصل بینهما کراهة اجتماعها. ابن کثیر و نافع «ان کلاّ لما» هردو بتخفیف خوانند واین هم برمعنی قرائت اوّل است و اصل اِن «انّ» بوده فخففت و بقی عملها. شامی و حمزه وحفص «انّ کلاّ لمّا» نون ومیم هردو بتشدید خوانند، والوجه انّ الاصل فیه: وانّ کلاّ لمن ما لیوفینّهم، فوصلت «من» الجارة بما فانقلبت النّون میماً للادغام فاجتمعت ثلاث میمات فخذفت احدیهنّ فبقی «لمّا» بالتشدید و «ما» بمعنی «من» کما ذکرنا واسم لجماعة النّاس کما قال تعالی: «فانکحوا ماطاب لکم من النّساءِ» ای ـ من طاب. والمعنی: وانّ کلاّ لمن الّذین «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و قرائت

**ابوبکر** از **عاصم** « ان کلاّ » بتخفیف نون است و « لمّا » بتشدید میم ، والوجه انّ «ان» علی ماسبق من انّها مخفّفة من الشدیدة «ولمّا» علی ماذکرنا من انّ اصله «من ما» واللاّم هی الّتی تدخل علی خبر «انّ» واللاّم فی «لیوفینّهم» هی لام القسم علی ماسبق فی الجمیع ، والتّقدیر : وان کلاّ لمن ماواللّه «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و«ما» بمعنی «من» کما ذکرنا . ویجوزان یکون «ان» للجحد ، بمعنی : «ما» وانتصاب «کلاّ» بنزع الخافض ، والتّقدیر : و ان من کلّ ، و«لمّا» بمعنی : الاّ ، والمعنی : ما کلّ من المؤمن والکافر والبرّ والفاجر الاّ «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» کقوله : انّ کل نفس لما علیها حافظ » ای ـ ما کلّ نفس الاّ علیها حافظ «انّه بما تعملون خبیر» یعلم الصّالح منهم وغیر الصّالح .

«فاستقم کما امرت» هذا الکلام هیهنا و فی سورة **حم** شامل کلّ امر خوطب به **رسول اللّه** (ص) فی **القرآن** و خارجه ، یقول : استقم یا **محمد** کما امرك ربّك وبلّغ الرّسالة وادع النّاس الی الایمان باللّه ، میگوید : راست باش وراست زی بر بردباری وهشیاری ومردی ومردمی وجوانمردی وخدا ترسی وخدا پرستی پیغام برسان وخلق بردین حقّ خوان . وقیل: استقم علی **القرآن** ولاتشرك بی شیئاً وتوکّل علیّ فیماینوبك. قال : **السدّی** الخطاب للنبیّ والمراد به امّته وقال **ابن عباس** : مانزلت علی **رسول اللّه** (ص) فی جمیع القرآن آیة کانت اشد ولا اشقّ علیه من هذه الایة ، ولذلك قال لاصحابه ، حین قالوا لقداسرع الیك الشیب ، فقال: شیّبتنی سورة **هود** «ومن تاب معك» یعنی ـ من اسلم وآمن بك فلیستقیموا «ولاتطغوا» ای ـ لاتجاوزوا امراللّه «انّه بما تعملون بصیر» یعلم اعمالکم فیجازیکم علیه .

« ولاترکنوا الی الذّین ظلموا » ای ـ لاتمیلوا الیهم و لاتطمئنّوا الی قولهم ولاتداهنوهم من قوله : « ودّوالوتدهن فیدهنون » وقیل : الرّکون الی الظلمة الرّضا بعمل الظّلمة ، ای ـ لاترضوا باعمالهم «فتمسّکم النّار» و یقال : لاتصاحب الاشرار فانّ ذلك یحرمك صحبة الاخیار . تقول : رَکَن الیه یرکُن رکناً ورکِن یرکَن رکوناً . وقال قوم : رکُن یرکُن ، وهی شاذّة نادرة وافصح اللّغات : رکَن یرکُن ، والرّکن ناحیة من الجبل او الحایط قویّة . و بدانکه مسّ در **قرآن** بر سه وجه است : یکی بمعنی

اصابت چنانکه درین آیت گفت : «فتمسکم النار» ای ـ یصیبکم لفحها . ودر سورة **الاعراف** گفت : « مسّ آباءنا الضراءَ والسرّاءَ » ای ـ اصاب آباءنا الشدّة والرّخاء . و در سورة **ص** گفت : «مسّنی الشّیطـان » ای ـ اصابنی . و درسورة **الحجر** گفت : «لایمسهم فیها نصب» ای ـ لایصیبهم . و در **آل‌عمران** گفت: «ان تمسسکم حسنةٌ تسؤهم» ای‌ـان‌تصبکم. وجه‌دوم مسّ بمعنی‌جماع ، کقوله: فی**البقره** « مالم‌تمسوهنّ » یعنی ـ مالم تجامعوهن «وان طلّقتموهنّ من قبل ان تمسّوهنّ».وفی **الاحزاب** « ثمّ طلّقتموهن من‌قبل ان تمسّوهنّ» یعنی ـ من قبل ان تجامعوهنّ . وجه‌سوم مسّ است بمعنی خبل ، و ذلك فی‌قوله تعالـی : « کالّذی یتخبّطه الشیطان من‌المسّ » ، قوله : «ومالکم من‌دون‌الله من‌اولیآء» اعوان یمنعونکم من عذاب‌الله «ثمّ لاتنصرون» حال ولیس بعطف ای ـ حالکم حینئذ هذا .

« و اقم الصلوة طرفی النّهار » میگوید : بپای دار نماز بردو گوشهٔ روز یکطرف نماز بامداد و یك طرف نماز دیگر « وزلفاً من اللیل » یعنی نماز شام و خفتن . این قول **حسن** است ، **مجاهد** گفت : « طرفی النّهار » نماز بامداد است و پیشین ودیگر «وزلفاً من‌اللّیل» شام وخفتن تاهرپنج نمازجمع کند، **مقاتل** گفت : صلوةالفجر(۱)والظّهرطرف‌وصلوةالعصروالمغرب‌طرف«وزلفاًمن‌اللّیل»العشاءالآخرة. **ازهری** گفت : «طرفی‌النّهار»، غدوّه وعشیّه فصلاةالفجرفی‌احدالطّرفین وصلوةالظّهر والعصر فی‌الطّرف‌الآخر وتسمّیان صلوتی العشی(۲) «وزلفاً من‌اللیل »، ای ـ ساعات اللّیل من اوّله و فیهـا المغرب والعشاء الآخرة ، و انما سمیّت الساعات الّتی فی اوّل اللّیل زلفاً ، لقربها من النّهار واحدتها زلفة مثل غرفة وغرف و ركبة وركب. ونصب طرفی وزلفاً علی‌الظّرف کما تقول : جئت طرفی النّهار و اوّل اللّیل . وقیل : یعنی ـ صلوتی العشاء لزلفة احدیهما من‌الاخری و قربها منها .

«انّ الحسنات یذهبن السیّآت» یعنی ـ ان‌الصلوات الخمس یکفرّن ما بینهنّ من‌الخطایا الصغایر. وعن **ابی‌عثمان** قال : کنت مع **سلمان** تحت شجرة فاخـذ غصناً منها یابساً فهزّه حتّی تحاتّ(۳) ورقه . ثم قال لی **سلمان** : الا تسئلنی لم افعل هذا ؟

---

۱ ـ العشاء (الف) ۲ ـ العشاء (الف) ۳ ـ تحات‌الورق ( از ح ت ت) ، من‌الشجر ؛ تناثر . (ازالمنجد) .

فقلت: ولم تفعله؟ قال: انّ المسلم اذا توضاه ثمّ احسن الوضوء ثمّ صلّى الصلوات الخمس تحات خطایاه کما تحات هذا الورق. ثمّ تلا هذه الآیة: «واقم الصلوة طرفی النّهار» الآیة. وروی انّ ابا الیسر عمرو بن غزیة الانصاری کان یبیع التمر، فاتته امراة تبتاع تمراً، فقال: انّ فی البیت تمراً اجود منه فهل لک فیه؟ قالت: نعم. فذهب بها الی بیته، فضمها الی نفسه و قبّلها. فقالت: اتق الله. فترکها وندم علی هذا(۱) فاتی النبی ص وقال: یا رسول الله ما تقول فی رجل راود امرأة عن نفسها. ولم یبق شیئاً مما یفعل الرّجال بالنّساء الاّ رکبه غیر انه لم یجامعها. فقال: عمر لقد سترک الله لوسترت علی نفسک، ولم یرد علیه رسول الله ص وقال: انتظر فیه امر ربی، وحضرت صلوة العصر فصلی النبی ص العصر فلمّا فرغ اتاه جبرئیل ع بهذه الآیة فقال النبی ص این ابوالیسر؟ فقال: ها انا ذا یا رسول الله، قال: اشهدت معنا هذه الصلوة؟ قال: نعم. قال: اذهب فانّها کفّارة لما عملت. فقال عمر: یا رسول الله اهذا له خاصة ام لنا عامّة؟ فقال: بل للنّاس عامة. وروی انّ رسول الله ص رأی رجلاً یقول: اللّهم اغفرلی وما اراک تغفر، فقال النبی ص: ماسوء ظنّک بربّک. فقال: یا رسول الله انّی اذنبت فی الجاهلیة و الاسلام فقال: (ص) مافی الجاهلیة فقد محاه الاسلام ومافی الاسلام تمحوه الصلوات الخمس، فانزل الله تعالی «واقم الصلوة طرفی النهار وزلفاً من اللّیل انّ الحسنات یذهبن السیّآت» وروی عن النبی ص قال: مثل الصلوات الخمس مثل نهر جار غمر علی باب احدکم یغتمس فیه کلّ یوم خمس مرّات فماذا یبقین من درنه. وقیل: «الحسنات» فی هذه الایة قول العبد «سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر» «ذلک» ای هذا الّذی ذکرنا. وقیل: القرآن «ذکری للّذاکرین» وعظ للمتّعظین.

«واصبر» یا محمد علی ما یصیبک من اذی قومک واستعن علی ما امرت به بالصبر فانّ بالصبر تنال درجة المحسنین. وقیل واصبر علی الصلوة «فانّ الله لا یضیع اجر المحسنین» ای - المصلّین. هو کقوله: «وأمر اهلک بالصلوة واصطبر علیها».

«فلولا کان من القرون من قبلکم» ای - هلاّ کان، وهو موضوع للتحضیض ویختص بالفعل «اولوا بقیّة» البقیّه الباقی من الشیء ای - من بقیت له بقیة من الرأی والعقل

---

۱ - ذلک (الف)

والتمييز والبصيرة فيعرف الحقّ من الباطل والصواب من الخطأ . وقيل : «اولوا بقيّة» اصحاب جماعة تبقى من نسلهم، والمعنى : لو كان منهم من هذه صفته لما نزل بهم العذاب «الا قليلاً ممّن انجينا منهم» این استثنا منقطع است ای ـ لكن قليلا منهم انجيناهم لانهم كانوا بهذه الصفة . ميگويد : هر قرنى از پيشينان وهر قومى كه در ميان ايشان زيركان بودند كه مى‌باز زدند(١) از فساد آن قوم را عذاب نكرديم و آن اندك قوم بودند چرا آن ديگران قومها كه عذاب كرديم در ميان ايشان هم زيركان نبودند كه ايشانرا باز زدندى(٢) از فسادتاما ايشانرا عذاب نكرديمى(٣) «واتّبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه» اى ـ اتّبع الظلمة ما نعموا فيه من لذات الدنيا و آثروه ونسوا الآخرة . ومعنى اترفوا مكّنوا من الترّفه وهى التنعّم، اى ـ آثروا ذلك على طاعة الله فهلكوا «و كانوا مجرمين» كافرين .

«وما كان ربك ليهلك القرى بظلم» اى ـ بظلم من الله «واهلها مصلحون» مؤمنون محسنون ، اين يك قول آنست كه در نوبت اول رفت . معنى ديگر : «وما كان ربك ليهلك القرى بظلم» منهم ، اى ـ بعضهم والاكثر على الصلاح ، خداوند تو بر آن نيست كه اهل شهرى هلاك كند بآنكه قومى از ايشان ظلم كنند چون بيشترين ايشان بر صلاح باشند. سه ديگر(٤) قول آنست كه «ماكان ربك ليهلك القرى بظلم» بشرك منهم «واهلها مصلحون» فى المعاملات فيما بينهم يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ولا يظلم بعضهم بعضاً ، ميگويد : خداوند تو آنرا نيست ونخواهد كه اهل شهرى را هلاك كند بشرك و كفر ايشان چون در معاملات بايكديگر انصاف و عدل نگه دارند وبريكديگر ظلم نكنند وامر معروف ونهى منكر بپاى دارند ازبهر آنكه مكافات كفر و شرك آتش دوزخ است و مكافات ظلم و تعدى در شرك اهلاك وعذاب دنيا . ولهذا قال **ابن عباس** : لم يهلك الله قرية بالشرك حتى انضاف اليه ظلم بعضهم بعضاً. وقال بعضهم : الصلاح فى ثلثة اشياء : فى اكل الحلال و اتّباع السنن ومخالفة الهوى .

«ولو شآء ربك لجعل الناس أمّة واحدة» مسلمين كلّهم ولكن لم يشاء

---

١ ـ باز مى‌زدند (ج) ٢ ـ باززدنديد (الف) ٣ ـ نكرديد (الف)
٤ ـ سديگر (ج)

کذلك ، اگر الله خواستی[1] خلق همه مسلمانان بودندی[2] بر دین راست و ملت درست. همانست که جای دیگر گفت: « ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی » اگر الله خواستید همه را راه نمودید و هدایت دادید لکن نخواست و این حکم درازل نکرد که ایشانرا مختلف آفرید بر ملّتها و دینهای پراکنده[3] جدا جدا خواهند بود از جهودی و ترسایی و گبرکی.

« اِلّا من رحم ربّك » الا من عصم ربك برحمته فهداه الی الایمان فانه ناج من الاختلاف بالباطل ، مگر کسی که الله برحمت خویش اورا ازین اختلاف باطل معصوم دارد ، واورا براه حقّ ودین اسلام راه نماید ، آنگه گفت: « و لذلك خلقهم » یعنی اهل الاختلاف للاختلاف و اهل الرحمة للرحمة ، خلق که آفرید اختلاف را ورحمت را آفرید، قومی رحمت را آفرید ، نیکبختان‌اند سزای بهشت ، قومی اختلاف باطل را آفرید، بدبختان‌اند سزای دوزخ، ایشانرا چنین آفرید تادرست شود آنچه گفت: « فریق فی الجنّة و فریق فی السّعیر » ، « و تمّت کلمة ربك » ای ـ حکمه السابق فی اهل النار انه یملاء جهنم « من الجنة والناس اجمعین » ای ـ منهما لامن احدهما ولیس ذلك للاحاطة ، وقیل : من عصاة الجنّة والناس اجمعین فیکون للاحاطة.

« و کلّاً نقصّ علیك » کلاً منصوب بنقصّ « ما نثبّتُ » موضعه نصبٌ لانه بدلٌ عن کلٍّ، یعنی ـ « نقصّ علیك مِن انباءِ الرسل ما نثبت به فؤادك » و نقوی به قلبك فتطیب به وتصبر صبرهم، ای ـ فلا تجزع من تکذیب قومك واسلك سبیل الرسل قبلك فی الصبّر علی امر ربك . میگوید: ای محمد قصهای پیشینیان ، وآئین رفتگان و اخبار پیغامبران ، بر تو خواندیم تا بدانی که آن پیغامبران همه بربلا و اذای قوم خویش چون صبر کردند و در آخر نصرت و قوّت ما چه دیدند آنرا کردیم و برتو قصها خواندیم تا دل قوی‌داری و از اذای دشمنان و طعن بیگانگان بس ننالی و بر تکذیب ایشان صبر کنی و گوش بنصرت داری که ما در ازل حکم کرده‌ایم که پیغامبران خودرا نصرت دهیم « انّا لننصر رسلنا والّذین آمنوا وانّ جندنا لهم الغالبون » و در بیان این قصها حجت روشن است ، و دلالت تمام بر صحت نبوت وصدق رسالت

---

۱ ـ خواستید ( الف ) . ۲ـ بودید (الف) . ۳ـ پرکنده (الف) .

**مصطفی** (ص) که وی پیغامبر امّی بود هرگز بمعلمی نارفته، و مؤدّبی ندیده، و هیچ کتاب ناخوانده(۱) ونه هیچ چیز(۲) نوشته، وآنگه اخبار پیشینیان وسیر ملوك و اقاصیص امم چنان بیان میکرد و از همه خبر میداد و آنچه درطوق بشر نباشدکه از ذات خود بر سازد اظهار میکرد و بر زبان می‌راند وفصحای **عرب** و زیرکان‌عالم همه از آن عاجز گشته، عاقل چون درنگرد داندکه این صنعت بشر نیست،جزوحی پاك نیست، و جزرسالت خداوند و نامهٔ وی برزبان **جبرئیل** نیست، و رسالت‌ونبوت وی جز صدق و راستی نیست، صفت امّی در حقّ عالمیان نقص بود درحق وی هنر آمد تا لاجرم او را بـاین صفت جلوه کردند کـه: «الّذین یتّبعون‌الرّسول‌النّبی الامّی»، قوله: «ما نثبّت به فؤادك» این تثبیت و تسکین دل **مصطفی** (ص) نه‌از آن است که در وی شکی بود لکن هرجای‌که دلالت قوی‌تر و برهان بیشتر آن کار وآنحکم‌دردل‌ثابت‌تر، ودل‌بوی‌آرمیده‌تر،همچنانکه(۳) **ابراهیم** گفت (ص): «ولکن لیطمئنّ‌قلبی»«وجاءك‌فی‌هذه‌الحق»ای‌ـ ماجاءك‌فی‌هذه‌السورة‌الحق مع ماجاءك‌من‌الحق‌فی سائر**القرآن** هرچه **بمصطفی** فروآمد. از**قرآن** وپیغام همه حقّ است وراست وپاك ونیکو، امّا این‌سورت بذکر مخصوص کرد که درین‌سورت اقاصیص‌انبیا است ومواعظ فراوان وذکربهشت ودوزخ و تحقیق تأکید راگفت: درین سورت همه راستی آمد بتوودرستی واین دلیل نیست که بیرون ازین‌حقّ نیست همچنانکه کسی‌سخن شنود ازکسی گوید: هذا حقٌّ، فلیس یجب من هـذا ان یکون ماسواه باطلاً. فکذلك في قوله: «و جاءك فی هذه الحقّ». و قیل: جاءك فی‌هذه‌الدّنیا، ای ـ النّبوّة. «و موعظة و ذکری للمؤمنین» عبرةٌ لمن اعتبر(٤) تذکّر لمن تذکّر.

«وقل للّذین لایؤمنون اعملوا علی‌مکانتکم» قرأ **ابوبکر** «مکاناتکم» بالجمع «انّا عاملون».

«و انتظروا انّا منتظرون» هذا امرتهدید ووعید، ای ـ اعملوا ماانتم عاملون علی‌غیرما انتم علیه وانتظروامایعدناکم **الشیطان** انّا منتظرون مایعد ربّنا من‌النّصر.

---

۱ـ کتابی نخوانده (ج). ۲ـ هیچیز (ج). ۳ـ هم‌چنان که (الف).
٤ ـ اتّبع (الف)

قیل : هو منسوخٌ بآیة السّیف .

«ولله غیب السّموات والارض» خزائنهما ، وقیل : جمیع ماغاب عن العباد ، وقیل: غیب نزول العذاب من السّمآءِ ، وقیل : مااشتملت علیه السّموات والارض «والیه یرجع الامر کلّه» فی المعاد فلا یبقی لاحدٍ فیه ملك ولا امرٌ . قرأ **نافع وحفص** «یُرجع الامر» بضمّ الیای و فتح الجیم ای - یرد ، فاعبده وحده واطعه لانّه مستحقّ العبادة والطّاعة ، و توکّل علیه ، ثق به ، و فوّض امرك الیه «وما ربّك بغافل عمّا یعملون» یقول : هو عالمٌ بما یعمل الخلق اجمعون یجزی المحسن باحسانه والمسیئُ باساءته . قرائت **مدنی و شامی و حفص ویعقوب** «تعملون» به تاء است میگوید : الله نا آگاه نیست از آنچه شما می کنید نیکی از نیکان شما می‌داند ، و آنرا پاداش دهد ، و بدی از بدان شما می‌داند ، ومی‌بیند و آنرا جزادهد . باقی به یاء خوانند معنی آنست که : الله غافل نیست از آنچه دشمنان می کنند، این آیت ازجوامع الکلم است ، در آن ایجاز لفظ است ، وحسن نظم ، و کثرت معانی، واشارت ببدایت ونهایت . میگوید : علم آسمان وزمین و هرچه در آن ، و علم همه گذشتها وبودنیها خدایراست در بدایت ونهایت، مُلك و مِلك همه ویراست قدرت وی همه را شامل و حکم وی بر همه نافذ ، آفریدگان همه رهی و بندهٔ او، برهمه واجب است ولازم عبادت و طاعت که مالك همه بحقیقت او ، بازگشت همه کار وهمگان بدو ، کرداربندگان نیك وبد امروز بمشیّت وخواست او، فردا هرکسی را جزای کردار ازثواب وعقاب او ، روی عن **کعب الاحبار** انّه قال: خاتمة **التوریة** هذه الایة .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی : « انّ فی ذلك لآیةً لمن خاف عذاب الآخرة ذلك یومٌ مجموعٌ له النّاس و ذلك یومٌ مشهودٌ » **یحیی معاذ** گفت : روزها پنج است ، یکی روزمفقود دیگر روز مشهود سیوم روز مورود(۱) چهارم روزموعود پنجم روز ممدود ، امّا روز مفقود روز دُیینه(۲) است که برتو گذشت وفایت شد و با توجذر(۳) حسرت و تلهّف

۱ - سوم روز موعود چهارم روز مورود . (الف) ۲ - دینه (ج) . ۳ - جز حسرت (ج) .

درفوات آن نماند، دریافت آنرا درمان نه، وبا پس آوردن آن ممکن نه، واگر(۱) گویی امروز تدارك کنم امروز را خود حقّی است که جز حقّ خویش را در آن جایگیر(۲) نه، با تو جز ازین(۳) نماند که گویی «یا حسرتا علی ما فرّطت فی جنب الله» و ربّ العزّة آن کند که خود خواهد، اگر بیامرزد فضل آن دارد، وفضل از وی سزا است، و اگر عقوبت کند بعدل کند، و عدل وی راست. امّا روز مشهود این روز است که تو در آنی، اگر خودرا دریابی و عمل کنی، و سفر آخرت را زادی بر گیری، ومقام رستاخیز را عدّتی بسازی، وقت آن یافتهای بغنیمت دار، وبیبیداری وهشیاری کارخود بساز پیش از آنکه روز بسر آید، ووقت در گذرد و کوش(۴) تا امروز ازدی ترا به بود که مصطفی ص: گفته مغبون کسی است که دی و امروز او را یکسان است «من استوی یوماه فهو مغبون». وروز موردود روز فرداست، نگر تا اندیشهٔ آن نبری، و دل در آن نبندی، و وقت خویش بامیّد فردا ضایع نکنی که فردای ناآمده در دست تو نیست، و باشد که خود در شمار عمر تو نیست، میگوید که:

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا آن کو که ترا ضمان کند تافردا

مصطفی (ص) فرا عبدالله عمر گفت «کن فی الدنیا کانّك غریب اوعابر سبیل وعد نفسك فی الموتی(۵) واذا اصبحت نفسك فلاتحدثها بالمساء واذاامسیت فلاتحدّثها بالصباح وخذ من صحتك لسقمك ومن شبابك لهرمك ومن فراغك لشغلك ومن حیوتك لوفاتك فانك لاتدری ما اسمك غداً». وروز موعود روز مرگ است آخر روزگار و هنگام بار، عمر بآخر رسیده، وجان بچنبر گردن مانده، و درغرقاب حیرت افتاده، وآب حسرت گرد دیده درآمده، وآن روی ارغوانی زعفرانی گشته.

سر زلف عروسان را چوبرگ نسترن یابی
رخ گلرنگ(۶) شاهان را چو شاخ زعفران یابی

هشیار کسی بود که آن روز را پیوسته برابر چشم خویش دارد ویك ساعت از یاد کردن آن نیاساید، مصطفی (ص) گفت: «انا کیسکم اکثر کم للموت ذکراً

---

۱ ـ وگر (ج). ۲ ـ جای گیر. (الف) ۳ ـ جذ زین (الف). ٤ ـ بکوش (ج).
۵ ـ من اصحاب القبور (ج) ٦ ـ گل رنگ (الف)

واحزمکم احسنکم له استعداداً ، الا و انّ من علامات العقل التجافی عن دار الغرور ، والانابة الی دار الخلود ، والتزّود لسکنی القبور ، والتأّهب لیوم النشور». وروز ممدود روز رستاخیز است که خلق اولین و آخرین(۱) حشر کنند ، و ایشان را دو گروه گردانند ، گروهی نیکبختان ، و گروهی بدبختان ، چنانکه رب العزة گفت : «فمنهم شقیّ وسعید» **ابوسعید خراز**(۲) را گفتند چه معنی دارد آنچه **مصطفی** (ص) گفت : شیّبتنی سورة **هود** ؟ قال معناه: شیّبتنی ذکر اخبار الله تعالی عن اهلاك الامم السالفة ، فورد علیه من ذلك هیبة السطوة و فیه الاخبار عمّا حکم علی عباده فی الاول بقوله : « فمنهم شقی وسعید» گفت: درین سورت دو کار عظیم بیان کرده، وسطوت عزت آلهیّت بخلق نموده، یکی بطش قهاری وسیاست جبروت عزت ، که بر قومی رانده ، واز خانهاشان بر انداخته و دمار از همه بر آورده ، «هل تحسّ منهم من احدٍ او تسمع لهم رکزاً» دیگر بیان حکم ازل که در سعادت وشقاوت خلق رفته ، گروهی را بداغ خود گرفته ، و باعیب شان خریده ، و بی وسیلت طاعت نامشان در جریدهٔ سُعدا کرده ، و گروهی را بی جرم از درگاه خود برانده ، ومهر شقاوت بر دلهاشان نهاده ، ودرو هدهٔ نبایست افکنده ، آن سعید پیش از عمل رسته ، و کارش بر آمده ، و این شقی بتیر قطعیت خسته ، و بمیخ ردّ وابسته ، چه توان(۳) کرد الله چنین خواسته ، و حَکم عدل حُکم این رانده ، نه مشك خود بوی خریده ، نه عسل بخود شیرینی یافته ، کاریست در ازل بوده ورفته، نه فزوده ونه کاسته ، اینست که الله گفت جل جلاله : «فمنهم شقی وسعید» **خراز** گفت **رسول** خدا (ص) از سیاست آن خبر و سطوت این حکم گفت : «شیّبتنی **هود**» .

**پیر طریقت** را پرسیدند از انفاس نیکبختان وبدبختان ، و فرق میان ایشان ، گفت : نفس بدبخت دود چراغیست کشته ، در خانه یی تنگ بی در ، و نفس نیکبخت چشمه ایست روشن و روان در بوستانی آراسته با بر .

**شقیق بلخی** گفت : علامت سعادت پنج چیز است : لین القلب ، و کثرة البکاء والزهد فی الدنیا ، و قصر الامل، و کثرة الحیاء ، دلی نرم در عبادت حق خمیده بدست آوردن ، و از بیم عقوبت بسیار گریستن ، ودر دنیا زاهد بودن ، و امل کوتاه کردن،

۱ ـ وآخرین را (ج) ۲ ـ بوسعید(ج) ۳ ـ چتوان (الف) .

و بر حیا وشرم زیستن. گفتا: ونشان‌شقاوت برعکس این پنج‌چیزاست: قساوةالقلب، و جمودالعین، والرغبة فی‌الدّنیا، و طول الامل، و قلّة الحیاء.

« فاستقم کما امرت » در کلّ عالم و در فرزند **آدم** کرا سزد که چنین خطاب عظیم با وی کنند، که: « فاستقم »؟ و خود در کدام حوصله گنجد. مگر حوصلهٔ **محمد عربی** که بالطاف کرم آراسته، و با نوار شهود افروخته، وبتأیید رسالت مؤیدگردانیده، و آنکه ربطه عصمت و تثبیت بر دل وی بسته، که « لنثبّت به فؤادك » و آنکه بر بساط انبساط نشسته، و درخلوت « او ادنی » ازحق شنیده، و آیات کبری دیده، و اگرنه این قوّت و کرامت و الطاف عنایت بودی، طاقت کشش بار عزت « فاستقم کما امرت » نداشتی، نبینی که چون این خطاب ازدرگاه نبوت بامت پیوست‌ودانست که ایشان هرگز بکمال استقامت نرسند، از تناوست(۱) ایشان باآن‌خبرداد وعذرایشان بنهاد، گفت: استقیموا ولن تحصوا، ای ــ لن‌تطیقوا الاستقامة التی امرت بها. و قال **ابوعلی‌الجوزجانی**: کن طالب‌الاستقامة، لاطالب الکرامة، فان نفسك متحرکة فی‌طلب‌الکرامة، و ربك تعالی یطلب منك‌الاستقامة.

و معنی استقامت هموار بودن است بی‌تلون، هر که ازمقام تلوین بهیئت تمکین‌رسد مقام استقامت او را درست گردد، واین استقامت هم درفعل باید هم درخلق. درفعل آنست که ظاهر بر موافقت داری و باطن در مخالصت. و در خلق آنست که اگر جفا شنوی، عذر دهی، و اگر اذی نمایند، شکر کنی. و یقال: استقامةالنفوس فی‌نفی الزلّة، و استقامةالقلوب بنفی‌الغفلة، و استقامةالارواح بنفی‌الملاحظة، « واقم‌الصلوة طرفی‌النهار و زلفاً من‌اللیل » اوقات و ساعات شبانروز که نامزد کرده‌اند از بهراوراد و اذکار و نظر اعتبار کرده‌اند، تا بنده روزگار و اوقات خویش لابل ساعات وانفاس خویش مستغرق دارد و هر وقتی را وردی ساخته دارد و بداند که واردات الهی در اوراد بندگی بسته، هر که را ورد طاعات بیشتر، او را واردات مکاشفات قوی‌تر و تمامتر، پس بنده باید که اوقات خویش بخشیده دارد بردوقسم، قسمی تذکرزبان و عبادت ارکان، وقسمی تفکردل ومراقبت جان، تا این کرامت ثناء حقّ بوی رسد

---

۱ــ بی طاقتی (ج).

که میگوید عزجلاله: «الّذین یذکرون‌الله قیاماً وقعوداً اوعلی جنوبهم یتفکرون فی خلق‌السموات والارض».
انّ‌الحسنات یذهبن‌السیّآت» الحسنات ما یجود به‌الحق، والسیآت ما یذنب به‌العبد، فاذا ادخل حسنات عفوه علی قبایح‌العبد و جرمه، محاها وابطلها. و یقال: حسنات التوبة تذهب سیآت‌الزلّة، وحسنات‌العنایة تذهب سیّآت الجنایة. قال **یحیی‌بن‌معاذ**: انّ‌الله عزوجل لم یرض للمؤمن بالذنب حتی ستر، ولم یرض بالسّتر حتی غفر، و لم یرض بالغفران حتی بدّل، ولم یرض بالتبدیل حتی اجره علیه. فقال: «ان‌الحسنات یذهبن‌السیآت».

« و کلا نقص علیك من انبآء الرسل » خداوندان معانی و ارباب معارف بمنقاش خواطر ازین‌آیت حکمتها استخراج کرده‌اند تا مقصود از آن که قصهای انبیا و امم با **مصطفی** عربی گفتند چه‌بود(۱) قومی گفتند مقصود آن بود تا شرف امّت وی وفضل ایشان برامم سالفه پیدا شود که عزّت **قرآن** خبرچنین‌داده که« کنتم خیر امّةٍ اخرجت‌للنّاس»مناقب‌دیگران، وآیین روزگارایشان، ووصف شرایع ایشان، بااین امّت گفتند، تااین امّت شرف و فضل خود برایشان بدیدند، وآن گران باری ایشان در احکام تکلیف بدانستند، و تخفیف خود اندرین معنی بشناختند، وبروفق این رب‌العزّه جلّ‌جلاله گفته: «یریدالله بکم الیسر ولایرید بکم العسر» « ماجعل علیکم فی‌الدّین من حرج» «یریدالله ان‌یخفّف عنکم» «واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنة». قال بعض المفسرین: النّعمة الظّاهرة تخفیف‌الشّرایع والنّعمة الباطنة تضعیف الصّنایع. پس **مصطفی** ص چون این نواخت و این کرامت و نعمت از حق بوی پیوست، و باامّت وی خواست تا بشکر آن قیام کند، ازقیام شب و صیام روز، کاری ومجاهده‌یی‌عظیم برخودنهاد، کان یصّلی‌باللّیل‌حتّی تورّمت قدماه، فقیل: یا **رسول‌الله** الیس «قد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟» فقال: افلاا کون عبداً شکوراً؟ ثم افتخر فقال: بعثت بالحنیفیّة السهلة، بدان ای جوانمرد که شاهراهی بیاراستند، و صدو بیست واند هزار پیغامبررا سر برین(۲) ره دادند، هریکی را بکسوتی دیگر

۱ - چبود (ج) ۲ - بدین (ج)

بپوشیدند، و هریکی‌را بخلعتی دیگر بیاراستند همه که(۱) بودند مقدمهٔ لشکر سید اوّلین و آخرین مصطفی عربی ص بودند باهمه حدیث وی کردند، وسیرت وسنّت وی گفتند ونام وی بردند، چون سید ص قدم دردایرهٔ وجودنهاد، کارها همه ختم کردند، درتعبیهٔ انبیا دربستند، قصهٔ آن عزیزان همه باوی گفتند، و او را خبردادند، که: «و کلا نقص علیك من انبآءِ الرّسل ماتثبّت بهٖفؤادك» ای مهتر ساکن باش، و دل برجای‌دار، که ما باپیغامبران حدیث تو کردیم، وقصهٔ تو گفتیم، ودرنواخت واکرام توافزودیم، تاایشان‌بدانند که چون‌تو نه‌اند، وتوبدانی که ایشان بمنزلت تو نرسیدند. ازاینجا گفت سیّد ولد آدم ومهتر عالم(ص): «انا سیّد ولدآدم ولافخر، کنت نبیّاً وآدم بین‌الروح والجسد، آدم و من‌دونه تحت لوائی، یوم‌القیمة. «نحن‌الآ خرون السابقون». وروی عن‌ابی‌بکرالکتانی قال: سالت الجنید عن مجازاة الحکایة فقال: هی‌جند من جنوداللّٰه فی‌ارضه یقوی به احوال‌المریدین. فقلت: اله اصل فی‌الکتاب؟ قال: نعم، قوله: «و کلاً نقص علیك من‌انباءِ الرسل ما نثبّت‌به فؤادك».

---

۱ ـ همه کی (ج) همه که (الف)

# فهرست سور و آیات از ترجمه و تفسیر و تأویل
# « مجلد چهارم تفسیر کشف‌الاسرار »

جزء نهم

# سورة الأنفال « ٧٥ آیه »

## ۱ ـ النوبة الاولی



## ۲ ـ النوبة الاولی

## النوبة الثالثة



## الجزء العاشر

## ٥ - النوبة الاولى



## النوبة الثانية



## النوبة الثالثة



## ٦ - النوبة الاولى



## النوبة الثانية



## النوبة الثالثة

# جزء دهم

# ٩ - سورة التوبة «١٢٩ آیة»

## النوبة الثالثة



## ٦ - النوبة الاولی



## النوبة الثانية



## النوبة الثالثة



## ٧ - النوبة الاولی



## النوبة الثانية



## النوبة الثالثة



## ٨ - النوبة الاولی



## النوبه الثانیه

## جزء يازدهم

# ١٠ - سورة يونس « ١٠٩ آيه »

## النوبة الثالثة



## ٦ - النوبة الاولى



## النوبة الثانية



## النوبة الثالثة



## ٧ - النوبة الاولى

النوبة الثانية



النوبة الثالثة



## ٨ - النوبة الاولى



النوبة الثانية



النوبة الثالثة



## ٩ - النوبة الاولى



النوبة الثانية

## جزء یازدهم ودوازدهم

# ١١ـ سورهٔ هود «١٢٣ آیه»

النوبة الثانية



النوبة الثالثة



٨ ـ النوبة الاولى



النوبة الثانية



النوبة الثالثه



٩ ـ النوبةالاولى



النوبة الثانية

## النوبه الثالثه